

سایه کجی سیداری



تقدیم به
علیه السلام سیداری
سر دادا استاد



از
و
و
غ
ای
ن
ر
آ
دی
س
ب
ن
ل
س

تاریخ مختصاری

علیقہ علیہ السلام مختصاری

سردار السعد

مفتی محمد جواد صوفی براد

تجدید یافتہ پرنٹنگ پریس

اشارات پبلشرز



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۱

تاریخ بختیاری

کتابخانه خصوصی جمال حسینی
جلد ۱ شماره ۱۰۰۰

علیق‌نجان بختیاری

سرदार اسعد



انتشارات یساولی، تبریز

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

نوان : تاریخ بختیاری
صف : علیقلیخان بختیاری (سردار اسعد)

پ دوم : اردیبهشت ۱۳۶۳

مه : جواد صفی نژاد

لیم فهارس : گروه تحقیقاتی دانشکده علوم اجتماعی

مقدمه و فهارس : حسن آهنگران

ژ : ۲۰۰۰/

یق افست از روی چهار نسخه معتبر در چاپخانه هنر به چاپ رسید و

صحافی گوهر تجلید شد .

بازارت فرهنگسرا : میدان انقلاب بازارچه کتاب تلفن ۶۶۱۰۰۳



ایستاده از چپ بر راست :

- ۱- یوسفخان امیر مجاهد (فرزند پنجم ایلیخانی)
- ۲- محمد رضاخان سردار فاتح (فرزند هشتم حاج ایلیخانی و پدردکتر شاپور بختیار)
- ۳- مرتضی قلیخان صمصام فرزند ارشد صمصام السلطنه
- ۴- غلامعلی خان سهام السلطنه (فرزند دوم حاج عباس قلیخان)
- ۵- محمد خان سالار اعظم فرزند پنجم سردار اسد
- ۶- هادیخان ایلیگی فرزند نهم رضا قلیخان ایلیگی .

نشسته از چپ بر راست :

- ۱- مصیرخان سردار جنگ (فرزند پنجم حاج ایلیخانی)
- ۲- حاج خسروخان سردار ظفر (فرزند چهارم ایلیخانی)
- ۳- نجفعلی خان صمصام السلطنه (فرزند دوم ایلیخانی)
- ۴- حاج علی قلیخان سردار اسد (فرزند سوم ایلیخانی)
- ۵- لطفعلیخان امیرمؤتمن (فرزند سوم حاج ایلیخانی)
- ۶- سلطان محمد خان سردار اسبج (فرزند ششم حاج ایلیخانی)
- ۷- کودکی ایستاده، داراب خان ایلیخانی





تصویر علیقلیخان نختساری (سرور اراک)



فهرست تاریخ بختیاری

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۳	الوار	یک	مقدمه
۲۳	صد و بختیار	۱	دیباچه
۲۳	زبان ایرانیان قدیم	۳	کلام حسره دوستی
۲۴	آب کرند	۵	لغت بختیاری
۲۴	زنده رود و کوه زرد	۶	نسب بختیار علیه الدوله
۲۴	ورود قبایل مختلفه در استان	۷	نسب ایل حسین بختیاری
۲۴	لر کوچک	۸	ابتداء تشیع در بختیاری و بوشر
۲۵	چار محال بناحیه رار	۹	دستبدر
۲۶	سواخ متعلق بچار محال	۱۰	ترجمه شبرل
۲۷	جانبی	۱۱	ترجمه از تاریخ یونان
۲۰	سفرنامه سیزده ابد لر کیم خان	۱۱	ایضا ترجمه از لاروس
۵۴	مجموعه قدیمی در مایه	۱۱	اجداد الوار بختیاری
۵۷	خبر افغای مالیر	۱۲	ترجمه از کتاب فردیناند یوستی
۶۵	سفرنامه هوشم شندلر	۱۵	پایخت بختیاری
۹۸	ضمیمه (از لرگزین)	۱۵	قتلای و سیاق بختیاری
۱۰۰	شرح حال شندلر	۱۵	خبر افغان و تاریخ سیاسی بختیاری
۱۰۱	راهم فر	۱۷	اینج
۱۰۳	رودخانه زرد	۱۹	لر از لغت فارسی
۱۰۳	رودخانه سلطان آباد راهر فر	۱۹	معدن ذغال
۱۰۴	طالبه نوترکی	۱۹	بختگان
۱۰۴	قلعه بختیاری	۲۰	بشیه بختیار
۱۰۴	کوه خاران	۲۰	حیوانات بختیاری
۱۰۴	مسافرت مولف فارسنامه بدایه	۲۰	حکومت بختیار
۱۰۵	سکه های که در بختیاری کشف شده	۲۰	قتلای
۱۰۷	حکام قصلویه از شهر فارس	۲۰	راهم فرودمه

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۲۱	ترجمه خطوط معنی مالیه	۱۱۵	ولایت لکوچک
۲۲۲	راجع بکول مندره	۱۳۶	نسب اکراد
۲۲۵	راجع به اشکفت سلمان	۱۳۷	جزایا و تاریخ بختیاری از سردار اسعد
۲۲۶	ترجمه خطوط معنی شوش	۱۴۱	تاریخ بختیاری
۲۲۸	خون دکالت	۱۴۲	تسمیه مفت لنگ و چهار لنگ
۲۲۹	خلاصه سفرنامه لیاورد	۱۴۳	اسامی اجداد من
۲۷۶	ترجمه سفرنامه لیاورد	۱۴۸	فرمان نادر شاه
۳۷۸	زاینده رود اصفهان	۱۵۲	فرمان کریم خان بنام شاه اسماعیل
۳۸۰	گذرمان چغتاخور	۱۵۵	عزوات محمد نادر شاه
۳۸۱	شرح حال اتابک	۱۵۹	فرمان کریم خان زند
۳۸۱	تقریض اتابکان	۱۹۰	اعلان از طرف اداره نظریه
۳۸۲	تقریض حکمرانان لرزرگ	۱۹۹	عادات عسری
۳۸۳	حکام لکوچک	۲۰۲	اخلاق و عادات بختیار
۳۸۴	مسکن بختیاری	۲۰۴	خوانین حال بختیار
۳۸۵	اصل ورثه بختیاری	۲۰۵	اولاد حسین قلیخان ایلیخانی
۳۸۵	تسمیه بختیاری	۲۰۵	اولاد امام قلیخان ایلیخانی
۳۸۶	دهشت همسر	۲۰۵	اولاد رضا قلیخان ایلیگی
۳۸۶	رودخانه شوشتر	۲۰۵	اولاد مصطفی قلیخان
۳۸۶	رودخانه شاپور	۲۰۶	سوسن
۳۸۶	کرد	۲۰۹	بازفت
۳۸۷	سیاحت نامه ابن بطوطه در اینج	۲۱۰	آثار عتیقه مالیه
۳۸۸	ذکر پادشاهان شوشتر و اینج	۲۱۳	کیانی
۳۹۵	دیبچه تاریخ محکم	۲۱۴	اطلاعات شیندلر درباره آثار قدیمی
۳۹۸	سفرنامه لردوکرزان (دباره بختیار)	۲۱۷	سکه های کشف شده
۴۱۷	موزیسن و مسافیرین (بختیاری)	۲۱۹	جسه
۴۱۹	اتابکان لرستان	۲۲۰	عقلمی فرعون شوشتر

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۷۲	وقایع سال ۱۱۴۹	۴۲۲	واقعہ عہد امیر تیمور کورکان
۴۷۳	وقایع سال ۱۱۶۰	۴۲۲	واقعہ عہد شاہ سلطان حسین
۴۷۳	دعوی سلطنت علیمردان خان بختیاری	۴۲۲	واقعہ زمان نادشاہ
۴۸۱	وقایع سال ۱۱۹۹	۴۲۳	شرح حال علی مردان خان بختیاری
۴۸۱	وقایع سال ۱۲۰۱	۴۲۶	ایمات بقول سہ جان ملکم
۴۸۱	وقایع سال ۱۲۰۰	۴۲۹	عادات قبائل بختیار
۴۸۲	داستان ابدال خان بختیاری	۴۳۸	رسوم امراء قبائل
۴۸۳	فتح سپاہ آاد	۴۴۱	خصائص بختیار
۴۸۴	وقایع سال ۱۲۱۲	۴۴۹	خروج قلعہ در کوہ گلیوہ
۴۸۴	وقایع سال ۱۲۲۸	۴۵۴	وقایع سال ۱۰۰۴ ہجری
۴۸۴	وقایع سال ۱۲۲۹	۴۵۵	وقایع سال ۱۰۰۵ ہجری
۴۸۵	فتح خوشان	۴۵۶	رشادت جہانگیر خان بختیاری
۴۸۵	نمایش میسرز اسدخان بختیار	۴۵۷	نہدستن آب کوزنگ
۴۸۸	وقایع سال ۱۲۳۳	۴۵۹	حکومت خلیل خان بختیاری
۴۸۸	نظام بختیاری	۴۶۰	خروج صفی میرزا
۴۸۸	بقیہ شرح حال اسدخان بختیاری	۴۶۱	شکست دادن بختیاران محمود افغارا
۴۹۰	وقایع سال ۱۲۳۹	۴۶۲	وقایع سال ۱۱۳۷
۴۹۱	طغیان حاجی ہاشم خان بختیاری	۴۶۳	وقایع سال ۱۱۴۲
۴۹۲	وقایع سال ۱۲۴۲	۴۶۳	وقایع سال ۱۱۴۰
۴۹۴	وقایع سال ۱۳۴۳	۴۶۴	وقایع سال ۱۱۴۵
۴۹۴	منارۃ حسام السلطنہ و محمود میرزا	۴۶۵	وقایع سال ۱۱۴۷
۴۹۵	وقایع سال ۱۲۴۵	۴۶۵	وقایع سال ۱۱۴۸
۴۹۶	حکومت حسین خان سردار	۴۶۸	وقایع عہد شاہ سلطان حسین
۴۹۶	وقایع سال ۱۲۴۷	۴۶۹	وقایع سال ۱۱۵۱
۴۹۶	فتح شوشتر بدست محمد تقی خان بختیاری	۴۷۰	وقایع سال ۱۱۴۶
۴۹۸	وقایع سال ۱۲۵۰	۴۷۰	وقایع سال ۱۱۴۸

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۵۴۲	حالات آبک	۴۹۸	شرح حال محمد تقی خان بختیاری
۵۴۲	ز	۵۰۲	وقایع سال ۱۲۵۳
۵۴۳	معادن خالیه کوه	۵۱۷	وقایع سال ۱۲۶۱
۵۴۳	شتران کوه	۵۱۸	وقایع سال ۱۲۶۲
۵۴۳	راهسوز	۵۱۸	وقایع سال ۱۲۶۴
۵۴۴	پول نادری	۵۱۹	وقایع سال ۱۲۶۵
۵۴۵	تاریخ مصصام السلطنه	۵۱۹	طغیان مردم بختیاری
۵۵۰	سواد اعلان	۵۲۲	وقایع سال ۱۲۶۶
۵۶۲	رپرت	۵۲۴	حکومت احتشام الدوله
۵۶۲	تلگراف اصفهان به تبریز	۵۲۵	وقایع سال ۱۲۲۰
۵۶۲	تلگراف حجه الاسلام آخوند ملا کاظم	۵۲۵	وقایع سال ۱۲۲۳
۵۶۳	تلگراف تقی زاده	۵۲۶	وقایع سال ۱۲۷۶
۵۶۴	تلگراف مصصام السلطنه	۵۲۶	وقایع سال ۱۲۷۱
۵۶۴	تلگراف سپهبد	۵۲۸	بنای بختیاری
۵۶۵	اعلان چاپی از اصفهان بعراق	۵۳۱	حکایت شیرین
۵۶۶	تلگراف مصصام السلطنه	۵۳۳	طایفه مفت لنگ
۵۶۶	تلگراف از اصفهان	۵۳۳	اول : دورکی
۵۶۶	تلگراف سپهبد اعظم	۵۳۴	دوم : دینارانی
۵۶۷	شرح زندگانی مصصام السلطنه	۵۳۴	سوم : بابادی
۵۷۴	اعطای نشان	۵۳۵	چهارم : بختساروند
۵۷۴	سواد ملفوفه فرمان	۵۳۵	طایفه چهار لنگ
۵۷۵	اسامی فرزندان ذکور مصصام السلطنه	۵۳۷	راجع به طوایف
۵۷۶	شرح زندگانی سردار اسعد	۵۳۷	ضمیمه در باب طوایف چهار لنگ
۵۸۳	صورت ملفوفه فرمان وزارت اخلاص	۵۳۸	بعضی لغات بختیاری
۵۸۳	تلگراف سپهبد اعظم	۵۴۱	کوه رگمن
۵۸۴	صورت تلگراف	۵۴۱	کوه دره شان

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۶۳۶	رود کارون	۵۸۵	صورت اعلان
۶۳۹	کتاب ششماه در ایران (سفرنامه)	۵۸۷	صورت نطق
۶۳۹	چغاخور	۵۹۰	صورت ظفر فرخسماں
۶۴۵	توقف در چغاخور	۵۹۳	اسامی فسر زندان سردار اسعد
۶۴۷	رابع به نگارش سردار اسعد	۵۹۳	صورت امتیازات سردار اسعد
۶۴۷	مقدمه مترجم	۵۹۵	ضمیمه لیارد
۶۴۸	نامه اول ارغون خان مغول	۵۹۶	صورت کول فره و اسکفت سلمن
۶۴۹	ملفوظ کلمات	۶۱۱	ملکراف فرخنده به اصفهان
۶۵۱	ترجمه نامه	۶۱۲	جواب مصصام السلطنه
۶۵۵	سیاحت بارن دوبرود	۶۱۳	شرح حال فرزندان حاج امام قلیخان
۶۵۵	فصل چهاردهم سفرنامه بارن	۶۱۴	شرح حال سه در ظفر
۶۶۳	فصل پانزدهم	۶۱۸	اسامی فرزندان ذکور سه در ظفر
۶۶۷	فصل شانزدهم	۶۱۹	شرح حال ایسه مجاهد
۶۸۳	فصل هجدهم	۶۲۱	اطلاعات ادیب الممالک درباره لرنا
۶۸۹	فصل نهمین	۶۲۱	لرستان
۶۹۹	فصل نوزدهم	۶۲۱	عیلام
۷۱۸	شرح کشته شدن ناصرالدینشاه	۶۲۳	کرس سه ای
۷۲۴	صورت اتقاق میرزا رضا کرمانی	۶۲۴	دورق
۷۳۹	صورت تقریرات میرزا رضا کرمانی	۶۲۶	دورقستان
۷۴۳	شرح تصادم قوای دولت مجاهدین	۶۲۷	چغاخور
۷۴۴	ترجمه مقاله روزنامه فرانسوی	۶۲۸	عسکر کرم
۷۴۴	وضع تهر آن	۶۲۹	جانکی
۷۴۷	صورت ملکراف محمد علیشاه	۶۳۳	کشتانیه
۷۴۸	شرح حمد سالارالدوله به ایران	۶۳۳	کلیدبرد
۷۵۵	جنب کرمانشاهان	۶۳۳	کنجه
۷۶۰	داستان منتهی قندهار	۶۳۳	زردکوه
۷۶۵	نقشه بختیاری	۶۳۴	رود کارون
۷۶۶	خانه	۶۳۶	پازی تکویس
۷۶۸	فهرست		
۷۸۲	فهرست اماکن خبیب افغانی		
۷۹۰	فهرست طوائف و تیره ها		
۷۹۰	فهرست نامهای اشخاص		

مقدمه

تاریخ بختیاری حاضری کلی از معروفترین کتبی است که درباره بختیاری و منطقه بختیاری به اهتمام سردار اسعد بختیاری و تحریر عبدالحسن لسان السلطنه ملک المورخین تألیف و تدوین شده است چنانکه در آغاز کتاب میخوانیم تاریخ بختیاری تألیف عبدالحسن لسان السلطنه ملک المورخین بضموده حاجی علی قلیخان سردار اسعد در جنگ فرزند حسین قلیخان ایلیانی بختیاری که در سال ۱۳۲۷ قمری (سال سوم مشروطیت) شروع به نگارش تاریخ و جغرافیای بختیاری کرده و آنرا موسوم به تاریخ بختیاری نموده است.

منابع و مآخذ بسیاری در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است که مطالب مورد نظر و انتخاب شده عیناً با ذکر مأخذ در متن کتاب آورده شده که مفهوم بسیاری از آنها تکراری و بدون ادغام در قسمتهای مختلف نقل شده است.

نوشته ها و خاطرات خارجیانی که بمناسبتی از بختیاری دیدن نموده و مشاهدات و نظریات خود را منتشر نموده اند با ذکر نام نویسنده مترجم و ذکر فصول مأخذ مورد استفاده قرار گرفته است حال ممکن است حدود یک صفحه از منبع مذکور مورد استفاده قرار گرفته باشد و یا در صفاً صفحه شش از ۲۴ صفحه از سفرنامه خارجی را عیناً نقل نموده است، این سفرنامه عبارتند از:

سفرنامه لایارد انگلیسی که در سال ۱۸۴۰ میلادی بختیاری آمده و مدتی در بین بختیاری با رسته پس مشاهدات و نظریات خود را در دو جلد منتشر نموده است ۱۴۷ صفحه از کتاب حاضر ترجمه ای است از سفرنامه لایارد که در متن کتاب آورده شده است مترجم سفرنامه فوق خود را چنین معرفی میکند:

این بنده یوسف مسیحی چهارمحالی در جلفای اصفهان زبان فرانسه و انگلیسی را فرا گرفته چهارمحال

مرحمت کرده خدمت ولی نعمتان خود خوانین جلیل بختیاری تشریف حاصل کردم و حسب الامر حضرت
اشرف آقای حاجی علی قلیخان امیر تومان بختیاری (سردار اسعد) این سفرنامه لیار در انرا انگلیسی
فارسی ترجمه نمودم. بتاریخ رمضان المبارک ۱۳۲۰ هجری قمری. (صفحات ۲۲۹ تا ۳۲۶).

یکی دیگر از سفرنامه های منی که از فصول ۱۱ تا ۱۹ آن در ۶۳ صفحه ترجمه و به کتاب حاضر منضم شده است سفرنامه
"بارن دو بود" روسی است که در سال ۱۲۵۲ قمری همزمان با لیار در بختیاری رفته است بمترجم کتاب
بارن در مورد ترجمه و معرفی خود چنین میگوید:

در تاریخ ۲۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳ بعد از هجرت این بنده سلطان محمد نائینی ترجمه کتاب بارن دو بود را در بار
بختیاری تمام نمود ولی بحقیقت آنگاه تمام شود که در پیشگاه امیر معارف رور مخرب بنای استبداد
و محی کشور ایران حضرت اشرف آقای سردار اسعد ادام آینه بقائه موقیت قبول یابد. (صفحه ۶۵۵ تا ۶۱۸).
۳۳ صفحه از کتاب حاضر از خاطرات سیرت بموتم شیندر انگلیسی که وقایع تاریخی منطقه بختیاری را در رابطه با
تاریخ ایران و اصفهان در بردارد توسط "علیرضای محمد حسین بن کجی درین فتحلیسه قاجار ترجمه و عنایت
۶۵ تا ۹۸ کتاب ذکر شده است. (شیندر در آخسیرین دمه قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری
در ایران بوده است.

علاوه بر سفرنامه ها از منابع دیگری نیز استفاده شده است زیرا سردار اسعد خود شخصاً منابع و مآخذ مربوط
به بختیاری را جستجو نموده است (صفحه ۲۱۱) پس از بدست آوردن کتب مورد نظر آنرا مورد بررسی قرار
داده و فهرستی از آنها را در آغاز کتاب نیز بدست میدید و فصولی از این کتب را که حاوی مطالبی
باره بختیاری بودند اشخاص و برای ترجمه یا تحریک به افراد مورد نظر و اگذار میگردد است بعضی مواقع
سردار اسعد شخصاً موضوعی را در مورد منطقه به محرر دیکته نموده است چنانچه خود در صفحه ۳۱۳ کتاب حکایت

چنین مینویسد :

« بنده علی قلی مندرجات ذیل را کلمه بکلمه میگویم و ملک المورخین مینویسد « در انمورد موضوعات مختلفه در متن کتاب دیده میشود که نگارش سردار اسعد است ، گاهی نامبرده لغات و مسائل نادرست دیگران را در زیر صفحه مربوط تفسیر نموده و امضا کرده است و در حقیقت کتاب حاضر مطالبش با سلیقه سردار اسعد تدوین گردیده و قسمتهائی را خود تألیف نموده است و نتیجتاً این کتاب تألیف و تدوین سردار اسعد بجختاری و قسمت اعظمش تحریر و تنظیم عبدالحسن لسان السلطنه ملک المورخین میباشد زیرا مطالب و نامتعلیمی برای نامبرده تعریف و یا معرفی شده لسان السلطنه این مطالب را تهیه و تنظیم نموده و در بیان آنها گامی راه بمبالغه را نیز پیش گرفته است چنانکه سردار اسعد در این باره میگوید :

« پس از رفع نگرانیها در تاریخ بجختاری تجدید نظر کردم ، مندرجات چند جزو آنرا که راجع بخدمات بجختاری و حالات آنها در عصر مشروطیت بود منی بمبالغه و غشاق یافتم ، آنها را جمع کرده سوزاندم ، اگر جالی را آنها پیدا شود برخلاف میل من بوده و محل اعتبار و اعتماد نیست ، (صفحه ۷۴۶ ، ۷۴۷ و خاتمه کتاب) .
سردار اسعد در سال ۱۲۷۴ قمری در شلاق بجختاری متولد گردید ، وی فرزند چهارم حسین قلنجان بجیاست است که از سال ۱۲۶۷ تا سال ۱۲۹۹ بدت ۳۲ سال المغانی کل بجختاری را بعهده داشت .

سردار اسعد پدران خود را تا ۱۰ پشت در کتاب حاضر بر شمرده است (صفحه ۱۴۳) و بر اساس نوسه ششم کتاب پشت دهمی اجدادش از طایفه پاپی لرستان بجختاری آمده و در میان طایفه « زراسوند » یکی از طوایف بزرگ « دورکی » هفت لنگ میباشد سکنه گزیده و تسکین خانواده میدید ، با این حساب حدود ۳۰۰ سال قبل از سردار اسعد یعنی حدود سالهای ۱۰۰۰ قمری جد بزرگ سردار اسعد وارد ایل هفت لنگ شد

و متوطن گردیده است .

بشیرین و وسیع ترین اطلاعات منطجه بختیاری و بختیاری مارستان در کتاب حاضر مشاهده نمود.
باستان شناسی، وقایع تاریخی، گوشه ای از جنبه ادب و رسوم و ساختمان ایلی از آن جمله اند
وقایع اتفاقیه حدود چهار قرن قرون یازدهم، دوازدهم و سیزدهم را به شایسته و وقایع اوایل
قرن چهاردهم را به تفصیل مورد بررسی قرار داده و در واقع کتاب مجموعه ای (دُجَنگی) است بی نظیر از
اطلاعات غیر مدون موضوعی سرزمین و ایلات بختیاری.

نوشتن، تدوین و تنظیم کتاب حاضر بدت هفت سال بطول انجامیده است زیرا پس از بازگشت سردار
از اروپا در اوایل سال ۱۳۲۲ قمری در همان سال ترتیب تألیف کتاب تاریخ بختیاری را داده و لسان
السلطنه نگارش آنرا آغاز و در اواسط سال ۱۳۳۳ قمری سلطان محمد اسد السلطنه نائینی آذربایجان میرساند
پس از پایان کتاب سردار اسد چنین مینویسد:

«کتابی که بنظر قارئین میرسد هفت سال قبل شروع شد، دو سال اول در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ قمری ملک
مشغول نوشتن بود، چهار سال بواسطه بروز موانع متروک افتاد و مجدداً امسال (۱۳۳۳ قمری) سلطان محمدخان
به اتمام آن پرداخت.»

راجع به متروک افتادن کتاب بدت چهار سال باستی متذکر گردید که در بهار سال ۱۹۱۱ برابر با ۱۳۲۹
قمری سردار اسد برای معالجه چشم خود که ضعیف شده بود به اروپا میروید و پس از چند ماهی توقف در اروپا
از حمله قوای محمد علی شاه و سالارالدوله و سرداران ایشان به ایران مطلع گردید و مکرانی دستوراتی به مشروطه خواهان
داده خود در سال ۱۳۳۰ قمری به ایران مراجعت نموده و در سال ۱۳۳۱ با بنیامین کرد چنانچه خود میگوید «بعداً
یکسال توقف در ایران قوه باصره ام از میان رفت و از لذت چشم بی بهره ماندم بدین علت دست از کمال
کیده در خانه نشستم» وی تا پایان سال ۱۳۳۲ خورشیدی هیچ فعالیتی در جهت اتمام کتاب انجام نمیداد
سینه

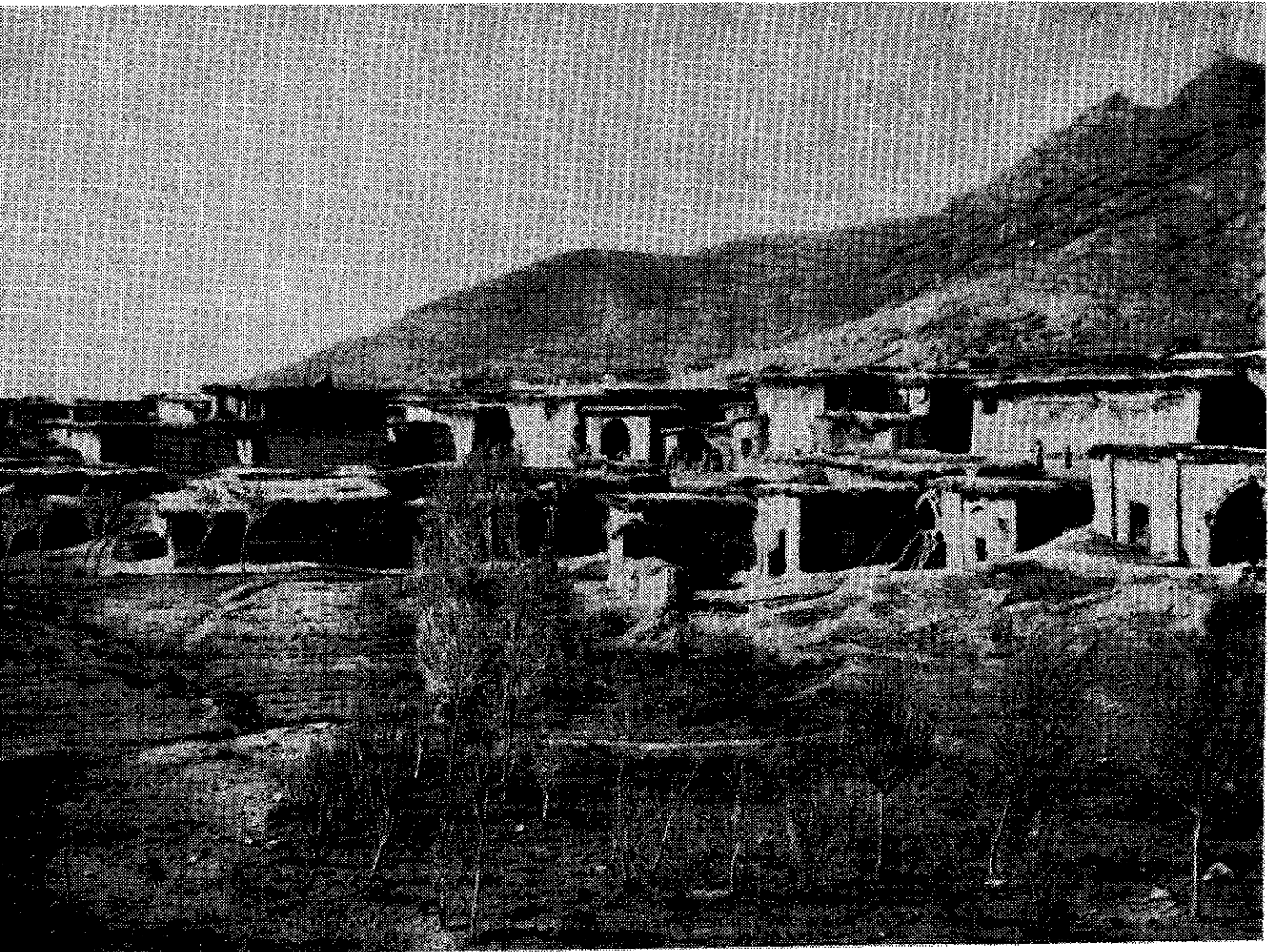
در سال ۱۳۳۳ مجدداً بکسر تکمیل کتاب افتاده و با همکاری سلطان محمد خان نوشتن بقیه کتاب با پایان
میرساند.

نسخه‌های چاپی کتاب حاضر از نظر کمی همانند نیستند، با مراجعه به نسخه‌های متعدد چاپی کتاب می‌توان آنها را
به سه دسته تقسیم نمود:
دسته اول:

قسمت اصلی تاریخ بختیاری که در سالهای ۱۳۲۲ و ۱۳۲۸ قمری در ۵۴۱ صفحه تألیف و
تدوین و چند تصویر و یک نقشه از منطقه بختیاری بدان تنظیم و بدان صورت کتاب تمام شده دانسته و در
قطع رحلی و چاپ سنگی بین سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۱ قمری بصورت ناقص بچاپ میرساند زیرا سردار اسعد
از بنامیاشدن کتاب را دیده و شماره صفحات پایانی آن را تایید نموده است و اشکالی در انتشار قسمت اول
کتاب ندیده است و همین قسمت از کتاب است که نسخه‌های آن منتهی در آن و در سال ۱۳۵۵ مجدداً با همان
شکل اولیه بدون هیچ دخل و تصرفی تجدید چاپ میگردد.

با مراجعه به فهرست اصلی آغاز کتاب ناقص بودن این دسته از نسخه‌های چاپی را در می‌یابیم زیرا آخرین
مطلب کتاب «بعضی لغات بختیاری» در صفحه ۵۳۸ مشامده میشود و به صفحه ۵۴۱ با پایان می‌پذیرد.
ولی از دیگر مطالب مندرج در فهرست کتاب اطلاعی در دست نیست.
دسته دوم:

تعداد بسیار کمی از نسخه‌های چاپی تاریخ بختیاری نیز مشامده میشود که دارای قسمت دوم
محمولای قسمت مذکور از «کوه رگین» صفحه ۵۴۱، آغاز شده تا «رود کارون» (صفحه ۶۳۶) که با پایان
فهرست مطالب کتاب منطبق است خاتمه می‌پذیرد.
چهارده



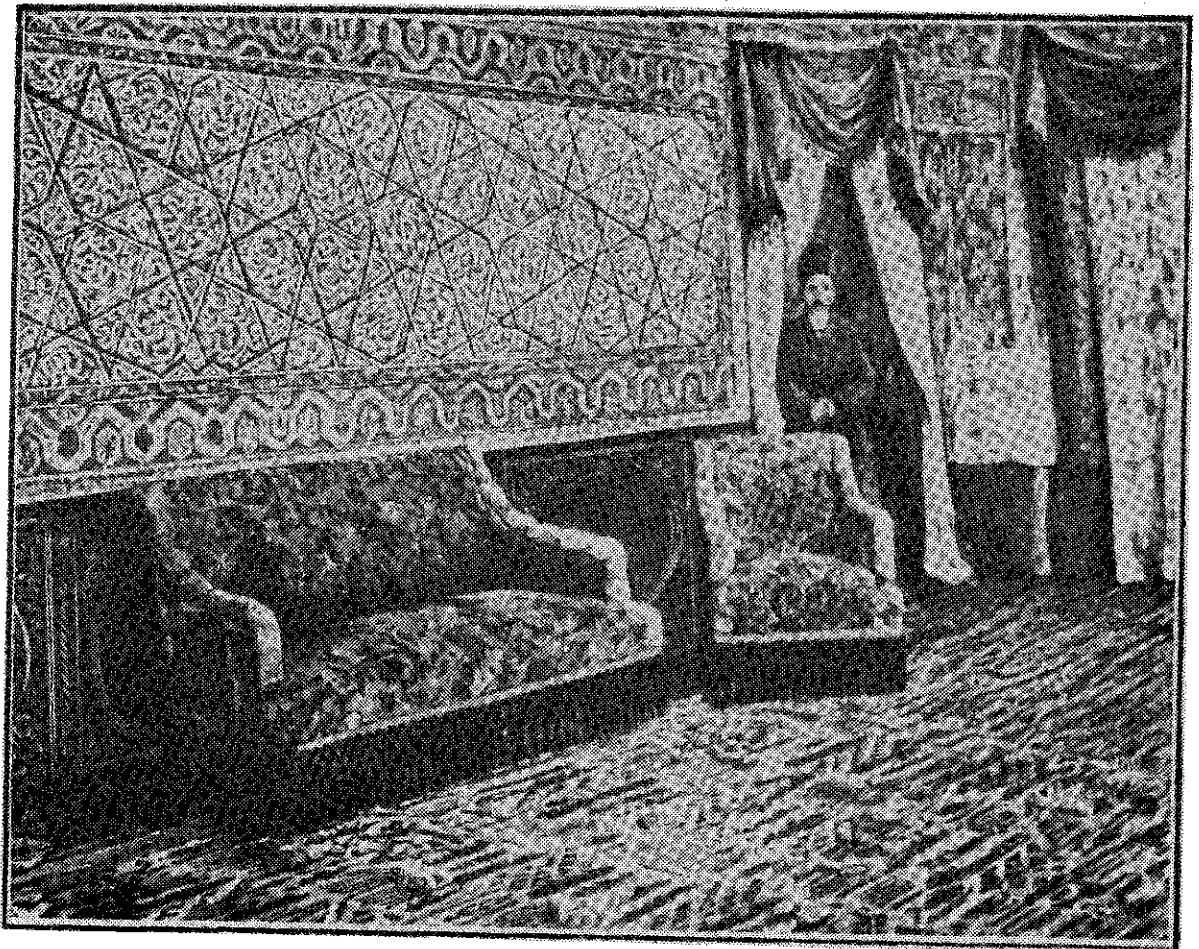
نمای دهکده جونقان



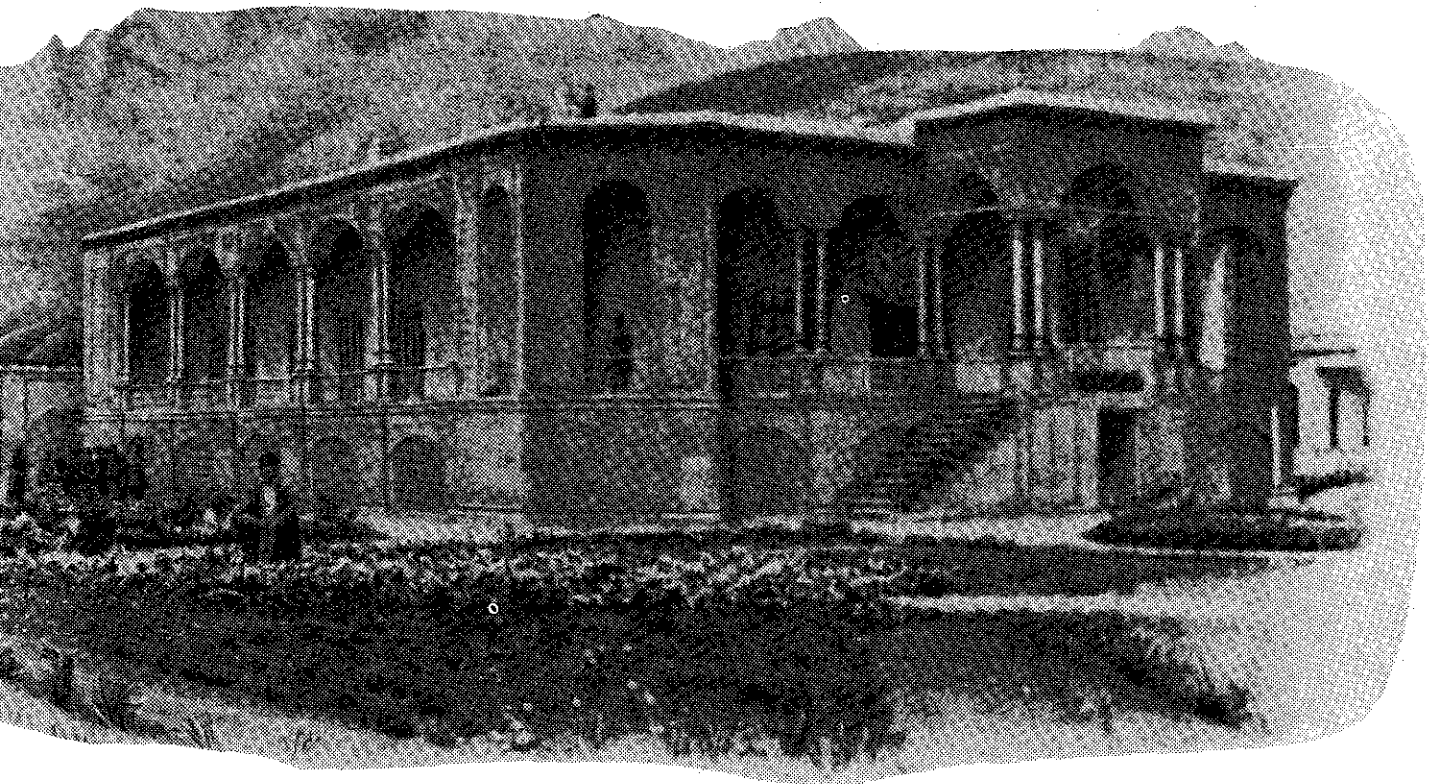
خیابان اصلی دهکده جونقان



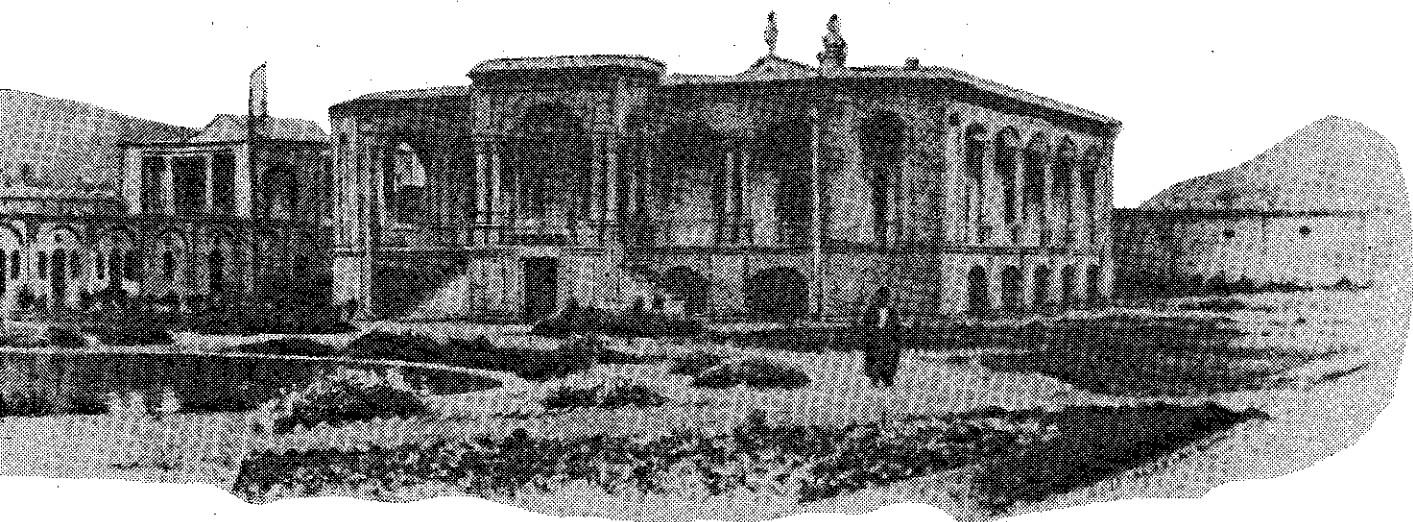
دیگری از دهکده جونقان



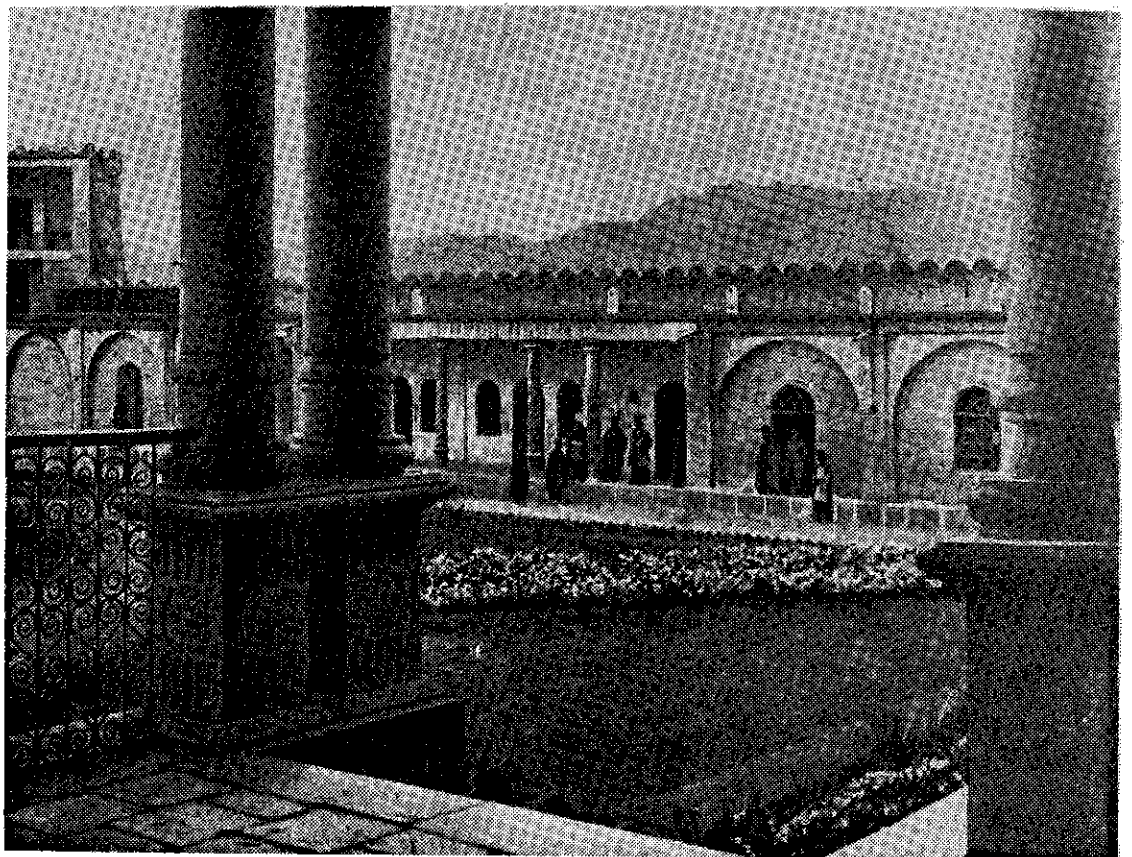
سالن داخلی (آئینه خانه) منزل مسکونی سردار اسعد (جونقان)



گوشه‌ای از منزل مسکونی سردار اسعد (جونقان)



نمای منزل مسکونی حاج علیقلی خان بختیاری (سردار اسعد) در جونقان



نمای دیگری از منزل مسکونی حاج علیقلی خان بختیاری سردار اسعد .

اطلاعات مربوط به این قسمت بیشتر مطالبی است راجع به مشروطیت که بمناسبتی سردار اسعد و باختیاری
در آن نقشی داشته اند. این قسمت از کتاب برخلاف قسمت اول دارای صفحه گذاری متداول نیست
ولی دارای حروف ربطیه بامان صفحات میباشد. بنظر میرسد که همین قسمت است که از نظر سردار اسعد
اغراق آمیز بوده و جمع آوری و سوزانده شده است.

سردار اسعد نسخه های چاپ شده قسمت دوم را قبل از نابود شدن مورد مطالعه قرار داده و آنها را
جمع آوری کرده و سوزانده است زیرا خود میگوید: «قسمتهایی از تاریخ بختیاری را جمع کرده سوزاندم اگر جای
از آنها پیدا شود برخلاف میل من بوده و محل عجب بار و اعتماد نیست. اگر کتاب منور بچاپ نرسیده بود
شما نسخه خطی را میسوزانید و دیگر دلیلی نداشت که تاکید نماید «اگر جانی از آنها پیدا شود» چون مطمئن نبوده که
همه نسخه ها را جمع آوری نموده است. بهر صورت چند نسخه ای از این کتاب دور از دسترس سردار اسعد
باقی مانده و یکی از این نسخه ها در اختیار نگارنده مقدمه است که مأخذ چاپ کتاب حاضر قرار گرفته است
منتهای نسخه هائی که بنظر رسید هیچ کدام مطلب و دو کارون را با تمام رساننده بودند ولی نگارنده برای
اتمام موضوع دنباله آنرا از کتاب جغرافیا تالیف محمد صفی خان که در اصل مورد استفاده مؤلف بوده ^{مطلب}
مربوط به رود کارون را بامان رسانید صفحه ۶۳۸.

دسته سوم:

دسته سوم تاریخ بختیاری که دارای این قسمت میباشد بسیار نایاب اند قسمت مذکور از صفحه ۶۳۹
تا پایان کتاب را تشکیل میدهد، در عناوین مطالب مندرج در فهرست آغاز کتاب فهرست این قسمت آورده
نشده است. این قسمت از کتاب در سال ۱۳۲۳ قمری تنظیم یافته است. لسان السلطنه سپهر در آن نقشی
ندارد و سلطان محمد خان اسد السلطنه با نیتی همکاری با سردار اسعد را بعهده گرفته است. مجتوای قسمت

اعظم این بخش از کتاب حاوی وقایع کشته شدن ناصرالدین شاه و متن سؤال و جوابی است که در
بازرسی از میرزا رضا کرمانی بعمل آمده است، ترجمه فصولی از سفرنامه «بارون دو بود» نایب اول
سفارت روسیه در تهران که به بختیاری رفته بود در این قسمت نیز دیده میشود.

در پایان کتاب یادداشتی تحت عنوان «خاتم» با انشاء سردار اسعد وجود دارد که نکات تاریک
سرنوشت تاریخ بختیاری را روشن میسازد.

سردار اسعد بیشتر اوقات خود را در تیسر جو خندان بختیاری که در جنوب غربی شهر کرد واقع است میگذراند
جو خندان در آن زمان بزرگترین ده طرف خود بود و برنامه های رفاهی در آن ساده شده بود، ده مذکور
که اکنون شهرکی است منطقه ای است که بستانی و سیلابی که رودخانه جو خندان از نزدیکی آن میگذرد.

مترجمین مخصوص و تحریرینی در همین محل در استخدام سردار اسعد بودند و کتب مورد علاقه او را به فارسی ترجمه و تخریر
مینمودند و خود سردار هم اوقاتش را به مطالعه کتب متفرقه تاریخی، رمانهای خارجی و ترجمه و تالیف
میگذراند و چاپ آنها مبادت میوزید و تاریخ بختیاری یکی از کتبی است که در ده مذکور تهیه، تدوین
تخریر و برای چاپ آماده گردیده بود، سردار اسعد در اوایل سال ۱۳۳۶ هجری در سن ۶۲ سالگی رسالت
پس از پایان رسانیدن کتاب بدو وحیات گفته است.

نگارنده از مدت ها قبل تاریخ بختیاری را با مشخصات حاضری شناخت و در پی آن بود که رؤس
این کتاب چاپ شده و در دسترس علاقمندان قرار گیرد تا اینکه آقای علی یساوی سرپرست
انتشارات یساوی نسبت به چاپ کتاب مذکور اظهار علاقه نموده و چاپ آن را به بهترین شکل
دادند ضمن اظهار تشکر از آقای یساوی اقدامات انجام شده در جهت چاپ قطعی کتاب از
اینقرار است.

قسمت دوم و سوم متن اصلی کتاب که بدون صفحه بود با حروف ربطیه پایان هر صفحه منطبق
و صفحه گذاری گردید. برای اینکه تسهیلاتی برای خوانندگان و علامتندان فراهم آمده باشد
فهرست مطالبی بر آن مرتب شد زیرا فهرست عناوین آغاز کتاب که در متن اصلی آمده فاقد
صفحه گذاری بود علاوه بر آن فهرست سه گانه اماکن جنبه اقیانوی طوایف و تیره ها و نامها
اشخاص توسط همکار ارجمندم خانم طاہرہ رستی تهیه و تنظیم شده به پایان کتاب منضم گشت
ضمناً از همکاری خانم طیبہ کرد مرد که در تکمیل فهرست فوق ما را یاری نمودند بسیار است.

جواد صفی زراد

فروردین ۱۳۶۱

فہرست تاریخ بختیاری

دیباچہ کلام ہردوتی لغت بختیاری نسب بختیار عزالدولہ
نسب ایل جلیل بختیاری ابتداء تشیح در بختیاری و شوستر در تہذیب لر
ترجمہ بشرل ترجمہ از تاریخ یونان ایضاً ترجمہ از لاروس
اجداد الوار بختیاری ترجمہ از کتاب فردیناند یوستی
پای تخت بختیاری قشلاق و نیلاق بختیاری جزایا و تاریخ سیاسی
بختیاری نگارش میں نظام ایچ از معجم لڑ از لغت فارسی
معدن و غال بختگان بیہ بختیاری حیوانات بختیاری
حکومت بختیاری قشلاق راہزودومہ الوار
حد و بختیاری زبان ایرانیان قدیم آب کرند
زندہ زود و کوه زرد و زود قبائل مختلفہ در لرستان لرگوچک
چار محال سوانح متعلق بچار محال جانکی نگارش میرزا عبدالرحیم خان
شرح و تحقیق در باب مجسمہ قدیمہ در بلوک المیر در جزایا فیما بین
نگارش ہوتم شندر ضمیمہ شرح حال شندر

راہزودومہ

راعمر از فارس نامه رودخانه زرد از فارس نامه رودخانه سلطان
 آباد راعمر غایبه نو ترکی قله بختیاری کوه غاران
 مسافرت مولف فارس نامه بال میر حکام فصلویه از کتاب سفرنامه بدلیسی
 ولایت لر کوچک نب اکراو سگارش جناب سردار اسعد
 تاریخ بختیاری در تسمیه هفت لک و چهار لک اسامی اجداد من
 غزوات عهد نادر شاه اعلان از طرف نظیم در بیان عادات معموله
 عروسی بختیاری اخلاق و عادات بختیاری خوانین حالیه بختیاری
 اولاد مرحوم حسین قلی خان ایلیانی اولاد حاجی امام قلیخان ایلیانی
 اولاد مرحوم رضا قلی خان ایلیانی اولاد مرحوم مصطفی قلیخان سوسن
 بازفت آثار عقیقه مالیر کیانی اطلاعات شندرد در آثار قدیم بختیار
 سکه های کشف شده جره عقیلی مرزعه پست از نوشته ترجمه خطوط منجی مالیر
 رابع بکول فره رابع باسگفت سلمان ترجمه از کتاب دکتر ویسیاخ
 خون و کالات خلاصه سفر نامه لیارد ترجمه حال مترجم سفر نامه لیارد
 عکس لیارد رابع برودخانه زاینده رود کندان چقاخوز
 شرح حال اماکت انقراض اماکتان انقراض سکرانان لر برکن
 حکام لر کوچک ساکن بختیاری اصل و ریشه بختیاری
 تسمیه بختیاری و هشت هرنز رودخانه شوشتر

که نوزده

کردند از جلد اول مرآت البلدان سیاحت نامه ابن بطوطه
 ذکر پادشاهان شوشتر و اینچ دیباچه تاریخ معجم ترجمه از سفرنامه اردوگردان
 اسامی مورخین و مسافرن اردوگردان آدابکان رستان بقول سرجان ملکم
 واقعه عهد امیر تیمور کورکان واقعه عهد شاه سلطان حسین
 واقعه زمان نادر شاه افشار شرح حال علیر و انجان بختیاری که در بعضی ممالک ایران
 پادشاهی نموده ایلیات بقول سرجان ملکم عادات قبائل بختیاری
 رسوم امراء قبائل خصائص بختیاری خروج قلندر در کوه کیلویه
 وقایع سال هزار و چهارم وقایع سال هزار و پنجم هجری خود نمائی و رشادت
 جاکیر خان بنده بن کورک حکومت و ایالت خلیل خان بختیاری
 خروج صفی میرزا سگت دادن بختیاریان محمود افشار واقعه سال هزار
 و صد و سی و هفت واقعه سال هزار و صد و چهل و دو واقعه سال هزار و صد و چهل
 واقعه سال هزار و صد و چهل و پنج واقعه سال هزار و صد و چهل و هفت
 واقعه سال هزار و صد و چهل و هشت واقعه عهد شاه سلطان حسین
 واقعه سال هزار و صد و پنجاه و یکم واقعه هزار و صد و چهل و شش
 وقایع هزار و صد و چهل و هشت وقایع هزار و صد و چهل و نُه
 وقایع هزار و صد و شصت دعوی سلطنت علی مروان خان بختیاری
 وقایع هزار و صد و نود و نُه وقایع هزار و دویست و یک

و افکار

بیت

واقعه سال هزار و دویستم داستان ابدال خان فتح نپاه آباد
 وقایع سال هزار و دویست و دوازده واقعه هزار و دویست و پست و هشت
 واقعه هزار و دویست و نهم فتح جنو شان نمایش میرزا اسد خان
 وقایع هزار و دویست و نهم نظام بختیاری بقیه شرح حال اسد خان
 وقایع هزار و دویست و سی و نهم طغیان حاجی ماسم خان وقایع ۱۲۴۲
 وقایع هزار و دویست و چهل و نهم مبارزه حیان السلطنه حکومت خنجان سردار ایراف
 وقایع هزار و دویست و چهل و نهم فتح شوشتر واقعه هزار و دویست و پنجاه
 بقیه شرح حالات محمد تقی خان واقعه هزار و دویست و پنجاه و نهم واقعه ۱۲۶۱
 واقعه هزار و دویست و شصت و دو واقعه هزار و دویست و شصت و چهار
 واقعه هزار و دویست و شصت و پنج طغیان مردم بختیاری واقعه ۱۲۶۶
 حکومت هشام الدوله وقایع هزار و دویست و هفتاد وقایع ۱۲۷۳
 وقایع هزار و دویست و هفتاد و شش وقایع هزار و دویست و هفتاد و یک
 وقایع هزار و دویست و نود و نهم نباتات بختیاری حکایت شیرین
 طایفه هفت لکن طایفه چهار لکن بختیاری راجع بطوائف
 ضمیمه در باب طوائف چهار لکن بعضی لغات بختیاری کوه رکین
 کوه دره زان متعلق بحالات اتابک زرز معادن عالیه کوه
 شران کوه رامهرمز پول نادری تاریخ جناب مصمصام السلطنه

سواد عین

بیت یک

سواد اعلان مکراف از صفهان راپرت مکراف از صفهان
 مکراف حضرت حجه الاسلام مکراف تقی زاده مکراف مصمصام السلطنه
 از صفهان مکراف سپهبد اعلان چابی مکراف مصمصام السلطنه
 مکراف از صفهان مکراف سپهبد اعظم مختصر شرح زندگانی مصمصام السلطنه
 اعطای نشان سواد ملفوفه فرمان شرح حالات و تاریخ زندگانی سردار اسعد
 صورت ملفوفه فرمان وزارت داخله مکراف سپهبد اعظم
 صورت مکراف صورت اعلان صورت نطق صورت
 ملفوفه فرمان بجایونی اسامی فرزندان سردار اسعد صورت ایازات سردار اسعد
 ضمیمه لیارد صور کول فزه و اشکفت سلمان مکراف فرمانفرما با صفهان
 جواب مصمصام السلطنه مختصر حالات فرزندان مرحوم حاج امام قلیخان شرح
 زندگانی سردار ظفر اسامی فرزندان ذکور سردار ظفر شرح حال امیر مجاهد
 اطلاعات ادیب الممالک لر رستان دورق دوزستان
 چاخوز عسکر کرم جانکی کتابچه کلید کتبه زرد گوه
 پاری مکر تیس رود کارون

در مطبعه یوزا علی صوفی مطبعه رسیده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کتاب تاریخ بختیاری

حداوندی را پرستش سزا است که تاریخ گذشته‌ها را تبصره آینه‌کان فرمود و خبار
سلف را در کار خلف و درود فراوان ارمان آستان خاتم پیران و جانشینان با
سوگت و شانس که هر یک سرگذشتشان ما را بهترین اندرز و بوستان ما را
میری پر مغز است

سپس این بنده رؤسیاه عبدالحسین لسان سلطه ملک المورخین مینکار و دور این سال
خریت آل شاقومی نیل هزار و سیصد و پست و هفت که سال سوم مشروطیت مملکت
ایرانت بفرموده یکانه وزیر بابتبیر و فرزانه امیر کشور کبیر صاحب السیف و القلم
و حامی ممالک فرانس و دویم نگاهبان ایران و پشتوان ایرانیان جناب ابمنع اشرف
قوانا لغرو الاقبال نظاما لشوکه و الا جلال حاصی علی قلجان سردار اسعد وزیر جنگ
فرزند مرحوم حسین قلجان ایلمانی بختیاری مشغول نوشتن تاریخ و جزایفای
بختیاری شده بخدمت عالی باین بزرگ خدمت نائل گردیده از لحاظ انور میکند

باشد

باشد که این ره آورد خرد و در حضرت آن دستور بزرگ مطبوع و مقبول افتد
 و این کتاب مستطاباً موسوم بتاریخ مجتبیا نمودم تا بسایه کی جهان نام
 این دو دمان باقی و برقرار ماند ایندعا از من و جبرئیل امین باد

کتابی که در این مقصود بکار رفت

روضه الصفا جاکنشای نادری تاریخ صفویه سر جان ملکم
 قاجاریه تاریخ اما تاجان لرستان تاریخ کردستان از سرکار آید سنندجی
 جغرافیا و مسافرت کیمیا انگلیس مرآة البلدان جلد اول و چهارم
 معجم البلدان مرآة الاطلاع جغرافیا چند جلد لاروس بزرگ
 کنج دانش میرزا تقی خان ناظم العلوم و صاف تاریخ حکیم
 تاریخ مسعودی تاریخ پسندیده آل تیمور مطلع السعدین تاریخ گزیده
 زبدة التواریخ فارس نامه آثار العجم تاریخ سیروانات
 تاریخ کیلیانات عبدالفتاح فومنی تاریخ کیلیانات دیگر جام جم و فرنا و میرزا
 دائرة المعارف تاریخ موسی خورنی تاریخ ارمنستان
 کتاب شرفنامه در ذکر حال جمیع قبائل و ایلات و طهورشان ابن خلدون
 سبک الذهب منظم ناصری کتب لغات فارسی جغرافیای لایر
 جغرافیای الکیزیه رگلیوس تاریخ نادری و سلاطین مغول در هند مترجم صهر ^{جد} الملک
 مطلع الشمس کفایة الجغرافی حاج الدوله بشرل بزرگ تاریخ زندیه

جهانگشای عباسی مولف اسکندربیک نشی ترکمان سفرنامه و جغرافیای کردگرن
 تاریخ اول فلیکس و زبان المانی زینت التواریخ میرزا رضی خوش نویس
 سفرنامه تاریخ کردستان و دو جلد مولف شرف خان بن شمس الدین لبیس
 لیاژ و اخلیس

کلام هرودوتی

هرودوتی نویسنده بسیار بسیار از نژاد اصله قدیمه ایرانیان است که در انقلاب
 دوم دنیا که موجب نقل نفوس از نقطه نقطه دیگر شد و در ضراحتها نوح علیه السلام
 با طرف عالم پراکنده شده یعنی از محل نزول سفینه که مرتفعات ارمنستان و جبل
 آرارات (اعزى داغ) باشد و بشرق حرکت نمودند ارمنستان بعد از
 طوفان جزو ایالت آران شده آران اصل وریشه ایران است

جامعی از ایشان بجنوب رود و چون که حالا بخش میامیدند رسیدند چون ارضی وسیع
 و بی مساز بود و حقیقت لدی النهرین واقع شده بود یعنی شمالش رود و چون
 در کنار رودخانه اختصاصی آنجا سستی به و باز بود بفال سیکت گرفته بخت آرنامید
 بر و بخت آرنامید شد و چون بدو از طرف باختر که مغرب باشد آمده بودند
 همچو اران سابق آنها را باختریان گفتند تا رسیدند بزمان تسلط یونانیان بایران
 آنها تجارت بطرزبان خود باکریا و شهر بلخ را باکریا آورد و دوازده باکریا نامیدند
 و قی زکریز (افراسیاب) با یونانیان می جنگید چند دسته از

بختیاریان در تحت سرداری هیاسب والی خودشان در لشکر زرگیر بودند
 در جنگ دارا با اسکندر یونانی که اسباب انقراض سلطنت ایران گشت میره
 لشکر دارا سپرده به بوس والی بختیاری بود دستجات او کلاه نمد و حریر کوتاه و میر و کجا
 داشتند و بیشتر از دیگران مبارزت بر زمین دادند اسکندر بعد از فراغت از ایران
 بعزم تخمیند و ستان افشا و ارتاباروس را که یکی از سرداران نامی و معمر ایرانی
 بود منصب والی گری بختیاری غرض خاص داد و قون ساحلوی آنجا را از
 قون یونانی قرار داد اسکندر هنوز مسافعی نرفته بود که یاعیان مشرقی و جنوبی
 بختیاری پمپتر ساحلوی محضر آنجا حمله آورده آرتاباروس را منهنم و خود را مستحکم نمودند
 این خبر با اسکندر در مسافت شصت فرسنگ رسید در روز و دو شب خود را با آنها
 رسانید سمر دین را به ایسارسانید چندین قلعه از آنها گرفته و خراب نمود از آنجمله شهر
 سرد پولیس را که کهنه و ساحه بود و هم بجای شکر می خورد و هم صیبت شهر و کوشی
 داشت با خاک یکسان نمود و بجای آن شهر شهری دیگر از نو ساختند مقصود
 این بود که اسم کهنه و نماید و اسم خودش باقی باشد این شهر را برای مجر و صین یونانی
 و معمرین سپاه و غربای اطراف قرار داد و مقصودش این بود که یونانیها در
 این شهر جمع شده زاده و ولد نمایند و در موقع بروز طغیان و سرکشی یاعیان مدد
 و عدو یونانیان باندازه شود که کمک قون ساحلوی شوند و مانع دشمن باشند و هم
 چنین میخواست مردم صحرائین آن صفحات تاسی تربیت و مدیت یونانیان نمایند

و برور از عادات و شیانه بشا به راه عدل و مروت درآیند چون آرتا بازوسی
 پیرو بود برای او و موجب کافی قرار داد و امین تاسی سردار ایرانی که از مشاییر
 سرداران کاری بود بجای او برقرار میکنند و قشون ساختومی آن ثور را اضافه
 میاید و ده هزار پیاده و سه هزار و پانصد سواره ابو اجمع امین تاسی میاید

در زمان سلوکوس سیرانی بختیاری را ضمیمه ممالک خود نمود و اما طول کشید زیرا
 بواسطه عدم خست و اختلاف رویه بختیارها شوانستند زیر تبعیت او بروند لهذا
 علم سردوری سلوکوس اسرکون کردند و قیود و تسویانی را که از اصل کریم بود
 با پادشاهی برداشته و استقلال پیدا کردند و با اختلاف خبر کصدالی دوست
 سال سیزده نفر از یونانیان در دو طرف چون سلطنت کردند عهده جناب سردار
 اینست که با ختمی غیر از لغت بختیاری

ایل جلیل بختیاری که از ایلهای بزرگ ایرانست و خاکشان ما بین چهارمجال فارس
 لرستان و خوزستان واقع میباشد در تسمیه این اسم احوال مختلفه است اینکله
 مرکب است از دو لغت فارسی یکی بخت و یکی یار یا آخر از برای نسبت است
 و بر جمع الف و نون در آخر اضافه نمایند بختیار یا یار کونید مورخین یونان اینطور
 گفته اند که اینجماعت از نژاد یونانیان باشند و قعی که اسکندر یونانی بالسر
 فراوان به تیسیر ایران آمد بعد از چندی بدرو در زندگی کشت در مملکت ایران شروع
 ملوک الطوائف و سلوکید ماروی کار آمدند در دست از لشکر اسکندر بطرفی پرگه نشد

از جمله کیت عده از یونانیها در جبال و صحاری بختیاری می‌تاری که سعتی صین
داشت سکن اختیار کردند و کلنی خود قرار دادند و حقیقت تو قفسان در آنجا
بخت خوبی آب و هوای آنجا بود کای که با اناالی ایران مذاکرات نمودند ایرانیان
بنا می‌کنند که شما در فتح ایران منبری بخردید بلکه بختیاری کرد و این اسم برای
آنجا علم شد موید قول یونانیها اینکه در قیافه و اطوار اینجاست با الوار حمل
دارند دلیل دیگر اینکه ارامنه و کرجی در دوات اطراف بختیاری فراوانست
بقول یکی از یونانیها بعضی از کرجی های آنجا که مسلمان شده اند از کیت ثابت
شماره بزبان یونانی می‌دانند بعد از متع ار کیت تاریخ این ایل جلیل نشان
بلوک بویه که ساسانی الاصلند میرسد و سلسله ایشان بختیار عزالدوله است
زیرا که قبل از عزالدوله بختیار نامی در کیت یافت می‌گردد و قدرت و
سلطنت آل بویه جامعی از کسان ایشان در ایران پراکنده شده اند
شعبه از ایشان با اسم بختیار معروف شده باشند می‌توانیم از روی دقت و تجربه
معلوم داریم که این ایل ساسانی الاصل و ایرانی نژادند زیرا که در اینطول مدت
زبان ایشان مخلوط بعرب و ترک نشده و در اخلاق و حرکات ایشان آن بجا
و اصالت ایرانیست معلوم و هویدست در حقیقت زبان نشان همان زبان پهلوی
قدیم است که کسان و ساسانیان بدان سخن می‌کنند بجز فی اضلاطی پهلست اسم مخصوص
اصفهان و بعضی بلاد عراق عجم است

نسبختیار عزالدوله

عزالدوله بختیار بن معزالدوله احمد بن ابی شجاع بویه بن قاضی بن تمام بن
 کوهی بن شیرزیر اصغر بن شیرکنده بن شیرزیر الاکبر بن شیران شاه بن شیرفین
 بتان شاه بن شیرفروز بن شیروریک بن بسنا (سننا) بن بهرام کور بن
 یزدگرد باقی نسب بار و شیرباکان ساسانی معروف است عزالدوله و کسانش
 در عراق عرب و ایران سلطت داشتند و در سنه ۳۶۷ هجری عزالدوله بدست عضدالدوله

مقتول شد

نسب ایل جلیل بختیاری

از این پیش ذکر کردیم که در نسب بختیاری اختلاف است بعضی فراد ایشارا
 یونانیان رسانند جمعی بدایلمه پیوند میدهند بروایت صحیح نسب خوانیشان بانا بکا
 رستان میرسد اما در اینکه اصل فراد ایشان ایرانیست محله اشباه باشد زیرا
 که اخلاق و اطوار و اصالت و نجابت و زبان و لغات ایشان میباشد که ایشان
 ایرانی خالص پیشند یکی از مورخین گوید از عهد سیروس کبیر تا زمان داریوش
 بناسب مردم ایران علی الظاهر جنساً سخت و جبرکوه کردی کاری نمیکرده بختل
 شباهتی با کرد و الوار حالیه داشتند و در همان سلسله کوهی که در مرکز مملکت است
 بسر میروده و خوش قیافه بنظر میآمده اند

و کتیر چار و از نویسندگانی معروف فرنگ می نویسند از فراری که قیافه انالی ایران
 یا فارس را در حجارها نموده اند چندان شباهتی می بینند دارند و وضع آنها جدا

کاز و مخصوص است اما آثار نجابت و عظمت در سیاهی آنها ظاهر می‌باشد اگر در
 بشره آنها استعداد کامل ملاحظه نشود حالت روحانیت و فکر و تدبر آنها محسوس است
 ما امروزه همان نجابت و اصالت و ایرانیت را بعینه در این ایل
 جلیل مشاهده می‌نماییم که سیره قدیم را از دست نداده اند و در حفظ وطن و استقلال
 قومیت خود داری ندارند و کجوع غیرت و شجاعت ساسانیت در آنها دیده می‌شود
 که در سایر طبقات مشهود نیست و هیچ شکلی نیست که امالی شوشر و بختیاری با هم
 و جنسیت کامل دارند

مورخین نوشته اند که در عهد کیان و ساسانیان اغلب شوشر پای تحت ایران بوده
 و در آبادی آنجا جنلی کوشیده اند در دولت اسکانیان چندی شهر شوشر روی
 خرابی نهادند شیر با بجان پس از آنکه سلطنت یافت در صد و تجدید بنای شوشر
 برآمد و اندر اعلی از نقاط ایران مردم کو چایده بوشر و نو ایش از ذوق و بختیاری
 سکنا داد و حکم داد که در شوشر خانه با بسازند و نیز میره اش تا پور و والا کما
 در آبادی آنجا سعی طبع نمود و پل شوشر را که معروف به پل شادروانست بست
 چنانکه آن پل را پل شادروان گویند

ابتدای تشیع در بختیاری و شوشر

ایل بختیاری قبل از آنکه تشیع در مملکت ایران رواج داشته باشد شیعی مذہب بودند
 و در مذہب خود کمال عصیت را بخرج میدادند و سرایت این مذہب از شهر شوشر بآنجا

شده در کتاب مقامات المؤمنین مسطور است که در عهد خلافت بنی امیه و بنی العباس
 امالی خورشیدان معتزلی مذهب بودند تا در ابتدای مائه نهم هجری امیر نجم الدین
 محمود آملی که از سادات بود بیشتر آمد و دهر غزالدوله را که بزرگ سادات آن
 صفحات بود ترویج نمود و در رواج مذهب تشیع کوشید بعضی قبول کردند برخی بعقیده
 خود باقی ماندند تا در اوایل سلطنت صفویه علیم الرحمه نوراله المرعشی باقی سکنه را
 شیعه نمود و سرایت بنواحی شوشتر کرد و از جمله میان بختیاریان این مذهب دأر شد
 در تاریخ عضدی مذکور است زمانیکه بلاکو خان مغول بعد از فتح کرد در در خود غایتیورا
 برای تسخیر واسط و بیک تیمور را برای تصرف شوشتر و نواحیش فرستاد امالی شهر
 با بدیه و اذوقه سردار را پیش باز کردند و تسلیم شدند مشارالیه وارد شهر شد و قدغن کرد
 کسی متعرض امالی نشود یکی از اماکنهای کرد معروف بتاج الدین سردار را علامت نمود که
 چرا با مردم بطور انسایت راه میروی ایستار ایستار تا فایده برگیری سردار گفت چون
 امالی تسلیم شدند نزدیک ایستار ایستارم اما بک شروع به تعدی نمود باشد که سبب قتل
 و عارت شود امالی تحمل صدمات کردند و ساکت ماندند شب بعد اما بک را در وی ده
 امعا باوید شد که فریادش باسمان میرفت تیمور بیک بحال رسی اما بک آمد و بحاضرین
 گفت میخیزم و طمع اینست از آن پس شکم تاج الدوله برکید تیمور گفت ای مکان شهری است
 شهری بنا کرد و اسم آنرا شوشتر گذاشت یعنی تر (این روایت کذب است)

لیکن

در تسمیه

را در کتاب

این مجتاری را میگویند بطریق دیگر شد اینطایفه از منقبات لر بزرگ میشدند
 و زبان و اخلاق و عادتشان با مالی لرستان افراقی ندارد صاحب زبده التواریخ
 نویسد که لر را بدان جهت لر گویند که در ولایت ما زود قریه است موسوم کبر و در آن
 حدود در بندی است که آرا از زبان لر می کول خوانند و در آن در بند موضعی است که آنرا
 لر خوانند چون اصل اینجاعت از آن موضع برخاسته شده لر آن نامیده شدند
 و جی دیگر اینک بزبان لر می گوید پر درخت را لر کبر لام گویند و جای پر درخت را
 لرستان بجهت ثقات که لام بدل بضم کردند وجه سوم اینک ایشان از نسل
 کسی باشند که موسوم به لر بوده با بگله بر لغی که در زبان لر می بوده از زبان دیگر
 نقل میگردد و در زبان لر می گویند اینخروف باشد رخ ش ص ض ع غ ق
 ولایت لرستان دو قسم است لر بزرگ لر کوچک با اعتبار و برابر که در قرب
 سه سیصد مجری بودند

ترجمه بشر کبیر

مصنف لغت جغرافیائی بشر کبیر میگوید با خبری از کوههای ایالتی ایرانت
 که آن جاں شال است فلات جنوب را واقع میباشد از حدود ما من خوزستان
 و لرستان بجهت کثرت جماعت ساکنین آنجا از اشخاص قوی البینه دلیران
 حدود و همسایگان سوار میگیرند و زندگی ایشان از رودخانه کارون و بعضی
 رودخانههای دیگر است از آنجا میگیرند سر چشمه خود را جبال باختری نیز نامیده

می‌شود بختیاری آن جناب و ارامی (و لکان) کوه آتش فشانست

ترجمه از تاریخ یونان

موافق ترجمه ماد موازل حاجب و شتر مصطفی خان اسپه معظم از تاریخ یونان در صفحه ۲۴۲ فصل اول جنگ آرا بل که اربل باشد پادشاه بر رنک یعنی دارا پس از جنگ ایوو که با اسکندر کرده بود تدارک کرده بود لشکر تازه خیلی قوی تر از سابق که تشکیل یافته بود از چندین هزار مرد که از جوانب شرقی مملکت حضور بهم رسانیده بودند از فرط ائیف ذیل ایرانها مدیها آسیری هاستیه مارکتانها بختیارها همذها

ایضا ترجمه از لاروس

لغت لاروس می‌نویسد بختیاری یکی از بلاد ایران محل اقامت گاه ایرانیان بختیاریه یکی از شهرهای ایران در شمال خوزستان محل اقامت گاه بختیارها می‌باشد

اجداد الوار بختیار

ماردو یا مازو نام طایفه باشد از ایرانیان که در رکاب اکرزیش پادشاه کیانی به یونان رفتند لباس آنها کلیجه کوتاهی بود و اسلحه آنها شمشیر و کمانی از چوب خیزران سردوت مورخ می‌نویسد یک قسمت از طایفه مازو در حوالی مملکت فارس ساکن می‌باشند و در آن وقت که کبیر و کبیر میخواست به استیارت پادشاه پشیدی بشورد چند طایفه از طوائف ساکنه در حوالی فارس را با خود متحد ساخت و از آن جمله یکی طایفه مازو بود و این طایفه همان شعبه است که اجداد الوار و اگراد بوده اند

یکی از مورخین میگوید طایفه مار و از طوایف رشید جنگوی سیت یا ساک
یا ساگری یا تورانی است و اینطایفه در ساحل دریای خزر کنه داشته و چادر
نشین بوده و در بعضی از اکنه دیگر ایران هم اینطایفه جا داشته اند بلکه در آن
هم اینقوم بوده اند آری و کنت کورمین که هر دو از مشاهیر مورخین اند میگویند
شعبه از طایفه مار و در کوهستان فاصل با من عراق عجم میریسته اند اینها باید
اجداد و بختیارها باشند آری از مورخین معروف اسکندر که در مانه دوم
میلاوی میریسته در فصل معجم از جلد اول تاریخ خود میگوید زمانیکه دارا از درو
اسکندر به مدی خبردار شد قون زبده خود را برداشته بهمدان کرخت میکند
از اصطخر او را دنبال کرد و نخت باجیه و اقامت گاه طوایف پارناک یا پارک یس
و آن سرزمین را نیز مسخر کرد و پارناکها را مقهور نمود اینطایفه پارک اجداد الوار
حالیه میباشند انگاه اسکندر آنگز نام که از صنادید عجم بود بر آنها رئیس کرد
ترجمه از کتاب فرونیاند یوستی المانی تاریخ ایران قدیم
صفحه سه سطر سی و پنجم الی آخر صفحه چهارم ترجمه محسن خان
در کتیبه های آشوری غالباً اسم مدیها ملاحظه میشود بعلاوه اسامی بسیاری از بلاد
مدیها در کتیبه های مذکور نام برده شد که فعلاً محل آن بلاد معلوم نیست
اولین پادشاه آشوری که از لشکر کشی بطرف ارمنستان و مدی سخن میراند میکلاش
پازراست سنه ۱۱۳۰ الی ۱۰۸۰ قبل از میلاد مسیح) نیز سلیماناسار (او اواسط قرن نهم

قبل از میلاد) برای مطیع کردن مدیها که دعوی استقلال داشته جنگ می نمود از
 قراریکه معلوم می شود در زمان بن زاری (۸۰۹ الی ۷۸۰ قبل از میلاد) مدیا با بسیاری از
 بلاد طرف مشرق در تحت اطاعت آشوریان درآمدند و کتیبه های سیکلات
 پلازارثانی (از ۷۴۴ الی ۷۲۶ قبل از میلاد) از طایفه ساکاری که در حوالی سلطانیه
 حالیه متوقف بوده اند استم برده شد

سلاطین آشور بالاخره توانستند مدیا را کاملاً در تحت رقت خود در آورند چنانکه
 سارکن پادشاه آشور (۷۲۱ الی ۷۰۴ قبل از میلاد) در سرحدات مملکت قلمهاست
 برای اینکه آشورها از تاخت و تار طوائف مداین باشند و نیز آسارادون
 (۶۸۵ الی ۶۶۹ قبل از میلاد) در یکی از کتیبه های خود میگوید همچیک از سلاطین سابقه
 مدیا نتوانستند مطیع کنند

از کتیبه های آشوری چنان مستفاد می شود که سلطنت مدی با ملوک الطوائف بوده
 و نیز شرحی که هرودت مورخ از اعمال درگسی قبل از جلوس وی بر تحت سلطنت بخر
 میدهد ثابت می نماید که ملوک مدی استقلال تامه نداشتند و در مهمات امور بمرتن
 ملت مداخله داشته اند این نوع سلطنت که بررنگان در اقدار با سلطان گشت
 داشته باشند از زمان حبسی قدیم معمول بوده و هنوز آثار آن در ایلات حالیه پاست
 کتاب مقدس زروشتیان که اوستا باشد ترتیب مملکت را در زمان سلاطین پنجانی
 بامی نماید از قراریکه در کتاب مذکور مستفاد می شود رؤسای خانواده و رؤسای طوایف

دروشای قبایل دروشای ولایات هر یک با رعایت حق شاهنشاهی امور است
 خود را مستقلاً اداره می نمودند طوائف کرد که فعلاً در همان خاک مدی ساکن
 با مرتب سابق خود را از دست داده اند یعنی منقسم بطوائف چند میباشند که هر
 طایفه خود بچند قبیله و هر قبیله بچندین خانواده تقسیم میشود مثلاً کرد های کمری منقسم
 به پست طایفه میشوند کرد های بنه شعبه شعبه اولی دوازده طایفه شعبه دوم پنج طایفه
 و شعبه سوم هشت طایفه میباشد کرد های دوشیک به پست طایفه تقسیم میشوند که هر
 طایفه یک رئیس یا عباره اختری یک بیک دارند هر کدام از این طوائف گاهی
 قریب هزار نفر جنگی مسلح می تواند حاضر کنند

ز طوائف بختیاری که با کرد ها از یک نژاد و در جنوب مدنی ساکنند شعبه مونسوم به
 هفت تنک خود منقسم به پنج طایفه است که یکی از آن طوائف بر پا نژده قبیله تقسیم
 میشود و شامل است بر ۴۰۰۰ خانوار اند این طوائف نسبت بریس خود کمال
 بستگی و تمهت را دارند مثلاً کل می بیخ نقل میکند در موقعیکه یکی از روشای
 اگر او را دستگیر کرده بود نزدیک از اتباع و می نیر بخودی خود با آقای خود همراهی
 نموده به اسارت تا بعد از رفت و بعد از برون مشارالیه خود را تلف نمود
 اما طوائف الوار که در شمال غربی محال بختیار بیاتار و در کرخه ساکن و از همان نژاد
 کرد ها و بختیار بیاتار میباشند رئیس و ایلمانی دارند و وصفشان بترتیب جمهوری بیست
 قانون ایلمانی طوائف افغانرا که در شرق ایران سکنا دارند نیز صحیحاً میدنم

اولاً رئیس هر خانواده مسئول آن خانواده است تقریباً ده نفر از این رؤسای
خانواده در تحت ریاست بک رئیس سفید است و هر ده الی دوازده نفر رئیس سفید
باز در تحت فرمان کبیر رئیس یا قیدیاری میباشند که رئیس یک قبیله می باشد هر
چند قبیله یک رئیس کل دارند که او را ملک یا شیر میخوانند و این شیرها از خانواده
قدیم کبیر امیر برای خود انتخاب میکنند هر ایل را که خود بچندین طایفه تقسیم میشود
خیل میگویند و هر خیلی در تحت فرمان یک خان می باشد تمام کارهای خیل با خان
ولی خان هم بدون تصویب میثت رؤسای طوایف نمی تواند اقدامی بکند بعضی
طوایف هم در طرف مشرق افغانستان است که خان انتخاب میکنند یعنی اتحاد
ایلاتی را ترک کرده ولی مع ذلک غالباً چند طایفه از خیل با هم معااهده نموده تشکیل
یک کندی میدهند که عبارت از اتحاد حربی باشد

پای تحت بختیاری

در قدیم الایام پای تحت و حاکم نشین بختیاری مال میر بود و چندی بواسطه بعضی
وقایع پای تحت جاکنی شد و آنجا محروم ماند در این اواخر مرحوم حسین قلیخان ایلیان
و سردار اسعد در مال میر عمارات عالیه بنا نهاد و محصل حکومت نشین است فاصله
میان مال میر و جاکنی چهار فرسنگ است

قشلاق و سیلاق بختیاری

ایل بختیاری در بلستان سیلاقتان چاخوز و در نستان قشلاقتان ناغانست و همچنین در امیر

جغرافیا و تاریخ سیاسی بختیاری نگارش عبد الحمید خان بدین نظام
کاشانی معاون وزارت جلیه جنگ

بختیاری دو تیره است چهار لنگ و هفت لنگ ولی کثرت جمعیت و اهمیت امروزه
با هفت لنگ است

چهار لنگان از محال جابلق الی جاکنی و مال میر پرکنده اند
هفت لنگان تقریباً همه جابی محال بختیاری میباشند

محل بختیاری مختلف است طرف جنوب و مغرب کرم سیر و قشلاق است و سمت
شمال و مشرق سرد سیر یلاق میباشد کرم سیر اتش حوالی بهبهان و راه فرود جراحی
و اهواز و شوشتر و دز فول و جاکنی است

سیلا قات کارون علیا و وسطی و آب دیز است بختیاری دارای آبهای حسیلی
خوشکوار و سیلا قات مخصوص و جبال عظیمه و رودهای سریعه بحرمان و مرتعهای
وسیع و استعداد هر نوع محصول سیلاقی و کرم سیری میباشد بختیارها امروزه بواسطه
قرب جوار با عربستان دارای بهترین جنس اسبها است نفیس ترین صنایع امروزه
آنجا که متوجه مخصوص خوانینش بدرجه کمال رسیده جنس عالی میباشد که با دست بافته
میشود و با بهترین فرشهای کرمان و جوشقان همسری دارد

بهترین خطوط مواصله جاوه کاروان روی است که ده سال قبل از اهواز با صفهان
کمپانی نیچ انگلیس شرکت خوانین بختیاری کشیده و مال التجاره خوب ایران از

این راه حمل و نقل می شود هر چند این راه علاوه بر امنیت ولی بواسطه احدی
 و دوی آهین و هموار شدن کدو کهای جبال بختیاری جنبی اسباب سهولت
 عبور و مرور میباشد محال بختیاری در سایه تسلط خوانین در نهایت ایت است
 بسگی تمدن خوانین بدر بار دولت اسباب مزید امنیت و آبادانی محل و مکن خود
 خوانین نیز با اندازه متعدی شده است

خدمات اخیر خوانین و این ایل طویل بدولت جدید بهترین یادگار نام
 آنهاست در تواریخ ایران

موقع جغرافیائی احوال حاضر خوانین قرب جوار محالشان بکارون و خلیج فارس
 و مسایکی اعراب خوزستان و قشائی مقام بسیار مهمی در تاریخ آینده ایران
 برای بختیاری ذخیره کرده است رشادت ایل و کفایت خوانین اینهارا در
 مقابل سه چهاره سایه مدعی محفوظ داشته است یکطرف لرستانی یکطرف اعراب
 کارون و دورق و جراحی (کعب) از سمت جنوب و ممسنی سمت جنوب مشرقی
 قشائی دولت انگلیس در قرن اخیر همیشه مناسبات حسن خود را با خوانین بمران لایق
 محفوظ داشته است

کوه کیلویه

ایذج از معجم البلدان

بزال معجمه مفتوحه و جیم الکه و بلدی است میان خوزستان و صفهان و در این الکه
 شهری بمسبری ایذج بنوده حکمران این الکه تابع کسی نیست و در وسط کوهستانی واقع

کوه کیلویه

که برف زیاد میاید و از آن برهنما با هواز و توابع آن محل نمائید آب خوردن
 اینج از چشمه است معروف بحیثه شب سلیمان زراعتشان آب باران مشروب
 میشود خزر بانه آن فراوان و خوبست پل اینج از عجایب دنیا شمرده میشود زیرا که با
 سنگ ساخته شده و بر روی رودی است که خشک و بسیار عمیق و بعید القعرست
 و در اینج زلزله بسیار میشود معادن در آن بسیار است نوعی از فاقله در آن یافت
 میشود که عصاره آن برای مرض نفرس نافع است تشکله از قدیم در آن عهد
 هرون الرشید برپا بوده و در وصف سخی اینج صوری است (صورتش صاف و صاف
 انهار و هر آبی که دور نبند) کرد است این محل بضم البواب مشهور است انسان حیوان
 که در این کرد آب بنفید دور میزند تا بلاک میشود بعد از آن جسدش بدون اینکه زیر
 آب برود با آب روان و بطالعرب میرود و این عدم رسوب و غلبه کردن موج بر جسد
 از عجایب است خراج اینج را پیش از نوروز میگیرند برخلاف معمول سایر ولایات
 از نیشکر و اینج و سایر مواضع خورستان از هر ده من چهار من حق دیوانست
 قدر او در اینج برسم مکران و بستان میارند در غزنی یکی از کاروانسرا که در بناز
 میان صفهان و اینج است و بیت کتب ذیل است

فَجَّ ابَّ الْكُونِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ عَلَى اِيْدِجِ اِلَى صَفْهَانَ
 لَيْتَ مَنْ زَارَ مَا فَعَا وَ اَلِيهَا قَدَرُ مَا هِ اَلَا لَهْ بِاِحْتِزَانِ
 ابو سعید گفته اینج دو موضع است یکی بلد مذکور جمعی از اولاد مهد بن منصور با و منوبند

دوم اینج قریه است در حوالی سمرقند نزدیک کوه در اینج خورستان دریاچه است
 معروف بغم البواب پل اینج را پل خزه زاد میگویند و خزه زاد نام مادر او است
 این پل بر روی وادی خشکی است که آب ندارد مگر در وقت باریدن باران که
 درین وقت بحری عجاج میشود (وادی کسادکی میانه جبال یا قله های ریک یا سپه است
 از ابطارسی رود گویند جمع آن اوداء و اودی و اوداه بعضی از او است)
 این کسادکی مقابل روی و سطح زمین ریاده از هزار ذرع است و صد و پنجاه ذرع عمق دارد
 استحکام بنای پل از آهن و سرب بوده و فنی این پل را بریده و قطع نمایند و مدتی
 بهمین حال بوده تا محمد بن احمد محلی وزیر حسن بن بویه بحد سال رخصت دوباره از ابا علیا
 و سیصد و پنجاه هزار دینار مخارج آن میشود علاوه بر اینکه اغلب فعله ما که در آنجا کار
 میکردند اهل رستاق اینج و صفهان بوده و بدون اجرت بکم دیوان کار میکردند
 از اینیه محیر العقول است

لر
 از لغت فارسی

لر بضم و تشدید که بی از اکراد در جبال میان صفهان و خورستان است که ناحیه با اسم آنها
 خوانده میشود آنها را لور بواوئیسر گویند و نیز لرستان نامیده شوند
 معدن و غل از کفایت انجرفانی
 در جنبیاری معدن و غل سنگ فراوان است

بجگان

دریاچه بختگان که دریاچه شیرین نیز گویند جریان هیچ ندارد و با آنکه چندین رود
 شیرین دارد او میشود آبش شور است و هیچ ماهی ندارد و قریب پنجاه فرسخ دوره
 او است و عمق رسمی اش ۳۰ پا است (این دریاچه در خاک فارس است)

بسیه بختیاری

در جبال بختیاری بسیه بسیار است

حیوانات بختیاری

در قریه بلباس طرف بختیاری عقرب بسیار دارد مردم روی تخت خار منزل میکنند

حکومت بختیاری

حکومت بختیاری گاه سب جمع اصفهانت و گاه جدا بانضمام چهارمحال

قتلاق

قتلاق بختیاری در خاک عربستان در فصل زمستان چند هزار سیاه چادر در بیابانها
 و زوئل و شوشتر و رامهرمز افتاده است و کمال استیلا دارند

رامهرمز و دمه

رامهرمز خالصه بود حضرات فو این بختیاری از دولت خریدند ربه های ایلخانی بختیار را
 گویند یکبار رانس نادیان عربی معتبر است از میان و سکاوی و شرک و در زمان
 قیامت هر رانس از بنشده الی و دیت توانست رامهرمز واقع است در وسط چهار
 خوبی که سابق خنسی آباد بود سرداب مسجد امام حسن عسکری از ائمه قدیمه هنوز باقی است

۲۰۰ خانوار جمعیت دارد انالی او متفرق مذنبهائی و قسائی و جراحی و اهل فلاخیه
 و شوشتری و غیره ولی ظایفه آل حمین اعراب در خارج شهر بفاصله سه ربع فرسخ
 سیاه چادر دارند و آثار قدیم از زیر زمین زیاد پرون میآید و راه مهر فرسابق
 باغات میوه و مرکبات زیاد داشته رو و جراحی مسلط است بر اراضی آنجا قابل
 خیلی آبادی است سالی متجاوز از صد هزار تومان دخل دارد و در طرف جراحی بیست
 بعرض دو هزار ذرع راه مهر آخر خاک بختیاری است و اول عربستان و در نستان
 ایلات بختیاری از آنجا الی خاک دز فول متفرق اند و قابل سی هزار زوج کاوست
 و قوت زمین شش ۳۰ الی ۵۰ و حاصل آنجا غله است و جوزق و شلوک و دزت و کجند
 راه مهر نخیلاً و فرسخ دشت فرسخ است و ۲۰۰ خانه دار اعراب کل عربستان
 ده هزار خانوار میزند و ده هزار سوار و لشکری تواند حاضر کنند

میان راه مهر و بختیاری ملک و ایل جابخی است (رنگه) که برنج و بختیاری است
 و سر جمع بختیاری محسوبست چهار پنج هزار خانه و اری میزند و سعت خاک و ازا اول
 معدن قیر است تا آخر مال میر

بختیاری واقع است مابین چهار محال اصفهان و لرستان و خوزستان و بصره کوهستان
 و زراعتی ندارند در مال میر که حبلی قابل است و سابق آنجا شهری بود خواب شده
 مسکن ابا بکان و آثار این زردشتیان در آنجا زیاد است از تجاری و خطوط و
 غیره یکصد و هشتاد رشته فاش داشته مرحوم حسین علیخان ایلمانی دوسته رشته آنها

تعمیر کرده و دایر نمود و شلوک کاری میکنند زراعت ویم غله شمی ۲۰ الی ۳۰ تخم و آثار
 عقیده از کوسواره و کین و مسکوکات سه چهار مثقالی گاهی بدست میاید و هفت فرسخ
 فاصله از آنجا بسمت صفهان که در بلوطک است مبرر رود و شوشتر و اطراف آنجا
 بلوط است در آنجا آثار راه سازی قدیم باقی است و با کلکناز آب میکند زنده کند
 که خوانین بختیاری پل آهین بستاری اکلیمها آنجا ساخته اند راه اصفهان بستر
 یکی از رستان و کیلان و دیگر بختیاری راه اول و راست و خراب راه بختیاری

کوتاه است و امن اما باید ساخته شود تا هفت روزه بتوان از اصفهان بوشتر رفت

جمعیت بختیاری هفت تنک و چهار کک پنجاه هزار خانوار میشوند و میتوان یکصد پنجاه
 هزار نفر تفنگچی ساپده و پست و پنجمار سواره حاضر کنند

خانه قلاتی اینجانی در نغان و سیلاق چقاوز است بلکه کارکنان سرآب کرن را زنده
 اوایل خاک بختیاری است چه صحرا و چه آبست قاج و ریو اس و موسیر و گنگر و
 کرفس محض آنجا است کارکنان جائست که خواسته اند آب کرن را بتدقیقات
 یا حفر مجری وارد بلکه مورچه خورت صفهان نمایند و خیلی زحمت کشیده و پایه هم در آب
 ساخته اند مخارج اتمامش حالا از دویست هزار تومان کمتر نمی شود

ایل بختیاری سابق قلاتی نداشتند از وقتی که بنام آنها متحد حکومت باشند در ضلع
 ایلات عربستان رفته رفته نموده اند و قلاق خود قرار داده اند و نفوذ کلی آنجا هم
 رسائیده و صاحب ثروت و بضاعت کلی گردیده اند

الوار

انوار و طبقه اند لکوچک و لر بزرگ لکوچک از این قرار است
تعداد نفوس الوار بر او اند که هفت هشت تیره اند اقلاد و هزار خانه دار می‌شوند چند
سال قبل هشت هزار بوده اند جو دکلی دویت خانوار است و یکوند و هزار
خانه وار پانچ هزار خانه وار

لر بزرگ شش هزار و سیصد خانه وار است و سابق بده هزار میر سید مصطفی استباه کرده

حد و بختیاری (از کتب جغرافیا)

حد و بختیاری از قرار ذیل است از طرف شمال چهار محال اصفهان و لرستان
از طرف مشرق بحال کوه کیلویه از طرف مغرب خوزستان از طرف جنوب بهبهان ممسنی
لر بضم اول نام طایفه از صحرا نشینان که جمع آن الوار است به دو طایفه منقسمند
لر بزرگ و لر کوچک و نیز ممکن ایشانرا گویند و جمع فارسی آن لرستان است

زبان ایرانیان قدیم

سابقاً سه زبان در ایران متداول بوده یکی زند و آن لغت و لسان مخصوص دینی آنها
بوده که کتب مذهبی و علماء دین ناطق و مستکلم بآن زبان بوده اند و دوم زبان درمی
که زبان مخصوص پارسیان می‌باشد سوم پهلوی که زبان مردم پهلوی بوده و پهلوانم
اصفهان و اغلب بلادی است که در مدی با عراق عجم عالیه است فردوسی میگوید
زبان کیان پهلوی بود و است زبان بختیاری تقریباً پهلوی است

آب کُرد

تاریخ عالم آرا میگوید آب کُرد از جبال موسوم بزمارا سرحد صفهان و بختیاری جاریست
و جریانش نسبت جنوب و از دامنه معروف بکوه کیلویه عبور میکند و خورشا از اسیاب نماید
زنده رود و کوه رُرد (از تاریخ حمد الله ستونی)

آب زنده رود صفهان از کوه رُرد و جبال لر بزرگ بحد و جوی سر بر میخیزد و بروایت
رُرد و بار لرستان گذشته در ولایت صفهان و فیروزان ریزد طولش هفتاد فرسنگ است
در شرح جبال گوید کوه رُرد در لرستان است معروف بزرد کوه است در حد و دی است
از لرستان نزدیک نیشین طایفه بختیاری است و منبج زاینده رود و مجرای زاینده رود
و رود قبایل مختلفه در لرستان که در جزو لر بزرگ محسوب میشوند از کُراند
در عهد سلطنت هزار اسب در لرستان چون مملکت مسجون بعدل بود قبایل مختلفه از جبل السمان
شام که از جبال غربیه حلب است کوچ کرده ببلرستان آمدند تقریباً در سنه پانصد و کسری
بعد از هجرت از جمله کرده عقیلی از نسل عقیل بن ابیطالب کرده ناشی از نسل هاشم بن عبد
مناف طوایف مختلفه از جمله استرکی ها کویه بختیاری جو اکنی بیدانیان
زاهدیان علانی کوتوند بتوند بوازکی شوند زاکلی مارونی اشکی
کومی لیرادی ممولی بختومی کماکنشی حاسنی ارملکی توانی کسدانی
مدیجی اکورد کولارد و بعضی قبایل دیگر که نشان معلوم نیست
لر کوچک شعبه دوم از لران لر کوچک است که در کول باز رود جای داشتند پس از

نزد آن کول مردم اجتماع کردند هر کس بوسی بوضعی رفتند و بدان موضع نام بردار شدند
 مثل ولان جنگروی اوتری هر قبیله از لران که در آن کول مقام داشتند
 را اصلی نباشد شعب آنها از قرار ذیل است

لوشکی کبکی روزبهانی ساگی شادلومی داود عباسی محمد کجاری
 لروه جنگری که امراء لر که چکند خلاصه ایشان از شعب سلجورید و از شعب دیگران
 اینقومند کارند زر جنگروی فصلوی شنودی الاتنی گاه کانی و دوارگی
 درمی ویراند ماکره داری امارگی ابوالعاسی علی ممالی کجانی علی
 خودی مدروئی و غیر ایشان شعب شدند اما قوم شامی اسان سی ارگی
 اگر چه زبان لر می دارند اصلی نیستند

چار محال (از مرآت البلدان)

از مضافات اصفهان و چهار ناحیه است معروف بحال اربعه از اینجست باین اسم موسوم
 شد شرح هر ناحیه از قرار ذیل است

ناحیه رار

حدود این ناحیه جنوبی بسیراز شمالی بفریدن شرقی باصفهان غربی بمیزوج
 حدود ناحیه کیار شمالی بمیزوج جنوبی بکندان غربی پشکوه بخیماری شرقی بهلجان
 ناحیه میزوج جنوبی ببلوک کیار شرقی برار غربی بخیماری شمالی بفریدن
 ناحیه کندمان شمالی بمیزوج جنوبی بجان سیراز غربی بخیماری پشکوه شرقی بسیمیم
 مواع

سوانح متعلق تجارت محال

در ابتدا علی مراد خان بختیاری و کریم خان زند محال اتحا و راوا ششد برودی ماپن
ایشان شمار در گرفت پس از آنکه کریم خان زند در سنه هزار و صد و شصت و چهار هجری
باسی هزار قشون کرمانشاهان و همدان و ملایر و الوار از پری مضمم اصفهان شد که با
علی مراد خان نزاع کرده شهر را منحر سازد علی مراد خان با قشون از شیراز بطرف اصفهان
راند و اسمعیل میرزا نامی را از ارحاد صفویه با خود آورد و اورا شاه خواند در بلوک چهار
محال تقاتی فریقین شد بعد از جنگ سخت علی مراد خان رفت کریم خان اسمعیل میرزا را
با صفهان آورده تاجت نشاید و لقب وکیل الدوله یافت

بعد از فتوحات آذربایجان خیر طعمیان زکی خان زند برادر کریم خان در صفهان مسموم شد
خبر را پنهان کرد و بطرف اصفهان راند بعد از ورود بکاشان زکی خان از رویک شین
عساکر کریم خان مطلع شده بزرگان اصفهان و عیال کریم خانرا کو چایده بطرف بختیاری رفت
کریم خان بعد از ورود با صفهان و خبر شدن وقایع برادر را تعاقب نمود و در چمن کندهان
چهار محال اردو در شب سمر گذشت فتح علیخان نامی که در ایام دولت کریم خان از طرف
آراو خان افغان اورا تعاقب نموده و در همین یورت باور سیده و کریم خانرا مجبور
نموده بود که بجهت سبکی در فرار طفل شیر خواره خود را با نوک نیره از بغل مادر بروده
باب انداخته بود بخاطر او آمد از اتفاق فتح علیخان در اردو بود و خواست و تقصیل را
یا دآوری نمود پس از آن حکم قتل او را صادر کرد

جاکنی از مرآة البلدان

از توابع و متعلقات مال میر بوده است (مال میر) مال میر همان اینج قدیم است که حالا
 خراب می باشد سه طرف مال میر چمن و یکطرف نیزار و بیشه است محل زراعت هم دشته
 حالا ابنیه و عمارات که محل سکونت باشد در مال میر نیست و این نشین است فی الجمله
 زراعت دیم دارد و اطراف مال میر کو بسیار و جنگل است و دارای درخت بلوط زیاد می
 قنات بسیار در مال میر بوده که حالا خراب است بعضی از قنات را در این زمان حقیقیان
 ایجانی تقیه و مرمت و آبادینمایه بهر حال جاکنی بلوکیت واقع در پای کوه عظیمی که
 موسوم بکوه منگشت میباشد طول اینکوه در طرف قبله تخمیناً ده فرسنگ است جاکنی بطول
 در دامنه اینکوه واقع است در وسط کوه امام زاده ایست که او را شاه منگشت میگویند
 و امامی امام زاده را خیلی محترم میدارند معلوم نیست امام زاده با اسم کوه موسوم شده یا
 کوه را با اسم امام زاده نامیده اند کوه منگشت دایم مستور در برف است و در طرف جنوب
 مال میر واقع حد جاکنی از طرف جنوب خاک بهمی است و از سمت مغرب منتهی میشود
 خاک را مهر فرو از جانب شمال بنجاک بخسپاری و میان شمال و مغرب جاکنی محدود
 بنجاک کیندرلو که از توابع شوشتر است از طرف شمال اول خاک جاکنی چشمه باران گرد است
 که دو تنه سنگ آب دارد از باران کرد و تا قلعه تل که حاکم نشین جاکنی است بکفر سنج است
 قلعه تل از بناهای محمد تقی خان بخسپاری چارکنک است که در عهد فتح شاه بر روی
 تلی که تقریباً پنجاه فرساع ارتفاع دارد بنا نموده معروف بقلعه تل شده و الوار تل را بضم

تقط کرده تل میگویند این قطعه دارای چند برج است چای بالای تل خمر کرده اند که هر
 قلعه از آن آب میکشد این تل در وسط جلگه میباشد میان باران کرد و قلعه تل
 بقعه ایست معروف بجنگ سوار در قلعه تل هم چشمه ایست که بعد چشمه باران کرد است
 دار و از قلعه تل تا باغ ملک که یکی از آبادیهایی جاکنی است دو فرسنگ است باغ ملک
 سکنا می طایفه زنگنه است این طایفه زنگنه قبل از نادر شاه افشار در کرمانشان سکن
 داشتند در زمان نادر شاه بانیولایت آمده اند اما خزانه و بیوات معتبر در باغ ملک دیده
 میشود و آن آثار را اهل بلخ منخس میخوانند تپه در بالای سر منخس است و بقعه دارد که از
 امیر المومنین نیامند و بقعه دیگر نیز در اینجا هست یکی معروف بدایان خلیل و دیگری
 مشهور بقاسم علی رود کوچکی از کوه منگشت از طرف قبله سرازیر و جاری میباشد یکی
 از قرا معتبره جاکنی ابو العباس است این دکنه خیلی معتبر بوده آثار ائمه و عمارات
 کاروانسرا و حمام و مسجد که از کج و سکن ساخته بوده اند در آن پدیدار است بقعه دارد
 که از اسیر بخش میگویند قریه ابو العباس از آب رودخانه مرزبوره مشروب میشود پس
 آنکه رودخانه این قریه را مشروب کرده و باغ ملک میآید و بطرف قبله میرود تا بر اهر مز
 و از مزارع جاکنی دیگر جایی از این رودخانه مشروب نمی شود از باغ ملک تقریباً چاه
 فرسنگ که گذشتی میداود است طایفه مبینی که از ایل جاکنی میباشد در میداود است
 دارند و این محل از قدیم ممکن این طایفه بوده است
 رودخانه که از کوه منگشت جاری شده بطرف قاسم گاه بهمی میرود و اطلاق آنهارا بر

میکند بیدار و شیر میآید و اراضی میداد و هم از آن آب مشروب میشود در میداد و آثار
 ابله و علامت ابوابانی قدیم مشهورست از میداد و تا سیر که نیم فرسخ است طایفه کرد که
 در سیر که سکنی دارند آب سیر که از چشمه است که از ابریم جمال میگویند و تخمنا و سنگ است
 دارد و آثار ابله خرابه آن سنگ و کج در کوه است این آب هم از سیر که بر اهر فر میرود آخر خاک
 جاکلی پیک است که تا سیر که و فرسخ میباشد و آخر خاک جاکلی و اول خاک بهمی از
 ولایت کوه کیلویه است از محلات جاکلی کل گیر است اینحال نیز آخر خاک جاکلی است بطرف
 شوشتر و معروف بزیر کوه جاکلی است محلی است وسیع و چند رشته فاش خرابه در آن
 دیده میشود چمن گل و گیاه زیاد در این محل میرود و از آنحال کل گیر میماند تی در وسط آنحال
 و پامین تل چشمه که آب آن قلیل و بعد رکفایت و و است و فاضلی ندارد که بدان ردا
 کرد و توله و جاروب هم که در صحراست از زیر کوه جاکلی است در اینحال زراعت دیم میشود
 پیشتر که آبادی جاکلی بیشتر بود ایلات کهنه در توله و جاروب اقامت و شد حالا
 زراعت در آن نمیشود طایفه کندر لکه که از طوایف شوشتر است پیش از این در
 جاکلی سه هزار خانوار بودند ولی حال ششصد خانوار از آن باقی است و باقی متفرق
 شده اند جمعیت جاکلی همه جهت هزار خانوار است برنج جاکلی معروف است و کمال امتیاز
 و خوبی را دارد و عطر و رایحه برنج جاکلی امیازی دارد و در یکصد ذرع فاصله اگر بر بخش را
 بر نذ عطرش است تمام میشود در سر چشمه معروف بعب سلیمان و صورت در سنگ صخور
 در سفرنامه بارون بورنای سفارت روس که با آن مانجه سفر کرده شرح و صورت با همین

آنها مسطور است خلاصه لوحه اول که در طرف یمن است پنج صورت میباشد و آن پنج صورت عبارت است از یکرزن و دو طفل و دو مرد و دو لوحه دومی که طرف چپ است یک طفل است در میان دو نفر که یکی باید مرد باشد و دیگری زن البسه و وضع و طرز این اشکال منافات و بی شباهتی را بصورت بیستون و اشکالی که در کوههای فارس و طاق و سظام و تحت جمشید و غیره میباشد دارد یعنی مطلقا مشابهتی بصورت پارسیان از طایفه کیان و ساسانیان و غیره هم ندارد بعلاوه بر لباس خطی منحنی رسم شده آب مال میر از شعب سلیمانست از وضع حالیه مال میر معلوم است که شهر بسیار بزرگی بود حالا مال میر و جلا یجان جزو بختیاری است و از معارف طایفه بختیاری درین عصر حسین یسحان بن جعفر قلی خانت که ایلمانی کل بختیاری چارلنک و هفت تنک میباشد و از معارف قدیم کی محمد تقی خان چارلنک بانی قلعه تل و یکی علیرضا خان که از بنی اعمام محمد تقی خان بوده است

نکاتش میرزا عبدالرحیم خان کاشانی

چونکه تاکنون کتابی در خصوص تاریخ و چگونگی این سمت از دلیران که یکی از طوایف ساد و آزادشجاع در آن سکونت دارند و از جهت پولکیک و ثروت نهایت اهمیت را در آن تالیف نشده حتی ذکر می از آن که مفصل و قابل نقل باشد دیده نشده است لهذا میتوان در خصوص تاریخ و چگونگی آن نوشت فقط وضع حالیه کینن آندیار و اخلاق و عادات آنها و طریق زندگی و جزایانی آن میباشد لهذا نکاتش میرزا عبدالرحیم کاشانی که در ۱۳۲۳

آنچه که

از راه اصفهان به اهواز رفته و خط طویلی از میان ممالک بختیاری در مدت پنجاه روز
طی نموده خالی از مناسبت نمیداند که فی الجمله شرحی از آنرا ذکر نماید

در پست پنجم و نهم و نهم و نهم ۱۳۲۳ که در وسط رنستان بود از اصفهان به اهواز از راه چهار
باقافه قاطر دارد که شاید برای شرکت رری اسلامبول مونسوم به

میباشد توسط اداره لنج اخوان حمل میگردند عازم شام رود زاینده رود همه جا دیده میشود

گاهی کیفر نسک از جاده و راست و گاهی قریب بجاده واقع شده در کنار آن همه

آبادی و دماست پر نعمت و صفا و خوش آب و هوا دیده میشود و از آن جمله محال لنج

که قریب یکصد و هشتاد پارچه ده برنگ و کوچک میباشد و غالب زراعت آن از آب

زاینده رود است که ماده نای برنگ و کوچک از آن منبت میشود و زراعت میباید

و غالباً جاده صاف و هموار است و گاه گاهی از دامنه تلال تپه نای کوچک که در

راه واقع اند عبور میشود و کثرت انهار و جویهای آب از صافی و همواری راه میگویند

کم کم جلگه مبدل به بنا همواری میشود و آخرین منزلی که در جلگه واقع است قریه لونی می

که قریب هزار نفر جمعیت دارد و ساکنین آن مخلوط از دهقانان اطراف اصفهان و

بختیاری و غیره می باشد چونکه غرض ذکر بختیاری و ممالک آن میباشد لهذا از شرح

اینجا صرف نظر نموده بطور مجمل ذکر میاز آنها نموده

قریب دو فرسنگ از لونی که دور شدیم به اول کوستان بختیاری رسیدیم ایندرد

که از آن دهنل کوستان میسوم مونسوم به شک دروان است چونکه از یکطرف منتهی به

جاده سیراز می شود و همیشه از قدیم الایام اشراک ایالت سیراز و لرستان و غیره در این
 بکمین مسافرین و قوافل مال التجاره نیشته و عابرین را از دارائی خود محروم میخانه
 و جلوكیری در این مقام که محصل تلاقی چندین طایفه است بسی مشکل بوده و از قدیم
 الایام موسوم بکک دروان شده است بقدر نیم فرسنگ که داخل سنگ شدم و کم کم
 راه روی به بلندی نهادیم قریب سه چهار رزغ برف آمده و عبور مشکل شد و راه
 کاهی صاف و کاهی ناهموار پست و بلندی دارد قریب پنجم فرسنگ راه است از قوئی
 الی اورجن قاطر داران اهل اورجن بودند چون سفر بزرگی که اقلاد و ماه طول دارد در پیش
 داشته بشت روزه در خانه خود اطراق کردند هفته جان دهی است بزرگ و قریب هزار
 نفر جمعیت دارد با انبیه میوه کم است و عمده حاصل آنجا بشیر کدوم و جو و حبوبات دیگر است
 زمستان بسیار سرد است و در تابستان آب و سبزه بسیار دارد مردم آنجا غالباً
 زارع و چارپا دارند و میشتان از زراعت و حمل و نقل از خورستان و عربستان
 به اصفهان و غیره میگذرند و هیچ حرفه و صنعتی دیگر ندارند بذرت کلیم و جوال و غیره
 میافند قاطر داران با شخص مهمتولی بود و تریب بهمشاد قاطر غیر از زمین و آب و حیات
 داشت اهل این ده میسل به تحصیل دارند
 ولی اسباب تحصیل و کسب علوم برای آنها مهیا نیست لهذا به خواندن و نوشتن خط
 فارسی شاعت کرده اند پس از توقف بشت روزه روز نهم حرکت کردیم پس از آنکه
 طی مسافت برف شدیدی باریدن گرفت و از سرعت ریش برف قوه حرکت ماند

به بندگی که مقصود بود رسیدیم و ناچار درین راه بقریه که موسوم به بوجی بود رسیدیم
 این ده قریب دو سست و پنجاه نفر جمعیت دارد مردم آن بسیار فقیر و پریشان هستند
 و ابد آخره وضعی ندارند تقریباً شش ماه از سال را بیکار هستند ولی در این مدت
 هیچ شغلی اقدام نمیکند و به تدریج اسباب زندگی و کتب نایاب است که اگر
 خواهند هم بخرند خود نمیتوانند صرفت وضعی پیش بگیرند در اطراف و حوالی آنقریه
 چند قریه دیگر هست از آنجمله میراد مبه که قریب هشتصد نفر جمعیت دارد و چند قریه دیگر
 که ساکنین آنجا را امنه میباشند و بالنسبه به مسلمین غنی تر اند چونکه حکام و ضابط کمتر
 با ایشان ظلم و اجحاف می توانند بنمایند اهل این قریه و کلبه بخیاری به اندازه مردمان ده
 و بی اطلاع هستند که هر کس بیایس نوکر باب باشد و کلاه او نمدی نباشد فرض خارجی
 میکنند و عموماً فرنگی و ارمنی می پذیرند قریب بفریب و وارد اینده شدیم یک کاروانسرا
 داشت که تمام اطاقهای آن خراب شده و قابل سکنا نبود و از هر کس منزل جوئیم
 گویا و هم داشتند و ما را اجنبی و فرنگی پنداشتند و راه نمیدادند و ما نزدیک
 غروب معطل و سمرگردان در میان ده مانده بودیم و برف شدت مبارید عاقبت
 پیرمردی از اهل قریه نمزل خودش ما را دعوت نمود و راضی شد که از ما پذیرائی
 نماید ولی بعد معلوم شد که از شدت فلاکت و اضطراب بوده است ما را بجان خود برد و بجان
 دارای دو (سیخه) یعنی اطاق سنگ کلی تاریک و یک طویل بود یکی از این اطاقها متعلق
 به پیره زنی بود که میگفت پنج پادشاه بیاید دارم از قرار معلوم قریب صد و دو

سال عمر داشت پیره زنی خندان و خوش صحبت و متعارف و اقوام و آشنا
 بیج نداشت و تمام دارائی او قریب هشتاد هشتاد من گندم بود که اینها را
 در زمستان بسایرد تا قین مضطر بقرض میداد و در سرخرمن کیلی دو کیل و پس
 میگرفت و خوراک او و در مدت سال هفت نان خشک بود و واضح است که چائی
 و دخانیات هر چند سال هم شاید نمیجسته میربان ما هموز از این ضعیفه فقیرتر
 بود چه مقداری گندم دارد از این عجزه بعاریت گرفته و خورده و بازار برای
 قوت لایوت معطل و مضطر مانده بود خود و زن و دختر و پسرش تا مدتی که در اینجا
 بودیم از ما خدمت مینمودند و ما چارما هم از ایشان نگاهداری میکردیم شب اول
 که خوابیدیم صبح تقدیری برف آمده بود که در اطاق بازمی شد تا آنکه برنجستار
 برف پشت در که قریب یک زرع بود عقب کردند و در باز شد
 چهار شبانه روز برف خیلی شدید میبارید و پیران ده میگفتند که چهل سال است
 چنین برفی دیده نشده است برف قریب یک زرع و نیم در روی زمین و تمام
 راه نامسد و دشته بود اهل ده از بودن ما خبردار شدند و هر روز جمعیت زیادی
 برای مداوا و تماشای ما از دهام میگردند (در ایندها تارستان و بختیاری
 طبیب و دو انیت و پچاره با هر وقت مسافری عبور نماید چند حب یا کنه کنه داشته
 باشد او را طبیب فرض میکنند و هر چه او از این امر با او امتناع جوید از نبودن
 طبیب و دو ابا و طبیحی و همسک شده و دوای هر دردی را از او میخواهند من جمیع

از دو همراه داشتم امراض ساده مثل زرده زخم و سودا و کچلی و تب نوبه و غیره را
 معالجه نموده دو امیدادم لهذا مرید بسیار داشتم و هر روز از صبح تا شب مرا
 میگرداشتم (راه بکلی مسدود و مانا چاربهشت روز در سقریه متوقف شدیم مکاران
 که تا چهل روز بعد از عبور دیگر از این راه عبور ممکن نیست بارهای خود را در خانه گذاردند
 به هفت جان مراجعت کردند من و سیرزا محمد علی اصفهانی که از اجزاء اداره لنجوان
 و هم سفر من بود ناچار بایستی از پی ما موریت خود برویم و نوبه پیاده رفتن شش روز زندگانی
 در ایندات بسیار صعبت علاوه بر این وجوئات و خرجی قهط برای راه همراه داشتیم
 و اسباب و لوازم سفر خیلی محضربود روز هشتم در این دوات مجاور بواسطه عروسی و غیره
 از دوات اطراف آمد و شد زیاد شده و برف جاده قدری کوبیده شده بود

روز نهم جمعی از سوداگران شوشتری و بختیاری و غیره در اینقریه مجتمع شده و با هم
 قرار گذاشتیم که هر طور هست از ایندات که با بسبب برف زیاد تراست عبور نماییم و
 خود را به قسطنطنیه یا ماکا باسافت و دوفرسنگ که ساکنین آن ارمنی هستند رسانیم شاید
 از آن به بعد برف کمتر باشد

اول طلوع آفتاب حرکت کردیم قریب به شادراس قاطر و الاغ و اسب و سی نفر سخت
 مسافری تمام پاتوه و کالک بسته در جلو قاطر پیاده برف را با پا میفرویدیم که سخت
 شده قاطر ما بتواند از روی آن عبور نماید و برای اینکه بقارئین تصدیق نموده
 اینفاصله دوفرسنگ راه را در دو و ارده ساعت پیویدیم در حالیکه پیرو جوان آقا و نوکر

مکاری و سر نشین همه تمام اینست را مشغول بار و بار کردن و بستن و قاطر از برف
 بیرون آوردن و برف کو بیدن بودیم و مقارن غروب بقلعه ما مکار رسیدیم بطوری از
 شدت زحمت و تلاطمه و کوفه که سر از پا و پا از سر نمی شناختیم چند نفر مسلمانانیکه در
 اینقریه سکنا داشتند ما را بخود راه دادند و عاقبت که خدای ارامنه که جوان رشیدی بنام
 میآدمه نمود بانه ما را بخانه خود برد و از همان نوازی و ادب خود و خانواده خود ما را شرم
 کین ساخت خانه و منزل بسیار لطیف و پاکیزه طروف و لباس تمیز ما را پذیرائی نمود و هر
 چه خواستیم قیمت سیورسات راحتی با اسم تعارف اشیا یادکاری باوردنایم بدین
 ارامنه در این ده کلیه و مدرسه دارند و ادب و معرفتشان بیش از ما قین مسلمین است
 مشغول آنجا نیز مشیر است و با هم دوست و با یکدیگر همه کونه بهر ای و مواسات میمانند و ولی
 بیگل و وضع زندگانی آنها نیز مثل نجاریهاست صبح دیگر از قلعه ما مکان و رفیق همرا
 محمد علی شهابیک قاطر و یک ما دیان حرکت کردیم سایر همراهان در اینجا ماندند و گفتند
 عبور ممکن نیست

از روز تا غروب بر خمت زیاد خود را بدستار ساندیم اینقریه قریب سیصد نفر جمعیت دارد
 ولی چنانچه سابقاً اشاره شد اهالی این قرا به صرفت و صنعت خود کمرش انده و بواسطه بودن
 راه و دور بودن از مصرف اگر زمانی هم صنعتی داشته اند برور از میان رفته لهذا
 شغل مردم فقط زراعت است آنهم با اسبابهای ناقص و بی علمی جمیع در که مان خود سارا
 تیه کردند و دیگر کاری ندارند و اوقات خود را به بطالت میگذرانند و بنا بر این مشهور

و پریان هستند و توال آنها منجبر بچند رئیس قاطر و گا و گوسفند است از دستنا تا
 سزارد و فرسنگ است و اینقریه نیز مثل قریه قبل است و شب در دستنا تو فکرم
 جزاوردند که سنگ درکش و رکش سخت مدد و شده و از کثرت برف راه عبور نیست
 ولی از اینطرف جناب سردار اسعد در جوق نقان که قریب یکفرسنگ است تا سنگ منزل
 داشتند عده زیادی از دماقین اطراف را فرستادند که برف سنگ را چ بزنند یعنی
 با پا بکوبند که برهم فشرده شود و بشود از روی آن انسان و قاطر عبور نماید و تا آنها با
 نصیحت کردند که راه مدد و دست و رفتن امکان ندارد زیرا که شما نادون غریب نیستید
 و همیشه که افق از نصف النهار روی بمرعب کند هوا سرد میشود و گاه باشد که دست
 و پا را برف بزند ناقص نماید یا آنکه کلیه جان در خطر است ولی ایندست هم بفرما حالت
 غریبی داشت مثلا منزلی که هشت فرسنگ مسافت داشت قبل از رفتن مکلفتم
 از این راه عبور کرده ام یکفرسنگ چرپی است بعد از آنکه طی میکردیم معلوم میشد که هشت
 فرسنگ بوده لند اکثرا سنگ درکش و رکش یک میدان کوچکی پیش نیست و از طرف
 سنگ کر میسر و خشک است خود سنگ هم گرم است و برف نمی ماند و میتوانیم در کبیاعت
 عبور نمایم من هم که اول جوانی و همیشه خوش داشتم که خود را بخطر بیداریم و ابد امله
 و مال منی در اقدام بکارهای سخت میکردم لند عازم حرکت شدیم و اما اولین شکل
 است که خود را بنگ برسانیم و در اینجا تقریباً راه صاف و جلگه است ولی قریب
 یک زرع برف بر روی هم انباشته شده است و دماقین گفتند که چون روز افق است

روی برف ناپدید می شود و شب که هوا سرد شد روی برف آنچه آب شده منجمد می شود
 و سخت می گردد و ما آفتاب بالا نیامده است ممکن است از روی برف عبور نمود لهذا
 صبح روز نهم در هنگام اذان در حالتیکه هوا در نهایتا درجه برودت بود برخاسته و
 هر کدام مال سواری خود را برداشته بطرف سنگ روانه شدیم یکت خوراک جو برای ماها
 و قدری نان و تخم مرغ جوشانیده همراه برداشتیم قریب دو فرسنگ از روی برف
 راه طی کردیم و همه جا راه خوب بود و اشکالی فراهم نیامد و برف از نیم در زرف ما آنکه
 آفتاب کم کم بطرف رسید و حرارت آفتاب بر برفها اثر نمود و همینطور که قاطر و ما میان
 ایستاده بودند چهار دست و پای آنها فرو رفت و اول اشکال و بدبختی شد بار آنها را
 برداشته و دو نفر با زحمت زیاد از برف بیرون آوردیم و در جای دیگر قرار دادیم
 هنوز بار بر کول آنها گذاشته مجدداً فرورفته از دو ساعت قبل از ظهر تا سه ساعت بعد
 از ظهر تمام مشغول بهینکار بودیم و چون ساقی از دستمان دور شده بودیم و برف
 هم آب شده دیگر هیچ وجه امکان برکشتن نبود و از بیطرف قریب یک میل بشیر تیک
 نماده بود و ما میخواستیم که خود را به سنگ رسانیم چونکه صبح پیاده از ما عبور کرد و گفت
 قریب دو لیست نفر در سنگ مشغول ریج زدن هستند ولی در اینوقت که پیش از یکست
 و نیم بغروب نماده بود از دور دیدیم که ریج زنها از سنگ مثل دغله سرباز بیرون آمده
 و برف دست چپ رفته و معلوم شد که بمزحل خود جو نخان بر میگردند و دیگر وقت
 بیرون ماندن نماده است من گناه نا امیدانه بطرف آنها نموده هر چه خواستم بابت

با آنها اشاره کنم که بگفت ما پانصد و آواز کنیم دیدم بعد مسافت مانع است و آنها طفت
 نشود از یکطرف آفتاب سرعت تمام بطرف مغرب میرود قدری با خود تامل نمودم و دیدم
 اگر اندکی دیگر تامل نمایم هر دو باید در این صحرا مرگ جان گوئیم بی سبب و متحفا اگر نمایم
 شب را صبح نخواهیم رسانید بار فتن خود قدری تغییر نمودم که تو کفشی من این راه را رسانیدم
 و میدانستی و از جهل من و خود را و دچار این رحمت نمودی الحال وقت درنگ نیست باید
 ما را اگر دارد و پرووی خود را بده رسانید از من صرار و از او انکار بود و میگفت هر
 طور است امشب خود را به سنگ میرسانیم و در سنگ عارهای بزرگ هست در یکی از آنها
 شب را میمانیم و صبح زود برخاسته از سنگ عبور میکنیم دیدم چاه حاصل است جعبه لوازم لجر
 و یک بسته لباس برداشته مابقی را گذارده بطرف دهنه سنگ روانه شدم که خود را
 بجاده کوچیده رسانیده و پرووی خود را با بادی برسانم و تیب چاه قدم که دو شدم
 ترس بر میرزا محمد علی مستولی گردیده صد از او بایت منم میآیم او هم قدری لباس غیره
 از بار برداشته خود را من رسانید در این حال چون هر لحظه بغروب نزدیک تر میشد صحرای
 و عجله ما زیاد تر میکردید ما بداره که قاطر و ما دیان که تا گردنشان در برف فرو شده بود
 و ما جل و زین و بار آنها را باز کرده بودیم که آنها را از برف بیرون بیاوریم بهمان حال
 گذاشته رفیق و اشد در وقت غایب بود که آنها را از برف بیرون بیاوریم و پوشانیم و خود
 جلوا آنها بریزیم و لوازم سفر را که روی برف در هم ریخته بود جمع نمایم با خود اندیشیدیم
 که هر چه باشد جان انسان از حیوان عزیز تر است و با سرعت هر چه تا متر در میان برف

مشول شناساری بودیم هر یک لوازمیکه برای خود همراه برداشته بودیم قریب
 شش من میشد و اینوزن بر وزن خودمان افزوده و برف هم بکلی نرم شده بود تا که
 به برف می نشست افشان و خیران خود را بپای سنگ رسانیدیم یعنی باید از دامنچه
 بالا رفت و دستل در راه شد چوقت این کتله راه را فراموش نمیکم زیرا که خیلی راه
 نشیب و بلند بود و ما بر خمت زیاد قدری خود را از این دامنه بالا میکشیدیم که یک دفعه برف
 از زیر پاست بود و در میرفت و ما غلطان دوباره بپای این دامنه میرسیدیم و کلیه این
 دامنه بیش از صد قدم ارتفاع داشت ولی مجاورانیم ساعت را معطل داشت
 بالاخره بر خمت و شقت خود را بالا کشیدیم و داخل جاده کوبیده برف شدیم با وجود
 اینهمه صدمات که قریب یازده ساعت تمام مشول بوده ایم و خرنان خشک و دوده تخم
 جوشانده خوراک کرده بودیم حتی آب هم نیافتیم و در عوض آب هم برف می خوردیم در حال
 آنکه قریب سه ربع بیش بعزوب مانده است بار بار بر کول گرفته از ترس جان
 یورتمه کنان میدویدیم و حقیقتاً نمیدانستیم که از اینجا که دهنه شک است تا جوققان
 چند مضاف میباشد در این راه همه جا جاده بانتهای سلسله های تپه تا تلالی میباشد کای
 راه را کج و منحر ف نماید بطوریکه ما بیش از پانصد قدم جلو خود را نمیتوانیم به منیم و هر
 لحظه امید داریم که عقب این تپه که در جلواست تمام محل جوققان است در صحنی که از چمن
 میگردیم دیدیم حیوانی در میان جاده کوبیده شده که حریب نیم زرع از سطح برف
 پائین تر می نمود با کمال شتاب بطرف مسیاید در اول کمان کردیم رو باه است ولی کم

نزدیک شد دیدیم یک کرک بزرگی بعد رسکهای بزرگ شکاری نفس زنان و پایی
 کوبان با استقبال میآید ما به یک حربه از برای دفاع همراه شدیم فقط حربه من یک
 قبضه چاقوی جیبی است که قاشق و چنگال هم دارد و حربه میرزا محمد علی هم فی قلیان
 که همراه خود برداشته ما چندان اعتنائی بنجاب کرک نکردیم بلکه بر سرعت راه فرود
 و کم حرکت ما حرکت حمله شد کرک هم همه جادو ان میآید تا بقدر هشت قدم ما برود
 شد ما با هم گفتیم اگر بیست کنیم او دلیر خواهد شد پس بهتر است که ما نیز از میدان
 نزویم و شاید او را با توب از میدان پروان کنیم و حقیقاً، همینطور است هر قدر پیش
 دشمن انسان اظهار ترس و عجز نماید دشمن چهره تر و جسور تر میشود و به وقت نباید با
 دشمن سستی نمود و دیگر آنکه نباید جان را از ارزان فروخت ما میگوئیم با چاقو و مشت
 و کلد و دندان هم اگر بر او غالب نیائیم اقلاباً با آزار برسائیم و اگر یکی از پا در آمد دیگر
 فرار نماید لهذا بی باکانه با صدای خشنی بکند و در صحرای اداشته بطرف کرک روان
 شدیم سبع دید که ما میرسیم و بطرف او حمله کردیم تا بیاورده از جلو جاده پروان
 دویده باره داد و بنیتد که ما از او گذشتیم و دوباره داخل جاده شده رو بطرف ما
 برگشت نشست ما قدری که دور شدیم مجدداً بطرف او روانه شد و قدری میآید و
 قدری در جاده نشسته ما را تا شام میگرد در این وقت بقدری سر ما شدید بود
 من که بسته و حبه را بر پشت خودم نگاه داشته بودم در این وقت که قریب بغروب
 افشای است با کوله بار خود کرک را در میان جاده گذارده با عجله تمام از میان جاده

در هر آنچه که در این صورت است و با حکمت و با احتیاط با او کار میفرمایند

در حرکت است

پدرم

کوپده شده (پنج) بطرف جوتقان میدویدیم، همچنین اگر بخاطر داشتید که از
 وقت اذان صبح حرکت کرده ایم پاوه در میان برف اقلابست ساعت تمام
 مشغول بار بار کردن و بستن و قاطر از برف پرون آوردن بودیم و قریب سه
 فرسنگ راه رفته ایم حال ما را خواهید دانست که کوفتی بدن تا چه اندازه است
 همچنین دیدیم که بواسطه خوردن غذای نامناسب و رضاحت بسیار حالی قریب
 به تب عارض شده است بهر حال اثمان و خیزان نیمساعت از شب گذشته خود را به
 جوتقان رسانیدیم در ابتدای آبادی یکی از کماشکان جناب سردار اسعد در
 راه ایستاده بود و همچنین از او خواش شد که منرنی برای تهیه کند ما را به منزل پدرین
 خویش هدایت نمود و غسل شدیم فوراً چائی و غذای شب اول حاضر نمود چون این
 شخص از نوکرهای خاص جناب سردار اسعد بود و سفرهای مکرر در جهت ایشان نموده
 خیلی مهران و باادب بود و محض ورود از برای نجات قاطر و مادیان و لوازم سفر که
 در میان برف بجا کرده بودیم فرستادیم چند نفر از جوانان بختیاری ساکن قریه
 حاضر شدند ولی گفتند که پنجومان میگیریم که برویم قاطر و مادیان و بارانهارا بیاوریم
 من پست و پنجقران نقد دادم که بروند و بقیه را هم بعد از آوردن بدیم فوراً دو تخمه
 کلیم و قدری بوته و هیزم و نان برداشتم هشت نفر روانه شدند در اینحال بحال
 افتادم که شرح ماوقع را بجناب سردار اسعد اطلاع بدهم عریضه نوشتم بحض اطلاع
 از حال یکی از کماشکان را فرستادند در میان قریه اواز کشیده که جمعی حاضر شوند

و بحکم جناب سردار برودن مال و اسباب را پاورند و نیز خبر دادند که جناب ایشان
کاشته خود را پذیرائی مامعین فرموده اند و شام و نهار هم باید از آشپزخانه
مخصوص ایشان پاورند و نشی باشی با معتمل آقا و کان خود را برای دیدن بان تان
از حال ماسبق شده و احوال پرسی نموده رفتند

اول طلوع آفتاب و یاقین برکشند ولی فقط بار بار آوردند و گفتند که حیوانها
بعدری پشم شده بودند که ممکن نمی شد آنها را پاوریم قدری دور آنها اتس کردیم
و قدری مان درومان آنها گذاریم تا گرم شدند (در این حدود عادت بریت که چون
قاطر و غیره که برف گیر شوند کلیم و فرش روی برف پهن نمایند و قاطر از روی فرش
عبور نمایند باین ترتیب از روی برف میگذرانند) بعد قدری جویش آنها ریختم و
آیم تا روز قدری فرش و نم دیگر با جمعیت برداشته برویم و آنها را پاوریم
صبح برخاسته بخدمت جناب سردار اسعد رفتم سردار اسعد شخصی است بسن پناه
پناه پنج باقیافه و سیامی خیلی مطبوع از تمام خوانین بختیاری با کمال ترو دانش
و همت تراست آنچه معروف است زبان فرانسه را خیلی خوب تحصیل کرده و میداند
و در ادبیات و تاریخ ریخت کیده اند جنلی خوش مشرب و متعارف و بی کبر و بی خلق
میباشد چند روز قبل از ورود ما یکی از میر پنجبای قسراق با پناه نفر قسراق که ما
عربستان و شوشتر بودند وارد شده و بواسطه این برف مانده بودند و همان جناب
سردار بختیاری بودند بعد از احوال پرسی از هر کوه صحبت میان آمد معلوم شد که کی

یکی از دانش پرورانت و از وضع دربار دولت دینی قانونی مملکت و سرج و مرج سلطنت
شکایت داشتند از مرحوم میرزا علی محمد خان مدیر پرورش خلی مجتهد نموده مخصوصاً از
روزنامه ایشان خلی توصیف نمودند و گفتند که روزنامه تریا و پرورش را تا نمره آخر
کتاب نموده ام خلی ما یلم که عکسی نینداز این وطن پرست پرشور داشته باشم از این حرف
معلوم شد که این شخص بزرگوار که در میان کوه های بختیاری دارای اقتدار و تسلط است
بر خلاف انتظار و فرض اغلب در فکر حفظ و ترقی وطن عزیز خود میباشد چنانچه اظهار
داشتند که مدرسه بطریق مدارس طهران در جو نقان افتتاح نموده جمعی از اطفال
و نایین را تعلیم نمایم و تمام مخارج را از کیسه تحمل میوند و معلم از عربی و فرانسه و ریاضی
از طهران حاضر کرده اند و میخواهند مکان مدرسه را نیز خلی عالی بنامانند از این معلوما
خلی بر امیدواری من افروزد و اتفاقاً از تمام مطالب مهتم بود اتفاقاً عکسی از مرحوم میرزا
علی محمد خان مدیر پرورش همراه بود تقدیم شد مدت ندره تمام در خدمت ایشان معین
بودیم و خلی لطف و مهربانی نمودند و هر روز مقدار زیادی از نایین را حکم میکردند
از جو نقان و دوات اطراف میرفتند و راه سنگ درکش و رکش را میکوبیدند که مسافر
عبور نمایند و راه مسدود نباشد و جمعیت چرخ زنها قریب و وسعت نفر بودند که همه روزه
صبح میرفتند و غروب بر میکشیدند و از اردل که از طرف سنگ بود نیز قریب همین
مقدار چرخ زن همه روز جاده میکوبیدند

قریه اردل قریب هزار نفر تخمیناً جمعیت دارد و مردم که جناب سردار اسعد میباشد عمده مستملکات

و سوارهای شخصی و رعایای ایشان در اطراف جوقان میباشند و عمارتی بسیار عالی
 با قلعه و حصار و برج و بارو با عمارات نو ساز تشک در اینجا بنا کرده اند و امانی
 جوقان و اطراف آن جناب سردار اسعد را خیلی محترم و واجب الاطاعت میدانند
 روز و یکم کهن شد راه سنگ زده شده است و کمی دیگر مانده و امروز تمام می شود و
 عبور نمود میسرخ قراقها با پنجاه نفر قراق و عده از مسافرین و سوداگران شوشنی
 و زوفلی و لر در جوقان جمع شده بودند امروز تمام با قریب دو سئ نفر از
 دافین بختیاری حرکت کردیم تا وسط سنگ راه خوب بود و جاده با لیسبه
 صاف تر و کوبیده تر بود کم راه سخت شد و محضرا اینکه تا قریب غروب مکاریان
 و سواران قسراق با دافین بختیاری در جلو قاطر جاده میگویند معینا
 جاده سخت تمام شد و ناچار شب را مراجعت جوقان نمودند ما و میسرخ قراقها
 چون خدا حافظی کرده بودیم دیگر مراجعت نکردیم در او وسط سنگ چند غار برکن
 هست هر دو سه دوسه نفر رفتیم در میان یکی از غارهای کثیف منزل کردیم ولی پاینده
 و قراقان و بعضی از مسافرین مراجعت کردند انشب هم حبیبی بد گذشت چونکه این
 غارها آب بکوه میگرد و زمین آن تمام تر و مملو از همین و کثافت بود و تمام رنجواب
 و فروش ما تر و کثیف شد صبح زود دوباره اول رخصت شد و قریب چهار صد
 نفر از اهل جوقان و اطراف با قراقان و مسافرین حرکت کردند و محضرا آنکه تا نیم
 ساعت از شب رفته با رخصت بسیار سنگ عبور نمودیم و بقریه کوچکی که در آن طرف

چنین قاطر و بار در این سنگ تلف میشود و از گوه پرت شده به رودخانه که در سوا
آن جاری است میافند و برای ساختن این راه با دو تخمه پل که بعد شرح آن میآید پرت

پیرنگار

چهل و پنجاه تومان خرج نموده اند) راه اینطرف سنگ نیز غالباً هموار و پست بلند
 و دره و ماهور است ولی غیر قابل عبور نیست و برف چندان زیاد نیست که مانع
 عبور باشد از این حد و در به بعد کم کم جزو نواحی گرم سیر است مطالب تاریخی و علمی
 چندان در دست نیست در آنیکه غالباً این نقاط معموره و شهرهای قشنگ داشته شکی
 نیست چه در ابتدای زمان نوع انسان غالباً این نقاط را برای زندگی خود اختیار
 می نموده است زیرا که از حمله و هجوم سایر طوایف در اینگونه نقاط میتوانستند خود را
 حفظ نمایند و دیگر آنکه لوازم زندگی آن ایام که عبارت از نباتات و اشجار و آب و
 سوخت است باغبان طبیعت در نهایت استعداد در این اکنه مهیامی نموده است و
 علاوه بر چشم که قیمت عمده و مایه زندگی صحرائشیمان و انالی کوستان است در
 این نقاط در تمام فصل با بزرگ فاصله از سردسیر بگر میر میا بوده است از اردل به
 اطراف جنگل است در کنار راه تمام جنگل بلوط و درن و غیره می باشد و تا پل عمارت
 و و منزل است در سابق اشاره شد که این راه را خوانین عظام مجتبیاری تعمیر نموده اند
 در طی اینخط در دو محل پل آهن زده اند و باید دانست که هر دو این پلها پل ستونی نیست
 یعنی آنرا با زنجیرهای مفتولی در دو طرف رودخانه با میخ های آهنی بزرگ کوبیده اند
 و هر سال آنرا تعمیر می نمایند و رنگ و روغن میزنند و تازه نگاه میدارند و پول بطی راه را
 در این نقاط یعنی در سرپل با افه میکنند از جایکه این پل را زده اند بعد کلیه وضع کوه ها
 و جنگل ها و طبیعت خطی با صفا و قشنگ است و میتوان گفت اینگونه نشیب و فرازیهای بزرگ

و جنگلهای انبوه و مناظر عجیب که رودخانه عظیمی برآب رقصشی آن افزوده و هر لفظ
 از آنرا به شکلی مخصوص جلوه گر نماید و بواسطه تغییر و تبدیل منظر جالب نظر میکردند
 مادر است و آنهایکه تماشای مناظر طبیعی حبلی مایلند این نشاط را بر هر چه ترجیح
 میدهند بکطرف آن کوهی انبوه از جنگلهای سبز و خرم که بجز درخت چیز دیگر دیده
 کویا لطیفات ابرها رسیده و گذشته و در طرف دیگر در هزاران ذرع عمق دره های با صفا
 و دلربا دیده میشود که انسان از نگاه کردن بخوف میافتد و گاهی در میان سبزها و
 جنگلهای آبیاری عظیمی که از پستی و بلند می مجرب تشکیل یافته از کف آنها که در هم
 سفید نظر میآید غالباً در مدت سال در قلعه اینسکوه ببارف باقی میماند در صورتیکه در
 پایین دره تا به نهایت گرم است و از همین جا میتوان حدت زد که ارتفاع هر یک یک
 کوه چند است بعضی از نشاط اینسکوه با اندازه جنگلهای انبوه است که واقعا انسان
 در سگفت میماند و افسوس میخورد که اگر راه آهن بود سالی هزار کرد و از این جنگلهای
 میتوانیم فایده ببریم اما این نشاط از تمام قشایر ایالتی شهر رسته و آزادند و
 در اینسکوه های بلند و عجیب همانطور که ایالتی شهر در خیابان گردش میکند بهمان
 زندگی میماند و دیگر آنکه زمان آنها عموماً در امر معاش و زندگی و تهیه لوازمات
 حیات خود با مردان خود شریک و تسیمند و برخلاف زمان شهری مرد و صفت و بی
 تس و اما کمال عفت و آزادی و خوشحالی عمده رضات حیات را تحمل میشوند حتی
 در موقع نزاع و دفاع نیز غالباً با مردان خود همراهی و کمک میمانند و در وقت

حرکت و مسافت از یلاق به شلاق و مراجعت به سبب محتاج بر نیستند و خود
 از عهد تمام خدمات و رخصت بستن بار و حمل اطفال و نگاهداری اطفال و کویچه
 حشم و در جمع آوری ادوقه و تهیه خوراک و دووشیدن گاو و کوسفند و زودن
 و دوق بر میانید و عموماً بنظر میآید که مردان دست و دست در چاوری یا پایه در چای
 مشغول کشیدن قلیان و چوپوق وقت را میگذرانند در صورتیکه زنان شیردست و
 پیروگره و نان و خورش و لباس و کرباس و کلیم و پلاس تهیه میکنند و آنی است
 نیستند چه قدر این اخلاق طوائف صحرائی و کوهستانی امانی ایران قابل و لایق
 تقلید است مقصود اینست که زنان مشغول رخت باشند تا مردان تنبل و تن پرور باشند
 بلکه مقصود آنست که نیز زنان باید مانند زنان شهری تن پرور و پرکو و بیکاره باشند
 و جز آنکه بر رخصت مردان بفرایند بگری و بگریخته باشند چه قدر قابل تحسین است
 خانمی که بتواند خمیر حاضر نماید و نان پر دو ماست و پیروگره و شیر حاضر نماید و با
 ادک سرمایه زندگی را کندم و کوسفند و گاو خود را از اصطبل براند هرگاه امانی صحرا
 نشین و کوهستان ایران قدری بتواند تحصیل کنند و خوب و بد دنیا را بفهمند
 و کمی علومیکه بدر دانهای منجور تحصیل نمایند بدون اینکه اخلاق شهرستانیها را
 فرا بگیرند میتوانند به قسمی زندگی خود را منظم و سبک نمایند که خوش بخت ترین
 طوائف و علل باشند عدم علم و تربیت و کثرت ظلم و احجاف و استبداد و جوهر است
 آنها را خود و آتش و ذوق آنها را خاموش کرده است در صورتیکه از حیث مهمان

نوازی مشهور است حتی حاضر اند که خود کرسنه بمانند و رسیده و همان خود را پذیرائی نماید
 از شدت و کثرت ظلم و تعدی از دیدن مسافریم گریزانند مبادا مورد دیوان و فرساق
 خان و ضابط حکمران باشد برای اینکه همه چیز از ایشان مجانی و بلا عوض میخواهند
 در اینجا یک مطلب خیلی متنی بنظم رسید و آن اینست که در تمام قراء و دلمات ایران
 غالباً زمین و آب فراوان و بیکار افتاده است ولی چاره انالی آن از همه چیز فرزند
 حتی غالباً انالی دلمات میوه ندارند و سبزی آلات جز در شهر مانی منیم من خیلی تعجب
 میکردم و در هر قسریه و دبی که وارد شدیم به انالی آن توجیح میکردم که شما همه بیکار
 هستید آب موجود و زمین مینا چه صیبت که لامحاله قدری سبزی آلات و بقولات
 برای خود تهیه میکنید که هم خود منفع بشوید و هم زیادی از ارباب فرین بفروشید تا
 آنکه پیر مرد و دهقانی جواب مسکتی داد و ساکت نمود و گفت راست میگوئی اما در صورتی
 که ما را بحال خود بگذرانند چه فایده برای من دارد که عمر خود را صرف کنم و متحمل زحمت
 بشوم و حاصل زحمت مرا حاکم و ضابط با کمال تسلط بخورند و حتی خود مرا از انتفاع آن
 محروم سازند و اگر یکدفعه اینکار را بنجامیم زحمت آن باید مورد وثی خانواده من شود همه سنا
 ضابط و حکام همان را بلا عوض از من میخواهند اوقت طمقت شدم که چه کم حاصلی
 و بی بهرگی دلمات و رعایا صیبت خلاصه در این قسمت مملکت بخنثاری یعنی از پل عمارت
 تا مال امیر کو یا عالم و طبیعت هنوز بحالت جوانی خود در نهایت طراوت باقی است و
 چشم انسان از دیدن بلندبها و پستی ما و جنگل و آب شار ما و نباتات فسک و سبزه

سیر نمیشود مخصوصاً اگر انسان تدریجی علوم طبیعی و طبقات الارض و تاریخ خلقت
عالم آشنا باشد و وضع کمترین و انقلاب و سبب ظهور و انبوه شدن و پستی و بلندی
بداند و بفهمد از جمله چیزهایی که در شب علاوه بر وضع طبیعی مملکت جالب نظر و
می شود حشرات عجیب از قبیل کرک سبب فرود انواع پشه ها الکتریک و آریست که مانند
برق های کوچک در لحظه در تاریکی نمودار و مخفی میشوند و آنهاست که دیده اند و با نظر
دقت ملاحظه کرده اند میدانند چه عرض میکنم محضراً اگر دانش در این نواحی بخصوص در
آذربایجان حسی نافع و روح افزاست به خصوص برای اشخاصی که در بجهت سهراب
کلیف پر جمعیت و مشغله های غیر طبیعی مانند تحریر و صنایع پر فکر و غیره تمام مدت روز
مشغول نمانند و در شب مانند مردان مست از خشکی تن و دماغ از خود بجزراند و دیدن
این مناظر و نقاط حسی مفید و جالب نظر و دقت بلکه نمونه از بهشت موعود است
در نظر آنها در این جنگلهای خرس و پلنگ و یوز و کبک و دراج و شیو و آهو و غیره در نقاط
مختلفه یافت میشود در این حدود و از دو سلسله کوه بزرگ عبور مینمایم یکی سلسله کوه رودبار
یا (بازوفت) و دیگری کوه (منگشت) و کوه منگشت جنلی بلند است و در بندر ناصریه
که قریب ده منزل از دامنه آن و در است و در نهایت گرمی است در وسط تابستان
قله های آن که مسطور با برف است نمایان و مایه حسرت ساکنین آن سامان است در
وسط این سلسله کوه در کنار راه در نزدیکی قلعه بازوفت حزابه های شرسوسن قدیم
هنوز باقی است پل ثانی در پایی کرده مر و آید واقع است و واقعاً جای غریبی است

و غرابت آن است که عموماً رودخانه با همه جاراه مخصوص دارند و از زرده نامی نامین
 کوه با عبور نمایند و بنظر میآید که عهداً برای آنحضرت راه ساخته اند و کوه با همیشه بطوری
 واقع که خیلی ندرتاً کوهی مانع عبور آب میشود ولی در این نقطه برخلاف معمول دره در
 دامنه این کوه که موسوم بگردنه مروارید میباشد تمام میشود و یک کوه دیگر در جلوی این رود
 خانه گزند میآید و غریب آنست که مرور زمان آب از میان کوه راه باز کرده است و میان
 سنگ را بریده است و جایکه یکدماغه از کوه ممتد است آب وسط آنرا بریده و عبور نماید
 در زمان ساسانیان و زمان آبادی شوش روی ایندماغه را سد بسته بودند و از همین
 نقطه از رودخانه گزند عبور میموده اند حال ضراب شده است و در همین واخر این نقطه را
 که آب بریده است در روی آن چوب میانداخته و عبور میکردند و ولی خیلی خطرناک است
 و در هر سال چندین نفر آدم و حیوان از روی آن پرت شده هلاک میشوند چونکه
 رودخانه در اینجا خیلی تنگ است آب آن بسیار پر زور و احدی نمیتواند خود را از آب
 نجات بدهد چل درته کرده است و کرده مروارید خیلی صعب و بلند است و چندین عت
 عبور آن طول میکشد و تمام آن مسطور به اشجار بلوط و ون است از کرده مروارید که
 سر از زیر میویم به تسریه ده در میرسیم اینمحل منیر بواسطه استعداد طبیعی و محل بنظر
 میآید که از خیلی قدیم آباد و معموره بوده است و در اطراف آن نیز آبادی بسیار
 ولی در تابستان بواسطه کثرت کس و پشه که بمال رمد انالی مضرت است انالی این
 نقاط کوچیده و بی یلاقات میروند و این جا با انرکنه عالی میماند

از دود و ز آمال امیرد و منزل است و تمام کوه و جنگلهای اینبوه و منظرهای باسکوه است
 مال امیرنیر نقطه عجیب و محل غریبی است اینجمل در یک زاویه از کوه منکشت واقع
 شده است که از اطراف آن نهرها و چشمه های آب جاری میشود و چون جلگه آن در سه
 طرف بکوه محدود است آب راه عبور ندارد لهذا در یکطرف جلگه مال امیر که تقریباً
 یکفرسنگ و یکفرسنگ است یک دریاچه کوچکی تشکیل میدهد و زمین جلگه مال امیر به
 اندازه پراست که چادر نشینان در هر نقطه منزل کرده اند یک چاه آب بعمق یک
 ذرع میکنند و از جهت آب آسوده میشوند زمین مال امیر در بهار و تابستان به اندازه
 سبز و خرم است که تقریباً در ماه حمل و ثور و جوزا اقلاده هزار نفر از ایلات و سته و سته
 هر یک چندین روز در اینجا و طراق میکنند و قاطر و کوسفند و گا و خود را میچرانند
 و ابداً فرقی در سبزی و علف اینجا ظاهر نمیشود و بواسطه کثرت چادر نشین و کوسفند
 و گا و که در اینجا غالباً طراق دارند شیر و کره و ماست و پنیر بسیار اعلی که کم
 مانند نادیده شده با اندازه فراوان و ارزان و مسافرین عربستان از انجمنی پامان
 خوانین بختیاری در اول ماه حمل کلیته به این جلگه میآیند و سایر خوانین نزدیک
 و ضابط و عمال مالیات خود را آورده اینجا تسلیم میکنند و در ضمن خوانین اسب و اویان
 خود را در اینجا میچرانند و در وقتیکه هنوز در سلاق برف میبارد آنها در میان سبزه و
 علف چادر زده بدون اینکه محتاج باتش و لباس زیاد باشند بچوشی میگذرانند
 مال امیر نیز یکی از بهترین نقاط خاک بختیاری است و فقط عیبی که دارد در طوبت

اول

دیشه زیاد است و آثار ابنیه و عمارات قدیمه بسیار یافت می شود و در این موقع حالی از نسبت
 نیست که شرح تاریخی که در روزنامه اطلاع نمره صد و پانزده سال ۱۳۰۲ هجری درج شده ذکر کنیم

شرح و تحقیق در باب مجسمه قدیمه که در بلوک مالیه بختیاری
 کشف شده نگارش صنیع الدوله (۲)

تاریخ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۲ در بلوک مالیه از لوازم رستاق بختیاری از اعمال و اراسله
 اصفهان یکی از فلاطین و حال بسیار زمین مجسمه از زیر خاک بر آورد و بصورت انسان قائم
 و بحال مناسب و اعمدال بطور چهار انگشت منفرج مثل بر جمیع جوانح و اعضاء حتی الت
 تناسل از خزره و انشین الا که هر دو دست و پاهای آن سگیده بود و سا هر از داخل السلطان
 حکمران اصفهان آن مجسمه را که از فلز مرکب مصنوع برنج ریخته شده بود بحضور شاه ایران تقدیم
 داشت مغل تعجب و غرابت شد ثفاً تا باین بنده محمد حسن بن علی معروف بصنیع الدوله حکم شد

که اطلاعات خود را در این باب بعرض برسانم

پس از تصفیح و استقرای مصنفات حکما و افاضل مکشوف شد که این مجسمه از صور ارباب
 انواع است که اهل یونان می پرستیده اند

موافق تحقیقات رشیده و اکتشافات عجیبه که فلاسفه مسلمین و حکما، اروپا در کتب فن
 (میولو جیا) تدوین کرده اند در حق اجرام علوی تا اثرات عظیمه قائل بوده اند و گویند که
 الهه خویش میدانند و برای هر یک از موجودات با انواع اعمالی مخصوص از جنس رنگا
 اعتقاد داشتند و الهه را نیز درجات می گرفتند بعضی در طول بعضی مؤثرات بالاستقلال

خدا و موثرات بالواسطه را نسیم خدا میخوانند و میگویند که در میان ارباب انواع حرب
 عظیمه و ملامت همه لشکر کشیهای سخت و دشمن کشیهای سگفت روی داده است و طبقات
 این اسم بر حسب توطن خطه خاص و یا مزاولت شغل و صناعتی مشخص و یا تمایزات دیگر
 مرفقه خود را در تحت تصرف کوکبی معین و یا مرتبی مخصوصی میداشتمد و یکفر و مجسمه صورت
 انکوکب و آن مرتبی بر وجهیکه با و نام خود یافته بودند از نفس میآخند و مانند عبده
 او مان پرستش آن میآیادند

علماء فرنگ فنی را که متکفل شرح اباطیل و ترنات این مقاله موهومه و اقا صیص و حرافات
 این ملت قدیم است (میولیا) نام نماده اند و مترجمین عرب با سایر اولین تعبیر کرده اند
 در این علم فسانه های حملات و غلبات ارباب انواع بر یکدیگر بطولها مبوط و مرقوم است
 و بیکیل مرکدام بصورته مضبوط و مرسوم این مجسمه که در المیر یافته شده آنچه بالعیان از
 یافتن و پدیدن کیوشش و ترکیب اجزا و اعضای رویش پدید است که بر سیا و شمائل
 نوان میباشد از مجسمات رب النوعیت که آنرا (ارما فردیت) میامند چنان
 پروردگار بعقیده اهل یونان بر صورت خنثی است هم آلت ذکر آن دارد و هم حالت
 نوان چنانکه این مجسمه را نیز هم خرزه و خنثین مردانت و هم صفت روی و موی ران
 کمالا یخنخی علی اهل

پروان این دیانت مصحک افسانه این رب النوع را بتخیلات خویش چنین یافته مهم
 یافته اند که (ارما فردیت) پسر (مرکور) و (دونوس) یعنی عطار دوزهره است

(سالما سلیس) که رب النوع رود بارها و چشمه بارها میباشد وقتی (ارما فردیت) را بر لجه
 در چشمه شیت و شوی میگرد و دید و عاشق او شد و (ارما فردیت) به سری او رضا
 پیدا و (سالما سلیس) بدرگاه ارباب انواع عالیہ تصریح کرد و آنهارا بخواند تا میگرد
 (ارما فردیت) را با وی متحد سازند و بیگل ایشان در هم ساپنرند و عالی اوستجا شد
 کالبد (ارما فردیت) و (سالما سلیس) در یک قالب ظهور کرد و از آنوقت سپهر (مرکور)
 و (ونوس) خلقه و ارامی سیرت ذکر آن و صورت نوان کردید

و نیز انسانی که هم آلت مردانه و زمانه نبرد و او داشته باشد بلف آنه (ارما فردیت)
 می نامند چنانکه بزبان این عصر خنثی خوانند در میان مجسمات عتیقه بسیاری ازین
 صنف حالا در موزه های ممالک فرنگ موجود است

افلاطون را گویند اعتقاد این بود که نخستین آفرینش جنس انس بصورت (ارما فردیت)
 ظهور یافت (پلیکلت) که مجسمه سازی است مشهور چهار صد و هشتاد سال قبل از میلاد
 حضرت مسیح شبر (ارکس) که از بلاد قدیمه یونان بود و ضرابهای آن فعلاً در دست
 پنی است و کتابی معروف در تناسب اعضاء آدمی تالیف کرده یک مجسمه بهمین
 خنثی برای پرستگاه و معبد وطن خویش ساخته است و آنصورت را از سنگ مرمر
 بهارتی وافر پر اوخته تا اینجا معروض افتاد از قضایای اولیه و مسائل مسئله این جنس
 و بطون کتب از تفصیل این اقاویل مستحون

هرگاه توان ثابت نمود که جلگه مالیر کی مسکن این یونان بوده و چه تقریب عبده

انواع در اینصحنه افتاده اند و چون توطن ایشان در اینقطعه خاصه مکتوف گردیده دیگر
 شکی در بودن اینجسمه از صورارباب انواعی که آن ملت اینهارا من دون اینسه عبادت میکردند
 برای احدی نخواهد ماند

در جغرافیای مالیر

(مالیر) روستایت میانه حلقه خورستان و خاک صفهان در وسط کوهسار قصبه
 روستا نیز مالیر میکفته اند و (ایلیج) بروزن حیدر نام اصلی آن قصبه است
 محوس در مالیر بعد ملوک فرس بی الناری (اشکده) داشته اند میگویند آن پت النار
 تارمان خلافت هرون الرشید خلیفه عباسی روشن بود و میسخت
 (هرون الرشید خلیفه چهارم عباسی بود و در سال یکصد و نود و سوم هجری در شهر طوس فوت کرد)
 از آن تاریخ عبده و سده آن اشکده منقرض شد و آتش خاموش شد
 در مالیر بحیره است (دریاچه) که از اجتماع انهار کوهسار اطراف تشکیل میاید عرب آنرا
 قم البواب نام نهاده اند از عجایب آنکه چون آدمی یا جاندار می دیگر در آن بحیره بنفد
 خود فرو میرود و نه موج بر او سوار میشود بلکه آب او را می گیرد اگر بحیره میگرداند تا هلاک
 سازد و آنگاه حیفه اش بساحل میافکند و این اعجوبه عدم رسوب ماء و رکوب موج را در
 خصوص این بحیره غیر واحدی از علماء این فن شریف نوشته اند ما این مکان را تب النار
 و ساحل این بحیره دو فرسنگ فاصله است

و هم در مالیر پل است که از عراب بنیه عالم شمرده اند و آنرا قطره (خورزاد) میخوانند

و خورزاد که این قطره را ساخته است ما در اردشیر بوده

(اردشیر نام اولین پادشاه ساسانیست و برای اینکه بختیاریان از تراد ساسانیانند

این مسئله دلیل روشن است)

و این اثر شگفت در نهایت اتقان و کمال استحکام پرداخته شده چه آن طاقیت و
که از ریشه و اساس تا حد سطح زمین همه را بشک و سرب و آهن بر آورده اند
و طرفین طاق را بر چه از پایه بسیار برده اند تدریج با هم نزدیک ساخته و همه را یک
نموده اند تا مسامی کف جاده برود و سرب هم پیوسته است و حشوا پهن خمیدگی طاق
و در جنب رودخانه را با خشت اکسید و براده مس انباشته اند و سرب مذاب بر آن ریخته
از وضع و کیفیت بنیاد این قطره چنانکه مفصلاً بنظر نگارنده رسیده است در جداول
و مهارت اهل صنعت اعصار قدیمه این مملکت را کما هو حقه مشهود میتوان داشت این بنا
بر روی رودخانه ایست بسیار عمیق که غالباً خشک و بی آب افتاده اما در فصل بهار و
سایر موسم امطار که آبهای آن کو بسیار بخش میآید چندان آب در آن وادی میریزد
که در حد و قطر دریاچه مواج به پهنای هزار ذراع و قطر یک صد و پنجاه ذراع صورت
می پذیرد و یک هزار و چند سال ازین پیش قطعه از طاق قطره مذکوره بر لرزه و یا صاعقه خراب
شده بوده سالها ازین جهت سابله و سیاره آن جاده عرضه بلاک و خطر بوده اند و
از بررنگان وقت احدی در خود قدرت و کنت اصلاح و الیام آن قطعه را امیدوار است
تا در نوبت بنی بویه وزیر ابو عبد الله محمد بن احمد قمی صنایع و مهندسی مملکت را یکجا در

قطعه جمع کرد و بشا و ره ایشان با صلاح و مرست انجمن بخت کجاست و بعد از وضع هر
 عمل و فعله که از کسا و رزان و دهقانان مالیر بوده اند و مجازاً استخدام میشدند
 پنجاه هزار تومان بعد از زمان حسیب کرد تا طاق قنطره را ثانیاً منعقد ساختند
 که از نهایت ارتفاع طاق و بعد غور و اودی چمن ممکن نبود که منجمنی برپا کنند و چون
 فراهم نمایند تا استادان و آگره بر روی آن بتوانند قرار گرفتن و کار کردن لاجرم
 بنا و ادوات و را با شک کرد و عمل و لوازم در زینلها نشاندند بخرج و دولاب و میا و
 و ایشان از میان زینلها کار میبرد و خستند با این اهتمام سخت و آن خرج کزاف چندین سال
 طول کشید تا انقضای انجام گرفت

در مالیر نوعی از قاقلی است که عصاره آن از برای نفس خاصیت عجیب دارد

عبد الرحیم صفوی پوری در منتهی الارب میگوید (قاقلی) بضم قاف دوم مقصود آگیا هست
 هم چو اشنان شور مرزه که اشتر میچرد و در بول و شیر است و از خوردن آن زرد شود
 ابابلی مالیر برای نوشیدن از چشمه شعب سلیمان است شعب سلیمان را شرحاً و صوراً
 نگارنده در جلد چهارم مرات البلدان قلمی داشته

یا قوت حموی میگوید خراج اینجمل از یکماه قبل از نوروز پارسیان بمطالبه و جابت
 شروع میشود و این رسم نیز از خصائص اینجاست بر خلاف رسوم جمیع دنیا در غرضی از
 خانات راه صفهان این دو شعر دیده شده

قبیح الکلون فی طلب الرزق علی اینج الی اصهبان

لیت من زار ما فعا و ایها قدر ماه الاله بانحدلان
یعنی بزشتی منوب باد کیکه در پی روزی از راه مالیر اهنک سپان میکند گاش
کیکه مالیر ارمی مید و باز از انجا باز میگردد خدایش بد ف خدک خواری و بی تباری از
قصبه اینج را مالیر نیز میخوانند حالا خراب است و با بر سه سمت آن چمن و یک طرف
نیز روپشه میباشد عمارتیکه توان سکنا گرفت باقی نماده فعلاً نشین ایلات
اتحوالی است جنگلهای کوهسار اطراف مالیر درخت بلوط بسیار دارد قنواة جاریه

در او ان آبادی مالیر بوده است حالا همگی ویران و عامر شده الاقلی
جانکی از توابع و متعلقات مال میر است باین حدود و جنوب خاک بهمی مغرب خاک
را مهر فر شمال خاک مجب تباری ما بین شمال و مغرب خاک کندر نو از توابع شوستر
در قرون سالنه قبل از تاریخ اسکندر مقدونی بسالها پادشاهان ایران اسیران
از مملکت یونان آورده در حوالی مالیر سکنا داده بودند و قبیله اسکندر بر سر مملکت
پورش آورده و بردار غالب آمد و بلاد عجم را مفتوح ساخت از حوالی مالیر که میکند
رحی اسراء یونان بسیار مهربانی اظهار نمود و آنقطعه زمین را بصیغه سیورال ابدی به
ایشان باز گذارد

(کنگورس) یونانی مورخ مشهور در اخبار اسکندر چنین میگوید که اسکندر پس از فتح
و تصرف شهرشوش مجلاً بسمت پارس در حرکت آمد باد کفشد اصطر کرسی اعظم
ممالک ایران و پایه سرب سلاطین فرس عرصه مات و تاراج کردیده خزائن و دقا

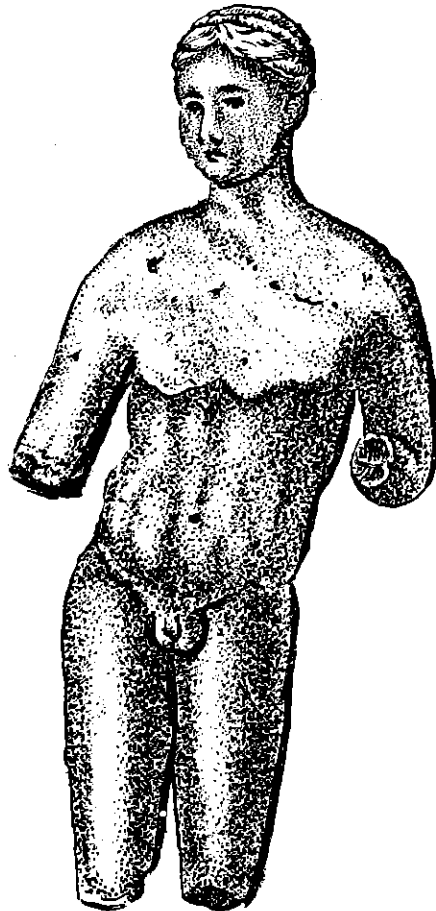
پادشاهان سلف از دست خواهد رفت در اثناء رحل برودخانه (پاسی تگر) رسیده که
 از بعد از جریان وسیلان آنکومستان (اوکین) می باشد و آن کوه ساری است
 سخت و ناهنجار و عبور از آن در نهایت صعوبت و اشکال رودخانه (پاسی تگر) بعد
 از آنکه از وادبعیده و معاکهای عمیق میگذرد و وارد جلگه میشود و عرض و عمقی قابل
 کشتی رانی بهم میرساند تا آنجا که بدریای پارس میریزد اسکندر بعد از آنکه بارودی
 خوش وادی (پاسی تگر) را عبور کرد و داخل کوهسار (اوکین) شد که سرحد خاک
 روستا است و بکشور پارس منتهی میگردد و مروی (مادات) نام حکومت این ناحیه است
 وی بمعاقل محکم و سقا قهای سخت خوش مستطیر گردید. طریق آنوید پس از سه روز که
 مسافت نه منزل راه سپرده شد شهری خرد هویدا گشت که از حصان طبیعی و در آن
 پیادی که داشت کثودن آن بسی دشوار می نمود اسکندر با سه پیکان لشکر کشت ایروم
 ما ملکهای وسیع گرفته ایم و قلعه های منع کسوده ایم اگر این بلده محترم بحال خود بگذاریم
 و بگذریم البته ناموستس کورستانی را پاس نداشته باشیم
 چیزی نگذشت که اهالی شهر بدون جنگ و ستیز شهر را تخلیه کرده پروان رفتند اسکندر
 آنجا را بدون زحمت متصرف شد از (مادات) بتوسط مادر و اراغاض نمود و کوچ کرد و
 مشقتی بسیار از آن کوهسار برآمد و کوهستان دیگر رسید همچنان سخت و ناهنجار چون
 مسافتی از آن نور دیده شد جلگه دیده شد محاط برشته های جبال در هم و مخوف با شجارد
 جنگلهای خرم صفح از پیوستگی سبز شاداب مانند لمعان زمرود آب مثل بر قراء عاقد

مزایع دارمقوات زخار و چشمه های سرشار بر عم انالی آنکه زمینی بلطف هوا و طیب بر
 آن جلگه دیده و شنیده نشده است در مجموع این سطح شهری طبع الباریع المنظر و
 یافته اسکندر بفاصله ربع کیفر سنک از آن شهر فرود آمد و اردو زد و همیکه در حومه خانه
 خویش قرار گرفت قریب چهار هزار کس از جنس مردم یونان بنظر وی رسید چون با رسید
 معلوم شد که از اسرا، خاک یوماند که در یورشهای ملوک ایران دستگیر شده اند و
 ایثار و این نواحی جای داده اند اسکندر چون کزیت دید آن چارکار را بعضی خشم
 کزده اند و برخی کوشش بریده و از کوهی دست و پنی جدا شده از مشاهده این احوال
 رقی در خاطر آن پادشاه پدید آمد و ایثار او وقت بر حیل یونان فرمانداد ایشان معرض
 داشتند که ما و هیکنه از وطن دیرینه بر آمدیم همگان صحیح الاعضاء و تام الخلقه و جوان بودیم
 اینک جمله پیر و شکسته و ناقص اندام شده ایم و ازین روی روی بازگشت وطن دیدار
 مردم آتن نداریم اسکندر تقریر ایثار الصدیق و بهر که ام سه هزار تومان نقد داده است
 لباس گرم کرده و مدارک امر معاشش را داد و کوفت و شخم عطا فرمود و آن جلگه خضر قطع
 غنایر ابا قطع ایشان مقرر داشت و از انجا کبشور پارس رفته بر تخت سلاطین ایران
 مستولی شد و با غوازی از جوار می مجلس انس که بر حسب موضوعه برخی از سران سپاه
 شراتن را بدست ملوک عجم مدگره خاطر وی کرد و صطخر را آتش زد و کجا بسخت و انهمه اینه
 عالیه مروق و قصور شاهه مروق را از انار پادشاهان ایران بصدقات شعله نیران ایران
 ساخت تا اینجا ترجمه محل اصباح ما بود از تاریخ (کسکورتس)

و اما تقریر استشهد بکلام مورخ مذکور آنکه ما چون از روی تشبیهات صحیح معبره که بد
 استاید با پوشش جزایا و انهای مالک فرنگ ساخته شده است اینخط مخصوص حرکت اردوی
 اسکندر را میگیریم و میایم و اسامی آنها را و جبال و سهل و بلاد و قصبات آنرا با اصطلاح ایران
 تطبیق میکنیم برای العین می بینیم که اسکندر از سوش که حرکت کرده است تخت بظ شوشتر
 رسیده که با اسم کارون اشتها دارد و مقصود (پاسی سگر) بعرف آنها همان دُجیل است
 بزبان ایران شخص با ملاحظه این کلمه لطیفه که لفظ (پاسی سگر) در لغت قدیم تصریح اهل لسان
 یعنی خورد و دست چنانکه لفظ دُجیل بر وزن دُجیل در لغت مصغر و جمله است و مقصود آنکه
 (اکین) که بنص (کسکورس) آنها از آنجا میخیزد و در (پاسی سگر) میریزد همان زرد کوه
 بختیاری است که نیز فعلاً مبداء و منشاء میاه دُجیل میباشد لایما باشد که همین وقت
 هم آب دُجیل از خلال تلال و نایجل که گذشت قابل گشتی را می گردیده مصب خود که خلج
 فارس است وارد میشود و مقصود از (اکین) بلوک بختیاری است از آنکه حالا چون
 از رودخانه دُجیل میگذریم به بختیاری میرسیم

و مطابق اینخط مصداق آنجگه بر مشتمل بر قرنی و قصبه محفوظ بچکلها و جبلها که مورخ مذکور
 باجمیت آن اشارتی کرده بلکه مالیر است که من جمیع الجهات و ارامی حدود مسطوره است و
 و صاف مزبوره و آن شهری که در وسط جلگه مذکوره بوده و در دو یکم یکدز مسافت ربع فرسنگ
 ز آن افشاده همان اینجاست که گفتیم با اسم مالیر نیز خوانده میشد بنا بر این جهاد و صحیح صائب
 نظر حدید تا قبشک و ریه نمی ناید که آن چهار هزار کس از اسرا و اهل یونان در جلگه مالیر حضور

اسکندر مائل شده اند و او همین جلگه را بعینها برای سکونت و زراعت ایشان تعیین کرده
 و چون مقدمه دیگر که عبارت از عبادت ارباب انواع است در حق یونانیان ضمیمه انیمتات
 شود بطور قطع و ایقان بل مشابهت و عیان میدنیم و حکمتی میرانیم که آنجمله راضور
 ارباب انواعی است که آفرودم با خود میداشند و با عقاوی رانج آنها را میپرستیدند
 صورت مجسمه موصوفه ایست که در بلوک مالیرنجیاری پیدا شده است



نکارش جناب بودم شیدار صاحب انگلیسی مرتب اول
 آنچه که محد و دیشو و از طرف شمال به (قفقازیه) و از جنوب بخلج فارس بطول
 ۳۲۰ فرسخ و بعرض ۴۰ تا ۷۰ فرسخ درازمه قدیم علی در آن ساکن بودند
 از نژاد مغول یا ترک این ناحیه مرکب است از کوبتا نهانی که سمت بزرگ
 خاکس را تکیل میدهند و سمت دیگر کم وسعت و سنگی از جلگه های مجاور مغرب
 مسکن لرهای کوچک که عبارت از ارستان حالیه است از آکوئینا مند و مملکت
 طرف جنوب کوشنیم لرهای بزرگ و مسکن دماهی بختیاری ما عیلم نامیده میشد
 در مغرب این دو ولایت جماعت سمیت سکنا داشتند از قبیل کلدانیها
 عبریها عربها و غیره تقریباً در ۲۹۰۰ قبل از هجرت نبوی کوشیها و عیلمیها حمله کرده
 و بابل بردند و در آنجا چندین ماه سلطت نمودند تقریباً ۲۰۰۰ سال قبل از هجرت
 جماعت ایرانیان از مشرق رسیده عیلم و کوشورا بتصرف خود در آوردند
 و بزودی حکمران تمام قبایل سکون در نواحی بین قفقاز و خلیج فارس شدند
 از ارزمان در زبان ایرانی عیلم (اوجا) یا (حوجا) و عیلمیان (راوجیا)
 و در زبان یونانی آنجماعت موسوم به (اوجستی) گشتند عربها لفظی را که (هوز)
 آنرا از خوز گفتند بعداً ایرانیها مالک خوز را (خوزستان) نامیدند

(ستان یعنی مملکت)

اوجیا یا بنمرا بختیاریهای ارزمان بودند و مالک کوهستان آنها (اوتو) یا

چرتو

(خَرتو) و در زبان ایرانی قدیم (اَنشَن) با (اَنزَن) بوده
 امالی شوش که جماعتی بودند تراوشان مخلوط از مغول و ترکی آنوقت در جلگه‌های
 بین دژ فول و خلج فارس سکنا داشتند و تبعاً اوجیاها بودند نفسها و خطوط
 و نامه‌های خطوط میخی در مال امیر تارخشان از ۹۰۰ تا ۱۸۰۰ قبل از هجرت و یادگار
 سلاطین ایرانی اَنزَن است پای تحت اوجیاها محتملاً واقع در جلگه‌های مال میر بوده
 اسکندر رومی در زمستان ۳۳۱ قبل از میلاد مسیح آنرا بتصرف خود
 آورده و در ماه ششم از هجرت نبوی موسوم به (ایدج) پای تحت آتابکان
 فضلوئه لرهای بزرگ گردید

ذکر شد که اهل بومی اصلی یا قدیمترین سکنه ولایت بختیاری که اسمشان
 با رسیدن از تراوشان مغول یا ترک بوده در ۱۹۰۰ و محتملاً فردون زیاد در و در بختیاری
 مغربشان یعنی (جماعت سمیت) و در ۱۹۰۰ قبل از هجرت با ایرانی مخلوط شدند
 پس بختیارها نیز مثل کردان و لران تراوشان مغول می‌شدند با طبایع و صفات امالی
 که اصل ایشان بوده اینسله از رومی اندازه کاسه سر آنها ثابت می‌شود و در
 صورتیکه حجمه ایرانی الاصلها مقیاس متوسط ۱۹۲ میلیمتر طول (از پیشانی
 الی عقب سر) و ۱۳۵ میلیمتر عرض (میان دو گوش) است حجمه بختیارها
 ۱۸۱ میلیمتر طول و ۱۶۰ میلیمتر عرض دارد و حجمه کردان کمی درازتر و کمی کم پهنات
 و از این رو ثابت می‌شود که کردان صفات ایرانی بشیر و صفات مغلی کمتر از

نجیاریا دارند یعنی نجیاریا صفت اسلاف خود بر پیش از گرد و ناگاہاری
 نمودند تقریباً در ۱۲۲۰ سال قبل از ہجرت (پاسپین) کہ مورخین یونانی (طائینس)
 میخوانندش پسر نجانش رئیس یک قبیلہ ایرانی قسمت کورستانی عظیم یعنی
 انشن یا انزن کہ مسکن عالیہ نجیاریا است متصرف شد

چائینس دو پسر داشت یکی موسوم بہ (ار پارامنا) جانشین پدر در فارس شد
 دیگری (کوزو) یا (کوروش) در انزن فرمانروا گشت

غیرہ کوروش (کوروش بزرگ) بود کہ مورخین یونانی اورا (کروس) میگویند و
 غیرہ آریارامنا (کتاب) یا (ہستائینس یونانیہا) پدر داراب اول بود کوروش
 بزرگ در سال ۱۱۷۰ قبل از ہجرت بملکت ماد ای حملہ بردہ انرا مستحضر کرد و پادشاہ
 عظیم (استیوجو) کہ اورا مورخین یونان (استیاگس) میخوانند اسیر کرد و ہمراہ
 در فرس قدیم بکمانا مادر زبان یونانی اکباتانا) پایتخت ماد ای را در تحت تصرف

آورد و نیز تمام نواحی آباو اعلیٰ بحر ابيض را در سال ۹۰۱ و بابل را در سال ۸۸۰
 فتح کرد بالاخرہ بعد از آنکہ تمام ممالک واقعہ در مشرق تا بحدود ہندوستان را
 در تحت مملکت و اختیار خود آورد و پادشاہ انزن محقری کہ خود را میخواند پس از
 فتح بابل شاہنشاہ و پادشاہی عظیم ایجاد نمودت شد آخرین سلطان انسلطہ
 نجانشی داراب سوم بود و در جنگ جاہل با کابل بقول یونانیہا کہ در اول
 اکثر سال ۲۲۱ قبل از میلاد یا ۹۵۱ سال و نہ ماہ و نیم قبل از ہجرت بنویسند

و اد سلطنت او منقرض گردید

مورچین یونانی جبک جاہ حمل راجبک (آربیل) نیز میونسندولی میدان جبک
در جاہ حمل بود که قسریه یا قصبه در پنج یا شش فرسخی آربیل واقع و مثل آربیل
یا (اربریا) شهری بوده شهر و در خطوط مسیحی آهش مضبوط است

آربیل یا اربریا امروز بشهر (آربیل) معروف و با کمی فاصله در طرف مشرق
موصل واقع است کاکلیا یا جاہ حمل نیز برای این چنین نامیده شد که داراب
اول اینکار را وقف کرده بود برای شتریکه او را خدمت بزرگی در بردن
اغذیه او بوسط صحرائی رؤسیه جنوبی نموده بود (حمل در عربی بمعنای شتر است)
قون داراب سیم که در جبک با اسکندر کبیر رومی در جاہ حمل
سکت خوز و مرکب بودند از دسته هایکه از تمام نواحی و اطراف همت
مملکت ایران آمده بودند

این مملکت (ایران) از طرف مغرب محدود بود ببحر ابيض و از طرف مشرق
بهندوستان و ترکستان و از طرف شمال بقفقازیه و بحر خزر و از طرف جنوب
بخلیج فارس و اقیانوس هند

ساکنین مملکتی که شهر عمده اش امروز بلخ (در فرس قدیم باخدا) است به با
یا باختری (کبیری زبان یونانی) موسوم بودند و نیز در نامه های خطوط
سیخی ایرانی آنرا با همین اسم نامیده اند می یابیم از قراریکه مورچین شرح میدهند

در صفوف قشون داراب در جنگ جاه عمل بکترها در سیره داو کسها در میمه لنگر بود
 کترها بقل مورخین یونانی با خبرها یا مردمان با خدیاج داو کسها بقل
 مورخین او جیا یا مردمان او جا مملکت بختیاری بوده اند

از شب است که با کتری یا بختیاری بعضی میخواستند بنی بد بند بکتری قدیم را
 با بختیارها اما غلط است زیرا ما دیدیم او جیا که در کوهستانهای مین شوش
 و فارس ساکن بودند و امروزه بختیاری معروفند در جنگ جاه عمل قشون جدا
 گانه و از بختیاری سوا بودند بعد از جنگ جاه عمل اسکندریه بابل رفته و تا
 ماه نوامبر سال ۳۳۱ قبل از میلاد مسیح در آنجا اقامت نمود و در آنجا بوس رفت
 در شوش اسکندرز از خزانه داراب تقریباً ۲۰۰ کروزمان شمش
 نقره بدست آورد و تمام کجا یک سلسله سلاطین برای اخلاف خود ذخیره کرد
 بودند در کیماعت بدست سلطان خارجی بر چیده شد

چون اسکندر در کرسی داراب نشست کرسی نسبت بقدا و حیسی طبد بود بجا کج
 پانای او بر زمین نمی رسید و برای گذاشتن آنها بر تختی لازم بود
 اسکندر مادر داراب (سیدوکامنیس) و پچمایش را در شوش گذاشت و خود
 عازم فارس کرد دیده بکنار رود پس و جله (پتیکریس) رسید کوریتوس میگوید
 چهار روز راه) این رود صر چشمه در کوه های او جیا دارد
 توضیح این رود خانه در کتاب پیغمبر و ایال الاتی و در بند هس که جزائی می

پلوی میباشد به آرائی و خرائی موسوم است فارسیان قدیم آنرا سپگره
 میامیند بمعنی سپگره کوچک و سپگره بزرگ همان رودخانه است که از میان
 بندهامیکند رود یونانیان آنها را یگرین و یگرینش میگویند و عرب و جلومی
 نویسند و وگله تلفظ نمایند و این همان رودخانه است که مؤرخین و مسافرن
 جغرافی دان عرب آب شتر و نهر شتر یعنی آب شتر و آب مشرقان و
 کرن و کورن و کورنگ و کورنگ که امروز مشهور است به آب کارون

و بعد از طی مسافتی با سرعت زیادی از میان کوه های سخت و کنارهای پر خشت
 داخل جلگه شده و با مجرای آرام و عمیق که قابل کشتی رانی باشد بعد از طی ۲۵
 فرسخ مسافت داخل خلیج فارس گردید

قسمتی از اوجیانها در جلگها مسکن داشتند و اطاعت شهریار یعنی حاکم پارس را
 می نمودند و قسمت دیگر که در کوهمستان بودند اطاعت نمی نمودند اوجیانها و
 کوشیان و غیره جماعتی خود سر و وحشی و آزاد و همیشه حاضر چاقول همسایگان خود
 بودند و سلاطین مجبور بودند از آنجا که از آنها برای عبور به مکه خود راه گوا
 و باج به بندگان کوهمستانها با کمال جرأت اعلان سلطان فاتح توسط امیر
 نبرد و میفرستادند و او اندک که او را از گذشتن از راه مانعت کند اگر باج بزم
 سلاطین ایرانی را ندهد اسکندر رسولانیرا روانه کرد و یا پیامی که آسوده باشی
 خواهم آمد در سر تن که بجهت باج حاضر باشی اسکندر بعد از آن از رودخانه
 عبور

عبور نموده و با ۹۰۰۰ قوین و اصل اوجیاها گردید (مملکت آنان تا فارس
 امتداد داشت) و آنها را دشوهر برادرزاده یسوکامبین بن داراب در آنجا
 حکومت می نمود جائیکه اوجیاها در سگه گرفته بودند جنسی محکم بود ولی آنجا که
 از معابر جبال آنها مسبق بودند با اسکندر کوره راهی نشان دادند که از راه
 های سنگ و دشوار میتوان بگانی خود را رسانید که بالاتر از مکان اوجیاهاست و
 از آنجا غلبه بر دشمن سهل است اسکندر این اشخاص را بلد راه گرفته و نزدیک
 غروب آفتاب ۲۵۰۰ نفر قوین منظم بس کردگی (کرایتروس) برای تصرف
 آن مکان معین روانه و اسکندر اردوی خود را در پاس نیم شب برداشته بعد از
 محاصره و خراب کردن قصبات اوجیاها غارت و یغای زیادی برده و عده
 زیادی اشکنه تلف نموده رسید به سگه هاییکه در آنجا جمعیت زیادی از اوجیاها
 متحد شده بودند برای باج راه گرفتن در آنجا از هر طرف پرتگاهی بود و عبور و مرور
 بواسطه قطعات بزرگ و کوچک دشوار گرایتروس خود را با دستهایش در آنکه
 که با نشان داده بودند رسانیده اوجیاها دستپاچه شده و راه فرار پس گرفتند
 عده زیادی زیر تیغ سواران اسکندر افتاده و عده دیگر که از روی میگردیدند
 در قتل جبال فرار نمایند از پرتگاهها حسته و در چنگال سربازان کرایتروس گرفتار
 شده و از دم تیغ ابدار آنها میکند نشد و باین قسم باج راه از اسکندر گرفتند
 بعد اوجیاها نزد اسکندر وکیل فرستادند برای اینکه عفو تقصیر آنها را نماید

و چند نفری از میان خود خدمت سیدو کابیس دادند و ارباب که در شوش بود
روانه نمودند محض آنکه از ادستدعای نجش نمایند و ادستدعای آنانرا مری
داشته و با اسکندر نامه نجش خود را نوشت اغلب اوجیا ما به بدویت زندگی
میکردند و اراضیشان بیج مساعد فلاحات و زراعت نبود و پول نداشتند و
اسکندر مالیاتیکه تحمیل آنها کرد در سال صد سب و پانصد حیوان بارکش وی
هزار گوسفند بود

اسکندر وقتی که از سفر هند مراجعت نمود یا خود یا توسط سرکرده کان و سرداران
(در سنه ۹۴۵ قبل از هجرت) با قبائل کومستانی جنگیده و با آنان مالیات تحمیل نمود
جنگ کوشیا (ساکنین لرستان) چهل روز طول کشید بعد از آنکه تعهد نمودند
اطاعت نمایند اسکندر با ایشان صلح نمود

این کوشیانی و ایهه شغل چاول را پیش گرفته و سبب ترس سلاطین قدیم
ایران شده بودند چون اسکندر آنها را در سر راه خویش یافت و بعضی تعرضات
از آنها دید مصمم شد که آنها را مطیع گرداند و با وجود سردی و برف زیاد مقصود
رسید و شغل آنها را منحصراً فلاحت نمود تا سرکشی و شرارت که تا آنوقت کارشان بود
از یادشان برد و در نزد اسکندر بعنوان عسکر اداوی خدمت میکردند بعد از
مرگ اسکندر در بابل (در سنه ۹۴۴ قبل از هجرت) کلت بزرگیرا که او بر پا داشته
بود در میان سرداران معتبرش بچند قسمت منقسم گردید

انتمو خوش گیر که یکی از جانشین های اسکندر بود (در ۸۰۸ قمری قبل از هجرت) بطرف
 عیلم شتافت به نیت نهب و غارت معا بدولی با تمام قشونش بدست ساکنین
 آنجا تلف شد

پست و چهار سال بعد در ۶۸۲ قمری قبل از هجرت مهر داد اول یکی از سلاطین اسکانی
 تمام قسمت جلگه و کوهستانی ای مملکت را متصرف شد و قایل اطاعت او را
 کردند اما طولی نکشید که مجدداً مستقل شدند و بچند امارت منقسم گردید و سکه ها
 آنها پیدا شده است

استریون جزایفادان یونانی در سال ۷۰ قمری قبل از هجرت از این محل صحبت
 میدارد و میگوید که روش های این طوائف کوهستانی خیلی تو انا هستند و چندین
 دفعه سمر از اطاعت سلاطین بچپیده اند تمام مردمان آنها جنگی و دلاور و غالب
 تیراندازان خوب هستند بعضی از این قبایل مالک زمینها بودند که کم حاصل
 خیر است و بحکم ضرورت مجبورند که از غارت دیگران معیشت کنند و بار این
 بلوک مجاور را تاخت و تار میکنند

در این موضع که از آنها صحبت میداریم رعیت اشکانیانند در صورتیکه اشکانیان
 آرام شدند آنها نیز آرام و مطیع اند و بعضی آنیکه طعیانی در خود اشکانیان
 پیدا میشود و غالب همچنین مسلخ میدهند آنها هم طعیان میکنند و پیمان امانت
 می شکنند

چنین واقعه در سال ۸۵۰ قبل از هجرت اتفاق افتاد و در وقتیکه با طغیان تیرداد
نواده فسر ناد چهارم همراهی کرده برار و ووان سیم شورید

و بعد از این واقعه تا چند قرن در تاریخ خیزی در خصوص این قبایل ذکر نشده است
در سال ۳۰۰ هجری ولایتی که کرمانشاه و همدان در طرف شمال و عربستان و
فارس در طرف جنوب آن واقع بود بدو قسمت منقسم بود موسوم به لر بزرگ و
کوچک چونکه این دو مملکت در کرمان حکومتش باد و برادر بود رئیس لر بزرگ
بدلر و رئیس لر کوچک ابو منصور بود مورخین گویند که اطلاق لر باین قوم بجهت
گویند بدین واسطه است که در ولایت مازند و قریب است که آنرا کرده خوانند و در آن
حدود در بندیت که آنرا بر بان لر می گول خوانند در آن در بند موضعیت که آنرا
لر خوانند و چون ایشان در اصل از آن موضع برخاسته اند ایشان را لران گفته اند
و در این باب چند روایت نیز نقل کنند ولی چون با عقاید بنده اقوال ضعیف
بود در این نسخه رقم ننمود حکومت مملکت لر بزرگ با عقاب بدر رسید در دوره
ماه پنجم هجرت فتح الدین فصلویه یکی از اخلاف بدر مهاجرت اختیار نموده جل
السااق را که در شام است مقرر حکومت خود قرار داد اینگونه که امروز موسوم
به جبل الکر و صحیح است چنانچه در نقشه های قدیم موسوم است جبل الکر و میانه بحر الای
و حلب واقع است علی پسر فتح الدین از جبل الساق با پسرش ابراهیم و خان
واده اش به میا فرین رفت و در آنجا تا زمانیکه محمد پسر ابراهیم با ذریعگان

رفت متحذم بقیان شد اقامت داشتند ابراهیم در سال چهارصد و نود و نوبه بصری کشید
 و پسر او محمد در فارس خدمت سلفزبان مشغول شده بود و بواسطه شجاعت بغایت
 کشت (سلفزبان که بعد لقب آتاکبی یافتند در فارس حکومت داشتند) طولی
 نکشد محمد بحکومت لر بزرگ نامزد شد و مدت ده سال در آنجا حکومت کرد و بعد از
 او هزار اسب برادرش که در رکاب آمده بود حکومت یافت و سی و چهار سال حکومت
 نموده در سال پانصد و چهل و هشت بصری برادرزاده اش عمادالدین ابوطاهر پسر محمد
 که در جنگ شبانکاره رشادت زیاده نموده بود جانشین او گردید چون او بر انداخته
 گردید همس استقلال در دماغش جای گرفته و بر عایا حکم فرمود که با و لقب آتاکبی دهند
 (آتاکبش خطاب نمایند) و در سال پانصد و پنجاه بصری بر سر آتاکب سمرقند
 و خود را مطلقاً حاکم مستقل نمود پسرش نصره الدین هزار اسب در پانصد و هشتاد و پنج
 بصری جانشین او شده و حاکم مستقل لر بزرگ گردید اقوام و طوایف سپاربدو
 پیوسته و در میان سامی آن اقوام و طوایف نخستین دفعه نام بختیاری را در تاریخ
 ملاحظه میشود سایر طوایف که طی تبع کر هزار اسب شدند سامی آنها را میدانیم و
 امروز نیز وجود دارند طایفه عرب عقیلی بودند و اقوام بختیاری از قبیل حوا
 بیت و نذراکی هر و فی بندانی اشترکی و غیره اقوام کوه کیلویه از قبیل لیرای
 حاکی نوی کما کنشی کوی و غیره و مناسی هم بودند چون این اقوام هزار اسب طحق
 شدند و اراقت و شوکت زیاد شده مالک الملک شول که تقریباً نصف رستار را

متصرف بودند و کارش عروجی تمام یافت هر موضع که قابل عمارت و در آن
 دیده با ساخت و در آن مردمان نشاند و میچک از نقاط لرستان و شولستان را
 نامزوع گذاشت خلیفه بعد از غنور برایش فرستاد و خلعت قاضی جهت او
 روانه کرد و حکومتش تا چهار فرسخی اصفهان منبسط میداد و بعد از پنجاه سال
 سلطنت در سال ششصد و پست و پنج از بخت رحلت نمود و پیشش مظفرالدین تکه که
 مادرش یکی از شاهزادگان سلغری بود جانشین او کردید محض اینکه خبر مرگ هر اسب
 در فارس منتشر شد اما تکه ابوبکر بن سعد سلغری بنا بر کدور تکه از تکه در خاطر داشت
 سه نوبت بدان دیار شکر فرستاد و در تمامی آنجا تکه تکه طفر یافت ز مانند هلاکو خان
 بجانب بغداد شتافت (در سنه هجری) تکه بطریق مطاوعت بخدمتش رفته و در
 تومان کیت بود قانون منسوب شد بعد از فتح بغداد و بسج هلاکو خان رسید که تکه در قتل
 خلیفه و سگت اهل اسلام تاسف و تحسیر میخورد هلاکو خان از معنی رنجیده قصد قتل تکه
 نمود تکه از اندیشه هلاکو خان خبردار شد بلرستان فرار کرد و یاغی شد هلاکو خان کیت
 بود قاضی و چند از امرای دیگر را بگرفتن تکه بلرستان ارسال داشت تکه در قلعه حاجت
 یا مانگت متحصن شد و امر او را هر چند بود و وعید او را مستطهر و متعال کرد ایند دلالت آن
 کردند فائده بران مرتبت نشد اخر الامر هلاکو خان انکه تکه خود را بطریق زینهار و اما
 نزو او فرستاده تکه بان اعتماد کرده از قلعه بیرون آمده امر او را به تبریز بخدمت
 هلاکو خان آوردند و بعد از نوبت گناه او را بقتل آورد او قوامش نفس او را به سپانی

بلرستان بروند و در قریه در دیه مدفون ساختند اینجا در ششصد و پنجاه و شش و سیصد و
 اینقریه زرده در خاک صفهان واقع بوده و تکله از اوده سال قبل از وفاتش مبلغ پست
 چهار هزار درهم خرید و وقف کرد و مراغ و در آنجا تعیین نمود بعد از فوت تکله بلاکوخان
 حکومت را به برادرش مسالدین الب ارغون تفویض نمود چون امانک الب ارغون به
 لرستان درآمد ولایت را خراب و رعایا را پچاره دید امانک استالت نامه مافرساد
 و در اندک فرصتی لرستان بار دیگر معمور شد و او بروش حکام مغول سلاق و قسلاق
 قرار داد و در لرستان در ایدغ یعنی ایدج که الحال بالامیر است و جلگه شوش وطن گرفتند
 و تابستان در جوی سرد و کوی زرد بسر بردند الب ارغون پانزده سال حکومت نموده
 در ۶۱۰ هجری وفات یافت و پسرش یوسف شاه بفرمان ابا قاجان پسر بلاکوخان
 حکومت یافت یوسف شاه همیشه در رکاب ابا قاجان باد و دست سوار از طایفه خود
 حاضر بود و نایب الحکومه را برای ضبط و حفظ ولایت خود فرستاد چون خدمات پسندیده
 به ابا قاجان نمود ایالات خوزستان کوه کیلویه فیروزان و کلپایگان با و تفویض شده
 و لقب بهادری یافت نزدیک بردنش امانک یوسف شاه با جازه ارغون جان کوه کیلویه
 رفت و کمی بعد زور و دستال ششصد و هشتاد و چهار هجری فوت شد امانک از سیاب
 پسر یوسف شاه به یرلیغ ارغون خان جانشین پدر شد احمد برادرش را در پای شخت گذارند
 و خود بلرستان رفت و در آنجا راه تخریب و جور و ستم را پیش گرفت و هر کس از
 نواب اسلاف خویش را به بهانه مواخذه و مصادره منسخر نمود و عاقبت آنجا عت را
 بر زمین

تیغ ستم بگذرانند و طایفه از اقرباء آنها با صفهان پناه بردند اما تک عموزاده اش قزل را
 با حکم روانه نمود تمام کرخیگان را بیاورد در این صین (سال ششصد و نود و هجری) خبر
 مرکازغون خان شیوع یافت قزل با تفاق سلفر شاه خروج کرد و باید و حاکم مغول
 اصفهان را کشت سپس از سیاب را تحت نشاند و خطبه بنامش میخواند و بعد از سیاب
 خود را حاکم مستقل بنیاد شد مقصد تصرف دارا اختلافه پادشاه مغول را نمود و جلال
 الدین پسر اما تک تکه را بسر کرد و کی لشکر کران به در بند گرم رود فرستاد و در آنجا
 بر خورده و مغولها در جنگ اول شکست خورده و در جنگ دوم دمار از رور کار سپاه
 لران بر آورده و آنها را منهدم ساختند و میکویند که یک زن مغول ده مرد لران را
 کشت بعد از آنجا ده کجا تو خان امیر طولدای ایدجی را با ده هزار لشکر مغول و ده
 هزار زر که چک بدفع از سیاب فرستاد و او در این دهنه اسپر شد و بر کجا تو
 خان برده شد و هلاک و خان قسقم فرقه عفو بر جرئتش کشید از سیاب بجانب بلخ
 شافت و در آنجا عموزاده خویش و طایفه از امراء و اعیان را بدون جهت بسبی
 کشت غازان خان چون بر تخت سلطنت نشست بدستور معهود حکومت لرستان را
 به اما تک از سیاب تفویض نمود و تسکینه غازان خان بجانب بغداد شافت
 (در سنه ششصد و نود و پنج) اما تک از سیاب کت و کیر بغر طار مت رسید و در راه برای
 مراجعت بلخ لرستان و در نزدیکی بهمان چنانچه گویند حکم غازان خان بدست امیر مور
 قوداق قریب بفریه معاندند در فرمان درمیت پنجم و پنجمه ششصد و نود و پنج کشته
 کردید

کردید نصره الدین احمد پسر یوسف شاه بموجب فرمانهای غازان خان بر تخت ایالت
 نشینت سی و هشت سال بدولت و کامرانی در مملکت موردی خود زندگی نمود و
 در سال هفتصد و سی و شش هجری وفات یافت پسرش رکن الدین یوسف شاه
 حاکم ولایت لر برزک گردید و با عدل و داد سلطنت نمود و در ششمین سال
 هفتصد و چهل رحلت نمود مظفر الدین فراسیاب بن احمد بن یوسف شاه بعد از
 مرگ پدر حکومت لر برزک یافت در عهد اوستیاح معتبر شیخ ابن توتیه بدین
 این دیار آمد در شرح مسافرتش تفصیلی از راه قدیم بن اصفهان و شوشتر ذکر میکند
 سفر از شوشتر تا کریمه الخ که امروز موسوم به کهورخ است و سرحد شرقی قلعه
 امابک لر برزک بود از پل بریده ولیه باهری و باخیچک (باغ ملک امروز)
 و هلاخیجان و اینج (زمانیکه ابن توتیه در آنجا بوده اسم مالا میر رواج شده) جا
 امابک (راه سلطانی) و قلعه مدرسه و پل قدیم برزک نزدیک کداری بلوک و پل
 قدیم موسوم به پل عمارت و دو ویلان و آردل و سولجان و کرده زره بوده است
 امابک خیلی همان نواز بوده نسبت به مسافری در ولایت خود
 هر ناحیه دارای کاروانسرا بوده است که در آنجا همواره آذوقه و سیوریات حاضر بوده
 بهر مسافری نان و گوشت و شیرینی مجبوس آنکه میرسید داده میشد میان کریمه الخ
 و اصفهان ابن توتیه در قصبه کوچک اشترخان و فیروزان که الیوم قرا در بلوک
 نجان میباشد اقامت نمودیم در زمان امابک فراسیاب تیمور که در کان فتح نمایان
 نمود

نموده و در سال هفتصد و هشتاد و نه بجزی لر بزرگ و سایر ایالات ایران را در تحت
 تبعیت و اطاعت خود آورد و در سده ۹۵۰ تیمور کورکان حکومت لر بزرگ را با فراسیاه تصرف
 نمود که بعد از آن طغی کنیده و مردانک پشکن بن یوسف شاه ابن احمد پس از وفات
 عمش حکومت لر بزرگ یافت و او نیز چند سالی حکومت نموده و چهار او دواع کرد پس از
 مرگ او پسرش احمدانک شد و در عهد حکومت او لرستان خراب و ویران گردید پس
 ابو سعید بعد از خرابیهای پدر حکومت نموده و در سال هشتصد و سی و هفت چهار برابر داد گفت
 شاه حسین پسر ابو سعید بانشین پدر شد اما حکومتش طغی کنیده چون که در همین سال هشتصد و
 پست و هفت عیاش الدین بن کاوس بن بوشکن بن پشکن او را کشت بعد از آن
 سلطان ابراهیم پسر شاهرخ شاه بن تیمور کورکان حاکم لرستان شد و لشکری بر سر عیاش
 الدین فرستاد و او را از آذینار آواره ساخت ازین تاریخ بعد دیگر هیچک از شاهان
 طبقه فضلویه روی حکومت نذید بعد ازین واقعه تقریباً مائت و نیم مورخین از لر بزرگ
 انقدری وقایع برای ما نوشته اند در این هنگام طایفه نجیبیاری بر قوت و شوکتشان
 افزوده و لر بزرگ بولایت نجیبیاریها موصوم شد

در عهد شاه طهماسب اول تمام لر بزرگ یعنی نجیبیاریها در تحت نظام تاج امیر رئیس تیره
 اشترکی آمدند که آنوقت قویتر و عمده تر عشار نجیبیاری بوده و تاج امیر هر سال
 مبلغ خطیری بوجه ثقیل برای شاه طهماسب میفرستادند در سال هزار و نهصد و هشتاد و
 چهار امیر خان موصول حاکم بیدان از طرف شاه طهماسب موراخذ نمودن مبلغ مقرر کرده

تاج میردردا، آن مبلغ عاجز آمده بدین سبب دست شاه طماسب قبل رسید
 میرجاگیر خان بختیاری که یکی از نجباء ایل مذکور بود پس از مرگ تاج امیر شیوانی
 اوس بختیاری یافت بشرطه کفالت شاه رستم که در آن زمان رئیس لاکوچک
 بود هر سال هزار قاطر جمال و نواب دیوان اعلیٰ تسلیم نماید و اینقرار سالیان زیاد
 معمول و مرسوم بود تقریباً از آن زمان بختیارها بدو قبیله منقسم شدند یکی چهارلنگ
 و دیگری هفت لنگ در سال هزار پانصد و پست و نه بسمن سد پیش آب کرکک و کندن
 کوهی که الحال بکارکنان مشهور است جتا آوردن آب کرکک بدار السلطه اصفهان
 حسب الفرمایش شاه عباس و تصویب با مقلی خان بیکریکی فارس میرجاگیر بختیاری
 و صیخان و الی ارستان متعلق گردید

شاه سلطان حسین در چهاردهم و پنجم و ششم هزار و صد و پنجاه تحت سلطنت جلوس نمود پدرش
 شاه سلیمان سلطان غدار و ستمکاری بود و فقط مشغول صرف مشروبات و زین بازی
 بود خود از تمام مهام غافل بود و بکلی بحد و زور اعتماد داشت شاه سلطان حسین
 تحت سلطنت جلوس نمود پست و چهار سال عمر داشت و ملت از او امیدوار سلطنت طول
 و سعید بودند صورتاً مقبول و سیرتاً مهربان بود و مخصوصاً بواسطه ایراداتی که از حرکات
 ستمکارانه پدر خود میگرفت جذب قلوب مردم کرده بود سالهای ابتدای سلطنتش مشر
 و صدا و آرام بود و بعضی حرکات عادلانه او اعیان و اشراف را راضی کرد و بعضی بد
 بخشش عوام را راضی میکرد و چنانچه حرکاتش برضیق مذمب میبود بسبب مطبوعیت تمام علما

ولی چیزی نگذشت مردم ملتفت شدند که ابد اوصلا ترقی و عظمی نباید منتظر بودار سلطانی
 که تمام زندگی خود را در حرمش میگذرانید و در آنجا بعیش و عشرتها نیکه زنها و خواجها
 از خود میساخته مشغول بود بعضی برای بازی دادن ایشان او را در نزد خودشان نگهداشتن
 برخی برای اینکه او را از مهام مملکت دور و غافل کنند دولت در تسلط و زرائی که
 تمام ضد یکدیگر بودند و ضعف سلطان را غنیمت میشمردند و در پی جمع آوری و برچیدن
 کنوز و ذخائر و افزودن بر قدرت خودشان مجلس شورای منعقد از خواجگان حرم نمود
 و تمام مهام مملکتی را اعم از شکر و کسوری بمیل و دلخواه خود مجری می نمودند رئیس این خواجگان
 مرد مسکبر بدبختان احمق و خودخواهی شاه را بجز و معتمد ساخته بود برای آنکه دست اشخاصی که
 قابل و لایق بودند و میتوانستند جای او را بگیرند کوتاه نمود و آنها نیکه ممکن بود شاه بایشان
 التفاتی نماید از مهام و خدمات دولتی دور کرد در بار سلطنت بدفرقه منقسم و مرکز آن بیک
 بوده و نتیجه این عمل این بود که خاص و عام ملت متضرر و مظلوم و دشمنان مملکت مشغول
 یا غی گری و قتل و غارت میبودند در سلطنت استبدادی و فیکه پادشاه طوری ضعیف
 که خودش نمی تواند سلطنت کند و بجام مملکت را بدست اشخاصی مغرض طامع و جاه طلب میدهد
 و فقط نصیحت شخصی و تملق و چاپلوسی در بار این را می شنود و خودش هم جابر و ظالم نیست
 تمام آنها نیکه بجام سلطنت در دست گرفته اند جابر و ستمکار میشوند شاه سلیمان سلطان
 جابر و ستمکار با قدرتی بود شاه سلطان حسین پادشاهی ضعیف و مهربان و خوش سلوک بود در عهد
 او بی انصافی فراوان تر و حرکات ستمکاری زیادتر تعذبات سخت تر از زمان سلطنت شاه

سلیمان شد معدلت و انصاف در زمان بدون پول میر نمید مناسب حراج مید رو ساس
 قائل و عشار محض ضعف پادشاه و مطمئن بودن از فساد و دربار و رشوه خواری در باربان
 تمام نقاط مملکت اقتشاش کرده بعضی بطور واضح و آشکار باغی شدند
 معذات شاه بی قابلیت و کفایت نه فکر صحیحی مینمود و نه پیش بینی نتایج این بی نظمیها و
 خرابیها که ضعف و مهربانی زیاد او بر پا کرده بود میکرد نه مبیل داشت بکار مملکتی تزلزل
 شونده حرم و زنهار انکار میکرد است و نه لذت و خوشگذرانی را ترک میکرد چند نفری از
 مردمان باهمت و غیرت جبارت نموده و نصائح میدادند ولی کوشش نمی نمود و خطر برید
 شد ولی شاه فکرتیه قشون و دفاع قائل باغی را میکرد همواره نصاح در باربان را
 قبول کرده و آنها کسی را دشمن نمیدانستند مگر اشخاصیکه میتوانستند جای آنها را در طار
 رکاب بگیرند شاه سردارانی که تا بحال خوب از عهد جنگ برآمده بودند احضار کرد و چشم
 و زرامی صادق را میل کشید و اشخاص عیور صدیق که صدق مطلب را در حضرت شاه میتوانستند
 عرض کنند از مرکز تبعید نمود اسباب بدبختی فراهم شد مملکت در شرف تخریب شاه در فکر نظیر
 کردن پول ملت برای بنای عمارت نزدیک صفهان موسوم بفرج آباد بود مالیات تمدد
 بمصارف فوق العاده کفایت میکرد مردم را فشار دادند متمولین را سخت کرده و
 دارائی آنها را گرفتند و بتوسط تعدیات زیاد و از هر قبیل جبر و ظلم از خاص و عام
 پول میکرفتند اینوضع و ترقیب محال بود امداد یافته مدتی طول بکشد این بود که
 تزلزل مملکت نزدیک شد افغانهای قندهار بطرف کرمان شتافتند ابدالی حاکم هرات
 کشیدند

کشته و آن شهر را تصرف آوردند و غربهای مسقط جزیره بحرین را گرفته و در سواحل خلیج فارس
خروج کردند

اگر او طرف بعد از آن مآخذ و تاور و آوره و صفهان جرات آمدن نمودند و از اصطبل همیونی
چند اسب سبب به نغمه بردند و از بکان و ترکمانان خسارت شدیدی بر خراسان و کرگان
و استرآباد وارد آوردند لکن چون وجه معاونت مقرر می ایشان مدتی نرسید بود
یا غنی شدند و در کرجستان و دغان و طبرستان و شیروان و قسمی از آذربایجان
مآخذ و تاور نمودند و غارت بسیاری کردند و در عرض چند سالی تمام ایالات بی نظم شده
و بر هم خورد تمام و وجه تقریب شد تمام ذخایر خرج شد از تمام اینها بدتر طینان
و اعتماد ملت از شاه و وزراء تمام گردید

در این وقایع ما که از مشوم محمود افغان جو انز و با سمت و غیرت و مکر از نظر ملت افغان
و تسخیرتندار و اخراج قزلباش از اینجا موقع را مساعد دانسته و وقت را غنیمت
شمرده برای انجام مقصود خود دست و پنجه باز قشون جمع آوری نموده و بر سر ایران تاخت کرد
در جمادی الاولی سال هزار و صد و سی و چهار بعد از آنکه گرام را تصرف شد و تاور و آوره
با تلفات مندرج شده محمود افغان نزدیک با صفهان رسید چون بچهار شهر صفهان
رسید از طرف محمد قلیخان اعتمادالدوله که نمیدانست چه ترتیب بیل خانان کن را گت
و طوفان خانه خراب کن را رو نماید و نفر مأمور نزد او آمد و هزار و پانصد تومان
(صد و هفتاد و پنجاه) تومان (حالیه) تقدیم نمودند بشرطیکه نزدیکتر نیاید و دستجات

قوشی او در حدود اصفهان صدمات وارد نیارود و محمود افعان از این حرکت
ضعف و ترس ایرانیا را یقین کرد و آنقدر نفرا مور را مرض بموده و با اهتمام و
سرعت عادی خود بقصبه کلون آباد که سه فرسخی شهر است آمد (این قصبه عموماً
بکلنا باد موسوم است و کل نبات نیز نوشته اند)

از سیدن و زود محمود بنه فرسخی شهر حیرت و دهرشت شاه و وزراء بی اندازند
زیرا هیچکس تصور نمیکرد که محمود سیصد فرسخ راه را طی کرده و میرکز ممالک دشمن
حمله پیارود در صورتیکه هیچ تیه جهت مقاومت در مقابل او نبوده باشد و اصفهان
نه اسلحه بوده نه ادوقه و نه خورخانه و سرعت حرکت افعان هم با آنها مهلت جمع
آوری قشون از سرحدات مذا و علی کل حال آنچه که از اهل نظام و در شهر و جل و حشر
آن جمع کردند شجاعی و تفنیک و غیره نیز شتاب هر چه تا متر حاضر نمودند و تمام
ایمان و اشرف با ستثنای آنها یک شغلشان مناسب بجنب کردن و اسلحه
برون نبود با اسب و یراق حاضر رکاب شدند شاه چون خود کفایتی نداشت مصمم
بکاری نمیشد فقط منتظر رانی دیوان بود بعد از مذاکرات زیاد نصیحت اعماد الدوله را
که سکر بندی جهت حفظ و حراست شهر بود رد کرد و رای عبدالله خان ولی
جویره که حمله برون بطرف دشمن بدون سکر بندی بود قبول نمودند بنا بر این
حرکت اردو بسمت افعان در کلونا باد صادر شد

شعبه نوزدهم جمادی الاول ۱۱۳۴ در انظار سکر نامی لشکر مخالف رسیدند ولی شاه

چون مطابق رای بنجین کفر و را برای روز جنگ تعیین نموده بودند در آن روز سوای خدیو
 لشکر که اصلاً و ابداً اثری بنجید اتفاقاً نیفتاد جنگ در روز نیکشنبه مسمی جاوی الی
 واقع شد روزی که با وجود فال بعد بنجین سلسله سلاطین صفوی را مضر بوده در آن مسمی
 وضع و ترتیب لشکر ایران بدست قرار بود و قلب لشکر که برای امداد تعیین شده بود شیخ علیخان
 سردار و سرکرده سوار سپرده شده بود و او در تحت حکم خود چند نفر از خوانین بادستجات
 خودشان و تقریباً چهار هزار نفر کشیک سواره و بهمن عده کشیک پیاده که مندر لشکر
 و شمیر بودند داشت فاصله کمی از اینها یک با تری مرکب از نیت و چهار عراده پوت
 با دو هزار توپچی بسر کردگی محمدخان قرنچی باشی رئیس کل توپخانه حاضر بودند و هزار نفر
 علائق شباهی بعضی با تیر و کمان و بعضی دیگر با لشکر و پیاده چند نفری از خوانین
 و عده از امراد و اعیان و باین خود و چهار صد کرجی از کشیک خانه مخصوص شاه در تحت
 فرمان رستمخان برادر و حاکم والی کرهستان بمیمیه لشکر قرار داده شده بود و عده خان
 والی حویزه یعنی والی عربستان که با اعتماد الدوله در فرمان کلی قشون شریک بود
 جانب راست را با دست خود که مرکب از سه هزار سوار عرب بود تقویت مینمود و در طرف
 میره اعتماد الدوله با کشیک خانه و برزگان در بار و اعیان و اشرف بودند
 علی مردان خان فیلی والی لرستان بجانب میره با کهنج حکیمان مجرب و پانصد سوار از
 دیار خود آملی شد و دو دختر او که بعد با همراهمش باخت خاک عثمانی رفتند در این روز با یک
 مردان پهلوی پدر حاضر بودند علیمردان خان بواسطه سازش با برادر کهتر خود بجهت تعیین

چند سال در کرمان حبس بود

ولی بعضی اینکه فمید افغان بطرف دار السلطه اصفهان حرکت نمود از مجلس پیرون آمد تا که خداتش را نسبت بسطان خود ظاهر سازد کفایت و قابلیت ذاتی او را بوالیکری برقرار و محکم نمود معجلاً قشون ناقابل پوچی مرکب از پنجاه هزار پیا و هزار نفر شهر جمع آوری کرد و بقشون دولتی طی شد این افواج و دستجات مختلفه روی هم پنجاه هزار نفر می شدند عساکر افغان کمتر از نصف قشون ایران بود اما شان سواره اسلحه جاره شان شمشیر و نیزه و اسلحه دانه شان سپر و جوشن و نیم تنه چرمی و دلائی بسیار ضخیمی بود و بسیاری از آنها پیشاتیم داشتند

سرعت حرکت محمود افغان با و مهلت حرکت دادن توپ نداد ولی بموضع آن کیمتم توپخانه غریبی به ترتیبی آورد و آن تفنگخانه بود (بعداً موسوم بزبورک شد) که غالباً یک مشت کلوله تفنگ را در یک مرتبه می توانست خالی نماید این زبورکها باز زبورکچی باریک شتر بود و آنها را در صین سواری شتران تربیت شده از نموده پرو خالی مینمودند

جنگ در گرفت آنقدری طول نکشید که لشکر افغان منصور و مظفر شدند علیر و انجان که یکی از برادرانش کشته و خودش مجروح شده بود و کارها را نیز بی امید و دید بالهدیه که از قشونش باقی مانده بود بدون معطلی بطرف ولایت خوره سپار شد فرج الله خان بهدانی و علیرضا خان کوه کیلویه بهین قسم رفتار نموده زشتیهای افغان

بمشهد نو

بهتصد نفر میرسید ولی از ایرانیان شش هزار نفر کشته شد رستم خان کرجی با تمام
 چهارصد نفریکه بهراهمش بودند تلف گردید بعد از اتمام جنگ شهر صفهان محاصره شد
 قحط و غلا شروع شد حکام ایالات هر یک بنحیال آنکه بشخصه میتوانستند با افغانها در مقام
 جدال برآمده آنها را سگت بدهند احکام علیمردانخان را قبول نکرده از محنت
 اطاعت او خارج شدند علیمردانخان بسرگردگی ده هزار نفر بجنو ساررقه و در آنجا حاصل منظر
 حکام بود درین لوطو ایف بختیاری مدتی بود شفاقت و کدورتی موجود بود این
 نفاق سبب آن شد که این دو قوم را از اتحاد و یکپارگی بازداشت میکشید اگر قوای
 لر و بختیاری متحد میشد برای سگت افغان و برهم زدن محاصره صفهان کافی بود و
 و ویت موجب سگت و مغلوب شدن هر دو طایفه گردید
 فاسنجان بختیاری بعوض رفتن بجنو سار و ملحق شدن بعلمیردانخان و دوازده هزار سوار
 برداشته مستقیماً بطرف صفهان حرکت نمود درین راه و چارامان اله خان برادر
 محمود افغان گردیده دو هزار سوارانش مقبول و مغفود بقیه السیف متفرق شدند
 از وقتیکه محاصره صفهان شروع گردید علیمردان خان از بیچ قسم خدمت و خدمت
 و پول خرج کردن مضایقه نمود برای اینکه آذوقه فراوانی بشهر محصور برسد
 نزدیک بود که مقصود رسید این خدمت را انجام بدهد برادر سابق الذکرش بواسطه
 یک خیانت جدیدی مقصود او را برهم زد درحینکه علیمردانخان برای جمع آوری عسکر
 چند روزی در اردو نبود این برادر قسمتی از لشکر را فریب داد و آذوقه را برداشته با

فرج الله خان بهدانی بطرف شهر روانه شد جمعیتشان روی بهم شش هزار نفر بود و امید آن داشتند که در پهن راه بقبائل کوه کیلویه که وعده آمدن کرده بودند طق شوند ولی اقوام کوه کیلویه نیامدند بعضی در سه منزلی اصفهان که رسیدند سکر مهمی از افغانه را در یافته سگت خورده کمتر از نصف قشون آنها انتم بر نجات زیاد جان بدر بردند تمام بار و بونه را در معرکه گذاشته رفتند برادر والی در میان آشنائی بود که فرار کرده بود اما در مراجعتش بار و وی خوشتر جانتش بحکم خود والی تقبل رسید خان کوه کیلویه پسر از سگت فاسمان بختیاری باده هزار نفر بطرف اصفهان عازم شد مثل دیگران افغانها با حمله برده بدون خبر از نزدیک بودن عساکر افغان سگت فاحشی خورده دو هزار نفر از ایشان مقتول و باقیست هزار نفر مراجعت نمود هنوز اصفهان محاصره بود و افغانه ستمکار مخصوصاً مذاکرات تسلیم شدن شهر را طول دادند صدقات قحطی روز بروز در ترانید بود آنچه بود و میسر میشد حتی کثافات و نجاسات خورند و اینها هم دیگر پیدا نمیشد تا آنکه کار بجائی رسید که نفس بیکدیگر را میخوردند یک خروج شدیدی از شهر ممکن بود که مملکت و مردم را نجات بدهد هر چه ملت چاره التماس می نمودند که تیه دیده و مارا بجنک دشمن حرکت بدهد کسی کوشش بحرف آنها نمیداد شاه سلطان حسین هم سوای حرفهای خیانتکارانه والی عربستان حمیرا نمی شنید امر بان منجر شد که در پنجمین یازدهم محرم هزار و صد و سی و پنج شاه سندا استعفاء خود و تسلیم شهر را امضا نموده و شهر را به تصرف افغانه

و اگر کرد و در فرودای آرزو روز جمعه دو اردو هم باغ فرح آباد رفته اظهار بیعت نمود و بدست خود حقیقه سلطنت را بعمامه محمود افغان بست

چون علیمردانخان فیلی خبر استعفاء شاه را شنید از خوشتر عازم لرستان شد و بنا برار و صدوسی و هفت شکر متهی از عثمانی در تحت فرمان و سرکردگی احمد شاه داخل لرستان شده رویا تیت انولایت که خرم آباد است نهاد علیمردانخان والی پیش از پانزده هزار نفر داشت چون قوه خود را خارج از سرسبز گذاشتن عثمانیها دید و دانست که تاب محاصره شدن ندارد و بعبستان رفت ساکنین خرم آباد نیز پیروی او را نمودند بدین معنی وقتیکه احمد پاشا وارد شد شهر را بکلی خالی و بدون سکنه دید لذا بدون قاتل داخل شده و بهمین آسانی سایر نواحی این ایالت را در تحت حیطه تصرف آورد و بعد از آن پاشای موصل با دسته خود که در تحت فرمان احمد پاشا بود بطرف ولایت بختیاری برای تاخت و تاز و روانه شد شیخ خان رئیس ایل بختیاری مثل والی لرستان حلیا ط نموده و آنقدر که از برایش ممکن بود تیه سوار نموده برای جنگیدن در مقابل دشمن قدم نمود و بعد از روز و روزی بختیاریها بسبب کثرت نفرات قشون عثمانی تکلیف خود را در فرار و پند پس از این فتح پاشای موصل تا پست و چهار فرسخی اصفهان آمد اگر افغانها در سر راه نبودند بلاسک نیز جلو میآمدند ولی عثمانیها بدون اعلان رسمی جنگ با افغانها نمی توانستند حمله ببرند

مهدا بختیاریها که با کله و رمه خود برگشته و در کوهها مقیم بودند تمام فکرشان آن بود که

اتمام خود را از دشمنان بکشند بواسطه شیوه‌های متعدد عثمانیها را اذیت کرده و
 برضت می‌نماید اخذ حرکت والی رستمان بطرف عربستان قریب جنگ پلین
 بود و تمام مقصودش آنکه حمله بجاک دشمن برده و او را بدین واسطه مجبور کند که از ایالت
 خود او شوانت محافظت کند خارج شوند مقصد خود را بنحوا این هواز و شوشر اطلاع
 داده با آنها معلوم نمود که ولایاتیکه احمد پاشا از آن گذشته در لرستان آمده بی‌منتظر
 و ناخف و تازبان مکانها آسان است بنابراین با هم متحد شده پیش از چهل هزار نفر
 داشته در راه بغداد پیش گرفت تمام ولایات نواحی بغداد را تا خود شهر قتل و غارت
 نموده بوخت انداختند و خود بغداد را بر آتش زده و بچون کشیدند
 والی را دو دحر بود که در جنگ کله‌نا باد با او بودند در تمامی اینمواقِع هم او را کت
 نموده و همه حاجتی در جنگی که بعد از در نزد یک بصره واقع شد و از آن غنیمت بزر
 بدست آورده همراهش بودند

حرکات و سکنات مذکور والی تمام آنچه را که امیدوار بود برایش نتیجه بخشد بطور
 بعض آنکه احمد پاشا فهمید که دشمن با یالت او ناخف آورده و چا پول نموده است پاشا
 موصل را احضار نموده و در او ائیل ماه اکبر راه بغداد پیش گرفت بسیاری از عثمانیها
 در این سفر تلف شدند و تمام آنچه که از انیسفر بهره واقفاز بردند همان بود که تا سه منزلی
 اصفهان رسیدند و پس ده هزاره سال بعد از این حوادث کم حرفی از بیهاریها شنیده
 مادر قلی افشار امراء و اولیاء دولت و صاحبان برکن هم از اهل قسطنطنیه و هم اهل شمشیر

در دشت معان جهت جشن عید نوروز جمع کرده و در روز پنجشنبه^{۱۱۴۸} و چهارم^{۱۱۴۸} سوال
که چند روز قبل از عید نوروز بود اعلام سلطنت داده و خود را بنا در شاه آفتاب
موسوم ساخت و تمام حضار بیعت او را نمودند

در این مجلس بزرگ بیش از صد هزار نفر از اعیان و قشون و غیره حاضر بودند از آنجا
نادر شاه با صفهان رفت و بعد از مدتی اقامت کردن در اصفهان بکوشمالی
و سیاست طوایف بختاری که اطراف پایتخت را مغشوش و ناامن میکردند
مضمّم شد بجساری هم لشکری تیه نمود و به سرکردگی علیمردان خان در یک منزلی
اصفهان اردو زد و نادر شاه بطرف آنها حرکت کرده و در روز ششم^{۱۱۴۹} ریح^{۱۱۴۹}
هزار و صد و چهل و نه جنگ سختی با آنها نموده و سکت فاحشی با آنان داد و بمقام
را مقهور و منکوب نمود و در طرف یکماه تمامت این جماعت را بقوه فحشیه مغلوب نمود
در کوهها و معارفا پنهان گردیدند عده کثیری از آنها مقتول و خود علیمردان خان
با جمعی از تابعینش اسیر شدند بحکم نادر شاه علیمردان خان را کور نمودند یکپا و یکدست
بریدند و در روز بعد از این عقوبت بجهان دیگر شتافت نادر شاه نسبت بسزا
و مجوسین با رحم و مروت رفتار مینمود و بسیاری از آنها را در جزو قشون دولت
بخدمت وادار کرد و تقریباً سه هزار خانوار از آنها را بخراسان کوچ داد که در آنجا
مانند نادر شاه بعد از اتمام کار و مطیع کردن بختیارها یکماه در سیلاق جوی سرد
زود در نهم^{۱۱۴۹} جوی^{۱۱۴۹} الثانیه با صفهان مراجعت نمود و از آنجا در بیستم^{۱۱۴۹} رجب^{۱۱۴۹}

عزم قدمار و بند کرد و عده کشری از نجیبیاری همراه او رفتند و در جنگی که
 در اینصفا اتفاق افتاده با کمال غیرت و شجاعت رفتار نمودند مخصوصاً در قتل
 نجیبیاری اول کسانی بودند که وارد قلعه محصوره شده بودند

مادرشاه در یازدهم جمادی الثانیه هزار و صد و شصت بدرود زندگانی گفت بعد از
 مرگ او تمام مملکت بر هم خورد و هیچ و مرج شروع شد از گوشه و کنار هرایلی تخفیر
 ادعای سلطنت و تاج و تخت می نمود تمام ایلات از افساریه و سایر طوایف عراق و
 آذربایجان و جماعت نجیبیاری که مادرشاه کو چاند و در مجال خراسان سکنا داده بود
 فرصت یافته حرکت نموده روانه اوطان خود شدند و علیمردان خان که در جزوقشون مادر
 شاه بود از سلوک عادل شاه رعایت نداشت لهذا با سه هزار نفر که در تحت فرمانش
 بودند از مشهد بجزرت نموده و بطرف دیار خود حرکت نمود و تمام جد و جهدش آن بود
 که با تاج و تخت سلطنت را بگیرد و یا اگر اقل با اسم نیابت سلطنت پادشاهی کند

اعتبار و محلی که نویسان و اقوام او در بین اگر او لر داشتند ابرو و تمول زیادش
 و انقلاباتی که در مملکت پیدا شده بود تمام آنها مسامحه حال او بود و بدینجست وقت غنیمت
 دانسته در صد گرفتن تاج و تخت و چند سالی با اسم سلطنت زندگی نمودن برآمد
 در همین زمان در ولایت نجیبیاری جوانی موسوم با بو تراب دانش یکی از دشمنان شاه
 سلطان حسین که بعد از مراجعت افغانها میرزا سید مرتضی صدر صا حمنصب و فکری
 از بررگان شمرده میشد او را برزنی گرفته بود و آن برزکواری یعنی میرزا سید مرتضی در

و آخر سلطنت مادرش بحکم اجتناب از پادشاهی مهاجرت نموده و در ولایت بختیاری
 بجاد و پناهی برای خود و خانواده اش مقرر نموده و چندی بعد از موافقه و قات یافت
 از خود یک پسر گذاشت و سفارش او را با نیکوم شجاع کو بهستانی نمود و آن همین ابوبت
 بود که بن بست یانه ساکنی رسید علمیردان خان و در اوجایب و حرست خود گرفته و در همه جا
 شهرت داد که این طفل نوده شاه سلطان حسین و وارث سلطنت و مملکت است و برا
 نسریر خرف بسیاری از و کلا و کما شکان و بتمام قبایل مختلف بختیاری دلزد و گردن
 که انهار انگلست برای تخت نشاندن ابوتراب مذکور که شاهزاده اش میدانست بخت
 و ترغیب بکنند و در فرجام این امر امید شایح حسنه و منافع بسیار و بهبودی حال مملکت
 داشته باشند طوائف مذکوره این نصیحت را قبول کرده اسلحه در دست بطرف اصفهان
 در تحت اطاعت علمیردان خان برای انجام این امر عازم شدند در نوبت ابو الفتح خان
 بختیاری از جانب شاهزاده نادری حاکم اصفهان بود و این خبر که با و رسید لشکری
 بجمع نموده و بجهت دفع علمیردان خان حرکت نمود علمیردان خان مغلوب و منکوب شد
 و باره تبه سپاهی دیده کریم تو شمال زندی را که در یکی از بلوک طایر سکنا داشت
 معاونت طلبید که نماند با پناه شصت نفر از تابعین خود بعزم آمد و روانه شدند
 چمن قهیر بعلیردان خان پیوست ابو الفتح خان اطلاع یافت در ثانی تبه لشکری کرد
 در این بین سلیمان خان افشار که از جانب شاهزاده حاکم عراق بود از طرفی و فتحعلی
 افشار و حسنعلی خان افشار و سی چهل نفر خوانین دیگر که از خراسان آمده بودند از طرف دیگر

معاونت ابو الفتح خان نجیبیاری با عساکر زیادوار و اصفهان شده و از آنجا بدفع
 علیردان خان بجانب قمبر شتافتند تا قی فریقین روی داده رگت ناحسی
 از علیردانخان یافته بطرف شهر شری شدند علیردان خان آنها را تعاقب
 کرد و در شهر شد چون غواصین در قلعه طبرک حصار می شده بودند و روز وقت خود
 صرف قلعه گیری نموده و عاقبت امر بعد و پیمان منجر شده در روز نپست و ششم
 جمادی الاولی هزار و صد و شصت از قلعه بیرون آمدند در این دوره قشون
 علیردانخان شهر را بمصرف آورده و در هر محله پراکنده و منتشر گشته و مشغول باغش
 در بنجاندن الهالی شدند ولی بواسطه سببیکه از طرف علیردانخان شده بود کسی را
 ولی دارائی آنها را می گرفتند و با آنها بر نوع بد رفتاری و اذیت و آزار می نمودند
 برای اینکه آنچه اشیاء قیمتی دارند از ایشان بگیرند بالاخره سبب و غارت آنها
 بخدنگال رسید خانه نماز که پناهندگی کسی نماند که نوعی او را اذیت نمودند و بدینچگونگی
 احترام نمیکند اشد نگاه و اعتبار بشان و رتبه و سن میگردند فقط جلالت را که
 بزرگترین محله و دارترین غلات بود صدمه رسانیدند و جنتی آن بود که گریبان آنجا را
 داشت و در آنجا منزل نموده میقیم بود و برای جذب قلوب ارامنه و ایرانیها گماشت
 که قشون ذره بی نظمی و انضامی بنمانند علیردانخان در روز نپست و ششم جمادی الثانیه
 هزار و صد و شصت و سه با شهزاده کوچک وارد قصر سلطنتی کردید از این زمان بعد شهر
 همه جا منظم شده دستجات قشونی تمام ساخته گرفته و در تحت تبعیت و موافقت رؤسای

خود آمدند تجار و کسبه حرات و کان باز نمودن کردند عمده و کارگران توانستند بدون
ترس و واهمه بکار خود پردازند

چون علیمردان خان خود را حکمران پاتخت دانست تمام اعیان و اشراف و رؤسای
قابل را در قصر شطرنجی دعوت نموده و نطق مفصلی نمود که این بدبختی را چاره نه و این خرابی
مملکت را علاجی نیست سوای آنکه مملکت را حق و اربابش ازاده دانست و اربابش نشاند
تا آنکه بتنی برسد که بتواند سلطنت کند و کیل یا نایب السلطنه برای او تعیین نمود تمام خصم
بر اینکار تن در داده قرار بر این شد که دختر زاده شاه سلطان حسین را بر بند سلطنت
جلوس داده و شاه اسمعیل بخواند خود علیمردان خان نایب السلطنه شود چون شاه اسمعیل
جلوس کرد حکومت اصفهان با بوالفتح خان تفویض شده کریمخان ببرداری سرحد و مرز
برقرار کرد و چون علیمردان خان کریمخان را بولایات دور روانه نمود بوالفتح خان حاکم
اصفهان را بقتل آورد و حاجی بابا خان بختیاری حکومت اصفهان بخشد خودش در کاب
شاه اسمعیل روانه شیراز شد خبر گذشته شدن بوالفتح خان بکریمخان رسید دانست که کار
بر خلاف عهد و قرار واقع شده با جمعی که داشت رو با اصفهان گذاشت جز آنکه کریمخان
بجای بابا خان رسید قرار بر فرار داده کریمخان وارد شهر شد برادر خا صدق خان را
حاکم اصفهان نمود اینو قایع را علیمردان خان شنیده از شیراز حرکت کرد شاه اسمعیل را
در کوهستان بختیاری گذاشت وارد دومی خود را در کنار رود کارون جایگه عبور نمود
آن دشوار بود و در کریمخان در اول سال هزار و صد و شصت و پنج بطرف اردوی علیمردان

حرکت کرد در کنار رود دقاقی فریقین رود و ادشاه اسمعیل چون بخت علیمردانخان را برکشته
دید با جمع از سرکردگان و عمال خود بشکر کریمخان ملحق شد علیمردانخان و سپاهش فراری
شد مذکریمخان با صفهان مراجعت نموده و کسب سلطنت شد چندی از این واقعه گذشت
که در تاتی علیمردانخان شخص مجهول النسبی را که در عبات عالیات خود را بسلسله سلاطین صوفی
نسبت داده و پسر صلیبی شاه طهماسب نام نهاده بود سپادشاهی برداشته و موسوم شاه
سلطان حسین تاتی ساخته بکرمانشاه آورد کریمخان بدفع ایشان تاحته و در صحرائی کرمانشاه
جنگ واقع شد علیمردانخان بجستاری مغلوب شده رو بفرار نهاد شاه کاذب گرفتار شده
بقتل رسید کمی بعد که شخص نام از طایفه زندیه از همراهی کریمخان روگردان شده و هوا
کرمانشاهان رفت و از آنجا کوهستان بجستاری کسیر بار دوی علیمردانخان رو نهاد
چون بچا در علیمردانخان رسید از سب پایده شده داخل حمیه کردید علیمردانخان چون
اورا دید دستش را گرفته و دوستانه پهلوی خود جای داد درین صحبت محمدخان خجری
از گمشد و پهلوی علیمردانخان را درید و از حمیه پسران آده برکتا و خود سوار و از
میان پنجره خانوار بجستاری جان در برده خویش را بکنار سلامت کشید چون هوا
کرمانشاهان رسید چند خانوار از ایلات را برداشته از راه صیدمره و جایدرود
بنارس رفته و بکریمخان پیوست

فوت علیمردانخان که در آخر تابستان سال هزار و صد و شصت پنج اتفاق افتاد با
بهم خوردن و بی نظمی ولایت نشد و تمام فسون در تحت اطاعت و متابعت کریمخان

آمد چند نفر می از سر کردگان بواسطه رابطه که علیرزایان با آنها داشت از ترس
 مجازات کیرنجان مصمم شدند فرار کنند که کیرنجان پیغام فرستاد ابداً و ابدی خود
 راه ندهید و آسوده باشید بعد از آنکه امانت با آنها داده شد با کمال ذوق و وفاداری
 بسردار جدید خدمت میکردند بختیاری هم در خدمت سلسله زندیه بودند تا آنکه در
 ۱۲۰۸ هجری امان منقرض شده از آن بعد مستخدم قاجاریه شدند برای اینکه از رفتار
 ایشان مطمئن باشند عده از جوانین را بطور رگرو کفیل در طهران نگاه میداشتند و منزل
 ایشان محلی بود در ارک نزدیک سفارت روس قدیم
 ترجمه بنده علیرضا بن محمد حسین بن کبیر بن فتحعلی شاه قاجار

ضمیمه

استخراج از کتاب لُرد گُرن انجلیسی که در مسئله ابجری اصل و نسب رؤسا
 و ایلیانهای ایل جلیل بختیاری هفت تک (بختیاری و نذیا پداروند) را نوشته است
 جد امجد رؤسای حالیه بختیاری مرحوم حبیب الله خان پسر ایشان مرحوم سردار خان
 ایلیانی که ۱۸۱۰ مسیحی الی ۱۸۱۴ ایلیانی بوده پسر ایشان جعفر قلیخان ایلیانی در قلعه
 و ز شازده فرستاده شوهر شاه او را معزول کرده و کلبعلی خان از طایفه دورکی
 ایلیانی شد و حسینی خان ایلیانی او را مقول ساخت

پسران جعفر قلیخان اولاً حسینیان ایلیانی از ۱۸۱۵ تا هزار و شصت و هشتاد و دو
 ایلیانی بود و ظل السلطان او را بقتل آورد ثانیاً امامقلی خان تا ۱۸۱۴ مسیحی الی یکی بود بعد

ایلیانی شد تا هزار و هشتصد و هشتاد و هشت^{۱۸۸۸} ایلیانی بود معزول شده دو سال بعد مجدداً ایلیانی
شد و در این زمان یعنی سالیانه بجزی شصت و هشت سال دارد

ثالثاً رضا قلیخان از هزار و هشتصد و هشتاد و دو تا هزار و هشتصد و هشتاد و هشت^{۱۸۸۸} ایلیانی
بود بعد از هزار و هشتصد و هشتاد و هشت تا هزار و هشتصد و نود و ایلیانی بود معزول شد و حاکم
چهارم محال گردید در این زمان شصت و سه سال دارد جعفر قلیخان چهارم سپرد و دیگر شصت
سپران حسینقلیخان ایلیانی اولاً اسفندیارخان از هزار و هشتصد و هشتاد و دو تا هزار و
هشتصد و هشتاد و هشت^{۱۸۸۸} در صفهان مجبوس بود بعد از آن ایلی سکی و مصمام السلطنه شد در
این زمان چهل و یک سال دارد

ثانیاً نجفقلیخان در این زمان چهل و نه سال دارد ثالثاً امیر قلیخان سی و نه سال رابعاً
حاج علیقلیخان سرتیب سی و شش سال خامساً حسروخان پست و نه سال
سادماً یوسفخان پست و یکسال

سپران امامقلیخان اولاً محمدخان در این زمان پست و چهار سال دارد ثانیاً حسینخان
ثالثاً محمودخان سی و یکسال رابعاً لطفعلیخان پست و نه سال خامساً علامحییخان
پست و هفت سال سادماً ناصرخان سرتیب پست و هفت سال امامقلیخان چهارم سپرد
و دیگر هم داشت

سپران رضا قلیخان حاجی بابا را هم خان بابا پست سپرد و دیگر
سپرد مرحوم اسفندیارخان سردار اسعد محمد جعفرخان

شرح حال جناب شندلر کارش خود مشارالیه

در سال ۱۲۹۲ از دولت انجمن مرضی گرفته تاظم خطوط مکراف دولت ایران شدم و خط
مکراف بعد از آن تجدید نمودم از سال هزار و دویست و نود و نهم الی هزار و سیصد خطوط مکراف
خراسان و عربستان و کرمان و آذربایجان و کیلازرا کشیدم و سفرنامه و نقشه خطوط را برداشتم
بدولت دادم در سال ۱۲۹۳ با اینکه خط خراسان بواسطه ترکمنها مخوف بود بدون معاونت
دولت اقدامات و افیه نمودم

در سفر عربستان همان شخص بر کوه حسنقله خان ایلیانی در بختیاری شدم
در ضمن مسافرت سکر و بایستون محمره را نقش کرده و خط مکراف کرمان را تا بندر عباس
طرح نمودم و نقشه آن خود در ابهامه برداشتم

در سفر کیلان ناصرالدین شاه مکرافخانه در پهن راه و اثر نمودم
پس از آن بنظم معاون مأمور شدم در سال ۱۳۰۰ ریاست معدن فیروزه میثا بورمین واکدار شد
و نیز در کوهستان خمسه مأمور کشف معدن شدم

در سال ۱۳۰۲ برای بعضی امور با مرحوم مخبر الدوله بفرنگستان رفتم هفت ماه مرضی از خدمت
من در ایران شش ماه شد

در سال ۱۳۰۳ برای نظم خط مکراف خراسان مأمور شدم

در سال ۱۳۰۴ ریاست جبار پریس پس اشباح شدم در نیفر پرق دولت ایران را با کینین
محمره ارائه دادم در سال ۱۳۰۶ مشغول احداث بانک شاهنشاهی شدم بعد ریاست کل اداره

معاون در راه شیره بمن رجوع شد

پس از آن برایت رسیدگی و امتیازات در وزارت خارجه منصوب شدم در ۱۳۱۴
بعضی امور مهمه مرجوع شدم و در این وقت بعضی کتب برای اصلاحات ادارات
برای مرحوم امین الدوله نوشتم

در ۱۳۱۸ رسیدگی اداره مدرسه بمن رجوع شد اداره را بطرز جدید آورده تمبر و نقیصه دار
نمودم در ۱۳۹۳ سررتب سوم شدم سال بعد نشان شیر و خورشید درجه سوم نائل گردیدم
بعد سررتب دوم و اول شدم در ۱۳۱۳ بحجت بعضی خدمات مهمه نشان شیر و خورشید از
درجه اول با حمال سبز بمن مرحمت شد

اینک در جزو اعضا، معبره بعضی دول فرنگ میباشم از قبیل انجمن ریپولورشی پاریس
ریپوگرافی لندن و برلن و وینه و انستروپولورشی و تواریخ عقیقه برلن و ویسماکت
لندن و علوم ولسنه شرقیه و غیره (هوتوم شندلر)

را مهرمز
از فارس نامه فسانی

نام بلوکیست از گرمیرات فارس در میانه شمال و مغرب شیراز افتاده درازی آن از
معدن نطف سفید تا قسریه جو لکی مپت و کفیر سخ پهنای آن از سار دین تا قلعه شیخ
هفت فرسخ محدود است از جانب مشرق بنواحی کوه کیلویه و از سمت شمال بنواحی خاکلی
بخسپاری و از جانب مغرب و جنوب بنواحی بلوک فلاحی مرکب است اینکله از رام منعی
شاد و خرم و شیر رام نام خدای بزرگ و نام فرشته نیز باشد و کلمه هر مرتب منعی روز

اول از مراده فارسین است و نام فرشته که مصالح از روز در دست اوست و نام
 ستاره مشتری و نام پسر او شیران و نام ربک باب نیز باشد معنی را مهر مرغی نشاء و خرم باشد
 هوای تابستان را مهر مرگرم است درختان سردسیری را جز درخت کرد و بخرمی
 پروراند خرما و نارنج و لیمو و ترنج و سایر درختانش در کلفتی و بلندی ضرب المثل است
 و در شیر آحوال بابلوک و ارباب شباهتی تمام دارد و شیر درخت و صحرا و دامنه کوهستان
 را مهر مرغ درخت کنار است (سدر)

گشت و زر عتس کندم و جو و برنج و پنبه و کبجد و نخود و عدس و ماشک و لوی پای
 سفید است آتش از چندین رو و خانه است که همه از میانه بلوک را مهر مرغ میگذرد و پیش
 باندازه شب دارد که کینفر بلیدار در همه جا میتوان آت را از رو و خانه جدا کند و چون
 آت رو و خانه را بجدول آورد چنان بمرعت میرود که کل ولای در جدول نماید و هر
 ساله این جدولها محتاج به تنقیه نباشد

سکار صحرای را مهر مرغ آهو و دراج است که گویا شخم این دو جانور را پاشیده کمره آهو
 و جو جو دراج روئیده است مرغ دراج را مهر مرغ با کجک جای دیگر برابری دارد
 برف کوهستانش کیساله بماند

در زمان سابق را مهر مرغ آبادی بسیار داشته حال بجهت بی مبالاقتی قباثل عرب دیک
 آبادی آنجا باقی نمانده است

مبید
 قبیله عرب را مهر مرغ آل حمیس گویند نزدیک بده هزار خانوار بوده اند اکنون بیهزار خانوار
 بقبیله آل

قبیلہ آل خمیس در تابان درستان در چادرهای سیاه از صحرائی را مهر خارج
نشد و اندیش که ما را دارند

در این از منہ املیات بختیاری فصل قسطنق را در نواحی را مهر زندگی نمایند

رودخانه زرد از فارس نامہ

رودخانه زرد بختیاری جاکنی عبورش از مهر مرز است برای اینکہ ریکہای رودخانه
زرد است اورا باین اسم خوانند آتش شیرین و کوار از چشمه فونی جاکنی برخاسته چند
سنگ آبیاب کردن از سوراخ کمر کوهی فرسنگی شمالی قریہ مال آقا بلندی ده ذرع
بلکہ بشیر تجذین زرع ریخته رودخانه مال آقا شود پس در تشریح باع ملک جاکنی برود
گللال کہ از تشریح قلعه تل برخاسته آمیخته از رودخانه زرد کونید پس در قریہ رود
بلوک را مهر فرودخانه الله پوسند در نزدیکی معدن نطف سیاه و قیرچم لیسان را مهر
برودخانه تلخ پوسند رودخانه دیور شود

رودخانه سلطان آباد را مهر

عبور این رودخانه جز بتبیر ممکن نیست آتش شیرین و کوار است رودخانه یادمان
فلارد میر حدشش ناحیہ آمدہ رودخانه فلارد شده در تشریح دورود ناحیہ تل خسرو
کوه کیلویہ برودخانه تل خسروی پوسند رودخانه خراسان شود بعد از چندین فرسخ
در قریہ شاہ غالب باب چشمہ برم میر آمیخته در قریہ شوا از توابع جاکنی بختیاری برود
رود بار بختیاری پوسند رودخانه اندکا بختیاری شود پس از چندین فرسخ دیگر در

زردیا

نزدیکی بند قیر برودخانه در فول پیوسته اثر ایشط کاران کونید پس از میان قریه
کاران و قریه عمیره بگذرد و در نزدیکی محوره بطن العرب بصره آسمیته بدریای فارس فرود
طایفه نو ترکی

این طایفه از قبیله بختیاری چهار لکن است که کریمخان زند آنها را با سایر طوایف ایل
چهار لکن از نواحی بختیاری آورده در بلوک فسا جا داده و بعد از وفات اعموم
آنها عود بوطن خود یعنی به بختیاری نمودند و این قبیله نو ترکی در صحرائی سنگ گرم فسا
بجا ماندند همه چادر نشین اند سیاق و شتاق آنها همان صحرائی آن نواحیت و معیشت
ایشان از راعت و کوفتد و گرایه کشی است و زبان آنها بختیاری است

قلعه بختیاری

فرسخی بشیر در مغرب قریه بنار و از ناحیه مضافات شهر لار است آشن از آب انبار باران
بده نفر لنگ چی محفوظ ماند

از قراین معلوم میشود در سنواه قبل که بعضی طوایف بختیاری بحکم پادشاه عهد بان
نواحی کوچ کرده اند این قلمه را بنا نهاده اند

کوه غاران

از ناحیه بختیاری کوه کیلویه گذشته با حیه مال میر بختیاری رسیده است

مسافرت مولف فارس نامه مال میر

نخارنده در سال هزار و دویست و نود و سه بمصاحبت سلطان ادیس میرزای چهارم الدوله

بسمت صحرائی مال میرنجبتیاری که شهر ایدخ است و در دامنه کوه سر و ک است از نجاؤ است
 قریه امام زاده بابا احمد تا هفت ماست فسخ از میانہ و دو دیوار سنگی که در دو جانب
 راه بود گذشته معلوم شد که در تمام اینصفت با عنمای اکوور و انجیر دیمی بوده و بعضی
 از این با عنما چاه آبدار یافت میشود

قبائل نجبتیاری در کوهستانی که از اصفهان گرفته تا شوشتر و از شوشتر تا قرین کربان
 سا مان میرود سکنا دارند نجبتیاری میوان گفت هرگز بجلی در تحت اطاعت یک سلاطانی
 نبوده اند در مقابل جمال منبع تا هنوز بر عادات و رسوم قدیم خود روزگار میکند و در دره
 امور داخله چندان اعتنائی بحکام و اعوان حکومت ندارند و بجهت اینکه از اراضی خصیه
 که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته اند قدری سرباز و قلیلی هم
 مالیات میدهند امنای دولت و امراء حضرت بنا بر مصلحت نیز آنچه توانسته اند
 ترغیب بنظایفه در سکنا می آن اراضی کرده اند

بشیر برای اینکه چون در آن اراضی مسکن دارند بمبرور ایام لابد با بلاد اطراف که همیشه
 در معرض تاخت و تارشان بوده بمعاشرت برآیند و از معاشرت بتدریج بمخالفت و
 مسابمت گرایند و انمعنی مانع تعدی و تجاوز ایشان کردند و اگر در میانشان قتلی واقع شود
 بهمان هم که شرح داده شد بناله قصاص خواهد کشید تا و همیکه یک قبیلہ بجلی تمام متماصل شوند
 سکه نانی که در نجبتیاری کشف شده

ایدخ که اورا ایدخ نیز گویند پای تخت اتابکان ارستان که ایشانرا فضلوید خوانند میباشد

خرابه اش در مالیر موجود است
 سکه های بسیاری در آنجا بدست آمده تاریخ سکه از سال هفتصد و شصت و دوم
 هجری است تا شصت و چهارم
 لورد جان و بازفت نیز دو شهر اند از محال بحتیاری پس از آن این دو اسم را
 بدو چشمه که برود کارون میریزد داده اند
 بازفت که او را بازفت نیز گویند مکانیت نزدیک صفهان است که در لورد جان
 و بازفت بدست آمده تاریخ هفتصد و شصت و دوم هجری است
 این نوع خطوط در جبال مالیر فراوان است

از بسیار به همین خوانده میشود

این آ نورد کو خنی خنی خنی خنی خنی خنی خنی خنی خنی خنی خنی خنی خنی خنی خنی

(هونخا عنی سک نخنجکو نورا ان)

یعنی - من پسر خانی تختیکو تور پادشاه

Moi Takhikoutour fils de Khaan le roi -

حکام فصلویه از کتاب شرفنامه بدلیسی

حکام فصلویه که اشتها بر بزرگ دارند در زبده التواریخ مذکور است که اطلاق اسم لر بر آن قوم بدو وجه است بدان واسطه است که در ولایت مازندران و قریه هست که او را اگر اد خوانند و در آن حد و دوره قبیح که آنرا بزبان لر می گول خوانند در آن در بند موضوعی است که آنرا لر گویند و چون اصل ایشان از آن موضع بر خواسته ایشان را ان گفته اند حد الله مستوفی در تاریخ گزیده سه وجه گفته می آید که در کشد دوم اینکه بزبان لر می گوید که پُر درخت را لر گویند چون مسکن ایشان در چنین جایی بوده از قبیل اطلاق لفظ مکان بر مسکن و اهم محل بر حال انجمت را لر خوانند و از کثرت استعمال و ثقالت کسره لام را بدل بضمه نموده بودند سوم اینکه جد ایشان موسوم بر بوده ولی قول اول بصلوب نزدیکتر است و هر چیزی که در آن ولایت بوده بزبان لر می نامند و از زبان دیگری اخذ و استعمال شده ولایت لرستان دو قسم است لر بزرگ و لر کوچک با عتبار اینکه دو برادر که در قریه سید جبری معاصر که کیر حاکم آنجا بوده اند حاکم لر بزرگ بد نام داشته و حاکم لر کوچک ابو منصور دت دراز بدر در حکومت روزگار که زاینده چون او در گذشت حکومت به پسرزاده اش نصرالدین بن محمد بن بلال بن بدر رسید و منصب وزارت خود را به محمد خورشید منحوس کرد و در شهر پانصد قریب صد خانوار کرد و از جبل الساق شام که ایشان را با همتر قوم زراعی افاده بود جلای وطن جستار کرده برستان آمدند و بر بسیل رعیت در خیل احفاد محمد خورشید نزول نمودند جبل الساق نام کوهی است عظیم از اعمال طب غربی مشتمل است بر شهرها و قریه با و طلاع و مسکن

لاریب اسمعیله بوده باری روزی محمد خوشید که وزیر مملکت بود کردان که در چشم او بودند
 ایشانرا طلب داشته ضیافتی نمود در وقت کشیدن آتش کله کاوی در پیش ابو الحسن فضولیه که
 رئیس ایشان بودند نهاد آنرا ایصال بیکو گرفت و گفت ما سرداران نقوم خواهیم شد ابو الحسن
 پسری داشت علی نام روزی بیکار رفت یکی با خود همراه داشت جمعی در راه بدو باز خوردند و
 دست داد و آنجا عت چندان علی را زدند که پیموش افتاد و مبطه آنکه مرد دست از پایش کشید
 در غاری انداخته شد و سگ علی در عقب انقوم شتافته چون درآمد همه بخواب رفتند خایه
 متر انقوم بنجاید تا ببرد و سگ بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی دهن سگ را خون آلود
 دیدند دانستند که واقعه پیش آمده سگ روی براه آورده ایشان را زنی آوردان شدند تا
 بدان غار رسیدند که علی افتاده بود او را برداشته بخانه آوردند علاج کردند تا صحت یافت
 چون علی در گذشت پیش محمد بخدمت سفیران که در آنوقت در فارس حکومت داشتند
 اما هنوز اسم پادشاهی نداشتند و بواسطه شجاعت بغایت معبر گشت و بعد از فوت وی و کله
 ابو طاهر که جوانی بود شجاع ملازمت اما بک سنقر را اختیار کرد در آنوقت اما بک سنقر
 حکام شبان کاره مخالفت می نمود ابو طاهر را با سپاه کران بدو ایشان فرستاد ابو طاهر
 بر مخالفین ظفر یافته دو ستکام بفارس معاودت نمود اما بک سنقر او را تخمین نمود و آنرا
 چیزی طلب نمانی ابو طاهر یک سر اسب خاصه الماس نمود اما بک سنقر طمس او را مبذول داشت
 با خود گفت اینم را هوس سرداری و پادشاهی در سر است پس گفت چیزی دیگری طلب کن
 ابو طاهر دواع اسب اما بکی درخواست نمود این الماس او نیز با جابت مقرون گشته گفت چیزی را

چیز دیگر طلب کن ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد برستان روم انولایت را بخت امانت
 مستخلص سازم امانت این سخن را بسمع رضا اصنا کرده لشکر کران مصحوب آورد و آنه کردستان
 نمود ابو طاهر این محمد بن علی بن ابوالحسن فضلوی چون با داد امانت سفر مستطهر گشته
 بجد و در رستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عطف بر اندیار مستولی شد و هموست استقلال
 در دماغش جای شد حکم فرمود که مردم او را امانت گویند و فرزندانش نیز همین سنت
 مرعی داشته بر این تقدیر ابو طاهر و فرزندانش امانتجان نامی باشند نه واقعی چه
 امانتجان حقیقی جمعی از امرای سرحد بوده اند که ملوک بلوچیه فرزندان خود را بدیشان
 می سپرده اند و آن شهرا و کان ایسا را امانت میکشند یعنی پدر میر منزلت
 القصه چون رستان بخیرت خیر ابو طاهر درآمد در سنه خمس و خمسائمه با امانت سفر که
 تربیت کرده و بود مخالفت نمود و مدتی بعد ز آن آرزوی استقلال حکومت کرده
 عاقبت روی بعالم عقبی آورد پنج سپربیاد کار گذاشت اول هزار اسف دوم هین
 سیم عماد الدین پهلوان چهارم نصره الدین ایلوکش پنجم قرل امانت هزار اسف حکم
 وصیت پدر و اتفاق برادران و اعیان حاکم با استقلال رستان گشت و در عهد او
 رستان رسک خلد جان شد بنا بر این اقوام بسیار از جبل الساق شام بدو پیوسته
 چون گروه ابنوه عقیلی از عقیل بن ابوطالب و طایفه شامی از نسل شام بن عبدالمناف
 و دیگر طوایف متفرق چون لاسترکی اول سترکی دوم ماکویه سیم خبثیاری چهارم
 جوانکی پنجم میدایان ششم از ادیان زاهدیان هفتم علای هشتم لوتوند نهم توند

دهم بوارکی یازدهم و ششود دوازدهم نیرالی سیزدهم خاکی چهاردهم نارونی
 پانزدهم و اشکی شانزدهم لوی هجدهم لیراوی بیچدهم موی موی نوزدهم تخوی
 پتم کاکشی پست و یکم ماسنی پست و دوم او یکی هار یکی عبد الملکی پست و سوم توانی
 پست و چهارم کداوی پست پنجم مدیح پست و ششم اکورد پست و هفتم و کولار و کولار
 و دیگر عشار و قبایل که انساب ایشان معلوم نیست چون انجماعت هزار آسف و برادران
 پیوسته ایشان را وقت و سوکت زیاده شده شولستان را تحت تصرف در آورده
 کار هزار آسف عروجی تمام یافته هر موضع که قابل عمارت و زراعت دید و دیدها ساخت
 و در او مردمان نشاند و هیچ محل را از لرستان و شولستان نافرورع نگذاشت و ابواب
 عدل و احسان بر روی رعایا و بر ایاکشود خلیفه بعد از دجت او نشور و خلعت فرستاد چون
 پیک اجل در رسید و در بجهان جاودان آورد اما تک تکله ابن هزار آسف که نسب مادرش
 بنقریان میرید بعد از وفات پدر بر بسند شهبازی نیست و چون خبر وفات هزار آسف
 بفارس رسید اما تک بعد سنقری بنا بر کدورنی که از وی پدرش در خاطر داشت نه پست
 لشکر بدان دیار فرستاد و در تمامی نمارک تکله ظفر یافت در سنه خمین و ستانه که هلاکو خان
 متوجه آنجا بود بطریق مطاوعت بخدمت هلاکو خان رفته هلاکو خان او را در تو مان کتیبو قاپو
 جای داد بعد از فتح بعد از تسبیح هلاکو خان رسید که تکله بر قتل خلیفه و سگت اهل اسلام تاسفت
 میخورد هلاکو خان را این معنی بنخیده قصد تکله نمود و او را از اندیشه هلاکو خان خبردار گشت هر چند
 عثمان عزیمت بلرستان ارسال داشت و ایشان برادر تکله الباغوراکه منوجه اردو بود

در اثنای راه گرفته بند کرده بدان ولایت آمدند صاحب روضه الصفا گوید چون امانک
 تکه بی اجازه بلاگو خان بلرستان شتافت از جانب ملاکو خان کیتوقانومین و سرتاق نوین
 با سپاهی کران بگرفتن وی نامزد و روانه شدند الب ارغون هزار اسب را برادر خود تکه کف
 مصلحت است که مرا بخدمت بلاگو خان فرستی تا او را استرضا نموده سعی کنم که مغول معاود
 کند بشرط آنکه عهد کنی که پیش از معاودت من با مغول جنگ کنی تکه را می برادر را پسند
 بموجب التماس می پیمان آوردم میان او و الب ارغون بجانب اردو توجه نمود چون
 بسرحد لرستان رسید با اهل مغول ملاقات کرده صورت عجز و انکار خود معروض داشت
 امرا اتباع او را مقول ساخته و او را مقید کرده متوجه لرستان شدند تکه تا مقاومت
 ایشان را نیاورده در قلعه مانخت تحصن نمود و امرا هر چند بودند و وعید او را مستظهر
 مسأل کرده اند دلالت آمدن کردند فایده بر آن مترتب نشد آخر الامر بلاگو خان کسری
 خود را بطریق زهار و امان نزد او فرستاد تکه با آن اعتماد کرده انحصار بیرون آمد
 او را در تبریز بخدمت بلاگو خان آوردند بعد از رسیدن بر غوغ و شوت گناه او را بقتل آوردند
 مردمان او نعشش را پنهان بلرستان بردند و در قریه در دو جناح سپردند صاحب روضه
 الصفا گوید چون امانک تکه بی اجازه بلاگو خان بلرستان شتافت از جانب بلاگو خان
 کیتوقانومین و سرتاق نوین با سپاهی کران بگرفتن وی نامزد شد و روانه شدند الب
 ارغون هزار اسب را برادر خود تکه کف مصلحت است که مرا بخدمت بلاگو خان تا او را استر
 ضا نموده سعی کنم تا لشکر مغول معاودت نمایند بشرط آنکه عهد کنی که پیش از معاودت من
 جنگ کنی.

جنگ کنگی تکه رانی برادر اسپندیه پچین نهاد الب ارغون بجانب اردو توجه نمود چون
 بسرحد لرستان رسید با امراء مغول ملاقات کرده التماس و عجز کرد و امراء اتباع او را بقتل
 آورد و او را مقیداً بر لُرستان بردند اما تک شمس الدین البی ارغون چون برادرش بجز
 شهادت رسید تقویض حکومت لرستان بوجب فرمان بلاکو خان بدو ارزانی شد و مدت
 پانزده سال بعد و او را نو لایت را معمور و آبادان ساخت بوقت حلول اجل طبعی علم حکوم
 در عالم آخرت برافراشت و از او دو پسر ماند یوسف شاه و عماد الدین پهلوان اما تک یوسف شاه
 ابن الب ارغون بعد از فوت پدر بفرمان اباقا خان ابن بلاکو خان سپرد و همواره بضبطت
 و حفظ ولایت قیام میکردند اما تک یوسف شاه در بعضی معارک و اسفار سخت با اباقا خان
 خدمات بجا آورد و منظور نظر رعایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوهکلیویه و
 شیرفروزان و جربادقان نیز تعلق بوی گرفت چون اباقا خان وفات یافت اما تک در
 ملازمت احمد خان بسیر میر و بعد از شهادت احمد خان ارغون نیز نسبت بسیر شاه طریق
 التفات مسلوک میداشت و او را با صفهان فرستاد که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوار
 بارد و پاور دو او در راهی که خواجه متوجه اردو بود بدو رسید هر دو با اتفاق بارد و رسیدند

ارغون خان خواجه را بدرجه شهادت رسانید و یکی از فضلادر مرثیه او گوید

از رفتن شمس از شفق خون بچکید
 مه روی بکند و زهره کیو برید

شب جامه سیه کرد و در آن ماتم صبح
 برزد نفس سرد و کربسان بدید

و اما تک یوسف شاه در اواخر ایام حیات با جارت ارغون خان لرستان رفته

از آنجا که یکصد و سیستاد و در آنجا راه خواب هولناک دیده بازگشت و هم در آن برود
 مسنه اربع و ثمانین و سه ماه هجری بود در گذشت از وی دو پسر ماند از فراسیاب و احمد
 امیر فراسیاب بن یوسف شاه بموجب یرلیغ ارغون خان قائم مقام پدر شد و برادر
 خود احمد را در خدمت ارغون خان گذاشته برستان رفت و طریق ناپسند ظلم و عدوان
 پیش گرفته هر یک از توابع اسلاف خویش را بهانه موافقه و مصادره و متضرر کردند
 و عاقبت از اربع نستم بگذرانید و طایفه از اقربا و منسوبان ایشان پناه باصفهان
 بردند اما امیر فراسیاب عم زاده خویش پدر قزل را باصفهان روانه ساخت که هر که از
 کرخیگان بدست درآید پاورد و در آن صین خرفوت ارغون خان شیوع یافته و قزل با قاف
 سنقر شاه خروج کرده بایده نام شخصی که ششمه اصفهان بود کشته و خطبه بنام فراسیاب خواند
 و اما امیر فراسیاب خود را پادشاه با استقلال پنداشته طایفه از خواص خویش بکجاست
 بلاد عراق نامزد نمود و عازم استخلاص دارالملک مغول خرم کرده جلال الدین پسر
 اما امیر تکله را بر سبیل شجاعت بالسرکران بدر بند لربرد و فرستاد لران در آن سرحد
 با صدای مغول و چار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهرام یافته لران در خانه
 ایشان فرود آمد به تئیس و عشرت مشغول شدند اما گاه مغولان از غایت غیرت و
 حمیت مراجعت نموده دمار از روی کار سپاه لران در آوردند گویند در آن جنگ یکن
 مغول ده مرد از آنان کشته بودند چون این خبر بار آورد رسید کینجا توخان برطغیان از آن
 وقوف یافت میر طولدای بداجی را با یک تومان شکر مغول و حکام لرکوچک که مجموع

ده هزار سوار بودند بدفع افراسیاب فرستاد و امیر طولدا می بعد از مجادله و محاربه افراسیاب
 کشته بنزد کینجا توخان برد و شفاعت اروس خاتون و پادشاه خاتون کرمانی کینجا توخان
 رقم عفو بر جراثم او کشیده و نوبت دیگر لرستان را بدو ارزانی داشت و افراسیاب
 برادر خود احمد را در خدمت کینجا توخان گذاشته بجانب لرستان شتافت و بخت سپهر عموش
 طایفه از امراء و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهان گشت
 افراسیاب بشف بساتر بوسل و استعدا یافت بدستور مسموم و حکومت لرستان بدو
 مفوض گشت و در سنه خمس و تعین و ستایه که غازان خان متوجه بغداد بود اما بک
 افراسیاب در حد و دهمدان کرت و دیگر بغیر ملازمت رسیده بشرف الحات خضر و انه
 مخصوص گشته بطرف لرستان معاودت فرمود اما در شامی راه امیر و قوادق که از
 فارس برگشته بخدمت غازان خان میرفت بدو چار خورده طوعاً و کرهاً او را با
 کرد ایند و بعد از آن بدرگاه غازان خان اطوار ناپسندیده افراسیاب را عرضه داشت
 و در باب آن مقدار مبالغه نمود که افراسیاب بیایست رسید اما بک نصر الدین احمد
 ابن یوسف شاه ابن البارغون بعد از قتل برادرش بموجب فرمان غازان خان به
 لرستان رفته بر مسند ایالت نشسته و در ترویج امور شریعت مطهره مساعی جمیله
 بقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در ملکیت موروثی بدولت و کامرانی گذرانید
 و در شهر سنه ثلاث و ثلاثین و سبعایه با جمل طبعی در گذشت و در صدقش پادشاه
 ابن احمد در لرستان پادشاه گشت اما بک رکن الدین ابن یوسف شاه ابن احمد مدت

شش سال در لرستان حکومت نمود و طریقه عدل و داد و انصاف مرعی داشت با رعایا و برایا بوجه حسن معاش فرمود و فاقش ششم جمادی الاولی سنه اربعین سی و نهم اتفاق افتاد و ملازمانش نشنش او را در مدرسه که برکن آباد مشهور بود فون کردند و مظهرالدین افراسیاب احمد بن یوسف شاه پس از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد و در ایام دولت و رأیت امیر تمیور کورگان پرتو تسخیر بمعموره جهان آخت و لرستان را مانند سایر بلاد ایران تسخر و مفتوح ساخت و در روز دوشنبه بیست و نهم جمادی الاخری سنه خمس و سبعه و ثلاثه ولایت او را بدو ارزانی داشت و بعد از آن وفات یافت اماکن پشکنک بن یوسف شاه پس از غم حکومت رسیده چون چند سال از حکومت گذشت در گذشت و بعد از فوت او ولد صدق او اماکنک احمد تاج خلافت بر سر نهاد و در زمان او لرستان خراب و ویران شده پس احمد ابو سعید بعد از پدر چند سال حکومت کرد در سنه سبع و عشرين و ثمانیة اماکنک شاه حسین بن ابو سعید بن احمد بن پشکنک بن یوسف شاه مدتی سروری کرده در سنه سبع و عشرين و ثمانیة بر دست غیاث الدین ابن کاوس بن یوشنک گشته شد و میرزا سلطان ابراهیم ابن میرزا شاه رخ لشکر بر سر غیاث الدین ^{نسل} او را از آن ملک آواره ساخت و دیگر از آن طبقه کجای حکومت نذید (عبت)

دل در این پیره زن عثوه کرد هر بند نوع و نسی است که در عهد سی و اما داست

ولایت لر کوچک

سابقاً ذکر مقام لران و سبب وقوع اسم لر می برایشان یاد کرده شد که در کول مانرود

بوده اند چون در آن کول مردم بسیار بوده اند هر که در وی بموضع فرستند و ایشانرا بدان
 موضع باز خوانند چنانچه در آن کول جنگروی و آوتری بودند و هر قبیله که از لران در آن
 کول مقام دارند لر اصلی نیستند و شعب ایشان بسیار است چون کر سکی و لکبی و رور و سبانی
 و ساکی و شادسوی و داد و عیانی و محمدکاری و گروه جنگروی که امرای کوچک و بزرگ
 ایشانند شعبه شبلواری اند و از شعبه دیگر این اقوام اند کارنه و جنگرنی و فصلی
 و ستونز لای کا کاهی و زوارکی و دری و برارند ما کرده دار و اما بک ابوالعباس
 علی ممالی کیمیای سلک خودکی مذروی و غیریم که منشعب شده اند اما اقوام مهمی و این
 دوسی دارکی اگرچه زبان لر می دارند اما لر اصلی نیستند و دیگر اقربای لر خیمه ستاروی اند
 و این طایفه تا شورسنة خمین و خمسایه مرکز سردار علیجده نداشتند و مطیع امر دار سخلافه
 بوده اند چون بدیوان سلاطین عراق آمدند حسام الدین شوبلی از رتکان افشار توابع ^{طین} سلاطین
 حاکم اندیاز بسیراز و خورستان بود و از قوم جنگروی محمد و کرامی پسران خورشید بخدمت
 حسام الدین شوبلی مبادرت نمودند مرتبه بلند یافته از اولاد ایشان فرزندان شید
 و قبایل نوشته اند از جمله شجاع الدین خورشید که احوالش رقم زد کلک بیان خواهد شد
 در این وقت سرخاب ابن عیار که مبعی از احوال او قبل از این نوشته شده هم خدمت
 حسام الدین شوبلی میکرد و ناگاه میان شجاع الدین خورشید و سرخاب ابن عیار در شکار
 بر سر خرکوشی مخالفت افتاد و چنانچه دست بتبع کردند و بر یکدیگر جمیده شدند حسام الدین شوبلی
 ایشانرا از یکدیگر جدا کرد و اما منازعت در میان ایشان ماند بعد از مدتی حسام الدین شوبلی

مستحق

سجده

شکی بعض ولایت لکرکچک را شجاع الدین خورشید و بعض دیگر ابر خراب بن عیار رجوع
 کرد و در آنوقت ظلم تمام از حکام عراق بر آن ولایت رفتی رعیت خواستند که بدفع او
 قیام نمایند شجاع الدین خورشید را حاکم ساختند که از فرموده او تجاوز نمایند تا او انظمام
 دفع کند و بر اینموجب خط دادند در اشانی این حال حسام الدین شوبلی در گذشت و شجاع
 الدین خورشید با استقلال حاکم ان موضع شد و بدیج ملک از تصرف سر خراب بن عیار پرورن
 کرد تا سر خراب را بدان پایه رسانید که از قبل اشکنی مانرود قانع شد و ملک لکرکچک
 بیک بار کی بر او قرار گرفت شجاع الدین خورشید ابن ابوبکر ابن محمد ابن خورشید چون
 حق بجانبه و تعالی ولایت لکرکچک را مسخر او کرد ایند و او را در الملک قرار و استقرار
 بهم رسید پسران خود بدر و صدر را بجنک کرده جنکروی بولایت سها فرستاد و پسران
 چون با بنجاره قلعہ در سیاه را محاصره کردند و در ایام محاصره یک پسر او که حیدر نام
 داشت بقتل رسیده و او با تمام خون پسر هرگز از آنقوم میدید میگشت تا آن گروه
 از او منبر ع شده تمامی مانرود را با و گذاشته بعد از مدتی از در انخلافه شجاع الدین
 خورشید و برادرش نور الدین محمد را طلب داشته قلعہ ماکره را از ایشان درخواست و
 ابا نموده بنا بر این برود و را مجوس کرد ایندند نور الدین محمد در حبس رفت شده برادر را
 وصیت کرد که زینهار آن سنگ را دست ندی شجاع الدین بوصیت برادر چند وقت
 حبس کشیده آخر دید که اگر قلعہ را ندهد خلاصی از قید نیست با لضرورة در دادن قلعہ رکن
 در عرض آن از در انخلافه قلعہ دیگر طلب نمود و ولایت طرازک از توابع خورشیدان در بد

قلعه مانکره بدو ارزانی شد و او بکرستان آمدت سه سال دیگر بکومت آنجا قیام کرد و
 بغایت پیر و متمسکست خرف شد چنانچه یک از بد فرق نمیوانست کرد و همواره پیرش بدر
 و برادرزاده اش سیف الدین رتم ابن نور الدین محمد بلارمت قیام و اقدام نمودی در آنوقت
 ملک پات که از طایفه آراک بود بولایت لرستان ترک تازی اموال متوطنان آنجا را
 نهب و غارت نمود بدر و سیف الدین رتم ابن محمد بالشکر لرستان بسراورفته بعد بخار
 و مقاله او را مقهور کرد و ایندو ولایت پات نیز بتصرف لران درآمد و شجاع الدین پیرش
 بدر و برادرزاده اش سیف الدین رتم را و لیعهد خود کرد و ایندو اما سیف الدین بر عم خود غلبه
 کرده مزاجش را به پیر منحرف ساخت که او بازن تو متفق شده قصد تو دارند او از
 خرفی امین قبول کرده بکشتن پیرش اجازت داد سیف الدین رتم از او انکسری ساخت
 داده بدر را بقتل آوردند و از بدر چهار پسر ماند حسام الدین خلیل و بدر الدین مسعود و سرف
 الدین تهمین و امیر علی چون مدتی از کشتن بدر کشت روزی شجاع الدین پرسید که بدر کجا
 که او را نمی بینم جمعی از محرمان قصه باو باز گفتند بر او مستولی شده و پنج کران سمریت
 کرد تا در سنه احد و عشرین و ستایه بجوار رحمت حق پیوست گویند عمرش از صد سال
 گذشته بود و گورش بسبب عدالت فراز تبرک لران است سیف الدین رتم ابن نور الدین
 محمد ابن ابو بکر ابن محمد ابن خورشید بعد از فوت شجاع الدین خورشید و الی و حاکم با استقلال
 لر کوچک شد و زمام تمام آنولایت بقبضه تصرف او درآمد پسر بزرگ بدر حسام الدین خلیل
 بدار انخلافه رفته و در آنجا مقام کرد سیف الدین رتم در ولایت لر بمابنه طریقه عدل

و داد مرعی داشت که زن در عهد و تسویه و اشخان جو در تور بوضعی همه بوقت بان
 پخت چون اینخبر بسیف الدین رتم رسید از آن زن باز خواست اینمعاملت نمود که بچه واسطه
 اینعمل نمودی گفت بواسطه آنکه برور کاران بچانه که در زمان تور فاهیت و ارزانی برتر بود
 که زمان بجای همیزم جو در تور سوحی و مان نچی تسیف الدین رتم را اداء کلمات نصیحه
 خوش آمد او را بانعام و احسان خوشدل گردانید و هم آورده اند که در عهد او اردلان
 لران شصت مرد و قطع الطريق بوده اند که راه از ایشان مخوف و منقطع گشته بود
 هر چند حکام و سلاطین عراق در دفع ایشان سعی موفور نمودند بجائی رسید سیف الدین رتم
 تمامی ایشان را بعد از محاربه اسیر گردانید و هر یک را از ایشان شصت شتر یکرکمت
 میخریدند نفروخت و گفت در اوراق لیل و بنا بر صحایف روزگار یادگار نمایند
 که سیف الدین رتم در وفروشی کرده و همه را بقصاص رسانید چون لران اینعدل
 داد بر نمی داشتند با برادرش شرف الدین ابو بکر متفق گشته قاصد جان او گشتند
 و او اینمقدمه را در تمام واقف گشته سرنا تراشیده پروان دوید با یک مرد که بران
 قوم سردر پی او نهادند چون آنک بکوه کلاه بالا رفت آن شخص که با او همراه بود با او
 اتفاق داشتند او را پی کرد سیف الدین رتم از پای در آمده بر سر سنگی نشست برادرش
 شرف الدین ابو بکر تیری بر او زد و با میر علی ابن بدر که همراه بود گفت تا بقصاص شتر
 برگیرد شرف الدین ابو بکر ابن نور الدین محمد چون در کوه کلاه برادر را بقتل رسانید
 و نزد قوم آمد مکتوبه بدر ما در حسام الدین خلیل بدان واسطه که بقصاص شوهرش برادر

کشته بودند کاسه شربت داد مسموم بود او را پمار کرد و ایند چون مرخس اندک پنج
 استقامت آمد عازم نکارش شد برادرش عزالدین کرشاسف امیر علی ابن بدر را قتل
 آورد گفت اگر برادرم برادر را میکشت تو چه کار داشتی در میانہ فضولی میکردی
 چون اینخبر بعدا رسید حسام الدین خلیل ابن بدر بربستان آمد شرف الدین ابو بکر
 با تائبان خودش قرار داد که چون خلیل بیعت من آمد هر وقت من جامه دیر کشم
 او را هلاک کنی چون حسام الدین خلیل بیعت او آمد او بقرار موعود عمل نمود با تائبان
 در کشتن خلیل تهاون ورزید بعد از رفتن خلیل از آن مجلس از ایشان بازخواست نمود که
 چرا در کشتن تقصیر کردید گفتند ای امیر تو بر بستر فلاکت افتاده و کار ملک بوجود
 او قایم خواهی گشت بدین واسطه تقصیر کردیم او از این سخن بشیر از رده کشته در صدد
 قتل خلیل درآمد و خلیل از ترس او بدار اخلافه رفت و شرف الدین در آن بیماری
 از سر ای غرور بدار السرور رحلت نمود و برادرش عزالدین کرشاسف بجای او بر سر
 سلطنت ممکن شد و در آن روز که برادر فوت کرد متکفل امور امارت و مقصدی مهمان حکومت
 گشت و ملکه خاتون خواهر سلیمان شاه ابوبه که زن برادرش بود بحاله نگاه در آورد
 چون اینخبر بعدا مسموع حسام الدین خلیل شد بعزم اشخاص لرستان متوجه خوزستان شد
 و از آنجا بلسکر کران اسبک جنگ عزالدین کرشاسف کرده عازم لرستان شد تا
 عزالدین کرشاسف و غده جنگ کردن نداشت میخواست بلا مجادله و مناقشه ملک را
 تسلیم او نماید خواهرانش بدین قضیه راضی نگشتند و گفتند اگر تو بجنگ بروی ما با خود

زنی کار مردان کنیم و بجنگ اورویم عزالدین کرشاش بسخن عورات عمل نمود اما ده جنگ
 دستدرب و قتل شد چون در نواحی کی از قرا می آنجا تاقی فریقین بهم رسید اکثر
 لڑا جانب حسام الدین خلیل را گرفته شکست بر عزالدین کرشاش افتاد او را ده رقیب بقلبه
 کربت کرد که منگوه اش ملکه خاتون در آنجا بود حسام الدین خلیل از آن مقدمه واقف گشت
 جماعتی را بفرستاد تا راه قلعه بر او بگرفتند و او را بقلعه راه ندادند تا حسام الدین از عقب
 رسیده او را دستگیر کرده بجان امان داد و قلعه کربت را محاصر کرد ایند محاصره سه روز طول
 کشید حسب الامر عزالدین کرشاش ملکه خاتون در قلعه را بکساد و فقتهما آرام یافت و حکومت
 آن ملک بحسام الدین خلیل قرار گرفت حسام الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید چون
 بر سریر حکومت لرستان جلوس نمود عزالدین کرشاش را در آن ولایت و لیعهد خود نمود
 و بعد از یکسال روزی او را بخدمت خود طلب نمود زرش ملکه خاتون بر قن او رضامند
 و او کوشش بسخن زن مکرده بی تماشای بخدمت حسام الدین مبادرت نمود و او در حق
 کرشاش پمروتی نموده همان لحظه بکشتن او اشارت نموده ملکه خاتون پسران عزالدین
 کرشاش شجاع الدین خورشید و سیف الدین رتم و نور الدین محمد را که از او متولد شده بودند
 همان ساعت که شوهرش را بقتل آوردند پنهان نبرد برادرش سلیمان شاه ابوه فرود
 و بدین واسطه میان حسام الدین و سلیمان شاه ابوه خصومت قائم بود تا بمرتبگی که در عرض
 یکماه سی و یکموت با یکدیگر جنگ کردند و عاقبت انهرام سلیمان شاه افتاد و قلعه بهار
 و بعضی از ولایت کردستان بقصر لران آمد و بعد از مدت دیگر با سلیمان شاه بهم

رسیدند و موضعی که مشهور است بدینر با حسام الدین مصاف داده اورا شکست داد
 و از آنجا معاودت نمود حسام الدین خلیل با تقام از عقب او رفته عمر یک برادر
 اورا با جمعی کثیر از اقرباء ایشان قتل آورد و سلیمان شاه بطلب مدد دارا کھلافت
 رفته از آنجا با شصت هزار مرد جنگ او آمد حسام الدین با تبه هزار سوار و هزار پیاده
 در صحرائی ساپور با او جنگ کرده در اول شکست بلگر سلیمان شاه افشار دولی او پای شتاب
 و وقار نشد و از جای بنجید تا لشکر کرخیه او معاودت کردند و بخار به باز ایستادند
 حسام الدین خلیل بطلاق سو کند خورده بود که از آنمگر که روی بر نماید تا بر خصم طغریاید
 پاکشته شود خصمان او را در میان گرفته قتل رسانیدند و پسرش را نیز و سلیمان شاه
 آورده حمله اش بوقت سلیمان شاه کشت اگر او را زنده نزد من میاوردند او را

بجان امان داد می و همان که چنین میبایست و این رباعی در بدیهه انشا کرد

بچاره خلیل بدر حیران کشته شخم هوش بهار در جان کشته
 دیو هوش ملک سلیمان محبت شد در کف دیوان سلیمان کشته

و این قصیده در شهر سنه اربعین و ستائیه الشاق افشار بدر الدین مسعود ابن بدر الدین
 شجاع الدین حورشید چون برادرش در صحرائی ساپور کشته شد او نیز در مسکو فغان رفته
 عرضه داشت با اینکه از قدیم دو لشوآه این خاندانم از دارا کھلافت مدد خصم ما کردند
 التماس لشکر نمود او را در خدمت بلا که خان بایران فرستاد بوقت توجیه بعد از
 بلا که خان درخواست نمود که سلیمان شاه را بدو دهد بلا که خان گفت اینمجن بزرگ است

اور خدا بہتر میداند چون بغداد منخر شد و سلیمان شاه بدرجه شہادت رسید بدرالدین
 معود درخواست نمود کہ متعلقان و خاکینان سلیمان شاه را بدو بخشند التماس او
 مقرون اجابت گشت آنجاغت را بخرستان آورد و در غایت خاطر ایشان کجا
 یعنی کوشیده و قیہ از لوازم خدمتکاری نامرعی نداشت تا آنوقت باز بغداد
 رومی با بادانی نهاد ایسا را عمیر کرد اندک کہ ہر کہ را ہوس از رومی بغداد باشد ^{در خدمت}
 و ہر کہ را میل بودن لرستان است اورا با قریاء خود کجای میکیم بعضی بطرف بغداد فرست
 و جسمی آنجا را احسبار کرده مقیم شدند و بنکاح فرزندان و خویشان او درآمد چون
 حکومت بدرالدین معود بشانزودہ سال رسید در سنہ ثمان و خمین و ستایہ با جل معود
 در گذشت اما بغایت حاکم عالم عادل بودہ مشہور است کہ چہار ہزار مسند در مذنب
 حضرت امام شافعی رضی اللہ عنہ در خاطر داشت و ہرگز در ایام عمر زنا نکرده بعد رفت
 او پسرانش جمال الدین بدر و ناصر الدین عمر بر سر حکومت با تاج الدین شاہ پسر حاتم الدین
 خلیل منازعت کردند و بار دومی اباقاخان رفتند و بموجب یرلغ اباقاخان
 پسران پاسا رسیدند و حکومت لرستان با تاج الدین مقرر شد تاج الدین شاہ ابن
 حاتم الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید بموجب یرلغ اباقاخان حاکم لرستان
 گشت مدت ہفدہ سال حکومت کرد در سنہ سبع و سبعین و ستایہ ہم بفرمان اباقاخان
 بقتل رسید و کار ملک بہ پسران بدر الدین معود و فلک الدین جن و حسین عز الدین
 قرار گرفت فلک الدین جن حاکم ولایت شد و عز الدین حسین حاکم ایچو و ولعید بر گشت

مدت پانزده سال فرمانروائی کردند و کار لرستان با ایشان روشن تمام یافت
 بسیاری از دشمنان را مقهور ساخته و مملوک گردانیدند و بر ملک پات و بشیر و دود
 تاضن آورده اکثر اوقات انولایت را در تحت تصرف آوردند و فلک الدین حسن
 بغایت زیرک و دانا و متدین بوده اما بلا نهایت مزاح دوستی داشتی و عزالدین حسین
 جبار و قهار و کینه در بوده بر مجرم بسته رحم نکردی و از ولایت بهمان تا شوشتر و
 حدود اصفهان تا نواحی مملکت عرب در قبضه تصرف ایشان بوده و در عدل و داد و
 مبالغه میکرده اند که از برای خیاری چپاری را بر باد دادند می و هر دو برادر پوخته
 با یکدیگر در مقام مراقبت بوده اند و عده لشکر ایشان مخدوم هزار متجاوز بود و پادشاه
 ایران از ایشان راضی و ساگر بوده آزار بر ایشان نرسانیده اتفاقاً هر دو برادر
 در سنه اشعی و تسعین و ستایه در زمان کنجا توخان درگذشتند و از فلک الدین پسر می ماند
 بدرالدین مسعود نام و از عزالدین حسین نورالدین محمد پسر می ماند و بدرالدین و جمال الدین خضر
 ابن تاج الدین شاه ابن حسام الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید بفرمان کنجا توخان
 متصدی امر حکومت گشت اما حسام الدین عمر بیک شمس الدین ابن شرف الدین تهمتن
 ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید و شمس الدین کبکی مانع حکومت او بودند و هر دو رقبه
 اطاعت او نمی نهادند تا با دواشکر مغول که در آن سرحد یورت داشتند قریب پنجم
 اباد بروشگون بردند و او را با چند نفر از اقربانش قتل آوردند چنانچه نسل حسام الدین
 خلیل بکیار منقطع شد و این قصه در سنه ثلاث و تسعین و ستایه اتفاق افتاد حسام الدین

عمر پیک تبلیب حاکم لرستان کشته ملک زادگان مصمصام الدین محمود ابن نور الدین محمد
 و عزالدین محمد باو درین معنی مخالفت نمودند و امیر دانیال که از ششمه کرشاسف بود
 و بعضی امراء دیگر در این امر بد و متفق کشته طالب خون پسران تاج الدین شاه شدند
 و کفشدلکی را عمر سزاوار نیست زیرا که در آن ششمه تا بغایت امیری نبوده است شایسته
 حکومت مصمصام الدین محمود است زیرا که آبا و اجداد او حاکم و امیر لرستان بوده اند
 و مصمصام الدین محمود جوانی بود در غایت شجاعت و مردانگی و نهایت سخاوت و فرزانگی
 با سپاه کران از خوزستان بجد و خرم آباد افتاد شغفا در میان افتاده بدان قرار
 دادند که شهاب الدین الیاس لیسکی با برادران که مایه فساد بودند از انولایت پروند
 حسام الدین عمر پیک نیز از حکومت فراغت نماید کار ملک بر مصمصام الدین محمود تزلزل کرد
 از جانبین بد نیماطه راضی شدند مصمصام الدین محمود حاکم مستقل لرستان شده مصمصام الدین
 محمود ابن نور الدین محمد بعد از عزل عمر پیک بفرود تمام مہتکاء امارت کتیه زده در کار بار
 ولایت رونق و رواج تمام داده مدتی بدین وتیره کشت روزی قصد شهاب الدین
 الیاس لیسکی و برادران او شها کرده بر ایشان حمله آورد و ایشان در برابر بجزب باز نماند
 مصمصام الدین محمود را چاه و چهار زخم زدند و رخ از ایشان بر شافت تا ایشان را بالا
 که پر برف کرده و بزجر از آنجا فرود آورده تقبل رسانید بعد ازین شیخ کا هو بقصد غیر
 و مصمصام الدین محمود متوجه اردوی خانان شد و قصاص جمال الدین خضر و شهاب الدین
 الیاس طلب نمود و بموجب بر لیغ خانی هر دو را سرزودی حاضر کرد و ایند غار ان از عمر پیک

پرسید که چرا جمال الدین خضر را بقتل آوردی گفت بواسطه اینکه مرا بقتل میاورد گفتم
 پس طفل او را چرا کشتی در مانده او را بدست دارشان جمال الدین خضر داده بقتل رسانیدند
 و مصمام الدین محمود را بقصاص شهاب الدین الیاس بکشیدند و این قصایا در سنه خمس
 و تسعین و ستامیه واقع شد عزالدین محمد بن امیر عزالدین حسین ابن بدر الدین مسعود بعد از
 قتل عمر بیک و مصمام الدین محمود در صغر سن بر سریر حکومت لرستان ممکن گشت و
 بدر الدین مسعود پسر فلک الدین حسن که عم زاده وی بود و از او بزرگتر معارض وی شده
 و در زمان سلطان محمد خدابنده فرمان شد که بدر الدین مسعود حاکم ولایت باشد و لقب
 ابابکی او را دادند و عزالدین محمد حاکم انچه بعد از مدتی کار و بار انچه تمام بر عزالدین محمد
 مقرر شد و مدتی مباشر این امر خطیر گشته عاقبت با جل موعود از اینجهان دور گشت بر ای
 جا و دانی رحلت فرمود در شهر سنه عشر و سبعمیه دولت خاتون زوجه عزالدین محمد
 بعد از فوت او ملکه آن ملک شده و در زمان بامرو کار حکومت افتاد و در وقت ملکی از آن خانواد
 برخاست و بیشتر اوقات در ایام او حکام از دیوان مغول سلاطین بضبط انجام یافتند
 می نمودند عاقبت الامر کار می ناسحه امور حکومت را به برادر خود تفویض نمود عزالدین
 حسین برادر دولت خاتون متقلد فلوله حکومت لرستان گشته و مدت چهارده سال^{۱۴}
 امانی اندی بار از رکبدار او مر فاحال و فارغ البال بودند شجاع الدین محمود پسرش بجای
 او نشست حلاق لر را نسوکن وی بک آمدند و در شهر سنه خمس و سبعمیه او را بقتل
 آوردند ملک عزالدین ابن شجاع الدین محمود قایم مقام پدر شد و سلاطین عراق با وی پیوند

و مرتبه بلند یافته عالیجاه شد آخر امیر تیمور کورکانی از قلعه و ایمان که نیم فرسخ برود و سردار
 او را در سنه تعیین و سببهای بعد از محاصره پرون آورده بمرقد فرستاد و سید
 پسر او را باندگان بردند و بار دیگر بر سریر امارت مستکن گردید اما عاقبت بشومی جلافت
 و سماجت پسرش سید احمد بدست مخلصان مغول گرفتار گشته بهمت عصیان در سنه اربع
 ثمانیة او را پوست کندند و با یک هفتاد و بار از سلطانیة او شمشیر بود و سید احمد در
 زمان امیر تیمور به بدترین صورتی در کوهستان لرستان میکشت و بعد از این واقعه امیر
 تائبه خمس و عشرين و ثمانیة بحکومت استعانت داشت شاه حسین ابن ملک غزالدین حاکم
 انقوم شده بمواریه الکاء بمان و جربا و قان و نواحی صفهان را تاخت میکرد در وقت
 سلطان ابو سعید کورکان بمان را گرفته بقلان و شمر زور رفت و الوس بهار لور را تاخت
 کور سر علی ولد علی شکر که صاحب الوس بود سر راه بر روی گرفته در سنه ثلاث و سبعین و ثمانیة
 او را بقتل آورد شاه رستم ابن شاه حسین مدتها بحکومت انطاغیه قیام نموده آخر بکارت
 شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایات پادشاهان و نوازشات خسروانہ منقحر و سمرقند گشت
 و بعد از آن باندک فرصت با جل موعود در گذشت اعور ابن شاه رستم پسر ارشد شاه رستم
 بود قایم مقام بدکشت و در شهر سنه اربعین و ثمانیة که شاه طهماسب بدافعه عبدالعزیز
 اورنگ متوجه خراسان شد در کاب ظفر انساب شاهی بوده برادر کوچک خود جهانگیر را
 در میان قوم نیابت خود گذاشت و در عقب برادر سرداران الوسات و حشامات را
 ولداری داده طریق عصیان پیش گرفته حاکم انقوم شد و در حین معاد استیلا کیهان پوی

شاهی اینخبر ناخوش ما بخور رسید بعد از آرد پیشی گرفته چون بجوالی نهادند رسید
 بعضی از اجامه و اجلاف لرستان بطحی شدند اما روسای اقوام و
 پیشوایان قایدان الوس و احشام همچنان در دوستی جدا گیر راسخ دم و ما
 قدم بوده و اصلاً القات با ذکرده بعد از محاربه بخور گرفتار شده بقتل جدا گیر بن شاه
 رستم بعد از آنکه برادر رقتل رسانید حاکم با استقلال کردستان شده نه سال
 در حکومت کامرانی و فرمازوانی نمود آخر در سنه تسع و اربعین و تسعاً حسب فرمان شاه
 طهاب بقصاص رسیده شاه رستم ابن جدا گیر را قتل آورد ابو مسلم که دزدی که سالار شاه
 رستم بود نیاید و تقوای شاه طهاب شاه رستم را خواه ناخواه برداشته بخدمت
 شاه آورد فی الفور فرمان بقید شاه رستم نافذ گشته او را در قلعه الموت بگردانیدند
 و در مقابل این بگو خدمت با میر مسلم که دزدی منصب میرا خوری خاصه خود را از راسنی
 داشت و او را بین الاقوان ممتاز و سزاوار ساخت و پسر دیگر که جدا گیر محمدی
 نام داشت خورد سال بود لیاقت و استعداد حکومت نداشت لران او را
 نمیکند نام محلی مستحکم برده مخنی نگاه میداشتند و شخصی که و از آن حکومت باشد
 در لرستان نمانده مدتی عسایر و قبائل بی سواد را ماندند اخلاص شخص کردی
 لرستان که مشابته تمام بشاه رستم داشت با سده عالی که من شاه رستم و از
 الموت اطلاع داشته با و چنان معاشرت و مناسبت کرد که داشت و این قصه را
 طوایف لر چون معاینه مشاهده نمودند عبارات گنگ از لوح خاطر ایشان موشد

همه گفتند بلاذغه این شاه رستم است بطوع و رغبت تمام مطیع و متقاد او شده
 سردر کی اطاعت او نهادند این طایفه اخبار عجیب و فعل غریب در قسروین بمساج
 جلال شاه رسید شاه رستم را از قید طلاق داده مشور حکومت خرم آباد که
 دارالملکت ایشان است با سرداری لرستان بدو از زانی داشت و بر سبیل
 استعمال بدان صوب ارسال نمود و شاه رستم تجلیل هر چه تا مترد و منزل کمی
 میکرد و میرفت تا خود را بمیانہ الواس رسانید شاه رستم بدو رسید و او را
 دستگیر کرده بدار عبرت کشیده بضر بسنگ و کلون مغز از دماغ پر
 غرورش بر آوردند در این اثنا برادر شاه رستم محمدی بجد رشد و تیز رسید
 بود باراده حکومت موروثی بنازعت بر او کرده اوت بر میان بست چنانچه
 کار با استعمال سیف و نمان رسیده بعد از مقاتله و مجادله مصلحون در میانہ
 قرار بر آن دادند که چهار داکت ولایت لرستان در دست شاه رستم
 دو داکت در دست محمدی بوده بشرکت حکومت زندگانی کنند هر دو
 برادر باین صلح راضی شدند چند مدت باین دتیره با یکدیگر سلوک فرمودند
 تا در شهور سنه اربع و سبعین و تسعمائیه که امیرخان موصولو حاکم ^{سدان} حب القرائن
 شاه طاسب جهت تحصیل قوامی کر بزرکت که مشهورند بهختیاری که بعد از
 انقطاع نسل ایشان که سابقاً ایمانی بر آن رفته بود سه داری الوسات را
 بتاج امیر استرکی که عمده عشایر آن قوم بود تفویض کرده بود که هر سال

مبلغ خطیر بر وجه قتل دیوان او میداده باشد جسدر اداد آن مبلغ عاجز
 آمده بدین سبب بدست شاه طهاب قتل رسیده بعد از قتل او شاه طهاب
 میخواستی آنقوم را بمیرجهبا نکیر بختیاری که او نیز از جمله رؤسا آن اوس است
 ارزانی داشت که بکفالت شاه رستم هر سال موازی ده هزار آستر تسلیم نماید
 و عمال دیوانیان او نماید و سپهان در اخذ مال و جهات بعض ولایت خورستان
 که در تصرف اعراب مشغع بود بجانب ذر خود پوشتر روانه شد و شاه پرور نام
 عورت دختر اعوز که منگوه شاه رستم بود در حق او حکم در باب گرفتن محمدی بنام
 امیرخان حاصل کرده که هرگاه فرصت باشد امیرخان محمدی را گرفته بدرگاه
 شاهی ارسال دارد و محل این تفصیل آنکه چون امیرخان بنوای حنترم آباد
 رسید محمدی دیوان او آمده یک روز بتقریب ضیافت با معدودی خدیو
 بخانه خود طلب نمود در آن مجلس او را با موازی صد نفر از اعیان رستان
 که همراه آورده بودند گرفت بدرگاه شاهی ارسال نمود حسب فرمان پادشاه
 در قلعه الموت مجوس کشتمند و مال حال محمدی و شاه رستم در ضمن قضایای
 آینده ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی محمد بن جهانگیر چون در قلعه الموت بدست
 ده سال مجوس بود در این مدت پسرش علی خان و اسلم و جهانگیر
 و شاه و یردی در رستان تمر و عصیان کرده عیش را بشاه رستم عم
 خود منحصر کرده بلکه آغاز سرکشی کرده دست تطاول بولایت شاهی

در از کرده و هم بدان و جربادگان و نواحی اصفهان را هنب و غارت
 کرده همه چند شاه رستم و امراء سرحد قزلباشیه در دفع و رفع ایشان
 سعی تمام و کوشش مالا کلام بجای آوردند اثری بر آن مرتب نکشت اخلاص
 امراء و ارکان دولت بعض شاه طما سب رسانیدند که علاج این فتنه بمحضر
 در آن است که محمدی باسید نوید حکومت از قلعه بیرون آورده بیکی از
 امراء عهد قزلباشیه می باید سپرد تا پیران خود را بدرگاه معلا طلب داشته
 شعله آتش فساد ایشان تسکین یابد و محمدی نیز باین سخن راضی گشته قرار داد
 که موازی سی هزار اسب و استر و کوفتد بطریق جائزه بنواب شاهی داده
 پیران خود را بدرگاه معلا آورده بعد از آن حکومت لرستان بدو
 مفوض گشته روانه لرستان کرد و پیران خود را بطریق رهین در درگاه
 معلا نگاه دارند شاه طما سب حسب الصلاح امراء و ارکان دولت محمدی را
 از قلعه الموت بیرون کرده بقزوین آورد و بچین بیک استاجلو سپردند در
 ساعت مکتوبی با ولاد خود نوشت که موازی سی هزار اسب و اغنام برای
 حکومت لرستان قطع شده تدارک کرده علی التحیل برداشته متوجه دار
 قزوین شوند چون مکتوب بدیشان رسید موازی ده هزار اسب و دو باب
 بهم رسانیده و باد و نفس از پیران او برداشته بر سیل عجله بقزوین آمدند
 چون در قریه شرف آباد که در یکت فرسخی قزوین واقع است نزول کردند

محمدی بعض حسین بیک رسانید که بنده زاده ما شرف آباد آمده بنده را مخلص
 سازند که بد آنجا رفته ملاحظه دو اب و انعام نموده اگر لیاقت آن دارو که بنظر
 پادشاهی در آورده خوب و اگر استعداد آن ندارد چند روز موقوف
 باشد تا بقیه آنچه قبلا شد متعاقب رسیده بنظر شریف در آورده حسین بیک
 متمسک او را مجذول داشته چند نفر از ملازمان عمده خود همراه محمدی نمود
 بقریه شرف آباد ارسال داشت چون نزدیک شام گشت محمدی برقیان
 خود گفت شب درآمده ملاحظه دو اب نمیشوایم کرد امشب در اینجا توقف
 کرده از صحبت فرزندان که مدتی بحیران ایشان کشیده ایم مخلوط شد بهمنگام
 صبح که محل فوز و نجاح است با اتفاق شام ملاحظه دو اب و انعام نموده تقریباً
 معاونت نمایم قربا نشان را سخن محمدی معقول افتاد آن شب قرار بر بودن
 شرف آباد دادند چون شب درآمد محمدی با سپران بر اسبان آزموده و جنگ
 کرده که بر باد صبا و شمال سبقت میگرفتند سوار گشته راه لرستان پیش
 گرفتند با باد چون خبر در قره‌وین شایع شد شاه طهاسب امیر خان حاکم
 بهمان را با بعضی از امداد اعیان در عقب ایشان روانه ساخت اما چون
 اسبان این طایفه جام بودند المینار کردند بگرد ایشان رسیده چهار پا
 بسیار هم ضایع شد و محمدی با سپران در عرض چهار روزه روزی راه را
 طی کرده خود را بمیان لرستان رسانیدند و شاه رستم چون از آمدن برادر

خبردار گشت عروس ملک نامه طلاق گفته در همان سال متوجه سنه وین شد
بقیه عمر را بفلک گذرانیده دیگر استقلالاً حکومت لرستان نتوانست کرد
تا اجل موعود برسد او تا ختن آورده بلا مضایقه جان عزیز بقایض ارجح
سپرد محمدی در لرستان رایت حکومت برافراشته صدای آناه
لاغیری بکوشش هوش مستعان افلاک رسانید و فی الجمله طریق مدار او موافق
باشاه طرابلس و شاه اسمعیل ثانی سلوک داشته ایشانرا راضی از خود
کردانید و بعد از فوت آن پادشاه اظهار انقیاد و اطاعت بدرگاه سلطان
مغرت پناه سلطان مرادخان کرده موازی دو انزده خند و ارز رعاشنه
که ششصد هزار تومان ریاج عراقست از خصایص هایون دار اسلام بغداد
که ناحیه مندلی و جتان و بادرای و ترساق است احقاق ایالت او کردند
ما دام که در عبودیت نموده در خدمات پادشاهی ثابت قدم و راسخ بوده
باشد ایالت موروثی مع ملحات در تصرف او بوده تفسیر و تبدیل نشود و در
این باب منشور ایالت لرستان و خلعت فاخره و کمر و شمشیر طلا موکد بناید
ارزانی داشته ارسال داشتند چون چند سال باین تیره گذشت و بواسطه
آنکه بمیران بغداد چندان سلوک سخن نمی نمودند و بیکدیگر بیکدیگر از ایشان
ناراضی و مشکلی بودند و بخدمات مرجوعه قیام نمیکردند و در خضیه حکم هایون
در باب قید و بند او شده همیشه متعرض او می بود و آخر الامر یکی از بیکدیگر بیکدیگر

قصد گرفتن او کرد محمدی نیز قطع نظر از محصول و منافع خواص بغداد کرده
 من بعد پیرامون حوالی و حواشی بغداد نکشت شاه وردی خان و جبهانگیر
 نام پسرانش که بطریق رهن در بغداد بودند در روز سواری با شافزار کرده از
 بغداد روی بادی و صحرا نهادند باد صرصر کبر ایشان زریده و در خلال این
 احوال شاه سلطان محمود و ولد شاه طغاب و حرا و راجبت سلطان حمزه میرزا
 ولد خود خواستگاری نموده در صلح و صلاح زده او را با طاعت خود غیب
 او نیز قبول این معنی کرده تکرار ملازمت قریب باش اختیار کرده و بعد از چند
 سال بعالم آخرت رحلت فرمود شاه وردی ابن محمد بعد از فوت پدر بامداد
 اعیان لرستان بر سریر فرمان روانی ممکن گشته از دیوان شاه سلطان
 محمود مشور ایالت بدو عنایت شد و چون زمام مهام سلطنت ایران در قبضه
 اقدار شاه عباس درآمد خواهر اعیانی شاه وردی را که منکو خا سلطان حسره
 میرزای برادرش بود بعهده نکاح در آورده و دختر عم زاده اش را که بیره بهرام
 میرزا بجای نکاح شاه وردی در آورده در میان ایشان نکاح خصومت و ایجاد منکنت
 بود تا آنکه از دیوان شاه عباس ایالت بهمان باغور لو پکت بیات تفویض شد
 در میان اعوز لو و شاه وردی سرناجیه بر وجه عداوت قدیمه که در میان بیات
 واری بود بجرکت آمد تجدید منازعت افتاد کار با استعمال سیف نسان رسید هر دو
 قوم عشایر و قبائل خود در اجمع ساخته در ناحیه بر وجه در مقابل یکدیگر

صف آرا گشته قضا غور لوبیک بیات در آن معرکه قتل رسیده و جمع
 کثیری از طوائف بیات مقبول گشته اموال و اسباب ایشان بدست لران
 افتاده همه بر اینجا برزند و شاه قباد بیک برادر غور لوبیک بر سیل داد و
 در قزوین بخدمت شاه عباس رفت شاه را ازین واقعه شعله آتش غضب
 بر سر افلاک کشیده در همان روز با معدودی چند که در پایه سیر اعلیٰ حاضر
 بودند ایلعار بر سر شاه رودی آورده چون شاه ورودی از آمدن شاه عباس
 خبردار گشت با چند نفر از مخصوصان و اهل عیال خود از آب سمیره عبور
 نفلکت تمام خود را بچیل کلاه رسانید و باقی الوسات و احشامات او درین
 طرف آب ماند بدست لشکریان شاه عباس درآمد و ناحیه خرم آباد که مقر دولت
 و مرکز سعادت حکام لرستان شاه عباس مهدی قلیخان سلطان شاطو
 پسر زاده اغزی و ارسلطان از زانی داشت و او را امیر الامراء آن سرحد
 گردانیده و بواسطه حفظ و حراست و ضبط و صیانت الوسات و احشامات
 آن نواحی چند نفر از امراء و قریبانش را تابع او ساخته عنان غریت بجانب دار
 قزوین معطوف داشته و شاه ویرودی بعد از معاودت شاه عباس جمعی
 از طایفه گوران و مردم الوسات و احشامات و سایر طوائف خود بر سر راه
 خود جمع ساخته متوجه دفع مهدی قلی سلطان شد بجزارت تمام از آب سمیره گذشته
 در ظاهر خرم آباد مستعد قال و جدال گشته از طرفین تلافی فریقین دست داد

بعد از کوشش و کشتن بسیار گشت بر لشکر لران افتاده سلکت جمعیت شاه
 ویردی چون نبات انعش از هم فرو ریخته سالکت طریق فرار گشت و بعد
 از آن متوجه بغداد شد در مقام اطاعت آل عثمان در آمد چون شاه عباس
 برین قضایا واقف گشت از مر حبر ایم او در گذشت فتواریالت قرم آباد
 و حکومت لرستان بدستوری که در تصرف آبا و اجداد او بود بد و از را
 داشت و او را بکر شمشاد مرصع و خلعت شاهانه بین الاقران سرفراز
 ساخته رایت حکومت او را در آن ولایت باوج ماه برافراشت و حالاکه
 تاریخ بجزی در سنه خمس و الف کالمران بحکومت لرستان مبادرت می نماید

نسب اکراد

ضحاک تازی بجهت مرضی که در دوشهای او بود مغز سرد می را اطبایا تجویز
 کردندیک نفر که نامور این کار بود مردی با رجم و مروت بود بجای مغز سرد
 مغز کوفند استعمال میکرد و آن اشخاص را در کوه و جاههای دور دست نزل
 داد کم جمعیت پیدا کرده برای خود در جنگل و جبال مسکن درست کردند و
 اموال انعام شدند بجهت تهور و شجاعت که لازمه این قوم است موسوم بگردنده اکراد چهار گروه
 که زبان و آداب ایشان بفریاد یکراست بهترین ایشان چهار است اول کرباج دوم
 سیم کلهر چهارم کوران

نکارش و اطلاعات جناب شرف حاجی علی قلیخان سردار اسعد وزیر

جنک در باب جغرافیا و تاریخ بختیاری

خاک بختیاری عبارت است از سلسله جبال کشره که حاوی جنکها و بیشه هایمیشد

و این سلسله ممتد است از دریای عمان تا خاک عثمانی تمام این جبال مسکن لرو

گرد است و لر هم یکی از شعب اکراد است چنانکه در این تاریخ نکارش شده

خاک بختیاری از طرف جنوب منتهی میشود بخوزستان از طرف مشرق بفارس از

طرف شمال باصفهان از طرف مغرب بجاک لرستان و بر وجود

اختلاف خاک بختیاری با اراضی عربستان تمام اراضی عربستان صحاری و برایست

آنچه ما بهر وجه جبال است خاک بختیاری محبوب میشود

بزرگترین جبال بختیاری زردکوه است که رودخانه زاینده رود و دوزول و کارون

از اینکوه تولید میشود

در تمام خاک بختیاری یکقطعه زمین بهوار و صاف نیست تمام این خاک کوه و جنگل و

دره های عمیق است

جنکهای بختیاری اغلب از اشجار بلوط و سفرو درختهای دیگر است

در اوایل فتحلیشاه بختیاری جزو خاک فارس بود حد ما بین فارس و عراق

رودخانه کارون بود تا بدریاشتی میشد چندانکه فلاجیه و راه مرز و اغلب این

بلوکات عربستان که در بسیار رود کارون واقع است جزو خاک فارس بوده

در زمان حکومت منوچهر خان معتمد الدوله در ۱۲۵۲^{هـ} بعضی بلوک مرزبوره از خاک
فارس خارج شده طی تاجک عربستان شد ولی بختیاری بهم که جزو خاک
فارس بود از عهد منوچهر خان کابی جزو اصفهان و کابی جزو عربستان بشمار
میآید بالاخره امروزه ضمیمه عربستانست

میوه بلوط را بعد از آنکه بر سخت زیاد بدست میاورند و خمیر مینمایند و بجای نان
استعمال میکنند اما بسیار مان بدطعمی است و حقیقت قوت لایموت است

در بعضی جنگلهای بختیاری جماعتی از بختیاری مسکن و خانه ساخته اند منزل دارند
و به بیدلاق و قشلاق میروند زمستان در آنخانه های سنگ سکنا دارند و تابستان
در قتل جبال چادر زده روز میگذرانند تعداد نفوس بختیاری بختی معلوم نیست
اما خود من شش سال قبل کشم خانه شماری نمایند و تیب چهل هزار خانوار بشمار آید

جبال بختیاری تمام صعب العبور است چندان راهی که از بیدلاق بقشلاق میروند مسافر
رخت زیادی بیند فقط راه کاروان رو همان راه مال میراست که بناصری میرود

و کمپانی پنخ ساخته است تفصیل ساختن اینراه از اینقرار است

خود من اعیان کاروان رو اینراه را از دولت باسیم خانواده گرفتم و پولی برای
مخارج این راه از کمپانی پنخ فسخ کرده بکار زدم خارجه بهسبب در اینراه
حق ندارد فقط مندسی انگلیسیها در موافقی که لازم بود از کمپانی میخواستیم و شد
کردن اینراه بسیار مشکل و مخارج زیاد بر میدارد

دو پل معلق از آهن مهندس انگلیسی بر روی رودخانه کارون بسته است
ایلیات بختیاری سه ماه الی چهار ماه در سیلاق و باقی سال را در جنگلهای پهن
راه و در خود سیلاق زندگی مینماید

سابقاً که در ممالک ایران بهرج و مرج زیاد بود مردم بواسطه امنیت و آسایش در
قلل و جبال بختیاری مسکن مینمودند و برای خود خانهها ساخته اند که آثار آبادانی
بسیار در جبال و جنگلهای آنجا دیده میشود

در کوههای بختیاری دژهای کثیره دیده میشود و ز عبارت است از کوههای
صعب العبور که یک راه یا دو راه بیشتر داشته باشد و در روی آنکوه آب چشمه
باشد و راغلی ازین دژها بمنه ساخته اند از کج و آجر یا سیمان که تراشیده شده است
شهرهای قدیم بختیاری یکی اینج است که حال معروف ببال
میر است و دیگری لوردجان که واقع است در جاکلی سردسیر در مال میر از قدیم
صوب بسیار دیده میشود که در کوهها حجاری شده از پادشاهان قدیم ایران و مؤبد
و قربانیا چاک که در این کتاب اشاره شده است

شیم بارمکانی است در وسط جبال بختیاری از اراضی مسطح و مابهورهای کوچک
پنج فرسخ طول کهنسرخ تا دو فرسخ و سه فرسخ عرض دارد از قراین معلوم میشود
که این نقطه در قدیم دریاچه بوده

یکی از کوههای ما بین مشرق و شمال را قریب هزار و پانصد ذرع سوراخ کرده است

دریاچه را خارج کرده اند آن منفذ شکل پشته و قنات معمولی است که کاه و بونجی
از آنجا رد میشود از فراین معلوم میشود که خروج این آب از برای این بوده که در آن
اراضی رراعت بنمایند امروزه آن باغها تمام خشک شده که عبور از آنجا محال است
و در یکی از جبال نزدیک بان مجری دوازده صور منقور است که بجهت سحی راه برای
من ممکن نشد که برای العین به منم از فرار معلوم در پای آن لویح خطوطی نقش شده
معلوم نشد که خط میخی یا خط دیگری زیر آنکه اشخاصی که آن صور و خطوط را دیده اند
بجهت عدم علم تمیز خط را نداده اند لیا زد انگلیسی هم تفصیل این صور را نوشته است
بعین شیم بار یکقطعه سنگ بزرگی است که بواسطه خرابی کوه بر زرد و سنگ
دیگر فرو رفته شکل اطاقی است و سنگ سقف تراشیده شده و با مرکب سیاه
نوشته شده چون خود من نتوانم آنجا را به منم معلوم نشد چه خطی است و در چه عهد
بوده آن خطوط بطوری محفوظ مانده که مثل خطوط تازه میباشد در شیم بار و اطرافش
قبرستان کمنه زیاد دیده میشود اغلبی از آنها را که نقش کرده اند اسلحه مردانه و در
زمانه در آن قبرها دیده اند

در جبال بنجستاری چشمه نامی آب سرد و گرم معدنی بسیار است بجهت عدم تجربه
خواص آن معلوم نیست اما خود الوار از برای هر یک تجربه خاصی ذکر نمایند
مال میرج آبش از چند رشته قنات بوده که اراضی آنجا را مشروب میکردند
حالا تمام مخروبه است و از خرابی آن شهرتیه نامی احداث شده مخصوصاً در کنار

حکومتی که آثار قدیمه از کاشی طلایی و غیره دیده میشود
 هوای جنگلهای بختیاری خشک است و در طوبت ندارد
 بعضی مسافرین اروپائی که بصفحات بختیاری سفر کرده اند در سفرنامه خود شرحی
 از آثار بختیاری و صور مقوره درج نموده اند

تاریخ بختیاری

تاریخ بختیاری موطا در این کتاب درج شده اما آنچه را که شفاهاً استماع
 کرده ام و دست بدست رسیده در اینجا ایراد میشود
 تمام الوار بختیاری منقسم بدو تیره است یکی قندبر وزن احد و دیگری ولایتی قند
 عبارت است از اگر او یکم از جبل الساق شام آمده در بختیاری منزل کرده اند و
 ابانگان لرستان از انطایفه میباشند و ما امروزه هم ریاست با قندست و بیج
 وقت ریاست با ولایتی نبوده ولایتی طایفه باشند که در بختیاری سکنا داشته اند
 وجه تسمیه بختیاری درست معلوم نیست زیرا که تا اوایل سلطنت صفویه بهمان لر
 بزرگ معروف بوده پس از آن موسوم به بختیاری شده اند
 اینطایفه منقسم میشود بدو قسم هفت لنگ و چهار لنگ
 و هر قسمی از این دو طایفه منقسم میشود بچهار تیره
 چهار تیره هفت لنگ از هزار و نول است

دورکی بآبادی بختاروند و نیارانی

چار تیره چهار لنگ از قرار ذیل است

محمود صالح موکونی کیومرثی میموند

جاکنی که جزو بختاری است دو قسمت شده یکی جاکنی سردسیری یکی جاکنی گرمسیری
و اینطوری هفت لنگ و چهار لنگ مشتمل بر شش کثیره میوند و آن شعب نیز شعب دیگر
که ذکر هر یک ابواب طول کلام است

در تسمیه هفت لنگ و چهار لنگ

سبب تسمیه هفت لنگ و چهار لنگ درست معلوم نیست اما آنچه از روی حدس بر
آمده و در محضری که ریش سفیدان قوم حضور داشتند و در این باب مذاکرات زیاد شد
آراء بر این قدر گرفتار آنجا که بیچیه مالیات ایلیات از حیوانات مثلاً بختاری از
مادیان قشاقنی از گوسفند شاهسون از شتر منجه بسته شده در یک عمدی که مالیات
بختاری می بستند منجه سه مادیان به بختاری بسته شد که هفت پا قسمت هفت لنگ شده
و چهار پا قسمت چهار لنگ و یک پا یا تخیف داده شده با جمع شمرده شده

مقصود از تفرقه ایلیاتی است که از خارج پناه با ملی میزند و در میان آن ایل
زندگی و معاش نمایند

ما پن هفت لنگ و چهار لنگ از قدیم الایام جنگ بوده لاقعد و شخصی از هم دیگر گرفته اند
و نیز تیره های جزو هفت لنگ هم با یکدیگر مجادله می نمودند و خونریزی بسیار بینین

در میان چارلنگک هم این نزاع بوده

خرابی شهر ایزج بر ما درست معلوم نیست که در چه عهدی واقع شده امروزه آثار
از آن ابنیه پابرجا نیست عمارات و قصور و پلها و حمامخانه ها و راهبانی که در عهد ایلخان
دائر بود بکلی منهدم شده

سابقاً ذکر کردیم که میانه هفت لنگک و چارلنگک جنگ و جدال بوده است تا اوایل
عهد حسن پطیجان ایلخانی بعد از تسلط مرحوم ایلخانی بطوائف محتمله نجیب تباری طوائف
چارلنگک را نیز مطیع و منقاد ساخته و بکلی تبار و عداوت را از میان هفت لنگک و
چارلنگک مرتفع داشته تمام را بیک چشم دیده و اما امروزه بکلی جنگهای داخلی
لنگک و چارلنگک موقوف است بواسطه قرابت و وصلت و اتحاد و فوق العاده که
این دو تیره با هم دارند فقط اسی ز هفت لنگک و چارلنگک باقی مانده در حقیقت
حکم واحد را دارند

اسامی اجداد من از فرار دلی است

بنده علی قلی مندرجات دلی را کلمه بکلمه میگویم و ملک المورضین میونسد
علی قلی ابن حسین قلیخان ایلخانی ابن جعفر قلیخان ابن صیب الله خان ابن ابدال خان
ابن علی صالح خان ابن عبد خلیل آقا ابن حشر و آقا ابن غالب آقا ابن حیدر
حیدر کور که مشهور بحیدر کور است معلوم نیست که بحجه فغان یک چشم یا ضعف با صره
باین اسم معروف شده چنانکه امروزه هم معمول نجیب تباری است که این نوع اشخاص را
کور خوانند

کور میماند حیدر از لرستان آمده از قرار مذکور هفت برادر داشته و رئیس طایفه
 پاپی لرستان بوده اند حیدر شش برادر بزرگتر از خود داشته یک روز که با یک نفر
 نوکر خود بشکار رفته بود در مراجعت نزدیک بنجانه خود بکنیز از ایل پاپی با و خبر داد که
 دشمنان بنجانه تو بشیخون زده و شش برادر را کشته اند و تمام اموال و احشامشان را
 بغارت برده و املاک و یورت آنها را منصرف شده اند اینک در پی جستجوی تو میباشند
 هر گاه تریا بید نشیر بهنگامت میرساند حیدر از جا بکوه که آمده بود از بر ایامه فرار کرده
 خود را بهنجستاری رسانید و در میان ایل زرا سوند که یکی از طوایف بزرگ دورگی
 هفت کنگ میباشد متوطن شد پس از آن در میان آن ایل تا اهل اختیار کرده از رحمت
 برستان بجلی منصرف گردید

نوکر او نیز متابعت آقای خود را کرده در آنجا متاهل شد و تا امروزه سلا بعد از سلا
 نوکری این خانواده است

غالب آقا پسر حیدر بواسطه کفایت و لیاقت شخصی ایل زرا سوند که خالو نامی او بود
 مشارایه را بریاست خود انتخاب کرد و دوشنبه باعث ریاست او را چنین دانسته اند
 در زمان قدیم معمول الطیبات این بوده که اینهمه بین خود محض الطیمان بدولت کروئی
 میداده اند ایل مزبور محض اینکه از فرزندان خود کسی را بگرداند بنده خواهرزاده خود
 غالب آقا را برستم کروئی بدولت دادند غالب آقا بجهت منزهت و قابلیت شخصی از طرف
 دولت بریاست تیره زرا سوند منتخب شد پس او خسرو آقا بعد از فوت پدرش

برای سب این برقرار گردید بلکه بعضی ایلات جزو هم ریاست او را اختیار کرده بر
 قدرت و شوکتش افزوده در بعضی قبایلات قدیم دیده شد که خسرو آقا را
 خسرو خان نوشته اند ولی در حقیقت محض تلقی و چاپلوسی بوده

عبدخلیل آقا فرزند خسرو آقا نفوذ و قدرتش بر اجدادش بر افزون شد میتوان
 او را رئیس ایل هفت لنگ نامید

در یکی از جنگهایی که در میان ایل هفت لنگ و چهار لنگ واقع شد اجدادش
 هفت شبانه روز کشید عبدخلیل آقا بضر بقره میا مقتول گردید و جمیع کبیری از
 ایل هفت لنگ بهلاکت رسیدند

حکایت کنند که عبدخلیل آقا در جنگ مزبور بقره میا مجروح شده در بستر ناتوانی
 بحالت نزع افتاد طایفه هفت لنگ بواسطه رشادت و ریاست مشارالیه خواهند
 این واقعه را از دشمن مخفی نگه داشتند و در لباس اسب و در یک نفر که شباهت تام به عبدخلیل آقا
 داشت پوشانیده با سب و سوار کرده حاضر میدان جنگ شدند بکفر از مردم هفت
 لنگ که طلباً هواخواه مردم چهار لنگ بودند و شب را در ملایه بقره اولی بود در نیمه شب
 خطاب به چهار لنگ کرده با جنگ بلند آنها را دشنام داد و گفت اسب جان است
 لباس جان لباس است سلاح جان سلاح است آنوس که آن مرد نیست اگر تا
 حال او بود و ما را از روزگار شام بر می آورد و جماعتی فراوان از مردم هفت لنگ مقتول
 نمودند عبدخلیل آقا هم در همان روز بدر و در زندگی گفت مردم زرا سودند که طایفه مخصوص

این حرف با سب کبری آنها شده فریاد ایشان بود

او بودند محض اینکه عبدخلیل آقا را بدست دشمن ندهند مردانه رزمی سخت دادند
تا اینکه همشاه و نفر از ایشان بهلاکت رسید درینوقت مشارالیه هم جان بجان
آفرین تسلیم کردند نفس او را برداشته بردند و بقیه تسلیف هم بزیبت شدند

بعد از این جنگ قریب دوشه سال مردم هفت لکن در موقع ملافی نایب ماند
درینوقت علی صاحب خان پسر عبدخلیل آقا جوانی نابالغ بود عبدخلیل آقا برادرش
موسوم با احمد از طرف در سو او بودند احمد بعد از فوت برادرش کلابی از (لث)
بر سر گذاشت (لث پارچه باشد که از موی بزنی بافتند برای سیاه چادر) و عهد
کرد تا خونخواهی برادر کند اینکلاه خشن را از سر بر ندارد

هر قدر روش هفت لکن را رعب و تحریک کرد کسی اقدام بخونخواهی نکرد مشارالیه
هم همچوقت امانات و عنایت خود را از دست نینداده هر وقت جماعتی میدیدید
کلمات میبجان ایشان را تحریک همی کرد

در یکی از ایام که برای یکی از تیره هفت لکن مجلس عزائی منعقد شد و جماعتی بسیار از
رؤساده آنجا حضور بهم رسانیدند مشارالیه بان مجلس درآمد و حاضرین بنحمان شور
انگیز فحاطب داشت با اینکه کسی کوشش بنحمان و نداد و در صد مقام بر نیامند
اما کلمات او در زنهائی که حضور داشتند اثر غریبی بخشد از میان یکی از آن زمان
بپای خواست و گفت (احمد بشت ازین با این مردان سخن گوئی که من غیرت و مردانگی
در ایشان نمی بینم من بیک تنه حاضریم که در اینموقع با تو لکن نایم) این بگفت و میگفت

آبی را بدوش انداخته دست اجدرا گرفت و بلند کرد و کشت سلاحی غیر از این بزم
 اینک تو شمشیر خود بیا و نیز تا با هم بجنگ مردم چهار لنگ شتابیم باشد که بعد از طلک
 من و تو لکه تاریخی از برای مردم هفت لنگ برور کاران بماند

مقصود از شک آبی رسم ایلیات است که آب و میزم آوردن از مختصات رهاست
 با جمله سخن این شیر زن در سر ما اثر غریب بخشد و از همان مکان در صد انتقام برآمده
 جنگ بزرگی با طایفه چهار لنگ کرده هفت منزل آنها را دو آینده تعاقب نمودند
 و کروی بسیار از مردم ایشانرا بقتل آوردند چنانکه قبرستان بزرگی از آن بقولین
 دزدیکی کوه آسماری تشلاق موجود است

پس از اینجنگ فرزندان احمد تا کنون مفرین و مخصوصین خانواده ما میباشند بر شاد
 و قوتل مشهور و موسوم بطایفه احمد خسروی هستند

علی صالح خان پس از آنکه بر شد و رشادت رسید معضلات امور را پیش برد و
 کارهای بزرگ نمود و با بازی توانا ریاست و سرمانروانی هفت لنگ بریا
 تصرف خود در آورد

از ابتدای دولت ناری مشارالیه خدمات نمایان نموده با نیواسطه از طرف مادر شاه
 افسار بر اتب عالی و مناصب سامیه رسیده و برای هر یک فرمانی در دست
 از جمله صورت فرمان و نیل است که بر تبه سرداری مانع شده و ج می شود و تا ابرو بر
 یکی نامبردار بود از آن بعد لقب خانی مفتخر آمد

نادر شاه را مهر دیگری بشکل مربع مستطیل بود و بیج مهرش مضمون ذیل است
 نخستین دولت و دین رفقه بود چون بجای بنام نادر ایران قرار داد و خدای
 مهر نادر شاه که در سر لوح فرمان است

شیر و خورشید
 الملک لله

فرمان عالی شد از آنجا که چون بهت صافی طویت اقدس مصروف با حکام
 میان داود و قوی بنیاد سلطنت شهبازی و انتظام معام عظمت و بختیاری بود
 و میباشد جمعی از اخلاص کیشان صادق الولا و بدکان عقیدت انتمارا که در شاهراه
 دین و دولت بختیاری نموده سالک طریق خدمتگذاری و مبارز میدان جان
 نشاری باشد تارک اعتبارش را بر اقران و امثال رتبه رجحان و برتری ارزانی
 فرمایم بمصدق انیمقال صورت احوال عمده الاعاظم و القبائل زبده العاشر و الامائل
 علی صالح بیک ریش سفید طایفه بختیاری هفت لکن است که از بد و طلوع نیر فریوز
 این دولت قاهره و بهنگام بنا پی بر جای این سلطنت با بهره الی حال سایه مثال
 طرم رکاب نصرت آیات اقدس و نشیب و فراز حسن خدمات این دربار مقدر
 مقصد لازم اخلاص و عقیدت و معلوم رای انور و مراعات و منظور نظر خیرت
 کسر بوده و میباشد لکنه از ابتدائشش با به سال بارسایل موازی سه نزار و هشتصد
 نادر بر مقرری سابق بدنیو جبا فرزده قامت قابلیش را بخلعت والای سردار

غازیان و ملازمان مامورین کوه مالی بختیاری سرافراز فرمودیم که چنانچه باید و شاید
 و از جوهر فخر رانگی او آید

ع	س
عبد نادری	سید
از ابتداء نه ماهه از سرکار دیوان	هو اجب سابق از باب اعلیت
موازی سه هزار و شصت نادری	موازی دو هزار نادری

بلوازم و مراکشم امر مزبور قیام و اقدام نموده حسن خدمت خود را در هر باب بر مرا
 جهان اراده جلوه کرتار و غازیان و ملازمان دیوانی و سرکردگان و سایر مامورین
 کوه مالی مشارالیه را سر و ارفصاحت اختیار کل دانسته در هر باب امر و نواهی او را
 مطیع و منقاد باشند مستوفیان عظام و لشکر نویسان کرام شرح رقم اثبت و قدغن
 و در عهد ششصد میلان ثل جمادی الاولی ۱۱۵۹

و از مضمون این فرمان بجزئی معلوم میشود که علی صالح خان همیشه در اردوی نادری
 بوده و در تمام فوجات رشادت و جلا و تها نموده است

همواره از طرف ظایفه چهار لکنک علی مردان خان که بعد از مادر شاه سلطنت رسید
 از طرف بهت لکنک علی صالح خان ملازم خدمت مادر شاه بوده اند و در تمام جنگها
 دلاوریها کرده اند

زمانیکه علی مردان خان دعوی سلطنت کرد ایل بهت لکنک با چهار لکنک متحد
 شده اطاعت او را بگردن گرفتند و بهت گرمی ایشان تا عهد امام محمد شاه قاجار

بمطور

با کمال استقلال پادشاهی نمود اتحاد علی مردانخان با کریمخان زند مفصلاً در کتب
تواریخ مطبوط است فقط در اینجا گشته شدن او را که در کتب تواریخ از روی صحت
نوشته اند محض ذکر می‌نمایم

سید خانوار از طایفه زندیه بخدمت علی مردانخان متصل شدند و فیکه میانه کریمخان
و علی مردانخان کار بخصومت کشید و علی مردانخان محض بسبب آوری سوار میانه ایل
رفت سید خانوار از زندیه مرزبور در ان موقع پشت بعلی مردانخان کرده در زمان
کوچ نمودند که خود را بکریمخان رساند پس از آنکه این خبر کو شد و علی مردانخان شدتاً
بدان سر شد که ایشانرا استمال کرده مراجعت دهد بدون سوار و جمعیت با یک عده از
خاصان خود بمیان ایشان رفت جماعت زندیه که خان مرزبور را تنها دیدند با خود سوار
کرده که بهترین سوقات را برای کریمخان سر علی مردانخانست فوراً اجتماع کرده
او را بهلاکت رسانیده سوار اسبان خود شده اهل و عیال خود را نیز ردیف ساخته
بعجله هر چه تمامتر در یک شبانه روز از صفحات بختیاری دور شدند و آنچه اموال
و افعال داشتند بجای گذاشتند و بطور ایل غار خود را بکریمخان رسانیدند
ریاست کل بختیاری از ابتدای سلطنت صفویه تا زمان تسلط کریمخان زند
چنانکه در این کتاب مندرج است بعهده فرزندان جهانگیر خان بوده
اشخاص سابق الذکر کمال قوت و قدرت را داشته اند چنانکه از ابله که در دو محل
کرم سیر ساخته اند سوکت آنها را می‌رساند

یکی از آن ابنیه در سردشت و دیگری در نهبه و اراست اما عمارت نهبه و اراست که بزرگتر
 قصر است باسکوه مترو و وسیع تر است و تمام خوانین بختیاری در آنجا محض آنست
 در جو ارخان و رئیس خود بوده باشند برای قسلاقی عمارات مخصوصه ساخته بودند
 عمارات خوانین اجداد ما تا این زمان در آنجا موجود است و تمام این عمارات امروزه
 مخروبه است

خط آثاری از آن ابنیه بجای است که مشایخ قوم خبر میدهند که فلان نقطه قاره خانه
 و فلان نقطه دفر خانه و فلان نقطه فراشخانه بوده

و در دو مکان مرزور محل استازی و کوی بازی بوده که خوانین در آنجا مشغول با
 تاخنق و کوی زدن بوده اند و آثارش بخوبی اینسله را با نشان میدهند این
 خانواده بهلاکت ابوالفتح خان افشار باقی بعد از مادر شاه که کریمخان و علمیردا
 و ابوالفتح خان با هم دست اتحاد برای پیشرفت امور مملکت داده بودند
 کریمخان نقض عهد کرده ابوالفتح خان را بقتل آورد بعد از چندی علمیردا سخان نیز
 مقتول شد و سلطنت بکریمخان رسید علی صالح خان تا اوایل سلطنت کریمخان
 حیات داشت چنانکه از فرمان ذیل که نرود من موجود است معلوم میشود

کریمخان که باستم شاه اسمعیل صفوی سلطنت میکرد فرمان مرزور را از طرف شاه
 اسمعیل ابیدال خان سپهر علی صالح خان داده است شاه اسمعیل مرزور بکریمخان میرزا ابوراب صفوی

صورت فرمان

مهرشاه اسمعیل بسم الله

بنده شاه ولایت اسمعیل

حکم جهان مطاع شد آنکه چون از بدو عالم ایجاد و ابتداء خلقت انسان خالق
الارضین و السموات قبض و بسط امور کافه انام و رتق و فتق مهام عامه گرام را در
هراوان و ارمان و تمامی ادوار در جهان در کف کفایت وید درایت خو ایتن با عزت
مکین و سلاطین معدلت آئین بناده و صدای جلالکم خلافت فی الارض در میان شان
در داده از روریکه و کیل کارخانه لاهوت و کفیل اسعاف و ابجاح مقاصد کروپان
ملکوت بکم توفی الملک من تشاء تحت فیروز بخت خلافت و سروری را بوجود دید خود
نواب بایون تازیب انرا کرده و مبطوق تعز من تشاء و میم سلطنت و شهریار را
بفرق فرقد انتمای اهدتس اعلی زینت پیرا ساحت فله احمد علی نهای الوافره نواب
کامیاب دارامی این نعمت عظمی و صدای چنین موهبت حیمه بر ذمه می شناس ترا
و بهمه علیه حقانیت اساس مقدس واجب و لازم ساخته ایم که هر یک از بدکان دین
و چاکران عبودیت قرین آیند و دمان خلافت آئین که در مضار عقیدت و یکرکنی راسخ
و در مراسم جانفشانی ثابت قدم بوده جان خود را بیدرغ نثار قدم میسیر کردیم
اهدتس اعلی نموده کرده بعد اولی حسن خدمات و بر مراتب ضمیر اقباب تنویر مقدس
معنی ناکرده دیده باشد از فیض عنایات پیکران شانانه و تقدمات بی پایان جدید
بهره مند و خدمات شایسته مستحق و سر بلند سازیم مراتب ضیاء صفات اینمقال

چهره نمانی صورت حال نتیجه الاعالی و الاعاظم العظام و الافاضل الکرام ابد الیک
 ولد فالجاء حمت و جلالت و سگاه مناعت و بخت امباه امیر الامراء العظام
 نظاما للشوکه و الاقبال قدیمی و اخلاص کمیش او جاق کردون را واق تسلطه
 علیه عالیه صفویه اما زانته بر ما نم علی صلاح خان بختیاری که چون در حلی که اعلام
 نصرت فرجام بخت پرورش احوال سپاسی و رعیت و عظمت فارس شعله کساگر
 بود جمعی از سگ طرفان جان و بعضی از پچارگان حاصل مقصنای و ساوس
 شیطانی پا از جاده قویم و صراط مستقیم بیرون نهاده از فرط شقاوت سالک
 طریقی بنی و عصیان با معدودی کتبت معرون در دار السلطنه اصفهان و بخدمت
 و حیل مشارایه را دستگیر نموده بودند و از آن تاریخ الی الان هزار مشت کدر اند
 و چون نواب هایون ما دفع و بینه آنها را نصب العین خاطر خوشید مظاہر خست
 از فارس مراجعت و در نوقت که بتوفیق ملک منان و میامن الطاف ابرو بجان
 بخت بینه و تا دیب انطایفه مخزول العاقبه و اردو چهار محال و از غبار تم مراکب
 کواکب موکب بوم و بر این خطه فرج آکنید مشک نیز غنبریر کشته مشارایه مجرود
 استماع و رو آیات جاه و جلال بحال مزبور با وجود اینکه اینطایفه پعاقبه تم چون
 کمین شب و روز از روی کین دورا در گرفته بودند کیه بر لطف قادر لم یزل و لا یرال
 و اقبال بسیر و ال بدی اتصال نواب هایون ما نموده چون نقطه در صفحه دایره ایست
 محو و بعد زشت و تعب بسیار بعزم خاکبوسی در بار فلک مدار از میان آنها فرار بر

قرار در نیوقت وارد گردیده و در مراتب خانقانی و اخلاص کیشی آنچه شرایط
 بدنی بوده بتقدیم رسانیده کوی مسابقت از همگان ربوده لذا مصنون صدق
 نطق من جاء بحسنه فله عشر اشغالها لمعه از لمعات ثواب غایت خاقانی و باره
 از بوارق مرحمت قآنی ضیاء افروز ساحت جمال او گردیده از ابتداء ده ماهه گذشته
 میمونه قومی ییل مشارالیه را بقب سر بلند خانی مفتح و سرافراز و مخاطب عالیجاهت
 و اخلاص دستگاه ابدال خان و خدمت و کالت ولایت کل الکامی عراق بابا
 بملغ بقصد تو مان تبریزی موجب سالیانه در وجه او مقرر و مرجوع فرمودیم بجوی
 که باید و بطریقی که شاید و از حسن اخلاص و عقیدت او آید بوارم خدمت مزبور و
 خصوصیات آن قیام و اقدام داشته در وصول و ایصال مالیات و نظم و نسق
 زراعت و ولایات و جمع آوری رعایا و بر ایام ماسعی جمید بطهور رسانند روز بروز
 حسن خدمت خود را پذیرای عرصه ظهور ساخته خود را مورد نوازشات پدیدار
 شانانه و الطاف و اعطاف نمایان پادشاهانه سازد حکام و ضابطان و کلانتران
 و که خدایان و ولایات عراق مشارالیه را وکیل بالانفراد و استقلال عراق
 دانسته از سخن و صلاح آن که مقرون بصرف و عنطه امور دیوان بوده باشد تجاوز ننمود
 از شأنه تعیین و تبدیل مصون دانند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی شرح
 رقم منوعت را در دفاتر حلو و لارمه ثبت حسب المقرر معمول داشته در عمده شناسند
 تاریخ شهر حجب المرجب ۱۱۶۴

غزوات عمدا و شاه

جنگهای بختیاری در زمان سلطنت نادر شاه بی اندازه است
 مشهورترین جنگهای ایشان فتح قندهار و نزاع با افغانست گویند چهار هزار سوار
 بختیاری ملزم رکاب نادر شاه بوده محاصره قندهار که هفتده ماه طول کشید و
 چندین دفعه نادر شاه حمله برد و فتح میسر نشد از طرف دیگر جاسوسان بادشاه
 ایران اطلاع دادند که آذوقه چند سال دیگر در قندهار موجود است
 نادر محض اینکه مردم افغان حالی نماید که تا فتح قندهار را کند از اینجا کوچ ندهد محمل
 اردوی خود را بفرمود شهری بسای داشتند بنا در آباد موسوم نمود
 بختیار بهای پس از آنکه فهمیدند که فتح قندهار دشوار است و نادر هم تا فتح نهند کوچ نخواهد
 داد با خود کنگاشس کرده گفتند که بدستیاری اردوی نادر بی ماکاری از پیش نخواهیم
 برد اما اگر شهادتین مقصود اقدام نمائیم ممکن است که فتح قندهار را ما میسر شود
 بدین رای هم عهد و هم داستان شدند و معااهده را با میان غلیظ نمیکند کرده که یا مرگ
 یا فتح و معمول ایشان این بود که هر وقت خواستند کاری را با انجام برسانند سگی را
 کشته بخاک میسپردند و این برای این بود که کسی پشت با جنگ نکند و هرگاه کسی روی
 از جنگ بگرداند قبر این سگ بنزد قبر اموات او خواهد بود و تا امروز این رسم
 در میان بختیاری متداول و معمول است چنانکه در فتح طهران این اتفاق روی داد
 بختیاری پس از اینکه هم رای و هم عقیده شدند این راز را پنهان داشته و عده بروز

جمعه نهاده ظهر جمعه را که میدانشند مردم گشتت و جماعت در مساجد مشغول
 ادای فرایض و جماعت بدون امداد دیگران بعد از حمله برده در سوال المکرم
 سال ۱۱۵۰ برج بزرگ ایشانرا که معروف بشاه برج بود بحیثه تصرف در آوردند
 نادر صدای شلیک توپ و تفنگ از خواب بیدار شد کمان کرد که افغان بارود
 بشیون آورده تحقیق کرد معروض داشتند که جماعت بخنثاری بقلعه قدما حمله
 برده اند فوراً بفرمود سوار و پیاده بگنک ایشان از دنبال برفتند و خود نیز بنیاز
 تعاقب داشته بسر حمله آورد

در حوالی شهر سیرق ایرازا بروی دیدار قلعه دید و سیرق وار که موسوم بصید مراد
 و از جوانان دبیر بخنثاری بود ابگنی رساد است فریاد همی زد (پاینده باد دولت نادری)
 و نیز پس ازین فتح بخنثاریان با هم شور و مشورت کردند که ما ازین پیش
 دانسته ایم که هرگاه شهر قدما فتح شود کوشون ارک ششماه طول دارد بهیر است
 که بدون امداد دیگران ارک را حصار داده بکشائیم و در فتح قدما کسی را با خود
 شرکت نداده باشیم

فوراً جمعی را مامور در وازه کرده که در بروی مادر شاه بکشایند و خود بطرف ارک حمله
 آوردند مادر شاه بدون مانع و عاقلی بعد از ورود کرده جانب ارک گرفت و اینکه
 داخل ارک شد بخنثاریان ارک را فتح کرده بودند و همان صید مراد سیرق ایرازا
 در دست داشت و بروی بارودی ارک فریاد همی زد (پاینده باد دولت نادری)

صید مراد مزبور از ایل آسینوند بهفت لنگ است و فرزندان او تا حال بشجاعت
و دلاوری موصوفند

خلاصه مادر بارک و غسل شده بر روی تخت پادشاهان افغان بسلام نسبته امراء
و سرکردگان سپاه ایران در حضورش با پی ستادند در این موقع مادر را بحالت مکرر
یا فشد بجهت اینکه هر چند بختیار باین قدمار را مسح و آسشدا اما این یورش بدو
اجازه مادر بود و چندین دفعه ازین پیش مادر خود بشخصه یورش برده و فتح اورا
نشد بود درین وقت میرزا احمد بیجان نمیشی مادر شاه قطعه دیگرا انشا کرده بعرض رسانید

تو پندار بختیاری کرد حق مدد کرده بختیاری کرد

شاه ایران و مادر توران خاک در چشم قدری کرد

چونکه در تمام تواریخ مادر شاه پوشیده و پنهانست قشون کشی است بصفحات بختیاری
یکی از قشون کشی های مادر در بختیاری چنانکه در این کتاب درج شده از شرح ذیل
علی مراد نامی که در تواریخ نوشته شده صحیحش علی مرادی است که علی

پسر مرادی باشد این شخص از خانواده های نجیب بختیاری است بلکه یکی از دروئی
طایفه زلفی است که جمعی از سرار را دور خود جمع کرده سالها در آن صفحا مشغول

دروئی و شرارت بوده مادر شاه او را دست آورده و بساحت قشون بصفحات بختیاری
کشد پس از طلع و فتح علی مرادی مزبور اکثری از طوایف بهفت لنگ را کو چایده بصفحات
جام با خزر تحویل داد و تا زمان حیات مادر شاه این طایفه در آن صفحات سکنا داشتند

مجموعه حلوکری
از ترنم

پس از فوت مادر و دیگر باریه بوطن اصلی خود مراجعت نمودند
 جمعی از ایشان در عبور بنواحی طهران سکونت اختیار کرده که عده ایشان بالغ بر
 هزار خانوار میباشد و همین مقدار هم در شهر صفهان منزل گزیدند و مابقی
 بجهال و ساکن قدیم خود کوچ دادند

از شاه نواز خان سردار افغان و جماعتی دیگر شنیده ام که اکنون گروسی از تحت
 یاری در صفحات افغانستان سکونت دارند که زبان و عادات قدیمه خود را در دست
 نداده اند شاید از بقایای طایفه هفت لک اند که بعد از فوت مادر شاه از جام خیزد
 بنواحی افغانستان آمده اقامت اختیار کرده بوطن خود مراجعت نمودند

در عهد کریمخان زند جماعتی بسیار از طایفه هفت لک در صفحات عراق سکونت
 داشته جنبش معلوم نیست که در چه عهد و بچه جهت با نجار فرقه اند فقط از روی فرا
 قدیمه که نزد من موجود میباشد و بالغ بدو سیت فرمانست از بعضی از آنها مستفاد میشود
 که دیر زمانی در تسلط کریمخان ایل هفت لک در صفحات عراق سکنا داشته اند
 چنانکه امروزه هم چندین قسریه در عراق است که ساکنینش امروزه
 بختاری است و در این طول مدت بوطن عادات و رسوم قدیمه خود را در دست
 نداده از جمله سه ماه تابستان را در قتل جهال در زیر چادر زندگی مینمایند

بعد از چندی بوطن خود مراجعت نمودند تاریخ آمدن ایشان بعراق و مرخصان
 درست معلوم نیست ابدال خان پسر علی صالح خان بعد از فوت پدر بریاست

ایل منتخب شد و آلمان سلطنت کریمخان در خدمت کریمخان بود
 فرمان دین از طرف کریمخان زند در باره ابدالخان صادر شده
 فرمان عالی شد آنکه چون عالیچاه رسیع جایگاه شوکت و جلال دستگاه
 شامت و نبالت اقباه عیادت و اخلاص جایگاه ابدالخان بختیاری بعد از
 تفضلات جناب حضرت باری بوجهات خاطر فیض مظاہر عالی مستطرد امیدوار
 بوده باشد که بعد از انتظام مهام مملکت فارس و کوهگیلویه الی با در و سواحل مکه
 رفیع گوکب عالم گویش عراق و قلع و قمع اعادی پر نفاق عنان عنایت بصوب
 دار السلطه معطوف و بتاریخ پست و ششم شهر صفر المظفر دار السلطه مزبور مہر ایالت
 عزو شان و کیفیت و ارار آرد بدینا در از دار السلطه مزبور بجز و استماع حرکت
 مویک نصرت نشان التبتہ با جمال استماع مودہ خواہند بود چون حال الحمد لله والتمنه
 ابواب دولت و نشاط کساده و روز اعادی بدسکال تیرہ و دست اقبال کلام عالی
 چیرہ و منظور نظر خورشید اثرم آنت کہ من بعد لازمہ محبت و مہربانی نسبت با عالیچاہ
 و عموم ایل حبسیل بختیاری بعلم آتودہ (التبانی) کہ جناب مدرس الہی عطا فرماید
 از ایشان درین مذاشتہ بایکدیکر بمصرف میرسایم لہذا میاید بوصول فرمان مطاع و
 ورود و حصول اطلاع بر مضمون من جمیع بجات خاطر خود را بحقیقت و کلام عالی صحیح
 داشته در کمال خاطر جمعی با اتفاق سایر خوانین و سلاطین بختیاری روانہ حضور
 کہ بعنایت اسہ بعد از ورود عالیچاہ شوکت دستگاہ نوعی مراعات و مہربانی فرمایم
 کہ محمودی

که محمود اقران و امثال کردند و در نیاب قدغن تام لازم دانسته در عمده شنیدند
 بتاریخ شهر ربیع الاول ۱۱۴۹ مهر کریمچان یامن هو بمن رجاء کریم
 آقا محمد خان در سلطنت خود دو جنگ با بختیاری کرده در جنگ اول شکست
 فاشی خورده در این موقع طایفه هفت لکن و چهار لکن برای دفاع با جدت اتحاد
 داده ابدال خان برادرزاده علی مردانخان را برایت خود زیر فرستند
 پس از چندی دوباره آقا محمد خان با سپاهی بزرگ برای قطع و قطع بختیاری کمر
 بست و در نواحی فریدن ملاقی فریقین دست داد

آقا محمد خان از عده و عده بختیاری بیم کرده بنای تدبیر را گذاشت و بعضی از جوانان
 بواجید فریب داده که در موقع مجادله پشت با جنگ نمایند و این تدبیر موافق تقدیر
 شد و بختیاریان بدون مجادله و مبارزه روی از جنگ بر تافتند و سایرین نیز از
 جنگ دل سرد شده در خود توانائی برابری ندیدند و هزیمت شدند ابدال خان کمال
 جد و جدر نمود که مانع هزیمت ایشان شود و خود در زمی سخت در داد ابو الفتح خان
 پسرش نیز مردانگینها کرد تا بهلاکت رسید و کجباره بختیاریان راه فرار پیش گرفتند
 ابدال خان با اینکه شهاب بود پای مقاومت فسرده و مرد و مرکب بجاک

انداخت تا اخر الامر چند زخم برداشت و او را زنده دستگیر نمودند

پس از آنکه او را نزد آقا محمد خان بردند فحاشی زیاد با و نمود ابدال خان در جواب
 گفت (قدرت خدای راست که مثل من مرد را در برابر چون تو عجزه دست بیای دست)

آقا محمد خان از این حرف متعیر شده بعلامان حضور گشت و را پاره پاره ساختند
 در زمان آقا محمد خان چراغ خان احمد محمدی که از طایفه بابادی هفت لکن بود مقر درگاه
 آقا محمد خان برای عروسی برادرزاده اش فتح علی شاه چهل راس قاطر
 از بختیاری هفت لکن و چهار لکن تقدیمی خواست ایشان پزیرفتند سال بعد با
 قاطر اطلید و این معمول شده بجای مالیات همه ساله میر و جنتند و تا کنون که با
 بختیاری اصناف مضاعف شده باز میجو از روی جان چهل قاطر است

بعد از ابدال خان دو پسرش حبیب الله خان و فرج الله خان وارث پدر شدند حبیب
 خان فرزند ارشدش بریاست ایل برقرار شد و قایمی که در عهد حبیب الله خان وی
 وادجک است با مرتضی قلیخان ایل یکی قشائی تمام طوایف هفت لکن در
 حضور بهم رسانیده از آن طرف هم طوایف قشائی خود آرائی کرده در کدمان که
 از بلوک چهار محالست قشائی فریفتن شد و در زمی سخت در دادند و سب مرتضی قلیخان
 تیر خورد و بجاره قشائی جانب فرار گرفتند و جمعی بسیار در این جنگ مقتول و مجروح شد
 پس از فرار مرتضی قلیخان بلافاصله کاغذی بحیب الله خان نوشت

که بعد از چهل روز دیگر حاضر جنگ باشید که من خواهم آمد هر قدر حبیب الله خان
 سعی و کوشش نمود که مردم هفت لکن را برای این جنگ آماده نماید که آن کردند
 زیرا که موقع قشاق ایشان بود و راه قشاق پیش گرفتند

و بعد از چهل روز دیگر مرتضی قلیخان با سوار و پیاده بسیار به پشت کوه آمده چون

مردم بختیاری به قلاق رفته بودند اعلی از دماست پشت کوه را که متعلق به حبیب الله خان بود با دغارت داد، مراجعت کرد

و نیز در زمان حبیب الله خان اسدخان بختیاروند هفت لنگ که شجاعت و مردانگی موصوف بود سر از اطاعت حبیب الله خان چپیده و دعوی ریاست ایل هفت لنگ را نمود

و ما دام العمر میان حبیب الله خان و اسدخان جنگهای کثیره شد و در این جنگ مردم هفت لنگ دوتیره بودند جمعی هواخواه حبیب الله خان و جمعی هواخواه اسدخان اسدخان صاحب دژ معروف است و سالها بشیخ علی شاه یاغی بود چنانکه مفضلاً در این کتاب بجای خود ذکر شده و در این طول مدت سرکشی و پناگاه او دژ معروف بدژ اسدخان است که در بختیاری مشهور بدژ ملکان باشد و دژ مذکور عبارت از تخته سنگ عظیمی است که بر بالای کوهی میباشد تقریباً زمین مسطحی که در بالای آن تخته سنگ است بالغ سی هزار ذرع زمین مضر و بی است و در آنجا چشمه آبی است و مختصر در آن دیمی هم دارد و بالای دژ عمارات کثیره از قدیم وجود یافته شده اسدخان هم در آنجا چندین بنا نموده در کمر این کوه رگی است که محل مجوسین است سرار از پائین با طناب بالای کشیدند و در آنجا جای میدادند دیگر برای آنها راه پائین آمدن بود و نه راه بالا رفتن اما در آنجا بارادی گردش میکردند و از بالا با تناب و نان میدادند و نیز در فرار دژ بر کهای متعدده میباشد که ماه ترین دیواره و دژ محل دروازه در آن

اگر بخوابند از زمین بالا بروند بزبان بپندد پله میخورد و از اشکهای نزد بام سی چهار
 پله از سنگ تراشیده اند تا بدروازه و زیر میسند تفصیل گرفتاری اسدخان را در پاره
 قاجاریه تبرقی ذکر کرده اند که با اصل قصه واقفیت ندارد

اصل قصه اینست که از طرف فتح علی شاه محمد علی میرزای دولت شاه مامور گرفتاری
 اسدخان شد با او و بظرف و زکوح و او چون نزد یک دژ رسید خود با یک جلو
 دار برای تماشای بحالی دژ آمد و اطراف آنجا را دیده بصیرت کنیت دانت
 که گویند این حصن طبعی بویزش و غلبه از جمله محالات است لهذا خود را بنزدیکی
 نزد بان مزبور رسانیده فراوان دستخفین در هر نقطه که او را گرفتند پند
 کیتی و در اینجا چه میکنی گفت من یکی از نوکرهای دولت شاه میباشم و برای اسدخان
 رسالت دارم فراوان مانع رفتن او نشدند

پس از آنکه نزدیک پله رسید اسدخان را اطلاع دادند از فراز و زیر آید شاهزاده
 شناخت لازم تعظیم و کرم بجای آورد

دولت شاه گفت اینک من بجان تو آمده ام و از تو تمنی دارم که در عالم مردانگی
 تسلیم شده من ترا بخدمت شاه ببرم

اسدخان چون شاهزاده را دید که از مردانگی در آمده تسلیم شاهزاده شد آنگاه
 شاهزاده با او گفت اینک بالای دژ برو و مدارک خود را نموده مراجعت کن اسدخان
 گفت اگر بدز مراجعت نمایم هوای دژ مرا مانع آمدن شود هم اکنون بهر کجا روی در

رکاب تو خواهم آمد

خانواده اسدخان که شنیدند اسدخان عازم بکرت است رفراز و زبیر آمده و در
از روشن بخت منع شدند اما فایده نکرده پس از آنکه اسدخان مایوس شدند بخدمت
شاهزاده آمده سفارش اسدخان نمودند شاهزاده ولداری بنا داده بمقتضای
که در ترک سائب خود داشت برای مخارج بنا داده و اسدخان با شاهزاده بار و آ
از آنجا راه دارا خلفه پیچید و بعد از زور و بدار آنخلافه شاهزاده را در خدمت شاه آورد
از او وساطت کرد شاه او را با شاهزاده بخشد

و همواره اسدخان خدمت شاهزاده را از دست نداد شاهزاده نیز نیمه نوع مهری
در باره او منظور داشت در سفر کرمان که شاهزاده بستری شد و دانست که جهان
زندگیش تاریک شده اسدخان و کلبعلی خان فیلی والی پشت کوه را که نیز پناهنده شاهزاده
بود پیش طلبید و گفت ایک من و دواع باز پسین میگویم

اردوی من محض خوش آمد پریم شمار زنده گذارند ایک هر دو تن قبل از مردن
من از این راه رویدر شوید ایشان فوراً سوار اسب راه فرار پیش داشتند
در هجرت شاهزاده بدرو زندگی گشت

اسدخان بشجاعت معروف و مشهور بود و مکرر یک تنه بکشت شیر رفته فایق آمد
و او را با شمشیر کشت بعد از فوت حبیب الله خان چندین پسر از او بجای مانده پسر قابل
او جعفر قلیخان و کلبعلی خان بود اما برادرزاده او الیاس خان پسر نسج الله خان

که از خورده

که از عموزاده های خود بزرگتر بود بریاستایل انتخاب شد در ایام ریاست او قصه
جنگ روس و ایران روی داد و هزار سوار بختیاری بریاست حسن خان برادر
ایلیاس خان در اردوی نایب السلطنه عباس میرزا بود

در یکی از جنگهای عباس میرزا با روسها قشون روس یکی از تپه مارا سگر بسته بودند
عباس میرزا بختیاری را پیش طلبید و گفت ایگت سخت است باید تپه را از روسها
بگیرید گفتند سواره ممکن نیست باین تپه رفتن اگر هم بخوایم پیاده برویم باید اسبها
خود را بدست رفقای خود بسپاریم عده ما نقصان می پذیرد شاهزاده چرکیک عراقی
بفرمود اسبهای آنها را نگاه داشته بختیاریان پیاده اطراف تپه را فرو گرفتند و
رزمی سخت داده روسها را پس نشاندند و به تپه صعود کرده تپه را متصرف شدند
پس از آنکه ارکارانجا فراغت یافتند فرود تپه را گزیدند از چرکیک عراقی خبری
بودند از اسبها معلوم شد قشون نایب السلطنه فرار کرده در نیوقت از طرف اردوی اسبها
یکمفر برسالت نزد حسن خان آمده که بی حجه خود را از زمین نایب السلطنه و قشونش
برنیت شدند اگر خوابید سلامت بمانید تسلیم شوید بختیاریان که کار را دیگر کون دیدند
دست از جنگ کشیده تسلیم شدند روسها آنها را با سیری بردند پس از صلح میان دولت
ایران و روس بختیاریان نجات یافته با وطن خود مراجعت نمودند

بعد از فوت ایلیاس خان پسر او و لا و شرح الهه خان و او لا و حبیب الهه خان که جعفر
قلیخان جد من و کلبعلی خان برادرش باشد با او لا و فرج الهه خان چندین جنگ شدید

ازین جنگها که تمام هفت لکت و چهار لکت با اولاد فسرچ اله خان همراهی کردند
و با جد من در شینبال که در وسط جنگ و جهال بجیاری واقع است رزمی سخت
نموده جد من مقتول شد

بعد از یکسال دیگر تمام ایل هفت لکت و چهار لکت حتی بجیاری بروجرنگ
فرزدان فسرچ اله خان اجتماع کرده بقلع و قمع خانواده مالک بشد در پیوست
مرحوم پدرم با پزده سال داشت ریاست خانواده با کلبعلی خان عموی مرحوم انجام
بود با جمعیت خود که بیشتر از صد نفر بود در قلع چهارم متحصن شده تا هشت روز
این عده قلیل با هزار جمعیت طرف هر روزه صبح و عصر رزمی دو کرت جنگ نموده
روز هشتم این صد نفر سوار جنگی مردانه نمودند و او شجاعت دادند
تمام قشون طرف را بر زمین نموده چند نفر از رؤسای آنها را با عده کسری قتل آوردند
از معاریفی که در این جنگ کشته شدند حنیان پسر فرج اله خان و چند نفر از کسان
او بود و نیز جعفر قلیان پسر اسد خان که در این جنگ بگت اولاد فرج اله خان
آمده بود و چند نفر از بستگانش بهلاکت رسیدند

بعد ازین جنگ ریاست ایل هفت لکت مخصوص کلبعلیان و اولاد جعفر قلیان شد
مرحوم ایلیانی پدرم از سو بسکون ابدال خان پسر کلبعلیان بستوه آمده کار میآ
او و عمویش خصومت کشید و چندین جنگ ما بین ایشان شد
در این جنگها آقا علی داد که اشخ سواران بجیاری بود و سمت مصابرت کلبعلیان را

داشت و او شجاعت و مردانگی را داده چنانکه در تمام اینجکها غلبه با کلبعلی خان شد
 کرد جنگ اخیر که مشهور بجنگ (بازفت) است و آقا علی داد مجروح بود و در جنگ
 حضور نداشت غلبه با مرحوم ایلیانی شده ابدال خان سپر کلبعلیخان گشت خورد
 مدتی نخواست که ابدال خان بدرو دزدکی گفت گویند بواسطه جراحتی بود که در جنگ
 باورسیده بود کلبعلیخان پدرش بجهت محبت و آفرینی که با ابدال خان داشت مدتی
 که دیده بعد از چهل روز وفات کرد

در وقت ریاست ایل بهفت لکن خاصه مرحوم پدرم حسین قلیخان ایلیانی کردید و آن
 مرحوم راسه برادر بود حاجی امام قلیخان ایلیانی رضا قلی خان ایلچی مصطفی قلیخان
 (فامیل) کنونی ما عبارت از اولاد این چهار برادر است مرحوم ایلیانی با کمال مهربانی
 و ملاحظت با برادرهای خود رفتار میکرد و مرچه داشت از برای آنها میخواست چنانکه
 بعد از فوت مصطفی قلیخان برادرش که در جوانی فوت شد دو پسر او را مثل پسران
 خود نگاهداری نمود با اینکه در آنوقت دارایی کمند و مال نبود پس از آنکه حسب
 ثروت و کمند شد مایملک خود با چهار قسمت مساوی تقسیم نمود میان سه برادر
 حی و ورثه اولاد مصطفی قلیخان مستوفی

مدیر بجا مرحوم ایلیانی ایل چهار لکن را بنامه مثل ایل بهفت لکن مطمع و منقاد خود
 ساخت و با اکثر خوانین انطاویه خویشی و مواصلت نمود چنانکه سرورده این
 هفت لکن و چهار لکن متحد و یکی هستند

اطلاک چهار محال اصفهان را مرحوم ایلیانی و سایر خوانین بختیاری خریداری کرده اند
 فصول رشت را مرحوم ایلیانی در عربستان بآفاق حکومت مشغول تنظیم انصاف
 بود و در تابستان در صفحات چقا قنور و چهار محال بنظم سیلاقی میردخت تا اینکه
 ظل السلطان در آن صفحات حکومت یافته تسلط پیدا کرد و کمال محبت و یگانگی را نسبت
 به مرحوم ایلیانی منظور میداشت اما مرحوم ایلیانی شاهزاده را همواره از ظلم و تعدی
 منع میکرد و گاهی هم در این باب مبالغه و تاکید میکرد و این مبالغه بر مزاج شاهزاده که عادی
 بشیدن تلقی و چالپوسی بود خوش نیامد

درین وقت که حکومت اصفهان با ظل السلطان بود فرزند میرزای محمدالدوله پسر پسر
 السلطنه عباس میرزا حاکم فارس شد ظل السلطان و محمدالدوله کمال عداوت را با هم
 داشتند محمدالدوله بواسطه مهربانی ظل السلطان نسبت با ایلیانی علناً بنامی خصوصت
 با ایل خانی گذاشت

ایلیات که که کیلویه را بهانه کرده با دربار دولت اسباب چینی برای ایلیانی می نمود
 بعضی مکاتبات شاهزاده که در بار میزشت و بدست آمد نوشته بود که استعداد و قوه
 ایلیانی با اندازه نیست که دولت قاجاریه را مقابلهت با او ممکن نیست رفه رفه خاطر
 شاه را متزلزل ساخت

حاجی میرزا حسین خان سپهسالار که کمال محبت را به مرحوم ایلیانی در هر موقع منظور می
 داشت مطالب را به مرحوم ایلیانی نوشت و در امی داد چاره اینست که یک سفری

ایلیخان بدار آن خلافت باید تارفع شهبات شود
 ایلیخان هم بدستور العمل سپه سالار بطهران آمد بحضور شاه رفته کمال مرحمت را شاه در
 باره ایلیخان مرعی داشت

حکومت فارس را در نیوقت ضمیمه حکومت صفهان نموده بطل السلطان دادند
 مرحوم اسفندیار خان و من بجهت اینکه صد نفر از سوارهای مادر صرد و کشیک خانه بودند
 و با صد و سوار میشدند اغلب در طهران بودیم

طل السلطان این صد نفر سوار را نیز ما مور خدمت صفهان کرد
 رسم مرحوم ایلیخان این بود که هر ساله ابتدای تابستان که وقت مراجعت آن مرحوم از
 عربستان بود و با صفهان آمده باطل السلطان ملاقات کرده یکماه توقف مینمود و آنگاه
 به چقاخور به سیلاق میرفت از قسلاقات در چند نقطه عمارات ساخته بودند و در چقاخور
 که منزل سیلاقی است نیز عمارت مخصوص داشت ولی چهار ماه توقف را در زیر چا در گذراند
 مینمودند چقاخور چینی است مسطح پنج فرسنگ دوره اوست از هر طرف محاط بحبال است
 بزرگترین حبال در جنوب چقاخور که بی است معروف به (کلار) تمام سال از برف خالی
 نیست در وسط چقاخور تپه است از سنک و در جلوه آن تپه دریاچه است موازی شش
 تمام آن چمن منظر باسکوه و شکی از برای آن عمارت دارد

اما عمارات حالیه خوانین بختیاری بسیار است اطلاق که ما بین خود تقسیم کرده اند بکس
 در ملک خود عمارتی ساخته تمام این عمارات متصل بهم است فی الجمله فاصله دارد این

اطلاک واقع در چهار محال و نزدیک جبال کجستاری است

در سنه هزار و دوویست و نود و نهم هجری که ظل السلطان بطهران آمده منعم با او بودم
در نزد ناصر الدین شاه اسباب قتل ایلیانی را فرام کرد و نوشته هم در این باب
محرمانه بخل ناصر الدین شاه دریافت نمود

در مراجعت ظل السلطان با صفهان مرحوم ایلیانی و اسفندیار خان از عربستان
بیدین او آمد منعم که با خود شاهزاده همراه بودم در شب بیست و هفتم ^{۱۲۹۹} شب ایلیانی و
اسفندیار خان و من بدعوت ظل السلطان در میدان شاه برای دیدن مشق سرباز
حضور بهم رسانیدیم

پس از اتمام مشق با ظل السلطان مراجعت بعمارت دولتی نمودیم نزدیک غروب
ظل السلطان مرحوم ایلیانی گفت که شما با مشیر الملک با طاق بروید و در باب
عربستان مذاکرات بنمایند پس از آن با اسفندیار خان و من گفت که شما هم بمنزل
بنان الملک بروید که شما کار لازم دارم ما با بنان الملک مشغول صحبت شدیم که بخیر
بسیار بزرگی آورده ما را بخیر نمودند و فوراً سرباز تمام باغ را احاطه کرد و در وقت
بنان الملک برخاسته بیرون رفت ما دانستیم که ایلیانی را سیر گرفتار نمود پس
آن پایامی ما را خلیلی نموده و بازوان ما را منیر بشد

در همان شب مرحوم ایلیانی را قتل آوردند صبح آن شب در شهر شرت انداختند که ایلیانی
سکه کرده آنگاه نفس مرحوم را با بحال احترام بلند کرده و در تخت فولاد در کتیبه میر کمال سپردند

پس از آن مارا با بنا بر محبوبین که جای بسیار سخی بود نقل دادند
 ظل السلطان در نیوقت محمد حسینیان سپه دار پسر حاجی ایلخانی را که در اصفهان جا
 داشت نزد حاجی امام قلیخان ایلخانی عمو و سایر خوانین فرستاد که آنها را اطمینان
 داد و پراحم دولت امیدوار سازد و محمد حسینیان بحال سعی را در اطمینان خوانین نموده
 ایشان هم اظهار انقیاد و اطاعت مرعی داشتند
 نمیوانم انکار کنم که این اتفاق غارنشکی بود که تا ابد میان بختیاری بجای نماند
 زیرا که اگر نمیوانستند با شاه بجنگند اقل ظل السلطان را میوانستند از حکومت اصفهان
 معزول سازند

بعد از یکسال که من و اسفندیار خان در حبس ظل السلطان بودیم بواسطه سعی و اقدام
 دوستان ما در طهران اجازه مرضی ما را گرفتند و ما بزرگواران را مرضی کرده اسفندیار
 خان را وعده داد که در سه ماه دیگر مرضی نماید پس از آن خلاف وعده خود کرده معاذیر
 در مرضی اسفندیار آورد و ^{بخانه} شش سال دیگر او را در حبس باقی گذاشت

در زمانیکه ادارات را از ظل السلطان گرفتند این سلطان اما بیک اعظم حکم مرضی
 اسفندیار خان را صادر کرده ما را بطهران احضار نمود و در طهران ریاست ایل با اسفندیار خان
 داده شد و ریاست سوار و غلامان رکابی را بمن دادند

قریب هفت سال اسفندیار خان کاسی شها و کاهی بشراکت عمو ما ریاست ایل را می نمود
 و منم در این مدت در طهران بودم

در مدت توقف من در طهران تمام خیال و حواسم در اجرای مقاصد خود بود یعنی در
 ایما نمودن اجرای قانون شود و باعث سعی من در این باب بجهت این بود که چون مردم
 ایلیانی را کشید و ظلمهای بسیار نسبت بمن و اسفندیار خان نمودند قاجار اسبند
 دیدم چنانکه کمر کسی و چار این بدبختها شده بود از آن پس مقصدم شد که مردم را بگو
 قانونی دعوت نمایم و در این مدت که در طهران بودم با جماعتی هم عهد کردم که دست
 اسبند او را کوتاه داریم چیزی نگذشت که دوباره حکومت بختیاری را بطلان
 دادند و بهم نبای حکومت را گذاشت و در هیچ موقع از سختی و اذیت ناگواهی نکرد

در این موقع مردم ایلیانی عموماً با ما عداوت میورزید ریاست ایل را دولت با و داد
 پس از آنکه حکومت بختیاری بطلان سلطان داده شد من در طهران بودم اسفندیار خانم
 بطهران آمد مصمصام سلطنته و سایر احوان بجهت تعدی فوق العاده شاهزاده با هزار
 خانوار که از کسان و بستگان ما بود و به مقصد شصت سوار بطرف لرستان کوچ داد
 و از راه لرستان به بختیاری بر وجه آمده تا بستانها در بختیاری بر وجه و در بستانها
 در لرستان و عبرستان زندگی نمود و سفرشان دو سال طول کشید

از آن پس من در طهران بطرف بختیاری سفر کرده میان حاجی ایلیانی و عموماً و سایر
 احوان اصلاح نمودم تاکنون این اصلاح میان ایشان برقرار است و هیچ وجه که در
 و نظاری در میان نیست

پس از دو سال توقف و بختیاری و اصلاح کامل در ما بین خانواده بطهران در جهت

نمودم و بابت و جد تمام مشغول ترتیب دادن انجمنهای مخفی و پدید کردن هجرت
بودم برای بدست آوردن قانون

در سال هزار و سیصد و سیزده ناصرالدین شاه بدست میرزا رضای کرمانی مقبول شد
و آنچه خود در انمواقح حضور داشته و اطلاع دارم مختصراً در این کتاب ذکر نمایم
در آنوقت در حضرت عبدالعظیم حضور نداشتم و در شهر بودم بعد از یزواته این سلطان
صدر اعظم مرا با سوار احضار کرد و در پیرون در دازه بموکب شاهی و چار شدم که عازم شهر
بود این سلطان در صندلی پیش نشسته بود و امین خاقان برای موظبت شاه
در پهلوی شاه جای داشت و غسل عمارت سلطنتی شدیم و در بعمارت تخت مرمرها
کالکه را باز کرده کالکه را با دست بعمارت صند و قجانه نخل دادند و اطراف را
پیرون کرده شاه را از کالکه پیرون آورده در صندلی دراز جای دادند و عیال صلت
آن صندلی را بهوش گزیده بعمارت کلستان بردند و در اطاق علاج در رختخوابی جای دادند
کا مران میرزای نایب السلطنه هم در آنوقت وارد شد حکیم طولران و چند نفر طبیب
دیگر را که خواسته بودند وارد شدند حکیم طولران بعد از معض اطلاع داد که کلوله بطلب
خورده و بعد از هشت ماهه وفات کرده امین السلطان از واقعه با خبر بود و محض عدم
تفصیل تیره خورون شاه از اینقرار است

شاه از برای قرن ستال پنجاهم سلطنت خود ترتیب جشنی داده بود و سه روز بابت
جشن باندن برای شکرانه این جشن خواست بریارت حضرت عبدالعظیم مشرف شود

قضا و زجعه و فضل بهار و موقع اردو حاکم زائرین بحضرت عبدالعظیم بود نهار هم در
 حضرت عبدالعظیم تیه دیدند امین السلطان برای درو شاه خواست حرم زایق
 نماید شاه قبول نکرد و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم بطرف امام زاده حمزه روانه شد
 در نیوقت میرزا رضای کرمانی که منتظر وقت بود در محاذی درمی که با امام زاده
 حمزه میر و نوشته و خود را بصیغ چسپانیده بود شاه قریب بدو درع که بمیرزا رضا
 مانده بود توقف کرد که مانگاه طپانچه میرزا رضا خالی شد شاه بجله تمام رو با امام زاده
 حمزه روانه شد در حالتیکه دو نفر از اهل خلوت اردو طرف زیر بغل او را داشتند
 بدرب مقبره فسروغ السلطنه که رسید در بسته بود خواستند در را باز نمایند قدری
 طول کشید شاه بزانو درآمد در نیوقت در باز شده شاه را داخل اطاق فروغ السلطنه
 نمودند چون شاه در حیات خود این زراحتی دوست میداشت نفس آخر را هم در
 اینجا بپایان آورد بعد بخمال نفس او را از طهران با آنجا آورده بجاک سپردند
 و کتری که در آنوقت حضور داشت فوت شاه را با امین السلطان اعلام کرد چند نفر
 از دوستان امین السلطان با و کشف مصیبت نیست که از اینجا بشهر بروی چنانکه جا
 میرزا آقا سی هم بعد از فوت محبت به حضرت عبدالعظیم بنا نهاده شد امین السلطان
 اعتنائی باین سخنان نمود و نهایت کار دانی و تدبیر را بکار برد و اطلاع داد که
 تیر شاه صدمه وارد نیآورده و بپای او خورده و جزئی جراحی رسانیده محل وقت
 و نظر نیست و حکم داد صحن را خلوت کرده شاه را بجاک که جای دادند و موافق میل

بطرف دار اختلاف حرکت کردند و او را بطهران سابق ذکر کردیم
 در همان شب شاه را در ناخجستان غسل و کفن کرده نماز خواند پس از آن جدا و در
 عمارت برلیان جای دادند و در باب امانت گذاشتن جسد شاه مشورت شد و قرار شد
 که در کیمه دولت بمانت گذارند روز چهارم فردای آن روز با جلال و شکوه تمام نعش او را
 از طاق برلیان حمل به کیمه دولت نمودند امانت نهادند
 میرزا رضای قاتل را هم در آن روز گرفتار ساخته با موکب شاهی حمل بطهران کرده در عمارت
 آبدارخانه محبوس داشتند

من از آن روز علانان و سواران بخجستاری را در داخل عمارت کلستان گذاشته تا مور
 بحفظ و حراست عمارت دولتی شدم و خود منم شب و روز در خدمت امین السلطان بودم
 در مدت چهل روز که در و مظفرالدین شاه طول کشید امین السلطان از عمارت کلستان بیرون
 نرفت و روز و شب مشغول ترقیب و تنظیم امور مملکتی بود حتی در این مدت کمال کفایت را
 در نظم و امنیت مملکت بخرج داد که سزاوار همه نوع تجید و تحسین است

در اکثری از استطاقهای میرزا رضا که محرمانه میشد حضور داشتم آنچه بر من معلوم شد
 قصدش خدمت بملت بود چنانکه در یکی از استطاقات از او سوال شد که ناصرالدین
 شاه را کشتی چه شاه بهتری از او پیدا کردی تفاوتی هم در وضع نخواهد شد

جواب داد (اینمسله را خوب میدانم نهایت این بود که صدای طباچه من ظالمهای
 مغرور را از خواب غفلت بیدار کرد) و نیز در استطاق دیگر گفت

ایرانیان را تبه‌ساحتم که بشیرازین زیر باطنم نزود
 بعد از تحقیق معلوم شد که میرزا رضا از سرسپردگان آقا سید جمال الدین افغان است اما در
 ظاهر شد که در این باب آقا سید جمال با دستور العمل داده یا نداده بود و استقامت
 چیزی معلوم نشد و مدت سلطنت مظفر الدین شاه من سالی یکدفعه بطهران آمده سه ماه
 توقف کرده مراجعت به بختیاری نمودم در سنه هزار و سیصد حاجی ایلمانی مرحوم
 و ریاست ایل با سفیدار خان داده شد

در سال هزار و سیصد و بیصده از راه هندوستان بسافرت فرنگستان رفتم در کراچی از
 کشتی پیاده شده بعد از سیاحت چندین بلاد و ممالک هندوستان خصوصاً شهر اکره و دله
 که مخصوص از برای سیاحت و تماشای مقبره تاج محل و عمارات سلاطین با بریه است
 بطرف شهر بمبئی حرکت کردم بعد از سیاحت بمبئی عزیمت مصر نمودم چون فصل نیتان
 بود مدتی در آنجا توقف کرده بسمت فرنگستان رفتم و در اریل پیاده شده از آنجا
 بپاریس عزیمت نمودم

بعد از مدتی توقف و سیاحت پایتختهای اروپا از راه روسیه بطرف طهران حرکت
 کردم تمام مدت اینسافرت دو سال و کتری بود و در شیع خارجه ملکه در لندن حاضر نمودم
 بعد از مسافرتم با بران بجای توقف طهران را خوش داشتم زیرا که شخص با بید در ممالک
 متمدنه مثل فرنگستان زندگی کند یا اینکه مسکن و محلهای طبیعی مثال جبال بختیاری تعیش
 نماید در سال هزار و سیصد و پست سفیدار خان سردار اسعد برادر ارشد من در رود

بدر و زندگی کف

بعد از فوت اسفندیار خان بر حسب قانون فامیلی ما که ریاست بارشیت سن است
ریاست بختیاری بعد از محمد حسین خان سپهدار سپهر حاجی امام قلیخان ایلمانی که با
من همزاده است موکول شد بعد از دو سال ریاست محمد حسین خان سپهدار رحمت
ایزدی پیوست بعد از رحلت او ریاست نجف قلیخان مصمصام اللطفه اوهی من
تفویض گردید

در سال هزار و سیصد و چهارده امتیاز راه کاروان رواد از صفهان تا بندر ناصری را
من از دولت امتیاز گرفتم نگاه با کنپانی پنج میان خود تشریح گذاشتم که منس
از لذن آمده طرق را مسطح نماید پس از آن پلهای معلوق آهینین نیز از لذن آه
بر روی رود کاروان پل بستند

در سال هزار و سیصد و پست و چهار و دیگر باره بفرنگستان برای علاج ضعف چشم فرم
در اینکرت مسافرت من سه سال طول کشید در وقت حرکت از ایران تازه تاسیس مجلس
ملی در طهران شده بود در فرنگستان بودم که خبر توب بستن مجلس ملی رسید پس اینخبر
اسباب مذوقه من شد زیرا که بی انداره از جان و دل در خدمت بشر و طیت ساعی
بودم و زخم بسیار در اینراه کشیده بودم و کمان من این بود که حیات ایران فقط منظر
بشر و طیت است

در پاریس خیال افشادم که اقدامی دیگر باره در تشکیل مجلس بنمایم و سعیا در اینباب نمودم

و اخباریکه از ولایت میرسید که بختیاریان هواخواه محمد علی میرزا میباشند و عده از ایشان در تبریز با ملتیان مشغول جنگ میشد بر صحن من میافروزد و هر روزه بواسطه مراسلات برادران و عموزادگان خود را تحریص و ترغیب بخدمت ملت و مشروطیت مینمودم که خود داری نداشته باشند

و شخص مخصوصی از پاریس نزد جناب حاجی آقا نورالله باصفهان فرستادم و او را وادار بهمراهی با ملت نمودم

پس از آنکه رسول من بجایر محال آمد ما بن جعفر قلیخان سپهرم و مصمام السلطنه را که این پیش که ورت بود اصلاح نموده الیام داد و ایشان را وادار کرده که باصفهان نمانند و شهر را متصرف شوند جعفر قلیخان سردار بهادر درین وقت بکر میرفته که اگر از عموزادگان مخالفی نسبت بمصمام السلطنه بشود دوستانه ممانعت نماید برادرم یوسف خان میر مجاهد را که در فرنگ نزد من بود برای دستور العمل بجا پاری باصفهان نزد مصمام السلطنه فرستادم مصمام السلطنه با عده سواری انجستاریان و جمعی از خوانین از جمله ضرفا السلطنه منظم الدوله عریضخان منظم الملک و غیره باصفهان حمله برده پس از مختصر جنگی شهر را متصرف و علم مشروطیت را بر او داشتند حکومت بقونول خانه منحصن گردید

درین وقت لطف علیخان امیر منعم عموزاده حاجی خسرو خان سردار ظفر انوی در طهران بودند و نصیر خان سردار جنگ بعیت اردوی دولتی در تبریز امیر منعم و سردار ظفر از طهران مأمور شدند که با اردوی دولتی باصفهان بجنگ مصمام السلطنه بروند

دریوقت من برای رفع نزاع و احسلی میان خانواده باکمال سرعت از پاریس قصد
ایران نمودم بحجت اینکه مشروطه خواهی من بر ملا شده بود از راه روسیه ممکن نبود
از طهران بگذرم ماچار از راه هندوستان عبرستان ورود نمودم و در عربستان
باکمال جد و جهد مردم را شوق بمشروطیت نمودم و از آنجا از راه نجف سیاری غارم
اصفهان شدم و هر قدر توانستم تخیل بحرکت ایل و سوار بطرف اصفهان نمودم و
در کریمیه نجف سیاری جعفر قلیخان سردار بهادر را برای جمع آوری سوار بجای گذاشتم
و خود بجایر محال آمده چند روزی که توقف داشتم بعد از امکان سوار و پیاده ببرد
صمصام السلطنه فرستادم و خود بنظار سردار بهادر را میکشیدم بعد از پانزده روز
با سوار و پیاده بسیار بجنقان که عمارت مسکونی سیلاق من در آنجا است وارد شد

من بلا تأمل بطرف اصفهان حرکت کردم سه شب در اصفهان ماندم و برای طهران
اردو بیرون زدم در وقت اردوی سپه دار فتح قزوین را نموده بودند پس
از دور روز جزو اذن مشروطیت استماع شد و هر روز اخبارات توسط ملکر افات
بن میرسید و در ملکر افخانه با تبریز و قزوین سؤال و جواب حضوری داشتم
نتیجه آراء آنست که من در اصفهان نزد صمصام السلطنه با معدودی بانم و سایر قشون
مرخص باشند تا نتیجه معلوم شود

در وقت اردوی دولتی بریاست سردار معتصد و امیر منجم که در خالد آباد بودند بطرف
کاشان مراجعت نمودند و در کاشان متوقف شدند

یکماه توقف من در اصفهان طول کشید و آنچه مکررات و کتوبات از طهران میرسد
ولایت میکرد که محمد علی میرزا بعهده خود وفا نخواهد نمود

باز مصمم شدیم که بطرف طهران حرکت کرده جداً تا تیس مجلس را در خواست نمایم و بیک
کار بجاده و مقاله کشد برای خدمت بملت جانفشانی نمایم بجهت سوار خواستم و یک اندازه
سواری که حاضر شد و بیکر توقف نمودم و با همصام السلطنه قرار دادم که هر چه سوار از
ایل برسد دسته دسته یک اردو تشکیل داده بآید و من روانه نماید

خودم هزار سوار انتخاب کرده در غره جمادی الاولی ^{۱۳۲۷} بطهران عزیمت نموده

خوانین خانواده خودم که در ایسفر با من همراه بودند از قرار ذیل است

یوسفخان امیر مجاهد برادرم مرتضی قلیخان پسر همصام السلطنه عزیز الله خان پسر
مرحوم رضا قلیخان ایل پکی محمد جواد خان منظم الدوله پسر مرحوم سردار اسعد محمد تقی
خان ضیاء السلطان پسر خودم از تمام روسا و خوانین بخاری عده با من همراه بودند

از آنجا که بهیچوجه جنرال جدال با شاه نداشتیم از راه کاشان که از هر

دولتی در آنجا بر شتم و از راه جوستان عازم شدم و کیمعرا ده توبه پرنیز همراه بود

از جوستان منظم الدوله و ضیاء السلطان را با دو سوار روانه قم نمودم که قبل از ورود

اردوی دولتی شهر را تصرف نمایند و خود بدون درنگ راه پیوده وارد قم شدم

درینوقت جنرال قونسول انگلیسی موسوم به (مستر گریسم) و جنرال قونسول روس موسوم به

() از اصفهان وارد قم شدند و ما موریت ایشان از طرف سفارتهای خود

مانعت من از رفتن بطهران بود و در چند مجلس مذاکرات شد و لای شانی و کافی در رد
 آنها اقامه نمودم بالاخره ایشان بدون مقصود عازم اصفهان شدند و من عازم طهران
 در این چند روزه توقف قم با سعدالدوله رئیس الوزرا و چند دفعه محاورات ملگرافنی حضوری
 ولی بی نتیجه ماند امیر منعم با چند سوار بجستاری در نیوقت در خدمت شاه بود و سردار جنگ
 با یکصد سوار در کاشان و بطرف طهران عزیمت نمودند

امیر منعم با قزاق و سوار و توباز طهران بطرف حسن آباد برای جلوگیری من حرکت کرد
 پس از آنکه من بعلی آباد رسیدم و شنیدم که امیر منعم نجس آباد آمده محض اینکه منچو آتم با شجاریار
 جنگ واقع شود حسن آباد را ترک کرده بر باط کریم رفتم

بجبت اینکه سپه دار هم از قزوین بکرج آمده بود این محل برای اردوی من ضعیفی بهتر بود
 در باط کریم امیر منعم را طاقات کرده او را از مخالفت منع کردم چونکه با محمد علی میرزا
 قول داده بود و قسم خورده بود و شوالست بیعتی طاعت کند

چرچیل صاحب نمایندگی انگلیس نماینده روس در باط کریم ملاقات من آمده بعضی
 سوالات کرده جواب شنیدند در وقت جدا حافظی وعده دیدار ثانوی را بطهران بآستان
 و ادم در باط کریم نیز ملاقات بطهران کرده درخواست شرایطی که سابقاً در باب
 مشروطه نموده بودیم کردیم اما جواب مساعدی رسید بعد از پنج شب توقف در باط
 کریم با سپه دار قرار دادیم که بطرف دماط طرف یافت آباد حرکت نمایم و در آنجا
 با دولت مشغول مذاکرات در باب مشروطه بشویم

در حوالی قاسم آباد و قد شاه شیندم که یافت آباد را اردوی دولتی فرو کرده
خیال کردم که اگر بیافت آباد بروم ناچار باید بار دوی دولتی بکنم و آنها را خارج
کرده جای آنها را بگیرم

از آنجا که تمام خیال من این بود که همه بدست من آید بجنگ نکرده ام بلکه صبر نمایم
آنها شروع بجنگ کرده باشند لهذا در قاسم آباد اطراق کردم فردای آن روز اردوی
سپهبدار بقراتپه آمده من نیز بملاقات ایشان رفتم قرار دادم که خود سپهبدار بآباد
آباد بیاید و اردوی او بده مویز و بادامک بروند و طرف عصر منم با سپهبدار بار دوی
طی شوم در نیوقت شاه آباد و حسن آباد و قلعه شاه و تپه سیف و یافت آباد در تصرف
دولتیان بود و یکساعت از روز پشم حجابی الاخری گذشته از سلیک لشکر از خواب
پدار شدم سوار را گور سپردن دید حاضر باشند و منم با آنها طی شدم و دانستم که اینجنگ
مقدمه اردوی سپهبدار با امیر منم است فوراً بمیثرتی از سواً برای جنگ نامور
کردم و باقی را در نگاهداری اطراف دیدم و کم و اوم زیرا که اردوی دولت بسیار بود
و محتمل بود که از طرف دیگر بار دوی ماحمله پیاورند

تفصیل اینجنگ این بود اردوی امیر منم که دو فرسخ با اردوی ما فاصله داشت
ان شب را شبگیر کرده در طلوع صبح بطرف قاسم آباد حرکت نمودند که یکی از قلع
و ناتی حوالی قاسم آباد را لشکر گاه سازند

دسته موسیو بریم خان که مقدمه اردوی سپهبدار بود و بجایال رفتن ببادامک بودند
لاری.

بلدی ایسا از راه حوالی قاسم آباد آورده این بود که با سواران امیر مفتح جنگ مشغول شدند
 شکار دوی مجاهدین که بستن پارچه و نیزه باز بود مجال بستن نکردیم زیرا
 که آنروز کمان جنگ نمی نمودیم از اینجست یک دسته از سواران ما را دسته موسیو میرزا
 مخالف دانسته و در نزدیکی سلیک نمودند از طرفین چند نفر مقتول شد

از طرف دیگر سواران من با سواران امیر مفتح بجبال پرداختند و اینجنگ تا غروب
 آفتاب در میان بود کسانیکه از اردوی عظمی در آنروز کشته شدند از فرادین

عزیزان خان پسر رضا قلیخان ایل سیک عمو اسدخان نواده اسدخان مشهور داماد
 مصمصام السلطنه نصران خان وانی زاده و چهار نفر دیگر از رؤسا و اقوام بودند

جمع در آنروز یازده نفر بقتل رسید و پست نفر مجروح شد

شب آنروز را این دو لشکر در برابر هم بصبح آوردند

فرودای آنروز نیند جنگی از دور شد اما سخت نبود در یکفرسخی صدای توبی از اردوی

پسدار شنیده شد که در باد امانک مشغول جنگ میباشد طرف عصر من خود را بگمک

اردوی جناب پسدار رسانیدم و تا غروب آفتاب باد و لیتان اشتغال جنگ داشتیم

عده اردوی دولتی بالغ بچهار هزار نفر بود شاه آباد مایه آباد سپه سیف و شاه

احمد آباد را لشکر گاه خود ساخته بودند

روز دیگر جنگ در کار بود اما شدت نداشت با مذاقت توب و وقت گذرانیدیم آنروز

لاجرم و...

مستم شدیم که شب را حمله بشهر میریم

لاجرم دو ساعت بصبح مانده حرکت کردیم از آنجا که اطلاع داشتیم که تمام دروازه‌ها
 طهران را مستحفظ گذاشته اند خصوصاً دروازه‌های طرف قزوین را لهذا راه را گنج کردیم
 و از دروازه بهجت آباد بدون مانع وارد طهران شدیم تاریخ ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲۷

در ورود شهر جنک سختی نشد مگر چند قزاقخانه عرض راه که سر بازان با سلیک کردند
 و دو سه اسب و آدم تیر خورد و بعد از سلیک سر بازان فوراً آیمو دند خلاصه یکسره مجلس
 رفیم حاجتی که در بهارستان از طرف دولت بود فرار کردند کلدسته‌های مسجد را که
 سکر دولتی بود پس از خبرئی زد و خورد راه فرار پیش داشتند و ما مسجد سه سالار و
 بهارستان را بتصرف در آوریم در نیوقت مردم شهر مطلع شده جمعی از مجاهدین شهر
 بهارستان آمدند ما هم جمعی از نجیب‌یاران را برای حفظ شهر فرستادیم در حقیقت تمام
 شهر بتصرف درآمد در همان روز موسیو برهم بادسته برای یورش بقزاقخانه حمله برد

در آن روز چریل صاحب از طرف سفارت انگلیس و بارون نسکی از طرف سفارت روس نزد
 ما آمده تحقیقات کردند و جواب شنیده رفتند شب را خبر دادند که شاه خیال دارد شهر را
 توب ببندد و سفارتخانه مانع شدند و قرار شد فردا دوباره دو نماینده منوچهر پیش ما
 پانید و ران شب جنگی واقع نشد روز دیگر سه ساعت قبل از ظهر یکده از سه طرف مجلس
 و مسجد را توب بستند از عباس آباد و قزاقخانه دروازه دو نشان سه نمایندگان سفارت
 خانه هم بحیث بمباران مؤانستند پانید و آنروز ما مغرب تیر اندازی بود (با کثرتی
 از خانهای شهر کلوله توب میرنجت شب را یکسره از اجزای سفارت روس بیخام

فرار

تیراندازی

و بختیاری

تسلیم شدن لیاخوف پلکنیک را آورد و شرایطی در انبیا بذاکره نمود و در آن دو روز
 موسیویرم با مجاهدین شخصی او با کمال جدیت مشغول شلیک قراقخانه و توپخانه بودند
 فردای آن روز تسلیم شدن قراقخانه مذاکره نمود و جنگ بدت استعال شد

معز السلطان با اعلی از مجاهدین و توپخانه و قورخانه بعد از ورود با بطهران وارد شدند و
 در این روز هم خبری از آنها نشد بعد معلوم شد که از باداگت بعلی شهباز مراجعت نموده
 با اینکه هنگام حرکت با بطهران آنها نینر با ما در شرف حرکت بودند در این شب دو ساعت

از شب رفته ورود نمودند نیز در این شب قرار داد تسلیم پلکنیک و قراقخانه داده شد
 در این شب نیز جنگ بسجی بود در این مدت جماعی از قشون دولتی مقتول شد و در معابر نخته

بیار

بود اما از قشون ملی عده محضری تلف شد صبح زود با تلفون خبر رسید که محمد علی میرزا
 بفارت روس رسیده متحسین گردید بعد از ساعتی مانند کان انگلیس روس چهل و بار و
 نزد آمدند و اظهار داشتند که محمد علی میرزا بفارت روس رفته خود را در پناه سفارت

روس و انگلیس قرار داده در جمعه پست و مهم حجابی الاخری در سفارت روس برق
 روس و انگلیس برای حفاظت او بپاداشد و قراق روسی و سوار بندی برای خدمت

او مأمور بودند

بجبت اینکه هر سلطانی که پناهنده شود دلیل بر استعفای او است ما فوراً حرکت او را
 غنیمت شمرده در کمیون عالی مشغول مذاکره انتخاب سلطان جدید شدیم در این وقت
 کمیونی از علماء و شایران و اعیان و تجار منعقد شد و با کثرت آراء سلطان احمد

محمد علی میرزا

میرزای ولیعهد سلطنت و عهد الملک به نیابت سلطنت منتخب شدند
 همین کیسون عالی سپیدار را بوزارت جنگ و مرا بوزارت داخله انتخاب نمودند
 هر چند من در قبول کردن این شغل تخاصی نمودم آنها قبول کردند

محمد علی میرزا تا پست ویم ماه شعبان ۱۳۲۷ در سفارت بود و دولت پادشاه مشغول استرداد
 جواهرات و اثاثه سلطنتی پس از مذاکرات سالی یکصد هزار تومان موجب در حق او برقرار گردید
 از اول ورود ما بطهران خبر اغتشاش اردبیل را می شنیدیم که عیان

اردبیل با خوانین قریه داغ و معان متحد شده در خیال آشوبد ایالت آذربایجان
 سارخانزاد با جمعی سوار برای دفع فتنه خوانین شاهسون با اردبیل فرستاد ولی
 آنها بعد از غارت کردن تمام دماست مسکین و غلمان از برای شهر اردبیل حرکت
 نمودند سارخان تاب مقاومت نیاورده فرار کرد اسکندر خان قبیح السلطان حکم
 اردبیل بقونولخانه روس نیاورد و شاهسون دخیل شهر شده از قتل و غارت و
 نهب اموال ذره فروگذار نکردند

هزار و پانصد نفر قزاق و سالدات روس برای حفظ قونولخانه و تبعه وارد اردبیل شد
 بعد از ورود روسها شاهسون دیگر نتوانست در شهر بماند تمام
 غارتی را با خود حمل کرده بآبهای خود مراجعت کردند ولی با زحم دست از سرارت
 برنداشتند و متصل در اطراف قتل و غارت می نمودند دولت لابد در صد دفع آنها برآید
 چون هر وقت قشون دولتی با شاهسون و قریه داغی طرف شده از

عمده دفع ایشان بر نیامده بود لهذا از هفت نفر سوار مجتبیاری که در طهران موجود بودند
 سیصد نفر انتخاب کرده بسرکردگی جعفر قلیخان سردار بهادر و موسیویرم و صد نفر فراق
 و صد و پنجاه مجاهد و دو عراده توپ شینرز و دو عراده توپ ماکزیم بطرف اردبیل روانه
 نمودم بحسب اینکه مدتی بود اخوند ملاقب باغلی مردم رنجبران را غوا کرده بود و بر ضد سیر و
 دعوت می نمود و حاکم راه می داد و دولت دفع او را واجب دانسته تصیفه رنجبران و تبعید آن
 ملاقب باغلی حکم کرد اردوی دولتی بعد از جنگ مختصری اشراک فرار و اخوند فراری شد
 بعد از چند روز او را بم کرشار کرده بعصبات عالیات تبعید نمودند و امور رنجبران بعد
 از این اقدام منظم و تصیفه گردید محمد رضا خان معین هایون را که از طهران فرستاده بودم
 در رنجبران مثنی بار و دو شانگانه بجانب آذربایجان روانه شدند

حبیب الله خان شجاع لنگر پسر رحیم خان چلیا ملو در محال آلام بر بخش مشغول تعدی
 و شرارت و چپاول بود و طرف او و همپارشد حبیب الله خان نیز باسته هزار سوار چو در
 نمود پس از دو ساعت جنگ حبیب الله خان با سوارانش سگت کامل خورده بطرف اهر
 که قصبه و حاکم نشین قرجه داغ است هرنیت شدند

روز بعد که اردوی دولتی بطرف اهر حرکت کرد مشارالیه بزخون کرده در گردنه مینق
 غلظتاً حمله نمود و جنگ شمی شروع شد در بوقت قریب یکت ذرع برف آمده زمین را
 فرو گرفته بود پس از دو حوزد قصبه داغی دیگر بار سگت خورده راه فرار پیش داشتند
 او و آنها را چنان تعاقب کرد که فرصت نداد آنها داخل اهر شوند اردو بدون مانع

داخل ابر شد و دو توب حبیب‌الله خان را بتصرف در آورد (محمد علی میرزا پنج عراده توب
سابقاً بر جیم خان داده بود برای جنگ با ملت بریزم)

ارو در ابر توقف کرد در جیم خان خود آرائی کرده با چهار هزار سوار و دو هزار پیاده بیجا
ابر حرکت نمود و در مدت چهل روز توقف در ابر هر روز جنگهای سخت با قشون جیم خان
نمودند اما هر روز فوج با اردوی دولت بود در جنگ اخیر که اتمام جنگ بود خان
سکستی رحیم خان خورده که دیگر قوه توقف از برای نماید و بطرف خانه خود حصرتان فرار کرد
قوشش نیز متفرق شدند و سه توب دیگر از آنها بچنگ اردوی دولت آمد و در نیر
اور اتفاق نمود ولی رحیم خان در حصرتان توقف نکرد و عیال و اقوام خود را برداشته
با عجله تمام به پل خدا آفرین که سرحد ایران در ورس است فرار کرد و فاصله مابین
حصرتان و پل خدا آفرین بکهنسنگ راه است

ارو و باهر مراجعت نمود پس از نظم و نسق آنجا راه تبریز پیش داشت
و در تبریز هم مدتی اردو توقف نمود اما باین معلوم شد که ایل شاهسون از شکست جیم خان
عبرت نگرفته دوباره مشغول شرارت میباشند لهذا محمد خان پیرم را با صد و پنجاه سوار
دیگر به تبریز بکام اردو فرستاد و در تبریز با آنها ملحق شد و ما بسردار بهادر و موسیویم
خان امر کردیم که با قشون خود بطرف اردو پل حرکت نمایند در حوالی اردو پل در گردنه
اشرا یورچی و شاطرا ملو اجتماع کرده با اردوی دولتی طرف شده جنگ سخت
نمودند اشرا شکست فاحشی خورده فرار کردند و روز بعد از دو طرف خانه امیر عیار

حمله برد خوانین یورپچی تاب مقاومت نیاورده امیر عشاری و روسا و خوانین بیک
زادگان تسلیم شدند اردو آنها را حمل بار و بسیل نمود

بعد از چند روز توقف در اردو پل و نظم آنجا شاهسون معان برای تسلیم شدن وارد
کردن غارتی کس فرستادند قبول نکردند

ناچار اردو و طرف آنها حرکت کرده بعد از جنگ سخت با طوایف محله شاهسون سکنت
کالی خورده خوانین و روسای ایل تسلیم شدند و در این جنگ هزار خان و چند نفر از روسای
ایل شاهسون که از شجاعت بودند مقتول شدند بعد از تصفیه محال مسکین بار و پل مهربت
کردند و صد و کسری از خوانین و بیک زادگان که همراه اردو بودند نصفی از آنها را در قلعه
اردو پل مجوس داشتند و نصف دیگر را با خود بطهران آورده در نظمیہ توقیف شدند

و نیز اردو و کیونی در اردو بسیل برای استرداد غارتی در شهر اردو پل برقرار کرد و
اکنون مشغول استرداد اموال منسوبه بلیا باشند

پس از آنکه امداد و بسیل و صفحات آذربایجان منظم شد اردوی دولتی مراجعت به
طهران نمودند و در روز و شب شهر امانی کمال پریرائی را از سردار بهادر و موسیو میرم
بجای آورده شهر را آسین بستند

من در مدت ده ماه در شغل خود برقرار بودم در عشر دوم ربیع الثانی هزار و سیصد و هشتاد و هشت
کابینه ما از مشاغل خود استعفا دادند و با صراحت مردم و وکلای دوباره همان کابینه
تشکیل یافت بعضی جهات میانه خود مان قرار دادیم که وزارت داخله بعهده سپهر باشند

دو وزارت جنگ بعهده من

من در وزارت جنگ مشغول اصلاحات و رفروم جدید شدم ولی بواسطه بعضی مذاکرات
داخله و خارجه که چنان بکمان میکردند من بحال میل را بوزارت دارم مستم شدم بمردم
حالی نمایم تمام مقصود من خدمت بایرانت در ماه رجب که ریاست وزراء استعفاء
داد و استعفا می او و سایر وزراء قبول کردید ریاست وزراء بمستوفی الممالک داده شد
و تشکیل میت وزراء جدید شد مجلس ملی من و سپه دار را بوکالت اشجاب کردند

از آنجا که تمام خیال من اینست در بر شغلی که باشم خدمت بملت نمایم و مقصودم مقام
و شان نیست با تمام قوت در همراهی کابینه جدید حاضر خدمت شدم بعضی از
مجاہدین که از اول ورود بطهران همیشه مشغول شرارت بودند و چندین دفعه در مجلس
ملی در باب جلوگیری از آنها مذاکرات شد تا اینکه در دفعه اخیر و کلاً رای دادند که مجاہدین
خلع اسلحه نمایند مجاہدین اطاعت مجلس دارالشورای ملی را ننموده اسلحه را خود دور نداشتند
تمام این جماعت در پارک امامت که منزل ستارخان سردار ملی است اجتماع نمودند
از طرف دولت اعلان ذیل منتشر شد بتاریخ پست و هشتم شهر رجب المرجب ۱۳۲۸

اعلان

از طرف اداره نظمیّه

چون بتاریخ پست و هشتم رجب از طرف مجلس مقدس مواد ذیل رای داده شدند بحکم
هیئت وزراء عظام مواد مقررہ مجلس مقدس را باطلاع عموم رسانیده ذیلأ طریقہ اجراء

آنرا بعموم مالی شهر طهران و حوالی پشینها و میاید موادی که از مجلس شورای ملی مقرر
گردیده است

(اول) اسلحه را باید بای نخوگان از اشخاص غیر نظامی و غیر مطیع بدون استثناء
خلع نمایند (دویم) خلع اسلحه بحکم هیئت وزراء بتوسط نظمیه و مامورین نظامی و قوای
مرتبه دولت خواهد شد (سوم) بر کس در مقابل این حکم تردد کند بقوه قهریه گرفتار
خواهد شد (چهارم) از مجامع و مطبوعات قاعی که موجب فساد و هیجان باشد بقوه قهریه جلوه
گیری خواهد شد چون مقصود از مقررات مجلس و ایتمات هیئت وزراء عظام این است
امالی شهر و جلوه گیری از هرگونه اغتشاشات است امالی شهر نیز این اقدام اولیا
دولت را باید با کمال مسرت استقبال نمایند لهذا باید عموم امالی شهر و ساکنین
طهران اعم از مجاهدین و سایر ساکنین شهر غیر از طبقات نظام و پلیس و راندارم
و سایر قوای مرتبه دولت باید اسلحه خودشانرا بتوسط نظمیه بوزارت جلیله جنک
تحویل نموده از قرار قسمی که کیسون مخصوص نظامی ذیلا معین کرده است

پنج تیرالمانی بلند نو چهل و پنج تومان کهنه سی تومان کوتاه نوسی تومان کوتاه کهنه پشیده لوان
بردان نو پنج تومان کهنه سه تومان

پنج تیر روسی نمره اول نو چهل و پنج تومان کهنه پست و پنج تومان نمره دوم نو پست و پنج تومان
کهنه پانزده تومان طپا پنجه ماوزر سی تومان و رندل بلند نوده تومان کهنه نهنفت
تومان کوتاه نو پنج تومان کهنه سه تومان طلیمه و کلمر نیمچه نو پست و پنج تومان کهنه پانزده

تومان ترک دار بلند قد نوسه تومان کمنه پست تومان

قیمت بعضیهای خود سازان اشدأ دریافت دارند توضیح آنکه بیل بلند کوماه و کولپند و همچنین
 لشک و رندل آنچه را علامت خرید دولت در آنست چون خریداری آنها انحصار بدو
 علیه داشته و خرید و فروش آن غیر مشروع و نوع خطای بزرگ نظامی بود پست لهذا
 بدون اینکه صاحبان آنها مطالبه قیمت نمایند باید مجازا بوزارت جنگ جلیقه تحویل نمایند
 از تاریخ انتشار این اعلان تا مدت دو روز هر کس بمقررات این اعلان عمل نمود بدو
 از انقضای مدت اسلحه این نوع اشخاص بقوه قهریه گرفته میشود و صاحب آن اسلحه
 علناً برای عبرت اشخاصیکه در مقابل رای مجلس مقتدرس دارا ده دولت متعاقب
 بنماید در میدان عمومی مجازات خواهد رسید چون تمام این اقدامات اولیای دولت
 علیه برای اینست که فساد و در شهر ظاهر نشود و اهالی شهر از وضع و شرف عموماً در
 مهد آسایش و امنیت بوده تجار و اصناف و سایر طبقات در کمال اطمینان خاطر بکسب
 و کار خود مشغول باشند و نظائر این وقایع اخیره خاصه واقعه قتل مرحوم حجه الاسلام
 اعلی الله مقامه که ظهور آن وقایع بیست دولت را فوق العاده مهموم و متأسف داشته است
 بروز کنند لهذا بعد از دو روز عملت هر محلی را که مأمورین نظمیه و طبقات نظام طرف سوء
 ظن داشته برای گرفتن اسلحه محاصره کنند باید اشخاصیکه در آن محوطه مشغول در کمال معفو
 و آرامی بدون حمل آلات ناریه بیرون آمده اسلحه خود سازان تسلیم نمایند و چنانچه اظهار
 نمایند در آن محل اسلحه نیست در حالتی که مأمورین نظامی اطراف آن محل را محاصره نموده

باشد بکنفرانس برای معاینه آنخانه با صاحبخانه و حاصل شده مواقع لازم را معاینه
 میکند در صورتیکه اسلحه در آنخانه بوده است و نشان داده اند صاحبخانه بوقت
 و مجازات خواهد رسید و چنانچه در مقابل قوای دولت اعمال اسلحه نارتیه نمایند کمترین
 در همان محل تیرباران خواهد شد و هرگاه در موقع محاصره از ساکنین آنخانه معاشرت
 و شراقتی بروز کند و بصیحت و تهدید ما مومنین دولت تسلیم نشوند آنخانه به بوت
 بسته خواهد شد در موقعیکه اداره نظمیة محلی سو وطن بر دو آن محل را برای گرفتن اسلحه
 محصور قوای نظامی نموده اشخاصیکه در مجاورت آنخانه دارند باید اطلاعات لازم را
 در باب اسلحه که در آن محل است با مومنین نظمیة بدست و هر یک از همسایگان را
 متفرقه با اداره نظمیة معلوم نمایند که در آن محل مقدار زیاد وی اسلحه حفظ شده است بعد از
 بگویند اینجبر بکصد تومان انعام داده میشود باید عموم اهالی شهر بدانند که قوای را
 که دولت برای حفظ آنها فراهم نموده اند هر جهت تدارک امنیت و آسایش اهالی را
 ضامن است و در اینصورت بهانه حصول امنیت میباشد مردم دزد و خودشان اسلحه
 نگاه دارند بلکه مکلف هستند که در محال آرامی و خوشوقتی اسلحه خود سازا بوسیله نظمیة
 بوزارت جنگ آورده مطابق مقررات فوق معمول دارند از طبقه مجاهدین هر کس
 بعد از انقضای دوروز بوظیفه شریفه مجاهدت عمل نموده و از مین احکام مقرر مختلف
 نموده اداره نظمیة آن شخص را بنظر مسترد و غیر مطیع شناخته حکم دولت را در مواد آنها
 مجری خواهد کرد همیشه بیکه در محل بای مطونه برای تحقیق و شخص اسلحه دار میشود باید از

طرف نظمیہ دارای حکم کتبی باشند و الا حق در و دبان محل را نخواهند داشت چنانچه
 پلیس موجب حکم وارد مطون بشود و بطرف پلیس در آنجا نیت سربیدارند آنجا را که
 از آنجا به پلیس تیر انداخته شده معدوم خواهد شد چنانچه لشکر و اسلحه در غار اشخاصی
 باشد که معروف بصحت اعمال حسن رفتار بود و نظر اطمینان دولت باشد و
 بهوجه احتمال فتادی در آن اشخاص زود در اینصورت آنچه لشکر شکاری است
 از نظمیہ با نبالیط داده میشود و آنچه غیر شکاری است در همانجا در اطاق معین بابت
 معلوم توقیف میشود و در بان اطاق را مأمور نظمیہ مہر خواهد نمود و باید این نوع اشخاص
 قبل از انقضای پنج روز اسلحه موجودی خود را با کمال صداقت و راستی با داریہ نظمیہ صورت
 بدیند بطوریکہ با تفتیش مأمورین نظمیہ مخالف نباشد چون بموجب رای مجلس معتمدین
 ملی مجامع و مطبوعاتی کہ بموجب فساد و ہجان باشد ممنوع است لہذا اکیداً اخطار میشود کہ
 از تاریخ انتشار این اعلان شروع مجمع و ہر نوع مطبوعاتی را کہ ادارہ نظمیہ بموجب
 فساد بداند قبلاً بموجب اخطار کتبی حکم بتفرق و توقیف خواهد نمود و چنانکہ از حکم کتبی
 نظمیہ تخلف شود قہراً آن مجامع و مطبوعات در تحت تعدید مأمورین نظمیہ و قوای نظامی
 متفرق و موقوف خواهد شد

باجملہ در درویش بنہ غزہ شعبان کہ روز اجرائی حکم بود مجاہدین در پارک اتانیک
 صراحتہ تہرہ حکم دولت را اعلام نمودند از طرف دولت بالصراحتہ حکم در خلع اسلحہ آنها
 اگرچہ بقوہ ناریہ باشد عصر یک بنہ مزبور قشون دولتی کہ اغلب بختیاری بودند بڑست
 و فانیز

و فرماندهی سردار بهادر بعضی نقاط دوره پارک را محاصره نمودند و پنج بعروب ابتدا
از طرف مجاهدین شلیک بقشون دولتی شد چون حکم اخیر برای قشون دولتی در
اقدام بجنگ نرسیده بود شروع بجنگ نمودند در سه بعروب مانده از طرف دولت
اجازه مقاتلت رسید

یکباره اطراف پارک قشون دولت از پاینده و سواره حصار دادند در ساعت دو
جنگ شروع کردید و حوالی غروب امینه و اکمنه که مشرف به پارک بود بید تصرف
آمد درینوقت نایره قال شعله و گردید بقسمی شلیک از طرفین شد که مافوقی بر آن
متصورینت

در دو ساعتی شب دو شبانه دوم در ب ضلع غربی پارک بنفط اش زده شد پس
از آنکه در نیم سوز شد بجیتاریان بداخل پارک حمله نمودند و در اولین حمله عمارت وسط
که محکمترین سنگر متمرکین بود متصرف در آمد مجاهدین درینوقت امان خواستند
باقرخان سالار ملی نر و سردار بهادر آمده امان طلبید معلوم شد که ستارخان تیر خورده
فورا دکتر برای معالجه ستارخان روانه شد چهار ساعت از شب گذشته صدای تیر
لنگ بکلی خاموش و شهر امن گردید و دست نفران مجاهدین دستگیر و باقی بجهت
ماریخی شب فرار کردند

چون رشته سخن بدینجا کشید دوباره مراجعت بتاریخ و جغرافیا بجیتاری نمودم
ستریار در انگلیسی سیاح در سنه هزار و دو و سیست و پنجاه و دو که بطهران اصفهان مسافرت

کرده و در آنجا

کرده و از آنجا سفر بختیاری نموده در قلعه علی نژاد محمد تقی خان بختیاری که از پیش شرح حالش مذکور شد آمد و با محمد تقی خان کمال الفت را پیدا نمود و در مدت همآوردی در نزد محمد تقی خان بصریافت ماند و سپس لباس بختیاری شد

در وقت که قاری محمد تقی خان بدست محمد الدوله منوچهر خان و بشیرخان زدن علی نقی خان برای ربانی او ستر لیاورد داخل قشون علی نقی خان بود و در آن بشیرخان حضور داشت در واقع فداکارها و حقوتی که مشارالیه نسبت بکسان محمد تقی خان در جبهه حضور داشته محل حریت و تعجب است تاریخ مسافرت خود را در دو جلد کتاب نوشته که اغلب راجع به بختیاری است

در این او حاضر از طرف دولت انگلیس سفارت اسلامبول نامور شد در هر موقع که بکفر ایرانی را میدید از حالات کسان محمد تقی خان سؤال مینمود و دوستی خود را نسبت بکسان محمد تقی خان از دست مینداد

لازم است که شمه از حالات ایل بختیاری در اینجا نوشته شود

چنانکه سابقاً در ششمین سیاق بختیاری عرضاً از خاک فارس بجاک بر وجه دست و در جاده دامنه کوه معروف به زرد کوه سیلاق این نیست و رودخانه مائی که از این کوه جاری میشود از قرار ذیل است

رودخانه کارون رودخانه دزفول رودخانه کرخه رودخانه راینده رودخانه
رودخانه قم و بعضی رودخانههای دیگر که از این کوه جاری است چون از ما دور است ذکر نمی

از آشنایان ما

قشلاق بختیاری امروزه صحرائی عربستان آن در سابق حبال و ماهور بود و بزمین
 بهوار و صحرائی قشلاق نمی نمودند قریب سی سال است که بختیاری از ماهور گذشته
 به صحرائی عربستان قشلاق نمایند عرض قشلاق از اراضی بهبانت تارود کرخه
 ایل نبی لان که رعایای عثمانی میباشند و تمام شیعه هستند تا نزدیکی کرخه میآیند اما
 از رودخانه عبور نمیکنند

خاک ایران آنطرف رودخانه کرخه میباشد و اراضی بسیاری در آنطرف متعلق بایرانست
 چون حالیه احتیاجی بآن اراضی ندارند گاهی ایل سکوند در آنجا قشلاق نمایند و گاهی بیلان
 آنانی لان با نظرف عبور نمی نمایند و بختیاری هم با آنطرف نمیرود

مدت اقامت ایل بختیاری در سیلاق چهار ماه است و پشت ماه دیگر سال دو ماه عبور
 و شش ماه در قشلاق زندگی نمایند

در سیلاق و قشلاق زراعت کندم و جو میکنند و در قشلاق شلوک کاری نیز دارند
 از باغات میوه فقط باغ انار دارند و مازدانه گرفته در خود ایل بفروش میرسانند

حیواناتی که دارا میباشند اسب مادیان الاغ گاو و گوسفند اما شتر بختیاری راه
 ندارند مالیات دیوانی بختیاری امروزه از روی شماره مادیانست مثلا یک طایفه که
 دویست تومان مالیات دارد تمام حیوانات او را بشمار در میآورند آنچه حیوان برآست
 مالیات ندارد یک مادیان را یک مادیان حساب نمایند و چهار گاو و شتر را یک مادیان است

و پست کونفید ماده در عوض یک مادیان صلب بشمار میآید و نیز چهار الاغ ماده
 بجای یک مادیان محسوب میشود مثلاً بعد از حساب کردن اگر دو پست مادیان شده و یا
 یک تومان میگیرند اگر چهار صد مادیان شده مادیانی پنجهان و مالیات طوایف شاد
 بر طایفه مالیات وارد از مادیانی دو تومان تا پنجهان هنوز قانون مساوات در آنجا
 جاری نشده چنانکه در دوات این اختلاف جاری است لازم است که از روی تمیزی
 تعدیل شود از زراعت بیج وجه مالیات نمیدهند مگر در قشلاق و آنهم جزئی است از روی
 خیس داده میشود

تجارتی که ایل بفرش میرساند از حیوانات زراست از قبیل اسب کا و کونفید پشم و ^۲ چاق
 و روغن ماز و دوات زندگی خود را در قصبجات یا در شهرها در موقع قشلاق و بیلاق خریدار
 مینماید و مال التجاره خود را در آن شهرها و قصبجات بفروش میرساند زبان بختیاری
 زبان فرس قدیم است اما سنگته و مخلوط با زبان کردی است

عادات جماعت بختیاری اغلب عادات قدیمه ایرانست زندهای بختیاری همان لباس
 دوره ساسانی را پوشند که لباس زندهای زردشتیان بی شایستگی
 بختیاریان در همان نوازی بی مثلند هر کس بآیه ایشان وارد شود خرید و فروش
 با و ممنوع است باید مجازاً از او ضیافت نمایند

و در حمایت از پاسبنده خود کمال تقویت را مینمایند حتی مکرر از برای اینکار جنگها
 شده و خود را در این راه بکشتن داده اند

عزاداری بختیاری در زمان سابق حسینی متم بود کلیه جماعت بختیاری امواترا
 خیلی حرمت میگذاردند در هر خانه که کیمفرو فات میگرد با انواع مختلف عزاداری می نمودند
 و صورت قبری کعبت در جلواته میبافتند و او را با پارچه مشکی می پوشانیدند و لباس
 متوفی را بر زبرآن میافسگندند و مردوزن در دوران صورت قبر حلقه زده بسرودند
 میروند و عزاداری تا چهل روز معمول ایشان بود و در ایندت عزاداری موریک
 ایلیاتی که عبارت از سرنا و دهل است در کار بود و زمان ایلیات دسه و سه مجلس عزاداری
 حضور بهم رسانیده اشعاری در مدح متوفی و بیان کثرت حزن و الم خود با همکن مخصوص
 که در ایلیات خیلی مخرونت میخواندند و گریه میکردند و نیز معمول بود که هر کس از ایلیات
 بفاطمه خوانی میآید باید بنهار یا شام را صرف نماید مگر تر میشد که بعد از اتمام فاطمه از
 کثرت خراج برای وارث چیزی بجای نمی ماند

مرحوم ایچانی در موقوفی این عمل سعی کرد و من نیز سعی بسیار این عادات و عواید را
 در میان ایشان متروک نمودم چنانکه امروزه مدت فاطمه ایشان بیش از هفت شبانه روز
 نمی شود و ساختن صورت قبر و موزیک بکلی موقوف است
 در ایلیات طیب نیست پیره زنه های قدیم و بعضی پیر مردان به تجربات خود معاذ می نمایند

در بیان عادات معموله عروسی بختیاری

مگوه و دبدبه عروسی ایلات و عشایر پیش از شهر است و شایان هزار تخمین و تخمید
 میباشد و آباید خاطر نشان نمود که حضرات انات در ایلات مثل زنه های شهر چهره خود را

اینکسومای خود برای بریدن چهره را با نخ سبز میخراشیدند و نیز مردم اسب را میبردند من بخت کیسودین را موقوف نمودم

مستور نمیدارند و تمام انانی یکدیگر را دیده و اقلای قیافه و ظاهر همه یکدیگر را می شناسند
 نامزد نمودن در اینجا همیشه از سایر نقاط معمول است و رسوم و ترقیبات آن
 در این که پن یک ایل باشد یا عشایر مختلفه تغییر میکند تشریفات با نهایت جلال و عظمت
 در میان دو ایل معمول میشود که بدان وسیله قدری مادی در ثروت و شان خود را نشان
 بدهند و در عروسی یک ایل تکلفات بواسطه انس و الفت سابقه کمتر است هر گس
 که داماد میشود باید در اول هر سال از طرف خود تحفه و تعارفی با اسم عروس بفرستد
 و اهمیت آن بسته بدستگاه مکتب طرفین است غالباً جواهر آلات از قبیل سکه های
 قیمتی یا طلا یا ماونوبند و گردن بند و پارچه های کران بها و غیره است لازم است نیمه
 ذکر شود که در ایلات باید عروسی پن دو نفر که از حیث نجابت مساوی میشدند
 کرد و اگر کسی در صد و عقد موصلت میان دو خانواده که از حیث اصالت یکسان
 نیستند بقیه با تمام قوا ازین اقدام جلوگیری میشود بر خلاف آنچه در شهرهای
 بزرگ متداول است در ایلات طایفه که درجه نجابتش کمتر است بسهولت میتوانند
 به خویشی با خانواده محترم نائل گردند و حتی در میان عشایر بعضی ما هستند که بفسیر دختر
 میدهند برخی دیگر پانند این مسئله نیستند ولی از بستن اتحاد و عروسی با انانی شهرها
 و قریه جدا اجتناب نمایند وقتی که هنگام عروسی میرسد مدت چندین روز یا چند
 هفته مشغول جشن و عیش و شادی هستند (هفت یا هشت الی پست روز و کابوی هم
 چند شبانه روز متوالی) در اینگونه جشن با آواز ساز و ورقص آمده بوده مجلس
 بهینه

میدهند که اسباب شونیات برای همه فراهم است زن مرد و بطور دایره شروع
 برقص نمایند و از روی آتک موزیک پا را حرکت داده و دست یکدیگر را در
 دست دارند عده مدتی بیستار است و نهار و شام را در چادر یا در زیر آسمان
 می‌خیند روز مرد و جوانان سوار اسب شده و روی اسب حرکات فوق العاده
 و مشق‌های حیرت‌انگیز نمایند و خود را برای روزی که عروس را پا و رند حاضر میکنند
 در روز یا در ساعت معین مرد و عده زیادی از زنان سوار شده و با ساز و دهل بطرف
 ایل عروس حرکت نمایند فاصله را که باید برای رسیدن بان ایل همپو و از یک ایل
 ساعت طول میکشد حتی گاهی یکی دو روز طی مسافت لازم است و در طرف ایندو جنگ
 مصنوعی و بازی روی اسب ابداً قطع نمیشود در میان عشایر هر وقت دختر را به مزاجت
 میدهند پدر مبلغی پول دریافت میدارد و کسیکه در خانه چند دختر دارد و مثل آنست
 که صاحب چشمه روتی باشد عروس چهار سپار محضری بجهت داماد می‌آورد و این
 برعکس مرسومات شهر است مبلغی که شوهر میدهد مونسوم است بشیر بها

معمولات مذهبی و قانونی که راجعه بقرار و ادعوستی در همان روز مجری میشود که میباید
 عروس را نزد اقوام جدیدش میریزد خیلی کم اتفاق میافتد و مادر است که قبلاً عروس
 قبل از روز مزبور نوشته شده باشد و وقتی که ساعت خوب است

عروس باید چند روزی در خانه اقوام جدیدش بسربرد بدون اینکه مجاز باشد شوهر
 خود را ملاقات نماید شب موریک زمان عروس را به جمله که در عمارت و یا در چادر

واقع است هدایت نمایند و در آنجا نیز رقص شروع میشود

در مسوالتی که قبلاً از عروس می‌محمول است شوهر همیشه غائب است فقط از نزدیک سوار

اسب میشود و جلوعروس می‌رود اول دفعه‌ای است که شوهر آفش می‌شود

سوارنایی که همراه او هستند بدو فرقه منقسم شده

یکدسته نزد دامادی مانند دسته دیگر بروس طی میشوند عروس هم با همراگان خود

که جمع کشی می‌شود و تمام سواران سبند جلومی‌آید در این موقع داماد باید رشادت و نجابت

خود را بروز داده و با وجود مقاومت طرف داخل جرکه آنها شده و پارچه نازکی که روی

سر عروس کشیده شده برداشته همراه میرود

سوارنای همراه عروس که آنها هم از طرف داماد آمده اند داماد و سوارانش را تعاقب

نمایند آنچه را که بطور دلیری ربوده از او پس بگیرند اگر سوارنای طرف داماد عاقبت

ناشل شد که داماد را فرار بدهند افتخار را بجهت خود جلب نموده و بنر خود را در سواری

نشان داده اند و الا سوارنای طرف مقابل همواره مورد توجه و افتخار واقع میشود و بویلا

جلبت و سرفسنگدگی همه عمر نصیب شوهر می‌گردد

مقصود از تمام این شعما و ظاهراً زینها جز این نیست که اطلاعات کامله سوار را در

جنگ ثابت نماید و سوار قشکی اسب خود را بجهت نشان بدهد که مورد تحسین واقع شود

همین دلیل است که برای آرزو چاکبکترین و بهترین اسبهای سو فانی ایل را بجهت

سواری داماد انتخاب می‌نمایند

چندی است این عادات در میان ایل بختیاری موقوف است اما در میان بعضی ایلیات
دیگر مرسوم) اگر چه این عادات تاکنون تدریجاً متروک شده ولیکن بکلی از میان
و گاه گاهی دیده میشود که در بعضی نقاط معمول میگردند

سایر مرسومات عروس در ایل چندان فرقی با شهر ندارد و فقط ما در این نقطه اختلاف را
ذکر نمودیم کلیه تمام این مرسومات عروسی از روی درجه کثرت و ثروت طرفین
اختلاف حاصل نمیدارد و خانواده ثانی که کمتر متمول باشد حتی که بجهت این قیل و سبها
گرفته میشود منحصراً همان شبی است که عروس از اقوام جدیدش میریزد

اخلاق و عادات بختیاری

ایلیات ایران از تنه جنس خارج نمیشد ایرانی ترک عرب تمام ترا و ایلیات از سر قسیم
سپرون نیست فوج هم بقانون ایلی زندگی مینمایند اما ایلیات آنها را جزو خود نمیدانند
و مردم و مات هم آنها را پست می شمارند و این فوجی که در عالم پر اکنده است ظاهراً بی
الاصول میباشند

کثرترین ایلیات در ایران همان ایلیات ایرانی است عمده آنها اگر ادا باشد قسمت
دوم ترک قسمت سوم عرب

تمام این ایلیات چادر نشین تا بستان در سیلاقات رنستان در قشلاق زیر چادر زندگی
نمایند بعضی از آنها زراعت دارند در سیلاق و قشلاق مثل بختیاری بعضی از آنها
در سیلاق و قشلاق زراعت ندارند مثل قشقای

ایلیات عرب در ایل کل برکت
و ایلیات ترک در ایل کل برکت
و ایلیات فارس در ایل کل برکت
و ایلیات لر در ایل کل برکت
و ایلیات گیلک در ایل کل برکت
و ایلیات تالشی در ایل کل برکت
و ایلیات آذربایجان در ایل کل برکت
و ایلیات خراسان در ایل کل برکت
و ایلیات سیستان در ایل کل برکت
و ایلیات بلوچستان در ایل کل برکت
و ایلیات سند در ایل کل برکت
و ایلیات هند در ایل کل برکت
و ایلیات چین در ایل کل برکت
و ایلیات ژاپن در ایل کل برکت
و ایلیات آمریکا در ایل کل برکت
و ایلیات اروپا در ایل کل برکت
و ایلیات آفریقا در ایل کل برکت
و ایلیات استرالیا در ایل کل برکت
و ایلیات اقیانوس جنوبی در ایل کل برکت
و ایلیات قطب جنوبی در ایل کل برکت

در بختیاری

در بختیاری زن گرفتن متعدد مطابق شرع جایز است اما اختصاص بعضی متمولین دارد
 که دو یا سه زن میگیرند اما کمتر دیده شده که بیش از یک زن گرفته اند با وجود اینکه هر چه
 خیلی غریبی در قباله میونسند طلاق کمتر دیده میشود

در متوسلین

عادت بدایلیات امنیت که ارث بدختر منید بند و من در بختیاری خیلی سعی کردم که
 این عادت را مردک نمایم تاکنون موفق نشدم امیدواریم که بواسطه مدارس جدید این
 عادت زشت منوخ بشود از برای قتل خوانین در بختیاری دیده قبول میکنند یا قصاص
 مینمایند یا میبخشند برای سایرین بدیه میکند از زند اگر قصاص نشود دیده بر حسب اعتبار شرف
 مقول است از هزار تومان الی یکصد تومان ولی شرط عمده دیده دادن یک دختر زناشو
 کسان مقول است و اینکار برای روابط خلطه و آمیزش است

در وقتیکه ایلمانی بختیاری جنگ بزرگی در پیش داشته باشد تمام خوانین جزو کدخدایان
 کاغذ مینویسد و از هر شعبه بقدر قوه سوار و پیاده معین مینماید که در فلان محل حاضر شوند
 اگر جنگ همیشه بیشتر باشد مینویسد که بهر اندازه سوار و پیاده موجود باشد روانه نمایند
 این بختیاری احترام رئیس خود را بیشتر از تمام ایلیات منظور میدارد

چنانکه در وقت غذا خوردن خوانین بزرگ شخصی که مریض داشته باشد ظرفی آورده
 لغمه را که خان برداشته بخورد خواهش میکند که در ظرف او انداخته بر نفس بد با شفا یابد

خوانین حالیه بختیاری

خوانین حالیه بختیاری که معروف اند با ولاد و جعفر قلچیان سابقاً شرح حال جعفر قلچیان را

در نظم

نوشتم جعفر قلیخان چهار سپرداشت پسر ارشدش مرحوم حسین قلیخان ایلمانی دوم
حاجی امام قلیخان ایلمانی سوم رضا قلیخان ایل پکی چهارم مصطفی قلیخان که در جوانی فوت شد
اولاد مرحوم حسین قلیخان ایلمانی از فرزند ایل است

مرحوم اسفندار خان سردار اسعد نجف قلیخان صمصام السلطنه ایل خانی حالیه مرحوم
امیر قلیخان بنده علی قلی حاجی خسرو خان سردار طغر بوسنخان امیر مجاهد

اولاد حاجی امام قلیخان ایلمانی

مرحوم محمد حسین خان سپهدار مرحوم حاجی عباس قلیخان لطف علیخان امیر منعم غلام
حسین خان سردار محترم ایل پکی حالیه نصیر خان سردار جنگ سلطان محمد خان سردار استخ
علی اکبر خان سالار اشرف محمد رضا خان معین همیون

اولاد مرحوم رضا قلیخان ایل پکی

حاجی ابراهیم خان ضرغام السلطنه امان الله خان حشمت المملکت علی محمد خان
عبدالله خان بهرام خان اسدالله خان

اولاد مرحوم مصطفی قلیخان

مرحوم فسح الله خان فتح الله خان ضعیف السلطنه

اگر فرزندان ایشان را میجوئیم بنویسیم اسباب طول کلام میشود لهذا صرف نظر نمودیم
یکی از نوادرا نیست مرحوم ایلمانی مرا پسر دوست میداشت و شخصه در تربیت من
میکوشید در سال هزار و دویست و نود و هفت که جعفر قلیخان سردار بهادر پسر من متولد شد

تمام این نون مرور به با هم عهد و با کمال جدیت طرف دارش و طبیعت پاشند

اولاد ایلمانی

مرحوم ایلیانی بحال محبت را با و داشت و اسم پدر خود را از برای برودت با و گذاشت
 در همان ایام حاجی مرتضی قلیخان بختیاری سرکرده سوار در طهران مهری خوش خط
 با اسم جعفر قلی بختیاری پیدا کرد و برای مرحوم ایلیانی فرستاد و مرحوم ایلیانی
 مهر را دید شناخت که مهر مرحوم پدرش جعفر قلیخانست بفال بکن گرفت و بسر دار
 بجا و داد معلوم شد بعد از آنکه جعفر قلیخان در سال هزار و دویست و پنجاه دوم تقبل سید
 مهر از بعل او برده بودند و مدت چهل و پنج سال این مهر مفقود بود

سوسن

سوسن - بضم سین اول و فتح سین دوم . در قدیم الایام شهری بود بیچ و رنگی

مالیر مابین مالسیر و سوسن رودخانه گارون واقع است

امروزه خرابه و آثاری از آن بجای مانده اما عمارتی مانده است بقعه

آنجا است معروف بقعه دانیال پیمبر بسی محل حیرت و تعجب است زیرا که

دانیال موافق اقوال متقدمین در شوش است

(لیا زو) سیاح انگلیسی این مکان را دیده و شرحی در کتاب سفرنامه خود

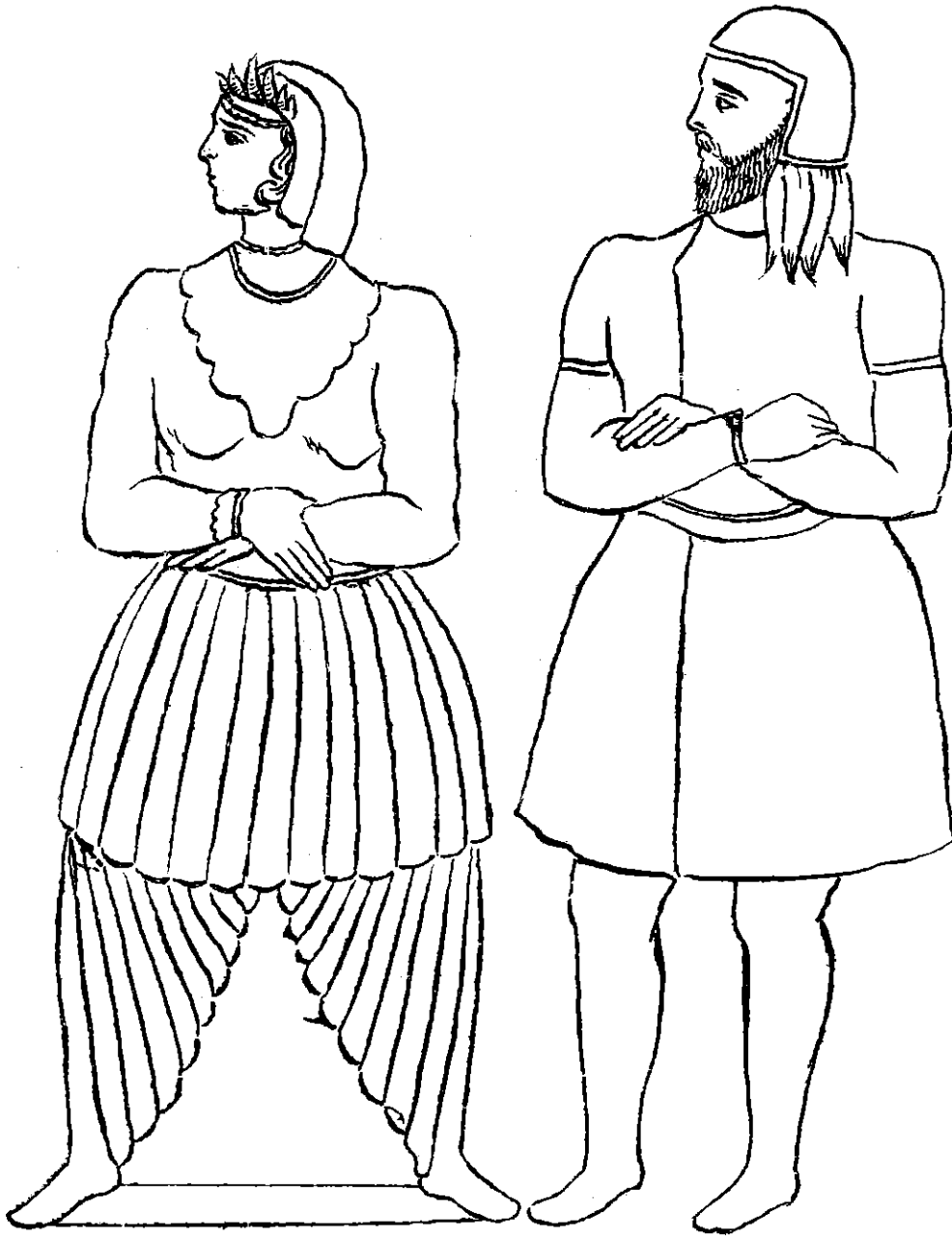
که بطبع رسیده نوشته است

روی رودخانه گارون پلی محکم بوده که این زمان بکلی خراب است و راه عبور

مسافران مالسیر بگارون از روی همین پل بوده است فی الجمله آثاری از آن

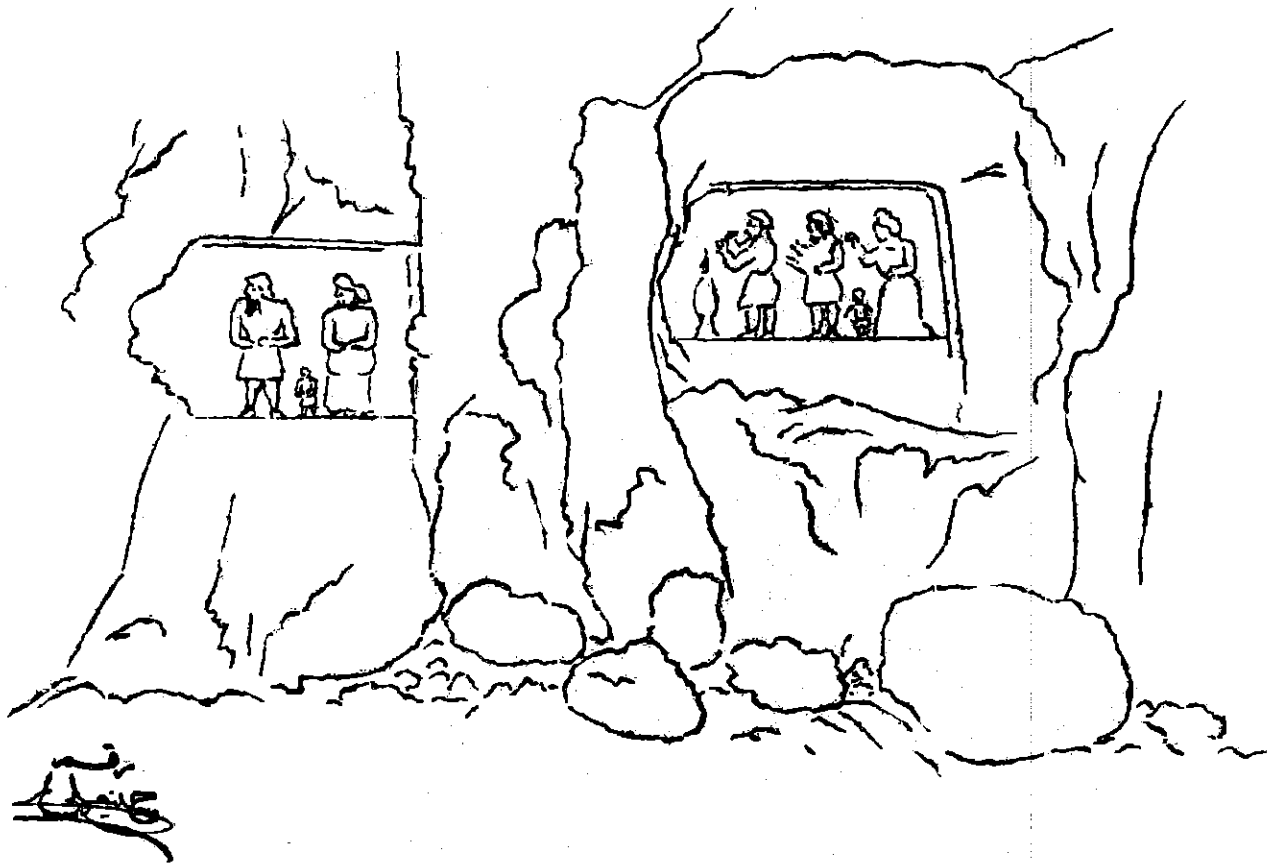
دیده میشود

جناب سردار اسعد این صُور را کرده برداشته طفل هم در میان این دو
نفر بوده و در برابر زن منتقل آتش است



این دو صورت از تجاریهای کوه مالیر است که در پیشگاه محراب انگده بجالت
عبادت و تضرع ایستاده اند. از قراین معلوم میشود که مرد پادشاه و زن پسر پادشاه است

سوسن طرف شمال غربی مالیر واقع است از جاوه که بطرف سوسن میرود اند
 دره میاشد موسوم به دره (شمی) که از آنجا تا مالیر دو فرسنگ است فرسنگ
 در سوسن است که اسباب و اشیاء عتیقه در آنجا بسیار بدست میاید معلوم است
 که سابقاً آنجا را بسیار کاوش نموده اند حال هم ارفعیل ظروف و مجسمه طلا
 بدست میاید و زیور زمانه زرین اغلب دیده شده کلمه در حمال و طلال بخیار
 اسباب عتیقه بسیار است چنانکه خود من در این او احسنه مجسمه بار تفاع
 گره تاشش در آن صفحات دیده و عکس از آنها برداشته ام
 اهل جزیره اردپاسی گویند که این مجسمه با ساخت مردم یونان و صور ارباب اعراب



کوپه نقشه است که جناب میوشیندر بمقام مساعوت جنوب در سنه ۱۲۹۴ از کوه مالیر برداشته است عیناً در اینجا نقل شد
 مانقا

ماتبا جبال نخبیاری شامل ابنیه و عمارات بسیار بوده و بحبت ائمت و تکلام
مردم از راه دور دست با نجا پناه آورده منزل مینمودند

معمول نخبیاریان ائمت که برای زراعت و نیم دامنه جبال را مانند پلکان
طبقه طبقه سکو بسته و از خاک می انباشتند و در روی آنها زراعت مینمودند
ازین پیش مذکور شد که راه عبور و مرور در جبال نخبیاری بسیار صعب المرور است
و بیشتر از دو سه راه از سیلاق و قشلاق برای عبورند داشته و این طرف هم بچند
نفر مسحط و قراول ^{نیش} قشون خارج بشود با وجود این سختی در قتل جبال هر نقطه
که چشمه آبی یافت شده عمارات بر آورده اند و در با ساخته اند خود من چندین
وزور (کوه شو) که قشلاق است دیده ام بعضی از کمرهای جبال را که دارای
چشمه آبی بوده بریده اند و آنجا اطاق با ساخته اند و در بعضی نقاط که آب کم بود
مالاب بنا نموده اند و عمارت از سنگ تراشیده اند و اکثر ازین مواضع تجدی
صعب العبور است که دو نفر بچگی مانع عبور هزاران لشکر خارج است

بازفت

بازفت محلی است بامین سیلاق و قشلاق در دو خانه عظیمی از آنجا میگردد سابق
بر این آبادی بسیاری داشته و آثار مزارع و دوات کثیره در آنجا دیده میشود
وقتی یکصد پولی سبکه بازفت برای من آوردند اسم پادشاهش را فراموش کرده نمیدانم
در چه عهدی بوده و بچه مناسب است در آنجا سکه زده شده زیرا که بازفت آثار شهرت داشت

اما آثار دیکه بسیار است

آثار عمیقۀ مالیر

در مالیر و نواحیش صور حجاری شده زیاد موجود است یکی از محال انجاری است که
 سلمان مگویند شکفت بزبان بختیاری معنی غار است در قدیم الایام در آباد
 ایدج معروف بقب سلیمان بوده

در انتهای دره از انجا که کوهی است و در انجا دو غار بزرگ است قریب بهم در داخل
 و خارج این دو غار چند صور حجاری شده خطوط منحنی دیده میشود و تیریک لوحی
 در داخل غار از خطوط منحنی میباشد

پنجین در این غار چشمهای اب و عمارات قدیمه موجود است در بیرون غار تمام
 این شعب علوازا بسینه قدیمه است و قبرهای کهنه هم در انجا بسیار است این
 قبرها بواسطه همین اشیا عتیقه اغلب را خراب کرده اند در دو طرف دره تهن
 هم قبر کهنه زیاد است اما بواسطه همواری زمین استیاز داده نمیشود از آثار
 این دره کمان میشود که سابقاً معبد بوده

صور قدیمه که در مالیر است تمام شکسته و خراب شده تمام را عمدتاً خراب کرده اند
 اگر صورتی صحیح بجای مانده دست رس نجرابی آن نداشته اند یک لوحه
 حجاری شده منقور در انجا ملاحظه شد عکس را برداشتم و در این کتاب
 مضبوط است این لوحه که شامل دو مرد و یک زن و یک بچه است بجهت اینکه

مردست رس کسی نبوده محفوظ مانده

شخص سیاح آلمانی که در آن صفحات بیاحت آمده و عکس آنها را با خطوط برداشته
و بزبان آلمانی بطبع رسانیده آنچه من از ترجمه آنها دیده ام معلوم می شود مطابق
مذهبی است حال در تحسین بدست آوردن این کتاب پیشامد اگر بدست آمد در
ایجاد برج می شود

در مالیر چندین مکان جاری شده می باشد یکی از آن آکنه بُندان است که صورت
نفر در یکت لوحه در آنجاست دیگری اشکفت سلامت که ازین پیش ذکر شد
یکلی کول غره است که جاری او از سایر حصارهای مالیر بهتر است و عمل
استادان مالیر می باشد و در زبان لری کول یعنی دره است و در دو
دره اشکال بسیاری در کوه جاری و تفر شده

و یکت لوحه بزرگی که شامل صورت پادشاهی است بالباس مرصع آیتها
و چند نفر اطراف او با اسلحه ایستاده اند

یکی از آنها لباسش شباهت تمام بلباس آن پادشاه دارد معلوم می شود
و بلباس و پیراوست

سه نفر از این اشخاص با اسباب حرب آن عهد در زیر پای شاه مشغول
زدن ساز می باشند و نیز سه قوچ سر بریده که سه آنها یکت طرف و تن آنها
یکت طرف می باشد موجود است معلوم می شود قربان کرده اند و قندیلی

از تنش در حضور شاه است و در این لوح خطوط زیادی بخط منحنی است
 و در پامی لوح که متصل بلوحه دیگر است یک صندلی از سنگ بر آورده اند
 در مقابل این لوح که در آن طرف دره است نیز اشکال زیاد است از جمله
 شخصی روی صندلی نشسته و چندین صف در حضور او ایستاده اند تمام
 ایشان مرکب جامی بلب دارند

سنگ بزرگی در جلو دره واقع است تقریباً مربع میباشد و از ای سید
 صورت است کله کاو و کونفد بسیاری در جلو آنهاست
 در یک فرسخی کول فره سنگ بزرگی است که تکیه او بکر است و باین
 آن سنگ و کوه از زیر دالانی احداث شده و در صفحه زیر سنگ صور
 اشخاصی است که سوار اسب میباشند و سوار مقدم ایشان قوسه
 در دست دارد

نیم فرسخ دور از این سنگ بیرنگی است شامل چند نفر از اشخاص مسلح
 یکی از آثار قدیم که میراث بختیاری بردگوری یعنی سنگ گبر زیرا که برد
 بزبان لری یعنی سنگ است و گوری یعنی گبر و اغلب با در او او تبدیل
 می نمایند

بردگوری در قشلاق فراوان است اما در سیلاق ندرتاً دیده می شود
 در جبال بختیاری نزدیک شوشتر از همه جا بیشتر است و بیشترین برد

گوریها نزدیک یکدیگر میباشند و بعضی از آنها سهل العبور است بعضی
دیگر را دست رس نباشد زیرا که در مکرکوه واقع است قدیم هم بواسطه
اسباب بدانجا میرفته اند آنچه خود من از آنها دیده ام دارای چندین
مغبر به سرون می باشد که شباهت به پخزه مربع دارند سطح داخل مشابه
اطاقی است و دارای دو سکو و از آنجا راهی با طاق دیگر دارد که شباهت
تمام باین اطاق دارد از قریب این معلوم می شود که این امكنه قبرستان
بوده و بعضی از این امكنه که در مکرکوه واقع بود و خود من توانستم
آنجا را به بینم اشخاص مکرر و رافرا فرستاده رؤیت کردند در آنجا استخوان
آدمی بسیار دیده اند

و در افواه الوارست که آنجا قبرستان محل ریاضت متراضین بوده و
یک نفر از همان اشخاص مکرر و رابرای تقشش برحمت زیاد یکی از این امكنه
فرستادم استخوانی در آنجا ندیده اجاق و خاکستر در آنجا موجود بوده می
نماید که محل متراضین است

در جبال و دره های اراضی بختیاری همه نوع آثار عتیقه بسیار است بجهت
سختی راه برای من ممکن نشد آنها را به پنم اما خود اهلای خیرهای عجیب و غیر
از آن آثار نقل می نمایند

کیانی

کیانی نام دهی است در وسط خلج بختیاری نزدیک راهی که از بند زنگ
 باصفهان میرود تعداد نفوس ساکنین این دیه بالغ نصد و پنجاه نفر است
 مردم این دیه خود را از اولاد پادشاهان کیان میدانند نامه بر صدق
 دعوی خود در دست دارند که پشت در پشت از پدران به پسران رسیده
 و نیز فرمانی از آتابک احمد در نزد آنها موجود است و در آن فرمان
 درج است که چون این جماعت نسب بکیان میرسانند چند پارچه ده
 ملک را به قبول ایشان بخشیده است

و این طایفه امروزه در دهی که معروف به (کیونی) است در نرستان

زندگی نمایند و تابستان را از رسیاه چادر بسیر می‌کنند

اطلاعات جناب شیندلر در باب آثار قدیمه خاک

بختیاری تاریخ ماه می ۱۸۹۶

ترجمه ابوالحسن سمرقانی که در قشون المان

صاحب منصب بوده

چندی قبل در بعضی از نقاط بختیاری که واقع است میان اصفهان و شوشتر

در راهی که مسافران بطرف دخاله ایران می‌روند

مقداری اینک های مفیده پیدا شد و در طهران بمینشان دادند

در خاک بختیاری قسمی از الام قدیم شاید هم امثال قدیم که وطن می‌روند

بوده وصل شده و راه قدیمی شوش قدیم با داخله ایران وصل میگرد
از میان این خاک از مغرب بمشرق میگذشت

این راهی را که من در ^{۱۷۶} مسافر بودم تا نائیه پانزدهم میان خوزستان و
اصفهان شاهراه عام و بسی مهم بوده بعضی آثار و رستگهای کعب بزرگ که
راه با آنها مفروش بوده خرابه های کاروانسراهای برای سکنه که در بعضی
جاها دیده می شود از آثار این جاده که در تهرن و مطی بنام آبا بکان لرستان
بزرگ (ولایت نجستیار می حایله) که با آبا بکان فصلویه معروف بوده اند
و قتیکه خانواده آبا بکان در ^{۱۴۲۴} میلادی از میان رفته این ولایت به
عمده طوائف کوهستانی آن صفحات موقوف شد

تجارت و تردد قطع شد طرق و کاروانسراها و پلها و بخسرابی گذشت
حال هم تردد ازین راه با اشکالات زیاده است

در صحرای مطح مالا میر که اطراف آنرا کوه احاطه نموده تقریباً در فاصله ^{۱۱۵}
کیلومتر که در شرق شوشتر واقع شده از خرابه اندج پای تخت آبا بکان
لرستان و شاید هم محل شهر قدیم موسوم به انزن و غار موجود است موسوم
به اسکفت سلمان و کول فرعون محساری و خط منحنی شوشی و انزنی مطابق نائیه
۱۲ و ۱۳ قبل از میلاد موجود است بواسطه (پرنس سالیس) و (روین باخ)
ترجمه کرده اند و در ضمن اشاره می نمایند با سامی مختلفه جهت غایبم

کول یا کوت فرعون تعبیده او کوت اصح است و بمعنی خط است و این
 یکت اشتباهی است و من اسم این غار را کوت فره یا کول فرنگ میدم
 و در (روزنامه انجمن جغرافیای برلن ۱۸۲۹ شماره ۳۹) هم نوشته ام
 کوت در زمان ایرانیان جنوب غربی بمعنی خانه و حیاط است فره در نزد
 بختیاری بمعنی فرعون یا فرع است و اینکه کول فرنگ نامیده شده است
 این است که کول در اصطلاح بختیاری خانه یا کلبه است و فرنگ بمعنی
 فرانگ مقصود مردم اروپایی حالیه است زیرا که در انظار بختیاری چون
 این صورت و مجسمه ها بالباس کوتاه و شلوار تنگ میباشند آنها را بفرنگی تعبیر
 کرده اند

در خرابیهای مالایر لوله های باغی که از قرن ۵ و قرن ۶ قبل از میلاد بوده
 حالاً بسیار بدست میآید همچنین سنگهای حجاری شده و مهر و سکه تاریخ ماه
 دوم قبل از میلاد تا قرن ۱۴ بعد از میلاد و نیز آنتیک های مختلف دیگر که از
 یکت تاریخ قرن دو هزار سال است

ایشانیکه در مالایر بدست آمده و بمن نشان داده اند از قرار ذیل است
 لوله شش عدد با خطوط منحنی که یکی از آنها سنگ شیم سبزه قرمز و از سنگ
 شادنج هفت مجسمه کوچک از مس یکت چراغ سنگی شکل سر کاویک فغان
 یکت طشت از رخام نه کوزه سفالی سوزن و چمچه یکت کاسه مس سه کوزه قطر

سکه های کشف شده

اول سکه های اسکانیان به تعداد و هفت عدد و مس بهفت عدد نقره اکثر سکه های
 مس از حکام اسکانیان بعضی از عهد بلاش سوم (یکی تاریخ ۱۰۸۰) دیگر
 از عهد بلاش پنجم سکه های نقره از عهد اردوان دوم (فراتین) فرنا و چهارم
 و بلاش دوم و ششم و هفتم و چهارم
 (دوم ساسانیان ۸ سکه خسر و پرویز از نقره
 سوم) سکه خلفاء از نقره دمشق ۱۰ (۹۳) (۱۱۷) (۱۲۳) اردشیر
 خوره (۱۲۳) (۹۱) (۹۴) شاپور (۹۳) مرو (۹۳) واسط (۹۴)
 (۱۱۳) (۱۲۲) (۱۲۴) (۱۲۶) (۱۲۹) (۱۳۱) جی (۱۲۹)
 مدینه اسلام (۱۵۹) مدینه الاصفهان (۱۹۹) و (۲۰۰) دو عدد
 مس و یکی مفرغ

چهارم سلاطین و کیر شاه شجاع مظفر فارس ۲ عدد مس شیراز یک نقره
 اینج ابواسحق ابن محمود شاه اینجو یکی نقره عماد الدوله علی بن بویه یکی
 نقره ۳۳۳ بهاء الدوله بویه یکی ^{مفرغ} ابوز ۳۹۸ طغایمور مغول یک نقره
 تقریباً نصف راه بین اصفهان و شوشتر نزدیک قریه ده وزوئل قدیم
 در سال گذشته خفته شده قبری با چند بنای دیگر و بعضی آنیکت با کشف
 شد در قبر استخوان چندین آدم با کجفت کوشواره طلا و کاسه کرمس

و ارجار ده کرده قطره و یک چراغ مس در حوالی قبر اطاق کوچکی کشف شد
 که از سنگهای کعب نباشده بود زمینش مفروش با بکینه سبرک کرده قطر
 و نصف دیوارش از آبکینه سیاه و در این اطاق دو مجسمه برنجی کار
 یونان و نیز شیری از مس و الکووی شیشه مختلفه اللون و مهره های شیشه و لوله
 لاجوردی و سنجاق مس و جام رخامی شش گوشه ارتفاع

افوس است که از عدد و ترکیب میت در قبر و وضع بنای اطاق مزبور
 اطلاع صحیحی بدست نیامده صاحب اشیاء مزوره در وقت حفرت حاضر نبوده
 و چون عوام نختیاری فقط قدر طلا و تفره میدانستند سایر اشیاء را شکسته
 و غرنی از آن اسباب بدست آمده

از راه مرز که شهر کوچکی است فرسخی من مشرق و جنوب شوشتر در سر جاده
 قدیمی من شوش و پرس پلین واقع است

مجسمه کوچکی از گل سکه منقور بمرد ریشدار بلبس لباس ایرانی قدیم حدیث
 قبل در آن صفحات کشف شد این مجسمه شاید ده الی یازده سان تمیز از اشیاء
 داشته زیرا که حال تا زانو پشتر بجای مانده و هشت کرده است

انحصار حفرت آثار قدیمه در تمام ممالک ایران در ۱۲ می (۱۸۹۵)
 مطابق شهر ذی قعدة (۱۳۱۲) هجری بدولت فرانسه واگذار شد
 امید است که انالی فرانسه بزودی شروع بکار کرد تجسس و کشفیات

جدیده در ولایات نخبیاری نیز نبایند

حجره (نکارش خباب سردار سعد)

در اکثری از رودخانه‌ها که میان دو کوه میگذرد و خصوصاً در رود کارون در قدیم سنگت را برابر یکدیگر مانند رکاب سوراخ کرده اند و بندی بدو طرف این سوراخ بسته طرف دیگرش را بسوراخ مقابل و طباب از آن می‌گذرد و دو شاخه چوبی که بر او با طباب بسته شده روی آن طناب شخصی که میخواهد از این طرف که به آن طرف عبور کند مثل این که در تاب بنشیند در آن دو شاخه نشسته از طرف مقابل دو شاخه را بواسطه طابها که با او بسته شده بطرف خود میکشند بعضی اشخاص بدون اینکه خود را بچوب ببندند عبور نمایند و برخی دیگر از کثرت مهارت طناب را با دست گرفته و در دو شاخه نشسته بدون اینکه او را کسی بکشد میگذرند و آن گمانیکه احتیاط می‌کنند که پرت در آب نشوند مگر با طناب بچوب دو شاخه می‌بندند

سه تا از این حجره های سخت حجره امام زاده سلطان ابراهیم فرزند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است که سالی چند هزار نفر زن و مرد بواسطه حجره با زیارت می‌روند و راهش منحصر از رودخانه است
بعضی اوقات اثاث البیت و حیوانات از قبیل اسب و الاغ و گوسفند و غیره

بواسطه این جنسه محل نقل می شود چنانکه در صفحه (۲۲۴) این کتاب صورتش
درج و ضبط است

عقیلی مزرعه ایست از شوشتر

قلعه دختران واقع در عقیلی شوشتر — عقیلی سه فرسخ بالای شوشتر طرف شمال
واقع است محلی است که آب کارون از کوه های سختیاری خارج می شود و
هر از کارون عقیلی را مشروب میکند کوهی طرف شمال عقیلی افتاده یکی از سلاطین
شوش یا حاکم متقل خوزستان حصاری از کج و سنگ در لب رودخانه کارون
بنا نهاده و تاقله کوه که تقریباً سه هزار ذرع امتداد دارد برده است و از قلعه
کوه این حصار را باز از طرف دیگر رو به سمت رود کارون برده است که
تقریباً متجاور از شوش هزار ذرع این حصار را امتداد داده در هر جهت
ذرع فاصله حصار برج کوچکی بنا کرده که تقریباً ده نفر می تواند درین برج
بجنگد از دو طرف حصار را برودخانه رسانیده در دازه این حصار رو به سمت
عقیلی و شوشتر است که تا حال طاق سرد در دازه او باقی است و منهدم نشده
این حصاری که با سنگ و کج بالای این کوه برده است خیلی حیرت انگیز
میباشد زیرا آنجا که تقریباً سه هزار ذرع بالای کوه و از رودخانه دور است
ابداً آب نیست و باید از رودخانه آب بالای کوه برد و کج ساخت میانه این
این حصار کوهی است که تقریباً یکصد و پنجاه ذرع ارتفاع دارد و هیچ کوهی

اتصال ندارد در فتن قبله این کوه خسیلی شکل است یک آب انبار با یک
 قلعه محکمی در قلعه این کوه ساخته اند چنین بنظر می آید چنانچه قشون این حصار
 بزرگ را فتح نماید توانسته باشد این قلعه و آب انبار را فتح کند در طرف
 مغرب رودخانه که آن طرف آب باشد کوه محسوس و طی شکل در مقابل این کوه که قلعه
 و آب انبار دارد واقع است که محکمهای سخت در قلعه این کوه بنا کرده اند که او
 الآن تحت رستم نامند که یا کوه تحت رستم را با این جهت خیلی محکم بنا کرده اند که قشون
 دشمن با کفک و کرجی یافتن دیگر نتواند خود را از رودخانه بگذرانند و در حصار
 بزرگ شود در واقع این حصار از یک طرف رودخانه و از سه طرف دیگر حصار
 دارد و این حصار که تقریباً یک فرسخ است دارد و الآن قدری از حصار
 باقی و بیشتر او منهدم است بسیار تعجب انگیز است این حصار را با زور زیاد
 یا پول فراوان بنا نهاده اند و الآن مشهور قلعه دختران است خود عقیلی و
 و این کوه که مرتع عقیلی است چند سال است ملکی جنابان غلام حسین خان سردار
 محترم و سلطان محمد خان سردار اشجع است و عقیلی فعلاً سه هزار تومان
 مالیات بدولت میدهد

لایحه فوق را جناب حاج خسرو خان سردار طبرک که در آن صفحات
 گردش کرده نوشته

ترجمه خطوط مسیحی مالامیر از پرفسرسیس که در کنگره شرقی لندن که از بلا

هلاست پیش نهاد شده

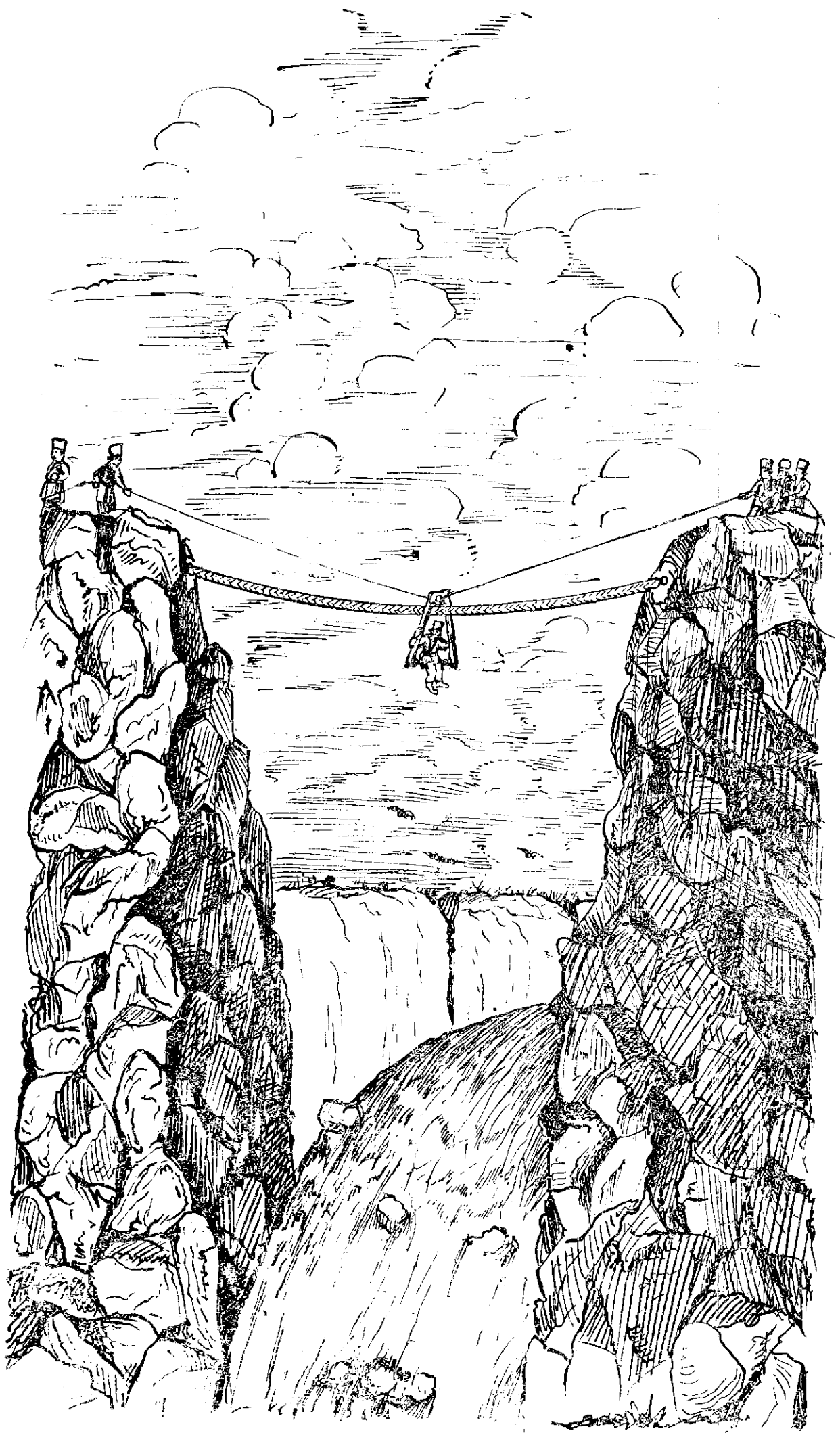
(راول) راجع بکول فره

من بناکردم معبد خدای (دیتی) را مخبر آیات و معبد خدای (تیرتر) محافظ این طایفه
و معابد تمام خدایان دیگر را و آنها که این خطوط را در تحت نظر دارند خنی معبد با
شکوه است خدا آمد برای اینکه بوسیم که این خط منست ولی این خط از خطوط خدایان
و تقریب خدایان ازین نظر راضی شدند و نیز راضی شدند از اینکه من اینکار
بنمایم و این مجسمه را درست کنم و تاریخ او را بنویسم و نیز تمام کردم سیکل خدایان
و خدای (سولمن بری) و نیز خدای (خو) و (رسایان) و تمام خدایان که
مکان این نقشها را خلعت کردند

من (تخی خنی کتو) اماردی پادشاه پسر (خنی) این خطوط و نقوش در این
کوه تمام کردم من بقعه خدای طایفه (زیری) و (دیتی) و تیرتر و خدایان
و مکان این خطوط در کوه و خطوط خدای (مان) و خدای (خو) و صور پادشاه
که این مکان را ساخته و بمن کمک کرد من صورتهای خدای تیرتر که محافظان
طایفه است جمع آوری نمودم و بعد اسامی خدایان مجسم که چهل نفر بودند و نیز
دیتی را کندم دیوار اطراف را احداث کردم اضافه اسامی هم تمام نوشتم
روی دیوار دور که روی هم رفته دوازده نفر باشند
دیوار دور، امن ساتم اسم پادشاه هم اسم (ان دکری) پسر (سترکت)

تکر کرده بود تمام اسامی و تمام دیوارها بناها وقف نمودم بید (خدای) که ممکن
 نیاست تعمیر نمودم و نیز سیکل (دبئی) که خدای عظیم است و این خاک
 نژاد من بخشید و این راه در کوه ساخت تعمیر نمودم من کردم
 و رقم و معبد سابق را خراب کردم و در جای آن معبد دیگری ساختم و قصر
 خدائی که حالا در آنجا منزل دارد و بعد شهرهای متعدده بنا کردم و بعضی را هم
 تعمیر کردم محبسه ساختم و فرستادم و دو عدد بیلد (خدای) فرستادم بلاد
 (شاه سیکشی) را تصرف نمودم و جاده که از امرودی عبور مینماید ساختم و پاد
 شاهی که پهلوی رود (پرین) منزل داشت جمع آوریم و قانون و سیکل
 (دبئی) اعظم که بلاد انزن را بمن بخشید و خدایان امرودیان که بمن کردند خوش
 بخت بودند

بلاد (شاه سیکشی) را تصرف نمودم و راهیکه از امرودی شروع میکند ساختم
 آنوقت پادشاهان را جمع کردم و مکان نوشتش (دبئی) و تمام خدایان مهم و
 صور خدایان و خدای (خو) که مکان این محبسه را خلقت کرد با تمام رسید
 در حصار معبد قربانی انبوه خواهد شد اگر کسی معبد را بسازد ...
 (دل بت) آباد باشد امید است که قانون من و اسم بخشش من مدام باشد
 با عیبیکه تجاوز می کنند علناً لعنت میکنم مگر معبد را محترم داشته بمکان این خطوط
 در این کوه خدایان با قربانی بیایند



(دویم) راجع باسکفت سلمان

من تخی خنی کو تو اماردی پادشاه پسر خنی حکام در میان رسایان مامور داشتم
 شتاز را برای خدایان امر وی مقور ساختم و این صورت بم تپی را تراشیدم
 تمام کردم و در این صفت کوه خطوطها ساختم جهت مخبر شتاز من بوضع و خوشحالی در
 این بلد رسا مال (برتیزا) خدای رسایان این صور را نگر کردم اما خدای مان
 را در این زمان نگر کردم احداث راحت گاه او را در جای مخنی ساختم و کوه
 عظیم مخبر خدای برتیزا را ملحق بلاد رسایان نمودم شتاز معبد خدای برتی را
 برتر از همه بنا نمودم

امید است عفو تمام کنان ب من مرحمت بشود و نیز امید است که قوانین بد
 این بلد بتوسط من جاری شود و بلاد و سیکل تو قوانین مذہبی دارد امید است
 که بمن کمک نماید و نیز من کوه... از خدای برتی استبدعا نمودم بر آن
 اینکه (سُرور و راگی) بخارج نیز خدای شمش را حفظ نماید این صور را
 ساختم (ویب کرب) را بمعبد برتی و ستادم و صورت این خدای عظیم را
 در معبد زیر زمین ساختم و هر گاه خدای برتی بلاد رسا خواهد آمد...
 (رُم تک)... تمام این چیزها ساخته شده... صور را (مین رای)
 حکاک باشی... و (راس برتی) آنها را در مکان خدایان در ماه...
 نصب کرد و امید است که (کتور) اماردی... بسازد و رانس برتی

صُور را میسازد آن زن اماردی موسومہ بامازیریس جادۂ ما خواهد ساخت و
 پیشکش خواهد کرد و (راگی پال ایلکو) هتسا و قلعه خواهد ساخت و پتی را که
 صُور را نقره کرده چیزهای دیگر خواهد ساخت و (سین سادین به) ملزومات
 این بلاد را خواهد آورد و (رباس) ... تقلید کرد و (زَمَنَن) کمک کرد
 و امید است که (بمَنَن) مطابق آنچه در اینجا نقر شده با انجام برساند صورت
 آدم ... و خدای برتری برای امرودی و خدای (بنا) خدای را که ما و من علی
 میدانیم ساخته خواهد شد و نیز صورت هر کس که کمک ساختن معبد نماید ساخته
 خواهد شد ... و پیشرفت شد و پتی را باشی صُور خدای شمش را برای من
 ساخت امید است پیشکش بدد و امید است که خدا معبدهای برقی که همیشه
 در آنجا مسکن نماید و قانون و عدم تجاوزات برقرار باشد تا این صُور باقی
 است قلعات بلاد ... آبا و بوده ... آتش زوم ... خدای (کریسا)
 و خدای دب تی خدایان بزرگ تا ...

ترجمه از کتاب دکتر ویسیباخ در خطوط منخی شوش

Sutra . A.

شوتروک ماهونته مالودوس .. ماشوشیناک من *Sutruke-Nahunte*

هستم پسر *Halludus - Insusinak* پادشاه با قدرت

ارزان شوشونکا . هوبانوکنما معبد الوهیت کیریشارادریان مقابل آتش

بناکرد و من اورا از بن خراب کرده دوباره مجدداً ساختم و بعنون
قدسیت اورا بیا الوهیت گیریش تقدیم نمودم .

Kut. A.

من کو تیر - ناهوتنه ستم *Kuter Nahunte* پسر شوتروک ناهوتنه
پادشاه با قدرت آنزان شوشونکا . *Hubarumeno*
معبد الوهیت (خدا) گیریش را در (لیان) مقابل التراس
ساخته و من اورا از بن خراب کرده مجدداً اورا ایجاد کرده
ساختم . و نام عیال من ناهوتنه - *Nahunte upinzi*
و اسم اولاد او در او منقوش شد و مطابق میل اورا بعنوان قدسیت
به خدای گیریش تقدیم کردم .

Kut. B.

من کو تیر - ناهوتنه ستم پسر شوتروک ناهوتنه محبوب با قدرت و عظمت
انشوشیناک پادشاه با قدرت آنزان شوشونکا معبد خدای لاگاماری را از
بن خراب کردم . من اورا مجدداً ایجاد و تعمیر . این عمارت بعنوان
قدسیت بماند برای انشوشیناک ساخته شد این عمارت الی الابد بماند .

Si. A

من رشلماک - انشوشیناک ستم پسر شوتروک ناهوتنه پادشاه با قدرت

آزان شو شوکا . معبد خدای کیر ریشا را که در لیان پای تحت است
 هو بانو مناساخته بود . من او را از بن خراب کرده مجدداً و ایر نمودم ختم
 و او را با فلز نجیب (طلا) پوشانده با سنگهای قیمتی مزین نمودم . و بر حسب
 میل خود او را بعنوان قدسیت به خدای کیر ریشا که در لیان در پای
 تحت حکمرانی میکند تقدیم کردم . این عمارت ابدی بماند
Se. B. (Se. E)

من شلماک - انوشینا هستم پسر شو تو روک نامونته پادشاه با قدرت آزان
 شو شوکا هو بانو مناساخته معبد خدای بزرگ و الوهیت کیر ریشا را ساخت و من
 او را مجدداً ساختم و اسامی عیال من نامونته - او پیر و اولاد های ما در او
 منقوش گشت و مطابق میل خود مان او را به خدای بزرگ و به الوهیت کیر ریشا
 در لیان تقدیم کردیم

خون و کالات معمول تجلیاری

هرگاه قتل را خان بدیه مقرر دارد و شخص قاتل را بعد از ادای دیه که آزان بزبان تجلیاری
 خون گویند ترتیب کالات بمیان میآید و آن از اینقرار است کسان قاتل بقدر قوه
 اسباب تهیه معافی از قبیل برنج و روغن و کوفته و آرد و برداشته بخانه ورثه مقبول میگردد
 در حوالی آنخانه بندی بگردن قاتل آویخته و شمیری روی دو دست گرفته یکی از او
 سر بندر کشیده بهین حالت او را بخانه ورثه مقبول رسانیده یکی از ورثه بخانه
 شمشیر

خلاصه سفر نامه لیا ر و انگلیسی بحسب بیمار در سنه میلاد

مطابق ۱۲۵۱ هجری

میشر لیا ر و میگوید که چهار و پنجم ماه اکت از بر وجود حرکت کرده بخسرو آباد آمدیم رفقا
 من گفتند بعد ازین در لرستان باید خواهد گذشت زیرا که مردم وحشی آنجا
 مطیع امر شاه نیستند من گفتند اگر صلاح میدانی با صفهان برویم و از راه مای
 جهان بخساری بشوشر برویم خلاصه من مضمتم شدم که از راه بزرگ لرستان
 بدشت خوزستان بروم صبح زود برخاسته با استبهامی معمول شروع بر شن شد
 این نقطه خیلی مغوشش بود و وسایح و خواجه این مختارند که بمسایگان خود را غارت نمایند
 و کسی از آنها باز نخواست میکند مال و جان در امان نیست ایل لر از دور دیده شد
 که برای غارت چادر زده بودند و ما حوالی اصفهان می تاخستند من از که به برکن
 لرستان شروع براه نمودم تمام سال آنجا برف است ما در قریه نهرزل نمودم
 خان انقریه بعد از ساعتی با چند نفر لر که از غارت برگشته بودند آمدند اما خان
 با کمالی بود با من تعارف زیاد کرد و از لادن و قوشن پادشاه انگلیس سؤالات
 نمود و از مقصود مسافرت من پرسش کرد بعد نماز مفصلی آوردند یک ساعت دو الایغ
 جا داد ما خدا حافظی کرده براه افتادیم و شب وارد قریه دربند شدیم که تماش
 مخوف باشجارت و جای خوبیت صبح براه مشول شدیم از صحرائی که چلی گشته
 دیده ارا من رسیدیم صاحب الایغ که همراه بود گفت من جرات نمیکم دیگر باشما

چند نفر مکاری که حاضر بودند از شری دادند

پایم این راه که میرود بختیاریان مرا می کشد هر چه اصرار کردم قبول نکرد و آب
والاغ خود را در آن کرده کز سخت

باری ما با کیا باد و آوردیم ریشش بخت خانست و از ما پذیرائی کامل نبود و طرز
و دواع شروع کردیم در تپه های پست و بلند بختیاری راه پیوند معصوم بختیاری
بر وجه راست طرف غروب وارد قلعه قدیمی که در بالای تپه واقع بود شدیم
در وقت من با دم آمد قلعه های سخت گشت و ما رو نهادیم در او پار برای جنگ و
غارت بعد بگریه نمودند بودند و الان هم خسرو به آنها دیده میشود این بختیاریها هم
یک عمری مثل بارونها بسیر میروند

خلاصه بختیاری که نزدیک شدیم بقلعه را خراب و خرنی جمعیتی در آنجا ساکن دیدیم
قدری سربالارفته تا بقلعه رسیدیم از بهار بندگ نشسته چند نفر را مسلح دیدیم با
صورت های وحشی آنجا نشسته بودند خان آنها از ما پذیرائی خوبی نمود بدون
آنکه فرمان شاه را نشان او بدیم منبری از برای ما معین نموده لازم خدمت را
بجای آورد

بختیاریها هر چند غیر تمدن میباشند اما اگر شخص غریبی با آنها وارد شود نهایت
محبت را مبذول میدارند خان من گفت شب را توجه مینمایم که خرجین ترکی ترا
نزد من اسلحه خود را حاضر کنده که اگر در شب حمله پاورد بتوانم دفع شر آنها
کنم شب را بخوبی خوابیدم این جبال بختیاری که سخت تر از خود شاست گیتی

نمیتوانست برود من مجبور بودم پیاده بروم اما قوه این تحمل را نداشتم غم را بزم
 کردم که با صفهان مراجعت کرده بعد از صحت مزاج شروع بسفر خود نمایم چون
 ماه اکت بود و هوای گرم بود و من مجبور بودم که روز سفر نمایم خوراک من دوغ و
 ماست و پنیر بود و گاهی هم میوه اینک ما در فریدن هستیم قسمت زیاد این ولایت
 مال محمد تقی خاست شب را در قریه موسوم به قریه محمد تقی خان توقف نموده
 یکصد و پنجاه خانوار رعیت داشت مردمان فقیری که حجب بودند که شاه عباس آنها را
 از کربستان آورده در فریدن جای داده بود و عیو بیار زبان و دین خود را رکن
 کرده بودند این ده پر از اشجار و مردمانش متمول هستند زنهایی آنها حجاب دارند
 و خوش چهره میباشند آب زیادی از کوه جاری و دره را مشروب مینموند خربزه
 زیادی کاشته بودند و با صفهان و جاههای دیگر حمل مینموند شب تاریک وارد
 آن که محل ارامنه بود و طریقه شدیم پرزائی از ما نمودند و بخشی از آنها اطاق گرفتیم
 فوراً مردم وحشی و در با جمع شدند و از ما پرسیدند که از کجا آمده اید و کجا میرید تمام
 اهل ده از ورود ما اطلاع بهم رسانیده در بهار بند جمع شده که با طاق وارد شوند زنها
 در با ما جمع و از سوراخ ما را گران از کثرت جمعیت اطاق ما رنگ شد علی را کفتم
 که شمشیر خود را کشیده و دم در بایستد تا آنکه مردم ترسیده داخل اطاق نشوند از آنجا بار
 پر بسته براه افتادیم و بصحرائی رسیدیم با بر آب و می گذارد کاروان سرائی دیده شد
 گفتند مردم به قریه از تجار و لران فرار کرده اند برای ما هم راه بخطر بود طرف عصر

وارد بکفره از بختیاریها شدیم که خوراک برای ما، و دو ابیقت نمید قلعه از دو پورید
 و من بظرف قلعه را ندیم از نحوست بخت آنجا هم خراب بود و کمر شخص کا و چرانی با دو کمان
 آنجا بود این شخص از پیش کوه خورونی همراه داشت که مابده و ولی نشانی داد که پاهای
 آنکوه یک دهمی است در آنجا هر چه بخواهید موجود است بخت باران بر نعمت نزدیک
 قریه شدم صدای سکهارا شنیدم قدری تسلی پیدا کرده تا رسیدم در خانه خان
 خندانم هم آتشی در آنجا فروخته و دور آتش نشسته بودند از فرار معلوم کفش دوز
 بودند و با صفهان میرفتند روز بعد بدشت بزرگی که در خاک صفهان بود رسیدیم
 و از آنجا بقریه بیرون باغات زیاد می داشت یک اطاق پاکیزه بخت استراحت
 پیدا نمودم در باغات خمرزه های خوبی بود که تمام ایران نیست این باغات از آبهای
 زرده کوه بختیاری آب میخورد پس از آن از جلفا با صفهان وارد شده و بخت
 منوچهر خان معتمد الدوله که حجتی حکمران صفهان رسیدم در نیوقت حکومت صفهان
 که بزرگترین حکومتها بوده بعد از موکول بود مردم بختیاری درستانی که بشاه ایران
 باغی بودند از پیر جمعی و خوف داشتند سیاست شدید مینمود

خاصه معتمد الدوله را بسیار احترام نمود و وعده داد که یکی از صاحبان مخصوص
 خود را همراه من بفرستد که اسوده بشوشر وارد شوم در اینوقت شخصی بخدمت
 معتمد الدوله رسید موسوم به شیخ خان بختیاری منوچهر خان گفت وی یکی از بزرگان
 محمد تقی رئیس حکمران بختیاری است که با صفهان آمده من ترابا و می سپارم روز بعد
 منزلشون

بمزل شیخ خان رقوم برادرش علی قی خان نیز در آنجا منزل داشت در ب دروازه
 عمارت پر بود از جماعت بختیاری که جوانهای بلند قد و خوشگل بودند کلاه سفید
 بسر میکردند زلفهای خانی براق از اطراف پریشان نموده غالباً بهم یک لنگ دور
 سر می بچید یک سر او را بالای سر کوه زده و سر دیگر از پشت دوش خود آویزان
 کرده لباس آنها بطرح ایرانیان ولی کلفت که از باران و سرما محافظت نمیدیک
 کلیچه نمد می پوشند که درازی او قدری از زانو پائین تر و استینا هم کوباه کفش
 آنها کیوه و جورابهایی آنها پشمی است مختلف برکت های کونا کون کویا زان شان
 می بافتند شال کلفتی در کمر بسته که کیسه کمر و اسباب زیادی بآن نصب آویزان نمایند
 من مفصلاً شرح لباس بختیاری را داده ام زیرا که برای روشن بآن صفحات لباس
 آنها ملبس شدم خلاصه چینی مدد می کشیدم تا آنها را در نمودم و با طای شیخ خان
 داخل شدم چون اینجاست تا حال نسکینی ننده بودند و مرا عیسوی ندهب میدادند
 خیلی اسباب تعجب آنها شد و بمن دائم نگاه میکردند ولی میدانستند که چه نوع رفتار نمایند
 و مراد ب دروازه معطل نگاه داشتند

شیخ خان پس از آنکه از ورود من اطلاع یافت چینی مهربانی نمود و برادرش علی قی
 خان معرفی مرا نمود مشارالیه در روی خمر سکی نشسته بر رختخوابی کتبه داده بود در
 پیش او یک سینی شیرینی بود در یک دست پیاله کوچک چینی فنغوری داشت و کاهک
 عرق می خورد و در دست دیگر یک غلیان که مثل ابراهیمی آسمان خزان و از زمین او

و خان پرون میآمد و شخصی در آنجا نشسته بود تا بر میزد و یک پسر کوچک هم مشغول خواندن اشعار حافظ و دیگر شعراء بود

علی قلی خان بدون مجال کرد که نامی باز و سر بر کشیده با یک کلاه سه گوشه با چهار پنج رفیق که نزد او حاضر بودند مشغول تعیش بود

من در وقت تماشای یک ملائی می نمودم که در گوشه اطاق مشغول عبادت و خواندن قرآن و نماز بود و میگفت یا الله یا الله یا الله یا الله یا علی یا علی و طعنت رفقای خود نبود

علی قلی خان برادر دوم محمد تقی خان بود طایفه که نشین ریاستش با او بود در وقت خانم طهران بود که کرود دولت باشد زیرا که محمد تقی خان را یعنی دولت شمرده و از کارهای

اوستکایت داشتند برادرش را بطهران میبردند که محمد تقی خان دیگر مخالفت نکند شیخ خان تا اصفهان بطور رفیق با بلدی همراه او آمده او قدمی کوتاه جسمی ضخیم داشت

قریب چهل سال از عمرش گذشته بود و بسیار عاقل بود شیخ خان نزدیک معمری ایام دوزانو نشسته بود و خبر مراد کوش او کشت بهینقدر که فهمید من از مردم این

هستم بی اندازه با من تعارف نمود و معذرت خواست از اینکه اون جلوس نداده بود و فوراً مرا نزد خود برده شراب شیراز و شیرینی بمن داده قبول کرده نوشیدم و

با هم رفیق شدم توسط مجلس شراب سه الفت و اتحاد فیما بین محکم شد و خیلی مایل بودم که کاغذ سفارشی برای محمد تقی خان برادر برکش کرده تا اسوده در بختیاری حجت نمایم مشغول صحبت بودیم که فراموشان طویل القامه وارد اطاق شدند بساط سبزه

و شیرینی برداشته شد مجموعۀ مای مخلوط بود و دیگر مطبوخات را بکتر و نذرها مان جمع
 شده بهار خوردن پرده خستند و بمن نیز تعارف بسیار نمودند چون عیسوی بدست
 بودم کیت مجموعۀ علیحدۀ از برای من حاضر داشتند من نهایت رضایت را حاصل
 کرده از این که هم غذا نباشیم زیرا که انگشت مای نامتیر خود را داخل ماگولات نمودند
 بعد از صرف نهار علیان معمول را آورده خان مشغول کیدن شد پس از آن در باب
 سفر من در کوههای بختیاری مشغول صحبت کردید چون سابقاً بطهران رفته بودم
 ادب مردم اروپا اطلاع داشت

بختیاریان خیال میکردند که سیاحت من در بختیاری تهنه جهت وارد اول ایگه جاسوس
 میباشد و تم آمده ام ولایت ایشانرا طلسم کنم که در وقت جنگ شکست بخورند و تم
 آمده ام خزان و وفائی که در زیر زمین آن اراضی نهفته است در آورم من در ضمن صحبت
 خیال خازان را اینچنان سهو داده بودم حسیلی تانسف خورد که خودش در ولایت
 نیست که با من مساعدت نماید ولی وعده داد که یک سفارش نامه به برادرش بنویسد
 گفت بزودی شفیع خان بعد از اندک زمانی می رود بقلعه تل که مقرر حکومت مجدد تهنه
 بهتر است شما با او بروید منم با کمال اطمینان رضایت قبول نمودم

در این موقع انگلیسها و ایرانیان با هم جنگ داشتند سفر کردن در این هنگام برای من
 مشکل بود چه مردم مرا جاسوس می پنداشتند با وجود این من حاضر بودم که در تمام ایران سیاحت نمایم
 هر چند شفیع خان بمن داده بود که بزودی از اصفهان بطبرستان حرکت میکنند

ولی چند روزی که گذشت خبری از حرکتش نرسید من هر روزه بمنزل او که در یک کار و نهرا
 بود میرفتم چونکه علی قلی خان بطهران رفته او در کار و انسر بمنزل داشت و مشغول کشیدن غلبان
 و تاشای اسبهای خود بود برای مسافرت هر روز عذری ناموجه میرشید میکردی نکشت

طالبه از روزان راه را مسدود کرده اند کروز میکفت بعضی اسبهای خود را میخواهم
 بفرستم از جهت خرجی راه کروز میکفت آن ملاکه باید همراه سپاه بقران نگاه کرده میکند
 خوب نیست و مهمت ندارد و سفر کردن کروز میکفت که معتقد الدوله میخواهد کهنه نامور بفرستد
 از جهت جمع کردن مالیات من باید صبر کرده با او بروم خلاصه ازین عذر نامه روزه میاورد
 پنج هفته بمینطور مرا در اصفهان معتقل نمود ولی حسی در اینت نه نش گذشت

در اینت من شروع بخواندن فارسی نموده در حرف زدن فارسی تسلط پیدا نمودم
 در بعضی مساجد که عیسویا ممنوع بودند من رفته تا شناسم سایر عمارات اصفهان را سیر
 نمودم کهنه زرگویی و حسی در اصفهان منزل اختیار کرده صوفی شده بود با کمال
 استراحت عمر میکند را نیز چون رفیق شیخ خان بود من با او آشنا شدم چند دفعه مرا
 بنهار شام دعوت کرد سفره را در اندرون می چیدند و حرهای خوشگل در آنجا شمر
 رقص بودند لباسهای ابریشمی پوشیده سینه را باز کرده که بدن خودشان را بر مردم نگاه
 زلفهای قشنگ از هر طرف پریشان نموده کف دستها و کف پاها را با خارک
 کرده ابروهای خود را مشکلی و بهم وصل نموده با اینکه چشمان درشت و سیاه بود
 باز هم با سرمه سیاه تر می نمودند بسیار خوب میرقصیدند کویا مشق جیمناستیک نموده

بطوری از نیت سرکچ میدند که سمر آنها بپاشنه پامی چسبید زنها مشغول نواختن
تار و طنبور و مهانها مشغول تاشا و عیش بودند تا مت شده در روی عالی بخواب میرفتند
صبح بیدار شده بمنزل خود معاودت میکردند

حاضر^۲ در پست^۲ و دوم سپتامبر شیخ خان فرستاد که تمام مدارک راه آماده است از برای حرکت
بلا اتخاره بقران کرده خیلی خوب است امروز از جهت جمال لرستان سفر کردن بهترین
روزی است و بواسطه گرمی هوا من در شب خیال سفر دارم و وعده کرده که در هفت و
هشت روز غروب حاضر شویم که از آنجا با اتفاق حرکت نایم منم تهیه سفر خود را دیده در وقت
مزبور در هفت و هشت حاضر شدم شیخ خان در قبا بار بار انداخته خیال توقف دارند
و خود شیخ خان در زیر درختی روی عالی نشسته و مشغول کشیدن غلیانست و سایرین هم
چو آنها را بسته مشغول توجه آنها میشد و زنها که بمسفر ما بودند چادرهای خود را پیچیده روی
بارها نشسته مشغول صحبت میباشند شیخ خان بنا کرد عذرهای ناموجه شمردن از برای توجیه
سفر و تقصیر را بگردن یکی از صاحبان معتمد گذاشت و گفت این صاحب منصب محصل حصول
مالیات است و باید بمسفر ما باشد و هنوز نرسیده و وعده کرده شب باید اگر آمد فبا اگر نیاید
صبح زود پیش از آفتاب میرویم

ناچار اسب خود را بسته و عالی خود را کسردم ستاره امید خید اشجار جنگل مانند جیابانها
قطار در قطار برای شاشی خوب است آتش که مسافری روشن کرده سله اش بسره صورت
حاضرین افتاده بود صحبت کاروان و ناقوس قاطران تاشامی غریبی داشت

شب سرد بود بالا پوش خود را بخود محکم بچسبید و بجا برفتم صبح از صدای مکارها که شنیدم
بارگردن بود و بیدار شدم شاطر باشی هم آمده بود بار بار بار کرده زنها و بچه ها را بالای
بارها نشاند بود

منم اسب خود را زین کرده با آنها براه افتادم شیخ خان از طایفه سوهورنی بود که قبله
بزرگی از چهارلنگ بختیاری است مرد بلند قامت خوشگل باوقاری است زخوش
لژی و قشیکه باصفهان آمده بود فقط کلاه خود را عوض کرده و کلاه پوستی بر نهاده
تا محترم باشد دوزن از زنهای علیقی خان که همراه خود بطهران برده بود حال با کسیران بولاق
خودشان میرد ابتدا زنهاری خود را میپوشانیدند اما بزودی با ایشان آشنا شده رویش
برداشتند و در راه مشغول صحبت شدیم هر دو در نهایت و جاهت بود یکی از آنها در شهری
پنج ساله داشت که خیلی قشنگ بود و باین انس گرفت هر روز وقت سواری با صبر میآید
و جلورین اسب من می نشست و درین راه مرا از صحبت های قشنگ خود مخطوط مینمود و قشیکه
در منزل چایده میدزد من آمده با ساعت و قطب نما بازی میکرد مادرش مهرهائی که از صفتها
گرفته بود او را زینت داده و حلقه های طلا و نقره در دست و پا داشت موسوم به بی بی ماه بود
شاطر باشی یکی از اشخاص پکار چاری است از هر دانش محروم و سنگبردار خود را رضی حقیقه
در ایران از این نوع اشخاص بسیار است سوار یک قاطر قوی و سبک و مشغول کشیدن
علیان بود نوکرش نیز سوار قاطر و علیا را در دست داشت شش نفر نوکر همراه دارد
شیخ خان من گفته بود که اگر لباسی غیر از لژی پوشی برای تو حذر دارم منم لباس لژی پوشی شده
بهم زدگان

بودم از آنجا که درختیاری تاکنون فرنگی نیامده بود من باید همواره لشکرت و طباخچه خود
حاضر داشته باشم مبادا حمله نمایند هنگام حرکت از اصفهان پست تو مان اشرفی
از صرافان گرفتیم و در جوف کمر بند خود پنهان داشتیم رقصا با من گفته بودند که درخت
پول لازم نداری تمام مخارج شمارا مجابا میدهند زیرا که همان آنها هستند اگر نخواهید
قیمت نان و غیره با آنها بدهید قبول میکنند و خیلی دلخور میشوند

معتمد امن لازم داشتیم که این مبلغ قلیل را همراه خود که در ضمن وقت بخار آید شمع خان
مراد است بخمیر خود کار نام سپرد که محافظت من اوست ماباید

مردارم

خونکار جوانی وحشی بود هر چند من داشتم در خورچین کوچکی که از عالی ایرانی باشه بود
گذارده و بر ترک اسب من بود یک پیراهن و یک کفش با چند دانه میخ که اسب خود را
نعل کنم و دو کتاب نقشه و یک تپو دو و اما ای لازمه در آن خورچین بود یک عالی هم همراه
داشتم شیخ خان کت عالی را بر روی قاطری بگذارند ایل انیقا فله بعضی سارده و
بعضی سواره بودند تمام قافله پناه نفر بود چون الاغهای لاغر همراه بود ناچار بکلی
میرفتیم مکاری الاغها را بضر چوب میراند گاهی بصاحبان الاغ فحش می بد و هرزه
میداد و در حقیقت بخودش میداد و ما نهایت حیرت دست میداد

خلاصه از باغات اصفهان خارج شده براه برزکی افتادیم که بطرف شیراز میرفت و تمام
اراضی با بیره راه پر از سنگ بود شیخ خان بواسطه اینکه چندی قبل با یکی از مردم طایفه
خود دشمنی پیدا کرده و با هم خونی بودند کت شاید آنها از سفر من اطلاع پیدا کرده راه را

مسدود نمایند و یک جک مفصلی روی بدنه با نیواسطه از طرف قیسه میرویم که در همان
 آگاه نشوند و ما بمسندل امین برویم
 مراد در وقت خیال می رسید که آیا هیچ اروپائی باین صفحات زرفه که نوشته است
 قدیمه را روی سنگ خوانده باشد بهین جنایات و آرزو ما منزل طی نمودیم
 شیخ خان نهایت گیر کنی و همراهی را با من دارد زیرا که در صفهان بعضی خدمات که
 با من نموده بودم و فقط مکافات بودم شیخ خان مدتی در فوج ایران که مشاقت اروپائی
 بود مشق کرده قدری از قوانین اروپا را آموخته بود نسبت بسیار ایرانیان با تربیت
 راست هم را مان غیر متدن او در این سفر با من رفیق و مهربان بودند منم نهایت گرمی را
 بایشان داشتم بخیر بسیار بخیر زبیری شهره بودند این اسم و شهرت ترساننده بلکه لرزنده
 بودند در عایا و اهل دوات ساکنین آن نواحی بمن گفته بودند که چرا خود را با ایشان تسلیم
 کرده و بولایت آنها میروی رفتن سهل است برگشتن مشکل است ولی من از نجات خود ا
 وار بودم که این سفر را به خوبی با خبر رسانم و از رفتار و کردار خود نیز مطمئن بودم که به خط
 نخواهم کرد و من از حال شروع کردم که از قاعده و رسوم این طایفه آگاه شوم و همیشه احتیاط
 داشتم که صحبت مذہبی بمیان نیاید بلکه هر وقت صحبت دین و آئین خود را میکردم منم
 تصدیق می نمودم که شامق دارند و جیسے سعی کردم که طرز زری رفتار کنم که آنها مرا حاجت
 نپذیرند و محض مسکمی کار را بد قبل از همار روز مانده نمی نوشتم و عیبه از آنها دیدم
 بکار خود میپرداشتم در وقت غذا خوردن احتیاط کامل نمودم که دست من بطرف آنها نرسد

و بطور دلگرمی با آنها صحبت های متفرقه و از ولایت آنها مینمودم که با من مهربان شوند
 شیخ خان نسبت بهم شهریه های خود عاقل و با تربیت تر بود بواسطه مرادده اش با صفهان
 و طهران هر وقت سوال از او مینمودم بکمال خوبی جواب میداد بدون اینکه از سوال من
 مشکلی شود و بهم چنین از نقشه کشیدن و با پرکار کار کردن تعجب نمیکرد و من نیز مقصود خود را
 با آنها گفته بودم که فقط قصد سیاحت دارم شیخ خان در نوشتن و خواندن مهارت
 تامی داشت از اشعار شاهنامه و اشعار شعرا می قیدیم ایران زیاد از حفظ داشت
 ما و امیکه اشعار او را با هم میخواندیم بسی مخطوط میشد من نمیوانستم توسط فرمان شاه یا
 با کاغذ مستند الدوله موجب مرحمت محمد تقی خان رئیس نجفیارها بشوم زیرا که چندان از
 شاه اطاعت نداشتم

خلاصه شب را در کار و انصرافی معیار توقف نمودیم کیسه پول شیخ خان در اصفهان
 خالی شده بود بلکه قدری اسباب هم برای مخارج کرده اند از دیاری نداشت
 که نان خویش برای ما با بجزد همه نان خشک شده میخوردند منم محض رفاقت با آنها
 همراهی مینمودم ولی چند غنچه اکو در مرغوب شام خود افزودم و نجواستم از گریه خود
 پول در آورم که همه به بنید شاطر باشی توانست بنان خشک قاعت کند شلاق
 خود را برداشته روانه ده شد بزور شلاق شام خوبی خورد شب بعد هم بنان خشک
 ساختیم و از آنجا سوار شده بقریه بابا خان رسیدیم

شاطر باشی کوفته بزرگی از مردم ده گرفته فرار شد از گوشت او غذای کاملی بخوردند

اکنون از خطر راه شیراز بیرون آمده عازم بطرف کوههای نجبیتاری میباشیم شب یک
 رسیدیم در (کوری) که ده کوهکسیت و دیوارهای کلی دارد و شب را مشغول کشیک
 بودیم چه ممکن است و زده نصف شب حمله پاوردند کمرته صدای خوفناکی بلند شد معلوم
 شد چند سوار روبرو میآیند شیخ خان زلف را در طویل پنهان کرد و با همراهمان فرار
 شده که با دشمن جنگ کند هنگام غریبی بود از صدای ایشان و لشکر بعد از چند دقیقه
 سواران راه خود گرفتند و ما برگشتیم و غذا خوردیم

اهل ده گفتند یک عده از مردم نجبیتاری هستند که دشمن شیخ خان میباشند و در
 همین نواحی اقامت دارند و احتمال دارد قافله را عارت نمایند و از کوهی که با نزدیک است
 باید عبور نمایم انوقت با حسیلی نزدیک خواهند بود ما بایست خوب قافله را با حیاط
 از قطاب بریم و روز راه رفتیم که خدای تیریه یک سوار لشکر بطور بلدی همراه ما
 فرستاد و یک قافله بزرگ الاغ دارد در اینجا توقف داشتند و منظر بودند که با یک
 قافله بزرگ مسلح دیگر این راه پر خطر را طی نمایند خلاصه ما با هم فرستادیم انوقت قافله
 ما بسیار بزرگ شد سی و پنج نفر سوار مسلح داریم و پست نفر پیاده تفنگچی شاطر باشی
 با قدری ازین سوارها جلومیرفت شیخ خان با سوارهای خودش عقب قافله میآمد
 همواره چند نفر سوار بطور جاسوس با طرف میفرستادند تا معلوم شود دشمن
 کجا است و از چه نقطه حمله میآورد و خبر شیخ خان میدادند دشمن هم از دور نمایان بود
 و بهدیکر تیر میآید از چند خوش بختانه راه اینکوه از کمال سخی جنگ نمیشد

پس از آن رسیدیم بسر ازیری که میر و بقریه سمیرون که زیر پای ما است طرف
جنوب این صحرا جبال علف خیزی دارد که اغلب بختاریان در آنجا مسکن دارند تا باری
کوه همه خیمه زده و از قله اینکوه برف است از دره سراب و در حقی که درخت گردوی فراوان
داشت که شتیم رسیدیم بقریه فریور که اوائل شهر بوده و دارای هزار خانوار است حال
سید خانوار شتیر ندارد خانه تا که از شکستناحیه بودند غمگین تمام ضراب خا شد
ما در یک کاروانسرای بدی منزل نمودیم از قرار سابق نان خشک خوردیم
رفقای ما خیلی مایلند که زود تر بولایت خود برسند روز بعد از یک کوه سخی که سواره
ممکن نشد بگذریم مجبوراً پایاده شده از آن کوه که شتیم بدشتی که موسوم به فلات (فلارد)
بود رسیدیم خانه ما شان کپر و ازنی ساحه بودند در یک جانی مال دور کی ما بود یکی از
طوائف هفت لکت که در رستان اینجا بسر میرند و در تابستان با کله درمه خود در کبها
برای علف چرانی میرفتند و در فصل پذیرمجان فر نور معاودت می نمودند اکنون در
دشت اقامت دارند شیخ خان و کسانش از دیدن الوار مشغوف شدند نزدیک
که رسیدیم رئیس اقطایفه با استقبال آمده ما را بشام دعوت کرد آنگاه عالی خود را
در لب جوی زیر در حان بکستارید و ما نشتیم بهنگام غروب مجموعه نامی پراپلومناز
آوردند بعد از صرف شام شیخ خان بار و سانبای صحبت از ولایات خود گذارند
از قبیل جنگها و غارتها و کشته شدن بعضی رفقایس که در غیاب او واقع شده بود
بیار و میوید که موکوئی و جانکی در تحت اطاعت محمد تقی خان بودند استباه کرده

بچوقت دور کی درخت اطاعت محمد تعقی خان نبوده تمام اینطو الف که در اینکو بهما میباشند
 درخت اطاعت محمد تعقی خان میباشند و همه وقت در کهنکو و مراغه خون کالات را
 دارند و در وقت جنگ بدون درخت یکدیگر را میکشند و رسم این ایل جنگ کردن و
 اوم کشتن است که کشتن انسان با کوسغدی تفاوت چندان ندارد اینکو بهما ما جنگل
 از اشجار بلوط و بونه های دیگر که بجستیارها درخت گز میانیدند و آن اشجار بسیار قیمت
 دارد زیرا که بمرشش گز بکنین است

از آنجا که شته طهر وارد قریه چله که شدیم در آنجا درخت مو و زراعت گندم نمایانست
 اهل آنجا از پسر و جوان دور من جمع شده تماشا می نمودند و متصل فریاد میکردند و عا
 بودند که دشمن بر سر ما ریخته کله و رومه ما را تمام برده است شیخ خان را سماع این سخنان
 چند نفر سوار بقاب دزدان فرستاد قدری از کله را پس آورده و یک نفر را هم دیگر
 نمودند و بدست شیخ خان سپردند

انگاه نهار که غسل و انکور بود و صرف شد پس براه افتادیم و دستهای دزدان را از عقب
 بسته از جلو ما طیر دزدان را ما در پیگیری بود از عقب ما پسر و سینه زنان و شیون کنان
 میآید و التماس میکرد و پسرش را مرض نمایند و از زمان بجستیاری امداد میخواست چون
 دید مری ندارد کفش ترقع و ارم دستهای او را باز نمایند تا من برگردم در پهن چند
 الاغ و گاو دیدم که مشغول چرا بودند اینها را هم از اهل چله که زدیوه بودند چون چشم
 شیخ خان با آن حیوانات افتاد با سواران تاخت کرده حیوانات را جلوا نداده متصل بقابله

نمودند حال قافله زیاد و شلوغ است و از یکدنبه آب که خیلی سنگ است باید تمجیل
عبور نمایم که مبادا کسی با حمله نماید غلطه صدای لشکر آمد که با میانداختند و سوار بطرف
آنها حمله کرد و آنها را مرتساید پیچید ازین لشکر چی تا از قلعه لر دکان بودند امر دوازده
قلعه لر دکان شدیم صاحب اینقریه یک خان بجبتماری است موسوم بعلی کدا خان طبرستان
باس فشک با جمعی از نوکرهای خود با استقبال ما آمده و با شیخ خان اظهار محبت
نمود تمام در لب جوئی زیر درخت نشیتم این نوع امکانه که در دوات ممالک ایران است
اینست که هنگام که ما آنجا استراحت نمایند تمام اطراف کوه است و انقلعه در همان شکل
واقع است منظر با صفائی برای نقشه برداشتن دارد بخصوص شکل این الوار که دو تاج جمع
شده اند این خان که ما امروز همان او بیابشیم از قرار معلوم خیلی خوش ضیافت است
تعریف او را درین راه از همفران خود شنیده ام دو ساعت بعد از غروب فراسان
با مجموعه نمایان شدند که آن مجموعه با محلو از پلو ممتاز و گوشت سسرخ کرده و جوجه و خربزه
و انکوره شربت و غیره بودند این معانی خیلی بمن لذت داد و این اول دفعه بود که من
مجان خان لر شدم این معاند از نسبت بخوانین شهرهای ایران خیلی نجیب تر بنظر من آمد
گویا بر همه ترجیح دارد

آن روز در آن قلعه حبس کرده بودند از کثرت بی حیاطی شب فرار کرد
بجست خشکی مالها بکوزیم در لر دکان توقف نمودیم همینقدر که مردم فهمیدند که من فرنگی
هستم و در مراکز نشد بخیاں اینکه بر فرنگی حکیم است اغلب تبار زد و شنیدند زنها و دخترها

از من دو ایمنو استند خان مرابان درون طلید و خیلی مهربانی کرد زنها از من روی
 گرفتند و عاز من میخواستند که نزد شوهرشان عزیز باشند برنجی دعا داد و برای
 آبتن شدن میخواستند سینهای میوه و شیرینی از برای من آوردند در مجلس
 سکوت عمومی بود هر جا که من میرفتم جمعی تماشای من میآمدند چه تا حال فرنی ندیده
 بودند همه با من محبت نمودند و خیلی مشکل بود که من حالی بروم و همراهان من نیامند شاید
 وقتی فرصت کرده که آب سردی پیدا کرده خود را شست و شو غایم زیرا که از اصفهان
 تا اینجا با اسب عوض کردم و در آب زرقه بودم

قلعه لردگان در یک جنگل واقع است شفع خان از تاریخ ولایت و کوهسار خودشان
 صحبت میداشت و گفت اینجا اول شهر و پای تحت لرد بزرگ بوده اما حال طوائف تجارت
 ممکن نموده و تمام در تحت فرمان محمد تقی خان هستند
 نزدیک قلعه یک تپه مصنوعی میباشد احتمال وارد عمارات عالیه اینجا بوده قلعه لردگان
 مربع بود و بالای برجها و سردر و اوزه ها کله سکارها که شاخ بزرگ داشت نصب
 کرده بودند اینجا زجت حنک بختیارها خیلی جای محکمی است این خان هم وقت
 جنگ میتواند سوار و پیاده تفتن کچی حاضر نماید

علی که اخان یکجکد کتاب نظامی خطی که فتح علی شاه بیدر او داد بود در مجلس آورده بصدا
 بلند از حالات خسرو شیرین خواندن گرفت الوار هم تکیه به شکلهای خود داده آتباع
 نموده تحسین میکردند و بطرز و شیوه تعریف و توصیف از این عشاق و شادان خسرو پرویز
 نمودند

روز بعد اتفاق میرزبان روانه شدیم این خان فقط رئیس کپتانیه کوچکی بود با نگاه
 نرسوار همراه ما آمد که همه لشکرمای خوب و مالهای قشک داشتند سفر امر و زحمتی
 خوش است اهل قافله زیاده شده بعد از چهار ساعت راه طی نمودن به بؤگور رسیدیم که
 در میان دره واقع شده و جوی آبی جاریست که از میان این دره رد میشود و من خیلی
 متعجب شدم و آن کوه باغ و میوه و اشجار بلوط دارد سیاه چادرها و کپرنا در اطراف و در آن
 کوه زیاده بود و از آنجا سوار میآمد و ما برای همراهی طلی میشد

طولی نکشید که وارد ایل حسین آقا برادر علی کدا خان شدیم او با زن و طفل خود در سیاه
 چادرها زندگی میکرد و نوکر ما هم در کپرنا او هم مثل برادرش خوب پریرانی کرد و هنوز
 از جبال خورستان و اصفهان بالا نرفته ایم و ازین منزل اول کوههای برک و چکلها
 بلوط است شروع کرد و بالا رفتن این راه مناسب و خوبست از جهت بز و پازن نه از
 برای اسب و قاطر چاره حیوانات که پایشان می لغزید و پرت میشدند با زحمت زیاد
 روی این سنگها که از شیشه صاف تر بود و جوهر ممو و یم یکدفعه پای من لغزید و سی پا
 پرت شدم ولی خوش بختانه بجهد درخت گیر کرده آدمهای شفیع خان اسب را گرفته
 بالا آورده عیبی نکرد فقط چند جای بدن او را سنگ بریده بود تمام راه از خون پای
 حیوانات قرمز شده زنها در جامه های ضخیم با دوا این الوار میآمدند

این راه که شفیع خان پیش گرفته راه قافله نیست خلاصه بر فرار کوهی رسیدیم جای
 با صفائی بود و از آنجا کوه ما می پرورف قشکی نمایانست از آنجا بریر آمده هر چند راه

پُرسیده بود اما از آن طرف کوه راحت تر بود و در فرود کله خری دیدیم این ولایت شکار
 کوهی زیاد و در همه وقت فوج ما زن و قوچ و میش دیده میشود بگلهای پاسخ نیز بسیار است
 اگر بگلهای اروپا بزرگتر میباشد در آنجا که گوشت لذیذ دارد در کنار رودخانه زیاد و پند
 میشود امروز از یک کوه سختی بالا رفتیم قدری از کوه دیر و زهتر بود اما رسیدیم به
 دره بوس شاید آب فخر سان باشد که از اینجا یک قسمت از آب کارون میرود و مشهور است
 بآب بوس چون آب زیاد و شد بود زیاد و صد مکه کشیدیم تا الا غمار را در غنودیم خوشین کت
 من هم تر شد آن طرف رودخانه چند نفر عیت مشول جوچین بودند آنها قدری گاه
 بجهت حیوانات ما آوردند اما برای خوراک مان خالی هم پیدا نشد ما چار بدون تمام خوابیدیم
 صبح که بیدار شدیم دیدیم بعضی رفا عقب کفش و بعضی در تحس کلاه بودند علیان شیخ خانم
 منفقود بود و تمام قافله مگر کنیفر چه نشان کم شده بود و آنمزد که بالهای ما گاه میداد امروز
 پیدائیت بعد از نفس زیاد به در و ما ساکت شدیم چه فایده داشت شیخ خان قسم خورد
 اگر در و ما پیدا شود سیاست میکنم آنها از ظایفه و نیارانی بودند که مشهور بدزدی میشدند
 بعد از طی کردن راه کوه پرورشی به ایلی رسیدیم که رئیس آنها بانو کرهای خود مثل سایر بچران
 در کپرمانز کی میگردند و در آن طرف رود مشول ساحن قلعه بودند توسط مسکت اراست
 عبور کرده مشول بنائی بودند و برج و حصار قلعه را محکم ساخته و تمام شده بود آنجا را
 کسوت مینامند زنهایی آنها بدون رودند در چار و نایسته مشول با حسن عالی خوش کعبه
 شیخ خان از رئیس دزدان کله کرد که در شب ظایفه شما را غارت کردند و عده و ادک

آنچه برده اند گرفته است و در دهنار مفصلی بهم آورد که ملائی روزه دیر و زنبو و نگاه براه
 پر و ختم از راه سنگ و سخت که رودخانه کارون بهم زیر واقع شده راه بقدری سنگ
 و بد بود که تصور در نمی آمد اگر حیوانی میافتاد مسافت زیادی پریش و بروخانه میفتاد
 خلاصه شب را در ایل و نیارانی که به بخوس موسوم بود توقف نمودیم صبح که بیدار شدم
 دیدم تپوی من نیست و زودیده اند این تپو از تمام اسباب برای من لازم تر بود تا
 خوردم روزها هوا خوبست ولی شبها سرد است چه امروز سوم ماه اکبر است من شبها
 باین درو مبتلا بودم رفقای من نیز هر یک چیزی مفقود داشتند

تمام اهل قافله خشکی آید از رشتی که در او پاشیده نشده بیدر و مادر و زونا میدادند
 از اینجا گذشته طی راه کوه سخی که از اشجار جنگلی پر بود و کلهای کوناگون خیلی داشت نمودیم
 در اینجا دورا هست که میرود بسله تل مقرر حکومت محمد تقی خان یک راه هم از مجرای
 رودخانه کارون میرفت مال امیر و راه دیگر از خط مستقیم از کوه میرفت به قلعه تل آن
 راه اولی از طرف مال امیر خوب بود ولی میگفت چهار روز طول دارد تا وارد قلعه تل
 بشوم این راه کوه نزدیک تر بود یعنی دور و ز میر رسیدیم مال امیر لیکن شیخ خان گفت
 که این راه چینی است بلکه بدتر ازین راه ما که آمده ایم و بهیچطور هم بود تا رسیدیم
 بیک دهی که موسوم بود پیشون و محوطه او دخت انار داشت ولی ساکنین آنجا اشجار
 ضایع کرده انار مارا چیده بودند رئیس و به شیخ خان اظهار میکردی و دوستی نمودیم
 معافه نمودند معلوم شد نوکر محترم محمد تقی خانست چون ما شب را نمیوانستیم بمانیم کوفتند

نجه با قدری ماست و غسل برای ما آورد و یک کوفتد و مقداری برنج هم همسره مانود و براه
 افتادیم راه ناهموار و سخت بود آیدیم بولایت مان گشت در جای طبعی منزل داریم هوا
 خیلی سرد است من بواسطه نبودن پتو خیلی صدمه خوردم تمام شب را لرزیدم از آنجا نیز گشته
 که سربالای سخی بود ولی خیلی با صفا از اینجا مال امیر پیدا شد

شیخ خان گفت از آنخزابه ما که شما سیل تا شامی آنها دارید در مال امیر بسیار است آنخز
 مهای منسج روی داد زیرا که آرزوی من همین بود

خلاصه یک راه سرازیری طی نموده بنان و حیوان زیادی نمایان شد از گشت از دهام
 چنان می نمود که روی هم افتاده اند از یکجائی که فعلاً خشک است گذشته راه زیادی طی کرده
 نزدیک قلعه تل رسیدیم که در بالای تپه واقع است امروز آخر سفر منست جمعیتی از زن و مرد
 با استقبال اقوامشان که مدتی غایب بودند آمدند و گفتند امنای دولت همه وقت
 دست تقدی و ظلم درباره رعایا بکار میبرند بخصوص در حق الوار که اخلاصی بدولت ندارند
 یک نفر سپه جوان سوار یک اسب ممتاز بهر طرف تاخت میکرد و یک هوش در دست داشت
 و تازیهای شکاری عیب او بودند سوار زیادی هم دیده شد باقی سوار در عقب محمد تقی خان
 بودند که برای شعلی بقله کوهی رفته بودند

شیخ خان دمن قافله را در پای تپه گذاشته خود بقلعه تل رفتم محض آنکه نزدیک دروازه
 شدیم دو برادر کوچک محمد تقی خان با بعضی از ریش سفیدان که روی سگوشته بودند
 با استقبال آمدند آنها با هم معالقه نمودند چون شیخ خان معرفی مرا کرد احوال پرسى موده

و مراد عورت بدخل قلعه نمودند و من با طاقی که سرور و آزاره ساخته بودند و الوار لامردان
 میگویند ورود کردم چند نفر آنجا منزل داشتند اما گوشه طاق خالی بود در آنجا قالی خود
 کتربانیده نشستم یکی از آن همانها سید بلندقد شوشرتی بود که ریشش کبرش میرسد
 و او را با اسم طبابت برای سپهر محمد تقی خان آورده بودند که مدتی مبتلا به تب بود یکی دیگر
 قصیر القامه بود و در صفهان مسکن داشت او نیز طبابت معروف بود کلاه پوست
 درازی بر سر و شال کرمانی بدور کمر داشت و یک کار و هم بگرفته که معمول آنصفت است
 کفش ساغری بزرگ در پا نموده و نیکنیفر شوشرتی فقط برای دیدن محمد تقی خان آمده از جمله
 میهمانان بود و همواره مشغول تشریح قرآن بود و کنیفر که خدای یکی از دعات که از خطیبا
 بختیاری است و بخت متهی آمده با من آشنا شد

وقتی که شام و نهار میآوردند همه جمع شده با هم غذا میخوردند چون من عیسوی بودم و در آن
 میدان نشدند مجموعاً مرا علیحده میآوردند بهر طریقی که دست میزدند آنها از آن میخوردند
 سه نفر برادران محمد تقی خان موسوم بودند به آخان بابا اگریم اکتب علی (آ) در زبان کر
 بمعنی خانست (آ) مخفف آفاست و در بختیاری معمول است برادر بزرگ آخان و سایر
 (آ) میگویند همچنین پدر آخان و فرزندانش را آفیا مند

این سه نفر در غیاب محمد تقی خان از واردین میربانی میبودند آخان بابا بسیار مرد عاقل
 کاملی است قدی کوتاه داشت اگریم شریو جنگی و تنومند بود اکتبعلی بلند قامت
 و باریک و همیشه سرفه میکرد و کویا مرض سیل داشت بسیار معقول است نسبت بسیار برادران

ندارد لباس آنها بختیاری است کلاه نم سفید بپوشید و از عیالات خوانین تازه از سیاه
 وارد شده و در کپه‌ها و سیاه چادرها سکنا دارند در زیر قلعه تل هم مثل سایر قلاع ولایت
 بختیاری است اما از سایر قلاع خوانین بزرگتر و بشکل مربع است دارای پنج برج است
 و در گوشه قلعه عمارتی است بالای آن لامردان است و زیر آن یک بستان است قلعه شامل دو
 حیاط میباشد حیاط پرونی بجهت معانها و غیره و حیاط اندرونی که خانها با کنیزان آنجا می
 میکنند اگر چه این قلعه از سنگ و گچ ساخته و محکم است ولی با قشون دولتی نمیتواند حفظ خود را
 بکند بالای برجها لشکریهای فیلد خنلی سنگین که هر یک قریب بستان پاتول داشت و
 کلوله آنها بزرگ بوده بطوری نصب کرده بودند که حرکت دادن آنها سهل بود مثل
 توب و این لشکریهای عجیب خنلی اسباب ترس کوه نشینها و دشمنهای محمد تقی خان بود
 این تپه یک دهی است که در رستان برادران واقوام محمد تقی خان مسکن دارند
 اطراف این قلعه و ده سیاه چادرهای بسیاری بود الوار بزراعت میر چهند میگردیدند
 و رود ما در قلعه تمام اهل قافله که از اصفهان آمده بودند مشرق شدند شیخ خان هم بر آنجا
 بخانه‌های خودشان که یک منزل از قلعه تل دورتر بودند رفتند
 تجار اصفهان که آمده بودند از جهت فروش امعه خود در اصل بوشر نمودند
 و رود من شهری پیدا کرد از آنجا کوه نشینان عقیده شان بر این است که هر فرنگی باید طیب
 زن و مرد و در من حبس شدند از برای دوا اعلی و اشد بعد زن بزرگ و محترم محمد
 خان مرا با زدن طلید که پسر ناخوشش را معالجه نمایم اطاعت نمودم خانه او را از خانه

ایشارونی ساخته بودند مثل کپرولی فروشش از قالیهای ممتاز اثاث البیت خانه از
 قبیل روی هم ریخته بود خانم بدون رو بند در یک گوشه از آن عمارت نزد سپرده ساله
 مریض جایی داشت دورا کونیران و دختران ایستاده زن بلند قد جوان خوشگلی
 بود لباس لری پوشیده زلف زیاد از پشت سر او میخیزد و تقال ابرش میخیزد سبزه در
 مو به پیشانی در و پریشان نموده بمحض در و در من تو اضع نمود و جایش سا حکی بداشت
 بعد از تعارفات تفصیل ناخوشی پسرش را پان نمود که تب سخت دارد و چند نفر حکیم
 کامل راه دور آورده ام اما نمیتوانند معالجه نمایند بعد از آن شروع کرد بگریه کردن
 و التماس نمودن که این پسر بزرگ و عزیز محبوب من و محمد تقی خان است جد و جدم که
 رفع مرضش شود اطفال از شدت تب صعیف شده چون من در این سفر از بس تب کرده
 بودم در معالجه تب سر رشته کاملی بهم رسانیده ام قدری دوا بخانم محمد تقی خان و عده دام
 که از قسده بفرستم و دستور العمل خوردنش را دادم در مراجعت بمنزل قدری کنه کنه در کرده
 از جهت او فرستادم قبل از استعمال از دو حکیم مصلحت کرده بود که دوا را بدهد یا
 ندهد آنها محض این که مباد اطفال خوب شود و انعام را خانم بمن بدهد گفتند دوا می
 فرسخی بجهت نباید داد بلکه بخطر است یک ملا در آنجا بود که استخاره می نمود او هم در آن
 دیده بود و گفت خوب نیست

خلاصه دوا می مراد دادند و در عوض یک قهوه خوری صینی را آب کرده آینه از قرانرا
 با مرکب نوشته بان آب شستند و با و خوراندند روز بروز بچه بدتر شد ناچار اطلاع

به محمد تقی خان داده او با چند نفر سوار مسلح وارد قلعه تل شد سواران از پای قلعه گذارند
خودش سوار ماویان عربی قشکی شده طرف قلعه را ندور آنجا یک سکوی برزکی بود که
که خدایان در پیش سفیدان اجتماع کرده صحبت می نمودند

محمد تقی خان محش تمام مال و جان رعایا و طوائف خود بود من و سایر مهمانها از برای
استقبال بیرون شدم من و شطح شاه و حکم معتمد الدوله با دو آدم تبسم خفنی کرد و بطور
بی اعتنائی دور انداخت خیلی ترس کردم که از ورود من قلعه تل شاید راضی نیست و در
اولین دفعه صرتمم گاسته شد در این خیالات سیر می نمودم که بمن اجازه جلوس داد اطهار
مهربانی و التفات نمودتلی باقیم و فرمود لازم نبود شطح شاه را همراه پاوری ریزا
که این نوع احکام در بختیاری اہمی ندارد شما عزیز می باشید هر قدر بخوابید در قلعه تل
بمانید همان من خوابید بود قلعه تل مال شماست تمام طایفه من از ورود شما خوشحال شدند
تفصیل سفر شما را شیخ خان ازین پیش خبر داده از مراحم محمد تقی خان سگین قلب باقیم
و باعث امیدواری من شد

محمد تقی خان از عمرش پنجاه سال گذشته قاضی متوسط دارد قدری ضمیم است بیگلربی
از برای حکمرانی داشت چهره اش قشک بود اما بواسطه کلوا که در جنگ بی پی او رسیده
بود خورد و شکسته شده از اینجبت بد ترکیب شده بود صدای خوب و دل پسندی داشت
همیشه خوش رو بود و یک خنده بسیار قشنگ می نمود لباس او مثل البه سفری پارچین
بختیاری است بده رکلا و خود لکنی چپیده شوار سفری که نزدیک همین آنجا بسید میشد

نفسکی در دست داشت که لوله آن بسیار ممتاز بود کار و خوبی بکر داشت که دسته او از عجاج و طلا بود یک شمشیر فولاد خراسانی که دسته اش از طلا و نقره بود او همیشه و سیرکار و جوهر نشان پر قیمت و طلا نچ در از خوب و کیسه کمر که از چرم او همیشه با بعضی اسباب موزونات طلا نچ در کمر خود نصب کرده بود و سر و گردن مادیان از منگوله های نقره و ابریشم مزین بود همچنین زین و برکش زینت داشت یک شمشیر در بغل اسب داشت از طرف مادیان یک کلاه آهنی که در جنگها بر میگذازد نصب نموده (مقصود کلاه خود است) محمد تقی خان از اسلحه خود خیلی خوشنود بود چه تعریف اسلحه او در خوزستان و بختیاری مثل است

صورت و قیافه او نجیب بود محمد تقی خان از کثرت لیاقت و اقتدار خود در از رؤسای طایفه کونورسی که تیره از چهار لنگ است با اینکه حافظش از انظار طایفه بود ترقی و برتری داده است (مقصود از کونورسی کیومرثی است)

علی مردان خان که بعد از مادر شاه در اصفهان و فارس و خوزستان و عراق سلطنت میکرد و کریمخان پادشاهی او را بر هم زد از جمله طوائف چهار لنگ است محمد تقی خان کتب بسیار داشت زیرا که شجاعت و رشادت او در تمام ایران معروف شده و دولت با وحدت و رسک میوزید در جنگ چون شیر و در امور با تدبیر بود مدعیان و دشمنان خود را یکایک از میان برده بر طرف نموده چه در جنگ و چه در تدبیر علیخان پدر محمد تقی خان هم زیاد مقدر بود دولت از او تویی نموده فتح علیخان حسن خان برادرش در دربار دولت در حق او افساد کرد و کفر فاش ساختند

شاه موافق قانون و شبانه قدیم که مردم محترم را سیاست مینمود و چشمهای او درگذره
 بود حسن خان در عرض این خدمت حکومت بختیاری یافت محمد تقی خان و سایر برادرانش بعد
 از این واقعه بجهت صغر سن در قریه فریدن پنهان بودند حسن خان محض این که حکومت خود را
 متسل نماید در میان طایفه اسکندر خان عمومی محمد تقی خان را با دو نفر از اقوام او گشت
 سعی مخصوص داشت که برادر و دو پسر او را نیز بکشد نماید موافق قانون آنجا است که باید
 خونی خود را بکشند لهذا محمد تقی خان با دو نفر برادر خود علی تقی خان و خان بابا خان از جهت
 تقاضای عموم و اقوام در خسل قلمه حسن خان شده در وقت برخاستن از نماز بقتل آوردند آنگاه
 محمد تقی خان دختر حسن خان را با زوجه خود در آورد و سه پسر صغیر او را پرستاری نمود تا این
 نزاع از میان بر خیزد مدتی بهم کشید و نشد اما بطریق کله آن که در دست یکی از میان زرقه بود
 محمد تقی خان بسیار کار آمد و در امور طایفه زرنگ تمام اقوام و نوکرهایش مطیع بودند و او
 نداشت و نمی توانست کاندن بوبید و بخواند معجزا خیلی کامل و عاقل بود اشعار فارسی هم

بجوابی تو میدهم و آن دو طبیب امروز طفل را جواب دادند که امید بسودی ندارد امید
 انما قسط بمن بود من نمیوانستم خواهش محمد تقی خا از قبول نکتم بر سپیدم دو انی که من داده
 بودم با و داد یکفشد ندانم عرض کردم آنچه ممکن است سعی میکنم که این طفل علاج بشود تا
 آن دو حکیم نباید معالجه و و حالت نمایند

اگر چه محمد تقی خان میسئل داشت که آنچه من میگویم بریزد ولی چون مسلمان بود نمیوانست
 اجازه بدهد بدون رای و اذن ملا

یکت ملا در قلعه داشتند که متوطن آنجا بود و مشغول عبادت بود مثل کشیش های خود آن
 نزد او فرستاد که اشعاره نماید اگر خوبت من معالجه بر دارم استخاره خوب آمد و او
 معالجه شد بشرط اینکه دو انی خود را در آبی که از آیه قرآن شسته بودند مخلوط نمودند
 خلاصه من بنا کردم عبادت بیکه خیلی سخت بود اما من امیدوار بودم که بواسطه کنه
 و کرد و در علاج شود و اما حاضر نموده خیال داشتم شب را بزوجه باشم و توجه کنم شاید
 خوب شود آنوقت طرف توجه محبت محمد تقی خان واقع شوم و با کمال راحت اثر دهم
 مال میر و خبثیاری را سیاحت نمایم که مشای آرزوی من بود هر گاه خدای نخواسته طفل
 تلف شود چون آن دو طبیب با من دشمن میباشند میگویند هر گاه طفل شمارا مسموم کرده گشت
 بلکه از برای این مقصود آنسکه آمده اگر صدمه جانی بهمین وارد نیاید از سیاحت باز میمانم
 زیرا چنانکه اقبال و سعادت همواره همراهت نصیب بیکه عرق کردم از خیالات مشغول بود
 داشت و روز بعدش بهتر شد من بنا کردم با و کنه کنه و ادن و در چند روز او را چاق نمودم

چون مهر و محبت پدر و مادر در حق این طفل بدرجه کمال بود پس تصور نمائید که چه قدر از من
 ممنون شدند و فرمودند که من بعد باید در اندرون منزل داشته باشی یک طاقی بهم فوراً
 برای من معین نموند آنگاه محمد تقی خان یک اسب بپوشید لباس هم زن محمد تقی خان داد
 و از لباس آسوده شدم

خاتونجان خانم زن بزرگ محمد تقی خانست و بهترین زنهاست در مهر و شکی نه طفل
 هم دارد خان چدر زن دیگر هم داشت ولی با احترام او نبودند

بر وقت من تب میکردم کمال پستاری را از من مثل ما در میخواند آن مبلغ اشرفی را که
 همراه داشتم با و سپردم که در وقت تماشای خرابه با واسطه پول من صد من رساند این زن
 بانک من بود هر وقت میخواستم از او میکرفتم هر چند احتیاج بپول داشتم چه مخارج مرا
 تمام زن و شوهر میدادند اهل اندرون از من رو میکرفتند خان شهاب صحبت طایفه خود را
 از برای من مینمود اغلب خود خانم حاضر بود گاهی بجهت من مراد دعوت با اندرون میکرد
 که با خاتونجان خانم غذا بخورم اینکار بکلی خارج از قانون مسلمانانست گاهی هم محمد تقی خان
 بمنزاج میکفت که قوانین را بپاراد و اندرون من دامنم نموده

بجهت محمد تقی خان میرا وار نبود که با احدی حتی با زن خود هم غذا بخورد مگر در پنهانی و در آن
 دیگر در حضور او آن جلوس نداشتند و جامی آنها در طاق کنیزان خاتونجان خانم بود مگر
 و قیسه خان با آنها از آن میداد با اینکه آنها خیلی خوشگل بودند ولی حرمت خاتونجان خانم
 و زرد خان بدرجه کمال بود و خبر یکی از رؤسای رستمانست محمد تقی خان را و اصله میرزا

مادر حنیفلی که پسر بزرگش بود و همان پسر است که من معالجه نمودم خاتونخان خانم خواهری
 مسماة بنامی داشت که چندان کجکله از او است خوشگلترین زمان بختیاری میباشد
 فاقش معتدل چشماش سیاه و بزرگ عاقله و کامله و محبوبه تمام اندرون خان و
 خاتونخان خانم من میکنند که اگر تو اسلام قبول کنی ما او را بتو میدهم نام ما در خاتونخان خانم
 فاطمه است هر وقت مرا میدید مهر بانی نمیداد و هم در وجهت ممتاز است با اینکه زنها
 او را بعد از زایدن زشت میزد اما خوشگلی باقی بود و همواره مرا از صحبت حکمای بختیاری مخطوط
 محمد تقی خازانه پسر خاتونخان خانم بود ارشد حسین قلی است بسیار شجاع و دلیر و خوشگل است
 کمال اتحاد را با من دارد و پسر دیگرش نیز خوش رو و مهر بانند پسر دوش مو سوم مهربان
 و معروف برفی است زیرا که در یلاق زده که در میان برف متولد شده

پسر سوم رضا قلی است آکلبعلی برادر محمد تقی خان که در تل بود و از طرف خان زمین پیرانی
 نمود و در اندرون منزل داشت و کزن دارد که هرگز از او دور نمیشود و نهایت عشق را با هم داشتند
 علی تقی خان و اگریم و آبا با خان با عیالات خود در دره منزل داشتند اکثر اوقات بزنها
 میرقم زنها می آنها خوشگل بودند علی تقی خان را سردار میامیدند و در شجاعت و پلنگ معروف
 بود او را برای امور مهمه بطهران میفرستادند چون با رجال دولت مراوده نمود عرف
 و عیاش شده بود محمد تقی خان و سایر احوالش سدس بودند و همیشه با سادات و ملاها صحبت
 علی تقی خان سه زن دارد و نوزده نفرشان از اصفهان تا اینجا همراه ما بودند و در کپر زندگی
 می نمود یکی را نام بی بی میو و حریکی از خوانین بختیاری است دوزن دیگرش که حریکی بودند

که خود خریده بود این سه زن با هم زندگی میکردند و با هم دوست بودند نوکرهایشان هم با هم یکی بودند
 علی شعی خان مثل سایر خوانین بختیاری عمارتش دارای چندین اطاق بود یکی برها
 نشین او است یکی از جهت همان یکی برای اسب و مادیان یک اطاق هم از جهت شهر خانه
 و اسباب مفرد اسباب و مبیل خانه آنها مختصر است هر کس یک کخاف و یک بالش و یک
 قالی دارد و هنگام خواب کسرتده میخواند در یک چادر ابریشمی رختخواب رومی بچند غلب
 روی زمین میکند از بعضی اوقات هم روی نم میکند از مردمانی که صبح بیدار میشوند از چادر
 دور شده و که و شال کمر را باز کرده و رو را میویند از آفتاب آب روی دستها ریخته و دندانها
 پاک کرده شست و شوی میدهند بعد آمده نماز میخوانند در وقت غذا خوردن دست
 راست را استعمال نمایند دست چپ در کار نیست

زنها در چادر بزرگ میمانند رخت پوشیدن آنها از مردمان مختصر است یک پیل میپوشند و
 یک شلوار زنهای خوانین لباسشان بیشتر است شلوار و پیل آنها اغلب شال کشمیری و
 ابریشمی است و در لباس طلا و کلابونست سینه و پستان های آنها همیشه باز است و قتی
 که همان غریبی دارد میشود با یک و شمال ابریشمی میپوشانند آنرا (مینا) مینامند زلفهار از
 عقب سرتاب داده معلق است و در پیشانی نیز پارچه آویخته اند
 زنهای فقرا یک و شمال ابریشمی بصرمی بندند یک گوشه آنرا او زبان میکنند در نزد
 زنهای خوانین کلاه شال کشمیری که از جوهر نیت داده بسر میکند از زنهای بختیاری
 جو را ب ندره میپوشند اغلب کیوه که خود دوخته اند میپوشند و از چرم پاشنه میکند از

دکاهی هم از کفشهای بزرگ که ماه پاشند بزد میپوشند زنها خیلی مایل زینت بمشده دست بند و
دوبند و طوق کردن را اغلب بایه قسطنطنیه میبندند همچنین مروان آیه قرآن را در کیسه چرمی
گذاشته بازومی بندند

وقتی که زنه های الوارز و شخص غریب میروند یک رو بند دارند که تمام بدنشان را میپوشاند ولی
در چادرهای خود رونمی گیرند زنه های بختیاری مثل سایر زنه های مسلمانان مو و دست و
ناخن را حنا میگذارند مردم شهری حنار در حمام استعمال مینمایند اما زنه های بختیاری چونکه
حمام ندارند و در کوهها بکار میروند فقط چند نقش خان که قلعه دارند حمام ساخته اند میان شهرشان
مردان میراشند حنار با آب مخلوط کرده قدری آب لیمو با آن میرختند که خوب رنگ ببرد
بجماعت تمام حنار ابونا دوست و پا میگذارند و بعد میروند بعد از حنار لفتنا و ابر و رانگ
میگذارند تا خوب سیاه شود زنه های خویشان مثل زنان شهری سرمه میکشند که خوشگل
انتازند و چشمهاشان سیاه تر بنظر میآید چهره خود را با خالهای سیاه زینت میدهند

من با تمام اقوام و بستگان خان آشنا و دوست بودم و هر وقت خانه آنها میرفتم زن
و مرد با من مهربانی می نمودند و بعضی اوقات هم خدمات کوچکی ناقابل برای آنها میکردم
این بود که بچه های آنها که اغلب تب و چشم درد داشتند چاق میکردم و خوش بختانه کسرا
دو امیدادم خوب میتد و حکمت من در همه جا شهرت یافت بنابر صبح که بروم میدادند پلو و

گوشت پخته و کاسه های شربت بود که در لامروان از برای مهمانها میآوردند
محمد تقی خان در اندرون غذا میخورد من هم با او بودم بعد از نهار تشریف فرمای پروان میشد

در روی سکوئی جلوه می‌نشست ریش سفیدان و کدخدایان دور او جمع میشدند و مشغول حکمانی قطع و فصل مرافعه میکردند و عصر اسبهار از نظر او میگذرانیدند و دوازده شب عربی در قلعه بود از جمله اسب و زنه اسب سکت لاوی اسب کبیلان و غیره از داشتن این اسبها افتخار مینمودند این اسبهار بعضی از عربستان آورده بعضی از نژاد ما دیان خودشان بودند و حکمان این اسبهار را یکایک میداد و خود سوار یکی میشد با بقی را نوکران و بنای تاخت را یک طرف قلعه میکشیدند و بازی میکردند گاهی چنان کج میشدند که در روی اسب در برابر دشمن پیدا بودند و در وقت جنگ گاهی سواره لشکر میماندند و گاهی در دیدن اسب از زمین دستمال بر میداشتند سوارهای محمد تقی خان در ایران شجاعت معروف بود

محمد تقی خان گاهی خود را مشغول به شامی شیر می‌خیم در زده که در خانه داشت مینمود و اسبهار نزدیک شیر میکشیدند و به شیر شناساده بودند و این از برای این بود که در وقت جنگ شیر نترسند

در خورستان شیر بسیار است بخیاریان آنها را شکار مینمایند من اغلب اوقات با اکرم بشکار میرفتم تازی و قوش همراه بود صحرائی قلعه تل کبک و دراج بسیار دارد و ارگوه که پشت قلعه تل است بالارفته در آنجا کله‌های قوچ و پازن شکار میشد گوشت شکار را الوای تیکه تیکه کرده کباب مینمودند و دل و قلوه شکار مطبوع الوار است

شب هم فراشان مجموعه‌های بزرگ پرازپو با کباب و جوجه‌های سرخ کرده و چند ظرف هم شیرینی وارد مینمودند بعد از شام هم قهوه صرف میشد و مثل اعراب غلیان میکشیدند

انوار

انوقت مشغول شعر خواندن و بعضی مشغول زرد با صحن بودند تا وقت خواب
 محمد تقی خان میل داشت صحبت مملکت انگلیس را بکند و خیلی مایل رتی ولایت و طائف
 خود بود و میخواست تجارت و مملکت او داخل شود این صحبتها را اغلب و همیشه شب روی کا
 نشسته بود و مشغول تماشای اسبهای خود بود و میمود گا می هم در دیوانخانه در حضور مردم میمود
 و بمن میگفت در حضور این مردم از محاسن راه آهن و سایر صنایع صحبت کن

از برای خان مشکل بود که از قصد سفر من اطلاع پیدا نماید خیال کرد که من از برای تماشای
 آثار عتیقه آمده ام بلکه مرا جاسوس می پنداشت که از انگلیس آمده تا راه و اوضاع بخبیار را
 بدانم چون در این مدت میان انگلیس و ایران هم کفشک بود و راپرت رسیده بود
 محمد تقی خان بجهت پول زیاد می که دولت از او خواسته بود عاجز شده مراد را اینباب
 محرم خود دانسته شورت میکرد

لفظ لری فارسی قدیم است که بمعنی عربی و ترکی ندارد کلماتشان شبیه بالفاظ ساسانی
 فردوسی است من شروع کردم بلبری حرف زدن

خبخاریان از طایفه و اولاد کوه نشینان قدیمند و از خون پاک ایرانیان میباشند طایفه
 بسیار خوبی میباشند جوانهای بلند و خوشگل دارند زنهایشان سفید و شکم درخشان
 از زمان اروپائی تهراند از زندگی و حیانه خود خوشحالند و اطفال خود را تربیت میکنند
 اغلب مشغول جنگ هستند چه با خودشان و چه با دولت ایران اکنون باغی دولت میباشند
 این طایفه شجاع و دلیر میباشند در تواریخ شجاعت و رشادت بخیاری مذکور است و

و سرکردگان ایشان با سوار زیاد در میدان جنگ حاضر میشدند و قتی آنها اصفهان را
 که پای تخت بود مستخر کردند و یکرمان فاش را که نصف ولایات را گرفته بودند ایشان
 بقدرت خود آنها را پروان نمودند اینطایفه با نادار شاه که معروف رورکار است
 یاغی شدند هر چند ما در آنها را در میان ایران پراکنده نمود اما آنها بعد از ما در طاقی
 خوبی نمودند علی مردان خان جد محمد تقی خان پای تخت آریز را گرفت و شاه ایران شد

(علی مردان خان از طایفه محمود صالح است ولی با خانواده محمد تقی خان قومیت داشت)

لاجرم در فصل پاییز شروع کردم تا شاهی محسوس و بیای نواحی قلعه تل و امیر اول منست
 در مال امیر و دره سوس بختیارها میکشند نو شجاعت بسیار در سکها در هر دو مکان مسهور است
 و قبر دانیال هم در سوس واقع است و آن خرابه نشان میدهد که شهر سوس در آنجا بوده
 در ولایت علم در رودخانه بوله که از قدیم در آنجا خرابه دانیال بنمیر است و نیز عمارت دیگری
 هست آن عمارت را دارند برای این که قبر بنمیرشان در آنجا است در کنار رودخانه کوچک
 ساپوز نزدیک شهر تازه در فول آثار قدیم از یونان و ایران است و پای تخت قدیم

دولت ایران بوده

سرزمینی را اولین گفته که در آنجا قدیم دو شهر بوده هر دو موسوم به بکین هم که قصر سوس
 باشد و مخروبه هر دو در بختیاری است که تماشای آثار این نوع عمارات قدیم از وجبات است
 چون محمد تقی خان در قلعه تل نبود من از برادرزاده خان بابا بکین کاغذ سفارشی از برای
 که خدایان وریش سعیدان طوائف کو چپ بختیاری که در پهن راه مال امیر و غیره بودند گرفتم

اعیان ما

آنکه طایفه بود و قومیت

آخان بابا گفت اگر شما در ظل حمایت محمد تقی خان هستید همه جا ایمن خواهید بود و معینا
 چون این طوائف غیر متدن هستند اعضا با نذارند محتمل است که از آن وحشیان بشما ضرر
 برسد منم با الوار آشنا نبودم و مرا همان رئیس خود نمیدانستند با وجود این مصمم بودم هر
 شکل ممکن باشد تا شما کنم خلاصه صبح با کجیغز بلدی که آخان با ما معین داشته بود با سواران
 نامه بجهت تلافی صبح و ظالم خود که خدای مال امیر برداشته از قلعه تل حرکت کرده عازم
 مال امیر شدم و آن مبلغ قلیل را بجا تو بخان خانم سپردم بمن گشت لشک و دولول را همراه
 شاید بطبع لشک بخطر بفتی چه در این ولایت طالب انواع لشک بسیار است من حرف او را
 قبول کردم و نرسد صرا داشت که ساعت و پرکار را همراه ببرم بادی بعد از حرکت از
 قلعه تل رسیدم به تپه نامی کوتاهی که مال امیر و قلعه تل را در قسمت می نمود در این مکان امام زاده
 بود که الوار نفسی آورده در آنجا دفن میکردند قبور اشخاص رشید نشانه مخصوصی داشت و آن
 یک شیر سنگی بود که شکل شمیر و لشک و نیزه و سپر در آن نقش شده بود و قبور زنهار واضح
 بود بعضی اسباب زمانه از قبیل شانه و غیره در آن نقش شده زنهار نشانه مشغول گردید بر
 اقوام خود بودند و پیوسته صدای وحیانه می نمود و صورتهای خود را با ناخن دست خراشیده
 بر سر میزدند مشاهده حال آنها حسی سخت و جانسوز بود

اول دفعه ایست که من افعال وحشیانه را دیدم که برای مرده انواع ناله و زاری می نمودند
 در این تپه ما اثر چند عمارات قدیمه معلوم میشد بلد من گشت اینها آثار عمارات اتاپک است
 از چشمه که موسوم بحشمه اتاپک است گذشته وارد قریه الوار گن شدیم محوطه اندرخت اما از

و اخیر وزراعت برنج بود نزدیک آنقلعه آثار یک قلعه که سابقاً از حسن خان چهارلنگ بود دیده شد برادر او فتح علیخان که یکی از سپه‌های او را محمد تقی خان کشته بود محض تعاص بر خود علیخان که به حرکت حسن خان فتح‌الشاہ چشم‌های او را کور کرده بود و دختر حسن خان را هم محمد تقی خان عقد کرده بود که کشتگی خون از میان برود زن بخیمه و محترمه است و با محمد تقی خان بزرگی میکرد و در همین قسطنطنیه محروبه سکنا داشت در وقت ناخوش بستری بود مرا توانست ملاقات نماید طوطی و طعام معمولی برای شام من فرستاد و شب ریش سفیدان قریه نزد من آمده و در من نشستند و تفصیل کشته شدن حسن خان را که بدست محمد تقی خان واقع شده بود بیان میکردند و جانی که فتح علی خان را کشته نشان دادند

و در برج محکم در اینجا است که از عهد ساسانیان بر پا بوده ایل ملا محمد که من سفارش نامه برای او داشتم در همین تپه با چادر رزوه و این تپه با عمارات قدیمه بوده که حال خراب شده و از خرابه عمارات تپه با تکمیل داده شده بزرگترین آن تپه با چیل با ارتفاع داشت و او را قلعه می‌نامیدند ملا محمد و اتباع او در کپر زندگی میکردند که از شاخه درخت و نی ساخته شده بود مرا در همان خانه خود بردند کاغذ سفارش نامه ابابا خان را با و دادم و خواہش کردم که صور و خطوط قدیمه که در سنگ و کوه نقر شده بمن نشان بدهند آنها بعضی اسکالاشت پیش آورده و عدد را تراشیده که بمن نشان بدهند و میخواهند بدانند که مقصود من از دیدن این خطوط چیست جنس خراہ است یا بدون طلسمات یا اینکه فرنگیها میخواهند ولایات آنها مستخر نمایند یا اینکه برای جاسوسی آمده‌ام

بالاخره چون دیدن من برای تماشای آن نوشتجات مصتم پیشم ملا چراغ برادر ملا محمد
 دو نفر دیگر را همراه من نمودند مرا بستد بیک اشکفی بردند که اطراف آن چند شکل از
 سنگ در آورده اند که هر کدام بزرگی انسانی بود طرف راست شکل مردی مشاهده شد
 باریش پچ پچ و کلاه مخصوصی بر سر او کلاه آن معلوم شد که او پیش نماز یا مؤبد آتش پرستان
 قدیم بوده لباس بلندی پوشیده دستهای خود را در سینه جفت کرده علی الظاهر بزرگ معبود خود
 مشغول بود شکل دیگری پارچه عوض کلاه بر سر پیچیده و لباس کوتاهی که قدیم معمول روم بود
 پوشیده در حالت نماز خواندن ایستاده و یک نوشته هم که سی و شش سطر بود طرف چپ
 واقع بیک نوشته دیگر هم نزدیک آن نوشته بود ولی آبی که از سقف غار پائین آمده آن
 نوشته را محو نموده بود ممکن شد که صورت آن نوشته را بردارم و بروی آن غار در میان
 کرد و جاسور و خطوط بود که به سبب تماشای من یکی از آنها صورت پنج نفر داشت و شکلش
 خیلی بزرگ مابقی گویا برای نماز ایستاده در دستگاه دوم هفتاد صورت بود چون بالا و از
 نظر من دور بود نمی توانستم آنها را خوب سیاحت نمایم

در اطراف غار اثر عمارات قدیمه که از سنگ ساخته شده ظاهر نماز خانه آتش پرستان
 در ب غار هم چند محرابه دیدم گویا در عهد ساسانیان بر پا بوده نوشتجاتش بسیار قدیم بود آنجا
 الوار اشکفت سلمان می نامند سلمان که حضرت علی داماد و خلیفه پیغمبر بوده الوار معتقدند
 که سلمان از منجبه علی اللہی بوده و در همین مکان مدفونست بدین واسطه نهایت احترام را بمقبره او دارند
 در ایندت که من مشغول سیاحت بودم ملا چراغ و رفقایش کمال بد حرفی را بمن میمودند و

گفتند مقصود تو برای پروان آوردن خزان است باید بمانم نشان بدی تا سببی بریم
 غار دیگری بود که طایر مرغ الطیجان داشت که خزانه دهن است من میگویم مقصود من حرایه
 آخر الامر بطوری متغیر شد که بمن حمله نمودند من ناچار برای دفاع کار خود را کشیده آنها را
 دور نمودم چون طایر مرغ مرا برای زود خورد حاضر دید بطرف خورچین ترکی دوید و بنا کرد بواجب
 اسبابا من خورچین را گرفتم چون دیدم مانع سیاحت من میشد سوار شده بارهای منافی
 معاودت نمودم تا بلا محمد عارض شوم اگر او طایر مرغ را مواخذه نمود شکایت ب محمد تقی خان
 برم ولی بعد از چند ماه دیگر آدم مالیر که ایلات برای تعلیف به جبال دور دست رفیق بود
 و کسی در مالیر نبود من شها مشغول مسوده برداشتن نوشتجات قدیمه شدم یک مکانی که خیلی
 بلند بود و نوشتجات بسیار داشت من بسیار میل تماشای آنجا بودم و از پنج طرف راهی
 ببالا رفتم ندانستم بالاخره از نسکی بالا رفتم که بزرگ آتش سخت بود راه را کم کردم آنچه
 فکر کردم که چطور پائین پا می نمکن شد بعلاوه غصه سب خود را که در زیر خار بسته بودم شدم
 که مبادا از دورا برود و نرسد ترس داشتم که چون مراد بالا به نیند بگویند برای بردن کتبه های
 پروان آوردن ظلم آنجا رفته مرا با لشکر بکشند از این خیالات مضطرب شده غم جرم کرده
 خود را از بالا بزرگتر کنم از مساعدت بخت صدمه بمن نرسید

عرایض من بلامحمد شری ندا چونکه مرا از تماشای مال امیر ممنوع داشتند مجبور شدم بیوسن
 بروم طایر مرغ من کشت چون راه دور و سخت است باید نصف شب بروی من فریادم که مقصود
 دارد و بنا کرد اسبابهای مرا تماشا کردن و فایده آنها را بهمی پرسید خصوصا از ساعت قطب نما

سؤالات کرد و موقع استعمال آنها را استفسار نمود ساعت و قطب نما بنظر او خوب آمد و قطب
 نما را برای خود الرزم میدانست زیرا که مسلمانان برای دانستن قبله در هنگام نماز قطب نما را
 لازم داشتند بعد صحبت خودشان در باب الاغنائی که برده بودند شروع شد نزدیک
 بود همه یکدیگر را بکشند من باید آوردم نصیحت زن محمد تقی خان را که در وقت حرکت بطرف
 مال میرزا اعمال این وحشی را میکفت هیچ اشکالی نداشت که مرا بکشند تمام شب را متفکر
 بودم که آیا سالم به قلعه تل مراجعت خواهم نمود بدین واسطه خواب زرقم ملاحظه نداشت
 آمد و گفت بزخیر برویم که وقت گذشته است از اصرار او معلوم بود که مقصود بدی دارد
 قبول نکردم چون صبح شد خدا حافظی کرده براه افتادم یک بلدی ملا محمد همراه کرده بود
 که مرا بایل ملا فرج رئیس سوسن برساند کاغذ سفارش نامه هم از آخان بابا برای او داشتم
 از دشت مال میر عبور نموده که پنج میل و نیم عرض او دو دوازده میل طول او بود روی مرغزار
 تمام آب گرفته فقط در رستن اتباع ملا محمد در اینجا منزل دارند در فصل بهار اگر شرب آب
 از اطراف جمال المیر سیل میآید تقریباً تمام دشت مال میر با تلاق است من رسیدم
 بپای کوهی که مال میر و ده سوئس را قسمت مینمود در اینجا یک راه سربالای شخی است که
 باید طی نمود شروع کردم بالا رفتن قریب یک ساعت بالا رفتم غفله شخصی را بالای
 کوه دیدم که میخواست سنگ بزرگ بطرف من پرت نماید بلدی من را مجبور کرده که
 پیاده راه را طی نمایم و خود دورتر جلوسب مرا میکشید معلوم شد که با دشمن من رفیق است
 مشغول شدید بار کردن غوزچین و واریسی آن که ما پس خود قسمت نماید چون من سنگ

خورد در قلعه قی که نشسته بودم توانستم با آنها مقاومت نمایم سکی را پناه ساخته تا سنگمان
 که پرت میکرد زمین نخورد حاضر شدم که با کار و با آنها طرف شوم ناگاه دو نفر دیگر با هم میر
 بلند پیدا شده بسر و روی من حمله آوردند و بزور ساعت و قطب نما و چند پول سفید که در
 کیسه داشتم گرفتند معلوم شد که هماندار آنها را فرستاده بود که مرا تحت نمایند من برای
 قطب نما فوستس خوردم زیرا که برای نقشه کشی لازم داشتم اگر چه اطمینان داشتم بعد رسیدن
 بقلعه محمد تقی خان پس میکرد و مسکرتوبدم که مرا نکشند و این از سعادت بود که با من شمشیر همراه است
 با این تفصیل بلدی جلوا سب را داشت و میکشید و من عقب او میرفتم تا بجای شعی رسیدیم
 و کشتاید و تو بان بده یا من دیگر همسره تو نمی آیم از آنجا که هر چه داشتم گرفته بودند بنای
 التماس را که داشتم که همراه پاید قبول نکرد و جلوا سب را که کرده رفت من بدخبت تا بگذریم
 غروب کرده تاریکیت میدانم از کجا آمده بجای بروم شما تصور حال مرا بفرمائید همه وقت شطرنج
 که دزدی برسد و مرا بکشد و آسم را ببرد این بهر زمین محلی است هر کس برسد دزد و آدم کش خواهد بود
 بلاخره راه را پیش گرفته از دره بزرگ آدم خود را بچا درهای ایلات رسانیدم تا شب را بگذریم
 در آنجا بگذرانم اینکوه ابد ادرخت ندارد برعکس کوه رو برو که از اشجار بلوط و غیره جنگل شده

پایین دره هم رود کارون بود چادر و کپره های اهل سوختن پیدا بود من از یک کوه پر درخت
 جنگل مانندی بسرعت تمام بزرگ آدم و چهار سب را در دست داشتم آن بلدی که رفته بودم
 و با من همراهی نمود و با شاق آمدیم در بچا درهای چند ایلات فقیر بعضی در چادر و برخی در زیر
 درختها منزل داشتند قدری ماست و دوغ و نان برای ما آوردند ما آنها نازک بود الوار

میانمندان آنجا گذشته آیدیم سررودخانه و از کنار رود شروع براه نمودیم در پین راه
 اشعارات و دیوارهای قدیم را مشاهده میکردم این دره سنگ بود و یکطرف او
 برودخانه کارون واقع بود بر صحت زیاد ازین دره رود شمیم مخروطیه نامی سوسن که
 من تماشای آنها مایل بودم انطرف رود است شیشه بودم که در آنجا یک کلک چوبی
 برای روشن کردن از رودخانه است شخص کردم نیاشم الوار سوار سنگ میشود و از آب
 میکند زدم را کسی ادا نکرد که از آب بگذرم بلدی از ایل آن طرف ادا و طلبید بجهت
 آب یا بی عستانی متخل نشدند

شخص فقیری در سر مقبره دایمال وعده داد که صبح برود و بلا فرج رئیس سوسن که از
 برای او کاغذ داشتم بگوید و گنگ برای رود کردن من بخوابد من ناچار بطرف ایلی که
 تقریباً یک میل از رودخانه دور بود رفتم خوش بختانه آنجا یک نفر بود که در بریز با فرنگها
 معاشرت کرده مرا بشام دعوت کرد و مرا برادر خطاب میکرد آنچه غذایی لذیذ ممکن بود برآ
 حاضر داشت صبح بامید اینکه کلک حاضر است بلب رودخانه آدم کلک حاضر نبود
 بخیارین بامسک میکند شد من از جان خود گذشته لباسهای خود را کنده در روی این
 گذاشتم و اسب باب زوم فقط سراسب و قدری تن من سپردن بود اسب با وفا خود را را
 که زاینده چادرهای طافرخ نزدیک بود بچادر آنها رفته با من محسبانی نمودند در پنج دقیقه
 یک کپر چوبی برای من ساختند در آنجا منزل نمودم

ملا فیرج و طایفه اش مثل سایر الوار قلعه تل اهلیت نداشتند و من نظر حیرت مینمودم

ما در پیر لافج و جمعی دیگر بدین من آمدند و بمن نگاه میکردند چه اول دفعه است که
 فرنگی دیده اند و به تکرار میکنند که شما عیسوی ندهب بخش مسیهد و نیز پرسیدند که از منی تم
 یا ندهب دیگر دارم زیرا که اسم ارامنه را شنیده و باسم آنها آشنا بودند و از قصد سفر
 من سؤال کردند البته شما در کتب خوانده اید و دانسته اید که کج نامی سوسن در کدام نقطه
 مدفونست اینک آمده اید کجها را برید و اصرار داشتند که جامی آنرا بنشان
 بدیم و می گفتند که آیا فرنگیها میخواهند ولایت ما را منحرف کنند ازین سوالات مرا عاخر
 کردند و حدس آنها این بود که من جاسوس و آمده ام ولایت آنها را دیده راپرت بدیم
 که به سولت آمده مسخر نمایند یا اینکه ساحرم و میدانم در کجا خزانه دفن است و آمده ام پرون
 سپا ورم و برهم محض اینکه ایشانرا از سنگ در آورم که مبادا بمن صدمه برسد کفتم از راه
 دور آمده تا قبر و انیال را زیارت کنم زیرا که شنیده ام این قبر در ولایت شماست اینک
 یک بلدی با من بفرستید چون آنها هنوز از سنگ پرون نیامده بودند چند نفر با من همراه
 شدند تا خزانه ما را نشانم

خلاصه از مزاج پنج کاری گذشته بخندتیه طبیعی رسیدم که یکی از آن تپه ما بریده شده بود
 معلوم بود که قدیم دوران خندق بیست بلدی کشت اینجا قلعه بوده و بالای آن ارمات
 قدیمه پیداست قبر و انیال هم در حوالی پامی کوه است بعقیده من آن عمارت چندان قدیم
 نیست شامل دو اطاق است یک اطاق هم طاق ندارد و در آنجا اشجار بسیار میباشد اما اثر
 از آب انبار و مایه معدن در آنجا و حوالیش دیده نشد و سنگ قبر هم از مرمر سفیدست

سیرسری را پس استباه کرده فقط یک عمارت یکی سر مقبره ساخته اند مثل سایر
 عمارات که بر سر مقبره بنین قبر می سازند

قبر دانیال را بختیار بیاضی حرمت میگذاردند درویش قهیری مراجعت زیارت
 و دعا خواندن دعوت نمود قبول کرد اگر منی قسم میگفت کافر و ممکن نبود بخت
 که همراه من بودند مرا اذیت نکنند از صحبت منی فهمید که کافر و ولی بدبختانه یکی از آن الوار
 گفت این شخص فرنگی و نجس است آن پروردویش از شنیدن این سخن یک لعنت از دیگری
 گرفت و بسینه من گذاشت و گفت یا شهادة که اقرار بتوحید خدا و نبوت رسالت محمد است
 یا الا ان ترا میگویم هنگامه بر پاشد و الوار دور من جمع شدند و میگفتند سر این کافر را بریم و
 بمن حمله میاورند من ناچار مگر اجبت بچادرهای ظالمانه بدار رسیدن دیدم آنچه در
 خورجین باقی مانده بود تاراج کرده بودند حتی نقشه و روزنامه سفر را بلافسرج کله کردم
 که باید پیدایمانی بعد از اصرار و عده داد و بختجو پرداخت طولی کشید که اسبابهار آوردند
 خیلی خوشحال شدم یقین کردم که خود را بفسرج برده بود و الا باین زودی پیدایمانی شد
 هم در میان الوار مانند من مثل دیروز دور من جمع شده فحش میدادند که این فرنگی نجس است
 عقیده یکی از الوار این بود که او از جانب شاه آمده با جابج بختیاری را بدقت دیده بعد
 بشاه اطلاع بدهد که از کدام راه پاید و لرستان را تسخیر نماید

دیگری میگفت که این برادر پادشاه انگلیس است و برادر دیگر هم در بغداد است و خیال
 کردن بختیاری را دارند و مرا پیش فرستاده که از تمام طرق آگاه شده با آنها اطلاع

بدیم عقیده یکی از الوار این بود که جد من در سوستن طلا دفن کرده من در کتب خواندم
 که در کجا است اینک آمده ام که در آورده بپریم یکی از ان الوار که خود را تاریخ دان و
 با بصیرت میدانست گفت که در سوستن چهار پنج دفن این شخص برای بزودن آنها آمده
 خلاصه با این تفصیل باز من در خیال تماشای خرابه های سوستن میباشم چه تعریفی نایدی
 از خرابه های سوستن شنیده بودم برپسیدم که مخروبه پل و مسجد که سیر سبزی را بمن نوشته
 در کجا واقع است ازین سؤال خجسته جوابی که فرستادی از کجا میداند در این صفحات
 امام زاده و پل میباشد مجبور شدم که با آنها بگویم سابقا یک مسافر اروپائی از کینفر مسلمان
 تحقیق کرده در کتاب خود نوشته از این سخن تسلی یافتند کشفشان مسجد و پل نزدیک
 ولی همین که میخواستیم تماشای آنجا بروم مانع شدند ما چار سوار اسب خود شده غمگین
 آنجا را نمودم ملاحظه چون دید که من مصمم میباشم کینفر از نوکرهای خود را با من فرستاد
 همیکه قدری دور شدم چند نفر لشکرچی از عقب آمده بمن ملحق شدند من متعیرانه با آنها نگاه میکردم
 یعنی بدینند که غیرتم آنها با من طمع آمده کججا میآید که پیدا نمایم قیمت کنند قدری از راه
 طی نموده از لب رودخانه کارون گذشتیم و رسیدیم بک دره بعد از طی یک میل از دره
 وارد مخروبه امام زاده یا مسجد شدیم ولی چیرزی از آن باقی نمانده که فایده بدست شود
 قدری خاک انوه بود که نیامد که از عهد ساسانیانست ولی میان الوار معروف مسجد
 سیلانست قدری ازین دور تر مخروبه پل بود که در دهنه رود واقع است خیلی قدیم میباشد
 بنوز چهار ستون محکم از آن باقی بود و بسیار مرشح از آب سباحه بودند باطلای محکم

از نظرف کوه بانظرف وصل نموده اند و اینجا من یکت را بی پیدا نمودم میگذرد راه آماپنگت
 و قدیم است احتمال دارد از زمان پادشاهان کیان باشد و از محروبه یکی ازین راه ها
 که در زمان داریوش از دشت سوسیان راه نمائی کرده بمملکت ایران و پرسس پوتیس
 اثر این راه را در مال میر و شوشتر مشاهد نمودم این پل از سنگ و آجر ساخته شده
 بود چون نوشته داشت توانم بفهمم که از چه زمان بوده ولی معلوم است سابقیم
 میباشد بعقیده من در ساسانیان ساخته شده پیش از مراجعت بجای درهای طافرج رقم در دره
 سوئسن گردش نمایم چند تپه مصنوعی در آنجا دیده شد اثر عمارات قدیم است بطور یقین
 شمر بوده چادرهای سیاه همه جا بود در دوش همان دوست و مهر بانند مراد دعوت نمودند
 یکت پروردی دیدم میگفت یکصد سال از عمر من گذشته و شش پادشاه را دیده ام در آن
 صد سال در سوئسن فرنگی ندیده ام و نشنیده ام که آمده باشد دیگری گفت که در عهد
 عباس میرزا در قشون نظامی مختیاری بوده ام و خدمت کرده ام صاحب منصب انگلیسی بود
 بعبت نمودم و اصرار کرد که با من هم غذا شود و از من پر میرد داشت منم با آنها هم غذا شدم
 یکت کار دیگر کرد که بر حیرت من افروزد

در حضور الوار دستهای خود را در غذائی که من دست زده و خورده بودم میزد و میخورد
 بدون ترس بسیار الوار میگفت که من بارها دیده ام صاحب منصبان انگلیسی با شاهزاده هم غذا
 بوده اند مثل سایر کفار نفس نیستند مراد دعوت نمود که شب معان و با شتم چون دیدیم تو هم
 با هم خورچین مرا از انار و میوه نامی خشک پر کردی که مراجعت بجای در طافرج نمودم بارها

مشول آن نوع صحبتها شدند

در این صین و نفسه تو شمال موزیک زن وارد این شدند و بنا کردند بسرا و دهل زدند
حضرات را مشغول و از من فارغ ساخت جمعی زن و مرد دورا جمع شده آتش روشن نمودند
سازنده ما با آوازهای ولایتی و صوتهای جانور پردها خسته معلوم شد امانی ازین بارها مسرود
روز بعد میگفتند این فسرخی چرا اینجا آمده مقصودش حلیه است

من شنیدم که سه سطر دوازده نوشته شده قدیم است میگفتند فسرخی نوشته که خزانه کنج
در آنجا دفن است بعضی اصرار داشتند که با آنها بروم و نوشته را بنجامم و جای کنج را
نشان بدهم بعضی مانع رخن من بودند خیال بدی در باره من داشتند من دانستم که بیش
ازین در اینجا نباید مانم در وقت ما در ملا محمد که در مال امیر همان او بودم آمده بود دیدن ملا
فرج و با چند نفر غلام و سوار شمشیر است بجان خود مراجعت نماید منم از ترس اینکه
مبادا مرا غارت نمایند بلکه بکشند غم کردم که با او بروم نوکرهای ملا فرج نیز برای
غارت من حاضر بودند منم اگر میخواستم شکایت به محمد تقی خان نویسم از ترس اینکه
آنها بکشند اقدام نکردم

برادران ملا فرج از من خبر میخواستند حتی لباس منم را دهنه و بعضی اسباب یراق
اسب را از من گرفتند و بعضی اسباب که در خرچین بود برده بودند

خلاصه بعد از این که قافله عازم شد من با آنها حرکت کردم و شکر خدار ابا آوردم
که ایل ملا فرج عقب ماندند قدری که اینطرف آمدیم دیوارهای عمارات قدیمه دیده شد

نزدیکتر

نزدیک کنار رودخانه که بنیادها میکشند مال و بیرون همفران من میکشند اینجا
 کوه بود فلان طرف بازار قصر و قلعه و همه را بمن نشان دادند بعد از رسیدن
 به رودخانه با یک کلک کوچک و چند پوست کوفته و قدری شانه درخت این فامیل را
 از آب گذرانیدند کلکچی برای رود کردن من پول خواست چیزی نداشتم بدیم آخر الامر
 بقدری دوا می چشم راضی شد که مرا بگذرانند

شب را در زیر درخت نزدیک چند خانوار الوار که بطرف سیلاب میرفتند توقف نمودم
 صاحب خانه زنی بود که تازه شوهرش مرده بود و بسیار گریان و بکانش دور آتش نشسته
 موی خود را کشیده و صورت های خود را خراشیده بغیة میزدند بعد از یک ساعت از ورود ما
 مشغول تهیه شام شدند چون همان غریزانها ما در ملا محمد بود کوفته های ذبح نمودند این
 طوائف خیلی فقیر بودند و مان بلوط میخوردند

ازین منزل نصف شب حرکت کرده بچادر ملا محمد رسیدیم بلا چراغ برادر ملا محمد که هم که مرا
 مراجعین دفعه نخست کردند ساعت و قطب نما و اسباب ما بردند روز بعد خدمت
 آخان بابا مشروطاً عرضه داشتم که کاغذ شماره انخوانده بمن بی احترامی نمودند آنچه داشتم
 گرفتند و نمیکشیدیم آری را که بهمان دوستی و غریب نوازی مشهورند از میان بردند
 و بدرقاری نمودند و بهمان حق نمک خوارگی را بجای آوردند

فورا ما صوری فرستاده قطب نما و ساعت را بدون عیب آورد در ماه نوامبر من تمام
 امانی انیولایت گرفتار تب و لرز شدیم زن محمد تقی خان بمن کعبه برای مواخربانی

تو دو سپرم که یکی حسین قلی است و مریض است بقریه ابوالعباس که روی رودخانه
 آب زرد است بروی انیقریه در یک دره کوچک پرگشت و زرعی واقع است با بجهت
 از رشن امالی خاتون جان خانم را استقبال و احترام زیاد نمودند یک خانه خوبی را که
 از سنگ ساخته بودند از برای او حاضر نمودند ولی محسوس بود در هر حال مایه خوبی
 هوایا از گنه گنه من بهبودی یافته شد است شدم

انیقریه دارای سیصد خانوار رعیت است و روی محروبه های قدیم ساخته شده آثار
 آنها هنوز هوید است اینجا را بختیاریان کبر میگویند قدری دورتر امام زاده است میکنند
 سلمان مدفون میباشد زیارت گاه و موسوم به راواد است رودخانه در آنجا دارد که
 آبش از برهنای کوه مونس کشت میباشد اشجار بسیار دارد جای با صفت است چند روز
 در ابوالعباس منزل نمودیم خاتون جان خانم کمال توجه را از من نمود قدری که بهتر
 شدم اراده نمودم که از شیخ خان دیدنی بکنم خاتون جان خانم کاغذ سفارشی از برای
 زکی آقا که رئیس خطایفه است و در باغ ملک منزل داشت داد که یک بلد همراه
 من نموده مرا نزد شیخ خان برساند در آنجا هم خطوط قدیمه یافت میشود پور و پکار
 زکی آقا تب کرده افتادم صبح روز با یک قافله کوچکی که الاغ دارد و بز و بزج
 شتر حمل میوند همراه افتادم گفتند این راه عبورش از ایل شیخ خانست و
 خانه او همراه است از دو سه تپه با سرد شدم در طرف شمال یک کوهی پیدا بود که
 اسماری میگویند بر یک قافله گفت شیخ خان در پامی اسکوه چار رزوه و از جاده با خارج

دراهِ را با دست نشان داد حال عصر است کفشد قبل از غروب با بنجامیری شماره
 اسماری را پیش گرفته نزدیک غروب است پابان پراز دزد شیر هم در این دشت
 فراوانست در راه ز چادری است که گاه و بجا برای آسب نه آذوقه برای خود است
 آورم آب هم نیست خیلی ترس کردم که در این دشت لم یزرع چگونه عبور نمایم آفتاب
 غروب کرده بود که رسیدم بدو نفر کُر پیاده ولی خوش بختانه زود بودند و مرا راه
 نمائی بخند خانوار ایل نمودند که در آن نزدیکیت آنها در یک کودی چادر زده
 بودند که از چشم وزوایان پنهان باشند

که خدای این چند خانوار مرا حرمت نمود ولی من حیاط خود را داشتم که خدا کف
 ایل شیخ خان از اینجا خیلی دور است من یک بلدی همراه تو میفرستم من خیال
 داشتم که دوباره با ابوالعباس مراجعت نمایم زیرا که صبح زود و دو نفر از این طایفه
 پرون فرستند شاید مقصودشان لغت کردن من باشد بزمی راه ابوالعباس را پیش
 گرفته آن دو نفر بنا کردند عقب من دویدن و با دست اشاره می نمودند که باسیت
 من آسب خود را تاخت کرده از نظر آنها غایب شدم ولی تب عارض من شد مجبوراً
 پیاده شده جلوانسب اگر گرفته در یک کودی پنهان نمودم و موافق معمول دو ساعت
 تب داشتم آن دو نفر حرامی مرا پیدا کردند بعد از تب سوار شده قبل از غروب
 وارد ابوالعباس شدم و از اینجا به قلعه تل رفتم شیخ خان بعد از اتمام کارهایش مرا
 دعوت بختانه خود نمود و خانواده و ایل شیخ خان مثل سایر ایلات در کوه اسماری

زیر چادر سیاه زندگی می نمودند از آن ولایت عبور کرده رسیدیم بخانه شیخ خان
تمام اراضی آباد و مزروع بود این محل برای توقف رستمان خیلی باصفاست چند
نفر از همگان شیخ خان را که از اصفهان با ما بودند ملاقات نمودم و مسرور شدم
آنها نیز از دیدن من خوشحال از من پررانی نمودند

چند روزیکه در ایل شیخ خان توقف داشتم اطلاعاتی مفیده در باب ولایت بختیاری
تحصیل کردم شیخ خان مرد عاقل کاملی بود همه وقت صحبت های خوب می نمود آنچه از اخبار آن
ولایتی سؤال می نمودم بدون مضایقه پاسخ میداد و از سفر من مثل سایرین سوءظنی
نداشت و خیال نمی کرد که من غیر از ماسا و سیاحت معصوم

چون شیخ خان وزیر و ندیم محمد تقی خان بود تمام کارهای طایفه با درجه میشد و مالیات را
اوج جمع میکرد و بدیوان میرپخت از تمام امور بختیاری مخبر بود و تاریخ بختیاری را خوب میدانست
حال دل رستانت باران در عدد برق و باد در کار می باشد چادر لامردان خوب فرغ
باران و باد در نمی نمود اغلب اوقات چنان باران می بارید که در چادر یکی تر میشدم بلکه لباس
و بدن ما هم تر میشد در همین شب یکدسته گرگن حمله آورده نه در آس کوه سفید پاره نمودند
یکطرف صدای انانی یک سمت صدای کما یکطرف حمله کر که صدای کوه سفید صدای
رعد و شدت باران و روشنی برق که متصل دشت را روشن می نمود نیز در کار بود از
گرفتگی سیل انجلی از اسباب باران برد و چادر را افتادند ماسا شی غریبی داشت با عجله داشتم
که پناه گاهی پیدا نمایم اسبها تمام باز شده بستی رفتند چنین شبی در عمرم ندیده بودم

تپه‌های اینجا قسمی از ولایت خوستانست حیوانات درنده بسیار دارد از قبیل شیر
 پلنگ و خرس و کرک و غیره و دوسای بختیاری بشکار شیر خلی مالید شیر گشتن در
 اینجا اسمی دارد شیر را روی سنگهای قبور شکاری میکنند که همه کس بداند که اینمرد
 بوده محمد تقی خان بر شادت و شجاعت مشهور است محمد تقی خان یکروز در قلعه قل با
 جمعی از ریش سفیدان و کدخدایان نشسته مشغول صحبت بود یکمفر لر نفس زمان با
 رنگ پریده و ارشد و کفت در پهن راه من بدون اسلحه بودم غلظت شیری بمن برخورد
 و میخواست مرا طعمه خود سازد من او را بعلی قسم دادم که با من کار نداشته باشد و از من
 بگذرد و مرا ندیده انکار و از اینجا که لطف پروردگار شامل حال و آن شیر محبت علی و آتش
 بود بدون درنگ از من گذشته بمن اذیتی نرسانید و در میان جنگل ناپدید شد آنمرد نادان
 خوبی و سخاوت آن شیر را که از جان او گذشته بود فراموش نموده در عوض یکی آن حیوان
 اصراری به محمد تقی خان نموده که زودت شریف پاورد و آنجا را که شیر پنهان شده نشان
 بدهم تا او را بکشید هر چند محمد تقی خان را از سخن زشتی بود که شاید دروغ گوید آنا بجهت کشت
 میسلی که بشکار شیر داشت با چند نفر سوار شده از قلعه خارج شدیم و رو بکنکل آوردیم آن
 مکان شیر را که با دحمکه آورده بود و درخت بسیاری داشت بمن نشان داد

محمد تقی خان سوار را سه قسمت نموده بکفایت بدست آخان بابا و قسمی را بدبکری سپرد و
 خودش با جمعی بطرفی ایستاد و شروع کردند در آن پیشه بیرو سنک انداختن که اینچون
 برسد و بیرون پایدولی فایده نباشد محمد تقی خان کفت یقین کرک یا کفار بوده این لڑ

کشت ترس تشخص نداده و یا اینکه دروغ میگوید در مدارک مراجعت بودیم که آن شیرعش
 کنان از بنیه بیرون آمد و بطرف آخان بابا محمد آورد منم در دسته او بودم آخان بابا با
 لشک دراز خود او را زخمی ساخت ولی شیرکفیر مونسوم بلا علی را از آب بزر او رویز
 لباس محمد علی پکن را گرفته او را هم پانین کشید مردم از مشاهده اینحال حیران و پریشان شدند
 محمد تقی خان مانند شیرریان مرکب را از جای برانگیخته پس از آنکه نزدیک شیرسید از مرکب
 بزر حبت و کمر با میدفع بست و در مقابل آن شیر شیر فریاد برآورد ای شیر اینها لایق
 و قابل رزم تو نیستند و تاب مقاومت ترا ندارند اگر میل مجادله داری و شیر کارزار
 میباشی با شیر روزگار مجادله میکن تا بفرای خود برسی شیر سگاری خود را همچنان در زیر دست
 و پای خود داشت و رمان نمود و با کمال وقار ایستاده اعنائی بدشمنان کرد و غنی نمود
 محمد تقی خان چون بربیان بدان شیرریان حمله برد و با پشیمان بندی که در کمر داشت کشته
 بر سر شیر آتش داد کلوله بفرزاد جایگزین شده فرزند بر زمین افتاد چند تیر دیگر با او انداخت
 و درینوقت سواران بر سر او ریخته با شمشیر و غیره او را کشتند آن شیر خیلی بزرگ و مهیب بود
 لاش او را بقلعه حمل کردند پوستش را کهنه بمن دادند ولی طولی نکشد که از من در دیدم
 محمد علی پکن زخمی منکر از شیر داشت باز ویش شکسته و کوشت صورتش را کهنه آن
 دیگری هم دو سه زخم داشت اما کاری نبود

در ایندت که من در بختیاری بودم صحبت شیرکشتن محمد تقی خان اشتیاری یا فته نقل
 مجالس شده بود مسلمان حکایت در طوائف بختیاری خواهد ماند گاه کاهی که من برادر آن

محمد تقی خان بگار میر قلم در کنار رودخانه که از درخت پوشیده و جنگل نازک بود در ضیاء
 بجنگل میرفتند و ما سواره پروند دشت می ایستادیم غالباً خرس پروند میآمد و ما هم
 عقب آنها تاخت کرده آنها را می کشیم گاهی شیر پروند آمده نعره میکشید و میدوید
 سوار ما اورا تعاقب نموده ولی ندرتا رسیده و میکشند و فیکه شیر در میان درختان
 پناه میگرفت گاهی سوار از تعاقب مینمود ولی آن مهنری که در باب شیر گفته اند دیدیم
 بعضی از اوقات ساز میزدند که شیر را از جنگل خارج نمایند شیر با آنها حمله میآورد و آت
 میرساند پیش از نیم کفیر ازین اشخاص گفته بود شیرهای اینجا به ندرت بر شخص حمله می
 آورند مگر وقتی که گرسنه باشند اغلب شها با یلات میروند و گوشت و کاد و اشخاص
 خوابیده را میبرند بیکفیر نخبیاری که در شکار همراه ما بود در تپه ما که زیر شوشتر واقع است
 شیر هنگام خواب اورا بوده بود چونکه ما بدون چادر روی زمین خواب رفته بودیم صبح
 که پیدار شدیم یکی از رفقاء ما پیدا نبود بعد جستجو بعضی از اعضاء اورا یافتیم
 لرزنا از عظمت شیرهای سویسینان صحبت میکردند که کاد و کاد میشنابد و شکر شیر میزند
 میکنند علی را بعد طلبیده اگر گوشت بر باید از قوت خود او میداند اسبها از صدای
 شیر میترسند هنگام شب الوار آمدن شیر را از جنبش و رتس اسبها تلفت میشوند چون
 کوچک بختیاری محض اینکه اسبان از شیر ترسد پوست شیر را با اسب نشان میدهند
 بعضی نوشجات یا دگاری که در قلعه تل نوشته بودند در باب شیر و خرس و دیگر درندگان
 ملاحظه نمودم در حدود رامهرمز و کنار رودخانه کارون شیر و اوانست آنها گاهی میروند

بالای سینه‌های که زیر کوه استمانت از جبت پیدا نمودن سکار و مدتی قبل یک شیر
 ماهه در قلعه تل دیده شده بود و در شک بلا کون بخیر نشکست چو ادراکت طول او
 ده پا و نیم بود شیرهای آنجا درشت می‌باشند ولی از ایلات می‌ترسند میگویند که کاوش
 از شیر نمی‌ترسد بلکه هر وقت شیر برای آنها حمله کند و فلج سخت باشا می‌کنند
 حیوانات دیگر از ترس شیر ناخوش و فاجع می‌شوند از اینجبت در راه مرز ایلات کاوش
 بجبت قراولی دستخط سپرون و اطراف چادر می‌بندند و اول که شیر نزدیک کاوش
 شود کاوش همیشه صدا می‌کند از صدای کاوش اگر مراجبت کرد که هیچ و اگر اعتنا
 نکرد کاوش همیشه باشاهای دراز خود او را تعاقب نموده و بر او حمله می‌آورد بطوری که شیر
 کمرنجته و باستخلاص خود از شاخ کاوش راضی می‌شود الوار شیر مارادو قسم میدهند
 کافر و مسلمان آتیرا که مسلمان هستند رنگ آنها کندم کون و زرد هستند آتیرا که کافر
 هستند زرد بایال سیاه یکموی سیاه میان کرده او بود است احتمال دارد شیر ماهه آنها
 هستند که رنگشان باز است و شیرهای نر آنها فی هستند که رنگشان سیل است کونید که
 شخصی بشیر مسلمان برسد و کلاه خود را برداشته و او را بعلی قسم بدهد این خواهد بود
 طرح مذاکره اینست ای که به علی من بنده علی بهم لب علی از کشتن بگذر شیر بشیدن
 این سخن راه خود را پیش گرفته می‌رود ولی این التماسها بشیر کافر فایده نمیدهد

الوار می‌طلب را قبول دارند و مطمئن هستند سه سال قبل در دشت راه مرز یک شیر
 اسباب خوف مردم را فراهم کرده بود و در روز یکجا توقف میکرد در چادرها و کپر بافت

اسب و ما دیان و غیره می ر بود قشون محمد الدوله که از آنجا عبور میکرد یک سرباز را ر بود
 سوارهای لرستانی چند تیر انداخته بلاکش تا حد تلاش او را دیدم بزرگ خاکستری بگرفتند
 محمد علی پکن از برایم نقل کرد وقتی که بسرو سیرسیر شیم بعضی پیاده و بعضی سواره شیرزور
 برای زنها حمله آوردند از اسبها پرت شدند ولی صدمه کبسی نرسید من برای نجات
 آنها دویدم فرساید کردم ای شیر عارنداری که از من زد و گردان می شوی در زبان عاقره
 حمله می آوری من مدعی تو میباشم از صدای من شیر بطرف من حمله آورد یک تیر او را
 کتم در دشتهای خورستان شیرها در میان جنگل و کنار رودخانه و مزارع برنج یافت
 و پنهان میشوند در جبال بختیاری طپک بسیار است با سبان حمله می نمایند بلکه کوسفند
 ادیت میرساند همه وقت از پوست آنها بقلعه تل می آورند خوانین از آنها توری می سازند
 من یک رقم خرش در بختیاری دیدم که بزرگ و خاکستری بود و از الواری رسید با
 کوسفند از کله میر و بختیاریان حکایات بسیار از خر سها دارند

درین وقت که من نزد شیخ خان بودم سواری آمد و گفت محمد تقی خان و اگلعلی برادرش
 ناخوش میباشند پانصد قلعه تل و آنها را معالجه نمایند فوراً سوار شدم و راه افتادم
 در راه طوفان سختی شد که بر خمت خود را در روی اسب نگاه میداشتم سیل از کوهها جاری شد
 ما جاوه را از دست داده از سنگلاخ و جا بهای سخت عبور می نمودیم قلعه تل از کشت آب
 دریاچه شده بود رسیدیم بیک نهر برنگی اسب از زیر من جسته باب افتادم چون سوار
 من لر می و ضخیم بود مرا مانع شنا و کردن بود خیلی جد و جهد نمودم که از آب پروم پانصد

بلدی من که همراه آمده سلامت از آب عبور کرد و چون ملققت من شد خود را باب انداخته
مرا نجات داد و الاغنه می شدم

خلاصه وارد قلعه تل شده بخدمت محمد تقی خان رسیده ناخوشی صفر داشت بانکه
بد او احاق شد لیکن برادر او در حالت بدی بود و ناخوشی او سخت گشته و احتمال خطر
میرفت اطباء حاذق بهم از معالجه او عاجز خواهند بود

در او اخر ماه نوامبر از طهران و جا بهای دیگر نوشتجات از برای محمد تقی خان رسید که خبر
خوش نداشت چنی اسباب کسالت و حیالات از برای او تولید می نمود معتمد الدوله هم که
حکومت بختیاری جزو او بود و اتم برای مطالبه باقی مالیات بختیاری مانور میفرستاد چند
نفر هم که از دیوان برات حواله داشتند آمده مطالبه می نمودند شاه طرباشی معتمد الدوله هم که از
اصفهان با شیخ خان همراه بوده به سرتومان مطالبه می نمود سه هزار تومان را باید شاه برد
سه هزار تومان پیشگی معتمد الدوله مابقی را از برای دیگران محمد علی خان هم بایستی برات
بدهد بگر که خدایان و رؤسای طوائف

این اشخاص همان محمد تقی خان بودند اما از بودن ایشان در قلعه تل خوشحال نبود
محمد تقی خان بطرفه میگردانید چونکه خودش اینقدر با پول نداشت اگر میخواست مجبوراً
از حضرات یا غیبا وصول نماید طوائف از او روگردان میشدند و از اقدار میافا و پول
هم در آنجا کم بود اگر هم داشتند نمیدادند و پولی که دارند از خود دور نمی سازند در اینست
که من آنجا بودم خبر اشرفی و شرفا که زینت زمان بود خیر از آنها پول سفید و اشرفی ندم

که کبر خانی

که کسی خسر ج نماید بختیارها معاظه و تجارت مدارند نان فروشی در بختیاری خیلی بد است زیرا که اگر شخص داخل براتیه بشود معانست اگر بجزر و کسرشان خود میداند نقد کفایت برای خود کندم و برنج میکارند چادر و لباس آنها از شمش و موی برای خودشان است و لباس لازم خود را هم که باید بخرند با شمش معاوضه مینمایند اینمبلی که معتمد الدوله مطالبه مینمود ممکن نبود بغیر از زور حاصل نماید و هرگز محمد تقی خان این ظلم را بایل خود روانیداشت مجبور بود مسامحه بگذراند و مامورین را معطل نماید معتمد الدوله و سایر دولت باکند وجه مینمودند ولی ابداً شمر شری نمید گانندی از علی شعی خان که بطور کروی طهران بود برای برادرش رسید که معتمد الدوله از دست شتاب عارض شده که شتابا شاهزادگان ایران که در بغداد و فراز می شدند همه وقت خفیه نویسی دارند و رسته مودت محکم نموده آید و گفته آید که مالیات بدولت نمیدهم و یا عیگری خواهم کرد و نشان در رسم است از میان برده آید

شاه در این باب کمال اوقات ملخی را دارد و معتمد الدوله حکم نموده که در اول بهار که راه بازار است با توب و سر بازار بختیاری آمده ایلات را که شمالی بد بد تا مرکب اینگونه امور نشود زیرا که دولت مدتی بود که بقوت و قدرت محمد تقی خان حید میورزید که چرا باید بکنفر بر تبه برسد که تمام الوار و طوائف بختیاری را در تحت نفوذ خود در آورد و کمال توهم را داشتند که یکباره کوس یا عیگری بگوید و برای دولت اشکال حاصل نماید نیز از متول و ثروت محمد تقی خان شاه اغرافات شنیده بود هیچ تقصیری در ایران

بالا آید

بالا تر ازین نیست که شخص متول داشته باشد بهی که ممکن است آن مال باید مأخوذ
 حکام و شاه بشود حکم صریح معتمد الدوله شد که اگر مال محمد تقی خان را مأخوذ کسی تخصیص
 باید بدیوان برسد محمد تقی خان برادرش نوشته بود که من بکمال کراهت را از جنگ
 با دولت دارم زیرا که ممکن است این ایلات محله را که من دو خود جمع کرده ام در وقت
 جنگ مرا شاکه دارند و دشمن بپایند یا خود آنها با من طرف شوند

در وقت از اصفهان نوشتجات رسید که معتمد الدوله در تدارک قشون میباید بشیر محمد تقی
 خان بجبال فرورفت و باز در میان خود در جنگ و صلح مشورت نمود رای دادند که صلح نماید
 و معتمد الدوله را بجهت تباری وارد ساخته بر قدر ممکن است از طوائف پول گرفته باید بداد یک
 طلع او فروکش نماید مخصوصاً شیخ خان عقیده اش در صلح بود اما خود محمد تقی خان میگفت
 هر چه تعلق بشیر نمایم و پول بشیر بدیم ضررش برافزوست و هر وقت معتمد الدوله فرست
 دید در تمامی من اقدام خواهد کرد و میگفت مقصود او تمام کردن من و ایل من میباشد
 و مرا گرفته بطهران خواهد فرستاد و ایل را غارت خواهد کرد و کاری بکند که زن و مرد را
 قادر بکین پرابهن نباشد صلاح خود را در جنگ با معتمد الدوله میدید و میگفت هر چه بکنم
 خطا است و نباید بگذاریم که او از سیکه های سخت و دوزه های دشوار و جنگهای بی پای
 روده خود را بصحرای عربستان برساند و صریح میگفت یا مرا میکشد و یا به طهران میفرستد
 در هر صورت اموال مرا بکلی خواهد برد اگر نکند و بطهران نفرستد جس نماید شب و روز
 فکر این بود که بدیری نماید که کار اصلاح بشود

و نیز خبر شده بود که در این ایام ما بین دولت انگلیس و ایران تفراتست و وزیر شکار انگلیس
 در طهران جواب گفته اند او هم رفته ارسال و مرسول دوستانه بهم میان دو دولت متروک
 شده و خبر ورود کشتیهای انگلیس را بخلج فارس شنیده و شرت داشت که تو بزای می
 هم وارد خلج کرده و خیال محاصره بنا دارد و بعد از فتح بنا در طرف شیراز و صفهان گت
 خواهند کرد و قسمی هم از قوتش سمیت عربستان میآید

محمد تقی خان بنوزار من سنگ داشت که جاسوس انگلیس میباشم و از برای شغل مخصوص
 آمده ام شاید هم خیال بکند و رود من برای اینست که جنگ ایران و انگلیس غلطت پیدا
 نماید محمد تقی خان در این حیص و بیص منظر فرصت بود که استقلال پیدا کرده اطاعت کسی را
 نگیرد زیرا که سوار و پیاده بسیار در تحت فرمان خود داشت از اینجبت بود که دولت
 ایران از استعداد محمد تقی خان توهم داشت که یکدفعه طبل خود سری بنوازد و اعتبار دولت را
 از میان ببرد محمد تقی خان مایل بود بداند که اگر با دولت ایران بجنگد دولت انگلیس از
 او حمایت دارد و او را بقشون و اسلحه کمک مینماید یا بعد از تصرف ایران قسمی از ایران
 یعنی عربستان و بختیاری را با او وامیکند ارد

با بگله من کشت باید به بنا و بروی و از قول من اظهار ارادت و دوستی کنی و مقصود آنها را
 فهمیده بمن اطلاع بدی من جنسی مایل با نیفر بوده که فرمایش خازر ابا بنجام رسانم و نیز
 میخواستم به کران بروم و از دستهای آنجا دستور العمل برای رفع مرض آنکلیج کبیرم روز
 بروز ناخوشی او سخت میشد محمد تقی خان کمال محبت را با او داشت که هم این ناخوشی او علاج

پزیرفت محض خاطر خان دستور العمل زهبت ناخوشی او کپرم زن اکتعلی هم در انبیا
 اصرار داشت بعلاوه میخواستیم هموطنان خود را در کراک بیمنیم
 با اینکه محمد تقی خان لر بود و سواد نداشت اما شخص بسیار دانا و عاقلی بود و خیالات
 بلند در سر داشت در آزادی و آسودگی اتباع خود سعی بود یک شب در اندرون با هم
 نشسته بودیم گفت من جد و جهد و آرزو دارم که تمام این قواعد و قوانین حشیا اختیار را
 بر طرف نمایم و امالی را امین و آسوده نمایم من گفتم باید اینکار بحسب نوع اقدام شود
 اولاً تجارت داد و ستد در آنجا معمول شود دوم معاشرت و ارسال و مرسل مابول خارج
 دیگر اینکه پنبه و نیل در خوزستان فراوانست باید صل بخارجه شود و در آنجا گرانست
 در عوض باید چلوار و متقال و اتمعه دیگر که در بختیاری و خوزستان لازم دارند صل نمود
 کم کم تجارت معمول و الوار هم عادی میشوند و من بعد آسوده زندگی نمایند و قالی غیره که در
 بختیاری درست میشود در اروپا پر بها است تجار خارجه مایلند که در اینصحنات راه تجارت
 باز شود طولی نمیکشد که در بختیاری ترقی و تربیت خواهد شد

محمد تقی خان گفت من چند سال قبل فسر کردم که عمل تجارت را در بختیاری رواج بدهم
 یک کشتی بهم از اشیاء ولایت خود مان بار کرده ولی بدبختی در خلیج فارس کشتی غرق شد
 بعد گفت پس از رسیدن بکراک بصاحب منصبان از قول من بگو که من میخواهم راه ولایت
 خود را وسعت دهم با اینکه ولایت او زیاد بوده و کشتهای آنها و اعراب تا رسیدن
 خلیج فارس میرفت و نیز من گفت تجارت خانها اطمینان بده که در ولایات من تجارت را
 برون

ترویج بدهند محمد تقی خان کمال میل را داشت که الوار مال کسی را نذرند و کسبی نیستند
 درینوقت خان غازم بود که محمد علی پیکت را به بهبهان نرزد میرزا قواما بفرستد برای بعضی
 مطالب و نیز سفارش نامه از جهت میرزا قواما بن داد که بلدی بدهد و مرا به بند روایم برساند
 و از آنجا با کجاره بکراک بروم در ششم ماه دسامبر با محمد تقی خان و عیالش خدا حافظی کرده با
 محمد علی پیکت براه افتادیم شب را در باغ ملک ماندیم صبح حرکت کردیم راه طولانی بود
 آمدیم در محروبه بنحینق از روی تپه های سخت سنگلاخ عبور نموده و از بالای تپه دشت مرزعه
 بنحینق پیدا و باصفا بود محوطه کوه های نامون کشت که از برف شده تپه های بلند طرف
 جنوب که میکفند سرحد بختیاری است رسیدیم به بنمی تا که یکی از طوائف کوه کیلویه دوشی
 ترین مخلوق بشد رئیس آنها در قلعه منزل داشت ایندشت از کثرت دزدی لم برزغ
 مانده بود و دعات بی صاحب اگر چه محمد تقی خان طایفه بنمی را از نرسن خود آورده بود
 و بجهت دزدی آنها را سیاست سخت مینمود معذرا ما باید اینجا در می ایستاد خود ما را در ششم
 یک راه قدیمی بود که از میان تپه های میکفند پائین آمده بطرف محروبه که دروازه او باقی
 بود بختیاریان او را کج دروازه می نامیدند جای باج گرفتن رستم است رها یک غاری
 نشان دادند میان کوهی بود میکفند آخور اسب رستم است و در حقیقت قریب پنجاه پاد در نزدیکی
 بود که طناب اسب بد رفت می بستند از سنگلاخ بریز آمده رسیدیم بدشت پر کشت و در
 که سبزه پر محصول بود مکن طایفه از بختیاری موسوم به من بنی رئیس آنها ملا فیضی است
 که کلانتر بود قلعه او را دیدیم که سر رودخانه علا واقع است ولی ما نزدیک آن قلعه نرفتم

تمام صحرا سفید بود الوار کج زار میامیدند در این تپه ما الوار وحشی زندگی می نمودند از طایفه
چاپ در این صحرا درخت خرما دیده میشود شب وارد تپه رام هرگز ندیم روی
رودخانه غلا در اینجا رودخانه بر کت شب با چند مسافر دیگر در رب دروازه توقف نمودیم
رام هرگز شهر ساسانیان است چند تپه مصنوعی هم اینجا بود تماشا کردیم و مات تازه محیط
شهر قدیم است شوانتیم خرابه مارا به پنجم زمین نیندشت خیلی آباد و مرغوب است ولی
خراب گشته ننده ریش لایفه اینجا عبداله خان در قلعه ده یور مسکن داشت شب را در
قریه جوماتوقف نمودیم دو میل دورتر از اینجا امام زاده ایست که میگویند شخص معجزاتی
مپاشد و الوار او را احترام زیاد مینمایند در جهای نارنج و خرما بسیار داشت
از کنارت آب علا عبور کرده بمحکل رسیدیم که چندین خرس و شغال دیده شد رفیق من کفت
سگ و گرگند حق داشت زیرا که شبیه بودند

امروز از میان ولایتی عبور کردیم که متعلق به بمبئی است باری و خراب بود شب را در
جانیر دن توقف نمودیم مردمان اینجا وحشی و شیریند در خانه ریش آنها کین صندلی
و چند پارچه اسباب فسک دیده شد کفت چیزی قبل یک اروپائی اینجا آمده و مرده
روز بعد وارد بهبهان شدیم تپه های کج خاک بهبهان و رام هرگز از هم جدا نیست
ابتهایش غیر کوارا بود و مذموظه شهر سه میل و نیم است دیوارهای کلی دارد بارجهای
زیاد و قلعه آن معروف به نارنج قلعه است دیوارهای بلند کلی دارد و درش حقیقت
سابقاً جمعیت زیاد داشته بواسطه جنگها و ناخوشی طاعون و حکومت ظالمانه خراب

و بایر شده میرزا قوما غایب بود من مجبور شدم کیر و زوقف نمایم از بهبان کج حرکت
 نمودم بمه ولایات تپه های کوتاه و زمین های آبگ و کج و آبهای بد و در همه بطورست
 تا ضلع فارس تا من بهبان دور یا یکدشت بزرگیت که دشت زیتون میامند و در
 اینجا قلعه هم است شب را در زومیرزا قوما توقف نمودیم حاکم عمومی میرزا قوما سید چو
 میخواست همیشه با من صحبت دینی بکند صحبت های خوب می نمود از قلعه هم حرکت کرد
 شش فرسنگ راه میان تپه های سنگلاخ طی نموده از رودخانه رگزه گذشته در کنار
 رودخانه در آج زیاد بود و میرزا قوما در قلعه ممکن داشت آغله پر بود از سوار و پیکانچی
 شخص میرزا قوما مشارالیه سید و مرد عاقل کاملی بود و جنگ نبود حکومت او از روی
 انصاف و عدل است مردم شریرو دزد را تبرک و زومی و امیدار و در و مات منزل میند
 که مشول زراعت باشند چون زرا و شاهزادگانست او را میرزا قوما نامیدند سگاش
 نامه محمد تقی خان را دوام فوراً امر کرد بکاره حاضر نماید میرزا قوما خود در شرف حرکت با شهر
 بود که آنجا را مستخر نماید زیرا که شیخ حسین که رئیس آنجا بود و پرورش کرده بودند میرزا قوما
 پناه آورده میرزا قوما میخواست او را منصوب نماید و بندر شیخ را زیر حکم خود آورد و نیز
 میل داشت تو بهائی را که در کران انگلیسها گرفته بودند بخصایب نماید و نوشتجاتی که بها
 مال شیخ است و ماچین کلکتها و او را در و بدل شده بمن ارائه داد و خواستش کرد که تو بها
 گرفته برای او پا درم صبح بکنار دریا رفتم چند عرب با یک بکاره حاضر بودند نا خدا
 فردا بکران میرسیم فقط چند قرص نان چند دانه انار همراه بردیم ولی شب با سیدی

وزید و متوج پیدا شد بجهت این طوفان راه کمی پیویم باران شروع کرد تا خدا ترس
 کرد انباری برای برنج و میوه در کشتی بود پناه بانبار بروم تا خدا مراد عوت کرد و شجرت
 سنگ های و برنج نخته آب با کواری بسم خوردیم غذای ما خدا یان عرب همین است هوا
 خوب شد روز دیگر غروب در کراک لنگر انداختیم اسباب خود را برداشته بطرف عمارت
 که پرق انگلیس داشت رفتم رئیس قشون انگلیس کلنل مینل وزیر و سفیر کپانی هند را بوشهر
 و قسبه سفیر انگلیس را از طهران دولت انگلیس احضار کرد امیضه را رئیس اردوی کراک نمود
 دکتر کنگری جراح اردوی مراد کپر خود دعوت نمود

یک استامبول هم آمده نموده بودند از جهت قشون هندوستان صاحب منصبان در کیک خانه
 کوچکی بطرح فرنگ منزل داشتند سایرین در کپر ما که ارشاد درخت و شت ساخته شده شکست
 قریه هم از برای ما بیکیران بود اعراب و ایرانی یک بازاری بعد از ورود انگلیسها در آنجا بنا
 کرده بودند از تخم و میوه و سبزی و گوشت و جوجه چون پول آنها را انگلیسها تهدید کردند روز
 بروز بازار مبرمشد تعجب داشتند که قشون فاتح چگونه بجسی اذیت میکند آب بسیار خوب
 اما تابش باد است تب دلر بسیار میشود این جزیره با راست آب هم در آب انبارها از
 بارانست چشمه و چاه دارد چهارده روز همان دکتر بودیم تب من را معالجه کرد قدری دوا
 آبله کوبی برای بچه های محمد تقی خان داد که آنها را آبله بگویم از برای کار ما و کشتکوی
 محمد تقی خان مشروطه خدمت کلنل مینل شرح دادم مختصراً بمن جواب داد که حکومت
 ایران در حق محمد تقی خان و کلنجستاری بدی نخواهد کرد و جنگ هم ما بین ایران و انگلیس

مسلح نخواهد شد و در باب راهی که محمد تقی خان میخواست بطرف هندوستان درست نماید
 اگر بتواند ضرری ندارد خلاصه تمام کارهای خود را فیصل داده در مهمم جنوری مرخص
 کردم از برای بشردیلم در بکاره نشسته وارد بندر شدم حاجی آقا برادر حاجی حسن
 مراد کپور خود پزیرائی نمود بسیار خوش گذشت حاجی حسن لاله اطفال محمد تقی خان بود
 حاجی آقا گفت محمد علی پکن زیاده منتظر شما بود از طول اقامت طول شد و یقین کرد
 که شما نزدیم مذاهب خود رفته اید و دیگر مراجعت نخواهید کرد و بقلعه تل رفته خبر دیگر
 هم رسید که معتمد الدوله باقشون زیاد بطرف ولایت محمد تقی خان حرکت کرده چون
 محمد علی پکن نوکر باوفائی است و باید در سنگنا به آقایی خود خدمت نماید مجبور شده
 رفتم من حبیلی از روشن او افسوس خوردم

میرزا قوماشینده بود اهل ابوشهر بکومت شیخ حسین راضی نیستند با جمعیت زیاد
 بدانوی رفته شهر را غارت کرد حال بطرف بهبهان مراجعت می نمود و عزم خود را ختم
 کردم که خدمت او بروم اما مشأ از ایندشت ممکن نبود عبور بنمایم خصوصاً حالاکه جنگ
 در همه نقاط میباشد انب هم کیر نیامد ناچار الاغی گرایه کردم و براه افتادم
 میرزا قوما هم چون جمعیت بسیار همراه داشت مجبور بود بسته حرکت کند شب را در قریه
 عرب که موسوم بدلیله تن بود توقف نمودم روز بعد یک ناسب از قریه بهیوسر گرفتم عرب
 وارد چادرهای میرزا قوما شد من حبیلی مرمانی نمود و گفت شما همان من بستید تا
 بهبهان و از آنجا هم شمارا براجت بقلعه تل میفرستم سوار و تفنگچی وارد می سازایه

در قریه گنوا بود ولی چون هوا خوش است من روی قالی خود زیر آسمان میخوابیدم
 پست و پنجم جنوری ما وارد بهبهان شدیم تمام ولایت سبز و خرم کلهای کوناگون
 تمام هوا را معطر داشت میان خودشان دشت بهبهان را یکی از بهشتهای دنیا میخوانند
 سوارهای میرزا قوما همه وقت پیاده شده کل برکتش میچیدند و اسبهای خود را
 میدادند هر جا کل بسیار و با صفا بود آبداری میرزا قوما را میردند و شربت و غلیان
 صرف می نمود با اینکه ماه جنوری است هوا بدت گرم است

چون میرزا قوما از فرزندانشان پیغمبر است یک پرق سبز در جلو او می کشیدند که از
 کلابتون و طلا آلات زینت یافته و آینه قران با و نصب کرده بودند همراه برقدار
 چند نفر موریکانچی ایرانی همراه داشت و همه وقت موریک و طبل میزدند میرزا قوما
 با پانصد سوار خوب عقب بسیرق میرفتند اغلب سوارمادیان بودند قوش و شکار هم
 همراه داشتند چه در راه شکار فراوانت خلاصه سبز دیک و بی رسیدیم زن و مرد
 با استقبال آمده دست بدانهای خود میزدند اعراب از اهل مکه می نامند اردو را اردو
 چشمه موسوم بجایه والی زدند برای ورود بشهر احترام میرزا قوما تو بهاندا خند خان
 با چاههای کوناگون زینت داده زنان بالای بام مشغول تماشا میرزا قوما در
 یک مسجد بزرگی ایستاد و دعای مخفی خواند درویشی لخت بصوت بلند دعا میکرد و بعد
 وارد قلعه شدیم میرزا قوما با نذر و ن رفت من در اطاعتی منسرل نمودم در وقت
 محمد علی پیک از طرف محمد تقی خان یک انب برای من فرستاده بود که معطل تمام

خیلی ممنون شدم اما راه قلعه تل مغشوش بود زیرا که محمد تقی خان آنچه سوار و تفنگ
 بختیاری در آن نواحی است احضار کرده قلعه تل برای دفع قشون دولت بمنشی با وضت
 یافته تمام ولایت را از چادول مغشوش داشتند و کله و رتبه بسرقت برده بودند بلدی که
 کشت راه مخوف و ناامن است سوار لازم داریم لهذا من مجبور شده و نه نفر سوار مسلح همراه بردیم
 اراضی این ولایت بهترین اراضی دنیا است ولی از فساد این قوم باری و لم بریزع مانده این شهرها
 که کوه کیلویه و بختیاری و عرب منزل دارند خیلی جنبه افسوس که تمام باری و لم بریزع مانده
 بلدی من گفت که من از این شب بخت اینک دشمن دارم نمیتوانم عبور نمایم من شهاب را
 میروم شما خود میدانید ابل سلطان با او گفتند ویر و زیر پیش شیخ سید برام هرگز حمله برده
 و بسلفی کلمه و رتبه پیش کرده اگر تو شهاب روی از برای تو خطر جانست با این اخبار دیگر
 توانستم اقامت نمایم اعتماد بخت خود نموده از سلطان آباد حرکت نمودیم در راه سوارانی
 دیدم ابد الحاکم خردم قطع الطريق میباشند بعد معلوم شد از اتباع شیخ صیب موسوم
 با سید که در غیاب عبداله خان رئیس راهبر و مات را حط نمینودند مرابده خود دعوت
 کردند و نهار خوبی دادند منم برای در چشم او سولفات و اوم آنگاه پسر خود را همراه
 من نمود تا باغ انوشیروان اشجار نارنج بسیار داشت و در یکی از باغها یک تپه مصنوعی
 بود از فراز نوشته که در آنجا دیدم این مخروط به عمارت و قبر پادشاهان ساسانیان بوده
 قبر صاحب عمارت و پیرش را بمن نشان دادند و در راه باری و لم بریزع خود را که محمد تقی خان از
 قلعه تل فرستاده بود و ملاحظه کردم معذرت خواست که در راه اعراب مشغول غارت بودند

چون من با آنها خونی بودم اجمال خطر میرفت بعد با شاق بقلعه تل و قسیم دیدم محمد تقی خان با
 خوانین و نوکران و بستگانش تمام در قلعه مسلح حاضرند خدمت خان رسیدم خاتونجان خانم
 و اهل اندرون تمام از من دیدن نمودند و از ملاقات من مسرور شدند و قایمی که بعد از من در
 بختیاری روی داده بود شغل کرد و کشت معتمد الدوله چون دید محمد تقی خان از ادای مالیات
 طفره میزند او را از در شاه یاغی قلعه داد کرد و مشغول مدارک لشکر شد برای اصلاح امور
 بختیاری و بقیه مالیات آنجا و در فول و شوشتر و اعراب خوزستان قشون معتمد الدوله با
 ارزشتهای زر و کوه و رودخانه کرن بگذرد شاه امر کرد علی نقی خان برادر محمد تقی خان که
 همانرا معتمد الدوله است بقلعه تل سپارد محمد تقی خان هم مال امیر رفته تسکین اردوی معبری
 داده اما معلوم نیست که باید اطاعت معتمد الدوله را کند یا مقاومت نماید

معتمد الدوله هم باید از آنجا بشانم عبور کرده مال امیر برسد

محمد تقی خانم هنوز تکلیف خود را معلوم نکرده عیالات او هم در توش میباشند چه جنگ با
 دولت هم بجهت نوع از برای آنها خسارت دارد و میساخت در تیه بودند که تمام اهل اندرون
 اسباب را بیک کوه سردسیری نقل نمایند تا محفوظ بمانند فعلاً ریاست قلعه تل سپرده
 بخاتونجان خانم بود مشارالیه از اعراب تبعه شیخ مسلک توهم داشت که مبادا در غیبت
 محمد تقی خان ایلات و قلع تل را غارت کنند یکدسته دزد هم در میزورما در جالی قلعه دیده بودند
 خاتونجان خانم آقا عزیز را که از او آتش بود با سوار و تفنگچی سباع دزدان فرستاد که آنها را
 گرفته پا و رز منم با آنها رفتم آقا عزیز مردی لاغر و کوچک اندام است تمام روز راه رفتم

شب را در کوه جنب بمخیمت پنهان شدیم بعد از رفع خشکی دوباره حرکت کردیم طلوع صبح
 که سوار روشن شد یک سوار از دور نمایان گردید ولی معلوم نبود که زرد یا مسافر
 شوهر رضا در یک کوهی برای حمله پنهان شدند منم سکنی را پناه خود ساختم در میان
 سواران شخصی را دیدم که کلاشینسکی است از رضا محبت خواسته نزد او رفتم تا مطلب را
 درست بفهمم معلماً نزد او رفتم بر زبان فرانسسه صد کردم از شنیدن زبان فرانسسه او خیلی
 تعجب کرد زیرا که من لباس محبتیاری بودم چون بدقت ملاحظه کردم دانستم که بارون دُبد
 خیمه نویس (سکره تر) سفارت روس است که ساعتاً در همان درار دومی شاهی دیده
 بودم چند نفر سوار نظامی و چند قاطر با اسباب که دولت با داده بود همراه داشت
 گفت نزد معتمد الدوله میروم منم اخبارات معتمد الدوله را با و گفتم باری نزد آقا عزیز
 نمودم و گفتم امروز یک خط بزرگی از ما رفع شد زیرا که این شخص از مقر بان دولت روسها
 بود اگر او را صدمه رسانده بودیم دولت روسیه هم در تلفی اسباب خسارت تأوی محمد تقی
 خان میکوشید رضا خضر شدند دوباره در آن کودمی اظهار روز و انرا میبردم
 چند سال بعد از این مقدمه بارن دُبد را در لندن در یک اطاق نشانی ملاقات کردم
 و گفتم اگر من در آن روز نبودم آقا عزیز شمارا گشته بود
 خلاصه بعد از تفحص معلوم شد کسی در این نواحی نیست که خط از برای قلعه تل داشته باشد
 لهذا مراجعت نمودیم پس پسران محمد تقی خان را که سپرده بمن بود برداشته روانه دشت
 نالیر شده تا طغی بار دومی محمد تقی خان شویم

محمد تقی خان مذکور داشت من بسچو جبه خیال نزاع با مستبد الدوله ندارم بلکه میخواهم بعد از درود
 او خدماتی شایان نموده که بر اولیای دولت صدقت من معلوم شود و کمال جِد و جِد را خواهم
 نمود که کار اصلاح شود مقصود محمد تقی خان این بود که بقدر امکان پول از طایفه جات وصول
 کرده تقدیم مستبد الدوله نموده تا رضایت او را حاصل نماید

و زود علی شفی خان بختیاری نه تنها برای بلدی مستبد الدوله بود بلکه آمده بود که الوار را جمع
 کرده تو بهای سنگین را از بلند و پستی بگذرانند زیرا که آمد الوار آوردن این تو بهای این جمال
 سخت بسیار دشوار بلکه امکان نداشت

اردوی محمد تقی خان خیلی زیاد بود از کثرت جمعیت عرصه گاهی پر نموده بودند تمام اردو
 چادرهای سیاه و کپرمانی که از شاخه درخت ساخته شده بود مسکون بودند هشت هزار نفر
 سوار و لشکرچی در دشت مال میر حاضر نموده اغلب طوائف محض اینکه خدمت و بهرانی
 بنجان نمایند هر کدام حتی الامکان از سوار و لشکرچی با ادا و فرستاده اند همچنین اعرابی
 که در حوالی شوشتر و غیره بودند سوار و لشکرچی حاضر داشتند فراهم کردن این نوع سوار
 و لشکرچی بسیار کاری دشوار است زیرا که این جماعت هر کدام از طایفه و قبیله بودند و بیانت
 میسر را بجنک داشتند از کثرت شوق متصل لشکرمای پر خود را بهوا خالی نموده رقص
 میکردند و آواز جنگ میخواندند تمام این اردو بدین محمد تقی خان کرمان منتظر بود که حکم
 نماید و یک دفعه حمله بقصون مستبد الدوله نمایند

این الوار اهنائی بسبب قورخانه و غیره نداشتند در آن گوه های سخت اگر جنک واقع میشد

بیدرنگ قشون دولت را نابود میکردند و بسوی جبهه این الوار از گشتن و گشته شدن پروانی
 نزارند شها محمد تقی خان در روی عالی نزدیک آتش می نشست شیخ خانم در حضور او بود مشغول
 خواندن شاهنامه و داستان رستم و خسرو و شیرین میشد مردم از استماع این اشعار محظوظ
 بودند وقتی که صحبت از شجاعت رستم پهلوان میان میآمد که سوار را با اسب یک شمشیر دو نیمه نمود
 یکدفعه الوار صدای عظیمی نمودند و دست بر روی دست زده شمشیر را از غلاف کشیده با یکدیگر
 شمشیر بازی نمودند این اشعار بدرجات برهجان آنها میافزود و وقتی بشیری میرسید که پهلوانی
 کشته شد یکم تبه بکلی فوتس گران و انخست حیرت بندگان کران سینه های خود را باز کرده
 با مشت بسینه میزدند و بصوت غمناکی مترنم میشدند و بقاتش فحش میدادند و لعنت میکردند
 هنگامی که از اشعار بدبختی های خسرو و شیرین و چگونگی حال آنها شنیده میشد اسکن از خیار
 آنها میچکید و بنای گریه و وای و آهی را میکشیدند

محمد تقی خان هم مثل سایرین بعضی اوقات که بانیکونه اشعار حزین میرسید گریه محضری
 مینمود یک شب هم در اندرون مجلس با بنیترین گذشت یکدفعه دیدم محمد تقی خان مثل بچه
 گریه میکند نهایت تعجب بمن دست داد و با عرض کردم که شما زخات بسیاری کشیده اید
 و سر و کرم جبارا چشیده جنگهای فراوان دیده اید و دشمنان بسیار بدست خود قتل
 کرده اید چرا باید بخواندن اشعار زاری و پشیمانی نماید

با چشم گریان و دل بریان در جواب من گفتم ای صاحب چکنم چاره ندارم وقتی که باین اشعار
 سوزناک میرسم خود داری تو انم و گریه بمن دست مده

شب و روز در اردوی محمد تقی خان صدای سمرنا و دهل بلند بود معلوم میشد که الوار از
این نوع موریکت مسرور میشود

بعد از ورود من بآلمیر خبر برای خان رسید که معتمد الدوله با قشون و توپخانه و قورخانه
از زرده کوه گذشته عنقریب است و اردو مالیر میشود محمد تقی خان مشغول تدارک استقبال گردید و
در ضمن میخواست اردوی خود را با نشان بدو او را برساند تا از خیالات عداوت
امیرش منصرف سازد و خود و پسر و تبا عش سوار ما دایانهای عربی شدند و بر راه افغان
از آن راهی که میباید گذشت سواران رده مسافند و حرمت و رالتکما خالی مینمودند و نیز
گرومی از جنبه تباری و عرب و جلوه خان با سبب بازی و قیاح مشغول شدند و مانند باریک
که اجدا و ایشان در ایام اشکایان مینمودند و معمول بود بجای میآوردند

معتمد الدوله هم با صاحب منصبان و سواران مخصوص خود ایستاده تا شام میگردند و با کمال
تخص و وقار ایستاده میمانند و جلوه و فراتشان غضب که از اشرار صفهان بودند بارگشت
در از مشغول راندن و زدن مردم بودند تا راه بدست صدای سمرنا و دهل بجایریان در این
کوه با چپیده درویشان زیادی در راه ایستاده دعا و ثنا بمعتمد الدوله مینمودند و صدای
علی با آسمان میرسد سوار نظام و توپ و قورخانه او و اردو شد حسب معمول ایران جلوه
کا و کو سفند و بیج نمودند محمد تقی خان دو پسر خود را پیش از معتمد الدوله فرستاد بمعتمد
که نزدیک شدند یکی آنها را جلوزین خود گذارده بوسید و دوباره سوار از سبب نشان
نمود محمد تقی خان بسم از عقب رسید و پیاده شد و ایستاد تا معتمد الدوله رسید احوال برسی

می نمود و از دیدن من درختیاری تعجب کرد و میل پین اردوی محمد تقی خان و اردوی
 معتقد الدوله فاصله داشت چادرهای معتقد الدوله از شال کشیری و قالیه های ابریشمی
 که آنها عزیز بود صاحب منصبان اردوی او هم زینت خوبی داشتند قشون و سرباز در
 چادرهای کوچک منزل داشتند قاطر چها و مکارها در زیر آسمان بودند این شخص
 معروف بدزدی بودند هر چه بدیشان می افتاد می ربودند اگر معتقد الدوله صاحب
 اموال عارض میشد آنها را سیاست می نمود و اما باز در دزدی کوتاهی نداشتند

بارون دُپد دور و در قسبل وارد مال میر شده چادر او را نزدیک چادر معتقد الدوله برپا داشتند
 یکروز بدیدن او رفتم اسب خود را بدرب چادر بستم در مراجعت اسب ندیدم بارون دُپد
 عقب اسب فرستاد نیافت محمد علی پکن گفت سربازهای دولتی است محل آنها را میدنم
 محمد تقی خان اسبی داده سوار شدم و با محمد علی پکن براه افتادیم تا رسیدیم با پی کوهی
 که ما پین سوسن و مال میر است کوه را طی نمودیم و در آنها را شناخت شب بفرار کوه
 رسیدیم چند نفر را دیدیم که اتشی افروخته مشغول طبع شام میباشند از سواران معتقد الدوله
 بودند و کلاه پوست برداشته چند اسب هم در آنجا بود یکی از آنها اسب سفید تهنجر
 اینکه ما را دیدند برای جنگ خود را حاضر داشتند ما هم بدون فرصت با آنها حمله بردیم
 پشیمان درازی که در کمر داشتیم کشیده بطرف سربازهای که لشکر درازی در دست
 داشت حالی خواستم بنمایم در زرف غنچه از پشت سربا چاق آهنی بگردن من زدند
 که در غلطیدم وقتی بهوش آمدم محمد علی پکن را بالای سر خود دیدم که آب بصورت می چکاند

لکن کلفتی که مانند بختیاریان بد و سرداشتم مانع هلاکت من شد نه اسب دیگر هم غیر
از اسب خود از آنها گرفته را ندیم دو نفر سوار هم زخم برداشد در این مختصر حکایت فتح
با بود تفصیل را در مراجعت به محمد تقی خان شرح دادم

معمد الدوله و محمد تقی خان روز در دشت مالیر توقف داشتند یکی از رؤسای اردوی
معمد الدوله هر روزه نزد خان آمده در باب اصلاح و اطاعتش از دولت مذاکرات می نمود
اما او بقیسمهای معمد الدوله اطمینان نداشت چه میدانست پس از آنکه مطمع شود از تمام
طوائف بختیاری و عرب مالیات گرفته آنوقت در مقام ادیت او بر میخیزد علی ثقی خانم
در اردوی معمد الدوله بود و حکم ریاست خورستان و بختیاری را برای برادر خود از دولت
صادر کرده بود بشرطی که او امداد کرده تو بهار از این جبال سبب بختیاری بگذرانند شهرت
داشت که فقط مقصود معمد الدوله که فتح مالیات بیشتر و دزدان و حویره است و کاری
بر ضد محمد تقی خان نخواهد کرد اما خیال معمد الدوله این بود که راه در ولایت بختیاری پیدا کرده
آنوقت طوائف جز را بر ضد محمد تقی خان بشورانند پس از آن در تمامی مشارالیه بگوشد

علی ثقی خان همواره از اردوی معمد الدوله بار و روی برادر رفت و آمد میکرد و مقصودش
اصلاح ذات پند بود و باعث صلح و اطمینان در دولت بجا بختیاری او بود و الا محمد تقی خان
محال بود که بگذارد از اصفهان بالاتر بیاید معمد الدوله پیام بجهت محمد تقی خان فرستاد که سوار
پایه را مرخص کن که بساکن خود بروند و عده از برای خدمت خود بجای گذارند و بار و روی
من پاتا بقسم قسمان ترا اطمینان دهم که مقصودی جز خیر تو ندارم و خورستان و بختیاری هم

باشاست اما خان سخنان او را باور نداشت و یقین میداشت که معتمد الدوله بنحالی
 که فزاری او آمده چنانکه از اصفهان و طهران هم با نوشته بودند و سخت پشیمان شد که
 چرا کوشش ننحی بر آورد و او را در دوی معتمد الدوله را مانع نشد که بجاک او وارد شود لهذا
 تمام اتباع و سواران خود حکم داد که ناکمان با ردوی معتمد الدوله حمله آورده و از میان
 بردارند و سهای طوائف هم این رای را پسندیده بودند ولی علی شعی خان قبول نکرد و گفت
 اگر این تدبیر واقع شود دولت مجبور است که در ملافی با ضحلال بجستاری پردازد و باید
 کاری بکنیم که دولت را از خود خوشنود داشته باشیم و اسباب دلشکی اولیای دولت را
 فراهم نیاوریم اما محمد تقی خان بهمان جنسیال باقی بود و در صد حمله با ردوی معتمد الدوله بود
 چیزی نماندست که مطلب کشوف شد

خلاصه معتمد الدوله دانست که بزور شکر نمی تواند محمد تقی خان را بدام باورد و بحر فی قافله
 کرد و عازم شوشتر شد و دوی او چادر مارا کنده حرکت کردند و از دشت المیر قلعه تل
 آمدند و یک طاقی در قلعه از برای معتمد الدوله زینت دادند اطاقهای بالای قلعه پر بود
 از نشکچی برای محافظت خان که مبادا بنا مردی قون معتمد الدوله او را دستگیر نمایند
 هم چنین معتمد الدوله هم در بهار بند جماعتی مستحفظ برای خود حاضر داشت

درینوقت از طرف محمد تقی خان پنج رئیس اسب عربی و دو آزره قاطر و چند عدد شال کشی
 با دویت تومان برای معتمد الدوله هدیه فرستاده شد در تمام ایندت سورات را خان
 مجازاً منحل مید و رئیس زوشجات چندی که بروی سنگ منقور شده بود ملاحظه شد و

و ممتاز ترین آنها در کمال فزوه بود شمر دم سبید و چهل و یک صورت در پنج مجلس بود و پست
 و چهار سطر نوشته مطالعه شد که بطرز سوسیمانیان نوشته شده من دو مرتبه غم تماشای
 سوسن نمودم ملاحظه و از ترسش آتشش در کوه پنهان شده بود فعلاً در اینجا احدی نمیشد
 مطالب جدیدی تحصیل نکردم و آن نوشتجاتی که الوار کشته بودند در محسود بانی که در کت پل
 میباشد هست و یقین دارند که بی فایده نیست من تماشای آنجا رفتم چیزی معلوم نشد مگر چند
 نوشتجاتی که بفارسی نوشته بودند و بجهت من مفید نبود با خود عهد کردم دیگر بگردان
 الوار هیچ جازوم چونکه چند و فنه بحرف آنها رفته صدمه کشیدم معتمد الدوله هم از قتل
 بجانب شوشتر حرکت کرد مردم مکلفند از بدیه و اطاعت محمد تقی خان خوشنیت
 و دیگر در پی آزار او نخواهد بود اما خیال این آقای متقلب این بود که توسط و همراهی محمد تقی
 خان از این کوه های سخت گذشته بدز فول و شوشتر برسد و جمعیتی بسیار دور خود جمع
 کرده بمقصد خود نائل شود

محمد تقی خان علی ثقی خان را همراه معتمد الدوله فرستاد تا او را بشوشتر برساند بمقام عبو
 معتمد الدوله از میان طایفه کوندوزلو و طایفه سوهورنی شیخ خان رئیس طایفه سوهورنی
 و چند نفر خوانین دیگر را همراه بشوشتر برد و در آنجا آنها را با علی ثقی که فقه مجوس است
 محمد تقی خان اطمینان و ضامن برای خود و ایشان از معتمد الدوله خواست تا نبرد او برود او
 قبول نکرد و شورت داد که محمد تقی خان یا غی است و از همه جا سوار و پیاده بگمگ خود
 طلبید تا مراجعت بقلعه تل نماید چون معتمد الدوله شیشه بود که محمد تقی خان کمال محبت بر او

بزرگ خود و پسر علی ثقی خان دارد فوراً آنها را احضار کرد و قسم نامه نزد محمد تقی خان
 فرستاد که اگر این پسر از اردن فرستی در صد و خرابی تو نخواهم بود و راه خود را برگردان
 مراجعت مینمایم محمد تقی خان و زرش ازین احضار سخت پریشان خاطر شد و میخواست که اگر
 این طفل را از اردن بفرستیم سالم بازمیگردد
 علی ثقی خانم از شوستر کاغذی برادر نوشت که اگر میزایمی لطیفه آسوده باشد و هر دو هم چه
 ناخوشی نماند پیرت را با پسر من روانه شوستر نمایم تا این غافل از میان بختیاری
 مرثع شود و هر چند محمد تقی خان از حیالات قلب امیر معتمد الدوله آگاه بود ولی شکی
 نبود که اتباع خود قبول انیمین نموده اما خاتونجان خانم و سایر زنان تحت امر هم
 فرود رفتند و روز و شب مشغول گریه و زاری بودند خاتونجان خانم علی الاصل شخص
 محمد تقی خان میداد و میگفت تمام این بلیه از علی ثقی خانست خود محمد تقی خان هم بگفت
 اندوه مثل مسلم لاغر شده بود مشاهده حالت این لطیفه جان فرسای بود هر کس این وضع را
 میدید اسکت او جاری میشد خلاصه بعد از گریه و زاری زیاد حسین قلچا را سوار نمودند که ره
 نمایند و زرش خود را با او و ایران کرده از اسب بریزش آورد و باره او را سوار نمودند
 خاتونجان خانم دید چاره از برای او نیست راضی بر فن پیرش شد بشرط که من با او
 همراه باشم زیرا که کمال اطمینان را بمن داشت قرار شد که من با اطفال نزد معتمد الدوله
 در هر موقع از محافطت آنها خود داری مینمایم شاید هم وساطت من در نزد معتمد الدوله اثری
 داشته باشد تا مرکب بعضی بیسرحیمان شود من بچاره محض خاطر خاتونجان خانم قبول این
 کرده

کرده در نهایت یاس و ناامیدی که بطور یقین از محمد الدوله داشتیم و میدانستیم که دست
مراقبول نخواهد کرد و در پی آزار آنها خواهد بود لاجرم ما سوار شدیم همیکه بدرب قلعہ قل سیم
محمد تقی خان روی سکو نشسته بود مانند ابر بهاران انگشش از دیده باران بود و او نام باد
بسیه خود میزد خدا اناست که بچه اندازد خان در پیشانی و اندوه غوطه و است

خاتونجان خانم با کسیران و تمام اهل مدزون کریمه کنان پیاده از عقب ما می آمدند
به تپه مانی که فیما بین قلعہ قل و باغ ملک میباشند آنجا زنها ستاده و کیوان بلند خود را
مواظف معمول بختیاری بریده فریاد می نمودند و خاک بر سر می کشیدند از آن پس از آن
روی جوان خود را بوسیده و او را وداع کرد و با سایر زنان کریمه کنار و سینه زنان
بطرف قلعه مراجعت نمودند حسیقلی ازین واقعه جانسوز و دوری از پدر و مادر بغض کرد
و چنین بچین آورده هیچ سخنی نمیگفت اما آثار ترسی از او دیده نمیشد و سوار ما دیان
عربی را در خود نشسته لباسش لری بود و جبهه درازی با شلوار ابریشمی پوشیده و کبسه
کمری بمیان بسته و پیتاب درازی نیز بکمر داشت و سپری بدوش افکنده و
شمیر جواهر نشان بفل اسب خود بسته بود و لشکرت کوتاهی بقاش زین استوار نموده
حسین قلی جوانی دسیر و قابل بود و در کمال خوشگلی است در ایران چنین جوانی خوشگلی
ندیده بودم اسدخان پسر علی ثقی خان شش سال از حسیقلی بزرگتر بود البتہ اش ممتازا
اسلحه همراه داشت با اینکه جوان است اما در علم و هنر سره میباشند از قبیل اشعار و تاریخ
و سایر چیزها بسیار میدانست مادرش نیز او را همین سپرد

اسفندیار خان که از نوکرهای مخصوص محمد تقی خانست با خیزند و دیگر همراه این دو واقارزاده
 بودند شب را در ایل شیخ خان ورود نمودیم زنها بجهت ریش خودشان که گرفتار معتمد الدوله
 بود کریه مینمودند و وحشت داشتند که مبادا او را بکشند چون شنیدند که پسر محمد تقی خان وارد
 ایل شده مردوزن دورا اجتماع کرده فحش معتمد الدوله و تمام روستایها میدادند
 (مردم بجنبتیاری غیر ایلیات و چادر نشین تمام امانی شهر را روستائی گویند) عوض تسلط
 میکنند بر کس گرفتار معتمد الدوله بشود بلاسک بهلاکت میافشد

خلاصه عصر پنجم بدون حادثه وارد شوش شدیم اسفندیار خان با همراهان خود از ترس
 اینکه مبادا او چار معتمد الدوله بشوند در بطی که نزدیک شوش است و در کنار آب گزر و اقیان
 توقف نمودند من با آن دو جوان ولله آنها از پل گذشتیم در قلعه خرابه که در قرب آب بود
 معتمد الدوله منزل داشت فوراً ما را احضار کرد ما هم بدون معطلی نزد او رفتیم معتمد الدوله
 از دیدن این دو جوان خندان و خوشحال شدن دشم که معتمد الدوله بقیه خود و فاخته
 کرد و مقصود او اینست که محمد تقی خان را بچنگ آورد و بعضی خود را نال شود

معتمد الدوله بر روی قالی نشسته تا ساهی رود کار و نما می نمود که از زیر عمارت جبرمان
 داشت قشون او در آن طرف رودخانه که دشت کوچکی است چادر زده بودند سواران
 جعفر قلیخان و علی رضا خان که سردار خوانین بجنبتیاری داز دشمنان محمد تقی خان
 بودند مشغول شوق جنگ بودند و متصل قفسن گهای خود را بکدیگر خالی میکردند
 در نیوقت معتمد الدوله روز پنجشنبه حسین قلی کرده با تغییر زیاد کشت چرا پرت از همرا

نیاروی آیا خیال آمدن شوستر و دیدن ما را ندارد حسین قلی بدون ترس در حالیکه به
 شکت خود کتبه داشت کفت پدرم خیال آمدن شوستر را ندارد معتمد الدوله اشاره بسبب باز
 و قشون خود کرده کفت آیا میخواهی اینهارا بنهستم برودی او را پایاوردند حسین قلی دستا
 بدست کاروی که در کمر داشت گذارده کفت اگر تمام قشون خود را بقلعه قل بفرستی آنها را
 لخت میانید آنگاه انخست سبابه را بدین خود فرو برده پروان آورد بانمعی چنانست
 نماید که بجز پوست بدن آنها چیزی باقی نماند گویا ایقاعه رسم بچسبائی است که در
 اینمواقع انخست را بدان فرس و میرند

معتمد الدوله از جرئت این پسر خیلی متعجب شد نهایت فرحانگی با دوست داد بطوری
 که نمی توانست از خنده خود دوری نماید بعد از آن کفت پدر تو امری ندارد جواب داد
 که من اطلاع ندارم زیرا که بچه میباشم دوباره کفت تو میدانی در کجا پنهان نموده
 اگر باز نمکنی ترا با قرا مجبور مینمایم یعنی تو اذیت میکنم تا روز بدی بدون خوف
 کفت میدانم اگر رسم بدانم تو میکنی که اگر هم مجبور شدم که کشف نمطلب نمایم پدرم
 نخواهد گذاشت که دست شما باو برسد

معتمد الدوله اگر کتسخی حسین قلی و اینکه نمیتواند از او تحصیل خبری نماید تعجب نمود
 و بمحمد زمان خان که لیکن از روشی شوستر بود فرمود که من این پسر و لاله اش را تو
 سپردم که کمال موظبت را از او بنمائی

من از شجاعت و کتسخی حسینی و بد فطرتی انخواجه ظالم متعجب شدم شقاوت و بطوری

بود که تمام صاحب‌نصیبان اردوی او را این رفتارش در حق این دو طفل بی‌تقصیر او را
 لعنت می‌نمودند خلاصه آن دو جوان را از اطاق معتمد الدوله بیرون بردند منم بعد از چند
 کلمه سؤال و جواب مختصر معتمد الدوله قصد رفتن بقلعه تل نمود تا واقعه را بمحمد تقی خان
 عرضه دارم با اینکه راه مغشوش بود و دوزخ مشغول چپاول غابرین بودند اما من بدون آنکه
 بجای اظهار سفر خود را نایم که مبادا مانع رفتن من باشند سوار شده باخت و تاز براه
 افتادم شب در آیه بکلیف از بختیاری بسر بردم مردم ایل دور من جمع شده صحبت
 پرداختند و تحسین بشاعت و رشادت حنیقلی و لعن بآن خواجه ظالم می‌نمودند
 پیره زالی دستهای خود را بگردن من انداخته گفت هیچ بختیاری صحیحی در حق جواب
 نمرده نشا اله تعالی حنیقلی هم روی طایفه خود را سیاه خواهد کرد

وقتی که بقلعه تل رسیدیم و تفصیل را بمحمد تقی خان معروض داشتم آنوقت دانست که تمام
 کارهای معتمد الدوله از روی تقلب بوده و مقصود اینست که دست او را از حکومت کوتاه و با
 کمال خفت روانه طهران نماید محمد تقی خان در نیوقت از کرده پشیمان شد که چرا رأی
 برادر را قبول کردم و معتمد الدوله و قشونش را در این شکل معقول نمودم و نهایت
 تأسف را داشت اما حالا پشیمانی سودی ندارد چون تعریف رشادت حنیقلی را نمودیم تحسین
 زیاد می‌نمود و گفت ای جوان لیاقت ریاست را دارد

خان تونجان خانم از استماع این سخنان دانست که ابد اله هر روی جوان خود را نخواهد دید چنان
 صدرا بگریه غیب کرد که بنوشتن نمی‌گنجید مشاهده حالت آن زن بسی جانسوز بود و بنای

فخاشی شو بر خود گذاشت که چه اقسام شخص کا فر را قبول کردی و جوان خود را بدست
 خود با تش انداختی بلاخره ما هر چه خواستیم از تن راتسلی دسیم ممکن نشد و مانند ابرها
 کرد و زاری مینمود و حدس من تمام صحیح بود معتمد الدوله بهمیکه کردنی بدستش آمد بهاروز
 در صد و هتیه آمدن بقلعه تل و گرفتاری محمد تقی خان افشار و محمد حسین خا که یکی از جوین
 بخبازی بود بقلعه تل فرستاد و بمحمد تقی خان پیغام کرد و یا تسلیم شو یا اینکه آن دو جوان را
 بهلاکت میرسانم قشون معتمد الدوله روز بروز زیاد میشد و فوج سرباز با تو بانه سرحد
 لرستان باره دوی او پیوست و ایلیات و شهر محمد تقی خان و جماعتی از مردم فعلی با داد او آمدند
 جماعتی از طوائف مطیع محمد تقی خان را بپول بطرف خود کشید و عده هم از ترس قشون برآ
 از محمد تقی خان دست برداشته هنوز محمد تقی خان در خیال صلح است اگریم برادر خود را
 نزد معتمد الدوله فرستاد که چند روز دیگر با عده محصری برای محافظت خود بشوشر میام
 منم با اگریم رفتم ساکنین عرض راه تمام کوچ کرده بودند کسی در پابان دیده نمید ما محض اینکه
 کسی مارانه نپند و از قصد ما آگاه نشود شبها راه را طلی میزدیم

محمد تقی خان بر حسب وعده خود محض اینکه جنگ واقع نشود از قلعه تل بته فرسخی شرقی
 شوشر آمده توقف نمود ولی قبل از اینکه داخل شهر شود چند نفر صامن معتبری از
 معتمد الدوله خواست که در مقام ادبیت او بر نیاید و او را روانه طهران کند معتمد الدوله نسبتاً
 قبول نمود علی ثقی خان محمد تقی خان گفت مصلحت اینست که وزیر اکبری و در آنجا سنگ
 خویل را مستخرمانی آنجا جانیت که چند سوار با تمام قشون معتمد الدوله میواند برابری جنگ

که در صورت

کند محمد تقی خان محض اینکے جنگام رسیدن محصولات است و حاصل و کشت مردم زیر پای
 میرود و رای بجنگ مذکور خیال افشا و کہ بشخ المشایخ چب تو سل جوید چه شیخ نزد
 معتمد الدوله زرفه و وار دقله شده محمد تقی خان قبل از رفتن من بو شتر با چند نفر از جن
 بنیاری مشورت کرد کہ حنیقلی را از جس معتمد الدوله بیرون پاورد انجیال بیج اسکالی
 داشت بسولت انجام میکرفت ولی لکه اطفال از ترس جان خود این رای را نہ پسندید و
 مانع این اقدام شد خیالش این بود کہ حنیقلی در جامہ زمانہ درآمدہ توسط یکی از نوکرهای
 آخوند زمان کہ معتمد الدوله بجپار ابا و سپرده بود سپردن آورده از شهر خارج نماید

چند نفر از سواران اکرم کہ بو شتر آمدہ بودند خیلی سابق بودند کہ با من بدین شیخ چب بروم
 فردا صبح از شهر پرون رشیم تا قراولان طفت نشوند در وی کہ چند فرسخی شو شتر بود جماع
 کرده وقتی کہ از آن دہ دور شدیم دشتہ سواری مارا تعاقب کرد اما ما در تپہ ما پنهان شدیم
 طہر رسیدیم بجہتی کہ معدن نفت بود و در آنجا عارقی است محمد تقی خان حافظی با نجا فرستاد
 از آنجا بایل لطفی آقا کہ رئیس طایفہ کوندوزلو و در کنار آب کر کر مسکونت عازم شدیم
 راہ مرا کسی ندید اسب منم از علفهای کنار جوی خورده چند ساعت رفع خشکی کردم و دیگر بارہ
 بہ راہ افشادم بواسطہ روشنائی چراغها و صدای سکھا معلوم شد کہ ایل نزدیک است
 همان ایل لطفی آقا است اورا از خواب بیدار کرده مرا پر زائی نمود با شتر نواز کہ عازم
 رام ہر مزد براہ افشادیم اسب من قوت حرکت داشت با داد لطفی آقا اسب دیگری
 گرفتہ و بلدی ہم ہمراہ من نمود بجهت خوف از مخاطرہ شب حرکت کردیم بلدی از شیرهای

ایولایت و قطاع الطریق میرتسید طلوع صبح چند نفر از ووردیم بلدی از رتس آنها فرآ
 کرد و قتی که نزدیک شدند پانزده نفر درویش بودند که بجهت تحصیل رزق در اطراف
 کردش میکردند و نهایت ارادت را خدمت محمد تقی خان داشتند محمد رشید خان که ارباب
 محمد تقی خان بجهت میرزا قوما کاغذ برده بود او را بانو کرکش دروان لخت کرده بودند او
 هم با درویشان بود در این اوان که محمد تقی خان غایب است جنلی راه مانعش است
 و دزدی زیاد میشود من از درویشان جو یامی حال محمد تقی خان شدم و انتم که بقلعه تل
 رفته و از راه رام هرگز بفلاحیه نزد شیخ سامریش طایفه حبیب عرب رفته این اعراب تمام
 آنقدر در مانعش نموده بودند و چند و نوات را عازت کرده بودند و برای من ممکن نبود
 که به شانی این راه چطر را طی نمایم لند امجور شدم که با اتفاق درویشان شو شتر جهت کنم
 این رفقا، برای نقشه برداشتن بسیار خوب بودند و نفر از اینجا عیب بسیار هرزه و الواط
 میباشد باز لغهای حافی سح و براق مگلا بجلاه نامی درویشی و مابقی بر لغهای دراز
 و بدنه های لخت و پانامی برهنه کثیف و شپو چاقای فولادی که او را تبرزین میگویند
 در دست دارند معلوم بود که بضر بچاق از مردم خیر میکیرند یکی از آنها کا کاسیاه است
 با صورت مهیب و لبهای کلفت و لباسش پوست شیر که ام کسکولی انداخته اند برای
 درویشان از هر چیز واجب تراست همگی تویزد و دعا بگردن او و نیمه متصل بصدی بلند میکنند
 یا نه یا محمد یا علی من باین اشخاص لاقید هم سفر شدم آنها عازم قله خرابه دره بودند که روز
 در آنجا پنهان شده از دست دروان محفوظ بمانند

محمد رشید خان و زودان اسبش را برده بودند و پایش مجروح بود من اسب خود را با او
 و آدم سوار بشود در ایشان مان و پیاز داشتند محمد رشید خان مراد عمت نمودند چون موسم
 کنار بود (کنار میوه درخت سرد و شبیه بخیلاس است) ما رفیق قدری کنار چیده آورده با آنها
 هم خوراک شدیم شب بچشمه نفتی رسیدیم مستحظین بودند باز خوراکمان همان غذای پیش بود
 هر چند در ایشان فقیر بودند اما مهربان میباشند یکی از این لوطیان آوازی خواند و بسکن میزد
 باقی مدح و منقبت علی و اولاد او را میخواندند با اینکه من عیسوی بودم آنها با من بنجوراک
 میشدند و بسکفتند ما صوفی میباشیم و تمام مخلوق را برادر خود میدانیم اغلب ایندرویشان
 که در ایران هستند مذهبی ندارند و بهتری در وجودشان نیست ولی مردم کمان دارند که آنها
 اعجاز بیایند و تمام مردم بجهت رفع بعضی حوائج از آنها دعای میگیرند آنها در هر خانه و هر چادر
 بروند احترام دارند زنهائی که دختر میزبانند و پسر دارند و دختر آنکه خواستگار دارند پسر مردی
 که میل کردن زن جو از داشته باشد و با و نهند یا یکدیگر در وی در اعضا داشته باشد از
 درویشان دعای میگیرند آنها هم فرخ فاتی چند روی کاغذ نوشته میدهند هر چند ایندرویشان
 فقیر میباشند اما کنسی و ابمه دارند و مردم را مطیع خود میدانند در عوض این فسادها که مردم
 میدادند پول و نان و شحم و ماست و پنیر و غیره میگرفتند و احدی نتواند مانع آنها بشود
 اندر ضمن بجانهای مردم حتی در اندرونها هم بی اذن میروند هر گاه از شخص متمولی چیزی بخواهد
 بر او نهد فوراً تحت پوست را در بغانه آن شخص می کتارند و کد و یا کل میکارند تا سیر شود و همه
 وقت ذکر الله یا محمد یا محمد یا علی یا علی را بلند میگویند و از اثر صدای آنها ابله ده خبر میشوند

بعضی اوقاتم بوق میکنند و کسی هم جرئت نمیکند با آنها اذیت کند یا اینکه آنها را از در
انخانه بلند نماید مگر بر حسب دلخواه خودشان

اگر صاحب خانه بخواهد درویشی را از در بخانه خود بزور بردارد عوام الناس رعایت در پیش
کنند زیرا که آنها را نوکر مخصوص علی میدانند

خلاصه شب بایل گوئد و زانو وارد شدیم که به تپه ما نقل مکان نمودند و آنچه غذا ممکن بود با
دادند چون چادرها را با پا کرده بودند مجبور شدیم زیر آسمان بجا بایم شب آن آمد و لباسها را
برگردان روز بعد وارد شوستر شدیم در روز دوشوستر درویشان برای تحصیل روزی هر کدام
بطرفی رفتند منم بمنزل سید ابوالحسن که در نزد محمد تقی خان آبرو مند بود رفتم نهایت با
و پزیرائی را از من نمود شوستر در اوائل شهر پر نعمت بوده و اما لیس معمول عمارتی چند
داشته که فعلا اثری از آنها باقی نیست از کثرت طاعون و دبا و ظلم حکومت ترقی رومزل
گذاشت اینطاعون در ۱۸۳۱ میلادی واقع شد از ولایت خوزستان پست هزار نفر را کشت
این شهر در وسط دو شعبه از رودخانه کارون واقع است یک شعبه را اگر گویند شعبه کارون
گویند خانه های سنگ ساخته شده و بطرز خانه های ایران زینت دارد سردابهای
بزرگ در زیر زمین ساخته اند در گرمی هوادر آنجا میروند

شوستر خوش آب و هواست از تمام ایران بهتر است اما گرمی هوایش باعث ناخوشی است
اهل شهر و حد و دش از ترا و اعراب میباشند و عربی حرف میزنند در این اوقات اهل
معتدله در اطراف شوستر مشغول در وی میباشند چنانکه اسب مرا هم در دیدند از اینجست

موافقت خدمت محمد تقی خان برستم خبر رسید که محمد تقی خان بولایت اعراب حنب رفته منم راه
 نمودم که بروم بطلاجه که در کنار رود جراحی واقع است یک بجاره بیدگل در قرصین
 که پنج میل پائین شوهر است لشکر انداخته از یک عرب بازاری است من بان بجاره شستم
 دوروستائی و دو بختیاری و یکی از آن در اویش نیز در آن بجاره جا داشتند قدری
 سرب بطنائی بسته در آب انداختم که بدانم کجا آبش زیاد است یا کم مبادا بکلی نشیند
 ما رسیدیم بقریه و آنس که مال اعراب بود ساعتی توقف کرده عصر از آنجا حرکت نمودیم
 چون باد میوزید راه زیاد می گزیدیم کنار رودخانه چوب سپاری بود بنا کردند بید
 و در کشتی جای دادن دو مرتبه از رودخانه عبور کرده وارد طایفه عناقجا که در تحت فرمان
 شیخ زندی بود شدیم چادرهای او کنار رودخانه واقع است

خلاصه قبل از طلوع با هواز درآمدیم چون من فرسنگی بودم خواست گرایه را دو برابر کرد
 کار بنزاع کشید سیدی که در شوهر مرادیده بود و مساطت نمود اما بجاره چینی زین و برک مرا
 که برداشت با همفران وارد خانه شدیم که عربان مصیف کونند چون بجاره چینی خواست
 حساب خود را با مسافرین بگذراند آنها گفتند ما زوار قبر امام حسین میباشیم چیزی هم ندانیم
 تحقیقی بد چنان لابه کردند که دل همه موشتیگی از آن جمعیت گشت نه شها تحیف شمارا
 بعبده نیکیرم بلکه مخارج شمارا تا بصره میدهم من ازین سخاوت در حق زارین تعجب نمودم
 که من در این سفر حسین سخاوتی از ایرانیان ندیدم شاید پول مرا که در میان بود و بگر خود
 بسته بودم و زیده است دست و چوب خود که دم پول را ندیدم فقط پنجره از پشت تو مان

باقی مانده بود با و کثمت پولهای مرا تو دزدیده حاشا نمود کسی در آنجا نبود که حکومت ما را بنماید
مجبور شدم که قاطری کرایه کرده خدمت محمد تقی خان بروم اما چون پول نداشتم ممکن نشد در
نیوقت شدم یک صاحب منصب ایرانی در خانه شیخ محترمی منزل داردم من نزد او رفتم
او را شناستم که از صاحبان معتمد الدوله است و مرا در زوار باب خود که چگونه بمن حترم
مینمود از وضع پریشانی من خیلی تعجب کرد بمن گفت محمد تقی خان یا غی شاه است شما چرا در
تجسس و پیاشید محض اینکه او را از صرفت بیدارم کفتم چند فقره اسباب پیش او دارم
محض اینکه مرا از رفتن پیش محمد تقی خان باز دارد گفت مشارالیه پیش شیخ حبیب پناه نبرده بلکه
با سواران خود بکوه مارفته است و این را بی که تو در پیش داری از کثرت دزدی منخوشست
چون مرا مجبور بر رفتن دید قبول کرد که قاطری برای من کرایه نماید دستا و زین دبرک مرا گرفتند
خوبیک تومان خریدم در عوض کرایه قاطر و اوم صبح بعد روانه بطرف فلاحیه شدم
سابقاً اهواز پای تخت خوزستان و در زمستان مقرر حکومت پادشاهان آرسانیت
بوده شکر ایران از آنجا حاصل میشده آثار و نشان قدیم بکلی نابود است حال چند کمر عربی
در آنجا میباشد و بکلی محسوس است هو اب شدت گرم و بسجی روزی یکدفعه آب با کوار پیدا کرد
میخوردیم شب را وارد غریبه شدم که یک دبی است خانه هایش تمام از کپر نزدیک رودخانه
جراحی واقع است بمضیف شیخی پیاده شدم که سید است این غریبه از ولایت شیخ سامراست
روز دیگر از شیخ سامر پیام برای آن شیخ آمد که هر چه در ده داری برداشته بصلاحیه
بیا خبر رسید که محمد تقی خان از رودخانه جراحی عبور کرده که سه میل بالایی غریبه است

معه الدوله هم با استعداد زیاد از شوستر حرکت کرده اورا تعاقب نموده است
 نید معاند را اطلاعی نداشت و میگفت محمد تقی خان در ولایت چجب عرب دخل نشده بلکه
 بولایت خود مراجعت کرده فعلاً این ده معوش است در فکر جلای وطن میباشند خانه ما را
 خراب میکنند که از چوبش کلک بسازند و در من جمع شده رقص میکردند از ورود قشون
 معتمد الدوله در براتس بودند ما من خلاصه و غریبه بر آزاب است شیخ مصیف هم در بدرگه
 سفر بود برای من قدری آتش ارزن درست کرد صاحب قاطر هم قاطر خود را برداشته
 مراجعت نمود طرف عصر ابل آنجا در کلک مانس شد که بروند من با میدا یکم مرانیر خواهند
 بد مصیف بن گفت چون شما صیوی میباشید منی تو انم شمارا در نزد عیال خود بنشانم

من شما و بی پول در آنجا ماندم و چاره ندارم مجبور شدم که مثل آنها منم کلکی از چوب بسازم
 زیرا که یک اندازه از آنها آموخته ام قالی خود را روی ساخته های درختی انداختم که قدری
 استراحت نمایم تا ما بتاب شود و کلک بسازم فوراً سگها دور مرا احاطه نمودند هر چه آنها را
 با چوب دستی میزدم بلکه دور شوند اعلانی منی که دندان سالان زیادم از شدت کرسنگ
 بانک می نمودند یک برده بر پریشانی من افزود و بیشتر ترسم از شیر و سایر سباع که در کنار
 این رودخانه میباشند بود و نیز از روانی که در این نواحی مشول غارت بودند خوف
 بسیار داشتم اسباب کتالت در آن شب از هر طرف آمده است مدتی سگها را میزدم تا
 ما بتاب شد آنوقت ساخته های درخت را جمع کرده با پیروز بهم وصل می نمودم و دو چوب
 چادر پیدا کرده کلک بستم و بندی بستم با دو حکم نمودم و در آب انداخته با کمال جرئت سوار

شده عبور نمودم تکما هم خود را در آب فکده عقب من مہف کنان میآمد
 خلاصه وارد خشکی شدم شنیدم شیخ صہب امر کرده ولایت را تا آب اندازند و محصول
 بوزانند تا مستعد الدوله شود بگذرد و هوا از اثر رود و محصولات سوخته تیره و تار بود
 از آنجا گذشتہ بکودی رسیدم کہ درخت خرما داشت و رود خانہ دو قسمت میشد از چہر
 راہ فلاحیہ را پریدم طرف دست راست را نشان دادند از آن طرف رفتم و میل میان
 نخلهای خرما عبور نمودم بعد از آنکہ از نخلستان بیرون آمدم رود خانہ تہ قسمت میشد
 از قسمت میانی کہ پهن تر است باید فلاحیہ رفت ساکنین اینجا معلوم است کہ از مستعد الدوله
 پروائی ندارند چہ در آنجا با طلاق است قشون با آنجا دست رس ندارد چون این
 رود خانہ آب بجوہا میریزد آتش کم بود من بسہولت از آن گذشتم آن طرف رود در آب
 زیاد نشسته ہر یک بجاری مشغول بودند یکی فغان می شست یکی علیا را صفا میداد
 دیگری قوہ جوش را پاک میکرد چون از آنها گفتیش کہ دم کفند اینجا محل سکنا می شیخ
 سامرویشخ صہب پیا شد خود شیخ با چند نفر از مہمانان بالای محوطہ نشسته چون من آنجا
 رفتم اذن جلوس داد و نزدیک خود نشاند پرسید کجا بودی و کجا میروی گفتم مسافر
 انجلس میباشم بواسطہ اعتنائش ولایت عازم اینجا شدم نحو استم اظہار رقتن فلاحیہ و
 قصد سفر خود را نزد مردم با و بگویم

مشارالیه با صاحب منصبان ہندوستان کمپانی کہ راجع بہ کشتیهای جنگی محترہ بود ارسال
 و مرسول داشت ہمچنین با کسبل آنجا کہ در بصرہ بود و با جواب نامی صریح نوشتہ کہ در موقع

لزوم بمرای منیائیم از سر معلوم این شیخ با انگلیسها خیلی دوست بود من احترام زیاد
 نمود و پریرائی خوبی کرد و گذارشات سفر ایمر رسید تمام را کفتم بخش نعلبهای ایرانی
 داد که پولهای مرا برده همچنین کسی که مرا کول زده و زین و برک مرا بفت برده بعد کفتم
 سی و شش ساعت است که بجز آتش ارزن چیری نخورده ام فوراً فرستاد قدری گوشت
 پنجه و ماست ترید کرده آوردند

شارالیه مرد بلند قامت قابلی است همیکل او را خدای برای حکومت آفریده پیشانی
 او سیاه است مثل کاکا سیاه معلوم میشود خون رکهای او هم سیاه است یک بجای چشمه
 مطلقاً با یک قبای درازی در برداشت در کمر خود پشیا بقد اقی طلائی نصب کرده است
 شمیرش نیز طلا است بگلا خود پارچه مثل سایر اعراب پیچیده یکیش را از عقب او گنجه
 دستهای شیخ از کثرت رنگن خایه است چون عرب حقیقی است نه شلوار در بردارد
 زیر شلوار پانای او تخت دستکاش عالی یک منزل دیگر داشت پر از متکا و سایر
 مروتات اغلب در آنجا می نشست اشخاص متبحر در حضورش ایاده سایرین هم روی نهاد
 و کلیم نامی نشسته شیخ نامر با اینکه عربست اما خیلی مشهور باشد ولایت خود را منظم ساخته
 بندر کوچکی هم داشت رفته رفته از آنجا مال التجاره بخوستان حمل میکرد در او اعلی عمر رسید
 و جمعی را مقبول نموده تا رئیس طایفه شد ولی با سادات محبت زیاد داشت بدین واسطه در او
 جمع شده بودند بعد از سوال و جواب از ولایت بختیاری و معتمد الدوله برخاست برود
 خلوتی از او خواستم که صحبت پنهانی نباید مرا با بذرون خود برد که کبری ازنی بود بقالی مغرول

با دو کفتم مقصود من از این ملاقات محمد تقی خان است چونکه شنیده ام بشما پناه آورده قسم
خورد که هنوز بولایت من نیامده و نمیدانم بجا رفته است اما در اینکه خیالش آمدن بولایت
بود حرفی نیست شاید باینکه ماره رفته معلوم بود که دروغ میگوید و اصرار من هم صحیح نبود بخصیض
خود مراجعت کرده قالی خود را کسره نشستم غلظه میرزا قوما و محمد علیخان رئیس طایفه نونئی با
چهار سوار کل آوردند بعد از صرف شام برای من صحبت کرد که مرا نیز مثل محمد تقی خان
یعنی دولت شمرده اند و پسر مرا گرفته جس نموده اند من با اینچاپاه آورده ام در وقتیکه صحبت
از بدبختی او بمیان میآید میگفت خدا بزرگت ایندفعه پنجم است که مرا از بهبهان پروان نموده اند
مذکور داشت وقتیکه سکهای ایرانی گوشت را از استخوان خارج میکنند آنوقت استخوانها
برای ما میگذارند

باری چون خسته بودم دراز کشیده خوابیدم اعراب هرگز از صحبت خسته نمی شوند صبح زود از
صدای نماز اعراب بیدار شدم بعد از صرف قهوه معمولی اعراب بازاری که ازنی و شاه در حش
ساحه بودند رفتم در آنجا همه خیر خرید و فروش میشد از قبیل خرما برنج گندم نان تازه کباب
اقسام میوه جات چلوار و تمقال و چاقو اعراب صبح زود آنجا برای خرید و فروش میروند
و چانه میزنند زنها هم از راه دور گره و سرشیر و ماست گاو میش برای فروش میآورند
غلظه یکنفر نجیب تیار بر الباس اعراب دیدم شناختم که آقا عزیز از بستگان محمد تقی خانست از
او پرسیدم که محمد تقی خان در کجا است مرا بجای شما برد و گفت از اینجا دور نیست ولی باجائی
سخت است مرا فرستاده که طرودات برایش بخرم اطراف او باطلاق است میل نداشت که

مراجله او دلالت کند و کت حکم سحت شده که کسی پیش او نرود و خود او هم محض ناشناسی
 لباس عربی طبتس است چون آقا عزیز مرا عازم دید کت صبر کن ما از بازار مراجعت کرده با
 هم برویم بعد از انجام کار با شاق شروع براه نمودیم راه نخلستان و با طلاق بود کابی در
 کل فرود میره شیم کابی در آب شنا و می نمودیم بعد از مشقت زیاد چادر سفید محمد تقی خان پدید
 آمد که در جای خشکی در کنار آب زده بودند وقتی وارد اردوی خان شدیم تمام لباس بدن
 من تر بود چپد کپر عربی هم نرود یک چادر او بود و قسکه اتباع و کسان او مراد دیدند از بچه و
 بزرگ بصدای بلند فریاد کردند (صاحب اوید صاحب اوید) یعنی صاحب آمد

از کت کر مآب دائم در چادر او می پاشیدند محمد تقی خان ریش و زلف خود را خاک کازار
 بود از رو و من بی اندازه محمد تقی خان و خاتون جان خانم فرحناک شدند ابتدا احوال
 حنیفلی و سپر عمویش آقا سدر ابر پدیدند و نیز از آقا کریم سئوال کرد و مر ا مجبور کرد که
 تمام گذارشات خود را برای او نقل نمایم بعد گفتند ما به وقت کجان میگردیم که دیگر
 شمارا به پنم و محض دوستی ما خود را با این مشتقا افکنده و نیز محمد تقی خان سر کتشت
 خود را بتمامه برای من بیان داشت و کت من محض اسودکی ایل و اتباع خود یا عی دولت
 بشمار آدم حالا هم تا معتمد الدوله ضامن معتبری ندیدند و او نخواهم رفت و هر کس بقول
 و قسم معتمد الدوله اطمینان داشته باشد عاقبتش مثل ما خواهد شد پس از آن بنا کرد بفض
 دادن بدولت و امناء و وزراء که از روی حد آخر الامرایر از خراب بنمایند و نمیخواهند
 مرد قابلی در ایران یافت شود و ابد اتریقی احدی رضی نیستند چون من بطایفه خود

مقدر بهم از اینجست اسباب تمامی مرا فراسم آورده اند و همی تأسف خوردم که چرا گوش
برای برادر داده و این خواججه بدوات را مانع نشدم که از این کوههای سخت بالا نیاید چرا
دفع او را ننمودم و اظهار هم دشمن نمودم اینک مجبور شده بر فتن خود شیخ سامرینا پادشاه
خیال دارم با این خزنی قشون با وفای خود که همراه من میباشند بروم کبوه من گشت
و آنجا بمانم زیرا که آنجا معقلی محکم است و قشون ایران با آنجا دسترس ندارد

در نیوقت پنجم از ایل با محمد تقی خان متحد و مطیع بودند و بولایت چلبا آمدند بجهت کثرت
باران در ریادتی آنها بخصوص آب رودخانه کردستان بعضی با محمد تقی خان بدینطرف
عبور نموده و برخی در آنطرف رودخانه مانده بودند

محمدالدوله هم با قشون خود از آن طرف حرکت کرده که محمد تقی خان را پیدا نماید محمد تقی خان
ابتاع خود را مرض کرده که کبوه نامی بخسب تباری برود و خودش با اهل و عیال اینجا مانده
ابتاع را در راه فلاجیه شریف عربا سخت کرده بود

محمد تقی خان از آنجا که مسلمان صمیمی است از این زندگانی سخت و از جور روزگار شکایت
نمیکرد و صابر بود بر فهای قتل من گشت را که از دور میدید آبی میکشد و میکفت ای صاحب
کی خواهد شد که دگر باره از آب بر فهای تو بوشیم اما از اعمال ناشایست اتا که گریم چنان
متغیر بود که یارای حرف زدن نداشت علی ثقی خانم مثل برادر خود در بدست متصل محمد تقی
خان فحش معبد الدوله میداد که چرا حرف برادر را شنیده و ما را با این روزها مبتلا نموده
خاتونجان خانم مرا بچادر خود برد و اما شکی که نزد او داشتم رد نمود و بنای گریه را گذاشت و

از حوادثی که در غیاب من با آنها وارو شده نقل نمود و گفت ای صاحب اگر خان حرف مرا
 شنیده بود و جوان مرا با آن خواجه ناپاک نداده بود و آسوده بودم اینک از فراق جوان
 خود میسوزم چاره جز صبر ندارم باری در آن شب تمام رفتار اطلاقت کرده از خدمات
 آنها مطلع شدم ز نهامی محمد تقی خان هر کدام از بدبختی خود تعریف می نمودند بخصوص زن
 کوچکش که از تمام خوشتر بود و تعریف جان نوزی از کسکی خود نمود که دل مراد بود
 آورد و آن رخسار هر کدام در این ایام عزیز می گم کرده بودند شب و در هم حلقه میزدند
 و صد بار ابوی و امی طلب میکردند روز بعد محمد تقی خان کاغذ سفارش نامه شیخ نام
 نوشت بمن داد تا با و برسانم بعد از آنکه خدمت شیخ رسیدم نهایت محالیت بر او دست
 داد چون اول قسم خورده بود که محمد تقی خان در ولایت من نیست بعد از در معذرت برآمده
 که من شمارا شاکم بجان اینکه دشمن بسید سراغ او را ندادم

من همیشه ارسال و مرسل از محمد تقی خان شیخ میرسایندم و جواب میگویم فعلاً کار من همین است
 و همواره از نجابت و سخاوت محمد تقی خان مخطوط و مستفیض هستم اگر دولت با او همراهی نماید
 بخیسار یا خیلی منظم نماید ولی افسوس که دولت با او ضدیت میکند و بنال او گستاخ است
 شیخ میرمنا که در قلعه تل او را دیده بودم نیز بواسطه مذاکرات طایفگی نیا به شیخ منور آورده
 و در فلاحیه میباشد میرمنا در شجاعت مشهور و در کار است همه وقت با سواران زیاد در طویلف
 رفته غارت میآورد اعراب با جمعیت زیاد با دهل و ساز میآیند و پیر قهارا بگردش میآورند
 کویاش میگردند و خنک وقتی که جشن شهر میدهند در خدمت شیخ نام میگردند و با و

و عاينمودند با نيمصون شيخ سامراتش سوزانيت شيخ سامر شيرجکي است پيچکس دختر
خود را بطايفه باؤمي نخواهد داد شيرمارا کيشده دنيزه مارا در دست گرفته هنگامه عيتموند
شب و روز شلبان اينکار بود

رنگ آنها از کرم سياه مثل کاکاشده بود و اغلب بخت بودند و زلف بسيار داشتند
در نيوقت معتمد الدوله جعفر قليجان را که از محبان خود بود و بسيار خود پنداست نزد شيخ
سامر فرستاده بود من حضور داشتم شيخ ميگفت محمد تقی خان ياغي دولت است شاق بدي
اورا پناه بديهيد اگر حمايتش فرود گذاريد معتمد الدوله از شما ملافي مينمايد مير مهناگفت
مخال است با بگذاريم اورا دستکير نمايد جعفر قليجان از کثرت اعراب و صداهای
انها ترس کرده بار دوی معتمد الدوله مراجعت کرد

چون معتمد الدوله دانست که شيخ محمد تقی خان از دست مينده قشون خود را بسته فرسخي حيله
آورد و الی جزيره و شيخ باؤمي که از دشمنان شيخ سامر چپاشند با سوار زياد بار دوی معتمد الدوله
آمده بودند معتمد الدوله با آنها گفت اگر شيخ چپ را مضمحل سازيد ولايت اورا ما بين شما قسمت
مينمايم باين جهت آنها بکمک معتمد الدوله حاضر شدند اما بواسطه باطلاق ممکن نيت که يرد
اردوی محمد تقی خان برود اهل اردوی دولتي از گرمی هوا و رطوبت زمين تمام ناخوش شده بودند
چاره معتمد الدوله منحصر بر اين شد که کاغذی ب محمد تقی خان بنويسد شيعه خانرا طلب دست او را
روانه فلانجه نمود شيخ سامر ابتدا راضی نميشد که کاغذ معتمد الدوله را شيعه خان ب محمد تقی خان
برساند با صراحت شيعه خان راضی شد تا رفع نزاع شود و مردم آهوده بشوند

خلاصه روانه خدمت محمد تقی خان شد و کاغذ را رسانید مضمون کاغذ از این قرار است
 (اینک برادر و برادرزاده و پست گرفتار میباشند هرگاه خواسته باشی اطاعت حکم شاه را
 نکنی بطور یقین آنها را میکشم اگر اطاعت نمودی و بار دومی من آمدی حکومت بجاری
 خورشید را تو خواهم داد اگر هم ترا بطهران بفرستم ضامن معتبری میدهم که شاه با تو
 ضرری نرساند و برادرت علی شاهی خازن حکومت بجاری میکارم مضمون آخر کاغذ این بود
 که چون من عیسوی متولد شده ام و معتقد بقسمتهای من نیستی (چونکه معتقد بودم که کرجی بود
 بعد مسلمان شد) سلیمان خان ارمنی با یکی از مجتهدین که در اردوی منست بقانون منب
 خودشان قسم میخورند تا تو مطمئن و آسوده باشی و آنچه وعده داده ام بوعده خود وفا خواهم کرد
 از آنجا که شیخ خان اقبال معتقد بود که صدق می نداشت اصراری برادر میکرد که هرگاه سلیمان
 خان و مجتهدان نزد تو بفرستند قسم بخورند قول او را باور کن محمد تقی خان قبول این مطلب را نمود
 روز بعد سلیمان خان و مجتهد از طرف معتقدان دولت وارد فلاحیه شدند شیخ تشریفات آنها را
 بعمل آورد و از جمله امر کرد سواران زیادی بر دین استیاده باشکتهای دراز در دست خود
 با جمعی باستقبال آنها رفته ایشان را با عزت وارد شهر نمود در وقت محمد تقی خانم فلاحیه
 آمده بود سلیمان خان و مجتهد هر کدام بخدمت خود سوگندهای غلیظه خوردند و او را مطمئن
 ساختند و گفتند معتقدان دولت ابد احوال بد در حق شما ندارد و رحمت کشیده با شماست
 تا نزد معتقدان دولت برویم محض ورود مهربانی در باره شما مینماید چون من و محمد تقی خان برای
 دیدن مجتهد و سلیمان خان آمده بودیم دوباره مراجعت بر دوی خان نمودیم در زیر درختها

خرمانه را بی بود شناسا و کردیم درین وقت یک دسته سوار وارد شد بعد از نزدیک شدن
 خاتونجان خانم و اتباعش بود پیاده شدند با کریم و التماس استدعا از محمد تقی خان نمود که
 ترا بچند خود را بدست معتمد الدوله بده که عاقبت بدخواستی دید و بنا کرد نفخش دادن به شفیع
 خان که چرادست از او بر بنیداری آخر میخواستی چه بکنی چه بلا ما که بر ما نیارودی اگر
 محمد تقی خان بحرف تو زرقه بود سرگز مبتلا نمیشد

انوقت رو به محمد تقی خان نموده گفت میخواستی بجای بروی جوان مراد سگیرا نخواه بدوست
 نموده پس نیت حال خودت بهم میخواستی بروی این طفل کوچک را با مید که میگذاری اگر
 باین طفل صغیر رحم نمیکنی باین اتباع چاره رحم نما که صدمات بسیار کشیده اند و دست از
 اهل و عیال خود برداشته تا اینجا همراه تو آمده اند رعایت حال آنها در هر مورد بشما واجب است
 چند دفعه فریب معتمد الدوله را خورده حال بهم اعتقاد به قسمهای دروغ او داری بوالله بوالله اگر
 مرد مرده بایستی و جنگ بکنی علاوه از مردمان ما هم شما را دینمانند این صحبتها اثری بمحمد تقی خان
 نداد و سوار بر اسب شده جانب فلاحیه گرفت شیخ راضی نبود که همان خود را اگر چه بر صیانت
 خود اوست بمعتمد الدوله بدید محمد تقی خان هم نمیخواست از بابت حمایت شیخ که دوست قدیم
 عزیز او بود مقصد دولت بشود بکمان داشت که معتمد الدوله جانب او را نگاه داشته مهربانی خوا
 نمود مصمم شد که فرود با شقاق سلیمانخان و محمد نزر و معتمد الدوله برود و فرود از امرزل و بخورد
 خلاصه امر کرد بکاره حاضر نمودند که بعد از صرف نهار حرکت نمایند درین وقت خاتونجان خانم و
 جمعی از زنان بار و بیایمی پوشیده نزد سلیمانخان آمده گفتند بهمین مکی که خورده دید شمارا قسیم میندیم

که بمعهد الدوله بگوئید که محمد تقی خان را محبوس نذار و آنچه شمار امکان است در یکی بجای آورید
 سلیمانخان اطمینان زیادی بآنها داده که از هر بابت بوده باشید تا زنده ام میگذارم با وضری
 برسد لاجرم ما سوار بکاره شده روانه شدیم زنها از عقب کریم کنان و سینه زنان از ساحل
 همراه میآمدند خدا شاکه حالت آنها جانور بود و چند نفر از اتباع با وفای محمد تقی خان همراه
 آمدند تا وارد دوی معتمد الدوله شدیم چادر او تمام از زری و یراق بود اطرافش حادوی
 زیاد زده ما با سلیمانخان وارد بزم معتمد الدوله شدیم چون چشم معتمد الدوله بمحمد تقی خان افتاد با
 کمال تعجب باین فحاشی را گذاشت و فرایشان غضب را امر کرد تا گمان گمان محبس بر بزرگ
 وز دادا کریم محبوس و رنجیر نمودند من ازین کردار زشت و بی قولی معتمد الدوله زیاد متحیر
 شدم که عجب مرد بی انصافیت قبل از آنکه محمد تقی خان سخنی بگوید این نوع رفتار زشت در
 باره اش منظور داشت من بمنزل سلیمانخان رفتم و کلمه بسیار از او نمودم که محمد تقی خان باطمینان
 و قول قسم شما باینجا آمد کف من خط کردم و فریب خوردم اگر چنین میدانستم ابد اطمینان
 بمحمد تقی خان نمیدادم من نجوایم و یک در دوی معتمد الدوله بانم شب راه بگلگلی نشسته غافم

فلاخیه شدم چون راه را بلند نمودم طول کشید و صبح وارد فلاخیه شدم

پس از آنکه خبر محبس محمد تقی خان در همه جا انتشار یافت شیخ سامر مشغول مشورت شد و دائم
 لعن بمعتمد الدوله مینمودند و از بی قولی او تعجب میکردند که چگونه مردی پغرتی است در حقیقت این
 کفر است درین وقت نامه از معتمد الدوله برای شیخ رسید که فوراً دوازده هزار تومان بده
 قشون خود را از اینجا ببرم شیخ ابا نمود و برای جنگ آماده شد از آنجا که معتمد الدوله میدانست

اعراب حامی شیخند و هوا هم بسیار گرم است که شن فلاحیه بسیار دشوار میباشد لهذا دفعه
دیگر فرستاد که پنجاه تومان بفرست تا قشونم را ببرم و حکومت بختیار را هم بعلی تقی خان
داکدارم شیخ با اینکه یقین داشت اگر در این مکان با مستعد الدوله بجنگد فاتح خواهد بود
زیرا که فلاحیه جای سخت و محکمی است از آنجا که امسال رعیت خیلی خسارت دیده بودند اگر
واقع میشد رعیت بجای از میان میرفت محض رعایت حال پنجاه تومان را قبول کرده پرداخت
پس از آنکه مستعد الدوله پول را گرفت پیام داد که اهل و عیال محمد تقی خان را از شما میجویم
و عذر هم سموع نیست با غیرت شیخ بلکه ادنی عربی سزاوار نبود که معان خود را بدشمن بدهد
و قبول انیمعی نمود و لهذا مستعد الدوله قشون خود را حرکت داده در کنار آبی به موسوگر بود
او طراق نمود از آن سوی رؤسا و رئیس سفیدان عرب با برادرهای محمد تقی خان آخان بابا
و اکطبله و علی تقی خان بمبورت پرداختند که شب شیخون باردوی مستعد الدوله بر بند
محمد تقی خان و سایرین را نجات بدهند بکلی این رای را قبول کردند و جاسوس فرستادند
که محمد تقی خان و اگریم در کجای اردو مجبوس اند علی تقی خان رئیس آنها بود و نظر حکم بودند
شیخ محض اینکه مستعد الدوله را از خود نرنجاند و یا غنی دولت بشمار نیاید خود در فلاحیه جا کرد
اما سوار و تفنگی با آنها کمک فرستاد من و آخان بابا با مام زاده که بالای باطلاق بود فرستم
اکتبله بی هم بواسطه ناخوشی لاغر شده و چیت و چالاک نبود (عبدالله خان حسام نظام که در سال ۱۳۲۱
در وقعه پارک طهران مقتول شد نواده همین اگریم است)

خلاصه مدارک اردو را کاتاً دیده که کیم ساعت قبل از نصف شب بجای حله پاوریم تا ما بدون اطلاع

احدی از رودخانه موسوگر گذشته یکدفعه حمله بردیم آنها قراول زیادی بجهت خطا رود
 نداشتند همین که ما را در میان اردوی خود دیدند بنگامه غرپی برپا شد تشکیکها بنای لشکر
 انداختن را گذاشتند اعرابی که لشکر نداشتند بهر کس میرسیدند با شمشیر او را در نیم نمودند
 سواران نجبیتاری و عرب در هنگام ورود و بار و چون شیران غرزه صدرا بر جز خوانند
 بلند نمودند این صدانای میب در اردو چیده اسبها طنا بهار کننده فرار نمودند من همیشه با
 آخان بابا بودم رسیدیم بجادری که محمد تقی خان و اگریم محبوس بودند چون نزدیک
 تو بهای اردو شدیم سلیمانخان را دیدم که بیدار شده فریاد تو بچی نامیکند که تو بهارا حال
 کیند نپند نفهم بطرف چادر معتدله و له میرفتند معلوم شد آنها از ترس نیاکابی میجویند
 در این یورش جمعی کثیر از اردوی معتدله دولت بهلاکت رسید

قبل از ورود نجبیتاری و عرب مستحفظین دانستند که این اقدام برای بدر بردن محمد تقی خان
 فوراً جای او را تغییر دادند ما دانستیم که او را با بنحیر کران نزد معتدله دولت بردند معتدله دولت
 با کف اگر روشن را داشته باشی ترا الان میکشیم

در این موقع تمام صاحب منصب و سربازان و اوزار خواب پندار شدند و یکرا برای باکاری مشت
 میکرد و عازم برکتین شدیم چند نفر عرب چپ مقتول شد صدای لشکر هم خوابش کرد
 از آن راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم سواران نجبیتاری که در اردوی معتدله دولت
 بودند ما را تعاقب نمودند و الا از جنسی کشته میشد من باز با آخان بابا بودم در حالی
 دست از اعراب را نکرستیم اگریم همراه آنها بود قبل از آنکه محمد تقی خان را با جابجا نمایند

اعراب در برده بودند چون هنوز باز بخیر بود دست و پای او صدمه زیادی رسیده و را
سوار اسی کرده از باطلاق گذزایندیم صبح وارد فلاحیه شدیم آهنگری آورد و بخیر او را
باز کردیم باعث مراجعت قشون بختیاری بجهت انیت وقتی که نزدیک چادر مجوسین
رسیدند محمد تقی خان را که خواستد خلاص نماید او را بچادر معتمد الدوله برده بودند جمعی اکرم را
نجات داده فریاد نمودند خان خلاص شد بختیاریان چنان نپداشند که محمد تقی خان
نجات یافت چون مقصودی جز این نداشتند راه خود گرفتند در پروان در دوی خشم داشتند

که محمد تقی خان نبوده و اکرم بوده و یک برای آنها ممکن نبود که از نو حکم پاورند
مقصود ما از این شیخون نجات دادن محمد تقی خان بود لکن از بد بختی ممکن نشد و خست
ما بعد رفت اکرم هم که از شیخان نامی بختیاری بود با شیخ خان خود را نجات
دادند برادر علی رضا خان که معتمد الدوله او را بگجکوست بختیاری نامزد کرده بود در این
شیخون کشته شد جمعی از لشکر معتمد الدوله بهلاکت رسیدند و پست او گشت خیال معتمد
این شد که پنی در روی آب سازد و با قشون خود بیشتر فرار کند

در مدت گرفتاری محمد تقی خان عیال و اطفال و اباعش در فلاحیه بودند خاتون بان
خانم دائم میگفت آنچه محمد تقی خان کفتم کوشش بکن اینجا به بد ذات شیریده عثمانی به
حرف من ننمود و خود را در چار این بلتیه بزرگ ساخت

من همواره در اردوی بختیاری بودم و از پریشانی حال آنها مغموم و مغموم در وقت
ریاست از مخارج و تحلل فوق العاده آنها مطلع بودم حال زسدت پریشانی منظر نشند

که ایام نذر

که آیشخ سامر برای آنها چه وقت غذا میفرستد آن زنهای علی الا اتصال دور هم جمع شده بگریه و زاری میپرداختند از آنجا که از شقاوت معتمد الدوله آگاه بودند میخواستند اگر آنها را نکند از کشتن بدتر در باره آنها رفتار نماید

یک خانمی که شوهر او مرده و حال بویه بود از برای من صحبت کرد که پسری دواشم پناه بدیز جعفر قلیخان برد نوکرهای جعفر قلیخان او را کشتند آن ضعیفه دستهای لخت خود را رو با آسمان بلند کرد و گفت خدا یا یک روزی میشود که من جعفر قلیخان را بدست خود بکشم و دل او را پروم آورده کباب بکنم و بخورم در شب با هتای چنان آترن ناله میکرد که تا من زنده ام فراموش نمیکم خداوند بهم تلافی اینظلم را خواهد نمود زیرا که چنان آبی می کشید که دل سگ آب میشد باری این بختیاریان که در ولایت چپ آمده بودند از گرمی هوا غلب ناخوش و اطفا نشان بدر چشم مبتلا شده بودند نهایت پریشانی را داشتند منم بواسطه بدی هو همیشه تب میکنم میزان هوا کابی بدرجه صد و هشت میرسد

بعد از مراجعت معتمد الدوله خاتونجان خانم خیال داشت با اطفال خود به سیلاق برود و بیک نفر خان بختیاری که یکی از اقوام اوست پناه برد جاسوسانی که برای باز دیدن آنها فرستاده بودیم بزودی مراجعت نمودند

علیقلی خانم در تدارک بود که آنچه از خانواده بختیاری و اقوام و کسانشان باقی مانده برداشته به بختیاری مراجعت نماید منم با بلاق آنها براه افتادم و قالی و اسباب خود را بار استرا نموده اطفال و زنهار روی آنها سوار کردم همراهم بعضی سواره بعضی پیاده

سه نفر برادران محمد تقی خان با شیخ خان برای محافظت پیش و پس قافلہ را داشتند و از جلو
 همه وقت قراول میفرستادند که مباد اجلواتنار دشمن گرفته باشد و درین راه بخاطر عظمی
 بنفشه شیخ سامرک میری موسوم بمیر مسعود همراه ما فرستادند و مشارالیه نسبت بایش شرفی
 که طایفه ازوردان بودند و شقاوت و شرارت شهره بشد داشت با بستی از طرفین
 ایل عبور نمایم که یک منزل از فلاحیه دورتر است یکساعت بعد از غروب بانجا رسیدیم که
 نهایت خشکی را داشتیم اطفال از تشنگی لبهایشان خشک شده بود و فوراً چادرهای خود را
 بر پا کرده اند که راحت شدیم ماست زیادوی اعراب برای ما آوردند علی الظاهر توجی از نام بودند
 با سوجه کمان داشتیم که خیال بدی در باره ما دارند میر مسعود زدنش ایل مزبور در طرف
 عصر با حالت غمناک مراجعت نمود و گفت این شیخ قدغن کرده که ما را نکند از در این محل
 خارج شویم و شخصی را نزد مستمد الدوله فرستاده که عیال و اطفال محمد تقی خان را دستگیر نموده ام
 بر حکمی نماید اطاعت نمایم

علیشی خان و بعضی از رؤسای مجتبیاری صلاح در آن دیدند که بزودی از اینجا حرکت کنیم اگر
 مانع شدند جنگ نموده یا میکشیم یا کشته میشویم فوراً بارها را بار نموده مردان سوار شده زنهار
 روی بارها نشاندند و او وقت زیاد تحصیل کرده بودیم لهذا بارها سنگین بود و آنچه زنهار
 و شرفه داشتند زانها گرفته بست مردان سپردیم زنهار و اطفال را میان قافلہ قرار دادیم
 همه اطاعت کردند و مستمد الدوله فرستادند و قافلہ را از آنجا بردند

مقداری از طلا آلات خود را بجای گذاشته ایم از اینجست قدری طول کشید
 خلاصه پس از آنکه قدری راه طی نمودیم جمعی سوار عقب خود دیدیم میآمدند که ما را از رفتن
 مانعت نمایند علیشای خان سپهرین خود را چاک زده بسواران خود خطاب نمود که ای
 کسانی که لاف غیرت میزنید امروز سخت ترین روزنا است و سنگ و ناموس عیال در
 کار است اگر در این مورد مسامحه نمائید بلاسنگ مال شما بیجا میرود و عیال شما در دست سواران
 میافتد امروزه باید جد و جهد تمام در این باب نمود تا سنگ و ناموس بر سرمانمانند
 از اینکلمات حالت زنا موشش شده اتباع و سواران قبول انجمنی کرده مصمم برزم شدند
 تا ما را از جان دشمن برآرد در نوقت مخالفین از راه رسیدند اغلب نیزه در دست داشتند
 در اطراف ما بنیسه و شمشیر بازی مشغول شدند

نخبه یاریان چون شیران خشکین با آنها حمله کرده در دفعه اول چند نفر را بهلاکت رسانیدند
 سواران بدوی جرئت نزدیک شدن نداشتند و از دور با سنگت خالی میکردند
 چون ما را در کمال غضب مشغول جنگ دیدند و متعجب گشته شدن راه فرار پیش شد
 اقا عزیز با یک سوار دیگر و یکی از زرنه های علیشای خان اندکی زخم دار شده بودند
 سنگت خوردن آنجماعت با اینکه چیدن برابر ما بودند سه جهت داشت اول اینکه از بسا
 و شجاعت محمد تقی خان اطلاع داشتند دوم سنگت کم داشتند اسلحه آنها اکثر شمشیر و نیزه
 سوم همیکه چون اعراب سوار ما دهنهای عربی پر قیمت هستند محض اینکه مبادا آنها را به تیر بزنند
 نزدیک دشمن میروند از آنجا گذشته طرف عصر وارد دژ شدیم برای رفع خشکی قدرتی

توقف نمودیم آنگاه سوار شده شب را به تپه های زیتون در آمدم چون هوا گرم و آب
نایاب بود و یکن باد و بچه درین راه تلف شدند

روز بعد بولایتی در آمدم که امانیش با نجیباریان متحد بودند از آنجا گذشته بایلی رسیدم
نزد یک قریه کوچکی که یکا و تس موسوم به طیبی که یک تیره از طایفه کوه کیلویه است
رئیس آنها جوان خوشگل محسب یعنی بود و از ما پزیرائی کرد فوراً برای ما غذائی مطبوع
لذیعی حاضر نمود ولی سیل نداشت که در آنجا توقف نمایم معلوم بود از معتمد الدوله
ترس داشت و با کفت حکم باهالی کوه کیلویه شده هر جا شما بروید دستگیر نماید و تمام
کوه کیلویه در صد کرفزاری شما میباشند بهتر آنست که بجبال بروید تا از شر قشون
معتمد الدوله امین بمانید معتمد علیقی خان این بود از طرف کوه کیلویه گذشته پناه بخلیل خان
که یکی از رؤسای طایفه بنی است بریم و در آنجا بمانیم هماندار کفت ممکن نیست شما بروید
و اردایل خلیل خان شوید زیرا که طوایف کوه کیلویه در تهیه کرفزاری شما میباشند اگر بروید
بطور یقین اسیر خواهید شد و آنها مثل اعراب بی اسلحه و ست در جنگ نیستند سوار پیاده
رسیدی دارند در اینموقع خاتونجان خانم و سایر رؤسا بسورت پرداختند بعد از آنکه
زیاد از آنجیال که بسر داشتند و میخواستند به بیلاق بروند منصرف شده و کفتند اگر چه
برویم چون اهالی آنجا مطیع دولت بشدند ما را بدست آنها میدهند آخر الامر صلاح دیدند
شخصی را بخدمت رئیس وایل خانی قشقائی که در حوالی شیراز حاکم میباشد و در تحت فرمان
معتمد الدوله نیست بفرستند و از او بخواهند زیرا که خانواده محمد تقی خان در ذلت

اشاده اند البته لازمه محسبانی را منظور میدارد و چونکه معمول بررگان ایران است بر
 بزرگ و صاحب طایفه که مبتلا بنحاطه شود و دیگر بررگان ایداد نمایند تا رفع ظلم از آنها
 بشود بخصوص ایلیانی مرزبور که در رشادت و سخاوت و غیرت مشهور است و اینست رفع
 تعدی از ایشان بنماید آنرا امر قرار شد که اگریم و من پیش ایلیانی برویم و استمداد
 بخوایم محض اینکه و چار طایفه بهمه نوشیم شبث راه میرفتیم چون تمام ایل بکر میرست
 رفته اند حال پیا بان خالی مانده از آنراهی که ایل رفته بودند ما میرفتیم بهر آنکه که میرسیم
 از ما پریانی خوبی میبودند طایفه بهمه که دشمن محمد تقی خان بودند و ما نهایت احتیاط را
 از آنها داشتیم بعکس لازمه مهربانی را نمودند و بلدی همراه ما کردند که از ایراه نامی
 سخت سنگلاخ مارا بگذرانند روز سوم وارد قسوه کوچکی که ما بین بهبهان و شیراز واقع
 و در دامنه کوهی است شدیم اینقلعه در تصرف خلیل خان برادر یکی از زرنهای محمد تقی خان

میباشد این همان رنیت که خاتون جانخانم اصرار داشت با و پناه ببریم
 اگریم بجای قومیت با این شخص بد آنسر بود که ما بنیم تا بگنک او از میان طایفه منی
 شریر بگذریم خلیل خان غائب بود ما در لامردان نشستم زنش مان یوضه و میر و ما
 و میوه جات فراوان برای ما فرستاد خودش هم آمد و از قصد نیفر ما اطلاع بدست
 نمود چون بختیاری بود کمال ارادت را بخاتون جانخانم مرعی میداد

آخر شب خان بالباس لری و چند سوار دارد شد بلند قامت و خوشکل بود اما وحشی است
 سوارانش از خود وحشی ترند بعد از احوال پرستی محصری با بزرگ رفت اگریم گفت از وضع

پزیرانی او معلوم است با امدادی نمیکند باید بزودی از اینجا برویم زیرا که این خان زردان
 مشهور است در این بین خان پیداشد اگریم را اشاره کرد بیرون پارچاست و در پرون
 بنای صحبت را گذاشت کھشکوی آنها کم بلند شد و کاربرد و وفال کشید منم بر خاتم
 که بدانم از چه بابت است جمعی دورما جمع شدند خان بدو نفر نو کرد کھش اگریم را
 گرفتند ما چون تفنگهای خود را در لامردان گذاشته بودیم شواستیم مقاومت نمایم
 ما چار تسلیم شدیم اگریم بنای فریاد را گذاشت که ای ما مرد و رکار از آنجا که خوب
 پزیرانی نموده حال هم ما را دستگیر میکنی و خجالت نمیکشی که ما را در خانه خود محبوس میدار
 خان مزبور هم همی بخش میداد و مکف افحال شینعه شما بابت این نوع عقوبت است
 خلاصه اگریم را با طاقی که ما بین لامردان و اندر دست بردند و حبس نمودند و بطور تعزیریم
 بمن کھش تو هم همراه اگریم برو منم صلاح در اطاعت دیدم و در شتی نکردم اگر میکشم مسا
 انگلیس میباشم البته بقانون خودشان که خون فرنگی را حلال میدانند میکشت خوچین
 ترکی خود را که بعضی چیزهای لازم در آن بود برداشتم و مجلس اگریم رفتم آنجا در راه بود
 متقل نموده رفتند قبل این اطاق منحصرا یک چراغ چه سوز و کلیم پاره بود هر دو در
 نهایت غم و غصه نشستیم و بهم نگاه میکردیم اگریم بنا کرد و خلیل خان بخش زیرب داون
 اگر می شنید ما را میکشت بعد بنا کرد و صحبت نمودن که در زمان سابق میان ما و طایفه
 بهمه نزاع و خونی بود برای رفع غائله با ما طرح خویشی انداختند و خواهر خلیل خان را به
 محقرتی خان دادند اینک با کاری نمیتواند نمود مگر اینک که ما را سخت خواهند کرد زیرا که

از روزان معروف است اگر ما را بکشند میداند که بختیارمان تلافی سخی از او میکشد
اما من چون سرارت و آدم کشی انطایفه را شنیده بودم بخت کردن شما خود را آید
نمیداشتم و افوتس داشتم که اگر شخص در چنین مکانی بمیرد قبرش هم نابود میشود
مستغرق بجز این خیالات بودم ما تمام صحبت های خلیل خان و موریکت او را می شنیدم
مشاورانیه مرد عیاشش عرق خوری است اما در میان بختیارمان این نوع کار ما کم است
بعد از نوشیدن در قص و برزکیهای دیگر خوابیدند نصف شب در بار شد و شخصی در آمد
بر خاسته متحیر ما ندیم که این کسیت و برای چه در نیوقت با این طاق آمده سینک ملاحظه کردیم
و انستیم زن خانست که عصر از ما پرزائی نمود خیلی بد شوهر خود گفته ما را تسلی داد که بخشد
اینمرد ملاحظه خویش و تبار ندارد من همچوقت راضی بذلت شما نیستیم اینک برخاسته
بروید درب دروازه باز است خلیل خان مست لای عقل خوابیده اسبهای خود را سوار شده
بیاری خدا پرون شوید و روی با من کرد که چون تو غریب میباشی همراه اگریم برو مبادا
گفته شوی ابتدا ما بلا مردان رفته نشکهای خود را برداشتم آنگاه آهسته به بهار بند رفتم
زینهای خود را پیدا نموده بروی اسبها گذاشتم زن خان تا درب دروازه آمده جدا ^{فقط}
نمود و نفر نوکر خان که حافظ بهار بند بودند چون زن خان را همراه ما دیدند مانع ^{نشدند}
در این خرابه از قتل معلوم جز خان و این دو نفر نوکر شبها کسی نمی ماند اتباعش در پرتو
در کپر بازندکی می نمودند و با بخت اینکه میداشتیم اتباع او همه مست میباشند و همه مذاشتیم فقط
ترس ما از سکهای این دره بود که مبادا پارسس کرده امانی بیدار شوند

باری همیکه از دروازه سپردن شدیم با هستکی راه طی نمودیم و از جاه های سخت گذشته
بنای صحبت را که آشتیم اگریم از امداد خلیل خان مایوس بود که میخواست با ما و او از
میان طایفه منسی عبور نمایم

خلاصه راه شیراز را پیش گرفتیم تا بدات قشاقی برسیم خیلی این راه ما سخت استایل
تا ما که میرفته اند طرف طرودسته سواری را دیدیم که ما را تعاقب نموده تباحث میامند
آقا کریم که سوار ما دیان عربی خوبی بود تباحث کرده منم سوار اسب محمد تقی خان بودم که خان
جان خاتم داده بود و عقب او رگتار شدیم بجهت گرمی هوا و سنگلاخی راه اسباب بسیار خسته
شد و ریوقت بیک دره رسیدیم که از میان آذره رودخانه جاری و منسی برودخانه طاب
بود و آن رودخانه از رودخانه جراحی است با وجود گرمی هوا و راه سخت و حیوانهای خسته
بسرعت میرفتیم که شاید از دست دشمنان ایمن باشیم من از آقا کریم چند قدمی عقب بودم که
دیدم ما دیان آقا کریم افتاده آقا کریم از بالای آن پرت شده و منی که نزد آقا کریم رسیدم
دیدم بسجی پرت شده و صدمه زیادی باورسیده که قوه حرکت و سواری ندارد ما دیان او
هم بدر رفت من خاتم پیاده شده او را پرستاری نمایم گفت تا نسبت قوه حرکت دارد
شاید جان منقی از میان بدر بری و خود را با این دره ناو تپه مارسان و جای خوبی پیدا کرده
پنهان شو منم اگر از دشمنان آسوده ماندم رد اسب ترا کرده میایم

اگر چه قبول این امر از انصاف دور است با وجود این پریشانی آقا کریم و دشمنان متعدده
که ما را تعاقب نموده و نزدیک شده رفیق شفیق خود را در این پهنشت پابان با حالت

پیشانی بگذارم و بگذرم از آنجا که ماندن من هم در این دره نفعی برای اگریم ندارد و منم
 بچیت گشته میومم و اگریم هم در دشمن من اصرار می نمود ما چار شدیم دست از رفیق خود بر
 داشته اورا در میان اعدا شمشک گذاشته بروم

لاجرم بادل سوزان چشم کریان روی براه نهادم تا بدره رسیدم خیال کردم جای
 کودی پنهان شوم و سی و شش ساعت است که چیزی نخورده ام و خواب نرفته ام از شدت
 گرمی هوا تشنگی غالب شده تب شدید معمول عارض شد پیشانی من بجدی است که مانع
 ندارد در نیوقت آب من باکب همی کرد و جلورا همی کزیت نظر افکندم چشمه آبی که محوطه
 آن علف نبر است از دور پدیدار بود از دیدن این چشمه و علفهای نبر شکر گذاری نمودم
 فوراً سوار آب شده خود را با آنجا رسانیدم اسب از کثرت تشنگی در آب غوطه خورد پس از آن
 اورا در میان علف زار بستم از مساعدت بخت چند فرصت نصیبان و با نخر خشک در چورین
 خود یا قم که خاتونجان خام گذارده بود چون در آنجا آبادانی نبود قصد کردم چند روز با
 آنساعت مانیم از کثرت عطش و تشنگی بجواب رقم طرف غروب پیدار شده اسب را در جای
 خود بسته دیدم متحیر بودم که چکنم و بجاروم جائی را را بهر نیستیم اگر هم سوراخ اگریم بروم
 فایده ندارد البه گرفتار دشمنان شده شمارش منم نزد اینانی قسائی شری نمی
 بخش سلامت هم با آنجا میروم نه من اورا میناسم نه اورا مرا بعلاوه نمیدانم خانواده
 محمد تقی خان در کجا رفته اند که با و بگویم و از میان طوائف بخیاری هم که تمام با محمد تقی خان
 دشمن میباشند عبور کردن مورد خطر است بعد از خیالات خود را تسلی دادم که تو شتر

بروم و اطلاع بدست کم که خانواده محمد تقی خان بجای رفته اند معتمد الدوله هم غیر از اینکه
مرا از شهر پروان خواهد کرد کار دیگری نمیتواند نماید

میکند از تعاقب بمه اسوده شده بودم و ایشم هم علف سیر خورده بود سوار شده راه افتادم
در این تپه های سخت پرسنگ که سیر و پلنگ فراوانم داشت بدون بلد میرفتم متصل
صدای کبک و تپو و غیره بکوشش من میرسید و ترس مرا فرو گرفته بود بدون اینکه
در روی در راه به پنجم از این محل خوشنماک گذشتم طلوع صبح صدای سکهار شنیدم یقین
حاصل شد که بایلی یا دبی رسیده ام از روشنائی صبح خند کبری مشاهد شد چون نزدیک
شدم شخصی را بروی زمین خفته دیدم از صدای پای اسب پیدار شد بجان اینکه من دردم
بانسیره بلند بنحواله نمود پس از آنکه فهمیدم من غریب و مسافر میباشم گفت اینقریه مال
اعراب است مرا بمنزل شیخ انطالیفه بردیش چون مرا دانستم راخته دیدم امر کردند
برای من و گاه و جو برای اسبم آوردند بعد از آنکه استراحتی از قصد سفرم پرسید
که کجا بودی و کجا میروی و پیوند این تپه های دشوار برای چیست گفتم من کین از
اقوام میرزا قوما میباشم و اراده ملاقاته او را دارم چون طریق از دزدان مغشوش است
از برابره آمده ام شیخ با نیجواب گفتا کرد و گفت نیستریه متعلق به میرزا قوماست
اینک بلدی با تو روانه نمایم که به بهبهان بروی

لاجرم بحبت اششاش راه از راه غیر معروف عازم شدم در این تپه ها درندگان بسیار
داشت طرف صبحی باغات بهبهان نمودار کردید وضع بهبهان تعمیر کرده و دیگری جایان

میرزا قوام است از آنجا که اهل شهر میدانستند من از دستان محمد تقی خان پاشا مکن بفرم اگر شته
 نزد معتمدالدوله برزند لهذا از داخل شدن شهر حجاب کرده شب را در کپر باغبانی توقف کرده
 نصف شب سوار شده بجاده بزرگ وارد شده صبح سلطان آباد در آمد آنجا را از نو شیروان بر میآید
 در آنجا رفیق سید خود را پیدا کردم از دیدن من متحیر شد شرح حال خود را برای او گفتم خیلی از من
 خوز و کفت محمد تقی خان محبت مخصوصی بسادات دارد بسیار عاقل و کامل است ولی حیف که
 در چار معتمدالدوله شده دشمن کمال محمد تقی خان سوخت و انگشس سر از بر شد و کفت چون در راه
 آبادی کم است و ایل هم کوچ کرده اند و راه بواسطه دزدان نا امن است نمی توانی بخطر زدی
 معتمدالدوله بروی بهتر نیست که چند روزی همان من باشی هر وقت قافله بزرگی عازم شد
 با او جانب مقصود خود گیر از آنجا خودم خسته و ناخوش و اسبم بی قوت بود قبول کردم دوروز
 در آنجا توقف کردم حمیسی من خوش گذشت روز ما مرا میر و بیاغ زیر درخت نارنج و از صحبت
 طویف قدیمه مرا مخطوط میداشت کمال تشکر و امتنا را از همان نوازی این سید داشته و دارم
 از اشخاص خوبت همراه کرد که چند روز با من تا قافله برسد چون میدانستم قافله بجهت دزدان
 عبور نمیکند و هوا هم گرم است توقف خود را سپایده دیدم و صلاح خود را در آن دانسته که جانب
 شوشتر گیرم سید خورشیدین مرا از آنان و میوه بیا بیا داشت و سپر خود را برای بلدی همراه من کرد
 تا راه خوب دشت رام مرز را که از سایر معابر امن تر است بمن نماید و کفت مبادا شب را
 رد نیک دریا چه با منزل کنی زیرا که تمام شیرها شبها بجهت آب خوزون آنجا آمده شمار اطعمه خود میازند
 با بچه پسرش قدری راه آمده جاده مرز نور را بمن نشان داده برگشت من روز ما در کود میا پنهان

بودم و شبها راه می پیودم همه جا آب و گیاه فراوان بود آب خود را را میگردم میخورد
 منم از علف کنار یمان و باخیر خود میخوردم درین راه سبای دیده نشد روز سوم چند کله
 کوسفند از دور دیدم کمان کردم از طایفه کوندوزلو است چو پان من کشت این لفظی آقا صحیح
 لفظی آقا نزدیک است خوشحال شدم چه از دوستان من بود بعد از قدری راه پکارهای او
 رسیدم از طاقات من مسرور شد کمال پریرانی را بجای آورد از حالات محمد تقی خان سوال
 کردم گفت محمد تقی خان در شوشتر محبوب است خود معتمد الدوله هم در آنجا قشون او هم از شدت
 که ماقوه حرکت ندارند علیش خازانم کت بسته روانه طهران نموده چون بختیاری و عرب
 هیچکدام رئیس مقتدری ندارند هر روزه نزاع و جنگ در میان آنها بر میخیزد

اینک من بشت میل از شوشتر دو رم چند سوار کوندوزلو عازم شوشتر هستم منم مصیبت
 ایشان براه افادم و از پنی که روی آب گرگ است گذشته شوشتر در آمدیم کمال لشکر را
 دشم از اینکه من در غیر ضروری رسید پس از آنکه تفصیل مسافرت خود را بر قهای بختیاری
 و شوشتری خود گفتم گفتند بدون سگ تو در زیر حمایت حضرت علی بوده و الا ممکن نبود با این
 راه پزار سباع و دزدان آدمی کش وارد شوشتر شوی

طولی نکشد که خبر اندوه اثر اگریم را بمن بگفتند تفصیلش اینست که سواران همه که همه جا مارا
 تعاقب داشتند اگریم را پیدا کرده نزد خلیل خان بردند مشا را لیه محض اینکه میان طایفه او
 و بختیاری مجد و انزاع نشود او را کت بسته نزد علیرضا خان که دشمن محمد تقی خان بود و فعلاً
 از طرف معتمد الدوله حاکم بختیاری است فرستاد علیرضا خان اگریم را در باغ ملک برده و

ایکذا بازار

اینک از برای مردن آماده باش آنجوان بدبخت دستهای خود را روی چشم گذاشته و زانو
 با کلوله او را بدف نمود چون من مشارالیه را بی اندازه دوست میداشتم اینخبر بی اندازه
 مرا مهموم و منموم ساخت که بنوشتن در نیاید اگریم مردی عاقل و قابل و دارای صفات حمیده
 بود مهربانی و رفاقت او را ممکن نیست من فراموش کنم

بخلا مستقیم مجدنت معتمد الدوله رفتم در زیر زمینی که بجهت دفع کرمها ساخته بودند در روی صندلی
 مطالبی نوشته بود مشغول حکومت و رسیدگی بعبراض بود مرا اذن دخول داد و پرسید از کجا
 میائی از آنوقت که در فلاجیه ترا دیدم تا حال کجا بوده کفتم خانواده محمد تقی خان نهایتاً بار
 با من داشتند قدری اسباب لازم خود را با آنها سپرده بودم بدبخت رفتم در کوهها که آنها را
 پیدا کرده اسباب خود را بگیرم رفتم و آمدن من طول کشید تا میدانید که مقصود من فقط سیاحت
 محروبه نای قدیمه است بجهت نا امنی راه بو شتر آدم تا بعد از اینی مشغول کار خود شوم دانست
 که در ایفرین صدمه رسیده اگر من مرده بودم دولت انگلیس ایراد از دولت ایران میکرد
 بطور تغییر گفت شام فرنگی تا همه وقت خود را داخل ولایات غیر میکینید و با موری که شما
 ربطی ندارد بدخلمه مینمایند انگلیسها خواستند در افغانستان این رفتار را بجای آرند تمام آنها
 کشند حتی یک انگلیسی جان بدر نبرد و زنهای انگلیسها اسیر افغانان شدند تمام واقعه کابل را شرح داد
 پس ازین صحبت یکی از علما مان امر کرد تا مرا ببر و سلیمان خان صاحب منصب ارمنی سابق الذکر بر بند
 آنگاه گفت ما دون نیستی از شوستر خارج بشوی اگر رفی و صدمه دیدی بمن ربطی ندارد و من میل
 دولت انگلیس نیتیم سلیمان خان انظاف رو و خانه کارون میان اردو منزل داشت

پسری هم ظرفی خوشگل در تن بپند ساکی دارد مشابه دختران بود و مانند زمان فر
 میرد با سس ایرانی است شال کشمیری بگرفته و کت کار و جوهر نشان شال خود
 نموده زلفهای خانی خود را از هر دو طرف صورت پریشان داشته دست و ناخنهای او
 از خاکگون است جانشین پدر بود در اطاق برزکی که نصفش خرابه بود منزل داشت مرا
 پزیرائی کرد اینجاست سابقا ملک یکی از رؤسای شوشتر بوده از کثرت ظلم حکام خراب
 شده عمارت فوق از سنگ تراشیده تجاری شده ایوان برزکی داشت و سطح اطراف دور
 این ایوان اطفاقی قشنگ کوچک زیادی بود دیوارهای این اطفاقی همه مطلقا کاری است
 لیکن حال محوشده اثری از آنها نیست حیاط علیحده بجهت نوکرها بود از این بنا معلوم است
 که تمام عمارات قدیمه ساستانیان بنظر بر بوده چنانچه از محراب قصر قشنگ خراب معلوم میشود
 یکی از این طاقهای که دور ایوان بود بن داوند قریب بیکاه با سپهر سلیمانخان زندکی
 کردم سلیمانخان در اردو مشغول کار بود کم با نیجارت میآمد اما صاحب منصبان در آنجا تردد
 داشتند و اغلب استعمال ساز و آواز و شرب شراب و رقص بجهت بامی باز میکردند
 من از اعمال آنها بنگ آمده بودم و با شاق سید ابوالحسن مرزورز و سادات محترمان
 شوشتر مرا دیده داشتم و کمال حرمت را از من بجای میآوردند

معمداً دولت هم اوقات خود را مصروف بردن رشوه و مداخل میکذرانید و برای خبرئی
 ایرادی مردم عربستان را صدمه کلی میرسانید و جرمیه و بی آبرو میکرد
 من بدانسر بودم به بغداد بروم و در اطراف حوزة سیاحت کنم چون سیاحت لیا رفتند

و بصره را راجع بمقصود ما نبود ترک نمودیم و یکبار از بغداد بدزفول مراجعت نمایند
 بلاخره از رودخانه دزفول گذشته بخانه که در باغی واقع بود پیاده شدم صاحب خانه
 یک نفر شخص دزفولی است تمام روز در آنجا ماندم لازمه محاسبانی را نمود چون دانستم از
 دوستان محمد تقی خانست جو یابی حال محمد تقی خان و خانواده او شدم و اطلاعاتت بکردگ
 میل من بود که بحال لرستان که مذیده ام بروم و در آنجا جعفر قلیخان رئیس طایفه
 لنگ را (جعفر قلیخان پسر اسدخان رئیس طایفه بختیاروند است) که در دز منزل دارد
 ملاقات نمایم و از جاهای سخت مشهور است که دشمن نمیتواند بدانجا دست یابد تمام
 خیال من این بود که قبل از اطلاع معتمد الدوله که من دوباره بعربستان مراجعت کرده
 بروم جعفر قلیخان را دیدن نمایم زیرا که اگر اومی فهمید مرا مانعت میکرد

خلاصه با هماندا رخصا حافظی کرده از دزفول بطرف شوش حرکت کردم شب وارد
 قریه کوچکی شدم که مالیش کوچ کرده بودند چند نفری بجای مانده اند بر نعت قدیری
 آذوقه برای خود و گاه و جو برای اسبم پیدا نمودم اغلب مردم دعوات عرض راه را رعایت
 معتمد الدوله فرار کرده بودند شب را وارد شوش شده بخانه سید ابوالحسن رفیق خود قدیم
 در آدم پریرانی خوبی نمود بعد تمهید سفر و زرا برای من دید و سفارش نامه هم جهت کدخدای
 جلکان نوشته بمن داد و با دوازده شوشتر براه افتادم بعد از چند ساعت وارد قریه بر
 جلکان شدم صاحب کدخدا از من پریرانی کرد و در آنجا یک خان بختیاری موسوم بکام خان
 که از طایفه مال احمدی است در آنجا نشسته بود و معاندا رکعت میخواند این خان خدمت جعفر قلیخان

برو و شما با شاق بهتر است با کمال امان قبول کردم صبح با همسوار شدیم و بتعریه گوتند
 رسیدیم حاتم خان مصاحب خوبیت از تاریخ طایفه جات همواره صحبت مینمود خصوصاً
 از طایفه واجد او خود میگفت مادر شاه آنها را بهرات وقت دنا روستان برو بعد از
 فوت مادر شاه آنها کوبو بهای خود کرده باری شب مردم ده را دور خود جمع نموده آنچه
 حاجت میکرد و صبح لریم که بلدی من بود با و از بلند لر می خواند با صبح خواب چشم من رفت
 روز دیگر وارد دیره کوبی شدیم که یک شقه از رود کارون از آنجا جاری میشد برو
 طرف رود آثار وقت سله مخروبه قدیمه بود معلوم میشد آنها را جهت حفظ راه ساخته اند
 ممکن است از عهد سانیان باشد الوار آنجا را قلعه و خرمیاند حوالی آنجا اطاقهایی که از
 سنگ تراشیده اند معلوم است میکشند در قدیم کبر ان اموات خود را در اینجا دفن مینمودند
 از اینجا گذشته وارد دیره پراب و کیا هی شدیم چند خانوار بختیاری که از قساق ناره
 آمده بودند و میخواستند چادرهای خود را بزنند فوراً یک چادری برای ما بر پا کردند زنها
 مشغول تهیه غذا شدند حاتم خان محض ملافی این همان نوازی از اشعار شاه نامه و سعدی
 و حافظ شیرازی برای آنها میخواند صبح لریم آواز میخواند و قصه نقل میکرد

روز بعد از میان ایلی که با کله تابی خود میآمدند گذشتند تا شای غریبی داشت پهن راه
 امام زاده کوچکی مدفونست آنها بریارت رفتند برای من نقل کردند امام رضا از دست
 دشمن فدا کرده در اینجا توقف نموده آن امام زاده در یک دره عمیقی واقع بود این دره
 از آب رودخانه مشروب میشود پر بود از اشجار میوه آفتیل خرما انار نارنج مودرین وقت

جمعی الواریکمردۀ آوردند که در اما مزاده دفن نمایند و انگریه و زاری که در الوار معمول است
 بجای آوردند آنگاه مرده را شسته در کفن سفیدی پچیده دفن نمودند ما هم نزد آنها رفته
 تسلیم دادیم رفقاً فاتحه خواندند علیان کشیده سوار شدیم قدری راه طی کرده در جعفر قلینان
 نمودار شد بعد از پیوندن سرازیری و سربالائیهای بسیار سخت بسپی و در رسیدیم در پای دژ
 غار بزرگی بود جماعتی از که خدایان بختیاری در آن غار جمع شده تا جعفر قلینان را ملاقات
 نمایند (این غار معروف بنارغانخانه است) درین وقت جعفر قلینان پیداشد بعد از تعارفات
 گفت اینک من کارانهارا تمام نموده باشم بالای دژ خواهم رفت
 خلاصه پس از آنکه اموراتی از افضل نمود بطرف دژ روان شدیم شروع کردیم بالا رفتن
 اول از زردبان چو بی حسلی بلندی که بدساخته شده و باطنها با آنچه بهار ابهم بسته بودند و
 رفتن از آن زردبان کمال صعوبت را داشت باری از زردبان بالا رفته به پله های سنگی
 رسیدیم که با کلنگ تراشیده بودند و از عبور و مرور این سنگ سخت مثل آینه صاف شده
 بود پامی لغزید با وجود اینکه مسافت کو بهای زیاد و سخت عادی شده بودم نمیوانستم
 از پله ها بروم جعفر قلینان شال کمر مرا گرفته میکشید منم میرفتم ولی بارتس زیاد که هر لحظه
 پم پرت شدن را داشتم من خیلی میل داشتم که با جعفر قلینان آشنا و رفیق بشوم ولی
 یقین نداشتم که مرا بجز راه بدی چونکه شنیده بودم مشارالیه بجز آشنایان و دوستان
 خود کسی را راه نمیداد بحال کمال تشکر از جعفر قلینان دارم که مرا خود بدبزرگ برداشتند
 که آنچه درباره او می گفتند که جعفر قلینان مرد پسر حم آدم کشی و بد میمان بی ایمانی است

دروغ است همچنین شهرت داده بودند که چهار نفر از اقوام خود را کشته که یکی از ایشان
 برادر خود او بود تمام مردم کوه نشین و غیره تا درب دروازه هفتمان از او میرسدند
 وقت عازم جنگی بود راه آمد شد از ترس آمد و میدزیر که بی اندازه شجاع و دلیر است
 بانی واسطه دولت ایران قوون بجهت گرفتاری او میفرستاد ولی با دست رس نداشت
 زیرا که در روز میرفت و کسی راه با نجا نداشت

درین موقع جعفر قلیخان ریاست طالبه بهشت لکن بخبثتاری را دارد و با محمد تقی خان هم عداوت
 دارد و چندین دفعه هم جنگهای سخت با محمد تقی خان نموده حکومت چند ناحیه از خوستانم
 با افسوس و مقر است که با سواران خود بشوشر برود و با معتمد الدوله بولایت چلب رفت
 جنگ کند در بالای وزیر حاجی حسن الله بچه های محمد تقی خان را ملاقات نمودم شرحی از بدبختی های
 عیال و اطفال محمد تقی خان که در ایام غیبت من با نهار روی داده بود نقل کرد خیلی غصه خوردم
 و اسباب هم و غم من شد

جعفر قلیخان شرب خمر مینمود من گاهی در دیوانخانه نزد جعفر قلیخان می نشستم مجموعه های
 شیرینی و میوه با بطور بزرگی از شراب شیراز میآوردند میآشامید و من هم مینوشانید چون
 ترش بود من در خوردنش اگر اه داشتم اما چون خان بدست خود من میداد من نمیتوانم
 رد نمایم رشته الفشاپین من داد استوار شد از حالت او معلوم میشد که غم و غصه بسیار
 او را فرو گرفته وقتی که مست میشد شاه و اولیای دولت و معتمد الدوله فحش میداد چون
 میدانت صباح خوب لری مینخواند او را امر بجا آمدن مینمود و با انگشتی خود بطنوری که

در جلوه خود داشت میزد بعد از صرف شراب شام مفصلی حاضر می نمودند
 من از این نوع مهربانی و همان نوازی فوق العاده او در تعجب بودم آنچه مردم در حق او
 می گفتند دروغ بود کاهی خیال میکردم مباد امر او در قلعه مجبوس دارد دیگر روز صبح جعفر
 قلیخان بفریدون نامی گفت که مرا بالای دژ برده آنجا را بمن نشان بده جاهای سخت
 طبیعی را مردم بختیاری دژ می نامند از این نوع دژهای سخت طبیعی در جبال بختیاری
 فراوانست که متعلق بخواهین بختیاری است مشهورترین دژها من گشت است این دژی
 که الان در و میاشتم معروف بدژ اسد خانست اسد خان پدر جعفر قلیخان می باشد اسم دیگر
 این دژ دژ ملکانت الوار می گویند کسی بدون امداد غرشته تا بان دژ نمی تواند بالا برود
 این دژ از پشت پست بارت بجعفر قلیخان رسیده سه میل دور این دژ است که میان
 دژ واقع و دور او که بهای بلندی می باشد در فرود آن سنگلاخ نهی است که چند نفر می روند
 او را از دشمن نگاه دارد و یک راهی از اینجا می رود با آن غاری که من اول وارد شدم دیوانه
 خان همان غار است که کسی حق بالاتر رفتن از آن غار ندارد هر گاه کسی کاری داشته باشد

در آن غار مفصل داده مراجعت میکند و طویله هم بجهت حیوانات در آنجا است

بالای این دژ صاف است از چند خانه که از سنگ ساخته اند پیدا است جعفر قلیخان با اهل
 و عیالش در سیاه چادر نایکه روی دژ بر پا داشته اند زندگی میکردند و بالای آن کچمه
 بست و چند کودی هم ساخته اند بجهت جمع شدن آب باران که ساکنان میاشتمند و هر کس
 از دژ پائین اراده دژ بالا داشته باشد باید بوسیله نردبان و طنابها بالا برود و آنجا

زمین هموار و آبادی است بجهت کشت و زرع بدینست و یک کله کوه چکن که عبارت بود از
چند رأس بزومیش و چند عدد بز کوهی هم میان آنها بود و میخوردند
و زبالا مثل دژ پائین چشمه دارد و آب بارانی مصنوعی برای آب باران ساخته اند
چند محرابه در دژ بالا میباشد که گویا از عهد ساسانی است

زن و بچه و کنیران و شش نفر از نوکرهای باو فای جعفر قلی خان در دژ بالا زندگی
میکردند و دیگر احدی حق رفتن آنجا را نداشتند حتی برادر خودش برای محافظت این دژ
شش نوکر مزبور کفایت میکرد و هنگام محاصره و تیسکه زوبان را بر میداشتند کسی
نمیوانست با آنجا آمده محاصره نماید از اقوام خود و اجمه زیاد داشت و آنها را بجز راه
نمیداد چه از آنها چند نفر راکش بود و میرتسید با آنجا آمده تقاص خود بنام طوائف از قتل
بخجاری و غیره و قشون بی علم این شاه آنجا را میخواندند و سخر کنند

در روی دژ عازما میباشد که ساکنین با داشتن آذوقه خود را در آنجا بخوبی حفظ مینامند من
تمام دژ را با شیخ فریدون کتم بعد از آن بدیونخانه مراجعت نمودم درین وقت جعفر قلی خان
انظار مرا میرود که قبل از نماز آن شراب با من نوشاند بعد بنای صحبت مستهل الدوله
و محمد تقی خان را بمیان آورده گفت با اینکه من دشمن محمد تقی خان میباشم اما اگر من پناه
آورده بود میگذراشتم موئی از سر او کم بشود هر چند مراد اتباعم را از میان میرود
من از صحبت های او تعجب نموده کفتم شینده ام میان شما و محمد تقی خان نزاع خوینست
گفت ای صاحب من صدق مطلب را بگویم ما بختیار بیایم تمام نادان میباشیم زیرا در قوه

داریم و از ایران آن نداریم و رپی ضد یکدیگر میباشیم و میخواهیم یکدیگر را بنجا طره بداریم
 همیشه از طرف دولت شخصی بانجا میاید دور او اجتماع کرده برای یکدیگر فساد می کنیم اگر
 چنانچه ما متحد باشیم ابد اقوون دولت ایران میشود با ضرری برساند اما حکم که اینها
 مردانگی ندارند و حقوق نمیدانند صیت شما فرنگی بستید چون نان و کت با محمد تقی خان خورده
 در روز شعی او را شما نکند نشیتد و با اسلحه برای مدافعه با دشمن او حاضر شدید که از جنس
 یکدیگر میباشیم عوض اینکه با داد و نمانیم بکلی مصمم خرابی و باعث قتل شدیم من بواسطه
 این غیرت شما را بر مسلمانان ترجیح میدهم و از اینوفای شما بسیار خوشو بدستم و محض
 مردانگی شما اجازه دادم که در این دژ بپائید که ابد هیچکس را حتی برادرهای خود را در اینجا
 راه نمیدهم حال اینجا منزل شماست تا در اینجا بستید من واسوده خواهید بود

خلاصه نهایت مهربانی را در باره من مرعی داشت بعد از سه روز که در دژ بودم کاندلی از
 معتمد الدوله برای جعفر قلی خان رسید که فوری پانصد سوار با خود برداشته پار که لازم است
 دتیه و تدارک سفر مرا دید و با من گفت هر مدت میخواهی در اینجا بمان و بچند نفر لشکری امر
 کرده هر وقت من بطرفی عازم باشم با من بمسارهی نمایند انگاه اختیار دژ را بشخ فریدون
 سپرد و شش نفر لشکری بجهت قراولی آنجا معین کرد و بمن گفت من در دنیا دوست ندارم
 حتی برادرهایم و قدغن کرد هر همان و غریبی که وارد میشود در پائین دژ را از او پرزائی نمایند اما
 بدش نیاید اگر معتمد الدوله مرا مثل محمد تقی خان مجبوس داشت و شما از ماندن در
 اینجا خسته شدید محاربه که تمام زن و بچه مرا بکشید که گرفتار دشمن نشوند

من میل بداشتم که در وزیرانم و اموراہل و عیال او را بعدہ کپرم خواہش کردم کہ مرا
 اجازہ بدہید کہ بگوہما برای تماشای بعضی خرابہ ما بروم دوبارہ بخدمت شما مراجعت
 نمایم خواہش مرا قبول کردہمان وقت کہ عازم حرکت بود منم بابلدی بہت مجال مقصود
 عزیمت کردم مقصود من دیدن دشت شیم باراست کہ شیندہ بودم در آنجا آثار قدیمہ پیدا
 در اینموقع ایلات در حرکت یسلاقی ہستند انما در ہمہ جا ایلات چادر زدہ اند و در مہربانی و
 مہانداری کوتاہی ندارند و گفتند راہ امن است و من با آن بلدی رفیم بچادرهای بارون را و
 عیدی و شب در آنجا ماندیم عیدی مرد کامل عاقلی است از شعر نایکہ در وصف مندی کہ یکی از
 سوارهای رشید بختیاری بود برای من خواند و سکمانی کہ علامت قبر مندی و سایر سوار
 بود بن نشان داد خیلی میل داشت کہ خودش بطور بلدی و مستحفظی با من باید چون

دیدم او مرد با قوت مہاندوستی است اسب صحیح را با و دادم کہ ہمراہ پیاید

لاجرم با ہم سوار شدہ براہ افتادیم ما از سر مقبرہ احمد بدل کہ یک امام زادہ است والوار
 اورا احترام نمایند کہ شیم از آنجا باندگا رسیدیم دورتر ازیندشت طایفہ دورکی ما بود
 کہ بواسطہ اعشاشی کہ در کوہماست حکم کسی را نمیخوانند عیدی ترس کرده مباد اورا آنجا گرفتار
 شویم و از مقصود بازمانیم تدبیری بجا طرش رسیدہ گفت باہما میگوئیم تو نوکر محمد الدولہ
 پشاشی و کانہ از محمد الدولہ برای کلب علیخان میرد تا مارانشاخہ سلامت بگذریم فوراً
 من کلاہ خود را تعبیر دادہ تا کسی مرا نشناسد از درہ کوی کہ موسوم بہ سنگ شیلار بود گذشتہ و
 در آنجا کطایفہ از ایل شند علی در زیر کوہ و لاچادر ہستند ما بایستی از آنجا عبور کردہ تا کوہ

شین بار برسیم شد علی ناکشند راه دور سخت است و امروز با نجای میرسیم و ما را با چادرگاه
 خود دعوت کردند ما قبول کردیم و براه افتادیم پیوسته بلدی اصرار داشت شب را آنجا بمانیم
 فی الحقیقه کوه سختی بود من در آن طریق کوه بدین سختی ندیده بودم ما پیاده شده جلوس آب
 خود را میکشیدیم و باز پایی ما میلغزید آفتاب هم نزدیک غروبست ما هم کجایی رسیدیم که میخواستیم
 بگذریم ناچار شدیم که شب را در آنجا بسر ببریم اشبهار ابا افشار ما را خود محکم بست که پرت
 نشوند خودمان هم بلا پوش خود را بکشیدیم آتشی ایل شد علی پیدا بود عیدی زیاد
 کردند و تشنه بودیم خیال بدبیری افتاد که غذائی بدست کند

بخیارها جنگامیکه دشمنان از همه جا کوه تا ه شد بکسوت مخصوصی دارند که در آن زمان
 همه بیکر اصدای میکنند و اما میطلبند بیکر تبه عیدی از جای خود جسته اصدار بلند کردند
 کمان داشتیم با کمان او بجای های دور برسد بعد از صدای عیدی از طرف مقابل صدای ضعیفی
 بگوش ما رسید عیدی گفت آنها شنیدند و برای مانان و آب میآوردند هر چه فطر شدیم
 خبری نرسید فعلا این مکان سرد است اسب منم پایش شل شده بود هر چه خواستیم اورا نزد
 خودمان بیاوریم ممکن نشد دور او سکنا چیدیم که در وقت کشیدنش پرت نشود عیدی
 هم که سفیدی برای آوردن اسب نذر احمد بدل کرد و نگاه افشار اورا گرفته میکشیدیم رفیق
 بدون درنگ صدای یا علی را بلند کرد بدون اینکه صدقه باسب برسد اورا از پرتگاه
 رد کرد و شروع برفتن نمودیم بزودی بسره کوه رسیدیم سر از بری اینکوه کم و سهیل تر از سر
 بالائی میباشد بعد از طی نصف راه روشنی آتشی چند نفر ایلات که بطرف اندکامیر

دیده شد بخت سخی زمین و سر و زلفش میخامی چادر و زیر در حتمای بلوط باراندا حتمه ما
خیلی کر سنه بیستم این ایلات هم فقیر فقط قدری پایز و مان سیاه که بهترین اغذیه
انهاست برای ما آوردند

پیش از طلوع آنها حرکت کردند ما هم براه افتادیم صبح وارد جلگه شین بار شدیم راه از
کشت در حتمای بلوط جنگل شده از آنجا گذشته وارد ایل منجری که از طوائف حشی
نجبیتاری است شدیم محض اینکه با ضرری نرساند کفتم من یکی از نوکرهای معتقد اولو
هستم غرم تا شای مخروبه های این حد و در دارم زلف و در با جمع شدند مکان آثار قدیمه
پرسیدم که شنید ما نمیدانیم ریش سفیدی در طایفه پیا شد که اطلاع دارد الان اینجا نیست
باید آن مخروبه ها در سنگ بتان که در اینجا است باشد من قدری مان خورده پیاده برای
دیدن آن آثار بیرون رفتم چند نفر از ایل هم همراه من آمدند هر چه در این راه سخت
بند و پست کردش کردم اثری ندیدم مراجعت بایل نمودم بکنیف از نجبیتاریان بمن
گفت من تمام این کوه را بلدی باشم و بتان نشان میدهم بشرط که مبلغی بمن بدی
قبول کردم و با عیدی سوار شدم در آیدشت شین بار که بقدر چهار میل عرض دارد و محوطه
آن کوههای بلند است گردش کرده تا رسیدیم به آکین تعریفی که از الوار شنیده بودم
در اینجا بود که میکشد مکان قدیم خوبست در اینجا نه نوشتجاتی بودند اثری که فایده برای
من داشته باشد میکشد اینجا را فرامرز ساخته است که یک صاحب منصب کافر بود صد هزار
غلام داشته که هر کدام کار و دسته طلائی بجز رزده گیر ایل زمین سنگ بریده بودند که پست پا

آکین در آنجاست که از قدیم در کوه ساخند برای قورن کی در آن کوه جمع شده

در لغت است

ارتفاع داشت آنچه شخص کردم خیزی نفیدم مگر اینکه آن جاده داخل کوه میشد
 وقتی که عازم کهنین بودیم زد پای چند خرس را دیدیم
 الوار میگویند این شین بار در زمان قدیم جای آبادی بوده و باغات بسیاری داشته
 احوال این اشجار که میوه دارد از بقیه آن اشجار است الوار حکایت بسیاری در باب خرسها
 دارند بلکه آنها را از سایر حیوانات مقدم میدانند و میگویند اغلب کارهای آنها شبیه
 بانسان است حکایاتی بسیار در باب خرسها نقل کردند از جمله میگذشت حضرت علی و اما و پسر آنست
 اغلب رخت عوضی میپوشید و در پاهای آنها کروش میکرد تا اشخاص در مانده رانجات دهد
 روزی بالباس عربی که کسی در آنشاسد در صحرا مشغول کروش بود و غم سیاه چادری را داشت
 صاحب چادر چون مرد لیبی بود شخصی غریب را کمر بست که بطرف چادر او میآید پشیمانی
 که از کوفته تازده چیده بود در کوشه چادر بروی هم ریخته آنگاه بزین خود گفت ایکن من
 در میان پشیمانان میومم همینکه این شخص وارد شد بکوشه هر من اینجا نیست منم چون فقیر
 بستم قوه پزیرانی ندارم تا راه خود گرفته برود وقتی که حضرت علی وارد شدند دستور العمل
 شوهر را بجای آورده گفت شوهر من اینجا نیست حضرت علی چون وئی خدا بود میدانست آن
 شخص در زیر پشیمانان یک مرتبه فرمودی خرس بر خیز فوراً آن پشیمانان مرد حبسیده زبانش
 لال شده بیرون آمد و روی بهامون نهاد حالا این شوری که در خرسها می پیچبت است
 که از اولاد انسان بوده اند یکی از حکایات دیگر این بود که میگذشت خرسها هر کس را اسلحه
 داشته باشد میکشد و اسلحه او را در کوه پنهان مینماید هر وقت شخصی خدمتی با آنها نمود و عرض

اسلحه باو میدهند و نیز گفتند وقتی صیاد می بزم شکار پازن در کوهی رفته گردش میکرد
دسته خرسی که دور هم نشسته و غزاداری میکردند دیده از آنها رسیدند فرار کرد یکی از آن
خرسها در اتعاقب نموده گرفتارش ساخت بدون اینکه خیال از دست و صدمه او را داشته
باشد بازویش را گرفته بجمع خرسان برد بعد فهمید که عزای آنها برای مردن خرس نوده است
پس با شماره باو حالی کردند که قبری بکن آن صیاد کوه دالی کنده خرس را دفن کرد یکی از
آن خرسها از نظر نا پدید شده طولی نکشید که برکشت و یک قبضه لنگت حاجی مصطفی و یک
پشتاب و یک کار و دو کیسه تمام آورده بجهت حق الرحمه باو دادند چون خرسها دارا
این نوع صفات میباشند بر سایر حیوانات ترجیح دارند

و قتیکه من مراجعت بچادر نمودم لری که وعده داده بود مرا بنگت بان برود حاضر شده
براه افتادیم نوشتجات ما در کوهی است که جای شخی است و دور او از اشجار پوشیده است
در همان سنگ شکل دوازده نفر افشاری کرده بودند تمام اعضای آنها معلوم ولی سر
آنها معلوم کو یا عمد اسر آنها را محو کرده بودند و آن اشکال حسیلی طبلد بودند و چند خط
پهلوی هم نوشته شده که از عمد ساسانیانست این اشکال چنان میانید که بقصد نماز است
آنگاه خسته و پرمرده مراجعت نمودیم بختیاریان صاحب چادر خیلی مهربان میباشند اما
از کثرت پریشانی نمیتوانستند که بزنان بلوط برای ما پاوردنیک کوسغذی به دو هزار
و پانصد خریدیم و از آن ایل معانی کردم پس از آن بطرف کوه دلار قسیم سنگهای کوه از
برف و باران لغزنده و تر شده بود کسبها می لغزیدند چندین دفعه پرت شدیم خوش بختانه

در آنجا

بد و محظرات آنجا گذشتیم بالای اینکوه بسیار با صفاست ابرها مثل پرده مانند
 کوه گیتی نه و زرده کوه که از برف پوشیده شده پدید است در پای کوه با علی رسیدیم که مال
 شیخ درویش است که در جواب عیدی آتش صدا داده مان و آب برای ما فرستاد چون
 مارفته بودیم ما برسید خلاصه من و صابح جانب و زگر قسیم جعفر قلی خان هنوز مرحت
 نکرده بود ز نهایی او که نه نفر بودند از من لازمه پزیرانی را نموده تمام آنها زیر یک چادر
 با هم زندگی میکردند و همه در یکجا جمعند و ظاهراً با هم خوب و مهربانند بعضی از آنها بسیار خوش
 و جوان میباشند زن بزرگ ستاره خانم و دختر کلعلی خانست و رئیس سایر زنها میباشند
 همیشه یک خوراک خوبی بمن میفرستاد یک مهرایرانی بمن داد که نفس آن یک پادشاه
 و دو اسب بود از فرار معلوم نفس او و مرزوست ستاره خانم گفت اینمهر را از اندک پدید نموده
 عقیده او بود که ظلم است بمن گفت برای این تو میدهم که چون مسافر هستی این باشی مادر
 جعفر قلی خان و پسرش در صفهان کرد و معتقدند که دولت میباشند این خانهای خوشگل که با
 از من رو میگیرند و مانند خواهر محبذانی میمانند و مرا برادر خطاب میکنند
 روز بعد بطرف سوخته حرکت کردم آب رودخانه بواسطه باران زیاد شده بود من
 و اہم نزدیک بود هلاک بشویم با علی رسیدیم دو نفر از سواران جعفر قلی خان را دیدم که عازم
 خدمت آقای خود میباشند با شاق آنها براه افتادم یکساعتی شب وارد قریه گتوند شدیم
 من خیلی خسته و اہم شل شده بود روز دیگر بتوسط کلک از رود کارون گذشته رسیدیم
 بدشت عقیلی صبح زود وارد قریه استکی شدیم با بقی روز را در زیر درختهای نارنج که

متعلق بکاکریم که خدا بود توقف نمودم بلکه عقیلی با صفا و برای زراعت خوبست ولی بواسطه
قبول معتمد الدوله خراب شده احوال مرد و اسبهای من مثل شده بقیه سفر من که خیالی راه
سخت است نمیتواند طی نمایند قبل از روشن شوشتن خیلی مایل بودم مخروبه نانی که بخیابان
مسجد سلیمان بزرگ میاندا تا شاکم چون مکان مسجد با عقیلی مسافت زیادی داشت بدین
کرایه کردم مکن طای سیبری کف اگر پول کیوه بمن بدی با تو همراه میآیم قبول کردم تنها
بقریه بجهت رسیدیم پس از آن از چند قریه عبور کرده که تا مشان از تندی و جرمه معتمد الدوله
پریشان و فقیر شده بودند آن ملا که مرد خوش صحبتی بود از حالت طوائف و حکام و حالات
انالی خورستان و تاریخ مسجد سلیمان نقل میکرد و میگفت وقتی که علی و سلیمان با چند پهلوان
دیگر از مسجد خود حرکت کرده بکنک رستم میرفتند و این پادشاه بزرگ که بر جن و انس
فرمانروا بود به شکی نشسته که همشاد و دودیو او را ساخته بودند و هر دیوی از برای خود قلمبه
ساخته بود و تمام آدیو نا در تحت حکم دیو کنک بودند و آن دیو ها هنوز هم پاسبانی خزان سلیمان
که در آن عصر مدفونست میکنند این ملا کجانش این بود که من در تجسس آنخانه ما هم معلوم شود
که از دیو ها زیاد ترس دارد و با گراه همراه میآید آن ملا چون مسلمان صادق بود نزد خود
خیال میکرد که او را حضرت علی و سلیمان از دیوان نجات خواهند داد و هر چه بسیرین فرنگی
آید باید باری بعد از دیدن آن مسجد چیزی که فایده داشته باشد دیده نشد بجز یک تپه
که روی آن تپه را صاف کرده بودند روی آن صافی آثار عمارت قدیمی بود نوشته و
آجر و مر و ستونی در آنجا ندیدم ممکن است قدیم مسجد آتش پرستان بود و قیسه من مشغول

تاشای آنجا بودم آن ملا بدقت تمام بمن نگاه میکرد و تعجب نمود که من خزانة و خیزی
نیامم و خوشحال بود که دیو و جتی با ادیت ز ساینده یقین داشت که دیو با ما ادیت
میرساند برای رفقای خود نقل کرده که این فسر کنی کچوب دستی دارد که خود بخود
مربک از او چکیده مینویسد مقصودش قلم بردا بود

یکی از ان الوار گفت مسجد سلیمان پای تخت آن پادشاه است تمام پادشاهان اسلام
او حاضر میشدند بجز رستم که حسادت میورزید حضرت سلیمان اراده داشت که با او
جنگ کند چون رستم بزور و بازوی خود زیاد مغرور بود سوار خوش شده در جوالی پای
تخت بچه را دید که سوار مادیان سفیدی است که از شیر سفید تراست نطفل حضرت میر
المؤمنین علی بوده بجهت اینکه لباس خود را عوض فرموده رستم شاحث پرسید راه شهر
کدام است و تو کیستی فرمود من نوکر سلیمان هستم و اینک از پای تخت میآیم جواب داد
که من بهلوان رستم و دشمن آقایی تو میباشم و او را امروز از پادشاهی معزول خواهیم کرد
و اما پیغمبر جواب داد که اول با من کشی بجبب اگر مرا زمین زدی آقا می رانیز میتوانی
معزول نمائی اگر زمین زدی راه خود را بگیر و برو

خلاصه رستم کمر بند آن جواز را گرفته بجایش زمین زد و سهل است تا شب هر چه تو
داشت نمود موافقت حضرتش را از خانه زمین حرکت دهد لکن رستم از کثرت خشکی
از چشم و دانهش خون میآید یک دفعه حضرت علی دست بکمر بند او آورده سردش بلند
کرده با آسمان چهارم پرتاب کرد آنوقت رستم از زمین برخاسته گفت زور نوکر سلیمان
کیان بند

که این باشد زور خود او چه خواهد بود و بولایت خود مراجعت کرد و از آنوقت مالیات
 بسلیمان داد و الوار هیچ جایی نخواستند مثل مسجد سلیمان مقدس نمیدانند
 چون از اینجا بوشر راه نزدیک بود با صاحب کُر سوار شده بوشر وارد شدیم همان
 سید ابوالحسن بودم و قایم را نقل کرد و از جمله اینکه محض افساد علیه رضا خان معتمد الدوله
 اهل و عیال محمد تقی خان را اسیر کرده و علیه رضا خان را حاکم نجف تباری نموده تمام مالشان
 مشارالیه مشغول جمع کردن مالیات برای معتمد الدوله بود و چندین نفر از نجف بای بوشر را
 معتمد الدوله گرفته اموالشان را ضبط کرده سربازان او در هر خانه بدون ترس میروند
 و غارت مینمایند ما نور او در دانات تعدی بسیار میکردند مردم را کثرت ظلم پناه با عراب بود
 معتمد الدوله هم محض کوشالی شیخ نامر میخواست او را سیاست کند ابتدا او را در دربار دولت
 یاغی قتل داده بعد قشون زیادی بطرف ولایت او حرکت داد شیخ با اهل و عیال
 بولایت عثمانی پناه برد

محمد تقی خان را در قلعه میرزا سلطان محمد که از محترمین سادات است در یک طاق کوچک
 سنگی حبس کرده بود من توسط آن سید نجیب زبندان رفتم محمد تقی خان را ملاقات کردم
 در پا و کروش زنجیر بود پس از آنکه من اینجا محترم را با خیال در گوشه زندان دیدم
 یک هم و غم فوق العاده من داد که شرح آن عاجز من آن بی که در خلاصیه داشت
 رفع شده و حال و خوش بود لیکن من بجالت او تأسف خوردم خان بطور سابق قسم
 کنان با من صحبت نمود فوراً فهمید که حال من دیگرگون شده گفت ای صاحب خانه بزرگ است

و مخلوق او بیاییم باید از حکم او سر نه چیم آنچه خواست خداست همان میشود تا من
 تا سودی ندهد و دیر روز حاکم و مقدر بودم امروز در زیر زنجیر ظالم هستم در مصورت نیست
 از معبود خود در کله بزم هر چه از دوست میرسد نیکو است پرسید آیا خاتون خان خانم
 و حنیعلی را ملاقات کرده اید کفتم من مازره وارد شو شتر شده ام هنوز بیدین آنها
 ز رفه ام محمد تقی خان خواستش کرد که آنها را ملاقات نمایم و چند پیغامی هم برای آنها
 فرستاد آنگاه بمن گفتم من میدانم که شما در قلعه قل قدری پول برسم امانت بخاتون خان
 خانم دادید و از بدبختی و گرفتاری نشد آن مبلغ را بشما برسانم حال تمام دولت و کینت
 ما را مستعد الدوله صاحب شده و تصرف نموده از آنوقت قدیم بذلت افتاده ایم ولی
 چند فقره اسباب قیمتی را بتی شوستری سپردم آنگاه نوشته بمن داد تا نزد تید برده
 عوض پول خود یک طاقه شال بگیرم اینگونه صحبت برهم و غم من افزود و مزید غصه من شد
 برات را پاره کرده کفتم استعدا دارم که پیش از این مراجعات ندهید و اینگونه صحبتها ننه
 باری آنچه در حبس با و گذشته بود برای من نقل کرد و گفتم آن شبی که بشنوخ آوردید
 نزدیک بود که مانند آقا کریم نجابت بیدید فوراً محاطین من مرا نزد مستعد الدوله بردند
 گفتم اگر بختیار یان بخواهند بقوه جبریه ترا از اردو من بدر ببرند قتل از اینکه این
 اقدام را بنامید من ترا بسلاکت میرسانم

خلاصه بعد از نیمه اگرات گفتم تمام جد و جهد من این بود که بختیار یان را بر مرتبه عالی برسانم و
 نامش را بخوبی مشهور کنم و دشمنان از روی حسادت این اسباب را فراهم آوردند عقیده اش

این بود که معتمد الدوله سلامت و در بطهران نمیفرستد تا از طرف دولت با مهر بانی شود
 شاه هم به ترقی بجبّیاری خدیو سرزود و مراجعین بدمی خواهد نمود یا اینکه چشم مرا خواهد کند
 معمول آن زمانست و اغلب محرمین را چشم می‌گنند که بدتر از مردنست بعد کشتن شاه باسانی
 می‌تواند حسیقلی را ملاقات نماید چه او را به آقا محمد زمان که از مردمان سبک نفس خوش
 رفاری است سپرده اند چلی با و مهربانی میکند اغلب بدین من و مادرش می‌آید
 من بجان و غده دادم که بزودی نزد حسیقلی بروم و در آن روز منزل خاتون بجان خانم و خانواده
 سراغ گرفتم آنها در یکی از خانه های شوشتر که حال خرابه است منزل دارند در کج خانه در میان
 پریشانی آنها را ملاقات نمودم آنچه داشته بودند معتمد الدوله که گرفته بود لباس ایشان پاره پاره
 آقا کریم را که سابقاً بطور پسر حمی گشته بودند انگلیسی هم در راه از ناخوشی مرده بجهت آن دو
 نفر خان دائم گریه میکردند بجهت سردی هوا و بداشتن آتش تمام روی هم خوابیده که گرم
 شوند اغلب ایشان از سردی هوا و بداشتن بالا پوش بنا خوشی اسهال و تب مبتلا شده
 بودند باقی هم البوری ضعیف و ناتوان باشند که من با زحمت آنها را شناختم خاتون بجان خانم
 از کثرت غصه وقت سخن که در آن گشت میرنجت معتمد اباز اظهار مسرت نمود از اینکه دو دو
 ملاقات کرده چه شنیده بود که من با آقا کریم گشته شده ام
 خانمی خواهر خاتون بجان خانم که شرح خوشگلی ایر از این پیش شرح داده ام آثاری از
 حسن در او دیده نمیشد فاطمه سلطان شوگلی علیش خان هم مثل سایر زنان ضعیف و لاعز است
 مادر خاتون بجان خانم که با من بی نهایت مهربانی میکرد با چند خانم دیگر احوال پرسیدم

جواب مراندادند و صدراعظم ابوالوای و کریم پلنگ کردند معلوم شد آنها تلف شده اند
 بعد از تاسف زیاد پیغام محمد تقی خان را رسانیدم و گذارشات خود را که از ایشان جاسده
 و با کریم قاصد خدمت ایلیانی بودیم تاکنون بیان نمودند همچنین گفتند و فیکه من خواهم نسبت
 کوه مای خودمان بگویم که کوه کیلویه با حمله بردند اگر چه از دست آنها نجات یافتیم ولی چند نفر
 از ما کشته شد از جمله شیخ خان بود در همان صین علی شیخ خان با چند سوار عازم خدمت جنیل خان
 ما از دست سواران کوه کیلویه نجات یافتیم تا آنکه نزد جنیل خان برویم مذکور شد که اگریم
 گرفته و بدشمن سپرده از او مایوس شده بسرعت برگشته که با طغی بشود در راه خیال کرد که بد
 محمد تقی خان بروی از ایلات باد بر خورده انسب و یراق او و کسانش را گرفتند علی شیخ خان چار
 پیاده عازم چادر مای عبداله خان بویرا احمدی شد زیرا که محمد تقی خان با آنها همه وقت مهربانی
 نمود از عبداله خان خواهش کرد که عیالات را مسکنی بدو قبول کرد پس از آنکه اهل عیال
 محمد تقی خان بجا در او درآمدند امر کرد تمام را محبوس نمودند چند مرد و سحر پوفانی بودند در عرض
 نیکبای محمد تقی خان این نوع رفتار کرد

در حال کاغذی بمعهد الدوله نوشت که عیالات محمد تقی خان را دستگیر کرده ام در هر کجا کجائی
 تسلیم نمایم بمعهد الدوله هم چند سوار با جعفر قلی خان فرستاد تا آنها را بشوشتند و بعد از
 احترامی زیاد نسبت با ما را وارد شوشتند و غلبه مردوزن این راه را پیاده طی نمودند
 بعضی از آنها در بین راه مردنیکجی از آن اموات ما درین بود و قتی که ما را وارد شوشت کردند
 در اینجا جای دادند فراول در حفظ ما که است شد چیزی است مستحقین را بر داشتند مردمانیکه

و خانواده اش را معتمد الدوله بطهران فرستاد شاه در ابتدا خیال کشتن او را نمود بعد امر
 بحبسش کرد تا در سنه ۱۱۵۱ هجری قمری محمد تقی خان بدر و وزندگی گفت حینقلی پیرش که بطور کرونئی بود چهار
 سال بعد از پدرش رحلت کرد و خان توخجان خانم و بعضی همراگان و نوکرهایش را بقریه
 فریدن که نزدیک صفهان است و ملک بیاعی محمد تقی خان بود فرستادند

آنچه در حاتم سفرنامه لیاری نوشته شده از فرار ویل است

بارن دُبد در لرستان سفر نموده میونسید که منصور خان برای گرفتاری میرزا قوما با قوت
 بسیار ماور شد میرزا قوما شیخ المشایخ حبیب پناه برود و دختر او اسیر منصور خان شد یکی از
 دخترانش محض حفظ ناموس خود را بچاه افکند بعد از تسخیر بهبهان میان رودوی منصور خان
 ناخوشی منکلی بروز کرده دو پسر و مقتصد نفر از آبغش مرد و باقی قوتش فرار کرد میرزا
 قوما بدون مانع به بهبهان مراجعت کرد

بعد از گرفتاری محمد تقی خان جعفر قلی خان که رئیس طایفه هفت لکنک بختیاری است و به تهور
 معروف است طایفه بهدار دند که شعبه از هفت لکنک است و طایفه راکی که شعبه از ایل دورکی
 میباشد ریاست او را قبول کردند (جعفر قلی خان همچو قریب ریاست ایل هفت لکنک را نداشته
 فقط تیره بختیاری و جماعتی از راکی چند وقتی ریاست او را قبول کردند) ازین پیش جعفر قلی
 خان در داخله بختیاری و حدود مجاور تعدی مینمود هر جا سریری در بختیاری بود دور او
 جمع میشد و کسی نبود که از آنها جلو گیری نماید لهذا جماعتی بسیار از سوارهای جوهر شجاع
 مشهور دور او جمع شدند هر گاه کار با وسنگ میشد در روز معروف جای میکرد و کسی را با دست

رس نبود گفتند مشارالیه یکروز چهارده نفر از اقوام خود را بهلاکت رسانید اسم او تمام
طوائف و ایلات را میسرانید اغلب با خوانین و اقوام خود از جمله آخرو و آبر و زب
طرف کرمان و یزد و شیراز حتی طهران حمله میآورد و غارت می نمود بجهت شجاعت بختیار
خصوصاً جعفر قلی خان کسی نمیوانست با آنها بر ابری و مقاومت نماید

موسیویز در سفر دوم ایران خود مینویسد که در آن ایام بختیار یان تا دم دروازه
اصفهان حمله میآورد چند روز بعد مراجعت من بعد از محمد الدوله پول کرانی از جعفر قلی خان
مطالبه کرد مشارالیه از عهده بر نیامد از این جهت محمد الدوله او را در دولت یاغی قلم داده
سلیمان خان نایب الحکومه خود را با سپاه فراوان بکنکاد فرستاد جعفر قلی خان در روز پناه
برد بطوائف انجیل و راجنک آورده برنجیر نمود

از آنجا که من همیشه در خیال بودم که بعد از مسافرت من چه بدبختی بسرا بل و عیال محمد تقی خان
آمده و بهوقت انشخص محترم را از خاطر فراموش نمیکردم کاغذی به دستر مالامار من
وزیر محش را انگلیس در طهران نوشتم که آنچه بعد از من بسیر محمد تقی خان آمده بنویسد تفصیل
ویرا من نوشت بحال اتمار از او حاصل نمودم

در ۲۵۸ هجری مطابق ۱۸۴۱ در ایام سلطنت محمد شاه مؤچهر خان محمد الدوله حاکم عربستان
در استان و اصفهان بود از طرف دولت با وحکم شد که قشون بطرف بختیاری حرکت
بدهد و محمد تقی خان چهار لنگ را که مستقل و در معنی یاغی است و او امر دولت پرست پاشی
زوه کر فارس شده روانه طهران نماید با بجهت محمد الدوله با قشون بسیار راه بختیاری پیش

داشت محمد تقی خان ہم با سپاہ فراوان اور اپنی بیاز نمود و در قلعہ تل کہ مقر فرمانفرمائی
 از سر
 محمد تقی خان است ملاقات دست داد نهایت مهمان نوازی را بجای آورده علیشہ خان برادر
 خود و شیخ خان وزیر خود را مامور خدمت او نمود و معتمد الدولہ در وقت بطرف شوشتر کوچ کرد
 محمد تقی خان وعده کرد کہ دہ روز بعد زور و معتمد الدولہ بشوشتر مجتہت برسد

دو ماہ از ان مقدمہ سپری شد و محمد تقی خان بشوشتر نیاید علیشہ خان و شیخ خان معتمد الدولہ
 کشف شد کہ ما میریم قلعہ تل و محمد تقی خان را میاوریم لاجرم با جازہ معتمد الدولہ بقلعہ تل رفتند
 اما دیگر مراجعت نمودند معتمد الدولہ دانست کہ فریبش را خورده قریب پانزدہ ہزار
 قشون برای قلعہ تل حرکت داد کہ محمد تقی خان و علیشہ خان و شیخ خان را گرفتار سازد
 بعض اینکہ قشون معتمد الدولہ نزدیک شد محمد تقی خان با عیال و طایفہ و خزانہ بولایت
 را مہر فرو موکوچی و ہمینی رفت معتمد الدولہ اورا تعاقب کرد و طایفہ و اہل محمد تقی خان کہ
 دہ ہزار خانوار بودند متدرجا اورا شہا کہ نشہ بطرف معتمد الدولہ فرستد ناچار محمد
 تقی خان با بقیہ اہل و عیال و اتباع شیخ المشایخ حیب پناہ برد معتمد الدولہ ہم ہمہ جا
 اورا دنبال داشت در نزدیک فلاجیہ اردو تکمیل داد و محمد تقی خان را از شیخ حیب
 خواست شیخ سامر خان بشیخ سعید شیخ بخرین نوشت کہ نزد معتمد الدولہ از محمد تقی خان
 شفاعت کند و در ضمن فرار داد کہ خانوادہ محمد تقی خان را بشوشتر روانہ دارند
 معتمد الدولہ سیماخان سهام الدولہ پدربہا کبیر خان حالیہ را نزد شیخ سامر خان فرستاد
 کہ محمد تقی خان را بشوشتر بیاورد و مشارالہ محمد تقی خان را بشوشتر آورد معتمد الدولہ او را

بمحمد خان کلبادی سپرد که اورا محافظت نماید علیش خان و شیخ خان نرزشی نام
 مانند و در تیه بود که شب بار و وی معتمد الدوله حمله برده محمد تقی خان را نجات دهند
 و بخود او هم خبر دادند معتمد الدوله خبر شده محمد تقی خان را زود خود آورده محبوس داشت
 شب را شیخون زود تا ما بقصود خود نائل گشتند شیخ سامر معتمد الدوله وعده کرد که
 شیخ خان و علیش خان را زود او بفرستد اما وفا نکرد و چون معتمد الدوله مطلع شد امر
 کرد تا از هر طرف از آنها جلوگیری شود با نیواسطه ما بین آنها و علیش خان جنگ شد
 شیخ خان و چند نفر دیگر در جنگ مقتول شدند علیش خان مصمم شد که پناه بفرماید
 میرزا حکمران فارس بر و معتمد الدوله محمد تقی خان را بدار اختلاف فرستاد و علیش خان
 و کسانش زود تر وارد طهران شده بوجهانه متحصن گردیدند بعد زود و محمد تقی خان بطهران
 اورا به نیوران که سیاق شاه است حمل کردند شاه اورا بجای علیخان حاجب الدوله سپرد
 و روزی دو تومان و هفتاد ار برای مخارج عیال او از دیوان مقرر شد شاه در خیال
 کشتن او بود و حسب آنکه خان شایسون امیر توبخانه مانع شد شاه خواستش او را قبول
 کرد و محمد تقی خان و اهل و عیالش را با میر توبخانه سپرد دو ماه بعد از نیمه مقدمه حسب آنکه
 وفات کرد و محمد تقی خان را دوباره در توبخانه محبوس نمودند مدت پنج سال در محبس بود
 پس از آنکه ناصر الدین شاه تخت نشینت حکومت صفهان با میر نظام شکایت نوشت
 که با بودن محمد تقی خان بختیاری منظم نخواهد شد لهذا حکم داد که او را تحت انخط
 بار و پل بفرستند جمعی مانعت کردند او را با علیش خان روانه تبریز داشته محبوس نمودند

دو سال در تبریز بودند و یک باره آنها را مراجعت بطهران دادند علیش خاثر امر خصی شدند
 که از عیال محمد تقی خان نکا بهاری نماید در ۱۸۵۱ میلادی محمد تقی خان در توجان بدوردورد
 گفت در نیوقت دولت دو پسر محمد تقی خان و اهل و عیال او را که بالغ به شصت نفر شدند
 بعلیش خان سپرد که بکوه های بختیاری مراجعت نماید بعد از چهار سال حسین قلیخان در طهران
 فوت شد زانش و خرم خان بابا خان طولی نکشید که او هم مرد و اولاد وی نداشت علیش خان هم
 در ۱۸۷۹ رحلت کرد و مهدی قلیخان پسر دوم او اینک در طهران زندگی میکند از فامیل محمد تقی
 خان خاتونجان خانم باقیست که هفتاد و دو سال عمر دارد و در فریدنت باد و دهر و یک پسر
 برادرانش خان بابا خان اصلاخان کریمخان محمد علیخان تمام فوت شده اند اولاد آنها
 که قریب شصت نفر باشند در بختیاری زندگی مینمایند

بعد از فوت محمد تقی خان علیرضا خان علی محمد خان علی مراد خان که چهار برادر بودند رئیس طایفه
 چهارلنگ میباشند علی رضا خان رئیس تمام ایالت است بعد از فوت او در ۱۲۹۵ میرزا آقاخان
 پیرشس حاکم شد در زمانیکه محمد تقی خان حاکم طایفه چهارلنگ بود اسدخان هم حاکم طایفه هفت
 لنگ بود در نیوقت هفت لنگ و چهارلنگ رؤسای مختلف داشته و در تحت اختیار تکمیل
 بوده) این دو حاکم با هم رابطه شخصی نداشتند بعد از وفات اسدخان پیرشس حفر قلی خان
 جانشین پدر شد ولی بجهت تردید احکام دولت توانست در ولایت خود توقف نماید

پس از او کلب علیخان و ابدال خان رئیس شدند چیزی نگذشت که کلبعلی خان و ابدال خان
 مقتول شدند (ابدال خان در جنگ کلوله خورد بعضی گویند بواسطه جراحت کلوله وفات کرد بعضی

گویند بواسطه بی که با و عارض شد (حنیقلی خان تا حال سی سال است که رئیس مستقل و اینجانی
 تمام بختیاری میباشد بعد ازین راپرت راپرت دیگری بفرات اسلامبول رسید که درازم
 چون ظل السلطان حاکم اصفهان حسین قلیخانرا گشت من یقین دارم که بطور نامردوی جمله در آن
 سواد نوشته لیاری است که از طرف محمد تقی خان بسترفرت تاجر کلکسی
 در مبنی نوشته است)

آقای محترم من سه ماه است که در کوه های بختیاری نزد محمد تقی خان رئیس آنها زندگی می نمایم
 و کردش میکنم اینک آمده ام به جزیره خارک تا چند روزی با هموطنان خود خوش بگذرانم
 محمد تقی خان جنسی مایل است که ما پن ولایت خود و بندوستان تجارت و اثر نماید و ازین
 خواش نموده که بشما بنویسم و تکالیف و قراردادها را مشخص نمایم اجازه گرفته ام که مشروحاً بشما
 بنویسم و رای شمارا در این باب بخواهم حالات و قابلیت انشخص خلی معروف و مشهور ادا ایل او
 فقط رئیس طایفه خونورسی بوده ارگرت شجاعت و کاروانی رئیس عام طوائف بختیاری شد
 در هنگام جنگ می تواند پانزده هزار نفر قوتون حاضر نماید

ماژر رادسن در جغرافیا و یادداشت سفرنامه های خود از فرات و زرکنی محمد تقی خان بفر
 نموده یکی از صفات حمیده مشارالیه اینست که خیال دارد طوائف الوار را که دائم موافق رسم
 ایلیات در کردش و رحمت پهاشد ممتزوک دارد و آنها را اورومات سکنا و هدایت بزراعت
 و فلاح مشغول شده زندگانی سخت را را نمایند و آسوده زیست کنند

من یقین دارم دولت کلیس برای انجام این مقصود نهایت تمهیدی را مینماید و برای فردش

متاع حاصل بختیاری فعلاً در خورستان شرقی نیست بازار و دکان معتبری وجود ندارد
 شوشتر و دزفول محروبه و حقیقه جزو شهر شمار میآیند محمد تقی خان سپاهدار مایل است که در آن دو
 شهر تجارت باهندوستان دائر نماید

و نعمت خاک بختیاری از فریدن و محال صفهان و سیرم فارس تا خورستان و بهبهان و
 لرستان قوه و آزادی آنها جنبی است اکثر اوقات اطاعت بدیوان ندارند اغلب
 مالیات خود را میپردازند لکن دادن مالیات بتمه میل رئیس آنهاست اگر میل دادن ندارد
 نمیدهند هرگاه حاکم مستقل خود آنها مالیات از ایشان بگیرد دیوان نمیتواند بگیرد

در بعضی کرمیراتشان با اینکه چندان کرم نیست باز بقله کوه ما و جاه های سرد میر و دزخی
 از کرمیرات آنها بسیار کرم است بغیر رنستان زندگی در آنجا مشکل است ولی در رنستان
 هوای این کرمیرات جنبی مطبوع است که نوشتن ممکن نیست در جبال رفیع و سیلاقت
 بختیاری هوای خوب دارد و اکثر معتدل است چنانکه در یکطرف نهایت سردی را دارد
 و در یکطرف بهد ری کرم است که دخت نخل و بوته نیل بعل میآید و ولایت آنها قابل در آید
 فعلاً محصولات آنها کدوم و جو و برنج و مابگو و قاسم میوجات است چوب مخصوصی دارد که
 از آن چوب چتی میسازند و بنجاک عثمانی و بلاد دیگر حمل میشود (این چوب معروف ببلال است
 و رنگ پوستش قرمز است حال هم برای چوب چتی بولایات حمل میشود) پشم انعام آنها
 بوشتر و دزفول و بهبهان برای فروش میرود و سب و قاطر خوب برای بردن بهبهان
 دارد و اینک من جنبی ممنون میوم که در این باب جواب درستی بمن بنویسید اگر هم رامی شما

قرار گرفت من نمونه پشم و غیره را در بمبئی برای شما میفرستم همچنین صورت قیمت جنس را
از محمد تقی خان گرفته ارسال میدارم هر گاه اشیاء دیگر هم بخواهید قیمتش را معین کرده
میفرستم مسلم است که تجار بمبئی محض توثیق محمد تقی خان و اراده خیر و ترقی ولایتش قدم
کامل بنمایند اجناس ولایت محمد تقی خان و میرزا قوامی بهبانی با مکاری خودشان
حاصل و نقل بندر دیلم میشود معلوم است اگر رودخانه شوشتر هم برای عبور کشتیهای خارجه
باز شود بهتر و نیکوتر خواهد شد

شاه بملاحظه اینکه شوانت بواسطه حکام از ولایت خوزستان مالیات بکمر و وازا اقدار و
تسلط محمد تقی خانم اطلاع یافته همین چند روزه دو فوج سرباز با نظر میفرستند
اعراب چب قیمت پاپین عربستان را زراعت میکند کمان میکنم شیخ آنها را اراده خیر محمد
تقی خان خوش باشد و همراهی کند همچنین اگر کسی که در رودخانه شوشتر عبور کند مانع نباشد
مردیک راه خوب و مختصری از اینجا با صفهانست مکاری هشت روزه از بختیاری به
صفهان میرود محمد تقی خانم همه نوع ضمانت میکند که قافله بدون خوف از بختیاری بگذرد
و ممکن است از این راه اجناس تا مرکز ایران حمل و نقل شود اگر لازم باشد این خط راه میرود
ما بین تون و طبس و یزد و هندوستان و هرات اجناسی که به بندر دیلم وارد میشوند
ارزان تمام میشود بجهت اینکه مخارج فوق العاده که در ابو شهر و راههای شیراز و ایدو با
مذارد از بندر دیلم بده اول محمد تقی خان راه خوب و سه روز مسافت است راه هم از قریه
جایزون به راه مرز و شوشتر خوب و از دزدان سوده است

من درست سرشته از قیمت اجناس و محصولات خورستان ندارم اگر لازم داشته باشد
 ممکن است زود نمونه و قیمت آنها را برای شما بفرستم و پارچه نائی که بخیاریان میپوشند و
 از بازار شوشتر ابداع نمایند قیمت آنها را نیز می نویسم هر چه زود تر در این باب اخبار
 شود ممنون خواهم شد معلوم است اگر شما قیمت تپشی که در بمبئی وارد میشود بنویسید کمال امتنان
 حاصل است من جواب کاغذیکه در باب داور نمودن تجارت بختیاری از قول محمد
 تقی خان نوشتم بمسئرت ماجر معروف بمبئی ملاحظه نمودم در پانزدهم ماه جنوری ۱۸۶۱ آن
 کمپانی قرار داده که کاغذ بنویسم به لیاژ که از دوست خودش محمد تقی خان نمونه اجناس را
 گرفته بمبئی بفرستد تا تکلف و شرایط مشخص شود ولی بدبختانه خان بختیاری اسیر شده
 بمقصود خود نائل نگشت مسأله اسباب ترقی و منفعت ولایت خورستان میشد همچنین در
 نصف ایران متعه انگلیسی معمول و رواج میگرفت

ترجمه حال مترجم سفرنامه لیاژ

این بنده یوسف مسیحی چهارمخالی در حلفای اصفهان زبان فرانسسه و انگلیسی دایر مدارا
 فرا گرفت از آن پس بچهارمخالی مراجعت کرده خدمت ولی نعمتان خود و خانین جلیل کجیار
 اشرف حاصل کردم و بجهت تعلیم آقا زادگان خوانین بچونقان آدم و حسب الامر حضرت

اشرف آقای حاجی علی قلینان امیر تومان بختیاری (سرदार

اسعد) این سفرنامه لیاژ در از انگلیسی فارسی ترجمه نمودم

بتاریخ شب یازدهم رمضان المبارک سنه ۱۳۲۲ هجری



صورت لیاړد مساور ایس بن سنجتباری

(کلیه از طرح جناب لال ملک)

راجع برودخانه زانیده رود صفهان از کتاب سفرنامه شاردن کلمه
 رودخانه زانیده رود دارای سه پل سپارتنک است که یکی در وسط شهری در ابتدا
 و دیگری در اشتهای شهر واقع است هرچشمه این رودخانه در کوه های شایمات
 میباشد که واقع در سمت شمال شهر و تقریباً تا شهر سه روز مسافت دارد زانیده رود خود
 اصلاً رودخانه کوچکی است ولی شاه عباس بزرگ یک رودخانه بزرگ دیگر را بنام
 ترتیب داخل این رودخانه نمود یعنی کوه های اگن زبیرت را که در

پست فرسخی صفهان واقعند با مخارج خیلی گزافی سوراخ نموده این دو رودخانه را
 یکدیگر اتصال داده رودخانه زانیده رود در بهار بواسطه ذوب شدن برفهای
 بزرگ و آب زیاد میشود زیرا که در سایر حصول آب رودخانه را از اطراف برای سربو
 نمودن باغات و املاک بواسطه جویها جدا نموده و خارج میکنند این رودخانه پائین
 صفهان و کرمان فرورفته و از کرمان بیرون میآید و از آنجا بدریای هند میرود آب
 این رودخانه بسیار شیرین است مع ذلک انالی صفهان آب رودخانه را برآ
 اینکه متحمل زحمت او را نشنوند نمی آسانند و از چاهاییکه در خانه ها حفر میکنند آب بنجورند
 رودخانه که ذکر شد داخل زانیده رود میشود مومن محمود ذکر است

و کوه هاییکه هرچشمه محمود در آنهاست دارای شحمه شکمهای خیلی مستحکم سطحی میشود
 که آن شحمه تنک نام دارد ای مجراانی هستند که با دانهها میگذرد این آب از چند نقطه
 از وسط اینکوه با بیرون آمده جاری میشود و بعلاوه مجرای بزرگ دیگری است اندازه

دهنه چهارپن نفط که از آنجا آب خارج میشود و خود را در حوض حسیلی عمیق بزرگی میاندازد
 خود این حوض از شسته سنگها تشکیل شده آنهم بوسیله ریزش آبی است که از بالای شسته
 سنگها میریزد یا دستی ساخته شده که از آنجا دریا بان رفته و خود را برودخانه زانیده
 رود میرساند و تکیه بالایی کوه میروند در محلی که این مجرای بزرگ واقع است در وسط
 کوه آب زیادی جمع شده مانند دریاچه سحرگتی است که قعر آن معلوم نیست زیرا و تکیه
 سنگ در دریاچه میاندازند جای خود را گود نمودند صدای همهمه زیادی شنیده میشود و تکیه
 آب از بالای شسته سنگ میریزد و در مجرای خود جاری میشود صدای بزرگی میکند
 بهین ملاحظه است که این رودخانه را محمودگر مینامند زیرا که محل ریزش آب صدای آبی
 شنیده نمیشود میگویند این آب از چشمه نیست بلکه آب برف است که ذوب میشود در این
 دریاچه میریزد بدلیل اینکه طعم این آب زنده است و رفع عطش میکند ولی و تکیه محل
 زانیده رود میشود و برای این طعم نیست و در رودخانه دیگر هستند نزدیک باین رود
 خانه و موسوم بآب کرکنت یا کورکنت است که یکی از آنها بزرگتر از دیگری است که
 چندین مرتبه سعی کردند این آب را داخل زانیده رود نمایند زیرا نفع کلی برای آنها داشت
 شاه طهماسب در این باب کوشش پلغ نمود و زحمت بسیار کشید و میخواست کوهی را که ضلع
 باین رود آب است سوراخ نموده آب کرکنت داخل رودخانه نماید ولی بواسطه بخت
 معدنی که عمده جات را خفه میکرد ممکن نشد و آنچه خرج کرده بود بهدر رفت ولی شاه عباس
 بزرگ برای وصول باین مقصود نقشه دیگری کشید و او این بود که خواست کوه را بشکافد

و آبراز وسط کوه عبورده چینی هم خرج نمود ولی بواسطه برف زیادیکه بود و شدت سرما
عمه جات در سال چندین ماه نمی توانستند کار کنند بدین واسطه بمقصود نزدیک باز هم دو مرتبه دیگر

اقدام نمود و او را شش بجائی بر رسید و بی نتیجه ماند

مرتبه اول افراتوچیک وزیر عدلیه شاه عباس که در آنجا دو چلی ملک و علاقه داشت خواست
دور و خانه را بیکدیگر برساند باین ترتیب که سد ساخته و آبرابا بالا رود

مرتبه دوم وزیر اول شاه عباس که خیلی علم جبر و افعال را دوست داشت نظر بوجه
یک شخص فرانسوی که دوستانی نام داشت و کینوع مهندسی بود خواست

وقت گرفت بواسطه معادن کوه مانی را که مانع احقاق این دور و خانه هستند از میان بر

دارند این شمشه هم مفید نیفتاد و از آن پس از اجال خود گذاردند مثل اینکه اتصال این

دور و خانه را بیکدیگر غیر ممکن دانستند باین آب کرکک مشروب میسازد یک قسمت از

شالک را و بعد خود را در رود افرات می اندازد

کندهان چاخوز از مرآت البلدان

نام بلده است از بلده چار محال و آن تپه است از سنک و خاک میان چمن واقع است

سه فرسخی کندهانت روی تپه مرحوم حسیقلی خان ایلمانی طاب راه تسکله معتبری

عالی بنا نموده

دوره او چون زیاده از یک فرسنگ است محل اصنام بختیاری میباشد جای

بسیار با صفای باطراوتی است آبش از چشمه است

شرح حال امامت نصره الدین احمد بروایت مؤلف تاریخ کزیده
 مؤلف تاریخ کزیده حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصرستوفی قرظی که زندگیش در سنه
 هفتصد و سی هجری است در تاریخ خود از احوال ابابکان لرستان در شرح حال
 امامت نصره الدین احمد مینویسد که مشاراً لیه بعد از شهادت برادرش فرمانفرمای
 لرستان شد در آن ملک سیرت پسندیده پیش گرفت و او امر و نواهی شرع را رواج
 تمام داد و از آنوقت باز تا اکنون قریب سی و پنج سال است در آن ملک بر ظاهیر غیر
 شرعی هیچ امری زرقه و چون کار ولایت جهت تعدی افراسیاب مضطرب بود
 برینک و بدو کم و بیش آن فرورسید و بوجه حسن مدارک مافات کرد تا ولایت
 معمور و رعایا مرقه بحال شدند و خزان از دفائن مملو شده و ملک قطب الدین پسر
 عماد الدین پهلوان را نیابت خود داد و ولیم کرد و ایند و خسرو شاه پسر ملک حمام
 الدین را سرشکر فرمود و هر یک مساعی جمیده مصروف داشتند لاجرم ملک لرستان
 محمود جهان شد چون کار ولیم در حیات او بانجام انجامید امامت پسر خلف خود یوسف
 شاه را ولایت عهد داد او چون پدر بزرگوارش در کار و کسب نیکنامی کوشید
 و بقره دولت ایشان ملک لرستان رشک خلد برین گشت حق تعالی تمام مویان
 امم را در سروری توفیق و ینک نامی و نشر معدلت کرامت کناد

(تاریخ معجم را فضل الله بسم امامت نصره الدین احمد بانجام رسانیده)

الفراض ابابکان از مشتم ناصر

اتابکان لرستان نه نفر بودند و مدت حکومتشان صد و شصت و نه سال بوده اول
 ایشان اتابک ابوطاهر است دوم اتابک هزاراسب سوم اتابک تکه چهارم ابان
 البارغون پنجم اتابک یوسف شاه ششم اتابک افراسیاب هفتم اتابک نصره الین
 اجمعه که ادیب عبدالله تاریخ معجم را با اسم او نوشته هشتم اتابک یوسف شاه نهم اتابک
 افراسیاب همانا خوانین بختیاری از زاده اتابکان میباشند سردار اسعد میفرماید که گویا
 از خوانین امروزه می شناسیم که نسب با اتابکان رسانند
 در سال هفتصد و هشتاد و نهم هجری امیر تیمور کورکان لشکر بلستان کشید بعد از جنگ
 عظیم اتابک افراسیاب مقتول و لرستان بمصرف امیر تیمور آمد سلسله اتابکان بعد از
 کشته شدن اتابک افراسیاب منقرض شد

در ۱۷۰۰ میرزا شاهرخ حکومت لر بزرگ و کوچک و بر و جرد و نهاوند را بمیرزا رستم داد

المقراض حکم انان لر بزرگ از منظم ناصری

همانا مقصود از لر بزرگ اتابکان لرستانند که در لرستان و بعضی از ولایات ایران
 سلطنت و حکومت کرده اند بعضی از مورخین اجتماع را نه نفر دانسته که آخر آنها اتابک
 افراسیاب باشد جمعی آنها را پست و چهار نفر ذکر کرده اند و آخر ایشان را اتابک قیاس
 الدین کاوس دانسته اند که بدست عساکر میرزا ابراهیم ابن میرزا شاهرخ در سال هشتصد و
 پست و ششم هجری مقتول شد اجتماع دور روایت بانیت که قدرت و شوکت اتابکان
 بعد از کشته شدن اتابک افراسیاب انحلال یافت پانزده نفر دیگر از زاده اجتماع که

قطر در بعضی اندوایج لرستان حکومت داشته اند بسیار شوکت و قدرتی بوده

حکام لرکوچک از جلد دوم منظم ناصری

اول شخص از حکام لرکوچک شجاع الدین خورشید بن ابی بکر بن خورشید است از قوم
جگرویی که نهایت عادل بوده همواره حکام لرکوچک در تحت حکمرانی لربرک بوده

از فوت اوستیف الدین رستم بن محمد برادرزاده او حکمرانی انیولایت یافت و بدست

برادرش شرف الدین گشته شد و شرف الدین بحکمرانی رسید چون او درگذشت

عماد الدین کرشاسب بجای او برقرار گشت و بدست حسام الدین خلیل بن بدر بن شجاع

الدین متحول گردید و حسام الدین خلیل جامی او بگرفت بعد از او بدر الدین مسعود پس از

بدر الدین مسعود تاج الدین شاه حکمران شد و بحکم آبا قاجان قتل رسید و فلک الدین

حسین و عز الدین حسین پسران بدر الدین مسعود حکمرانی یافتند

بعد از آنها بدر الدین خضر سپه تاج الدین شاه حکمران شد پس از او حسام الدین عمر حاکم و برود

معزول شد چون او درگذشت شمس الدین محمود حکومت یافت بعد از او محمد بن حسین

برادر دولت خان حکمرانی مائل آمد پس از دولت خان شجاع الدین محمود و پس از

او ملک عز الدین که امیر تمیور اورا گرفته سپه فرستاد و سیدی احمد بجای او

بجکومت رسید و پس از سیدی احمد شاه حسین بن ملک عز الدین بن عباسی حکومت

لرکوچک یافت و او اطراف بهمان و صفهان و نهاوند و شهر رور تا تحت کرد

چنانکه الوس بهار لورا در شهر رور غارت کرد و کور پیر علی و لدا میر علی شکر بهار لورا

که برزک بیطافه بود بر سر راه او آمده او را بکشت و بعد ارگشته شدن او شاه رستم بن
 جهانگیر در ایلات بحکمرانی نیش و ربه اطاعت شاه اسمعیل را بگردن گرفت چون او
 درگذشت آنخوز و جهانگیر پسران او با یکدیگر جنگ کردند و آنخوز کشته و جهانگیر حکمگزین
 شاه طهاسب مقتول گردید و حکمرانی بشاه رستم بن جهانگیر رسید و محمدی برادرش با او
 مخالفت نمود و چندی مجبوس و چندی در بعضی از نواحی لرستان حاکم بود تا حکومت
 بشاه وردی پسرش رسید شاه عباس خواهر شاه وردی را در جباله نکاح خود در آورد
 آخر الامر در سنه هزار سوم هجری شاه وردی بحکم شاه عباس مقتول و سلطان حسین بن
 شاه رستم که از پسر شاه وردی و پسر خانی بابل کله کرشیه بود حاکم لرستان گردید و حکومت
 بر وجود شاه عباس شاه قلی سلطان بیات داد و بعضی کشته شدند شاه وردی خازن
 از حوادث سال هزار و پنجم نوشته اند

مساکن بختیاری از کین و انش

قبایل بختیاری در کوهستانی که از اصفهان گرفته تا شوشتر و از شوشتر تا قرب کرمان
 ساکنان میروند و سکنا دارند بختیاری را میتوان گفت هرگز بکلی در تحت طاعت یک سلطانی
 نبوده اند در مقابل جبال منیع تا هنوز بر عادات و رسوم قدیم خود روزگار میگذرانند و در
 اداره امور داخله چندان اعتنائی بکام و احوال حکومت ندارند و بجهت اینکه از اراضی
 خصه که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته اند قدری سرباز و قلیبی هم
 مالیات میدهند امنای دولت و امرا حضرت بنا بر مصلحت نیز آنچه توانسته اند بر عیب

اینطایفه در سنگهای در آن اراضی کرده اند

بیشتر برای اینست که چون در آن اراضی مسکن دارند بجز در ایام لایب با بلا و اطراف که همیشه در معرض تاخت و تازشان بوده معاشرت برآیند و از معاشرت بتدریج محبت و مسابقت گرانید انمعی مانع تعدی و تجاوز ایشان کرده و اگر در میانشان قتل واقع شود بهمان قسم که شرح داده شد بناله قصاص خواهد کشید تا و هیکه یک قبیله بجای تمام دستااصل شوند

اصل و ریشه بختیاری

طوائفی که سابقاً از جبل الساق شام با بران آمده بعضی در بختیاری و جماعتی در کلبه مسکن کرده اند و عده هم در طول مدت ما بوده اند یک طایفه از ایشان موسوم بختیار بوده اند چنانکه امروزه یک تیره آنها معروف بختیار وند

تسمیه بختیاری

بنده در تاریخ ۳۲۷ هجری در مراجعت از اروپا چند مابی در اسلامبول توقف نمودم در این اوقات جراید آنجا در اخبار ملکرانی اقدامات و همچنان ایل بختیاری را بطرف طهران نسر میدادند و یکی از جراید بواسطه اهمیت ایل مزبور و اثر بوقع جزایائی و تاریخ بختیاری شرحی مبسوط داده بود ضمناً وجه تسمیه این ایل را بختیاری چنین نوشته بود که یکی از پادشاهان صفویه حال از نظر من استم آن پادشاه محو شده کو پادشاه اسمعیل اول باشد روزی در جنگی سخت محتاج بامداد بود و نزدیک بود که بجای مغلوب و منکوب شود

ناگاه جمعی از سواران نجبیتاری برداشتن حمله سخت آورده آنها را بهزیمت دادند پادشاه
از این اقدام سخت خوشحال شده گفت امروز بجای من کشتار از تو زایل منور موسوم
به نجبیتاری شدند

و هشت همرز

حمزه بن حسن کوید همرز بن زسی ساسانی در خوزستان در کوره را همرز ستاقی آباد کرد
و از او هشت همرز نامید یعنی هشت همرز و بعد از او که رکن گفتند و آن دو طرف اینج

چه اینج از کوره را همرز نامید اینج براء و ذال هر دو صحیح است

رودخانه شوشر از کتاب جام جم فرماد میرزا

منع رودخانه شوشر از رودخانه نجبیتاری است

رودخانه ساپور

رودخانه ساپور بر رودخانه و الکی متصل شده از شبانکاره و رود دجله گذشته بدریا میریزد

کزند از جمله اول مرآت البلدان

آب شوشر که شط کارن (کزند) باشد سر چشمه آن یکی از کوههای نجبیتاری است
و آن کوه موسوم برز کوه پیا شد و با سر چشمه زانیده رود صفهان مجاور است مجرا ستر
این شط از سر چشمه آن تا شوشر میان کوه کیلویه و نجبیتاری کوه و کمر است و پشت
جاری است و خیلی محلل است چایلی ناحیه انیت از صفهان حمد اله از نواحی لر که
یا از نواحی بر و جرد میداند تا بر و جرد ۱۲ فرسنگ است تمام راه از خاک بجبیتاری و سلاخور عبور میشود

بماند

سیاحت نامه ابن بطوطه در اینج (از مرآت البلدان)

ابن بطوطه طنجی که در عهد سلطنت سلطان ابو سعید مغول در ۷۲۵ هجری بقصد مسافرت و سیاحت آسیا حرکت کرده کتاب مسافرتش موسوم به تنحیة النظاریف غرائب الامصار و عجائب الانظار است در حکم افنی اتابک افراسیاب در شوشتر و اینج باین نواحی مسافرتی کرده شرحی از سفرنامه اش درج می شود
می گوید

پس از آن از شهر شوشتر مسافرت نمودم و سه منزل راه پیوادم و این سه منزل جمیع راه من از جبال شامخه بوده و در هر منزلی یکت زوویه ساخته بودند پس از طی این منزل بشهر اینج رسیدم ضبط این اسم کبیر بنهره و یاد و ذمجه مفتوح و حیم می باشد و نیز از مال الایمیر میماند و غرض از ایمر سلطان این می باشد در وقتیکه من وارد این شهر شدم شیخ الشیوخ آن عالم متورع نورالدین کرمانی بود و اختیار جمیع زوایا با او بود سلطان اتابک بسیار او را معظم میداشت و بدین او میآید و رجال دولت او زیاد حرمت نورالدین را منظور میدارند و هر صبح و شام زیارت او فایز میکردند که کتک مسمولین و بزرگان و این شیخ بزرگوار مرا معافی کرد و در زوویه که معروف بزوویه دینوری بود منزل داد چند روزی درین زوویه بودم و در اوقات گرمی هوا نماز شب را میخواندم و بیشتر بام زوایه میفرستم و در آن وقت دوازده نفر فقیر بامن همراه بودند

از جمله دو نفر قاری بودند که در علم تجوید نهایت مهارت رواشتند و نوکر و غیره
و وضع نیکویی داشتند

ذکر پادشاهان شوشتر و اینج

سلطان آتابکت افراسیاب پسر سلطان آتابکت احمد بود آتابکت افراسیاب ثانی
پسر آتابکت نصره الدین احمد بنفتمین شخص از آتابکهای لرستان میباشد و بعد از
آن آتابکت یوسف شاه ثانی منصب آتابکلی یافت و بعد از آتابکت یوسف شاه
ثانی آتابکت افراسیاب ثانی آتابکت شد و این شخص کسی است که آتابکهای
لرستان بد و مقرض شدند آتابکت اسم کسی است که والی این مملکت است
و این بلاد را رسکونید و این آتابکت افراسیاب بعد از برادر خود یوسف شاه
ثانی منصب والی کرمان یافت و یوسف شاه ثانی بعد از آتابکت احمد
والد خود باین مرتبه رسید و از ثقات رواه شنیدم که آتابکت احمد شصت و چهار
زویه در زندگانی خود بساخت از جمله چهل و چهار آن در اینج بود و خرج مملکت
خود را سه قسمت نموده یک ثلث خرج مدارس و زوایای می شد و ثلث دویم مرا
عساکر او بود و ثلث سوم را بصرف نفقه عیال و نوکر و ملازمان حضرت میرساند
و از این ثلث آخرین برای پادشاه عراق هدیه میفرستاد و بسیار بود که همانها با
وارد میشدند ایشانرا از همین ثلث آخرین پذیرایی میکرد و از آثار خوبی که در
بلاد او دیدم یکی این بود که چون در مملکت او کوههای بلند بود و می محض آسایش عابری

راه را وسعت داده که بطور سهولت از آن عبور کنند و دو آب بارانی که دارند
از آن آسان گذرانند و طول این جبال بنفده فرسخ در ده فرسخ است و این جبال
کلا در عدا و جبال شامخه میباشند و همه متصل و فاصله در میان آنها نیست مگر
بعضی نهرها و اشجار این جبال درخت بلوط است و از آرد بلوط سکنه نان میپزند و
هر منزلی که در این مملکت است زاویه ساخته اند موسوم بدرت مسافر کیه وارد شود
طعام او را و علوفه مرکب او را حاضر می نمایند اعم از اینکه بخواهد یا نخواهد زیرا که تکلیف
خادم در سه این است هر کس که در درسه منزل کند دو قرص نان و قدری
گوشت و حلوا برای او حاضر نمایند و اینها کلا خیرات است که سلطان قرار داده اما
خود سلطان آناکت احمد که این جمله آثار سنیه اوست مرد صالحی بوده و در زیر لباسها
خود پشم می پوشیده

حکایت سلطان آناکت احمد وقتی خدمت پادشاه عراق ابوسعید بن ابی جانی آمد
بعضی از خواص ابوسعید بومی گفتند آناکت احمد وقتی بجنور شام شرف میجوید در
زیر جابه خود زره می پوشد سلطان ابوسعید حکم کرد این معنی را آزمایش کنند تا از
روی حقیقت بدانند که آناکت مسلح بزره خدمت او میاید یا سعایت است روزی که
آناکت احمد خدمت سلطان ابوسعید رسید امیر چوپان که از بزرگان امرای عراق
بود و ابوسعید او را امیر دیار بکر کرده و شیخ حسن که آآن پادشاه عراق است
با آناکت احمد آوختند و با او بنای شوخی را گذاشتند و باین دستمک زیر جابه زیرین

اورا واری کردند در زیر جابه اولباس شهنه یافتند و چون این معنی در حضور سلطان
 ابوسعید بود او نیز جابه زیرین آتابک را مشاهده نمود و دانست که از او سعادت
 کردند و ذیل صداقت او ظاهر است بنابراین برخاست و او را در آغوش
 گرفت و در پهلوی خود نشاند و گفت (سن آتا) بزبان ترکی یعنی تو پدر منی
 و در عوض بدیه که آتابک احمد برای سلطان ابوسعید آورده بود و سلطان با
 مضاعف بوی جو از وصلات عنایت فرمود و فرامین برای او نوشت
 مضمون فرامین آنکه سلطان ابوسعید و اولاد او از آتابک احمد و اولاد او
 پیشگی نخواستند و ایشان آسوده حکمران لرستان باشند لکن در همان سال
 آتابک احمد دنیا را وداع کرد و پسر او آتابک یوسف درجه آتابکی یافت و ده سال
 بعد از او آتابکی نمود بعد از آتابک یوسف آتابک افراسیاب آتابک شد و
 من چون شهر ایچ رسیدم خواستم آتابک افراسیاب را دیده باشم و ممکن نبود
 زیرا که بشر خمر مداومت داشت و جز روز جمعه بیرون نمیآمد و پسری داشت
 که ولعهد او بود و جز آن یک پسر کسی را نداشت در آن اوقات پسر مرخص شد
 شبی یک نفر از خدام او آمد و از من احوال پرسید و رفت و بعد از نماز مغرب
 دوباره آمد و دو ظرف بزرگ همراه او بود یکی مملو از طعام و دیگری پر از میوه و کبک
 مراد آنکه چند درهم در او بود و اهل سماع با آلات طرب او بودند با ایشان گفت بنویس
 تا قهر آنکس که شوم و دعا کنند پسر سلطان شفا یابد من گفتم اصحاب من رقص و سماع

بلند شد تا به پادشاه و پیرش دعا کردیم و در اتم راقمت بقراء نمودم
 چون نصف شب شد صدای زاری و نوحه بلند شد معلوم شد پسر اماکت و فاکت
 کرده صبح که شد شیخ زاویه نزد من آمد و گفت بزرگان شهر و قضاة و فقهاء همه
 برای عزاجانه سلطان رفته اند سزاوار است که تو هم بروی من اول ابا کردم
 اصرار نمود چون دیدم چاره نیست با حضرات روانه شدم چون بخانه سلطان
 رسیدیم خانه را پر از مردان و پسران و نوکران و شاهزادگان و وزراء دیدیم که
 پلاس و جل دواب در بر کرده بودند و خاک و گل بر سر زده و بعضی پیشانی
 خود را خراشیده و زخم کرده و بد و فرقه منقسم شده بودند فرقه در بام و
 فرقه در زیر و هر دسته بجای می رفتند و بسینه میزدند و می گفتند (خون کار ما)
 یعنی آقایی ما خلاصه وضعی هولناک و امری فاضح که پیش ازین ندیده بودم دیدم
 حکایت از چیزهای غریب که در آن روز دیدم این بود که چون
 من وارد شدم قضاة و خطباء و شرفاء را دیدم که بدیوارها تکیه کرده بودند و
 از دحام داشتند همه با حالت گریه باران بر انداخته و لباس گریه باسی
 پوشیده و پشت لباس طرف پیرون در روی آن از جانب آستر بود یعنی وارد
 پوشیده بودند و هر یک قطعه و پارچه سیاهی بر سر انداخته و همین وضع بودند تا
 چهل روز بعد پادشاه برای هر یک لباس فاخری فرستاد باری بعد از آنکه
 وارد خانه شدم اطراف آنرا مشغون باشخاص دیدم از راست و چپ کمرستم

و موضعی میخواستم که در آن نشینم تا نظرم افتاد یعنی که از روی زمین بقدریکت و جب
 بلندی داشت در یکی از زوایا شخصی شهادت بخاشسته بود و لباس ارپیم پوشیده
 شبیه بفرجهائی که در آن بلاد مردم شهیر در ایام برف و باران در سفر با می پوشیدند من
 بجانب آن شخص رفتم و همراهان چون مراد بجانب روانه دیدند بجای خود مانده
 و از حرکت من و روشن بوی آن شخص تعجب کردند و من نمیدانستم که آن شخص کجاست
 خلاصه نزد او رفتم و سلام کردم او جواب گفت و نصف قیامی نمود در رکن محاذ
 او نشتم و مردم نگاه کردم دیدم همه از روی تعجب بمن نگاه می کنند و مشایخ و فقها
 و اشراف را دیدم ایستاده و بدیوار تکیه کرده یکی از قضات بمن اشاره کرد که از
 محل فرود آیم آنوقت احتمال دادم که این شخص پادشاه است بعد از ساعتی شرح
 المشایخ نورالدین سابق الذاکره را می آمد و صعود نموده بعد از سلام در میانه من و
 سلطان نشست آنگاه یقین کردم که این شخص سلطان میباشد پس از آن اجازه را
 آوردند و اجازه در میانه درختسای لیمو و ترنج و نارنج بود و شاخهای درختها
 پرازتر بود و در دست مردم و گویا اجازه باستانی حرکت می کند و مشعلها با بر نیزه
 بلند و در پیش روی جبار حرکت میکرد و شمعها نیز همین طور باری بر جازه نماز
 گذاروند و مردم شیخ جازه کردند تا محلی که مقبره سلاطین است و این مقبره در
 موضعی است که موسوم است به لایفجان و چهار میل تا شهر مسافت آن میباشد
 و در آنجا در سه بزرگیت که نهری از میان آن میگذرد و در داخل آن مسجد است

که در آن نماز جمعه میگذارد و در پیرون آن جامی است و بستان عظیمی در اوست
 و برای صادر و وارد طعام است اما من توانستم که با اجازه تا این محل بیایم بجهت
 آنکه راه دور بود و بر ششم منزل خود بعد از چند روز سلطان یکی را نزد من فرستاد
 و مرا بهمانی دعوت کرد و من با آن شخص رستم تاوری که معروف بباب السور
 بود و از پله های زیاد صعود کردیم تا رسیدیم بموضع که فرش گذاشت بجهت
 عارضه که سلطان را عارض شده بود و سلطان روی مخدنه نشسته بود و در
 پیش روی او دو جام بود یکی را طلا گرفت و بوزند و دیگری را نقره و در مجلس
 سجاده نبر می بود و فرش نزدیک برای من گسترند و من روی آن فرش
 نشستم و هیچ کس در مجلس نبود مگر پرده دار معروف بفقیه محمود و ندیمی که آنگاه
 او را نمیدانستم سلطان از حال من و بلاد من جو یا شده و از ملک ناصر و
 بلاد حجاز احوال پرسید و من جوابها دادم آنوقت فقیه بزرگ آن بلاد
 به مجلس سلطان آمد و سلطان مرا گفت این مولای ما فضیل فقیه بلاد عم است
 و همه مردم این شخص را مولانا خطاب می کنند حتی سلطان بعد از آن سلطان
 بنا کرد از فضیل تمجید نمودن و بر من معلوم شد که سلطان مست است و من
 دانسته بودم که او را در شرب خمر مداومتی است بعد با من عبرتی تکلم کرد و
 دوست میداشت که عبرتی سخن گوید من با او گفتم اگر از من میزیری من تبت
 میگویم که تو از اولاد اناکبت احمدی و اناکبت احمد بصلاح و زهد آراسته و

مشهور بود در توپنج صفت بدی که مضر بحال سلطنت تو باشد غیر از این نیست
 و شاه به آن دو جام کردم که در پیش روی او بود سلطان از کشفه من سر
 شد و سکوت کرد و من قصد مراجعت کردم مرا گفت بنشین مصاحبت تو و
 تو رحمت است بعداً دیدم تمایل شد و یایل بخواب است آنگاه اراده انصاف
 نمودم و چون خواستم بیرون آیم کفشهای خود را که دم در کنده بودم نیاقم فقیه
 محمود در صد جستجوی کفش من برآمد و فقیه فیضیل صعود نمود که در دال مجلس
 جستجوی کفش من نماید و آزاد در طاق پیدا نمود و آورد و من شرمند شدم و
 از او عذرخواهی کردم او کفش مرا بوسید و بر سر خود گذاشت و بمن گفت آون
 بر تو باد که پادشاه من حرفی زدی که احدی قوت زدن این حرف جز تو نداشت
 بخدا امیدوارم که این حرف در او اثر نماید

با کله پس از چند روز از اینج مسافرت نمودم و اول منزل من مقبره سلیمان
 بود و چند روز در آنجا اقامت کردم و سلطان چند دنیا برای من فرستاد و برای
 بمران من نیز چند نیاری عطا کرده بود و در روز خان این سلطان مسافر
 داشتیم و راه در جبال شامخه بود و هر شب در مدرسه منزل میگردیم و
 هر مدرسه طعام حاضر بود و بعضی از این مدارس در میان آبادی بودند و بعضی
 دیگر طوری بود که آبادی نزدیک آن نبود لکن جمع مایحتاج را با آنجا میآوردند
 و روز دهم منزل کردیم در مدرسه که معروف بمدرسه (گریو الریخ) بود

وساچه تاریخ معجم

مؤلف تاریخ معجم فضل الله بنام آتابک نصره الدین احمد که شرح حالش در
این کتاب مذکور شد تاریخ مزبور را که در شرح حالات یادستان عم است نوشته شد
وساچه آن کتاب در اینجا ثبت و ضبط می شود

این کوهر را درجی و این خنجر را بر جی و این دختر را جاطبی و این دقیر را کاکا
و این عروس را دامادی و این شیرین را فرزادی دارم که ارتقا به ابرج
جلالش کار هر قدم نیست و جبتی باز از سر حد ابرج کاشش اندازه هر قلم نه
حضرتی که مطرح اشعاف حمت است و در کاهی که مطرح با صره بر جیس سعادت
خسروی که از محض لطف خدای آفریده و جبهانذاری که در حجره دایه عصمت بزدا
و نماید اله پرورش یافته کسوت عنایت ازلی بفضائل ذات او معلوم شده و دست
باطهارش خلاصه سترانی اعظم

شهریاری جابه بر قامت او دوخته پادشاهی آیتی بر شان او نازل شده
پیش طبع غیب دان و در آن ملک آری او مشکل عنسی و در از آسمانی حل شده
پادشاه اعظم و شهریاری طوک عجم خسرو ایران و وارث ملک کیان جمشید زمان
دارای دوران ناسخ آیات برکت اعظم آتابک الذی و انت له الادایه
والاقامی اعترف بعبودیته الاوناب و التواصی و ترشف من سده الافواه و
تفرغ فی شری و صیده ابجاءه من اطاعه فهو مجتهد مصیب و من عصاه فماله فی الا
بصره

من نصیب البحر شحمه من رشحات احسانه وشمس لقمه من لمعات سانه نصره الدنيا
والدين غياث الاسلام والسلمين كهف الملوك والسلاطين قهرمان النما واطنين
نخل القدر في الارضين المخصوص بغباية رب العالمين احمد بن ابي بكت السعد ركن الدنيا
والدين معين الاسلام والسلمين ونهيم الاسلام والسلاطين يوسف شاه لانت
رايات جلالة ونصرته الى القضاء التسع الشداد مصورة وآيات قدرته وكلام
كالبسع المشاني ماثورة ومشهورة واطناب خيام دولت باو ناد انخلو مشدوة
وظلال عدله ورافقه على رؤس الخلائق ممدودة

انگه قدرش در بلندی ابوح هفتم طارم است وآنکه جابش در ترفیع فوق فریق قدما
انگه بوسه باد او ان خاک پایش آفتاب کرجه او را تخت گاه چرخ چارم منست
انگه بر لوح دل پاکش بتابید ازل اولین سطری ز تلقین سعادت ایجاد
وآنکه در اقلیم مردی و جبهان مردی هر کجا ملکی است دست جود او صاحب است
وآنکه دایم آستان در که او قبله و آن زایران کعبه مقصودین بر مقصد است
انگه حشمت و بجز سخا و کوه علم سایه زردان آبا بکت نصره الدین احمد است
جهان داری که تا تحت مملکت تزیب عدل و زینت احسان او جمال یافته است و سهریار
که تا سنده شاهی با و امر و نوای او آرایش گرفته اهل خیر و سلامت پای در او من
امن و استقامت کشیده اند و غرب شر و ضلالت سر کمر سپان غرلت و بطالت فرو
برده ابواب جور و حیف بسما را انصاف و انتصاف او بسته و اسباب رفاهیت

رعیت بدین وفاق حسن اشفاق او دست درجم داده انحاء و ارجاء و لایات
 بلطف اعتناء و استعمار او معمور و مسکون شده و اصطناع و ارباع مملکت که از
 قطاع لطریق و تقلب او باش و دزدان از آبادی مجبور و در روس مانده
 بود بقوت حراست و شوکت سیاست او مأیوس و مسکون گشته ساکنان قری
 و مزارع که بسبب غلای سحر و تعدد زراعت بجلا هتلا بودند از شمول معدلت و
 و فور مرمت او روی با و طان بالوف و مسکن معهود نهاده و خط و تنگی نوای
 ازین عاطفت برخص و فراخی مبدل شده و مزاج طاعت لکر و چشم که از قانون
 صحت اخلاص و موافقایی منحرف شده بودند بصواب تدابیر او از حال عملا
 بحال اعتدال باز آمده آراء و احواء امر او امن است که در انتهای منهای عبودیت
 متفرق و مختلف شده بود و بلطف استمالت او بصوب جاوده استقامت
 متفق و موافق گشته عواطف لطف سایه بر سر مظلومان افکنده و عواطف قهر
 درخت ظلم را از بیخ برکنده

دوستان را گاه بخشش ریخته در پای مال دشمنان را زور کوشش کرده در خون
 و تا بر بساط شرمایی با استقلال مکن یافت و بر تصرفات قبض و ببط فرماندهی قانند
 روز کار شریف تعظیم او امر حق مصروف داشت و اوقات بایون بر تخبیم قدر
 علماء و توفیر نفس صلحا مقصود داشت جماعت متمردان که معاقل شعاف و مصفا
 شعاب تحسن کرده بودند و پای از دایره فرمان برداری باز گرفته تا آخر و جان

ترجمه از سفرنامه لرد کوزرن تکلیسی فرمانفرمای هندوستان در باب بختیاری

طوائف عمده که در این صفحات یعنی لرستان زندگی میکنند طوائف فیلی
بختیاری کوه کلویه و ممسنی میباشند و تمام این طوائف عموماً لخطاب میشوند
اگرچه بعضی این خطاب را بخود نمی‌پسندند سکنه لرستان غالباً الوار فیلی میباشند
ولایت آنها موسوم به لرد کوچک است و رودخانه آب در و رودخانه در و
لرد بزرگ و لرد کوچک را از یکدیگر جدا نمایند

ساکنین لرد بزرگ عموماً بختیاری میباشند و این قسمت زمین بختیاری نامیده میشود
من در کتاب خودم خاک لرستان را سه قسمت نموده یکی موسوم به لرد کوچک
که الوار فیلی در آنجا زندگی میکنند یکی خاک بختیاری که بختیاری سکنی دارند قسمت دیگر
مسکن سایر طوائف الوار است

الوار کی هستند و از کجا آمده اند این یک معنی است که هنوز حل نشده یک جا
بدون تاریخ باید و ادبیات و روایات و تاکنون علم در مقابل اینها متعجب مانده
و شواسته است به نژاد آنها پی برده پنجاه سال قبل (رالینسون) آنها را یک
جماعت غیر معروف و با فایده (انترسان) نامیده اگرچه سعی دارم که در تاریخ
خودم اطلاعات کامله و بهتر از سایر مورخین بکار بین خودم بنمایم ولی با وجود این
من نمیتوانم پرده تاریخ گذشته آنها را بردارم آیا آنها ترک هستند یا ایرانی

هستند آیا اینست میباید تمام مورخین از این سه شراذخ سخن رانده اند در
 طایفه معلوم میشود که از طوائف اگر ادی میباشند که در سمت شمال مکنی دارند
 ولی زبان آنها که شبیه زبان فارسی است چندان تفاوت با زبان اگر اوند
 مسافری موسوم به (ریح) که در کردستان مسافرت نموده است بختیار
 را کرده است از طرف دیگر بختیاری ها همک احترام خود میدانند که در موسوم شوند
 و اگر در بختیاری (لکت) میماند لکت طایفه است از لر اغلب مورخین
 اطغان دارند که باز ماندگان واقعی آیین یا ایرانیان میباشند که قبل از اعراب
 و اترک و تاتار نازندگی میکردند (رالین) میگوید زبان بختیارها زبان
 قدیم است که شبیه زبان پهلوی بوده در زمان ساسانیان اگر چه این عقیده
 اخیر خلی باور شدنی است ولی معذرت میخوانم قیاس نمود که روابط بین بختیاری
 حالیه و کترهای قدیم که بعضی از مورخین نسبت داده اند باشد (بعضی از مورخین
 بواسطه شباهت لفظ بختیاری و کتر یا عقیده داشته اند که بختیاری ها از بازماندگان
 طایفه یونانی هستند که اسکندریه را در آسیا متوطن نمود و چونکه رقص ملی یونانیها
 با رقص بختیارها شباهت تامه دارد) همین قدر باید دانست که بختیارها از آری
 های قدیم میباشند و چندین قرن در همین کوهستانها زندگی نموده اند معنی لفظ
 فیلی یعنی مانعی در صورتیکه لفظ لر ترجمه ایرانیهای حالیه یعنی وحشی و ایرانیها از الوار
 متفرقه و الوار هم از ایرانیهاست متفرقه و الوار را نمیتوان بطور یقین تعیین نمود

(رالیسن) در سنه ۱۸۳۶) عدّه الواری فلی را با توابع آنها ۵۶۰۰۰ خانوار قلم
 وادگرد (لیارد) در سنه ۱۸۴۳ عدّه آنها را (۴۹۰۰۰) خانوار نوشته در
 همان تواریخ (رالیسن) عدّه بختیاری ها را با توابع آن (۲۸۰۰۰) خانوار
 قلم اد نموده و (لیارد) ۳۷۲۰۰ خانوار در سنه (۱۸۸۱) عدّه نفوس آنها
 را اینطور قلم اد نموده اند فلی با توابع آن ۲۱۰۰۰۰ بختیاری و توابع
 ۱۲۰۰۰۰ کوه کلویه و غیره ۴۱۰۰۰ که جمله ۴۲۱۰۰۰ نفوس میباشد
 بعقیده من این عدّه نفوس اعراق است اگرچه چون رسم زیاد وزن گرفتن
 در آنها معمول است و بعضی خانواد نامی پر جمعیت پیدا میشوند ممکن است اعراق
 هم نباشد

حد و در استان کوچک از طرف جنوب در فول است طرف شمال کرمان
 شان طرف مشرق آب در طرف مغرب سرحد عثمانی است و منقسم
 قسم است یکی شیکوه و دیگری شیکوه کوهی که بین این دو قسمت واقع شده
 است به کوه کبیر تا زمان سلطنت قاجاریه تفاوت ملکی میان این دو قسمت
 نبوده ولی آقا محمد شاه پیش کوه را از والی لرستان گرفته و تاکنون فقط سیستان
 پشت کوه را بوالی واکدار نموده و علت اینکه حالا اسم فلی که سابق راجع تمام
 لرستان کوچک بود منحصر به الواری پشت کوه شده
 شیکوه که قسمت شرقی ایالت لرستان است از طرف شمال مکران شاهان محمده

از طرف مشرق و جنوب به آب در و نختیاری و طرف مغرب برود که در مجرای
 است از حیث پلستیک و اخلاق ساکنین از پشت کوه تفاوت دارد از زمانیکه
 پشت کوه و شکوه تقسیم شده اند ریاست شکوه بکام ایرانی تفویض شده و چون
 پشت کوهی کلین او را بنامند و بواسطه نزدیکی بودن شهرهای بزرگ مثل بروجرد
 و کرمانشاهان و خرم آباد و بجهت قرب بهم ملکران جمعیت شکوه بیشتر اطاعت و
 و نسبتاً از طوایف سمت مغرب کمتر سلاطین و قشاق بنامند

از تاریخ لرایی رسیدیم تاریخ لرختیاری ۲۵ سال قبل (مستقراتسن) در
 تاریخ ایران خود نوشته است که باستانشناسی تاریخ علمی رالیس بارن و بدین
 روسی و یار داکلیسی تاریخ مطولی از ولایت نختیاری و طایفه آنها نوشته شده
 مگر این او آخر تاریخ خانم بی شبارت که خیلی خوب نوشته فی الواقع هم تاریخ نختیاری
 نوشته هم صفات و قیافه آنها را مذکور داشته بحال برای دوستان خودم
 نواقص تاریخ ایران را باضافه تاریخ نختیاری تکمیل مینمایم

اگرچه ابتدا از رشاد بارکین نختیاریها صحبت کردیم بحال هم مجدداً از وضع ولایت
 و تاریخ این طایفه بافایده می نویسیم ولایت نختیاریها برای عبور و مرور خیلی
 سخت بوده مردمان نختیاری وحشی و ابداً اعتنا بجکومت مدیها و ایرا
 نمیکرده اند با اسکندر کبیر مقاومت نموده (آمیو خوس) را معتبر ساخته
 اعراب فاج نختیاری را برای سگتن مانند سنگی سخت دیند چنان قرن دو و از دم

و چهار دهم بابت طایفه مسلمانی موسوم به فضلویه با آتایگان پیدا شده از اصفهان
الی شوشتر را در تحت حکومت خود در آوردند قلاع آنها در کوههای سنگت و سنگ
زستانی آنها در اینج نزدیکت مال میر بوده

(این بطوطه مسافر غرب در سنه ۳۳۰ میلادی در بختیاری مسافرت نموده و بعضی
اطلاعات تاریخش در خصوص حکومت عادلانه بختیارها ذکر کرده و نوشته است
بعد از اینکه از شوشتر حرکت کردم سه روز روی بلندی کوههای بختیاری گشتم
و در هر منزل کاروانسراها دیدم پر از اغذیه برای مسافین و از آنجا آمدم بشهر ایلیج
که متعلق بسطان افراسیاب تا تکب بود این ولایت به گرموسوم است تمام
کوههای مرتفع و جابائی که از کوه بریده بودند طول این ولایت بمفده روز راه
و عرض آن ده روز است پادشاه اینجا برای سلطان عراق هدیه میفرستد بعضی
اوقات هم بلاقات او میرود و در هر یک از منازل کاروانسراهای مخصوص
برای زاهدین و مسافین و در آن کاروانسراها پیوسته نان و گوشت و شیرینی
موجود است ده روز تمام سر این کوههای مرتفع با ده نفر زاهد مسافرت کردیم
و بعد از ده روز تماشای این ولایت وارد خال اصفهان شدیم)

بعد از سه قرن شاردنیک مورخ تفصیل زیلا که تقریباً مطابق اوضاع حالیه
بختیاری است نگاشته

اهل لرستان مقید بخانه و عمارت نمیشد و در زیر چادرها زندگی میکنند که زبان

انها غلب

۲ (در زمان آتایگان کاروانسرا را در سنه ۳۳۰ میلادی بختیاری مسافرت نموده و بعضی
اطلاعات تاریخش در خصوص حکومت عادلانه بختیارها ذکر کرده و نوشته است
بعد از اینکه از شوشتر حرکت کردم سه روز روی بلندی کوههای بختیاری گشتم
و در هر منزل کاروانسراها دیدم پر از اغذیه برای مسافین و از آنجا آمدم بشهر ایلیج
که متعلق بسطان افراسیاب تا تکب بود این ولایت به گرموسوم است تمام
کوههای مرتفع و جابائی که از کوه بریده بودند طول این ولایت بمفده روز راه
و عرض آن ده روز است پادشاه اینجا برای سلطان عراق هدیه میفرستد بعضی
اوقات هم بلاقات او میرود و در هر یک از منازل کاروانسراهای مخصوص
برای زاهدین و مسافین و در آن کاروانسراها پیوسته نان و گوشت و شیرینی
موجود است ده روز تمام سر این کوههای مرتفع با ده نفر زاهد مسافرت کردیم
و بعد از ده روز تماشای این ولایت وارد خال اصفهان شدیم)

آنها اغلب از کوفتد و کاواست که در لرستان فراوان است رئیس آنها کنگز
خان است که از طرف شاه ایران منصوب میشود ولی این خان باید از میان خود
طایفه منتخب شوند و اغلب از یک طایفه اشخاب میشوند ریاست آنها موروثی
است و تا یک اندازه دارای آزادی پباشند ولی بدولت ایران ده بکت

مالیات میدهند

گروسیکی موزخ میوسید که در ایام ضعف خانواده سلطنت صفویه بین طوایف نخبیاً
تفاتی بود و این نفاق واقعا از ایام سلطنت شاه عباس محض استحکام سلطنت
خودشان میان آنها انداخته و بواسطه همین نفاق بوده است که بقول خان ده
در سنه ۱۷۲۲ میلادی اوقاتی که افغان به نزدیکی اصفهان رسید قاسم خان
بجیاری باد و از دهنر سوار بجنگ افغان رفت و زود شکست خورد و طولی کشید
که پاشای عثمانی موسول هم موقع غنیمت شمرده مضمم شد بجیاری را تصاحب نماید
و بمقصود هم رسید ولی مانند سایر فاتحین نتوانست بجیاری را نگاهدارد و مجدداً
عقب نشست نادر شاه افسار هم همین تجربه را بکار برده و بجیاری را
نمود ولی باز نتوانست کاملاً در تحت اطاعت بیاورد چنانچه عده کثیری از بجیاری
با به ایالت خراسان فرستاد بلکه بتواند آنها را متفرق سازد ولی مجدداً بجیاری
با جکیده و به محل خود مراجعت نمودند و نادر شاه به مقصود اصلی رسید بعد تیر
عاقلاً نه نموده عده از بجیاری را بجز و قشون خود قرار داد که در قندار و هرا

بخاوره

شجاعت زیاد بخرج دادند در سنه ۱۷۴۹ هنگام وفات نادر شاه بعضی
 از خوین بختیاری تقریباً صاحب تخت و تاج ایران بودند
 رشید خان که یکی از خوین بختیاری بود در زمان قتل نادر شاه مستبد از اصفهان
 کجج زیادی غارت نموده بگو بهای بختیاری فرار کرد و بعد بابر آورد خود علی
 خان با عده از لرها مراجعت کرد و اصفهان را سخر نموده برادرزاده شاه
 سلطان حسین را که موسوم به شاه اسماعیل سیم بود به تخت نشاند که فی الواقع
 اسما شاه بود

کریم خان زند وکیل یوزیر او کرد و ولی قدرت اصلی درید علیراد خان پیش
 قشون بود نتیجه نفاق بین کریم خان زند و علی مراد خان این شد که در سنه ۱۷۵۱
 علی مراد خان کشته شد در او اخر آن قسرن آقا محمد خان محض استحکام قدرت
 خود و جاه طلبی در سنه ۱۷۸۵ اردوئی برای سرکوبی لرستانها تشکیل داد
 ولی مانند نادر شاه بمقصود رسید و ما دام لجر با اختیار به طرفت نیانگرو
 در اوایل قرن جاریه اسد خان بخت لنگ با دولت ایران مقاومت نمود
 و بایست دیوارهای طبران با غارت کرد و وقتی که او را تعاقب نمودند در قلعه دز
 نزویکی شوشتر نپناه جست ولی آخر الامر به محمد علی میرزا پسر فتحعلی شاه تسلیم شد و با
 دولت اصلاح نمود در سنه ۱۸۱۰ مؤیر مورخ عده بختیاری را
 ۵ نوشته ولی خلی اعراق گفته است زمانیکه صاحب منصبان

انگلیسی برای تسلیم قشون بایران آندند سه هزار سوار بختیاری در تحت ریاست
 هارت ماروژر گرفت ماروژر هارت تعریف در اطاعت بختیار بیابصاحب
 منصبان انگلیس ننماید و بچنین میگوید که ابداً اعتناء بصاحب منصبان ایرانی ندارد بعد
 هوسه فرانوی ریاست بگر ژریمان سواره بختیاری را داشته

کلنل استورد و خانم شیل حکایت غریبی از یک نفر مسافر انگلیسی نوشته
 اند در سنه ۱۸۳۰ یک نفر مسافر انگلیس بدست چند نفر بختیاری افتاده

فکرم بانهانش پیدا نموده و در بختیاری شریج نموده و باسم درویش علی نام
 مسلمان زندگی میکرده تا بالاخره از این زندگانی وحشی بختیاری بر خورده
 زرش را با یک راس الاغ معاوضه نموده به تراپرن رفته و از آنجا بوطن خود
 مراجعت کرده از این معاوضه چند تنگین هم فایده برده

خانم شیل میگوید این شخص درویش علی نام شرح مبوطی نوشته بود و سیله
 بدبجانه توزیع نشده و از میان رفته است یکدفعه دیگر دولت ایران از قدرت
 و نفوذ فوق العاده یک خان بختیاری خسارت برده خوارت قدرت دولت
 خود را بر زور داده تمام بختیاری را در تحت حکومت خود در آورد. درین بین
 بواسطه حضور یک نفر انگلیسی موسوم به لایارد تاریخ صحیح بختیاری با وضع
 زندگانی آنها را بدست آوردیم در بختیاری دو طایفه بزرگ بوده یکی طایفه
 چارلنگ و دیگری طایفه بفت لنگ از قراریکه در خود طایفه معروف است

این طایفه از سیریا در تحت ریاست یک نفر رئیس هجرت نموده اند یکی از اولادها
این رئیس دو فامیل داشته یکی ترکیب از هفت پسر دیگری از چهار پسر این دو
فامیل جهت ریاست با هم نزاع کرده و بین این دو فامیل نفاق افتاده برویت
دیگر مقصود از هفت لنگ و چهار لنگ این است که هفت لنگ همچون همیشه
فقیر و ستیارت بوده هفت یک دارائی خود را مالیات میداده و چون چهار
لنگ صاحب دنا و اطلاق بوده چهار یک دارائی خود را مالیات میدادند در
هر حال از قدیم الایام دشمنی بین این دو طایفه بوده و اغلب برای مراتع و چرا
گاهها با هم نزاع نمودند مخصوصاً مواقیع که ایلات حرکت میکنند و بهم میرسند
و تصادف میانیدخت با کرده در بین سنه ۱۸۳۰ و سنه ۱۸۴۰
محمد تقی خان که از طایفه (کنزومی) یا کینزی چهار لنگ و از شراد اصلی رشید خان
برادر علیراد خان سابق الکر بوده بواسطه قوای شخصی خود بمقامات رسید ابتدا
رئیس ایل خودش بود کم ریاست جانگی کر میرا بدست آورد و در واقع
رئیس طایفه کل چهار لنگ شد در اوایل ریاست محمد تقی خان بسیاری از بختیار
های لنگ و بعضی از لرهای قبلی و کوه کلویه قبول داشتند ولی در این بین محمد
شاه محض بر زرقه نظامی خود درخواست این رئیس مقتدر را در تحت اطاعت خود
بیاورد تاریخ بدبختی و شخصیت محمد تقی خان را یاردا نکلیمی مفصلاً نوشته است
محمد تقی خان یکی از اشخاص نادر الوجودی بوده که خواسته است بعالم انسانی

و تمدن نهبانند که در ولایت وحشی و دوره قدیم اشخاصی پیدا شده اند که صاحب عقاید عالیه و مردانگی و دارای پلستیک بوده اند محمد تقی خان قهرمان دیر تیر انداز قابل سوار کانی شمشیر زن معروف بوده در زندگی مخصوص خود خیلی پر سیر کار در امور حکومتی بسیار ملایم و رحیم در عقاید سیاسی آزاد صاحب قیافه نجیب و از بهترین رؤسای مملکت بوده در ذی رابه سختی موقوف نمود خیال داشت زندگانی ایلاتی را بدقتانی مبدل نماید اهتمام نمود که تمام ایل بختیاری را یکجا جمع نماید مضمم بود تجارت را رونق دهد و در باز نمودن راه تجارت انگلیسها با یار و هم عقیده بود ایل بختیاری بواسطه خوش رفتاری محمد تقی خان و اخذ مالیات عادلانه او خیلی احترام او را داشتند محمد تقی خان قادر مال و جان تبعه خودش بود میتوانست از ده الی دوازده هزار نفر مسلح حاضر کند که اقل آن هزار نفرش سوار باشند بعلاوه ریاست ایل خودش در سایر طوایف هم نفوذ داشت کاملاً در ذوق هم نفوذ داشت شوهر هم در نصر او بود (طایفه هفت لنگ محمد تقی خان را اینجانی خطاب میکردند و او را رئیس خود نمیدانستند و بعقیده خودشان ریاست ایل هفت لنگ متعلق بچویشان بوده محمد تقی خان غضب کرده است) (توضیح بچوقت ایل هفت لنگ مطیع محمد تقی خان نبوده) محمد تقی خان رام هر فر را از حکومت فارس اجاره نمود و دو دفعه به بهان را مستخر کرد و یک دفعه هویزه را تصاحب کرد و در فلاحیه شیخ کعب

را تغییر داد با وجود اینکه اردوی دولتی که رالنسن هم یکی از صاحبان آن بود
بوده محمد تقیخان را مطیع ساخته بود معتمد شاه برای قدرت و دولت معروف
او حسادت میبرد در سنه ۱۸۴۰ دولت ایران مجدداً محمد تقی خان را با
قلعه اردوی در تحت ریاست منوچهرخان معتمد دولت که در حکومت صنجان
به پرسی و ظلم معروف شده بود در سنه ۱۸۴۱ بسمت تجارت حرکت
نمود تاریخ این جنگ و اردو را مستر لایارد مشروحاً نوشته است و هر کس
آن تاریخ را بخواند از وضع جنگ داخله ایران کاملاً مطلع خواهد شد خانواد
محمد تقی خان به تقلب گرفتار شدند خود محمد تقیخان هم شیخ تیموریان را با طاهر کعب
پناه برد ولی معتمد دولت بقران قسم یاد نموده امنیت جانی به محمد تقی خان داد
شیخ طاهر هم مطمئن شده خان را وادار به تسلیم شدن نمود و بدین تدبیر وسیله
مقلبان دولت ایران بمقصود خود مائل شدند و آن شخص شجاع در زیر زنجیر به
طهران فرستاده شد و در سنه ۱۸۵۰ در محبس فوت کرد برادران و پسران
هم چپخته و چه مجوس شدند به محض معدوم شدن محمد تقی خان طالع طایفه چهار
لنگ برگشت و هنوز هم در شترل و بدبختی باقی هستند قلعه تل محل حکومت این
طایفه بوده و در تصرف یکی از اعضای آن خانواده است عکس آن قلعه با
ساکینش را در سنه ۱۸۹۰ تحصیل کردم رئیس این طایفه چراغ علیخان است و دختر
حسینقلی خان ایلیچانی بهفت لنگ را تزویج نموده (میرزا آقاخان داماد حسینیقلیخان

ایلیخان بود) و بنا بر این اغذیاریخان ایل پکی حاییه برادر زن اوست اسامی
این خانواده در جدول مخصوص از منابع متفاوت تحصیل نموده نوشته ام بعد از
تشریح طایفه چارلنگ طایفه هفت لنگ ریاست کلنجاری را مجدداً بدست
آوردند و تاکنون هم دارند جعفرقلینخان پسر اسدخان از طرف معتمدالدوله ایلیخان
بختیاری شد چونکه برای مقصود رسیدن خود چهارده نفر از منوبین خود جمیع
یک نفر از برادرهای خودش را بقتل رسانیده جعفرقلینخان مانند پدرش در
وقت جنگ با دولت بقلعه محکم در پناهنده و از گرفتاری نجات می یافت چندی
بعد فرار نمود و کلبعلیخان دورکی که صباحت او معروف بود جانشین او شد
در سنه ۱۸۵۰ حسینقلیخان پسر جعفرقلینخان در ایل بختیاری نفوذ کاملی پیدا
نمود و کلبعلیخان را کشته فوری بدرجه عالی رسید و قریب سی سال مستقلاً بدولت
مدعی حکومت تمام بختیاری را نموده و در واقع جانشین قابل ولایت محمدتقیخان که
یار و اینقدر تعریف او را نوشته بود گردید (در اینجا توضیحی لازم است
جعفرقلینخان پسر اسدخان سه چوخت ریاست طایفه هفت لنگ را داشت
فقط ریاست طایفه خود را که موسوم به بختیاروندند بحکم معتمدالدوله در قلیل زمان
می نمود حسینقلینخان ایلیخان پسر جعفرقلینخان ابن حبیب الله خان بوده کلبعلیخان
هم مقتول شده برک طبعی وفات کرد) حسینقلینخان آدم باوقار و باعرضه بود
ایل خود را با پنجه آهنین نگه داری نموده مثل محمدتقیخان دزدی را موقوف نمود

راه کاروان را باز کرده و راه ساخت کاروانسراها بنا نمود و مجال داشت
 که برای باز کردن راه تجارت انگلیس بین صفهان و شوشتر با انگلیسها و اصل
 مذاکره شود ولی از آنجا که شخصیت افراد در ایران اسباب خطر است خاصه
 در تحت سلطنت شاه حالیہ (مقصود ناصرالدین شاه است) که مصمم بود عقیده
 مرکزیت را قوت دهد در سنه ۱۸۸۲ حسینقلی خان که چندی قبل ظل السلطان
 را در کوههای خود شامانه پذیرائی کرده بود با صفهان دعوت شد و در آنجا حکم
 شاهزاده مهناذر خفه یا مسموم شد ظل السلطان مسئولیت را بگردن شاه انداخت
 شاه هم اگر واقعا حکم نداده بود بی اطلاع هم بود از این واقعه در این اشنا
 اسفندیار خان پسر ارشد حسینقلیخان مقبول گرفتار و شش سال مجبوس
 بود از این اتفاقات و واقعات بخوبی معلوم میشود پلتیک دولت ایران نسبت به
 ایلات خود در نخبت یاری سه رتبه معین است از ایلیخانی و دویم ایل پکی سیم
 حکومت چهار محال اگر چه حکومت چهار محال رتبه ایلاتی نیست ولی چونکه اغلب
 دیات و املاک چهار محال مال نخبت یاری است از حیث پلتیک طایفه لانا
 است که حکومت چهار محال با نخبت یاری باشد

بعد از قتل حسینقلیخان برادر دویم اما مقبلخان ایلیخانی شد برادر سوم رضاقلیخان هم
 ایل پکی سایر اعضای آن خانواده بعنوان گرومی در طهران توقف داشته و در
 ۱۸۸۵ بعد از عزل ظل السلطان نخبت اولاد حسینقلیخان پدیدار شد و اسفندیار

خان ایلیخان مقتول از حبس مرخص و در تحت حمایت شاه آمد امام قلیخان عموی
 اسفندیار خان معزول و رضایتیخان ایلیخان شد امام قلیخان معزول چون ^{طاعت}
 امر دولت را نموده و از ایلیخان گری دست برنمیداشت مدعیان او بهر آن
 استعداد دولت او را تعاقب نموده و مجبور نمودند که چنانچه ^{راست} خور تخلیه نمایند
 ازین فتح اسفندیار خان لقب بلقب صمصام سلطنته شد بعد از دو سال یعنی
 در سنه ۱۸۹۰ روسای نخبیاری بطهران احضار شدند و در نوروز هر سال
 سال که بر حسب عادت و رسم دولت ایران باید حکام تغییر و تبدیل پیدا نمایند
 امام قلیخان مجدداً ایلیخان شد اسفندیار خان ایل سکی و رضایتیخان حاکم
 چهارمحال اگر چه ظاهراً این سه رئیس با هم دوست بودند ولی باطناً با یکدیگر
 معیت نداشتند و البته ترتیب حالیه هم طولانی نخواهد بود این دو عموست و
 عادتاً و اخلاقاً از برادرزاده خودشان که طرف میل و محبت ایل بود تفاوت
 داشتند سن امام قلیخان رئیس حالیه ۶۸ سال است و حاجی ایلیخان
 معروف است چونکه بعد از رسیدن برتبه ایلیخان گری بزیرت مکه تامل
 شده بود و چونکه اغلب ریاست حاجی ایلیخان تغییر پیدا می نمود به بی طالبی
 مشهور است ولی بواسطه عدالت طرف محبت بعضی از طوایف شده است
 کلنل بل که در سنه ۱۸۸۴ به نخبیاری مسافرت نموده اظهار حسن ظن در
 باره حاجی ایلیخان نموده است سالی هزار تومان مواجب از دیوان داشته

و در سال از هر خانه قریب دو تومان بدولت مالیات میداده رضاقلیخان
 که پنج سال از او کوچکتر است سالی پنجم هزار و هفتصد لیره از حکومت چهارمجال
 بدولت مالیات میداد اگر چه در سنه ۱۸۸۸ هواخواه برادرزاده خود بود
 ولی حالا با هم قهر هستند پس رضاقلیخان سرتیب فوج بختیاری است اسفندیار
 خان در اول جوانی دُچار خلی محظورات شده بعد از قتل پدرش و حبس
 خودش از دولت ایران خلی منفرد شده و چون رتبه او بدگیری داده شده
 بود بیشتر اسباب از جارش از دولت فراهم آمد ولی اگر دولت ایران نقشه
 خیانت نسبت باونکشیده باشد چون جوان است ممکن است بزودی ایلیخان
 شود این سه نفر میسالی یکدفعه در چقاخور که محل حکومت است برای کلیه امور
 خودشان مجلس مشاوره تشکیل داده و نقشه کار سال آینده را میکشند در سنه
 ۱۸۹۱ بدون اینکه اسباب تعجب و حیرت شود شنیدم که مجدد اخصومت بین آنها
 افتاده ولی تغیر و تبدیلی داده شده نتیجه ریاست رسیدن طایفه هفت لکت این
 شد که دو میت بین چهار لکت و هفت لکت بر طرف شد و بواسطه تزویج رئیس
 چهار لکت با با دختر ایلیخانی اتحاد بین این دو طایفه شده و کثر اسباب دشمنی
 فراهم میشود و در باب طوایف و شعب بختیارها من یک نقشه جدول سیاه
 کشیده و اسامی که عده آنها در این قرن اخیر از آن معلوم میشود قبل از این هم
 سه نقشه جدول توزیع شده یکی در ایام مسافرت رالتن در سنه ۱۸۳۶

یکی در سنه ۱۸۴۱ بتوسط دُبِ روسی و در سنه ۱۸۴۴ بتوسط لیارد ^{نکله}

و در سنه ۱۸۸۹ اسامی خانه واده خودشان که بمن ضمیمه آن سه جدول
قدیم نموده به طبع رسانیدم بانضمام جدول دیگر که بتوسط دوستی در سنه ۱۸۹۰
بمن رسیده و از این جدول نامعلوم میشود که خیلی از طوایف در مدت زمان
ناپدید و محو شده اند بازاع و خصومت داخلی هیچ جای حیرت نیست فعلاً
مالیاتی که بختیاری نامیدند سالی میت دو هزار تومان بکومت اصفهان و
پانزده هزار تومان بکومت عربستان است در زمستان جو این بختیاری
در قشلاق نزدیک شوشتر و دز فول چادر میرند

در سنه ۱۸۸۴ کلن بل فوق الذکر بمن شوشتر و دز فول در آب بید ایلیخان
را ملاقات نمود و در بهار و پاییز به اردل که مرکز ویسلاق آنهاست مراجعت
میکند و در چاخور هم که دو هزار پارازر اول ارتفاع و دریاچه در وسط دارد و یک
قلعه هم حینقلیجان ایلیخانی سرشته که یک صد پا مرتفع است ساخته و در آنها اقامت
مینمایند

(لفظ چاخور را به قسم ترجمه میکنند اول چاقخور یعنی برای چراندن گله و رنده خوب
مرتعی است دویم چاخور یعنی کوه خورشید سیم جامی خور یعنی خوراک است
(چاخور یعنی چکا خور چکا به معنی تپه است بزبان بختیاری خور هم خورشید) قلعه
چاخور در زمان ایلیخانی خیلی مزین و مبله بطرف فرنگی بوده ولی بعد از فوت بانی

تقریباً منهدم شده و اغلب این خبر اسبها بواسطه زمین لرزه بوده است ولی میت
 و نسخی اصفهان ایلمخانی خانه ایلاتی تازه در تهریه فراد مبه بنا نموده که خیلی مزین
 و مفروش است خوانین نختیاری بواسطه اینکه طران رفته و با مردم مستدین
 معاشرت نموده کم کم تدرین پیدا کرده اند خوانین در عمارت یاد در دو قلعه
 زیر چادر زندگی میکنند و ایلات و سیاه چادر نشین با در اطراف
 از صحبت خوانین گذشته قدری هم در باب ایلات نقل کنیم سر چشمه شروت
 آنها از کوسفند و کاواست و شغل عظیم آنها کله و رمه داری است در کوهها
 بختیاری سیصد هزار کوسفند میچرد و غیر از اینکه کوسفند در اصفهان میفروشند
 و در شوشتر با کوه کاری میکنند تجارت یا زراعت دیگر ندارند تا کندم محل خارج
 بنمایند ولی بیشترش مصرف داخله خودشان میرسد قدیم الا ایام خوانین رومه زیاد
 نگاه میداشتند و ذات اسبهای نختیار معروف بوده و تا کنون هم مشهور است
 ذات اسبهای نختیاری که مخلوط بذات اسبهای عربی است از حیث سبکی
 و کلفتی با پا خیلی برای این کوهها مناسب است ولی حده این نوع اسبها کم شده و
 ایلات مانند زمان محمّد قلیخان نمیتوانند چندین هزار سوار حاضر کنند بختیارها
 نقداً قاطر و الاغ برای حمل و نقل نگاه میدارند ولی الاغهای خوبی دارند اغلب
 ایلات فقیر و پریشان هستند و در چادرهای سیاه آنها طلا و نقره یافت نمیشود
 مگر ظروف سی و آهنی علم تقریباً در ایلات نیست مگر در خانوادگی خوانین بعضی

اوقات یک محصری یافت میشود ملائمی و ذات نخباری معلّم الهی هستند ولی
 معلومات آنها نیز چندان عالی نیست ظاهراً و تولد اختیارها مسلمان و بی
 چندان اعتقاد بقرآن و پیغمبر ندارند ملا و سادات را مسخره مینمایند و مساجد
 ندارند زیارت گاه آنها قبور پیرانست و هر کس که زیارت رفته یک سنگی
 روی آن قسور انداخته و قبر را ارتفاع داده اند ولی نخبیارها صاحب عقیده
 صاف و ساده و بیگانگی خدا معتقدند و بهشت و جهنم و حساب و روز قیامت
 را هم اعتقاد دارند قبور آنها اغلب روی تپه ها کوچکت بی حصاری است
 روی این قبور محبت نامی شیر حجاری شده است و از سنگ عکس تمشیر
 و تفنگ و قداره و بار و طردان و قطار تفنگ آنم حرم حجاری شده

ممكن است نخبیارها در آتیه با قشون اروپائی برابر می کنند عجاای خلی عاری
 از نظم میباشند و تک تک قوه خوبی هستند ولی قوه اجتماعی آنها واسطه ندان
 نظم چندان تعبیه یعنی ندارد

دولت از هر خانواده اسبک سوار و دو پیاده حق دارد بخوابد ولی فعلاً دو دسته
 سوار نخبیاری که هر دسته یکصد نفر میباشند دارا هستند یکی از این دسته ها
 متوقف طراند فی الواقع محض گروی و اطاعت طایفه در طران نگاه داشته
 اند دسته دیگر در جو و نخبیاری است ریاست این دو دسته سوار با خود
 خوانین نخبیاری است شاه هم جرئت ندارد این حق را از آنها سلب نماید

تیه این دو دسته سوار از هر حیث با اینجانی است و این دو دسته سوار
 کلاه سفید بزمیکند ازند مواجب آنها هم یک تخفیف است که در باب مالیات بجا
 داده میشود احتمال دارد که موقع لزوم شت هزار الی ده هزار قشون حاضر
 نمایند از یک طرف محبوبیت و اطاعت و همان دوست نسبت بزن با و
 طایفه خودشان و فادار و تکلی از اخلاق بد ایرانها نمره دیگر وقتی که متغیر
 بدرجه وحشی گری میرسند خصوصاً در موقع (خون کالات) که نسل اندر نسل
 مداومت مینماید بجدی که خانوادها تکلی بر طرف میشوند مانند دایتهای ایرانی قبلت
 معروف نذارد و از اخلاق و قیافه آنها آثار آزادی کوههای خودشان هویدا
 لباس و قیافه آنها عموماً یکسان است و صورتاً سیاه چرده زلفهای سیاه
 دو شقه از پشت کوشش آویزان شده چشم و ابرویش و سیل سیاه عرقچین و کلاه
 سیاه بر عبا می سیاه بدوش و زنک لباس زنهای آبی سیر است مردها شتر
 و قومی اریکل آنها آثار مردانگی پدیدار شلوار کشا و پاقطار شکت بکر و تفنگ
 مار تین بدوش و یک شمشیری از زیرین آویزان دارد و طپانچه در کمر زنها
 بلند قامت و سیاه چرده خوش اندام و خوش قامت صورت آنها پوشیده
 و در چادرها از مردها پنهان میشوند تعدا از دواج حتی پن فقر معمول است
 ولی از طرف دیگر بی وفائی کیاب ولذت زندگانی فایلی فسادان ییارد
 هم زندگانی اندرونی رئیس چهارکنک را خوب پان نموده لباس زنهای

شلوار و پیراهن کشاد و یکینما روی لباس لطافت بین آنها کم است
 و بواسطه همین کثافت است که در چشم و مرض جلدی در آنها فراوان
 است چون کلاه آنها حفظ چشم را در تابش آفتاب سنگهای پابان نمی کند
 چشم را علت میشود بهترین و تازه ترین آداب در عقاید و حکایات بختیار
 را خانم بی شب نوشته است بختیاری همیشه معروف بوده اند از حیث
 سواری در طفولیت بزین آشنا میشوند سوارهای قابلی میشوند و هنگام خیمت
 و تازیر اندازی میکنند بعضی هنرهای دیگر هم در سواری دارند خوب تیر انداز
 اند در آنها پیدا میشود مخصوصاً از نزدیک خوب میزنند و بواسطه همین تیر انداز
 شکارهای کوهستانی بختیاری خیلی کم شده پنجاه سال قبل در زمان بودن لباد
 در کوههای بختیاری بازن و آهو و غزال و حرس و کرک خیلی بوده ولی مسای
 بعد خیلی کم شکار بگوها دیده اند از بختیار هیچ میتوانستون تکمیل داد چنانچه
 بعضی جاها گفته ام (مترجم یوسف خان سیمی رئیس تجدید تریاک)

اسامی مؤرخین و مسافرین در ترجمه لر و کرزن

General Rawlinson (جنرال راولینسون)

در ابتدا مستخدم دولت ایران بوده بعد وزیر عمارت انگلیس شد

Rich (ریچ)

یک نفر مسافرت

Rawlinson (راولینسون فوق الذکر) از کوشانیان برهه پشت کوه برنجان
 و بختیاری رفته

Layard (لایارد)

مسافر بید کاشف اقیانوس دریایی و بعد از آن کبیر انگلیس شد

Mr Watson (واٹسن صاحب)

داستان نایب سعادت انگلیس نویسنده تاریخ مختصری از اول فتحی شاه تا ده سال سلطنت ناصرالدین شاه

Baron de Bode (بایرون دو بود)

نایب اول سفارت روس در طهران است نجاری و نجاری نکر کرده

Ab^{te} Bishop (خانم بیپ) سافره شهور

Krusinski (کرسینسکی) کشیش کاتولیک بوده مقیم اصفهان (آلمانی)

Hanaray (هانواری) تاجر انگلیس بوده در زمان نادر شاه

Morier (موریه) نایب سفارت انگلیس بوده

Mayor Hart (هرت صاحب باور) صاحب منصب انگلیس بوده

Duhouset (دوهوسه) صاحب منصب فرانسه بوده

Colonel Stuart (کندل استوارت) صاحب منصب انگلیس بوده

Lady Sheil (خانم شیل) زن شل صاحب است شل صاحب (خانم شیل)

Colonel Bell (کندل بیل) کنسل انگلیس بوده ستم ایران شده بعد از فتح انگلیس شد

Stocqueler (استاکلر) سافره انگلیس در محرمه و بیابان و صفا (استاکلر)

Chardin (شاردین) سافره فرانسه در زمان صفویه

Lord Curzon of Kedleston

لرد کرزن در اغلبی از صفحات ایران در عهد ناصرالدین شاه مسافرت کرده و سفرنامه

در دو جلد ضخیم نوشته در این او اضر از طرف دولت

انگلیس نامه فرمای هندوستان شد

ایمان ارنا

آتابکان لرستان بقول سر جان ملکم انکلیسے

کوہستان لرستان از اوایل نشین مردمی بوده که مرکز با تمام در تحت حکم پادشاهی
بنوده اند حتی معتد رسلاطین ایران نیز بکلی این طایفه را در تحت اطاعت نداشته
بسیاری از این طایفه سلا بعد نسل از اہل ملکند و زبانی ہم

که حال بدان تکلم می کنند شعبه از پہلومی قدیم است
سلاطین لرستان نیز که فتح ایران کرده اند بدان صفحات لکنک شیده اند و اگر تمام
کاری میگردند احتمال دارد که فایده بر آن مترتب نمی شد بسبب اینکه اسباب ایشان با
طبیعت فراہم است ولی با وجود اتیحال بر حسب اتفاق گاہی چند زمانی تابع امر
اجانب شدند

وقتی که قبائل تمار و در اطراف عالم با نجا، عدیده متفرق شدند جمعی از آنها در بلاد
شام یا خود بایران رفته اند یا ایشانرا کوچ داده اند و ستاوه اند چنانکه ایل شاملو هم
شاید بزرگتر و پر جمعیت تر از جمیع ایلاتی است که ترا در ترک دارند قراکوزلو و بہارلو
و بسیاری از طوایف دیگر شعب ایل شاملو هستند و ایسرتیمور کورکان آنها را از
شام بایران برد

باری صد خانوار از یکی از این قبائل وقتی که بکوہستان لرستان افتادند (از روی
تحقیق قبایلی که بکوہستان لرستان آمده اند از ترا در کرد بوده اند نہ ترک چنانکه از
این پیش ذکر کرده ایم) روزی یکی از امرای ملکند ضیافتی کرد و چند نفر از جوانان این طایفه

در مجلس وی حاضر شدند پیشخدمت در وقت غذا چیدن بعلط اول طرف خدا
را نزدیکی از ایشان که ابو الحسن نام داشت نهاد و او بدین صورت تفال کرد
بارهای خویش گفت یقین است که سرداری این گروه با خواهد رسید این سخن
در افواه افتاده بعضی را عرق حسد در حرکت آمد

چند روز بعد از این کیفیت علی پسر ابو الحسن را با جمعی از طایفه مخالف منازعه ^{یافت}
و این صورت در یکی از کوهها در وقتیکه ایشان گله خود را بصحرای کرده بودند واقع
شد ایشان علی را چندان بزدند که از حس و حرکت افتاده او را مرده پنداشتند
و جسد وی را در غاری انداختند سگ علی چون دید کاری نمیتواند کرد و دور
مراقب آنجماعت بود تا یکی از ایشان که در آن سنگامه دستی قومی داشت اتفاقاً حرم
شد سگ علی فرصت یافته بجهت و در حلقومش آویخت و چنان بدر بر که در ساق
جان بداد و بعد از آن روی بچادر صاحب خویش نهاد چون قارب علی سگ
را بی صاحب دیدند دانستند که واقعه پیش آمده

بالاخره با اشاره سگ راه بغار برده جسد علی را نیم مرده یافتند علی صورت
واقعه را برایشان نقل کردند تراغی میان طایفه لران و ایشان روی داد و منجر
باین شد که قبیله علی بغارس مهاجرت کردند و در شیراز پسر بزرگ علی را آوازه بجای
بلند شد

ابو طاهر پسر زاده علی بخت فتح شبانکاره در نظر آتا بک ستمگر که در آن او ن

حکومت فارس داشت چنان جلوه کرد که آتابک وی را مخاطب نموده گفت
 چیزی بخواه گفت اگر مصلحت دانی لقب آتابکی عنایت فرما آتابک گفت باز هم اگر
 حاجتی داری بگو می گفت قدری لشکر بمن ده تا لرستان را جهت آتابک متخلص
 کنم آتابک جمیع مملکتات ویرامندول داشته

ابوطاهر با پنجاه هزار سوار بجانب لرستان رفت و آن ملک را بحدی تصرف در آورد
 تقال ابوالحسن در باره بیره اش صورت وقوع یافت لکن شکرانه حقوق نعمت
 و تربیت چنین نماید که از صفات ابوطاهر نبود زیرا که بعد از تصرف ملک اول کار
 این بود که سر از اطاعت حکام فارس بچید

پنجاه هزار سوار حاکم علی الاطلاق لرستان گشت در عهد وی آبادی
 مملکت درجه اعلی یافت و حکومت آتابکان لرستان وسعت یافت بسبب فتوحات
 او در نواحی مملکت جمعی از قبله خویش را از شام طلب داشت و بوجود ایشان حکومت
 خویش را قوام داد چون هزار سوار در گذشت پیروی تکلیف پامی بر مسند نهادند
 که بلاکوخان خاندان خلفا را بر انداخت او آتابک بود و بسبی مورد قهر المنجانی گشته
 او را مقیداً به تبریز بردند و حکومت برادرش ابوعون تعلق گرفت

ابوعون و اعقاب وی در خدمت سلاطین خلیفه خانی مشغول شدند

مشهورترین این جماعت یوسف شاه بهادر است لقب بهادری از سلطان ابوالفتح
 گرفت بجهت شادمنی که از وی در خلیفگی کیلان ظاهر شده بود و بهین سبب

بعضی

چندی حکومت از ممالک معموره در حوالی لرستان یافت

واقعه عهد امیر تمیور کورکان

زمانیکه امیر تمیور بغزم تسخیر ایران بکرجستان ترکناز نمود سرداران می کوهستان لرستان و قبائل الوار را که در آن اوقات قافله حاج را تاخته بودند از دنبال ششاقه و بلغان امیرانشانرا مجبور داشته

واقعه عهد شاه سلطان حسین

در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی که افغانان اصفهان را محاصره نموده بود دو بار خانه ذخیره را که بمحافظت بختیاری و لاری پشمه میآوردند افغانان

تصرف کردند این اتفاق اسباب بایس کتلی اهالی اصفهان شد

واقعه زمان نادر شاه افشار مطابق هزار و صد و چهل و نه

در این سال که نادر شاه افشار تاج سلطنت بسر گذاشت تخت بتدارک تسخیر قندار

کمر بست پس از آن آرامی ایران لازمه اهتمام را بجای آورد

در این وقت خبر باو دادند که ایل بختیاری اطراف اصفهان را در معرض تاخت و تاراج

آورده اند و فعلا ایشانرا بر ذمت بهت مقرر ساخت

کوهستان اصفهان که تا نزدیکی شوشتر میرود تمام منزل و ملاذ ایلات بختیاری است

چون کوهستان مزبور مشحونست از غارهای بسیار و منگاکهای بسیار و اینطایفه همیشه

در ایام محاصره در آن غارها منزل اختیار مینماید و در نظر باچنان جلوه داشت

که ایشان را در قید اطاعت آوردن از خیر امکان خارج است جمعی از بهادران را
 بر قتل جبال و شل و فرج شهاب فرستاده یک یک این طایفه را بختک آورده
 در عرض کمپاه جمع این بختیاری را منقاد و مطیع فرمان نمود و امیر ایشان علی مراد
 خان را اسیر کرده به قتل رسانید اما باقی را بمر بانی خرسند ساخت و جمعی از
 ایشان را در جرکه عساکر پادشاهی اسطام داد

و بجهت جلالت فوق العاده که در فتح قندهار از ایشان بطور رسیده بود و محل توجه
 نادری آمدند و سایرین را از کوهستانی که در سابق سکنا داشتند کوچانیده محلی بهتر
 و نزدیکتر از برای ایشان مقرر کرد

شرح حال علی مردان خان بختیاری که در بعضی ممالک ایران
 پادشاهی نمود

سرجان ملکم می نویسد در وقتی که علی مراد خان بختیاری اصفهان را گرفته غرم کرد و یکی از
 خانواده های صفویه را نام شاهی نهاده خود با جرای امور سلطنت مشغول شود
 میرزا صادق مؤلف تاریخ زندیه گوید در آن اوان ابوالفتح خان از قبل شاه رنج خان
 حاکم اصفهان بود علی مردان خان بروی تاخته او را بر انداخت

چون انجام مرام و اسعاف مقصود بدون معاونت ممکن نبود جمعی از ارباب نجاب
 خویش خواند تا بیعت یکدیگر آن مطلب را انجام دهند و از معتبرین امرای مرزبور
 یکی کریم خان زند بود در نسب نامه که مؤلف آن یکی از اعیان خود کریم خان است

مسطور است که کریم خان پیرکلی از راهسندان مشهور بود که ایماق نام داشت
 بیش ازین ذکر می از آبا و اجداد وی نشده است
 با بجز آنکه اگرچه کریم خان رانسی شایان نبود و در اردوئی نادر نیز منصبی و امارتی
 نداشت اما به شہامت و غیرت و ملکات پسندیده از همگان امتیازی تمام داشت
 میرزا صادق گوید که هم از اول کریم خان در مکانت
 و کنت با علی مردان خان مساوات داشت و در وقتی که مقرر شد که خواهر
 زاده شاه سلطان حسین که طفلی هشت نه ساله بود بسلطنت بر وازند پیمان بر آن رفت
 که کیلی و غیر کشور باشد و دیگری اسپه لنگر اما از روی اسناد دیگر چنین معلوم
 می شود که کریم خان خود را کفو علی مردان خان نمیدانست
 و حقیقت دلیل هم هست بر اینکه بگوئیم که امید او این بود که چون علی مردان خان پیر
 بود و سز زندی نداشت بعد از فوتش قایم مقام او شود
 الغرض در وقتی که صفهان مسکن عساکر زند و بختیاری بود مردم شهر بچند فرقه
 شده و هر فرقه طالب سلطنت شخصی بودند
 اما بیشتر میل بسلطنت علی مردان خان داشتند تا بالاخره بکومت تازه راضی شد
 در ابتدا لشکر علی مردان خان قدری بی اعتدالی کردند اما خونریزی نشد
 علی مردان خان هر چند مزاجی سخت و قوی داشت اما در سلطنت خود با مردم
 بعدل و انصاف سلوک می نمود

کریم خان در جفا مقام داشت و در حفظ مال و صیانت آبرو و رعایت خاطر اهل بیله
 باقصی لغایمیکوشید و آنچه لازمه مروت و قوت که خاصه ذات و سبب تمایز
 او از دیگران بود در حق ایشان معمول داشت و این معنی بیشتر بر روز داشت به علت
 اینکه اکثر اهل آن قصبه عیسوی بودند لکن کریم خان را نظر بر طلب و آرزو ایشان بود نه
 بر طریقت و مذہب ایشان حرکات کریم خان رفت رفته سبب تعجب و احترام خلایق
 کشته شتر مروت و انصاف او بجائی رسید که محرک عرق حسد علی مردان خان

کردید

چندی نکشید که بی پرده بین طرفین آثار عداوت ظاهر و مبین شد در ایام عیاش
 کریم خان علی مردان خان فرصت یافته بر اهل جلفا که ارمنه بودند سخت گرفت
 چون کریم خان مستحضر شد او را اقامت کرد و علیرد انخان شفا نابد کوسئی از وی آغاز نهاد
 و چون هم در آن اوقات حاکم اصفهان ابو الفتح خازر اقبه قتل رسانیده
 بود ظاهر بود که کریم خان ثانی وی خواهد بود

لاجرم بعد از اینکه کریم خان از واقعه اطلاع یافت بی پرده بطل مخالفت کوفت آخر کار
 بمحاربت کشید بعد از قلیل مجادلتی نمایان و بعد از چند دفعه غالبیت و معلومیت طریق
 محمد خان نام که یکی از امراء بود علی مردان خان را بحسبه از پای در آورد و اضلاع جنوبیه
 ایران بلاسارعت بتصرف کریم خان درآمد

مؤلف تاریخ زندتیمیر از صادق گوید که محمد خان با کریم خان قرابت داشت از کریم

خان رومی گردانیده به علیمردان خان پوسته بود و سجع مهر علی مردان خان قبل از
سلطنت این مصرع بود بتاریخ ۱۱۶۲ علی مردان عالم را امیر است

ایلیات بقول سر جان ملکم

سر جان ملکم بنویسد ایلیات و احسانات ایران و در چادرها زندگی و باختلاف موسم
تبدیل مکان می کند و عادتشان عادت سپاهیکری و بیابان گردیست و سکنایه
بیشتر این مردم در بلاد است که از دهنه خلیج عجم گرفته بخط موازی تا سواحل این دریا
تا شوشتر و از آنجا سمت شمال مغرب از جانب یسار و جلّه تا ممالک ارضیه میروند
و کرمان و تقریباً جمیع بلاد فارس و بعضی از عراق و تمام کردستان همه در حل
در صفحات مزبوره است

اگرچه آن صفحات مشعب شعب مختلفه میشوند لکن دلیل قومی تر بر آنیکه همه از یک
اصلند نمیتواند بود و مگر زبانشان زیرا که همه شعبهای ناقص و برهمن خور و ذره زبان
پهلوی است اگرچه اختلاف زیاد در آنست ایشان یافت می شود ولی نه بقدریکه
مانع به فهم قبائل دیگر شوند از بد و ظهور اسلام پادشاهی از این طایفه در
ایران نبوده (یعنی پادشاهی مطلق در تمام ممالک ایران) و همیشه این ملک یا
در تحت امر اعراب یا سلاطین تاتار بوده است و عدد ایشان را این طایفه همیشه
سبب وحشت و موجب هراس سلاطین گشته

لذا از باب مصاحح ملکی تفریق جمله و تشبیت آراء ایشان را مایه تقویت حکومت

دسته ایشان را بلاد دور دست متفرق گردانیدند و مهاکمن الفاء نزاع و نفاق

در میان آن طایفه نموده در تضعیف قوت ایشان کوشیدند

قابل ایران در معاف کردن خون و صنعهای مختلفه دارند بعضی که مطلقاً راضی نگذشتن
نی شوند و فخر را در این میدانند که خون را با خون نشویند لکن این عمومی ندارد و اگر شخصی
قابل کسی باشد و نخواهد که ورثه مقتول از او بگذرد رسم است که شمیری باطناب
سیاهی بگردن انداخته نزد وارث مقتول میرود و از او طلب قصاص میکند اگر چه ^{عده}
مردمی و مردمی همیشه اقتضای کند که از چنین کسی بگذرند لکن بسیار نادراست که
کسی باین امر اقدام کند حتی اینکه در این باب بنسردمان امر او ریش سفیدان خود را
غی شوند زیرا که اینگونه حرکت را ذلت و علامت بی حسبگری و نامردمی میدانند
چون شخصی از ایلیات صحرائین یا از فقرا سکنه شهر و بلد خوبی کند و دیت بر او لازم
آید او از غمده تواند برآید رسم این است که غل آهن بزرگی بر گردن او می گذارند و او را
باین قسم بکدائی و امیدارند تا مبلغ نامور جمع و او آشود و این قسم از جمیع اقسام
کدائی ها بیشتر رحمت میدهند

زمانی محضه یا زمانی مطلق در ایلیات ایران بسیار کم اتفاق میافتد و اگر کم اتفاق
افتد غالب این است که اقارب زن شخص زانی را بقتل میرسانند نوع مخالفی که
در وضع زندگانی ایلیات است قبول این گونه حرکت میکنند زیرا که رواج آن منجزه
فساد کلی خواهد شد لاجرم بنا بر عادت بدون جبرتی سخت و دعوت زمان رخصه

نخواهد شد و اغلب این است که هرگاه کشف و ثابت شود که این عمل صدور یا قیود
 در معرض پلکان و بوارند و کشنده که خط آبروی خود را کرده است مورد تحسین و
 چنانکه نگارنده او را قوی و قوی از یکی از امراء قبائل سوال کرد که در
 باب زنی که زنای او ثابت شود گفت پدر یا شوهر یا سپهر آرن او را خواهند کشت
 اگر از یکی از امراء قبائل بالنسبه سلطان یا حکومت خجاستی اندیشند
 و بدست پادشاه افتد پادشاه بلا تامل با او را با نیاسازد و یا بقتل رساند و خجاست
 هر کجایی از وی سرزند او را رجوع بدر بار شرع کند تا به مقتضای حکم شریعت با او
 عمل نمایند و بسا هست که اگر شخصی از ایلیات در خدمت پادشاه باشد و بهی
 قتلش لازم شود پادشاه او را بر سر دار قبیله میفرستد و او آن شخص را بقتل میرساند
 با کجبه جمع و قیام مزبوره کاشف از این است که بنامی احکام
 عدالت ایلیات بر عادات و رسوم است که من حیث المأخذ و رای عادات
 و رسوم انالی و سکنه بلدان و قری است و بسبب وضع زندگی و اتفاقیکه دارند و بقدر
 طبقات دیگر رعایا در معرض ظلم و عدوان نیستند داخله سلطان بالنسبه با مورد خلیه
 ایلیات اعتباری ندارد و میتوان گفت که علی الاصل در تغییر و ترزل است
 برایلیاتی که حکم حوادث اقتداری دارد و آنچه بخواهد میکند و در همان قبیله اگر
 بوضع دیگر اتفاق افتاده باشد اندک خلاف خواش و عادت سبب طغیان میشود
 بنا بر قواعد و رسوم اصلیه قبائل برایل باید در تحت اداره امیر خود باشد مقصود

اولیای دولت نیز همیشه این است که او را آلت دست خود کنند لکن باین همه
 رسوخ سردار قبیله در جمیع حالات در آنچه مردم خود بجدیت که بخرکسانیکه دیده اند
 و در تامل این گونه امور عادی بوده اند و دیگری اعتقاد نیکند

عادات قابل نخبیاری

قابل نخبیاری و نیلی بقول سر جان ملک در کوهستانی که از اصفهان گرفته شود تا مشو
 تا قریب کرمانشاهان میروند و کنگ دارند

نخبیاری و بعضی قابل دیگر می توان گفت که هرگز بنگلی در تحت اطاعت سلاطین این
 نبوده اند در معادل جبال مسیحه تا هنوز بر عادات و رسوم خود روزگار میگذرانند
 و در اداره امور و حمله چندان اعتنائی بحکام و اعوان حکام ندارند بلی بجهت اینکه
 از اراضی خصبه که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته باشند قدر
 قدری سرباز قلیل ماتی می دهند و امنای دولت نیز آنچه توانسته اند ترغیب این طایفه
 در کفای در آن اراضی کرده اند نه فقط بجهت اینکه ایشان را در قبضه قاعده و قانون
 داشته باشند بلکه بیشتر برای اینکه چون در آن اراضی کنگا کزیده اند بر و ایام
 لابد با بلاد اطراف که همیشه در معرض تاخت و تازشان بود به معاشرت برانند و از
 معاشرت بتدریج بمعاملت و مسامحت گرانند و این صورت مانع تقدمی و تطاول
 ایشان خواهد شد که کرده ایلات و احشامات بید از خانواده امرای همان ایل باشد
 و الا اطاعت او را نمی کنند بلکه اگر پادشاه بخواهد در خط مستقیم و راست بپوشند

رسوم ختمه و نام گذاردن اطفال و کفن و دفن اموات با این ایلیات و امانی بلدان
ایران و سایر طوائف مسلمین اصول کلی است اما عنداوری در ایلیات شایسته حساب
مردم را میبازند کلاه صاحبش را بر قبر بوس میکند از بدو چکمه اش را از دو طرف زمین
می اندازد و کمر بندش را از گردن اسب میاویزند و با جمعیت تمام دور میگردانند
و هر یک از دوستان میت که خواسته باشند اسبی مسلح بدون سوار میفرستند تا
شامل شمع بخازنه باشد

امانی بلدان پیش از قبائل صحرائین که خبرد عسکری ایرانند در معرض ظلم و طغیان حکومت
اند زیرا که وضع زندگی ایلیات بیابان کرد غالباً ایشانرا از تعرض ظلمه مصون میدارد
احسانات ایران در حقیقت اردوئی هستند از شکر که فقط در معرض زحمات
و صدماتی هستند که لازمه زندگی مردم سپاهی افاده است و چون نوع انفاقی خاص دارند
مشاء عداوت و ارادتشان یا هم یا امید و اقدار سلطان بر این طایفه مثل اقدار او
بر امرای خراجگذار مملکت که اطاعت و نافرمانیشان موقوف به ضعف و قوت
حکومت او است

ایران در حالت کمال آرامی مردمی خراجگذار دارد که با کراه سر باطاعت نهادند
مثل ایلاتی که در کوهستان هستند و زندگی ایشان تباحت و تاراج اطراف میکند
خبرد عسکری ایران منقسم باقسام و قبائل عدیده می شود و اصل و منشاد هر یک با قبائل
دیگر اختلاف دارد از ترکستان اعراب از عربستان ایلات خود ایران

که عبارت از گرد و گت و زرد و سایر قبایل باشند از این مملکتند جمع طوایف بزوه
 اگرچه اختلاف اسنہ دارند لکن عادات و روششان همه قریب بهم است غالباً در
 چادر زندگی می کنند و مدار معیشت شان بر کله و رتمه و شکار است و بنام سیرابویه
 تبدیل اکنه می نمایند قواعد حکومتی در میان خود دارند همه بهم نزدیک است بنسب
 اسلام دارند قوانین قرآن مجید و مستنبط از حدیث شریف را گردن نهینند
 در ایام صفویه صدرالصدور مملکت بهر ایل معتبر یک قاضی ^{معین} می کرد و امیر قبیلہ
 غالب بدون حکم قاضی کاری نمی کرد و نا در شاه چون منصب صدرالصدور را
 برداشت این قاعده را تغییر داد در این اوقات فقط در هر ایل ملائمت که با
 نکاح و طلاق پر دازد و اطفال را نام مینهد و ^{تکفین} میت می کند اگر امر مهمی روی
 دهد که احتیاج بحکم شرع شود بقاضی و شیخ الاسلام هر شهر که نزدیکتر است رجوع
 می کنند

قاعده عرفیه ایلات با سایر مردم اختلاف کلی دارد چنانکه می توان گفت در
 قواعد محلی جداگانه دارند بنسب از امرای ایل اشخاصی هستند که بر سر هر طایفه مقررند
 و ایشان را ریش سفید خوانند و این اشخاص غالباً نزدیک یا دور با امیر قبیلہ است
 و مانند وی منصب را بوراشت دارند در ایام آرامی مملکت بمنزله که خدا و کلا نتر
 قوم اند و در اوقات جنگ بمنزله سلطان و سر نهک سپاه و چون سر کرده
 ایل در ایل نباشد یکی از این اشخاص را به نیابت خود معین کند و کسی را که

نیابت خود بر سر قوم میگذارد و بقدر حاکم شهری که بر رعیت تسلط داشته باشد در میان
 قوم صاحب اختیار است اگر چه بیک جهت ایلیت و آن شکوه و حشمت حکومت را ندارد
 اما بجهت دیگر مقدر تر است زیرا که اجرای احکام بر وضع سپاهگیری است
 لکن کلیه امرا قابل و ریش سفیدان طوائف همیشه ملاحظه و رعایت مردم ایلیات را می کنند
 اگر چه در این قاعده نیز استثنائی هست زیرا که بعضی از امرا هم هستند که در حین اقدار
 ظالم و هتاک اند

تعریف احکام عدالت عرفیه این طبقه خالی از اشکالی نیست امور عادی را امیر طایفه یا نائب
 او مل حاکم عرف شهر فسیله می کنند و اگر شخصی معتابه در یکی از طرفین باشد ریش سفیدان
 مجلس کرده بعد از بحث و محض تمام امر را انجام میدهند هر کس که از خانواده باشد
 میتواند که هر وقت امری اقتضا کند انعقاد این مجلس را بخواد و متبول نکردن آنرا ظلم
 دانند ادانی قبیله این چهارند ازند لکن بسیاری از اوقات امیر قوم یا نائب او بجهت خوش
 آمد مردم حکم بجمع این مجلس میدهد زیرا که هر حکمی که از این مجلس صدور یابد قبیله آنرا عین عدل
 و مروت دانند اجرای مجلس فرور اشخاص معین نیستند اگر نزاع در باب زمین باشد بین
 داران معتبر حسم می شوند و اگر در باب قرض باشد امیر و ریش سفیدان و دوتان
 طرفین نبی و این و مدیون اجماع میکنند در صورت قتل اقارب قاتل و مقتول حضور
 مجلس میروند و اگر هر دو طرف از همان قبیله باشند داخل مجلس میشوند و ملای طایفه
 علی الزم می از اجرای مجلس است و هر وقت اقتضا کند بیان مسئله شرعی میکند

مقصود از انعقاد این مجلس تبدیل منازعه باین طرفین است و چنین نماید که
وضع آن بجهت اصلاح باین قبیله شده است

در میان ایلیات چنانچه باین اهالی شهرستان رسمت که اگر شخص مدیون از
ادای ترو ض مزبوره خود ابا کند پس از شومی قاضی یا وقتی معین نمایند که بعد از
انقضای آن عهده قروض مزبوره برآید یا جمیع اموال او را گرفته در میان طلب
کاران بالتسویه قسمت می کنند و قاتل را چون گناه وی ثابت شود بوزن مقتول
پایزد تا چنانچه خواهد از کشتن و بخشیدن و دیت گرفتن با وی محمول دارد
مگر اینکه وارث مقتول هنوز بن دوازده نرسیده باشد در این صورت حکم را
تاخیری اندازند تا اینکه وارث بدین سن برسد

قاعده مقرر بجهت تعیین و اخذ دیت نیست بلکه موقوف است بقدرت یکی از
طرفین در دادن و دیگری در گرفتن و همچنین شأن و مکانت قاتل یا مقتول را نیز
در آن مدخلیتی تمام است چنانچه بعضی اوقات مبالغی بزرگت بجهت خون یکی از
امراد قاتل داده شده فقط برای اینکه نایره عداوت قبیله انطا یا بد غالب مطهر
نظر مجلس وقتی که منعقد شود اصلاح باین ورثه مقتول یا قاتل است علی انحصور
وقتی که طرفین هر کدام از قبیله علیحده باشند بجهت اینکه اگر بسبی از اسباب امر در
این مجلس انجام نیابد قاتل در معرض انصاف نیاید ورثه و اقارب مقتول
تا از وی انتقام نکشیده اند خود را شرمند و ننگین می سازند در مواردیکه ورثه
مقتول

مستول قادر بر اجرای حکم عدل هستند متصل شمرصد و مظهر فرصت اند تا اشقام خویش
بگیرند در این صورت همیشه منجر کشت و کشتار بیشتر و عداوت زیاد تر شده است
چنانچه سالها قطع نمی شود

این قسم زراعت بیشتر در ایام اعتناش مملکت است
چنانچه کلی ازام را که در سر هوامی سلطنت دارد بجهت تقویت کار خود قبیله را که
باقبیله دیگر عداوتی دارد آلت دست خود می سازد

طرز و تدبیر حکومت ایران همیشه این اقتضا کرده که اراضی قابل زراعت را بنوعی
خیلی مناسب با ایالت و احشامات بدهند و اینطایفه نیز مافوق آنچه ضروریات
مصارف شان اقتضا میکند زراعت نمی کنند صحراهای خصیب و چمنهای وسیع که
برای سیاق و قشلاق ایشان مقرر شده است اگر چه بیک جهت بخرامی حقوق خدمات
نگرانان ملحوظ می شود ولی بخرنی مال دیوانی از هر خانواده بر حسب مکتب میگیرند
و این مائیه با استصواب سر کرده ایل یا کاشکان و می جمع می شود

بلی همیشه بر یک قرار نیست و هرگز هم زیاد نیست
بالیات ایلیات شیراز کاوشی ده سیصد و بیار خرد و بیست و بیار مادیانی که برای کره
گرفتن است هزار و بیار شتر سیصد و بیار کوفت و بیار سالیا نه دیوان میدهند
مائیه را که از کرایه زمین و دو کالین در شهرها و از ایلیات و احشاما
میگیرند سر شماری و خانه شماری میگویند و در اخذ آن رعایت حال اشخاص میشود

بلکه بر نوع قاعده گرایه مقرر شده است باید بیند

یک نوع مالیات هم باید حکام و رؤسای ایلیات در اول عید نوروز بر پادشاه
بدهند و سرشکن رعیت بکنند

بعضی مالیات دیگر پادشاه در بعضی مواقع اتفاقاً از رعیت میگیرد الا اینست که این تحمل
بر ایلیات و احسانات کمتر شود و به جهت اینکه فقیر ترند بلکه بسبب اینکه محل آنکو نیز خیریا
را کمتر می کنند

امراء قبائل در بعضی اقتدارات مانند پادشاه است

سرکره ایلیات و احسانات باید از خانواده امراء همان ایل باشد و آلا اطاعت او
را نمی کنند بلکه اگر پادشاه بخواهد تغییر در خط مستقیم و راست بدو اشکال دارد
بعضی اوقات نمیتواند و چون تعیین یا در حقیقت تقویت کند امیر را که ایل او را نخواهند
مکرر نامرمانی و سرکشی ایل او را مجبور کرده است که آن امیر را غزل کند

سرجان ملکم در باب لشکر ایران مینویسد از جمله جمعی کثیر بی نظام که ایلات و احسانات
ملک میدهند و سر کرده هر طایفه از خودشان میباشد

هر سر کرده ایل باید با تنسبه بجمعیّت خود عدد مخصوصی سواره بدو هر کس صاحب آسب
بوده است باید یک سوار با اسب و سلاح بدو

در هر طرف ملک نیز نوعی سپاه پیاده است که بالتویه از ایلات و امالی بلاد و دوات
میگیرند کار این قسم سپاهی علی العادت محافظت ملک و مردم است مصارفشان

از همان ضلع یا شهر یا دیه است که متعلق باناست در وقت ضرورت بختک میرود
 اما وقتی که در لشکر باشند یا بجا فطرت ملک دور دستی مأمور و ساخلو هستند از
 دیوان مواجب میانند جامه و سلاح از خود ایشانست با معنی که رخت ملک خود را
 میپوشند و بخرسبر کرده خود بدگیری اطاعت میکنند
 اسلحه ایشان عبارت است از تفنگ و خنجر و شمشیر

قبل از شاه عباس کبیر صفوی شکر ایران بمن سواره و پیاده فرورده بوده اما
 شاه عباس محض آنکه قوت امرای ایلات را نقصان کند مقابل نیکو پهای عمای
 پیاده نظام و توپخانه و سواره نظام ترتیب داده موسوم بشاهسون و ابسته بخود
 پادشاه بودند عباس میرزای نائب السلطنه ترتیب نظامی بسبک جدید داد
 به مشاقل و صاحب منصب انگلیسی ایشانرا تعلیم و تربیت سینمود افواج بختیاری از جمیع
 افواجی که از کوهستان گرفته شد سریع الانتقال تر و قابل تعلیم ترند

و هرگز قشون شهری و پیاده نظام دولت ایران برابری با تمل و مشاقل با بیلیات صحرا
 نشین نمیرسند ولی اینگونه قشون برای جلوگیری از امر اقبالی است که بسبب کثرت
 عشرت همیشه در صد و طغیان اند که در قید اطاعت آرنند یا در هول و هراس برانند
 بعضی از نیکوتر و وسیعترین صحاری آن ها که هنوز بقایای شهرها و
 قومی در جمیع اطراف نمایانست با بیلیات صحرائین پیا بان کرد و اکه ار شده که
 کله و ریه خود را میچرانند و در مسافت صد راه که در سلف زیر زراعت بوده

است حال فقط قطعات زراعت دیده میشود بقدریکه نان قسیده و قسیل سالیانه
اسبان ایشان را بدید

سرمایه دولت قبائل صحرائین منحصر در کله و ربه ایشانست اما با اینکه غذا و بعضی
از البه ایشان از این حیوان حاصل می شود اعتنائی با صلاح و ترقی حال آن
بسیاری قبائل و احشامات بزرگ ایران از مراتع و مراع قدیم خود
جای کن شده اند ولی در بسیاری از مواقع و مواضع فقط نقل از طرفی بطرف دیگر
بوده است

دوای اسهال در ایلیات خرد عظم او دنیاست میجو شانند و میدهند
و بعضی ایلیات معمول است که کسی راتب عارض شد او را بجد می نیرزند که شفا یابند
چنانکه خود من دو دفعه در ایران مسافرت کرده کرت اول مطابق هزار و شصت
میلادی کرت ثانی هزار و شصت و ده دفعه اول هدایت قلی خان امیر ایشان
یکی از صاحبان سفارت را که تب ربع داشت و در خیمه خوابیده بود دید چون
از صورت حال مستحضر شد خواهش نمود که او را معالجه نماید چون از طریق معالجه پریم
گفت آنقدر با این چوب دست او را منم تا شفا یابد بیا قبول این معالجه را نمود
هدایت قلی خان از این معنی آزرده شد جمعی از ایلیات را بشاوت
طلبید همه قسم خوردند که مسبلنی از مرضی بهین قسم بضر و گنگ شفا یافته اند کرت
دیگر که بد آنجا رفتم هدایت قلی خان مرده بوده و ده پسر کدشته بود پسر بزرگش

محمد علی خان امارت داشت از وی پرسیدم که او را نیز مانند پدر معاجمه مرضی نما
 گفت آری الولد سراسیمه از سلوک وی بامرضی پرسیدم گفت لرزه چون چادر را عا
 شد او را بچوب بسته بقدر قوت میزنم و از فحش و دشنام او را میآزارم تا بدین
 سبب خوف و غضب احداث حرارت کرده لرزه که ناشی از سردی است دفع
 می شود و کفتم غیر از اهل خود هم کسی بد او نرزد تو میآید گفت از حوالی و همسایگان نیز
 قبلی که شعوری دارند میآیند کفتم همین کار را برادرهای تونیند توانند کرد گفت نه
 بلکه این کار مخصوص کسی است که امیر قبیله است

رسوم امراء قبائل

امراء قبائل در ایام آرامی مملکت غالب در پای تخت یا شهرهای حاکم نشین میمانند
 و گاه کاهی سری بقیله میزنند در ایام غیاب ایشان بند و بست امور قبیله موقوف
 و محول برای و دستور اهل ریش سفیدان طوایف است اجتماع طایفه بسته با سبب
 معیشت ایشان است به تبدیل فضول تبدیل مکان می کنند بلکه میتوان گفت در
 جمیع ایام سال جهت تبدیل آب و هوا در حرکت هستند هر جا آب و هوای خوبی در اطرا
 اکنه که معقلی به ایشانست بنظر در آید سیاه چادرهای خود را زده اردوئی بر پا
 می کنند و غالب بر کنار رودی یا قریب به نهری است وضع اردو عموماً تابع
 است و قریب چادر ریش سفید با فقیرترین قبیله دارد این است که چادر ریش سفید
 بزرگتر است

سایر اوقات زندگی بمهیکسانت و چادر نامه از یک چشم و بر یک پنج ساخته شده
اسبها و قاطرها و کوفته‌ها در اطراف آرد و پحرار نامی کنند
جوانان قبله اگر مشغول نباشند غالب اوقات دسته دسته بکشدن آنها کو و راحت
مشغول اند

زنان یا با مور منزل میسر دارند یا طفلان یا پر مردان را در حرکت دادن کله و
رمد می کنند

عادت قبائل این است که بقوت و جمعیت خود اعتماد داشته باشند که چاره
های خود را در نزدیکی یا دامنه کوهی میزنند که اگر ایجا ناخطری روی کند مامنی
بجهت عیال و اطفال و کله و رمد خود در دست داشته باشند

امرای ایلیات بسبب معاشرت با اعیان در خانه و ارکان سایر بلاد و تپه
اخلاق تحصیل کرده اند همچنین تبعه ایشان بسبب مراد و تبا مردم تفاوت کلی در حال
و افعالشان پیدا شده

خانه اطفال را در وقت مقرر میکنند و رسم عقد و نکاح در میان دارند
از سردار قبیله تا خدمت کار هر کس از خود چیزها تعریف میکند مگر رنده است که
بر آرامی مملکت افوسس خورده اند و یا ایامی کرده که بقول خود هر کس آبی و شمشیر
و جگر می داشته میتواند است بخوشی کبده زند یعنی ایام هرج و مرج مملکت
و فعه اول که با یران آدم روزی در معبر شکار پر و خشم رسیدم شکاف عینتی که در

کوه واقع شده بود چون خواستیم بگذریم پیر مردی از طایفه لکت که در خدمت من
 بود گذشت و متوجه من شده رهنمی کرد و گفت قریب بیست سال قبل من و دوه نفر دیگر
 هم از قبیل خود در همین دره در کین کاروانی نشستیم چون کاروان رسید حمله بردیم و
 مال بسیار بدست آمد تا چند سال سرمایه من بود حالا فقیر شدم

ایلیات دعوی مردمی و مروت ینمایند

بشکی و تعلق ایلیات ایران بخانواده امرای خودشان مرقوم شد بسیار کم است
 که بکنی دیگر اطاعت کنند و مکرز اتفاق افتاده است که بچه کوچکت را بصحر ابرو
 و از قبیله برای او بیعت گرفته اند اگر جمعیتی از ایل برای خدمت پادشاه بخواهند
 بزحمت جمع می شوند لکن اگر خود ایل یا ایام قبیله در خطر باشد در آنی بقول خودشان
 از چادر بچادر و کوه بکوه علامت جمع شدن میرد

ایلیات ایران همیشه نوع تجارتی با شرفا و متبرای معتبر دارند ارب و کونفد و قالی
 میفروشند و در بهار و بوجه نقد و غله و قماش و ظروف میگیرند

رسوم عروسی در میان شهری و ایلیات شباهتی دارد بانی جمله احتلافی
 رسوم مخصوصه بایلیات که احتمال دارد متحصا قبل از ظهور اسلام درین طبقه شیوع
 داشته قابل ذکر است در سحی که عروس را بخانه یا خمیه داماد میسبند همه اجابش
 جمع میوند و اگر دختر امیری یا ریش سفیدی باشد سواران متعلق بدینش او را بجز
 می کنند و رفاضان و قوالان رهنسند با خود میگیرند اگر منزل داماد نزدیک

است دور میزنند و چون بمسافتی که نزدیک خانه داماد است داماد بر اسب خود
 سوار و با اجاب خود باستقبال میآید نارنجی بایسبی در دست گرفته بعد از نزد
 شدن بقوت میاندازد قبل از آنکه نارنج هر دو طرف خاموش میشوند بجز داند ^{ختن}
 نعره باوقیه بلند میشود همه در رسم میزنند داماد اسب خود را چرخ داده رو ^{نخل}
 چهار نعل میآورد سواران سمت عروس اورا تعاقب می کنند هر کس او را بگیرد
 بازین و جامه که داماد پوشیده است مزد شصت است

اما این رسم در میان متمولین قوم است فقرا چند قرانی میدهند و مکرر هم اتفاق
 افتاده است که داماد گرفته میشود زیرا که در این روز مخصوص در گریز است و
 اجاب می نیرد یعنی با وی مددی نکنند و چون عروس بر در خانه داماد رسد
 زمانیکه با او هستند میگویند پیاده نشود و اقارب داماد و او جمع شده در خواست
 می کنند که پیاده شود با بکله هر یک از مرغان قبیله داماد بقدر امکان چرمی بپوشد
 میبخشد و همچنین از وی خواهش میکنند که مهرش را بچشد خود داماد هم بعد ازین درین
 استدعا شریک میشود لکن زنان ایرانی فقط مهر راست راه بدلو کی شوهر یا بعضی
 اتفاقات میداند لهذا غالب این است که راضی میشوند اگر چه بعضی اوقات دیدن
 از آزادی بخشند اما عموماً بقدر کفایت نگاه میدارند اگر وقتی اقتضا کند دست مرد
 را زیر سگ داشته باشند در این عروسیها مرد و زن قبیله طقه زده میرقصند
 قبیله که در حقیقت از هر جهت تربیت شده اند در عروسیها نیک در خانواده خود

اتفاق می‌باشد احتمال دارد از روی ضرورت با عادات قوم موافقت کنند و
 غالباً عادت این است که چون ازدواجی در ایل واقع شود بحضور خود مجلس عیش
 را مین و با طهارت و سخاوت زیاد و هداشت و شباشت و افر جمع طایفه
 را از خویش ممنون و شاکر می‌ازند

رسم طلاق در ایلیات مثل سکنه بلاد است الا اینکه طلاق در ایلیات کمتر اتفاق
 می‌افتد و این صورت میتوان گفت اسباب عدیده دارد یکی اینکه پاکدامنی در
 این طایفه بیشتر است و دیگر اینکه زنان بجهت زحمتی که میکشند بیشتر در چشم مردان عزیزند
 و قهرائی هم نمیتوانند ادا می‌کنند و همچنین باید کیفیت که در این قسم مردم آقا
 زن را سبب طلاق می‌آزوده ساختن خطرناک است زیرا که مادامیکه زمانی
 زن ثابت نشده است آقا را و در حمایت وی از جان دریغ ندارند
 محکم تر عهدی که ایلیات می‌بندند بطلاق زن است در ایام سابق اگر کسی بطلاق
 زن عهد میکرد و از خلی میکشیدت عمرش باستخفاف و حقارت میکشیدت
 اما در این اوقات مکرراً اتفاق افتاده است که قسم بطلاق زن خورده و همان ساعت
 که تخته اندوچ شرم نکرده اند

در ایلیات اوقات مردان بوارمی و شکار و ورزش کارهای لگرمی میکشند
 و غذاشان غالباً نان خشک و دونه و شیر است گاه گاه گوشت نیز در دستمال
 در می‌آوردند

مسکرات کمتر استعمال می‌کنند بیشتر تفریحشان در امیت که در یکجا جمع شده فلان
 بکشند شعر یا افسانه بشنوند و اگر مسخره کاری بکنند بخندند
 در هزار و شصت و یک عیسوی سفارت انگلیز در حوالی کرمانشاه آمد و مهدیخان
 کلمه خنجر روزی با سفارتخانه بود مهدیخان سر کرده قبیله بود که چهار هزار سوار از
 آن ایل بیرون می‌آمد در کمالات صوری از سایر امرای ایران که مؤلف دیده
 بود امتیاز داشت از فضایل و شعر و صنعت نقاشی بهره مند و بر شادت و
 جلالت مشهور بود از جمله تبعه امیر مشارالیه مسخره بود که در فن خود استاد می‌باشد
 و در حرفت شیاد می‌نقش بندی کامل بود روزی در عرض راه سفیر انگلیز را
 مخاطب نموده گفت شک نیست که شما فخر می‌کنید که ایرانیان را باین نوع بریت
 کرده اید و مشق داده اید که مثل سرباز انگلیسی پیش پیش شما بنظام حرکت می‌کنند
 چند وقت طول کشید که ایرانیان را تعلیم نظام داده اید ایچی گفت قریب ششماه
 مسخره گفت اگر اذن میدی من کمتر از شش دقیقه زحمت شش ماهه شما را ضایع
 کنم چون اذن یافت نزدیک سواران ایرانی رفت که خدیت میکشیدند و حکم
 مخصوص داشتند که از جای خود حرکت نکنند مسخره دیده بود که تقریباً جمیع اینها
 یا لکت یا فیل بودند که مسکن و ماوی ایشان کوهستان لرستان است بنا برین چون برو
 رسید بنا کرد به آواز خواندن و شعر بدین مضمون سرودن گرفت
 ای جوانان لرستان بشنوید از من که من گویم از مردانیکهای نیاکان شما

هنوز تمام ناکرده بود که صف برهم خورد و بسبب اینکه هر کس میخواست خود را زینتر
 برساند تا واضح تر بشود در هم افتادند و اسبها یکدیگر لگد میزدند و سخره چون در
 قافه خنیدن گرفت و روی باطلی کرده گفت از آنچه دیدی دلگشک مباش بجهت
 اینکه من شنیدم مردی با همین شعرها که من خواندم شکری جمع آورده تا چند هفته در ساکو
 بر مولف یقین است که این صحبت حقیقت دارد در شرح و مرجع که بعد از فوت مادر
 شاه در ایران واقع شد یکی از امراء مجهول النسب و اسب با جمعی از رعیتان با طرف
 رستم رفته و همین اشعار را خواندن گرفت و فقط بهین سبب قریب به چهار ایلیا
 برود و او جمع شده او را شاه خوانند

زمان قبیلہ بسیار گشت که نقاب بر روی گیرند و کارهای محوله با ایشان نیز نوشته شد
 احترام زمان ایلیات بیش از زمان شهری است بعلت اینکه پیشتر فایده بوجود داشتن
 مرتبت است نه بهین سبب جامه خوانند بلکه شریک اسفار و عطارند و عادات مردان
 ایشان مکره طبیعت نیست از آنرو که شایسته این نوع زندگیست اگر از خانواده امراء
 نباشد همه قسم خدمت را در خانه میکنند و بغیر او جانب که بر حسب اتفاق در خانه یا
 در خمیه ایشان فرود آید کمال رافت و مروت مینمایند لکن با وجود کمال خدمت پیر
 در حرکاتشان نیست که موجب غلط فہمی شود

اگر چه غالباً بجهت حرارت آفتاب چهره ماتر است اما در ایام جوانی بسیار حسن و جمال
 بهره ایستار میشود که منبکونی منظر با اعدال اندام مقرون دارند زمان طبقه ادانی

این گروه بجهت کثرت زحمات زود شکسته میشوند

الحاصل عادات زنان ایلیات موافق وضع زندگی ایشانست

فقر و فاقه ایلیات ثانی است مردانرا که بهمان قدر هم که در شریعت جایز است
نکاح کنند پس ایشان بکزن دارند مگر اینکه ازین قابل کار کردن نباشد یا عقیم
یا سیر باشد و الا ازین دیگر نمی برد نسبت باینست که اغلب متحمل معیشت بیش از بکزن نمیتوانند
شد و دیگر اینکه مردی که دو یا بیشتر زن داشته باشد غالب نزاع و جدال ایشان
عیش را بروی تلخ خواهند داشت

رسم متعه نیز در زنان ایلیات نیست بعلت اینست که از اینکار بسیار آگاه دارند و
بسیار شده که بدین واسطه با طلاها حبس کرده اند اگر چه میتوان گفت که آزادی و اعتبار
زنان ایلیات بیش از سایر زنانست اما از وضعی که بجهت زنان فرنگستان مقرر است
خیلی دورند زنان ایلیات بشیر خود کار میکنند و شوهرها یا راحت یا تنفرج و تفرج
مشغول اند و در حقیقت اعتبار زن در چشم مردانند خداست که در پیش زنان ایلیات
بالنسبه بزنان شهری نوع آزادی دارند در حسن اذام و برکت طبع بزنان شهری
نمیرند اما از عفت و عصمت و زحمت خانه داری و سایر صفات لازمه از ایشان
بهرند در حقیقت مگر در زنان عالی همت و صاحب غیرت در اینان دیده شده و سبب همان
وضع زندگی و آزادی ایشانست اگر کسی از ایلیات زن گویند بقدریکه در شرع جایز است
یا بقدریکه مردم شهر دارند ندارد و فقط یا بسبب وضع مخصوص یا فقر و فاقه است

بجز و اینکه وضعش تغییر یابد در اقسام عیش و عشرت مستغرق میشود و زن بچاره
که همیشه شرکین برنج او بوده است از راحت او بهره نخواهد داشت

مثلاً اگر منصبی ترقی کند مقصود کلی از ترقی را استیفا می لذات شهوات میدانند
و اگر بشهری بروند فی الفور عادات آنجا را اختیار میکنند

در ایلیات ما دام العمر ما در انرا احترام مینمایند و ما در نیز بر حسب عادت بر فرزندان
حاکم است اختیار خانه جمیع با ما و راست و اگر سپر صاحب دولت و ثروت باشد بحسب
عادت انتخاب زن و مصارف عروس را بنحو آیش و مصلحت ما در میکند و در بسبب
ملاحظات زمان به سپر ما نزنند و از و حتر ما یوس

ایلیاتی که در کوستان جنوبی ایران سکنا دارند از زمان اسکندر تا حال حالاتشان
و وضعشان بالنسبه بسلاطین کمی تغییر یافته است آنچه یونانیان در این باب نوشته اند
چنین مینماید که با آنچه حال معلوم میشود بعینه یکی است همان تدابیر که متاخرین سلاطین
ایران با این طوائف کرده اند از اسکندر نیز منقول است

باین معنی که اسکندر سعی کرد که این جماعت را برزاعت و پرورش کله در همه مشغول سازد
تا بحفظ اموال خود پرداخته از مآخز و تازا طرف بازماند

امرای قبائل محبت یکدیگر بکنوع آزادی دارند ایلیات نیز بحسب تازا و بی طبعی
بزدکی مانند بهائم راضی شده اند که عرضه ظلم و عدوان نشوند

ایلیات ایران با سکنه بلاد این مملکت اختلاف کلی بالطبع دارند اما در قبائل سپارنده

که در جزیره

که هم شجاعت و بهادری و هم بیروت و جوانمردی اشتهار و ایستادگی و اذیت بر حسب
اقتصادی وضع زندگی که مخصوص باشیانت از وزراء و اعیان دولت کمتر تحلیه سار
می کنند نمیتوان گفت بجای این عیب عاری مستند اما غرور و تمتری که دارند عاب
مانع زمانه ساریت فخریه نسب منظمًا باینکه هم از او ان طفولیت تا دیده اند و ا
خدمتکار و چاکران و هواداران جان نثار دور خود دیده اند سبب این شده است
که عادت کرده اند خود را بیش و دیگران کم از آنچه بشد پذیرند چون بغضب می
بطوریت که هیچ وجه اداره پریرینشد لکن کم میا شد که سخا نیکه در صین غضب
بالنسبه بسیار بررگان یا خود پادشاه نیز میگویند مورث مشقی شود غالباً معذرت
هرناهنجار بیانیکه از ایلیات است خواسته میشود و حتی خود پادشاه هم قبول میکند

روزی اتفاق افتاد که یکی از امراء ایل صحبت از صدر اعظم میداشت خیلی بد میگفت یکی
از مخصوصان وزیرین حضور داشت چون محرر او راق حاضر بودم از عاقبت آن
اندیشه نمودم روز دیگر از وی پرسیدم که چه واقع شده گفت هیچ چون وزیر را دیدم
گفتم ما ایلیاتی هستیم و بعد خندیده بمن گفت که تو میدانی که این لفظ ایلیات عدومه
ناهمواری و ناهنجار بیما است که کسی بگوید یا میکند

با جمله طبیعت امراء قابل را میتوان گفت با تغییرات ملکی تغییر پذیر است و فیکه مملکت
آرام است خیلی شدت مزاج ایشان کم میشود بعلت اینکه در طفولیت غالب بصلابت
حرکات پدران در پایی شت می مانند و در همانجا تربیت میابند و چون بن شبانند

همیشه باید مژم رکاب شاهی باشند رفته رفته عادت اولیای دولت گیرند و کلمه
خومی و رفتار ایشان بپذیرند

طبایع ایلیات خیلی مختلف است با آنالی شهرها ایلیات تیرخانات و قبایح مخصوص
بخود دارند مردمی صادق و همان دوست و رشیدند لکن سخت مزاج و شدید العملند
چون ضرورت بدروع و فریب و حیلند دارند و احتیاج با استعمال هم ندارند این عیون
که از مردم شهر است بجهت اینست که آن اسباب برای ایشان جمع نیست زیرا که
بوضع پیوسته که هر وقت در شهری سکنا گرفتند یا خبر فاجعین داخل شهری شده اند
از جمع صفات بر مردم شهری است بقت گرفته اند

(این شرحی است که سر جان نلکم نوشته ولی امروزه این عادات خیلی تغییر کرده است
کلمه عادات میان ایلیات تفاوت و اختلاف زیاد دارد و چنانکه هر ایلی را عادت و
هر طایفه را قانونی علیحده است می شود که هر طایفه صاحب تیره های مختلفه است هر
تیره قانونش با تیره دیگر اختلاف دارد) خصائص نجیبیاری

آنچه از استقراء و امتحان معلوم شده این جلیل نجیبیاری بعضی خصائص مخصوص دارند که دیگر مردم
دارای آن نیستند از جمله مشخصات این طایفه اینست که اطاعت شخص رئیس خود را دارند
اگر رئیس بگوید بدریا یا با آتش برو اطاعت مینمایند و دیگر اینکه هر کسی که مأمور میشود قبیله
کرده مراجعت کنند صفت دیگر اینکه حتی القوه در جنگ و چاپول از قتل نفس برمیروند و از ندکی
از مشخصات دیگر آنست که همان دست پاشند و همچنین در وفای عهد و پاداش حقوق با جان بسیار دارند

خروج قلع در در کوه کیلویه از بلد اول عالم آرای عباسی

در سال نصد و نودم جمعی قلذری که شباهت با اسمعیل میرزا یعنی شاه اسمعیل ثانی صفوی داشت و مثل پادشاه فرورود و دندان جلو داشت و در آشنای سیاحت در قلعه قهقهه اسمعیل میرزا فرزند سلطان محمد صفوی را دیده و سبک و رفتار او را آموخته بود و در علم عربیه و ادب داشت او عاگرد که من شاه اسمعیل میباشم و بمیان الوار کوه کیلویه رفت و ابواب حیل و ترور کیشود و چنین اظهار داشت که جمعی از نوکرهای حرام نک من قصد قتل نمودن مبارک صلیت چاره بجز غیبت و فرار داشتم شبی از لیالی رمضان المبارک که در وثاق حلواجی اعلی خفته بودم دیدم آن نوکرهای نک ناشناس که بکینه سابقه بر در خواجگاه من اجتماع کرده آرا ده دخول دارند با چار شدم در بیخیره خانه داشسته خود را سپرون انکندم و جامه سلطنتی تکپوی نهادم لباس درویشی در بر نمودم و در گوشه پنهان شدم انکندم ناپاس دیگری را که من مشابته تام داشت بجای من خوابانیده خفته نمودند و در وقت داوند که شاه اسمعیل رخت بدیکر برای کشیده من دو سال در کوت قلذری از ملک ایران خارج و در اطراف و جوانب بلدان بسیر و سیاحت پرداختم اینک قصد فتح مملکت روم دارم و چنین و چنان خواهم نمود و بجهت استعمال بک خیمالات فاسده در و مانع راه داده لافهای کراف میزد و هر کسی را بوعده خوشنود میداشت ممالک ایران و روم را بر و نسامی کوه کیلویه می بخشید مردمان صحرانشینان که از جاده معرقت دور بودند سخنان حیل آمیز او باور کردند و مردم اطراف که از صدق و کذب مطلب آگاهی

نداشند کلمات دروغ اورا تحمل الوقوع پذیرفته رفته رفته خیز او در میان قبایل ایلات
والوارا شمار یافت و از مرتبه خا بد رجه ظهور رسیده مردم آن خود و از اطراف
و جوانب هجوم کرده هدایا و پیشگی در حضرتش آوردند

درین وقت قتل در شب مقصود را رام دید بفرمود تا برایش بساط خسروانه و اس
پادشاهانه بکسترونند و بکبک سلاطین صفوی سرکس که بلازمت خدمت میرسد رسم
گرتش و پای بوس بجای می آورد و دختران صاحب جمال از هر قبیله برسین بدرختش
گذرانیده تا شرف فرایش او باید مجلاً آن دیوانه عاقل نما از ابلهی و کان سلطنت آرا
خواص متابعت خود را بناصب عالیه و حکومتی متعالیه دلونش میداشت و بر تیش شکر و سپاه
امر کرد چنانکه شماره لشکرانش از جاکی و جوکنی و سایر قبایل و عشایر الوار به پست هزار
رسید با این لشکر ابنوه بر سر دشت که حاکم نشین کوه کیلویه است راند طوائف افشار
حقیقت خروج قتل در راجلیل خان حاکم آن ولایت که درین وقت در اردوی پادشاهی
بود اعلام کردند و تکلیف خواستند و بجهت دفع مشارالیه جاعتی بسیار بر سر خلیل خان
که سر کرده ایشان رستم پیک بود جمع شدند و پین الفریقین مکرر محاربات عظیمه روی داده
اصحاب قلندر کاهی غالب و کاهی مغلوب میشدند جمعی کثیر از افشار و الوار در این معارک
بقتل آمده از قضای الهی رستم پیک پسر خلیل خان مقتول شد و قتل او سبب تسلط و استیلا
قلندر شده بر دشتش افروز و طبقه افشار از مقاومت عاجز آمدند و بسیاری از آن طبقه در
این واقعه راه عدم پیوند و اصحاب قلندر بطور پرجمانه پاری از نساء و بویان ایشان را

نمودند و بعد از این فتح نمایان احکام و مباحث بر اطراف و جوانب فارس و خوزستان
فرستاده با حضور هواخواهان امر می نمود چون اردوی بجایونی در سردآذربایجان مشغول
عظیمه مشغول بود جلوی کیری نتوانستند نمود و قلندر بهر شهر که رسید اکثر اهالی چاره جرات
ندیدند و برای مصلحت تقدیمات پیش کشیدند که را نیندند

از آنجا که چنانچه کذب را نبود فروغی روز بروز سخنان کذب میرا و بالوار ظاهر میشد
تردید خیال در باره دعاوی دست میداد بطاوه آوازه آمدن خلیل خان شهرت تام پیدا
کرد و اسباب هم قلندر شده بعضی الوار هم بی اعتماد گردیده دست از محاربه کشید و بجانب
دو ز فول شتافت باشد که از سید شجاع الدین بدان شمشعی که در آن وقت والی حوزة بوشهر
بود استمداد نماید از نیروی الوار را اجازه داد که بجانه های خود رفته رفع خستگی نمایند
و در موقع لزوم معاودت نمایند

خلیل خان فاش حاکم کوه کیلویه که در رکاب شاه بود بعد از استماع خروج قلندر حضرت
خواستہ بدان صوب شتافت چون بدان نحو الی رسید جماعتی از الوار خصوصاً طایفه بندان
به او خواهی قلندر با عده و عدتی رزم آزمای سر راه با و گرفته بمقاتله و محاربه پرداختند
در آنجا دره کوچی بود که یک راه بیش نداشت الوار در کین شسته در وقت عبور خلیل خان
از بالای کوه پای پی سنگهای بزرگ و تیر و تفنگ با پین می انداختند یک تیر خلیل خان
خورده از اسب و غلطید و جان بجان آسودن تسلیم کرد و از کشته شدن او غازیان فاش
پریشان و مضطرب شده خود داری دیگر نتوانستند نمود الوار ایشان را در میان گرفته گریه

بهلاکت رسانیدند و اموالشان بغارت بردند این واقعه سبب طعنان و دلیری الوار شد
 پس از اینکه این خبر گوشه نشینان رسیدند از روز اول باریسته دیگر باره متوجه کوه کیلیوید شد
 دیگر باره بمعی از الوار بدو را جمع شده باشکرها و ان بر سر دشت راند و همی نوشت
 قبل از اینکه مپرده چیل او کشف نشده روزگاری بشادی و شادکامی گذراندا تا روزگار
 فرصت نداد بعد از آنکه خبر کشته شدن خلیل خان و استیصال طوائف افشاریه بمشاه
 ایران رسید سخت بر آشفت اسکندر خان برادر زاده خلیل خان را با یالت کوه کیلیوید نامزد
 فرمود و بالگری فراوان بدانصب فرستاد و نیز امت خان پیکر پکی فارس و دیگر امراء
 ذوالقدر حکام فارس ابدغ فقه قلندر و ملک اسکندر خان مأمور کرد طایفه افشار
 نیز بدیشان پیوسته باز و جام زیاد بددشت راندند

پس از آنکه آمدن اردو گوشه نشینان و الوار و هوا خوانان قلندر شد روی پراکنده کی نهادند و
 یکباره مطالب کذب آینه قلندر و وضع و هویدا کردید بکلی دور او را خالی گذاشتند و هر چند
 نفری بیش از برای او باقی ماند و از هیچ طرف کسی ننگ او نیامد چند روزی حرکت
 ندوچی نمود ناچار در دیوار بست آنحصار تحصن جست و همی خواست خود را از چنگال دلیران
 غریبانش رهایی بخشد غاریان ذوالقدر خود را بجوار فکند جمع از کسان او را که
 بدافعه مشغول بودند بکشتند و خود قلندر را زنده گرفته کسان کسان بیرون آوردند
 باشد که او را بدرگاه بایونی برندا تا طایفه افشار که صدقات پشمار از مشارالیه دیده بودند
 بدون اجازه ذوالقدریان او را پاره پاره ساختند و سر او را بخدمت پادشاه ایران

فرستادند در موقعیکه اردوی بجا یونی شهر تربت را محاصره داشتند از لحاظ سلطان
محمد صفوی گذشت و آتش فتنه او در کوه کیلویه منطفی گشت

پس از او در مدت چهار پنج سال چندین نفر در بعضی ولایات ایران دعوی اسمعیل میرزا
نموده اما بزودی گرفتار و اسیر شدند

از جمله بعد از واقعه قتل سردار نورقلندر و یگیری در محوطه لرستان و همچنان خروج کرده
دعوی اسمعیل میرزائی نمود اگر او والوار قلمرو علیشگر بر سر او جمع شده شماره لشکرانش با
بده نزار نفر شد امراء و ارباب مناسب تعیین کردند در آن سرحد بروقتنه و احساس باید شد
دکس نزد سولای حسین تکلوفتاده او را با باطاعت و انقیاد و ولایت و دعوت نمود
حکم و کالت برای او فرستاد که بجای جوهره سلطان تکلو وکیل و رکن سلطنت باشد سولای
حسین بمقتضای عقل بدایت امر او را مفاد و مطیع شده سخنان او را بقدم قبول تلقی نموده
تصدیق اسمعیل میرزائیست او را نموده و اظهار اخلاص و ارادت منظور داشت و پیانی بار
خانه شایگان پیشکش داشت و التماس حضور کرد و بیراق و ساس سلطنتی گسیل نمود خود
نیز با استقبال شایسته و در چاره از روی صداقت با او کرد و با کمال شوکت و جلال
متوجه همچنان شد سولای حسین و اعیان امراء تکلو بلا منت خدمت رسیده شرط ارادت
بجای آورده سجده و پای بوس و قوع یافت و از روی دانش و عقل سولای حسین آن
از و حام و جمعیت را از هم پاشید و در هنگام فرصت قلندر را گرفته مجوس داشت در
وقتی که رایات بجا یونی از سفر خراسان مراجعت کرده بدار سلطنته قزوین نزول اجلاس

قلندرمزبور را تحت الحفظ بحضور پادشاهی فرستاد حسب الامر در میان میدان آب
قره‌ین قبای بارو طی که معمول آن زمان بود به تن او راست کرده آتش زود بیدار
رخت از این عالم بر بست و فتنه آتش خوا مو ش شد

و قایع سال هزار و چهارم هجری از طرد و دم عالم ارا، عبا

در این سال شاه عباس کبیر صفوی اعتماد الدوله و فرما و جازا با لکس فرادان با نظام
خوستان و عربستان مامور کرد پان اینقال اینکه اعتماد الدوله و فرما و خان از
قره‌ین از خدمت پادشاه ایران مرخص شده از راه رُستمان بصوب مقصود رانند و
بخرم آباد ورود نمودند درین وقت شاه وردی خان عباسی که در کمال خوف و بیم در
آنچه دو بر میردگان معتد بخدمت ایشان فرستاد و اظهار ارادت و بندگی نمود و از
اعمال سابقه ندامت و پشیمانی دست در دامن عجز و انکسار زد و به استدعای سرداران
عظام عفو زلات خود خواست ایشان جبت تالیف قلوب و اطمینان و الی عربستان و
حکام کوه کیلویه صلاح دولت را در آن دانستند که او را استمال عنایت شاهی ساخته
مجدداً بتفویض حکومت رُستمان سر بلند کردند استدعای ایشان در حضرت
پادشاه ایران مقبول افتاد لهذا حکم استمالت با سم او و غرض و ریافت و خاطر او بخوا
طوکانه اطمینان یافت و خواست که بخدمت اعتماد الدوله حاضر شده کس طاقه نماید
در پیم و امید بود بعد از تکرار سفر او اطمینان خاطر او اعتماد الدوله و فرما و خان با محدود
از قوشن هزار کی از اکا بر اهل اله که در آن حدود است رفته شاه وردی خان نیز با

دولت نفر از سواران مخصوص در آن محل حاضر شده ایشانرا ملاقات نمود و از گذشته
 عفو تقصیر خواست و اظهار بندگی و اخلاص نمود و بگویند موگد با آن دو سردار را
 نمود که هرگاه مرحمت شاهی رقم عفو بر جراید و عصیانم کشیده شود ما دام العمر از جاده
 خدمتگذاری عدول ننمایم فرزند خان و اعتماد الدوله هر چند میدانستند که کلام او
 از صدق عاری است مصلحت وقت از تقصیرات او گذشته بخواه اطف حسروانه امید
 وارش نمودند و مجدداً ایالت آنولایت را با و تفویض داشتند شاهپور دی خان
 بنگرانه این مرحمت یک هزار تومان پیشکش قبول نمود که بدیوان اعلی دهد و بسرداران
 خدمات لایقه منظور داشت باحکامه اعتماد الدوله و فرزند خان بعد از فراغت از کار شاه
 وردی خان بطرف کوه کیلویه راندند و از قبائل الوارنجستانی در غایا، جواکنی و
 بندانی و نمیده و ممسنی و غیر ذلک که در این چند سال سرار رعیتی باز زده با مورایا
 ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار تومان جریمه و ترجمان بازیافت شد و خواه
 مواجب و مرسومات قورچیان و طازمان درگاه کشت

وقایع سال هزار و پنجم هجری

در این سال از طرف شاه عباس کبیر حکومت کوه کیلویه بآته وردی خان والی فارس
 مرحمت شد چون در نیوقت جماعت الوار و قبایل سرکش جاکنی و جواکنی و بندانی و غیره
 مشغول دست درازی باطراف وجوانب بودند آته وردی خان با سپاهی پستی
 بدفع آنجماعت مأمور گردید بعد از زود و خورد کثیره ایشانرا بجای خود نشاند و طهرم شدند

که این

که ازین پس مطیع شاه ایران باشند

هم در او اضر سال هزار و پنجم امیر تاج میرنجبیری که پدر در پدر میر و میرزاده الوار
و نجبیری بود و مردم آن خود و طاعتش را فریضه ذمت میدانستند و تا این سال
مطیع او امر پادشاه ایران نبود و خود را حکمرانی با استقلال میدانست از و غیرت
و خلوص نیت بدرگاه شاه عباس صفوی رهسپار شد و تقدیمات نمایان در حضرت پادشاهی
که زاید و دست بخت داد که ازین پس راه خلاف نبود و امر پادشاهی را برین دست

خود انداخته مقبول و بخلع کرانها مرطلب گردید

خود نامی و رشادت جهانگیر خان نجبیری

در سال هزار و سیست و پنج هجری بحکم سلطان احمد خان پادشاه روم محمد پاشا وزیر اعظم
با صد هزار لشکر جزار ماورتنخیز او را بجایان شد شاه عباس کبیر صفوی قشون از مالک
ایران احضار کرده ایشانرا پیشباز نمود و مردان کاری در قلمه ایروان جای داد
و سایر قشونرا شعبه شعبه سخت از جمله جهانگیر خان نجبیری را که از امر او لرزید
و شجاعت و مردانگی شهره شهر بود با و دست تن از الوار رشید نجبیری که در بک
شاهنشاه ایران بودند برافقت خلف بیک مانور داشت مشارالیه با عده کثیری که
چندین برابر سوارهای او بودند طرف شده بر زم پر داخت سپاه رومیه از هر سوی
احاطه کردند نزدیک بود گرفتار آید بخت با او یاری کرده جنگی دلیرانه نمود و از
گشته پشته ساحل سواران نجبیری رسید و او مردانگی دادند و سلامت از میان آن

دریای لشکر پروان آمدند سایر غزلباشان نیز بحال رشادت رانجیدند و او را بعد از
غلبه دست از جنگ داشته سپاه خود را پس کشیده بمقام خود آمدند پس از آنکه
شجاعت و دلاوری جبار کبیر خان گوشه زده شاهنشاه ایران شد او را بنواخت
و بر دیگرانش برتری داد

بندستین باب کورنگ را با اقدام جبار کبیر خان میرنجبازی
اب کورنگ صفهان دو چشمه است یکی موسوم به مازبر و دیگری موسوم به چشمه محمود که
ز این دو چشمه وقتی که متصل شد موسوم بکرنک و کرن است وقتی که داخل صحرائی عربستان
شود بکارون نامیده میشود) میباشد که از خیابان سرحد ثانی صفهان بجانب جنوب پروان
آمده از نهر مقعر لطرف کوه کیلویه و خوزستان می رود و بسط العرب می پیوندد و صاحب
کتاب زینب القلوب و صور الاقالیم و سالک المسالک و بعضی کتب دیگر که عیون
و انهار را شرح نموده اند در باب کورنگ شرحی داده اند که خالی از غرابت نیست این
دو چشمه از نبدی بائین ریخته می شود و برابر زاینده رود و صفهانست و از منبع تا بسط العرب
زمین از هر دو طرف ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی را شرب نمی نماید و منفعتی مبرز و غایت
اتحد و غیر سانند پادشاه صفوی اراده نمود که آن آب را بدار اسطخه اصفهان وارد نماید
و مضاف زاینده رود کرد و اندک زمانی در جنگ سالی از قلت آب سکی نکند و باعث
از ویای و معموری واحداث مزارع و بساتین گردد و میر فضل الله شیرستانی که وزیر ملک
بود بانجیذمت مأمور شد چون کوهی رفیع در میان میباشد که بدون کندن آن عبور آسگن

نیت کارکنان یکباره مایوس گشته دست از کار کشیدند میر فضل الله نقیها در آن گوه
 گند و چاهها داد خرم نمودند با تجانی رسید که سنگ مانع گذرن شد
 شاه عباس کبیر صفوی علیه الرحمه بدانسر شد که خیال شاه مرحوم را با انجام رساندند
 و مہاران مکرر با نیت قصد فرستاد جماعتی گویا نظر آن سخنانی معروض میداشتند که مانع
 اینکار شوند و سال بعد از جلوس محبت علی پیک لکه علا ما را که رئیس امین سلطنتی
 صفایان بود با چند نفر مهندس کاروان و مردمان صاحب و قوف بدان ماموریت
 نامزد کرد که اقدامات کامله منظور دارند پس از باز دید تصدیق کردند که اگر بندی با شمع
 هشتاد ذرع در پیش آب بتند شود که آب بقدر آن بلبندی گیرد و کوهی را که سدره است
 یکصد و بیجاہ ذرع عمق و سه ہزار ذرع طول خفر نماید محتمل است کہ آب با نی طرف برزد
 لہ پیک تعہد نمود کہ در عرض چہار پنجسال این خدمت را بتقدیم رساند حسب الامر شروع بجار
 نمود چون امری دشوار بود بہت پادشاهی بدانسر شد کہ بمن الطاف الہی داد و داد خود غنی
 اینداعیہ از قوہ بفضل آید و آب مذکور در زمین صفایان جاری شود
 اما فاتح این امر اللہ پیک میدانست لہذا در سال ہزار و پست و نهم ہجری امام قلی خان
 امیر الامراء فارس را امر کار خرم نمود و حنینان حاکم رستار را بخدمت او مأمور داشت
 جبائیکر میر مجتبیاری را کہ ریاست تاتہ ایل بخبیری داشت بسر کاری بند بستن مقرر
 فرمود مشارالیه با جماعتی از ایل مذکور و امن بہت بکمر زده انجام این امر را بعمده گرفت
 اخراجات سامان و سر انجام مصاح با ایشان دادہ شد حکم شد کہ عموم مردم صفایان

والوار و نخبیاری آنکند و بکار پردازده اجرت ستانند
 بآنحکله امراء مزبور بفرموده پادشاه ایران رومی براه نماده شروع بکار نمودند
 جمعی را عقیده این بود که جریان این آب زمین صفهان تقدردارد زیرا که ممکن است درین
 کوهی که سدر راه است سنگ یک پارچه پیش آید که بریدن آن مقدور نباشد بعلاوه چون
 اتولایت سردسیر است سالی زیاده از چهار پنج ماه از شدت سرما و یخ بندی نمیتوان
 کار کرد و بر این تقدیر کار پنجاله در پست سال پیش میزد و لاسکر کشی با طرف نیز مانع
 میسرفت اینکار است در سال هزار و سیم شاه عباس محض توفیق امراء و سرداران
 که باین خدمت نامور بودند بنفس خود بطرف چشمه کورنگ شتافت تا برای العین مشاهده
 فرماید پس از آنکه موکب بجایوفی بدانسر زمین رسید هر یک از امراء و ابراهیم شامانه
 خزند فرمود و در اجرای مقصود تاکیدات بلغیه نمود

حکومت و ایالت خلیل خان نخبیاری

در سال هزار و سی و هشتم بگری شاه عباس کبیر صفوی حکومت و امارت تمام حوزه و محوطه
 نخبیاری را بخلیل خان برادر جهانگیر خان نخبیاری داد و مشارالیه از امراء بزرگ شاه عباس
 بود و لقب خانی و رتبه ایالت و مرتبه امارت ممتاز آید

خلیل خان ازمینه رفیعیه در بعضی نقاط بجای گذاشته از جمله جناب سردار اسعد میفرمایند
 در سردشت نزدیک دز فول عمارتی عالی بنا نموده کونیند در وقت بنای این امارت بحکم
 او عمده از نخبیاری مجانبکار میپرداختند و قتی یکی از کارگران شوانست حضور بهم رساند

زنش را بجای او بکار واداشتند در وقتی که خلیل خان سرباز و دیدتشیای عمارت آمدن
از میان عملک جات پرون رفته خود را بکنار کشید و روی خود را پوشانید خلیل خان ازین
طلبید و سؤال کرد که چگونه تو در میان دو هزار عملک جتانب نمودی و با پاچه های بالا زده کل
میکرشی و از دیدن من بخیف کناری کرفی جواب داد من میان اینجاعت بخیف نمودم و ندیدم تمام
زنهای ریش دارند اگر نه زیر بار این ظلم تو چون من زنی نمیرفتند این سخن یکت
هیجان غریب با نجاعت دست داده با چوب و سیل و سنگ بر سر خلیل خان ریخته اورا
پاره پاره نمودند این سلسله خوانین عمارت سردشت و بنه و ار را در شلاق بنا نمودند
و عمارتی دیگر در دیمه و دیگری را در چقا کرک سیلاق بنا نموده اند که حال مخروبه است

خروج صفی میرزا

در سال هزار و صد و سی و دوم هجری در عهد سلطنت شاه طهماسب صفوی صفی میرزا
نامی کور صفحات بختیاری دعوی شاهزادگی نمود و گفت من از اولاد پادشاهان
صفوی میباشم و ادعای سلطنت کرد ایلات آن نواحی محض اجرای مقصود خود
اورا گرفته امانه سلطنتی برای او ترتیب دادند و از هر سوی جماعتی از ایلات بختیاری
و غیره خدمت او را بگردن گرفتند خود صفی میرزا مشغول جمع آوری اسباب پادشاهی
شد و بر شوستر و کوه کیلویه و ایلات مستولی آمد و قریب هشت سال بختیاریان با اسم او
کار فرمائی می نمودند و اطراف را بخیطه تصرف خود در آورند تا در سال هجری صفی میرزا
در ارضی شوستر و بختیاری بهلاکت رسید و بساطش بر چیده شد اما انالی بختیاری

بواسطه اغتشاش داخلی مملکت و نبودن پادشاه مستقلی در ایران و امر کارگذاران
دولت را زیر بار نپذیرفتند در سال هزار و صد و چهل و پنجم که پادشاه افشار شاه طهماسب
از سلطنت خلع کرد و اسم پادشاهی را عباس میرزا رضع او گذاشت و خود مقلد امور
مملکت شد در پست و مهم ریح الاول اردوی معتبری در کلپایگان زد و از کلپایگان بخیار
در رستان رفت و انصافات را امن کرده راه کرمانشاهان پیش گرفت

سگت و اودن بختیاریان محمود و فغانراسته^{۱۱۲۴} از جلد سوم عالم آراجه

محمود افغان بعد از فتح صفهان بجهت اینکه بختیاریان تن با طاعت او درندادند در فغان
با سپاهی بسیار بغرم تیس هزارستان و کوه کیلویه بختیاری خیمه پروان زد چون بلاد بختیار
رسید طایفه بختیاری با قشون خود حاضر و آماده بودند غلظه بر سر سپاه محمود ریخته از سر روی
ایشان را در میان گرفتند و رزمی سخت نمودند و کوهی بسیار از سپاهیان و کسان محمود را
بسلکت رسانیدند ناچار محمود راه فرار پیش گرفت و بنواحی کوه کیلویه رفت تا بموقع
تلافی نماید از صفهای شب بر فی عظیم بارید و سپاه محمود در ابرق حاطه نمود سه ماه یار
حرکت نداشت سرمانیز شدت بود بعد از سه ماه برفها آب شد و نهرها طغیان نمود و غلظت
چسبنا بریدند خواستند از آب بگذرند سپاه و اموال بسیار ضایع شد امکان سلامتی محمود
در خود ندید محمود از روی اضطرار طبعی بقاستخان بختیاری شد و هدیه داد قاسمخان در خیمه
نزد او و دلیل راه فرستاد و ایشان را با صفهان راه ناکش از آن همه سپاه افغانه
هزار نفر برهنه و عریان بیشتر با صفهان نزدیک و در شب داخل شهر شدند با ضعف

افاغنه شد و از محمود روی بر تافتند و اغلب با و طان خود رفتند

واقعه هزار و صد و سی و هفت^{سال} ۳۷ از تاریخ جهانگشای نازی

در ایام قدرت ایران که افاغنه بر بعضی بلاد مکن یافته بودند شخصی موسوم به صفی میرزا از طایفه کرانی در ۱۱۳۷ هجری در سمت بختیاری از خلیل آباد پای دعوی پروکدانت و کشت من از فرزندان شاه سلطان حسین صفوی پشتم و نام من ابوالمصوم میرزا است اما من خود را صفی میرزا موسوم کرده ام محمد حسینان بختیاری چون مردی ساده و پیر بود دعوی را قبول کرده خود با تمام ایل مزبور در انبوه برج و برج ایران وجود او را غنیمت شمرده و دست بندی داد صفی میرزا یکی از نوان صفهان را گفت مرا خواهر است در وقت مساریا در یکی از بلوک صفهان بود از خلیل آباد جمعی را روانه کرده او را با اغزاز تمام وارد نمود اذلی بر سخن او قسرها نمودند و اثاثه سلطنت فراهم داشتند لباس پادشاهی بر خود پیار است و حقیقه جواهر بر طرف چپ عمامه خود زو ارقام با طرف و اکناف ممالک فرستاد اما بفرمود خطبه را در مساجد و منابر باسم شاه طهاسب خواندند و بعد از آن شاه طهاسب هم او را ذکر نمودند عمال شوشتر و کوه کیلویه و روسای ایلات آن بوم بخدمت او شاقه که خدمت بر میان بستند امراء و رجال در باری معین کردند و آن بوم قدرتی کجایی پیدا کرد و در زمانی با نجالت پاید تا اینکه مادرش سرکشان ارباز را آرام کرد و در وقت شاه طهاسب در ارض اقدس جای داشت بر و سالی بختیاری شست شاهزادگی شاه طهاسب انحصار دارد و اینک صفی میرزا را که دعوی باطل نموده او را گرفته

روانه خدمت نمایند موبک نادری در دهشت بود هکس بموقع ابرار سیده اورا قبل

آوردند و بساط و عیش برچیدند

واقعه هزار و صد و چهل و دو سال

در سال ۱۱۴۲ هجری موبک نادری از ایلات کوه کیلویه و الوار بختیاری و فلی و اعراب
حوزه و باقی طوائف که سر از اطاعت پیچیده بودند بطرف بر و جرد عبور کرد و سرکشانرا
بوعده و وعید و سیاست و تبعید آرام کرد و بکمال نادری شاه چهل و پنج هزار نفر از رتخان و اگراد
بختیاری و سایر ایلات در ممالک خراسان متوطن شدند و هزار نفر از جوانان رسیدگی
با خود همراه داشت و سابقا حکم نادری صادر شده بود که حاکم بختیاری دولت نهرخان
از معارف آن ایل که چنانچه در حوالی اصفهان مستکن و بعد از ورود او در دوه بر جرد
این امر بعد از تعویق افتاد و با استحکام قلعه و منازل خود مغرور شده از دادن خانوار سرباز
زدند فرزاد نادری شاه بفرمود آن هزار نفر را که در اردو بودند بی اسب و اسلحه نمودند و در
ایشانرا پیر محمد خان حاکم جام بردند که بعد از جرمه کجایی دولت چهار صد خانوار اردو
انها بنواحی جام تحویل دهد

واقعه هزار و صد و چهل و سه سال

در آن سال که نادری شاه افشار در شیراز بود هزار نفر افغانه در جزین بطرف لار حرکت کردند
از طرف نادری شاه خطابی باطنیان آنجا عت صادر شد که بر کباب بایونی پیوند آنجا
مردومه نادری را دست آور کرده از لار و حوالی اصفهان مجاج سفر گرفتند از آنجا

گذشتند

گذشته به سیلاقات بختیاری درآمدند درینوقت پسر محمدخان حاکم جام در آنجا بود
چون حکم نادری را ملاحظه کرد متعرض ایشان نشد

واقعه سال ۱۱۴۵ در و صد و چهل و پنج

تقریباً در سال ۱۱۴۵ که نادرشاه از خلع شاه طهماسب آسوده شد، وارد صفهان کردید و بختیاری
بختیاری یکی از متمرین رکاب بی و در هرات خدمات کرده بود و بگومت بختیاری منصوب شد
بعد از ورود بجل حکومت خود مشغول مشیقات کردید در خلیل آباد یکی از اشرا را سزا
کرد کسان مضروب اجتماع کرده بسرا محمدخان هجوم آورده او را از پای در آورند
و کوچ کرده بکرمیرات فرار کردند پس از آنکه اینخبر گوشه شد ابوالمملوک نادرشاه شد
بسر دار حوزیه که در بهبهان بود امر کرد که با سپاه خود بشوشه تابد و نیز با باخان
چاپوشلو سر کرده لرستان رودخانه که معبر ایشانست با جماعت خود مسدود دارد
و در پست و نهم ریح الثانی فوجی از صفهان به بنیه اشرا فرستاد که در زاویه مقدسه
اما مراده اسمعیل معروف بسلمعلی منتظر اردوی سلطنتی باشند بعد از شش روز اردو
نادری از راه سر چشمه متوجه کوهستانات بختیاری شد راهی صعب المسک بود و با کمال
سختی از آن راه عبور کردند اشرا در قلعه حصار می شده بعد از مدت پست و یک یوم که
آذوقه با آنها مسدود کردید و از هر سوی بقعه یورش می آوردند ناچار سر تسلیم پیش نهادند
از گناه ایشان در گذشت مگر آنکسان که قاتل بودند بقصاص رسیدند حکم بجا یونی شد
که سه هزار خانوار از منفعت لنگ بختیاری کوچ کرده در نواحی خراسان سکنا گیرند و

حکومت آنجا را با بوالفتح خان سپرد و دیگر قاسمخان نجفید هم در نسیال طایفه بختیاری از
اطاعت نادری سرچسبیدند جمعی بدفعه ایشان مأمور شدند هم در نسیال موکب نادری از راه
شولستان وارد اصفهان شد

واقعه نسیال در اردو صد و چهل و هفت سال ۱۱۴۷

در اینسال بعضی نادریان شاه افشار رسیدند که جمعی از ایل بختیاری که مأمور خراسان شدند
از جاده اطاعت پروان شده راه خود سری گرفتند و از عرض راه بکوستان بختیاری
فرار کرده اند بر حسب حکم پادشاه بابا خان چاپلو سکر یکی ارستان فیلی بدفع ایشان
مأمور شد در محلی که موسوم بزیر قلمه و متعاقب آنجا عت میباشد سپاه نادری طرف
کوه را محاصره کرده بجدال پرداختند جمعی از طرفین کشته شد اخرا لام مغلوب شدند
جمعی از ایشان دستگیر شدند بکام نام در جامعی از ایشان را با الوار سکنه خلیل آباد کوچ دادند
روانه خراسان نمودند و در ولایت قاجام با سایر رفقای خود هم ممکن شدند

واقعه نسیال در صد و چهل و هشت سال ۱۱۴۸

در اینسال ایل بختیاری که با دولت نادری راه عداوت میوزیدند یکبار سرساز
اطاعت باز زده از جبال و تلال برزیر آمده علی مراد را قاضی خود ساختند و با عده و عده
به سوی تاختند و مراکز خود را از سپاه نادری خالص ساختند چندی بر نیامد که انهر
سوی بدیشان مدد رسید در بار دولت راه را سی و سر و گرفت تا در قشون فر او ان بد
ایشان روانه داشت و در محال رزا غار قتال و جدال شد و زخمی سخت روی داد

سپاه نادری

سپاه نادری تاب نیامده فرسار کردند و شاه ازین واقعه خشمگین شد با باخان چالچور
 با حذی پرون از حوصله بخت ایشان روانه فرمود و از هر سوی مدد باورید و حوالی
 بختیاری شروع بجار زار شد که وی از طرفین قالب تپی داشتند علی مراد پهلو تپی کرد
 و قشون خود را ببارگشت امر نمود با باخان توقف خود را در آنجا بمصرف دانست و با اجزا
 خود بدر بار مراجعت فرمود و بعد از رجعت او علیمراد وقت را فرصت شمرده مشغول تدارک
 کردید و راه بر عابرین مسدود و در طرف کوهستان حصاری محکم ترتیب داد و ولایتان سلطان
 پیکامیورومی و نجفقلی پیک را با حاکم شوشتر و نایب کوه کیلویه بمقاومت ایشان کسل داشتند
 در پامی کوه مشهور بیت لند نزول کرده اردو زدند کاری از پیش نبردند زیرا که بجاریان
 قلعه کوه اسحاق خود قرار داده به تحصن پرداختند و گاه گاه از بالا بریز آمده دست در
 کرپان میدند نجفقلی پیک و سلطانعلی پیک بعد از مدتی تا بتاعت نیامده راه فرار پیش گرفتند
 علی مراد که دلیری رزم آزمای بود موقع را غنیمت شمرده وارد روی نادری را تعاقب کرده جمعی را
 از پامی در آورد و مابقی با وطن خود فرار کردند و خبر وقتی گوشه شاه شد که مشغول صحرا
 ایروان بود و تلافی را بوقت دیگر گذاشت پس از آنکه از کار ایروان آسوده شد بطرف
 قره‌بین راند و از آنجا قصد تسخیر بختیاری نمود و با عدتی پرون از شمار قصد انمقصود نمود
 و قشون فیلی وارولان و همدان از طرف کوهستان فیلی بدفع آنها فرستاد و جمعی از جزایر را
 از راه شوشتر و دشت کرکان بگک روانه نمود و جمعی از افواج قاهره را از راه دشت
 بدان سوی مأمور داشت و سپاهی دیگر با سواران کوه کیلویه از راه اصفهان بجم بختیاری

مأمور کرد و مقرر داشت که مردسته زوایا و بیوه‌های نجبای را محاصره نمایند و خود
 ماند با گروهی انبوه در سال هزار و صد و چهل و نهم هجری در ششم جمادی الاخری طی طریق کرد
 بطرف جبال نجبای کوچ نمود و حوالی کوه را که ایشان سکر نموده بودند اردو زد و نخست
 جمعی از افاغنه و اگرادر اپشیا هنک جنک ساحت بعد از زود خورد بسیار قشون نادری
 از پامی در آمده بهزیمت شدند پس از آن نجبایان مصلحت در آن دیدند که بسکر تبرک
 (تبرک واقع در بارفت) که قلعه و ستیاق ایشان بود رفته تحصن جویند و از آنجا قصد
 دژ فول نمودند و پل تبرک را شکسته راه خود گرفتند شکر نادری که از راه هزار چم آمده بود
 وقتی بدیشان رسیدند که از پل گذشته بودند آنها را تعاقب کرده جمعی از طرفین مقتول
 و مجروح شد بروایت صاحب جهانگشای نادری ششصد نفر از آنجا هلاکت رسید
 روز دیگر موکب نادری با کوبه وارد سرپل شد و امر کرد پل را از نو با خند و لگن
 عبور کرده کوه غار را مقرر خود قرار دادند و در شعب جبال بدینال نجبایان شاقه در
 برکوشه و کنار کارزار در میان آمد و از طرفین جمعی هلاکت رسیدند و سه هزار نفر نقد
 اسیری در آمد از نقطه اول محل دارد رخت بر بسته فوجی را در کوه بلال برسم طلایه
 گذاشته خود بگذرگاه تلاب توجه نمودند و قشون الوار را از راه جبال سمت زندیه میسوزند
 مأمور داشتند و تا حد دولستان را بر زیر پای در نور دیدند سپس مراجعت بکوه سالد
 نمودند و از آنجا وارد محل کرده مشه شده با نظام امور پرداخته و از آنجا طی طریق
 نموده بدو منرلی لکر رحل قامت انداختند در نیوقت علی مراد و بیوه‌های کی از جبال موسوم
 بکوه ککر.

بکوه کورکنس که بالکای رستان فیلی می پیوند منزوی بود جمعی را بطلب آوردن آب
فرستاده بود با لشکر نازی دچار شده گرفتار آمدند آنگاه بسر وقت عیلم داشتند
بعد از جزئی عجاذه او را با تمام اهل و عیال کو چنانچه بخدمت مادر بردند فوراً حکم داد
امر درشید را دست و پا بریده چشمش را از کاسه پروان آوردند و سایر بختیاران که
پشت بخدمت کرده بودند بواسطه روئسای بختیاری که در اردوی نادری بودند
مغفوشند حکم شد که ایشان بجام رفته کنا اختیار کنند و در مدت یکماه کوهستان
بختیاری محل قامت و شکارگاه نادری بود پس از آن مدت بسر چشمه زاینده رود حلت کرد

واقعه عهد شاه سلطان حسین از منظم ماضی

در سلطنت شاه سلطان حسین صفوی الوار رستان و بختیاری سر از خیر اطاعت
پادشاه ایران باز زده بخود سری پرده خستند از طرف دولت علی قلی خان حکمران رستان
که از طایفه بنی اردلان بود با سپاه کردستان مامور بدفع ایشان شد الوار رستان
و ایل بختیاری با عده و عده از جوانان رشید جنگو میدان نبرد را آماده شدند
و جنگی مردانه نمودند و جلادتها بکار بردند و در آخر بخت فرونی قشون خصم صلاح را
آن دیدند که از جنگ دست باز دارند از طرفین جمعی کثیر مقتول و مجروح شد لاجرم
روئسای بختیاری قدم پیش گذاشته با علی قلیخان صلح و صفا نمودند و چند نفر را
بواسطه شفاعت علی قلیخان بدر بار صفهان روانه داشتند و پادشاه ایران را
بهدیه وار سفان از خود بخشود نمودند و از گذشت ایشان صرف نظر کرد

واقعه سال هزار و صد و پنجاه و یکم هجری ترجمه محضرت ناصر الملک ^{ایران} سلطنت

(جمن فریرر) انگلیسی در مسافرت مادرشاه افشاربندوستان میونید

روز پانزدهم ذی قعد هزار و صد و پنجاه یک مادرشاه بواسطه کمی آبار تیلوری حرکت

کرده در پشت سراردوی خاندوران بفاصله دو فرسخ منزل کرد

امروز صبح سعادت خان وارد شده بحضور پادشاه هندوستان رفت قریب سه

ساعت قبل از ظهر خبر رسید که مقدمه قشون ایران بانبه و اتباع سعادت خان که بعضی متاع

از اردو دور و بعضی خارج سکر ناما پین اردوی مادرشاه و خان دوران افتاده بودند

حمله کرده چند نفر را کشته و اموال را بغارت بردند سعادت خان تا این رسیدند از دربار

پرون آمده و بی تعلیل باستخلاص کسان خود تاخت خاندوران که نزدیک بود با دپور

وقشون خود با وطنی شد مطرف خان سید حسن خان و خانزادان خان میر قلی شهداد خان

اصح علی خان و غیره مجموع سپه و دو نفر امرا و صاحب منصبان بزرگ با اتباع خود نیز

با اورفند مادرشاه که تازه از تیلوری رسیده بود مطلع شد و با تاجارفت هزار سوار

از ایل محبتیاری هزار سوار کرد و هزار نفر قزاقها را که سب جمع چهار هزار نفر

بودند از قشون خود انتخاب کرد سه هزار نفر از آنها را در جا بهای مختلف در کمین گاه

گذاشت پانصد نفر لشکر را بمقابل سعادت خان و پانصد نفر دیگر در مقابل خان دوران

فرستاد که آنها را داخل جنگ کنند همین که این تدبیر بکار رفت و آنها مشغول شدند

سوارانیکه در کمین بودند یکمرتبه از سه طرف رنجید و سخت حمله آوردند غیر از این چهار

هزار سوار از قشون ما در کینفر و خسل اینجک نشد مگر خودش با هزار سوار افتاد
 با طرف حرکت میکرد و سوار را تسویق مینمود و دستور العمل میداد بقیه قشون بر حسب
 حکم درست صف کشیده بودند هر طایفه بجای خود حاضر بودند که بیک اشاره با بدو
 پایند ولی اتفاقاً با ما داد آنها حاجت نشد این چهار یا پنج هزار نفر تا عصر مجازنه جنگ
 کردند قشون هندوستان پاکشد سعاد تخان و شیر جنگ و سپر کوچک خان دوران
 خاندوران چند زخم منکر برداشت او را بجا پوشش بردند مظفر خان و چند نفر صبا
 و دیگر کشته شدند و بعضی سخت زخم بار دو بر کشیدند چنان زخم رنده رو بدلی رفت
 عده کثیری در میدان جنگ با کافتا و نذوقی که فراریان جنگ بر کشیدند جمال
 و قیل و قال غریبی در اردو شد اغلب چادرها و اسباب خان دوران و مظفر خان و
 سعاد تخان را او همای خودشان بتاراج بردند

واقعه هزار و صد و چهل و شش ^{۱۱۴۶} از فارس نامه حاج میرزا حسین طبیب فغانی
 در ایصال طرائف بحیثیاری بحجت اینکه ما در شاه شاه طما سب صفوی را از سلطنت
 معزول ساخت اظهار حق شناسی کرده سرشورش در آورده احمد خان والی خود را
 مقول نمودند ما در شاه افشار در روز نهم ربیع الاول از صفهان بلسکر مشایر بصحبت
 بحیثیاری تاخت سرکشان ماچاره با طاعت در آورده اند هزار خانوار از طایفه
 هفت کنگ بحیثیاری را کوچ داده روانه خراسان نمود

واقعه هزار و صد و چهل و هشت ^{۱۱۴۸}

در این سال علیراد خان بختیاری که سمت ریاست و برتری داشت در صفحات بختیاری
 و سومی نمود و سومی نمود متجاوز از پنجاه نفر سوار و پیاده لشکر فراهم نمود و نواحی اطراف
 خود را بحدی تصرف در آورد و یکباره دو روز نزدیک از او خائف شدند این اخبار در قزوین
 گوشه زناور شاه شد با سپاهی انبوه از قزوین و قزوین و قزوین و قزوین و قزوین و قزوین
 علیراد خان بعد از استماع خبر حرکت مادر شاه در کوهستان میانه اصفهان و شوشتر
 که دارای دره مای عمیق و قلعه مای رفیع است تحصن اختیار کرد و بر کوه و تخته فرود
 مادر شاه در ماه ربیع الثانی هزار و صد و چهل و نه عازم کوهستان بختیاری شده در دامن
 که علی مراد خان حصاری بود اقامت نمود و سواران اگر او را فغان از بدفع ایشان نامزد
 کرد از هر طرف او را بمحاصرت می نمودند و جنگهای سخت در میانه رد و بدل شد چون
 قشون نادری چندین برابر بودند در آخر تاب مقاومت نیامدند و جمعی از طرفین مقتول و
 مجروح شدند بختیاریان پل رودخانه را بریده بدان سوی آب شتافتند بکم پادشاه فشار
 دوباره آن پل را تعمیر کرده با تمام قشون ایشان را دنبال کرد و بعد از جنگهای پی در پی علیراد
 خان گرفتار شد او را با اهل و عیالش بخدمت مادر آوردند و فرما حکم داده دست پایش را
 بریده چشمهایش را کند پس از آن سه هزار خانوار از جماعت بختیاری کوچانیده به حال
 خراسان فرستاد چون در اینجا رسیدند و سایر جنگبار شادتهای فوق العاده از بختیاریان
 بود چهار هزار نفر از جوانان ایشان را انتخاب کرده در سفار و غزوات با خود همراه
 داشت و بمذبح طرف داری را در هر موقع نسبت با نامرعی داشت

وقایع هزار و صد و چهل و نهم از فارس نامه

در این سال مادر شاه افشار با قشونی از پیاده و سوار عزیمت فتح قندار نمود و در پنج
 شرقی قندار موکب شاهی فرسود آمد عید نوروز را که روز نوزدهم ماه ذی قعدة بود در
 آنجا بپای داشت بکنفر اسرای ایرانی از شهر فرار کرده خود را بار دوی شاه ایران
 رسانیده گفت چهار هزار نفر را امیر قندهار بتعاقب فتح علیخان که بجانب قصبه قلات
 رفته فرستادند فوراً مادر شاه بنفسه بتعاقب آنجماعت شتافت و بدون درنگ در نیم
 داد جمعی از ایشانرا کشته مابقی فرار کردند و بار دوم رحبت نمود بعد از ملاحظه معلوم داشت
 که استحکام قلعه و شهر قندار بنوعیتی که فتح آن بزودی ممکن نیست امر کرد تا در اطراف
 شهر چندین برج بیاورند و راه آمد شد شهر را مسدود نمودند آنگاه شهری در برابر قندار
 بنیاد نمودند و بازار و مساجد و سایر اعمیه شهری در آنجا بساختند باندک زمانی شهری عظیم
 شد و موسوم بباد آباد نمود چون زمان محاصره بطول انجامید باعث از جبار خاطر سبزه
 شده بنحالی یورش افکند در شب پست و ددم ماه ذی قعدة احرام سال هزار و یکصد و
 پنجاهم هجری جماعت بختیاری و افغانه ابدالی و اکرا و خراسانرا مأمور بپوش فرمود
 ایشان متفقاً بشهر گمگ بردند اما از ایشان کاری پیش نرفت دولت تفرشان کشته
 و مابقی بباد آباد مراجعت کردند

عید نوروز یونس میل در سلج ماه ذی قعدة اتفاق افتاد شاهنشاه ایران یکبارہ از فتح
 قندار مایوس شد آن چهار هزار نفر بختیاری که در اردوی مادر بودند از واقعه بگریختند

فتح قندهار را وجه مهمت رز ساختند در روز دوم ذی حجه بصورت واحد شهر قندهار
 حمله برده بعد از خبر فی زده و خورد قلع قندهار را مسخر نمودند میر حسین والی و خانواده اش
 بنارین قلعه موسوم به قلیول که در جنوب قلعه واقع است پناه بردند قلعه مزبور بر فرار کوی
 واقع بود بختیاریان چون شیران شتره جماعتی بسیار از افاغنه را کشته یا اسیر نمودند
 توپچیان از بالای نارین قلعه بانداختن توپ و خمپاره مشغول شدند اما در برابر حمله
 انجاعت ایرانی الاصل کاری نرپیش نبرده میر حسین ناچار شده خواهر خود زینب نام را
 باستان آستان شهر یاری فرستاد شاه ارگناه ایشان در گذشت و فرمان امان فرستاد
 میر حسین و اولاد شاه محمود و رؤسای غلیرانی افغان شرف اندوز حضور شده با عیال بوقف
 مازندران مانور شدند آنگاه امر فرمود تا قلعه قدیم قندهار را با خاک یکسان کرده بر آباد
 شهر نادر آباد افزود

وقایع هزار و صد و شصت

در این سال مادر افشار مقتول شد علی قلیخان که بعد از تبعلیشاه و عادل شاه می شود بر آن
 بمشهد معتس وارد شده با ستم و طوائف بختیاری و جماعتی دیگر کلات را محاصره کرده فتح
 نمایند و خزان مادر شاه را برداشته مراجعت با رضاعتس نمایند و بخت سلطنت جلوس
 نمایند طوائف بختیاری که ازین پیش حکم مادر شاه از مجال خود کوچ کرده در خراسان سکن
 گرفته بودند بعد از فوت مادر بجال خود مراجعت نمایند

دعوی سلطنت علی مردانخان بختیاری از فارس نامه

در ۱۶۴۰ علی مرادخان که از رؤسا و خوانین ایل جلیل بختیاری بود چون مملکت ایرازا
 بی پادشاه دید دعوی سلطنت نمود و تمام راه اصفهان را تا عربستان بحیطه تصرف
 در آورد و از صفحات بختیاری و چایق و خوانسار با لشکر کاری نخست فتح اصفهان را
 وجهت خود ساخت در نیوقت ابو الفتح خان که او نیز از برنگان بختیاری بود از طرف
 شاه رخ شاه زید در اصفهان حکومت مینمود و با لشکری جزا رسپاه علمیر و انخارا پیشا نمود
 و در حوالی شهر این دو در یای لشکر با هم در آتختند جملتی و اوان از طرفین مقتول و مجروح
 شد ظفر ابو الفتح خان را نصیب آمد

علمیر و انخان بواسطه سابقه اتحاد و دوستی که با کریمخان زند داشت در ابجایت خود غلبه
 کریمخان بآسه چهار هزار نفر سوار بار و دوی علمیر و انخان پیوست و بجنگ ابو الفتح خان در
 نمودند بعد از کشت و کوشش علمیر و انخان غالب و ابو الفتح خان مغلوب شد شهر اصفهان بحیطه
 تصرف در آورد پس از آن بر حسب مصیحت میرزا ابوتراب فرزند میرزا مرثی صدر الممالک را
 که در حرزاده شاه سلطان حسین صفوی بود و در نیوقت از عمرش شصت سال سپری شده
 بود پادشاهی برداشت و بر تخت سلطنتی نشاندند و او را شاه اسمعیل خوانند

دیگر باره حکومت اصفهان را ابو الفتح خان تعویض داشت علمیر و انخان نایب السلطنه و کرم
 خان وکیل الدوله و سردار سپاه شد و عهد و میثاق در میان حکم کردید

در نیوقت علمیر و انخان نایب السلطنه کریمخان را با سپاه بختیاری و زند به تدمیر محمد علی خان
 کلو که از طرف شاه رخ شاه حکومت بهمان داشت فرستاد خان زند بهمان را تسخیر

و در مدتی اندک تصرف نمود و نگاه بجانب کردستان تا حصه صنیحان اردلان را کوشا
داد و بر تمامی آن نواحی استیلا یافت

لاجرم علی مردانخان بجهت ناسازگاری ابو الفتح خان حکم بقتلش داد و ایالت
اصفهان را بجاجی بابا خان بختیاری بخشید و خود شاه اسمعیل را بر داشته با قوئی بسیار
بعزم تسخیر فارس کمر بست

لشکر کشی نایب السلطنه کوشه و صباح خان بیات والی فارس شد و کمال عجب قلعه و حصار
که بر دوزخ شیراز کشیده بود با تمام رسانیده معادل دو هزار و پانصد نفر تفکیک شیرازی الاصل
بخواست چون این متناسافی صلاح اهل شیراز بود صاحب اختیار در دادن طفره
صباح داروغه و آقا علی قلی منشی میان افشاده چند نفر از او باش را با خود متفق ساخته
بصباح خان گفتند صاحب اختیار تفکیک نمیدهد اگر بعهده ما باشد فرمان ترا انجام میدیم
پس فرجی از مردم سپرو پار آورده مسلح ساخته از حضور صباح خان گذرانیده بقلعه داری برد
از انطرف علیمردانخان نایب السلطنه وارد بلوک کام فیروز کردید صباح خان باستقبال
جنگ پیرون شد در کام فیروز ملاقی قسریقتین کردید بعد از جدال سگت بر سپاه صباح
خان افشاده بداخل شهر کردید علیمردانخان با پانزده هزار نفر سوار و پیاده فرار
تغایب کرده شمس شیراز را محاصره نمودند

صباح خان چون خود را مرد میدان ندانست از حصار شیراز با صفهان کربخت علیمردان
خان بدون جنگ وارد شهر شده تصرف نمود این واقعه در ماه جمادی الاخری هزار و صد
پنج اتفاق افتاد

خلاصه بعد از ورود عیمردان خان شیراز لوامی چسبیری برافراشت با اینکه مردم همه نوع
 تقدیمی از نقدی و خیمه و خنجر و فرشی و ماکول و بلوس و روخت و مشروبات
 حتی شربت غوره و سکنجین باصطلاح خود عیمردان خان عرق آب لبو و لعلک و یراق و
 نعل و میخ و مس و زغال برای توب و زنبورک پیش گذرانیدند باز هم شامت نمود و
 مصلان کاشت تا از صاحب اختیار و میرزا محمد کلاشتری از نعل بها مطالبه نمایند
 و مدت ده روز بکشد و شانزده اسب چا پاری گرفتند کار بر آنها سخت شد صاحب
 اختیار ناچار شده مطالب را بحضور نایب السلطنه رسانید

خانرا خوش نیاید و او را از زده خاطر ساخت و میرزا محمد را از کلاشتری معزول ساخت
 و صاع دار و غه را بجای او بکلاشتری اختیار نمود پس از آن خبر داد و مبالغی حرم گرفت
 از آن پس بدانسر شد که مالیات سه ساله آئینه فارس را با فروعات که متجاوز از
 چهار صد هزار تومان بود مطالبه نماید و چهل هزار نفر سوار از ایلیات و لشکری بلوکات
 احضار کرد تا بخت سلطنت ایران جلوس نماید

پس از آن برای وصول مالیات تمام بلوکات فارس و بنادر و بحرین مأمور شد العلی
 فرستاد انالی از این شخی بستو آمده با مصلین در او تختند و آنها را جواب بکشد و بخود
 داری پرداختند اعلی از بلوک ماندرا مجرد و کام فیروز و سرخه چهار دانگه پایمال
 حوادث شد چیزی عاید خان کردید جمعی از عمال که بجایی مانده بحکم خان از یک محرم
 شدند از جمله حاجه محمد کلاشتری و حاجی علی شیرینی و آقا صادق فیروز آبادی چون ارکار

شهر برداخت برای بنیاد احمد خان ذوالقدر که پدر در پدر حکومت جهرم سرازار بود
 با سپاه روانه فسا کردید بعد از مفاصله بلوک فسا و خضر و کوار را خراب کرده معاودت
 بسیراز نمود با غایتکه در فتنه تقی خان خراب نشده بود لشکریان ازین در آورند
 با بجه علمیر و انخان پس از آنکه از عمل سیراز فراغت یافت معصوم علی خان انصار را
 بحکومت سیراز منقح داشت بعزم تسخیر کارزون رخت پروین کشید از راه دشتان
 وارد شهر کارزون شد و مالیات از امانی گرفته و آنجا را انظم و نسق نموده مرخص بسیراز نمود
 در کتل هوشنگ معروف بدختر محمد علی خشی و لغت چیان خشت و کلانی و عبدونی با
 سوار و پیاده راه عبور را با و بسته بفعال پرداختند از طرفین جماعتی بسیار بهلاکت
 رسید خان ماچار شده بکارزون معاودت کرد احدی از ترس در شهر بجای نماند
 پس از راه تل لعل وارد شولستان منسی شده خود را برزده که بجایاری رسانید
 خلاصه چون خبر نقض عهد علمیر و انخان و قتل ابو الفتح خان بجایاری بسیم کریمخان
 وکیل از هر سوی لشکری فراهم کرده راه اصفهان پیش داشت سلیمانخان قتلومی فسا
 که از شکر زدن منهرم شده و در قلعه که در میان سا و جبلاغ ری بود متوقف شده
 و دارای بیشتر جمعیت بود از قصه و کیل مطلع شده خویش نمود که با او همراه باشد
 کریمخان قبول کرد حاجی باباخان که از جانب علمیر و انخان حکومت اصفهان بنمود چون
 قشونی قابل حاضر داشت شهر را بجای گذاشته پروین رفت کریمخان بی منافع
 وارد و حکومت اصفهان را برادر خود صادقان تفویض نمود و خود با قشونی کافی حید

پرویز و علیر و انجان در وقت از راه کوستان بختیاری در سراب گرن که آبی
چار محال است آده اطراق کرده بود

لاجرم بعد از ملاقی فستین سکت بسگر نایب السلطنه قشاد شاه اسمعیل را مجبوراً
بجای گذاشت و بطرف کرمانشاهان رخت بر بست

خان وکیل بخت را از دیدار شاه اسمعیل مساعد دیده فتح نامها با طرف فرستاد
فرمان ایالت فارس را بنام ابوالحسن خان شیرازی نوشت

مع القصد علیر و انجان پس از آنکه وارد کرمانشاهان شد یکی از احفاد شاه سلطان
حسین شخص مجبوری را پیدا کرده اسم شاهی بدو گذاشت و او را شاه سلطان حسین ثانی خوانند
(مؤلف تاریخ کردستان نوید شاه سلطان حسین ثانی در بغداد مدعی شد که من پسر
شاه سلطان حسین میباشم میسر آمدی خان نشی ما در شاه که از اسلامبول مراجعت
کرده بود او را تصدیق کرد و با جلال تمام وارد کرمانشاهان شد علیر و انجان مقدم
اورا غنیمت دانست آنامه سلطنتی برای او ترتیب داد و خود حکامان با اسم نیابت
سلطنت و جاکیری مشغول شد و آزاد خان افغان علیر ثانی را که در بلاد آذربایجان
استیلا یافته بود و شهر ارومی را مقرر حکومت خود ساخته بود بدو ملک خود خصما کرد
این پیغام در شهر ارومی با آزاد خان رسید با سپاه ترک و افغان برای معاونت علی
مرد و انجان حرکت نمود بخت بطرف کردستان را اندک که انکلت را ضمیمه ممالک خود
سازد حسن علیجان حکمران کردستان که از بنی اردلان بود بخت پیمانک شده و قهراً
بکرمان

بکر نجان اطلاع داد و خود بتدارک لشکر پرداخت از سمت دیگر کر نجان با سپاه زندیه
 معاونت و آمد حسن علیجان دست اطاعت داد و آنگاه ایندایمی لشکر قشون علمیردا
 پیار کردند و بمقاتله پرداختند میدان این نبرد در محل سیل آور بود چون بخت کر نجان
 پدار بود بعد از چندین جنگ شاه سلطان حسین مغلوب و مقتول گردید و امانه ششلی
 تاراج و بیعاریت ماچار علمیردا نجان بداخل شهر عزیمت نمود چون این خبر باز آو خان
 رسید از سفر خود پشیمان شده راه تبریز پیش گرفت کر نجان او را تعاقب کرد آزاد
 خان خواش ترک جدال نموده که سر خود گیرد و شیخ علیجان و محمد خان زند را که
 سردار سپاه وکیل بودند شیخ ساخت خان زند اعمانی نکرد و برادر دومی آزاد خان
 حله برد شیخ علیجان و محمد خان از او برنجیده خود را پطرف نمودند

ماچار سگت بر سپاه وکیل اعاده با ابل و عیال خود تا قلعه پرسیه طایر که وطن صل
 او بود فرار نمود و عیال خود را در آنجا گذاشته محمد خان و شیخ علیجان را بجا حفظ قلعه
 معین داشته خود عود با صفهان نمود دیگر باره تدارکی کامل دیده در حوالی قصبه با
 آزاد خان نبردی دیسار نه نمود و سپاه آنها را در هم شکست از آن پس از کوهستان
 کوه کیلویه و بختیاری گذشته بخرم آباد فیلی رسید این وقایع مطابق ۱۱۶۷ هجری بود در
 سال بعد نیز وکیل با سپاه افغان جنگ نمود و باز سگت خورده از کوهستان
 بختیاری و کوه کیلویه و شولستان گذشته در نواحی قصبه خشت توقف کرد
 در ۱۱۶۸ هجری محمد خان زند که از سرداران وکیل بود مدتی بود از او روگردان شده

بود و به علی مردان خان پیوسته در این موقع محض حیران ما فات یگروز که عظیم و انکارنا
شما کزیت فرصتی یافته برای خاطر و کسب خجری بر شکم عظیم و ان خان زده و در آن
و فی الحال سوار شده خود را بخدمت وکیل رسانید

در ۱۱۷۶ که نجان باقون بشمار برای دفع زکی خان زنده سردار سپاه عراق از
اردبیل بطرف عراق حرکت نمود چون زکی خان از واقعه مطلع شد در خود تاب
توانائی ندید از راه زده کوه بختیاری و مال میرجاکی گذشته اهل و عیال کرمان
و نوان اشخاصی را که در کباب کرمان بودند در آن نواحی گذاشته خود در نواحی شستر
نزول نمود در این سال طیان سرکشان بختیاری کوشید و خان زنده شد برای تنیه ایشان
از اصفهان طریق بختیاری پیوید و از هر جانب آنها سپاهی مأمور داشت و امالی را
در حصار افکند و چهار سر تسلیم پیش داشتند جمیع طوائف بختیاری را کج
داده در نواحی قم پورت منزل داد و طایفه چهار لکنک را بلوک فسای فارس فرستاد
بگذر فوت مرحوم وکیل اغلبی از طایفه چهار لکنک از بلوک فسا بوطن خود معاودت
نمودند و دو تیره از چهار لکنک در سنگ کرم فسا و قریه کنکان فسا باقی ماندند تا سال
هزار و سیصد و چهار در آنجا مشغول رعیتی خود میباشند

آنجا عت که در سنگ کرم توقف دارند مشهور بلر نو ترکی هستند و بر عادت قدیمه
خو رستان و تابستان را در چادرهای سیاه بسر میریزند و بزبان لری تکلم مینمایند
در ۱۱۷۶ که نجان از محال بختیاری مراجعت بچار محال اصفهان نمود و سه هزار نفر از

جوانان بجستاری را اسلحه داده و حسل قشون خود نمود

در ۱۱۸۹ که قشون کریمخان زند برایت صادق خان برادرش برای تسخیر بصره در کنار شط العرب اطراق کرده بودند و هزار نفر بجستاری که در رکاب صادق خان بودند از شط العرب گذشته مشغول ساختن جسر شدند و در پیچده روز جسر را با تمام رسانده از جسر عبور کرده بصره را محاصره نمودند

در ۱۱۹۳ که سال وفات کریمخان بود چهل و پنج هزار نفر لشکر از طوائف مختلفه در شیراز حاضر بودند از جمله دوازده هزار نفر از انالی عراق عجم و شش هزار نفر از مردم فارس و پست و چهار هزار نفر از طوائف کک والوار و سه هزار نفر از طایفه بجستاری و هزار و چهار صد نفر دیگر را با لشکرمای چخماقی و شمشیرهای مرغوب ملازم رکاب خود داشت و آنها را غلام چخماقی میگفت

وقایع هزار و صد و نود و نه ^{۱۱۹۹} از منظم ناصر

در این سال آقا محمدخان قاجار برای تدبیر احمدخان افغان و جماعت بجستاری از اصفهان حمیه پرورن زد و بعد از آنکه انجاعت سپهر بجز طاعت در آورند جهت اصفهان نمود

وقایع هزار و دویست و یک

در این سال محمدخان سردار و عبداله خان از طرف جعفرخان زند مأمور نظم طایفه جاکنی بجستاری شدند

واقعه سال هزار و دویست و نهمی
از تاریخ قاری از مجلدات تاریخ التواریخ (کتاب)

در این سال که علیر و انخان زند دعوی سلطنت کرد و بعضی بلاد را در حیطه تصرف خود در آورد
 محمد ظاهر خان خواهرزاده زکی خان زند را با جماعتی از ایل بختیاری و دیگر مردم که شش
 بهشت هزار تن میرسید نامور تسخیر استرآباد نمود و محمد ظاهر خان بر حسب فرمان و طاعت
 استرآباد لشکر گاه کرد و سکری راست کرده نشیت مدتی از دو سوی کار بمعالجه میشت
 یکشب محمد ظاهر خان در کنار شهر برجی بر آورد و تفنگچیان را در آنجا بجای داشت چون
 صبحگاه آقا محمد شاه قاجار این بدید حکم کرد تا لشکریان آن برج را محاصره نمودند و از جانب
 امر کرد تا راه علف داد و قه را بر لشکر محمد ظاهر خان سد و نمودند و از چار سوی لشکر گاه
 محمد ظاهر خان را محاصره انداخته و طریق جوش و خوردنی بر آنها بستند با اینکه در آنجا
 جماعت بختیاری مردانه رزم دادند اما بخت نبودن آذوقه ایشان از کار بستند
 جمعی راه فرار گرفتند خود محمد ظاهر خان هم بطرف کرکان گریخت و گرفتار آمد بحکم آقا
 محمد شاه سرش از تن برداشته شد

داستان ابدال خان بختیاری

در سال هزار و دویم هجری که ابتدای سلطنت آقا محمد شاه قاجار بود و شهر اصفهان را
 بدست کرده بود ابدال خان که از روسای خوانین بختیاری بود بد بختیاری ایل خود و
 گروهی از مردم کلیان و فرمان رایت خود سری برافراشت و اطاعت پادشاه
 قاجار را پستی پای زد با عدت و عدتی رزم آزمای خمیه بیرون زد و دفع آقا محمد
 شاه را بر خود واجب شمرد و تا قریه عکران باخت آقا محمد شاه با عموم سپاه خود او را

پس از کرد و در میان بزدنهای دسیسانه شدند چون لشکر آقا محمد شاه براتب از سپاه ابدل
 خان برافزون بود تا ب مقاومت نیاروده بسکری که خود بسته بود پناه برد و جمعیت
 و علیخان افشار بحکم پادشاه آن سکر را محاصره نمودند بعد از زرد و خورد و هلاکت
 جمعی از طرفین ابدال خان و جمعی گرفتار آمده بحکم آقا محمد شاه راه دیار عدم پیوند کرده
 بختیاری که سردار را گرفتار دیدند مقاومت را سپوده دانستند آنگاه بواسطه نامه
 پیام در آشتی زود شاه اصفهان نیز منصلت را در مصاحت دید و ازین پیش بعصیان
 ایشان سکرست

در سال هزار و دویست و یکم آقا محمد شاه بنفس خود از راه بروجرود باراضی بختیاری
 رفت پس از آنکه باروشای ایل شرط و داد در میان نهاد امور آنخود در منظم کرده غانم
 بهمان شد

فتح پناه آباد

در سال هزار و دویست و هشتم بگری که طالش بدست آقا محمد شاه قاجار فتح شد اقدام فتح
 قلعه پناه آباد نمود و منسل تحت طادس چراغ علیخان که از روشای دلیر بختیاری بود
 با عبدالرحیم خان شیرازی و فوجی از جوانان بختیاری بکراست پل و ساحل سنکر
 مأمور داشت سلیمانخان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر قلعه پناه آباد فرستاد
 در نیمه راه با قراولان ابراهیم حلیل خان باز خوردند بعضی را کشته و برخی را اسیر نموده
 بقلعه گریختند هر میسار از دنبال نمودند و در آن سنکر که چراغعلی خان بر آورده بود
 جای نمودند اینجک مردم بختیاری خدمات نمایان نمودند

وقایع سال هزار و دویست و دوازده

محمد خان پسر زکی خان زند بعد از غلبه آقا محمد شاه قاجار بملکت ایران بصره گرفت
از آن پس محمد خان بعبادت آباد آمده جای کردنج خان زند عمومی خود را برای استاد
بمیان قبایل نجبستانی فرستاد و جماعتی از نجبستاریان و در او جمع شدند فتح علیشاه
جمعی از رؤسای ابطال را با گروهی از سواران و پیادگان بدفع او نامزد کرد ایشان
بطرف صفهان راندند محمد خان با گروهی نمایان مبارزت ایشان را ساخته شد بعد
مقابل و مقابل محمد خان شکست خورده بجانب سعادت آباد شتافت آنچه اموالی که
در این مدت بر زبرجم نهاده بود بعبا بردند از آن سوی نجف خان زند که باعث این فتنه
شده بود و در این وقت در میان قبایل نجبستانی جای داشت بحکم یوسف خان که از
رؤسای ایل نجبستانی بود دستگیر شده او را با متابعتش نزد فتح علیشاه فرستاد

واقعه سال هزار و دویست و هشتم هجری

در سال یک هزار و دویست و هشتم هجری که دولت ایران بسر داری عباس میرزای
نایب السلطنه بادولت روس جنگ داشت فتح علیشاه از طهران کوچ داده چمن سلطانیه را
لنگرگاه ساخت و جنگ روسها را ساخته آمدن خنجر شاهزاده محمد تقی میرزا با یوسف
خان سپهدار عراق و پیاده نجبستانی و سوار با جلان رار و ز چهارشنبه چهارم بر
از راه سرچم و نیک پی بیرون فرستاد

واقعه سال هزار و دویست و نهم هجری

در سال یکم اردو دیت و پست و نهم هجری که خوانین خراسان بر فتح علیشاه قاجار
عاصی شدند بفرموده پادشاه ایران اسمعیل خان دامغانی و دو برادرش ذوالفقار
خان و مطلب خان بالمشکرامی ساخته و نظام سمنانی و امان الله خان افشار تبریز
پیاده بختیاری با سواره خواجه و نذیرعلی الملکی روز دوازدهم ربیع الاول بطرف خراسان
رهپار شدند آغاز کشتش و کوشش نمودند سواره خواجه و نذیرعلی الملکی و پیادگان
بختیاری چون شیران نجفیه یافته برایشان تاضن بردند با کمک دار و گیر برخواست
و خاک با خون آغشته شد در پایان کار خراسانیان پشت دادند و راه فرار نمودند
مردم عراقی جماعت بختیاری تا نواحی جنوبشان از فضای ایشان تاحه مرد
و مرکب بهلاکت رسانیدند در اینجا مردم بختیاری کمال مردانگی را بطور رسانیدند

فتح جنوبشان

در سال هزار و دویست و یکم هجری دیگر باره بعضی از خوانین خراسان با غوای اتحی حاکمان
قزاقی طریق طغیان سپردند از طرف دولت لشکری بدفع ایشان فرستاد لشکریان
پست و هشتم شهر شعبان فتح قلعه جنوبشان را یکدل شدند پیادگان بختیاری که تمام
از جوانان کاری بودند کشتادون حصار را بعهده گرفته از چارسوی پورس برده برود
قلعه جنوبشان عروج کردند و حرسه قلعه را بتسبیح بکذرائیدند و از آنجا بهنگ شهر
نمودند نمائش میرزا اسدخان بختیاری

میرزا اسدخان که یکی از خوانین ایل جلیل بختیاری بود شجاعی کمال و شهامتی

مالا مال داشت و در نزدیک از نپت شمشیرش بر خود لرزان و ترک تا جیک
 با میدخشش کمر بندگی بر میان بسته (همان اسدخان بختيار و زنده بهشت لکن است که در این
 کتاب ذکرش شده چون مصنف با میرزا ذکر کرده ما هم نوشتیم)
 وقتی از روی تعاد جنگ شیری را شمشیر بر کمر راست کرد پس از آنکه با آن حیوان در
 روی در رو شد بیک شمشیرش دو پاره نمود

مردم بختیاری عموماً طوق اطاعتش را از گردن او نهند روز بروز بر شوکت و
 عزت افزود و در کوهسار بختیاری معقلی رصین و حصاری متین بر آورد و هیچ پادشاه
 فرمانبرداری نیک کرد و او امر پادشاه ایران را پست پای زد

در سال کبیرا رو دیست و سی و یکم هجری که حکومت بختیاری بعد از شاهراده محمد تقی
 میرزا شد وزیر خود میرزا علی کرایلی و آقا قاسم صند و قدر را باستمالت میرزا اسدخان
 کیل داشت باشد که او امر پادشاهی را کردن نهد میرزا اسدخان که خمیر مایه اش
 بدلاوری عجم بود گشاده را و وقتی نگذشت و بفرمود مرد و تن را گرفته در بند نمودند
 چون این خبر کوثر پادشاه قاجار شد حکومت و نظم بختیاری را بعد از شاهراده محمد
 میرزا موکول داشت مشارالیه با سپاهی وادان طریق خاک بختیاری پیوود و در
 حوالی دز میران (همان دز ملکان معروف بدز اسدخانست) که معقل میرزا اسدخان
 بود بار نهاد و لشکر با بر اصف کرد و دز میران بر بزرگویی لبند واقع شده و جزایر گنج
 راه آمدن ندارد و از آنرا همنیر چون خواهند بر شود از فرار قلعه طابا با فرود

آرند و بمیان شخص بر بندند و بسوی بالا کشند

باجمله شاهزاده محمد علی میرزا وزیر خود میرزا محمد لوسا فنی را باستالت نزد اسدخان
 بقلعه فرستاد و پیامهای کرم داد که چون تو شخصی بزرگ را سزاوار نیست که ز نوی از
 استان پادشاه ایران بگردانی و خود شاهزاده باپی و زاده با پیاد میرزا محمد علی
 ملاقات رسالت بگذاشت و گفت مصلحت آنست که از دژ فرود شده شاهزاده را دیدار
 نمائی اگر باز مقصود را در کنار دیدی جانب آشتی پیش دار و الا دیگر کت بمقتل خود
 شتاب گیر که ترا مانعی نخواهد بود و میرزا اسدخان از فرط تهور قبول کرد و از قلعه فرود شد
 و شاهزاده را دیدار کرد سخن از هر دو بسیار آمد شاهزاده بنحان کرم دل او را نرم ساخت
 و لازمه ملاحظه منظور داشت چون شاهزاده با سواران خود ازین پیش موضع
 نهاده بود که پس از ملاقات من اسدخان را یک یک و دو دو اطراف او را احاطه دارید
 درینوقت که ایشان مشغول صحبت بودند سواران کت کت رسیدند و کرد اسدخان
 پره زود و دمان نقش کما بسوی او بداشتند چون اسدخان کار را دیگر کون دید
 در صلح و مناسلت زد و جانب مهر و محبت گرفت شاهزاده نیز از روی مال اندیشی سزاوار
 ندانست که با او در او نیز در تقصیر سابق چشم پوشید و بواجیدش شاد خواری ساخت
 و گفت بهتر است که راه قلعه پیش داری و مدارک خود کرده بنزد ما شتاب گیری که این
 پس دولت ایران بوجود تو گزاینده دارد اسدخان بدیرفت و بقلعه مراجعت کرد
 و مدارکی شایان نموده با ابهتی نمایان بخدمت شاهزاده آمد و همواره مجالست و راز

دست نداد و قایم سال کبیرا و دوست وی و سوم
 در سال کبیرا و دوست وی و سوم از طرف فتح علی شاه قاجار شاهرزاده محمد تقی میرزا
 فرما کند از بختیاری و بر وجه بمقامت و مبارزت محمد رحیم خان حکمران خوارزم
 مأمور شد سوار و پیاده بسیار از ایل بختیاری مکرّم رکاب او بودند و نیز عهد تقی خان
 و محمد خان دولوی قاجار باده بنسرتن بدو پیوستند

نظام بختیاری

در سال هزار و دویست و سی و پنجم بحسب فتح علی شاه قاجار امیر محمد قاسم خان قزوینی
 امر کرد که بصفت بختیاری رفته تمام قبائل بختیاری را بسبک جدید ردیف کرده
 بنظام گیرد مشأایه بفرموده مشارک در بختیاری را در تحت نظام در آورده این پس
 این نظام یکی از بهترین نظام ایران بشمار میآید

بقیه شرح حال اسدخان بختیاری

داستان اسدخان بختیاری ازین پیش فی الجمله شرح شد در اینجا نیز خیلی نکات
 میشود اسدخان پس از آنکه در لب دژ آمده و فرود را گرفت شاهرزاده محمد علی میرزا را
 بساخت و تعجب کرد که بچه قدرت و توانائی در این مکان آمده از جلو دار شاهرزاده
 پرسید که محمد علی میرزا است گفت آری شرط ادب بجای آورده بریز آمد شاهرزاده گفت
 اینک خواستارم که دست از اقدامات خود برداری و با من بطهران پائی همه نوع ترا
 ضمانت میکنم اسدخان چون شاهرزاده را گرفت که بصدائقش آمده تو کل بختیاری را

امر شاهزاده را بگردن گرفت شاهزاده گفت اینک بقلعه رفته ساز سفر را بسج کعبه
 اگر بقلعه مراجعت گیرم هوای قسده مرا از خدمت محروم دارد در نیوقت عیالات
 اسدخان از لب دژ مخارج خواستد شاهزاده هزار تومان که در خزین ترک
 خود حاضر داشت با اسدخان داد و کشت این ضربتی وجه را با ایشان بسپار تا این
 پس مخارج کافی ایشانرا فرستی

لاجرم اسدخان با اهل و عیال خود وداع کرده در خدمت شاهزاده بطهران آمد شاهزاده
 او را کشت اینک با صطبل هایونی پناهنده شو تا من در حضرت پادشاه عذر تقصیر تو
 بخوابم و یکسره بحضرت پادشاه در آمد و عرض کرد اسدخان حاضر است شاه فرمود
 میر غضب سراور ایاورد شاهزاده گفت اینک پناهنده صطبل هایونیت سراوار
 نیت پناهنده کارا بقتل آوردن بجلاوه من با و اطمینان داده ام و الا با این آسانی
 گرفتار نمیشد سخت بفرماتامراسر بردارند آنگاه خود دانی و اسدخان پادشاه ایران
 حرمت شاهزاده را از دست نداد و سیاست او را بموقع دیگر گذاشت و فرمود
 همه جا با تو باشد خلاصه اسدخان بجاره در خدمت شاهزاده معزز و محترم بود و در مسافرتها
 همراه و در امور معظمه از او شور و استشاره نمود تا در سال یک هزار و دویست و سی و شش
 که شاهزاده مأمور تسخیر بغداد شد مزاجش از اعتدال کبکشت و باد او و پادشاه حکمران
 بغداد صلح کرد و بجانب کرمانشاهان کوچ داد در منزل طاق که از خدمت اسهال
 ضعف بدن بیفرود ماچار بفرمود باربهاوند و دانست از این مرض جان سلامت نبرد

اسدخان بختیاری و سخنان فنی را که او نیز از سخنان عالم بود طلب داشت و کشت
 دور نباشد که چون من جای سپردارم شما این لشکرگاه شواید سلامت پرویش
 چه لشکریان کینه پادشاه ایران را در باره شما بخوبی دانند اینک که مرا حاشا شاه از جان
 بجایت طریق مأمون خویش گیرید و برگزید آن دو مرد و سپهر سخن شاهزاده را بصدق
 مقرون دانسته با چشم اسکیبار و دواع کفته جانب خود گرفتند
 وقایع سال هزار و دویست و سی و نهم

در سال چهارم سی و نهم هجری داود پاشا وزیر بغداد معترف افندی را به تخریب قلعه
 مندیج مأمور داشت مشارالیه بالسرک ری رنجومی بدانصوبت ساف ایامی خان غرامانی
 و مهدیخان کلهر که حارس و حافظ قلعه بودند وقت دفع او نداشتند ایامی خان
 قلعه بگرفت پس از مختصری مهدیخان دستگیر و مندیج مشوج گشت چون این خبر بمسعود
 شهباز قاجار شد محمد حسین میرزا را بدفع داود پاشا مأمور کرد و خسرو خان کرجی را
 تا با سپاه بختیاری بدو پیوسته شود محمد حسین میرزا ازین پیش که خسرو خان بدو پیوسته
 شود با پنجاه سوار جرات و پنج عراده توپ از کرمانشاهان با بیچارگان مندیج تاخت
 و بیدرنگ رزم انداخت و حکم بویزش قلعه مندیج بکشود و بشتصد تن رویا از روم
 تیغ ابدار بگردانید و خبر فتح برای شاهنشاه ایران فرستاد و در ازای ایخلادت لقب شسته
 الدوله داد و او امر کرد تا خود بکرمانشاهان شتابد و خسرو خان و دلاوران بختیاری را بر
 نگاهبانی مندیج بجای گذارد

طعنان حاجی ماشحان بختیاری

حاجی ماشحان که از خو این بختیاری بود (حاجی ماشحان بختیاری ساکن لبنان
 اصفهان بوده زمانیکه نادر شاه مقتول شد آن بختیاریان که بخراسان کوچانیده
 بود مراجعت کردند جمعی در محلات اصفهان و برخی در دماط طهران توطن اختیار کردند
 چنانکه سه محله اصفهان ساکنینش بختیاری است لبنان بیدآباد جوزان (بیدآباد)
 خود سالها در محله لبنان اصفهان سکونت داشتند روز بروز بر عده و عده میافزودند
 از نیروی در شهر اصفهان قوت و قدرتی بکمال یافته بر مردم شهری به کتبر و تشرفات میکرد
 چنان افقاده که عبداله خان امین الدوله اصفهانی خواهر و برادر اسحاق خود در آورده
 این نیروی کسی با حاجی ماشحان یارائی مقاومت نداشت جماعت بختیاری که در شمار
 ایل و عشیرت او بودند دست بخود شهری و طعنان بر آورده اهل حرفت و صنعت و
 بازرگان اصفهانی را بسیار وقت میآرزوند و بقوت خود بدون سند و حجت ایشان را
 حرمت مینمودند چنانکه حاجی محمد حسینان اصفهانی زندگانی داشت جراحات این ^{عفت} حاجان
 بر بهم عطف و احسان الیتام میداد و ایشان بر محض حرمت او چندان در آرزوی نمیکردند
 که پایی اصطبار مردم بلغزد تا این هنگام که حکومت اصفهان بمیرزا علی محمد خان پسر ^{الدوله} امین
 مفوض گشت مشارالیه خواهرزاده حاجی ماشحان بود یکباره سکنه لبنان بر طعنان
 برداشتند و دیگر امالی شهری را بچیزی شمار گرفتند بنا افقاده که بزور از مردم بازرگانان
 آنچه خواستند گرفتند چنان شد که نه حاجی ماشحان را در پایان امر انقوت بود که عفت

خود را از آن دراز دستی منع کند و نه عبدالله خان امین الدوله بواسطه جا بیداری عیال
و فرزندان توانست حاجی هاشم خان و مردم بختیاری را دفع دهد تا چاره خود عبدالله خان
امین الدوله در حضرت پادشاه ایران از حاجی هاشم خان سعایت و شکایت نمود

در ماه شعبان سال هزار و دویست و چهل و هجری فتح علی شاه قاجار با لشکری فراوان راه
اصفهان پیش گرفت تا آنکه آن که با زیر دستان در عایا طریق جو رو و عساف برده
کیفرتند زیرا که از علماء اصفهان نیز مکاتبی چند در تجا و زو طعیان اهل و عسیرت
حاجی هاشم خان رسیده بود لاجرم شاه ایران بعد از ورود باصفهان حاجی هاشم خان را
مانند داشته از هر دو چشم نا پنا ساخت و فرمود چون امین الدوله در تائب حاجی
هاشم خان مسامحت کرده اگر خواهد از محل خود ساقط نشود چنانچه هزار تومان باید بخارنا

دولت سپارد و قایع سال هزار و دویست و چهل و دوم هجری

در سال هزار و دویست و چهل و دوم هجری که محلی شاه قاجار با دولت روس بکنک
مشغول بود ریاست اردو را نایب السلطنه عباس میرزا داشت از طرف روسها مدون
سرور اسپاه بود در نیوقت نایب السلطنه شینکه مدون شهر کج را بحصار انداخته دست
از محاصره شوشی برداشت از فضای مدون تا خن کرد و قوی بر سید که شهر و قلعه کج را از
لشکر روس آکنده بود تا چار شکر را حکم داد تا بار نبند و از کو فکی راه لخی پاسا نید مادر
صبحگاه بر زم پروازند از رضا بقایوج سردار روس از راه تفلیس با چهار هزار تن با مدون
بر پیوست و با مداد و شبیه پست و بیم صفر ساز مقاومت طراز گشت نایب السلطنه ملازما

رکاب و سواران عبداللکی و سربازان عراقی و بختیاری دریمینه بازداشت سپاهیان
 استرآباد و مازندران را بر طیره کرد و جهانگیر میرزا با دو تن دیگر از فرزندان خود را
 در قلب جای داد و سرباز و سواران را در میان اینان را در پیرامون ایشان بگذاشت خود با
 جمعی از لشکریان در میان دره و کیمین نشست از آن سوی مدوف و یواحصار را پست
 ساحه لشکر خویش را بر صف کرد و سواران قزاق را از چپ و راست بدشت و خود
 با سرباز و توپخانه در قلب شد نخستین لشکریان بختیاری و عراقی و مازندرانی ساز
 مبارزت کردند و پیشته که در آنجا گروهی از جماعت رویه سیناق کرده بودند
 یورش بردند و در اول حمله رویانرا از هر میت دادند و پس از آن سواران این
 اسب بر آنجمله با گروه قزاق در او نچسیدند سوار قزاق نیز تاب درنگ نیاورد
 پشت با جنگ دادند و چون این گزیت از قلبکاه جنبش کرد و حکم داد تا دانه
 توپها بشاوند کلوله توپ و تفنگ چون گزگن ببارید نایب السلطنه در اندیشه رفت
 که مبادا شاهزادگان که نوآموزگار رزارد در آن جنگ ایسی رسد کس ثواب فرستاد
 که ایشانرا برکنار کار رزارد باز دارند تا بمانان ایشانم از نادانی و هم از در آشفتگی
 فرزندان نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از قلکاه پروان بردند سربازان را بجا
 چنان فهم کردند که ایشان طریق فرار گرفتند

لاجرم بی اینکه رزمی دهند و حمله نکنند سربازها شدند و آن لشکریان عراقی و بختیار
 که مشغول جنگ بودند چون این شنیدند دیگر مصیحت در مقاومت ننیدند و از میدان

نزد یک سوی شدند سپاه مازندران نیز ایشانرا دنبال داشتند و هزار و پانصد
 تن (آقای سردار اسعد میفرمانند من آنچه شنیده ام پانصد نفر بوده اند شاید این
 پانصد نفری بوده که با حسن جان گرفتار شده و دو هزار نفر دیگرش با سایر خوانین
 اسیر شده اند) از جوانان دلیر خنثیاری که پیاده بجارزار اشتغال داشتند ممکن شد
 که پشت با حنک کنند ناچار برشته صعود کرده تحصن خنثیاری کردند و میکروزیگوشب
 با مردم روستا رزمی سخت در دادند و جماعتی از مردم روستا را بهلاکت رسانیده
 در پایان کار بجمعه اسیر و دستگیر شدند و چهار توب از سپاه ایران بدست ریون افتاد
 وقایع هزار و دو دولت و چهل و سه

در این سال که دولت روستا با دولت ایران حنک میکرد تبریز را تصرف نمود و حاکم
 قحطی شاه سوار و سرباز بلا و بد را بخلافه حاضر شده با ذریایان میفرستادند از جمله
 حاکم السلطنه حکمران لرستان و خوزستان باشهزار سوار بختیاری و بیرونند
 با جلان لود و سیلا خوری با پنج عراوه توب بدار بخلافه آمد

سازنده حاکم السلطنه و محمود میرزا بر سر لرستان

در سال هزار و دو دولت و چهل و دو مابین دو برادر یعنی حاکم السلطنه حکمران لرستان
 و شاهزاده محمود میرزا فرمانفرمای لرستان نزاع در گرفت حاکم السلطنه
 با جلان و بیرونند و یار احمدی و سکوند و بهفت لکن و چهار لکن بختیاری
 چهارده هزار تن لشکری فراهم کرده آهنگ لرستان کرد و شاهزاده محمود

از قبائل حسوند و کاکاوند و ساگی و چاری پرنوند و جاعتی از قبائل پشت کوه
مواری و دوازده هزار تن مرد سپاهی فراهم کرده رزمی سخت نمودند

دیگر باره میان حسام السلطنه و محمود میرزا کابلت رسید از جانبین سار سپاه دادند
حسام السلطنه از قبائل باجلان و پراوند و سگوند و بجیاری سپاهی بزرگ کرده
تا سخن فرمود و تا دو فرسخی نهادند براند

از طرف شاهزاده محمود میرزا سواره خزل و قبیل حسوند فیلی لشکری سپار فراهم شده
بریاست شاهزاده جهانشاه خیمه بیرون زدند بعد از طاقی فریقین در اول حمله جهان
راه فرار پیش داشت و بر ما دیانی نشسته بطرف نهادند که ریخت و در آنجا محصور شد
از طهران او را احضار کردند سر باز زد و در قلعه روئین و نزدیک در وسط شهر نهادند خود
پیمان کرده بود و تخمین آهستار کرد و از طرف دارالخلافه حسام السلطنه و شیخ علی میرزا آمدند
شدند که او را و قایع سال هزار و دویست و چهل و پنجم هجری بدر آنجا فرستادند
در سال یک هزار و دویست و چهل و پنجم هجری محضی شاه حکومت کرمانشاهان را بشاهزاده
محمد حسین میرزا ابن محمد علی میرزا داد مردم خوزستان و لرستان فیلی که سالها در تحت حکومت
پدر او بودند روی و دل بفرزندان او داشتند لهذا در کار حکومت حسام السلطنه در آنجا
لرستان و بروجرد و لرزشی افتاد عاقبت کار میان شاهزادگان از مکاتب مجادلت کشید
با محمد حسین میرزا از مردم کوران و زنگنه و کلهر سپاهی راست کرده تا کنار قلعه خرم
براند حسام السلطنه تجیر لشکر برداشت از جماعت بجیاری و باجلان و پراوند و یار احمد

و سکونند و سوز سپای انبوه فراهم کرده ب استقبال جنگ تا ارضی الشرب رفت و لشکر کا
راست کرد از آن پس بر وجه در محاصره کرده رزمی سخت در داد و شهر را غنا بکسودید با

مردم بختیاری فوق العاده دلاوری نمودند

حکومت حسین خان سردار ایروانی و بختیاری

در سال کبیرار و دویست و چهل و شش سنجان سردار ایروانی با حسین خان قاجار فری
ب حکومت چهارم حال و نظم قایل بختیاری از طرف محلی شاه قاجار سرافراز شد از پیش

حکومتش با حاکم السلطنه بود

وقایع سال هزار و دویست و چهل و هفت

در سال کبیرار و دویست و چهل و هفتم بگری میانه شاهزاده حاکم السلطنه فرما کند از بر وجود
و بختیاری و شمه الدوله محمد حسین میرزا حکمران کرمانشاهان و خوزستان کار بمقامت کشید

شیخ شوشتر بدست محمد تقی خان بختیاری

محمد تقی خان پسر علیخان کنوری بختیاری که یکتن از خوانین این ایل جلیل بود و بشاهت
و شجاعت نامبردار در سال کبیرار و دویست و چهل و هفتم بگری او امر پادشاه قاجار را پشت
پای زد و بدارک لشکر و سپاه پرداخت و با اعراب را مهرمز و فلاحیه دست اتحاد داد
تا م طرقتی فارس به صفهان را ب محیط تصرف در آورد و در نزدیک از خوف او بپناک
شدند سخت بفرمودست هزار تومان صنال دیوار که از صفهان بظهران حمل میدادند بجا
بروه ضبط نمودند اینداستان هر روز که شوشتر و محلی شاه قاجار میشد بجهت کمال مزاج

جلوه گیری شواست نمود از آن سوی محمد تقی خان بر غرور و نخوت افروزد و با هشت هزار سوار
 بقولی سی هزار سوار هزار اسمک فتح شوشتر نمود و آن بلده را محاصره انداختند اما
 میرزا برادر محمد حسین میرزای حشمه الدوله حاکم شوشتر چون خود را مرد میدان ندید شوشتر را
 بکارگذاران محمد تقی خان سپرد پس از آنکه امور آنجا را بنظام کرد از اراضی شوشتر و
 دزد قول بر اعهر مرشستافت و آنجا را نیز در تحت او امر خود در آورد و میرزا منصور خان
 بهبهانی و ولی خان مسمی و جمال خان دشتی چاره جز اطاعت ندیدند از آنجا بطرف
 فارس راند طوائف ایلات فارس اطاعت او بکردن و بختند و تیرش بندار
 تومان مالیات دیوانه از امانلی بگرفت شاه قاجار دفع محمد تقی خازن از طهران و در تمام
 جمادی الاولی بنکارستان شد و منور کرد که از تمام ایران لشکر بارکاتبهایونی بپویند
 و نیز مکتوبی بحسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسن علی میرزای شیخ السلطنه حکمران کرمان
 نمود که با قشون فارس و کرمان موکبهایونی را در صفهان پیروز باشند
 در شانزدهم جمادی الاولی از بنکارستان کوچ داده بدارالامان قدم آمد و از آنجا امام
 و روی میرزای سکرشیکچی باشی و صاحبقران میرزای امیرتوبخانه و زینبورکخانه را حکم داد
 تا بانه و اعزوق از راه جوشقان طی مسافت کرده در منزل مورچه خورت صفهان پیوسته
 رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت پست و دوم جمادی الاولی در قره قین
 فرود شد و پس از رشت روز طریق صفهان گرفت در منزل مورچه خورت بنه و غرق
 رسید و محمد تقی میرزای حسام السلطنه نیز از بروجرد بلسر گاه پست و سلطان محمد میرزا

سیف الدوله حاکم اصفهان تا بدانجا پذیره گشت و شهریار قاجار از آنجا کوچ داده چارشنبه
 چهارم جمادی الاخری وارد اصفهان گردید و در باغ سعادت آباد نشین ساخت
 و فرمان کرد تا سیف الدوله و آصف الدوله برای دفع محمد تقی خان بالاسکر فراوان بکن
 و معقل قابل بجب تباری شایسته جمعیت ایشان بخوبی استحضار بهم رسانند و هم محمد تقی میرزای
 حسام السلطنه را با فرمانها مأمور فارس کرد و امین الدوله را حکم داد با هفت هزار لشکری
 بدیشان پیوسته تخت امیر بجب تباری و ممسنی را تسویه کرده آنگاه برای اصلاح جمع و خرج کارها
 بسیراز شوند اما اجل پادشاه قاجار را مهلت نداد و رخت بدیکر برای بر بست و این عزیمت
 بتعویق افتاد امین الدوله مصلحت وقت را از شهر اصفهان بیک سوی سوی نشد و بگرد آوردن
 سپاه مشغول شد و از مردم بلده و حومه اصفهان و جماعت بجب تباری که در محله لبنان اصفهان
 نشین داشتند دو هزار تن مرد و جنگی حاضر خدمت او شدند

واقعه هزار و دویست و پنجاه بجمعی

بعد از فوت فتحعلی شاه قاجار در ماه رجب هزار و دویست و پنجاه بجمعی ظل السلطان در طهران
 تحت سلطنت نشست اما آنکه میرزا را بالاسکر فراوان از راه قزوین بدفع محمد شاه قاجار مأمور
 پس از آن بهر اب خان کرچی را مأمور کرد که با همچو عراده توپ و سیصد زنبورک و هزار تن
 تفنگی بجب تباری از طهران بیرون شده با اتفاق صاحبقران میرزا بالاسکر گاه ام و رد می میرزا
 پیوسته شود بقیه شرح حالات محمد تقی خان بجب تباری

شیخ خان بجب تباری از طرف محمد تقی خان تمام خطوط فارس تا خاک کاشان را محیط

تصرف در آورد و منال دیوان را در سر کجا بیاف بگرفت و بخدمت محمد تقی خان کسلی شست
از این روی صیت جلالت محمد تقی خان همه جا رسید

کار گذاران دولت بیشتر ازین سزاوارند آنست که امر او را بتعویق اندازند
امین الدوله را که مانور اینکار بود بجهت عدم اطمینان حکم شد بعصبات عالیات رفته مجاور
شود مشارالیه از طریق کوهستان بختیاری با راضی عراق عرب سفر کرد

بعد از گذشتن ماه خریف شاهزاده بهرام میرزا بحکم پادشاه ایران سفر خوزستان را
تصمیم عزم داد و با پنج هزار سوار و پیاده و شش غراده توپ تا جایدیر براند میرزا موسی و فرزند
میرزا با سپاهی بسیار بدو پیوستند چون لشکر کشی پادشاه ایران گوشه محمد تقی خان شد بهتر
آئید که راه مسالمت پیماید لهذا شیخ خان فرزند رابر سالت خدمت بهرام میرزا فرستاد
مشارالیه در اول اراضی خوزستان نزدیک شاهزاده آمد و گفت محمد تقی خان بدین
اطمینان ترا دیدار کند هر گاه رشته محبت ما بین محکم و استوار شود و حضورش را بوقت
دیگر حواله دبی از ادای مالیات دیوان سمرقند بچید

بهرام میرزا گفت یکسال است محمد شاه جای باور کند کرده در این مدت محمد تقی خان از سلطنت
یاد می کرده و جبل المین و داد در اریخ و بنیاد در هم کشیده اکنون محض رفع معاذیر بدون
بدون درنگ ما را دیدار کند و ازین پس بمرحمت رفتار در حال میرزا علی امین آباد را
باتفاق شیخ خان کسلی خدمت محمد تقی خان داشت و خود بجانب دزفول کوچ داد
جعفر قیچان سپهسالار خاندان بختیاری و دیگر برنگان آن قبائل با سوار و پیاده فراوان

در شهر زول نبرد یک شاهزاده انجمن شدند و پس از ده روز روانه شوهر گشت
در بنوع شیخ خان بختیاری و میرزا امین از خدمت محمد تقی خان مراجعت کرده
گفتند که محمد تقی خان ملاقات ترازیر بار گرفت

شاهزاده یکدل و کجبت شد که بعد از نوزده روز شکر سازد و بقطع و قطع او باز و بعد از
نوزده روز شاهزاده از شوهر با سپاهی ابنوه بغرم مقابله با محمد تقی خان خیمه پروان زد
چون سپاه کشی او گوشه شد و محمد تقی خان شد بهتر آید که قلعه تل را که سکونت داشت
از مرد و مال تهی سازد و در سیفان موکنت که معقلی از حصین و مسکنی حصین است منزل
گیرد و در حال بفرمود تمام ایل و الواس از مراتع کوچ کرده در طرف خویش
نشین نماید بعد از ورود او وی دولتی در حوالی معقل خان بختیاری بعضی از
انجاعت بخدمت محمد تقی خان شده که سزاوار است راه مسالمت و مصالحت بهمائیم تا از
دو طرف جمعی بی گناه بپا نشوند محمد تقی خان چون انجاعت را دوروی دید آن
جوش و خروش فروکش کرده عیثی خان برادر خود را بر قسم رسالت بخدمت شاهزاده
کیل داشت که ما را مقصودی جز اصلاح نباشد هر گاه دیدار مرا طالبی با بعدی چیز
شکر بان دور از خیمه گاه شتاب من نیز چنان کنم بعد از مذاکرات اینجاست مسالمت
پیوند و آنگاه خدمت ترا از دست ندیم

شاهزاده که خود را مریدان او نمیدانست ازین پیام سخت مسرور شد و بجا بود
میرزا موسی نایب و (رالنس) معلم انگلیسی^{اودا} با طفت پانچ داد و میرزا موسی را نیز با

علی‌خان بخدمت محمد تقی خان فرستاد و پیام داد که پسند تو پسند ما است اینک
من از قاشمیر سم و با یکصد سوار از اردوی خود پرودن شد محمد تقی خان نیز با شاق میرزا
موسی و چهار سوار بنزدیک شاهزاده آمد از طرفین شرط مهربانی بعمل آمد و یکبار آتش
جدال باب محبت خاموشش کردید

انگاه بر حسب آرزوی محمد تقی خان میرزا موسی را بجا رستاردوی خود مراجعت فرمود
و خود با همان آقای سرب توخانه در آنس انگلیسی باسی سوار بطرف سیمان بکشت
ره سپارگشت و محمد تقی خان را با شمشیر جو اهر و جامه کرانها تشریف کرد
با جمله پس از سه روز مسافت بکوه موکت رسید و آن معطلی است که از سه جانب
طریق عبور مسدود و در آرنجانب که بدانجا توان صعود کرد پانزده ذرع راه را بر زبان
سوان بر شد و بر سر از آنکوه آبی خوشگوار و ساحی هموار است خلاصه محمد تقی خان
شاهزاده را بر فرزان جل صعود داده شرط مهربانی با پی آورد و هر گونه خورش و
خوردنی پیش گذارید انگاه تمام خانواده خود را یکجا در خدمت شاهزاده معرفی
کرده مورد نوازش آمد شاهزاده یکبار از طرف او خاطر جمع شد و شب نیز نصیبت
در آنجا بسر آورد صبح دیگر شاهزاده با محمد تقی خان بقلعه تل بر شد بعد از نماز او
لوله توب بی عزا ده که بختیاریان ازین پیش از کارکنان دولت در جنگ گرفته
بودند بفرمود و بطرف کرمانشان حمل دادند

پس از آن با محمد تقی خان ببلگر گاه مراجعت کرد و روز دیگر بطرف شوستران رفت و

دوروز محمد تقی خان شاهزاده رامیجان بود و با او معااهده کرد که کسان او و عیال
 علیش خان و شیخ خان در کرمانشاهان سکونت اختیار نمایند و علیش خان خدمت شاهزاده را
 به وقت اردت مذهب و هزارتن از مردم بحسب تباری با انتخاب رئیس در تحت نظام درآید
 و خود حضور پادشاه ایران را آماده باشد و منال دیوان را هر ساله برساند

درین وقت علیش خان با کر و کایکه ازین پیش معتر رفقه بود و برسد خود محمد تقی خان بطرف
 سقیناق خویش مراجعت کرد تا مدارک خود کرده راه دارا بخلاف پیش دارد خود شاهزاده
 در مراجعت بطهران از راه نهاوند و بر و جرد طی مسافت کرده در چمن فتح آباد و کندان و
 اراضی چهارمجال و نجف آباد همه جاسفر کرده کار مردم بحسب تباری و منال دیوانی ایشانرا
 بنظام کرده روز نیست و پنجم شعبان المعظم مراجعت بکرمانشاهان نمود شاهزاده بعد از دو
 ماه معزول شد و معتمد الدوله منوچهر خان مامور بنظم سرحد عراق عرب و تخم و حکومت جوستان
 و لرستان و بختیاری و کرمانشاهان شد و در ماه رمضان المبارک راه انصافت پیمود

واقعه سال هزار و دویست و پنجاه و سوم هجری یا پنجاه و دوم

در سال یک هزار و دویست و پنجاه و سوم هجری یکباره مردم بحسب تباری از اطاعت کار گزاران
 دولت سرباز زدند و منال دیوان را نزد خستند محمد شاه قاجار شاهزاده حسام السلطنه را با
 شش هزار لشکر بدانصوب مامور کرده تا آنچه کردگان از بختیاریان گیرد منوچهر خان معتمد الدوله و سپار
 منصور خان سرتیب فرامانی با فوج بزچلو و فوج کمره و فوج فسرانی و علیخان قراکوزلو با
 فوج جمدانی و آقاخان سرهنگ کلپایگانی و زین العابدین خان شاهسون با هفت صد سوار

و اسمعیل خان نایب تو بخانه باسه عراوه توب و از جماعت خزل چهار صد تن سوار طازم رجا
 اوگت با تجمه حسام السلطنه سلطان مراد میرزا دو ماه در کندان اطراق کرد و از مردم بخیاری
 کردگان بگرفت و اموران اراضی را بنظم کرد و آنگاه بطرف جاکنی سردیسر کوچ داد
 شاهرخ خان که از خوانین بختیاری هفت لکن بود در وقت حکومت جاکنی داشت چون
 طلیعه آن لشکر بید مصلحت درآمدید که از جاکنی رخت پروان بند و تار عیت زیر پا پانال نشود
 لهذا با کسان خود بقتل باز نه رفت و در مدت سه ماه شاهزاده در جاکنی روز گذاشت و بواسطه
 رسالت در رسول شاهرخ خازارام ساخت و بنزد خود آورد و حکومت جاکنی را هم باو گذاشت
 و پسر او را جزو طهرین خدمت خود ساخت و اینک جاکنی که میرمنود و تو بخانه را از حال
 شامخ بر خمت تمام عبور داد و بچین المیر درآمد در کنار رود کر ن محمد خان بخیاری بالسکری از
 بواره و پیاده علم مخالفت ساز کرده پاهش شاهزاده را پیش از نمود
 وارد وی شاهزاده را مانع از آب نمود پانزده روز در میان کار بمخالفت و مبارزت میرفت
 و روی فتح و طغرا از هیچ طرف هویدا نبود
 شاهزاده دانست که محمد تقی خان را قدرتی بکمال است و باسانی سر بر خط فرمان نگذازه می خوانست
 که کار بصلح و سلم انجامد محمد تقی خان نیز منقض اینک مراتع و مراتع پی سپر سناک سوزنود
 چاره را در مصاحبت وید و خود بقلعه تل که از معظم ترین قلعه و حصون او بود کوچ داد و برادر
 خود علی قی خان را که مردی سرد و گرم روزگار چشیده بود و بخدمت شاهزاده کیل داشت که
 اینک سزاوار است که طرفین دست از جنگ و جوش باز داریم و مشروط مصاحبت را بواسطه

رسالت تعیین فرمائی و ان پس او فرزند خود را با آذوقه و علوفه برستم بدین شاهزاده
فرستاد و اظهار اطاعت اولیای دولت را نمود و همی خواست در موقع دیگر شاهزاده را
ملاقات نماید شاهزاده علیشاهی خان را حرمت گذاشت و گفت اگر خوابید یکبار به این
جوش و غروش خود اموش شود خود محمد تقی خان با نجیب آمده بیدار خود ما را شاد و خوار
سازد و الا عبا رکد و رت بکلی مرفوع نشود و صفای خاطر او بر ما واضح کرد و

پس از آنکه فرستاده بخدمت محمد تقی خان مراجعت کرد و دستار اسرار سر کفایت
محمد تقی خان توسط منوچهر خان مستمد الدوله که با هم عقد اتحاد محکم داشتند چاره طلبید
منوچهر خان آقا سید عبدالحسین خان شوشتری را بنزد حاکم السلطنه فرستاد که اینک
بصواب نزد کیه است که با محمد تقی خان سخت گیری نکنی و حضور او را نخواهی و طریق
شوشتر پاری تا درین محرم مصیبت حضرت سید اشهدا علیه السلام را با ثباتی
بریم شاهزاده دستور او بپذیرفت و کردگان از نجبیتاری گرفته راه شوشتر گرفت
و آنها را بمنوچهر خان سپرد و دو سال که از این واقعه سپری شد محمد تقی خان دیگر باره لوی
خود سری برافراشت و او امر دولت را یکبار به پستی زدنخت با شاهزاده نیرالدوله
فرخ سیر میرزا حکمران خوانسار و کلیپایگان ابواب ککابت فرار کرد و در عصیان با
دولت مواضع نهاد از آن پس به تبه کاری پرداخت و تمام نواحی و اطراف بخیاری
بخت قدرت خود در آورد و منال دیوانرا ضبط نمود چنانکه خزانگی متدرجاً تریب داد
وده هزار سوار مستلح آماده و فراهم داشت

چون این اخبار گوشند پادشاه قاجار شد منوچهر خان محمد الدوله را در دفع و دفع
او مانور ساخت مشارالیه در اول خریف پنجاه و هفت از اصفهان حمیه پروان زد و نخست
اهنگ راضی خورستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد

فوج خوی و فوج ششم تبریز و فوج لرستان و لشکر کلپادی ما زندران و سوار بکشیاری
و لرستانی و سپاهی که در تحت فرمان سلیمانخان ارمنی بود با شش عراده توپ ملازم
خدمت ساخت و براه خورستان پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را با خود حمل داد
و هر جا بکوهرستان و بیلا قها عبور کرد و پنج سارهای سخت پیش آمد بفرمود تا با تبر و آلات
بگشند و توپها را عبور دادند و از آنها و سنگها خنجر بست توپچیان و سربازان
عراده های توپ را بکشیدند و راه بریدند علیشاهی خان برادر محمد تقی خان که ملازم سفر بود
برادر را ازین درنگ و شتاب آگهی فرستاده پیام داد که چاره خویش کن بلکه ازین
مخالفت دست باز دل محمد تقی خان که مردی دنیا دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بود
عقیده برادر را به پسندید و مصلحت در آن دید که با منوچهر خان محمد الدوله راه موافقت
پاید چه ازین پیش ما این ایشان دوستی و یگانگی در میان بود در حال برادر خود محمد
کریمخان را که راه مردم داری را بخوبی میدانست با سوغاتی در خور با استقبال منوچهر خان
محمد الدوله فرستاد با جمله محمد کریم خان طلی طریق کرده درک خدمت منوچهر خان محمد الدوله
منوچهر پیش داشت مورد ملاحظت آمد محمد الدوله سخت فرحان شد که بدون جنگ
و جدال کار بروقی مرام شد چیزی نگذشت که خود محمد تقی خان با اشراف و خویشان
بنا بر منزل

قبائل در منزل المیر عیالات محمد الدوله نائل آمد شرط محبت از طرف منوچهر خان منظر گردید
و بدیدارش شاد خویش و بجا آمد که انبیا پیکرش را مزین داشت

انگاه محمد تقی خان محمد الدوله را دعوت کرد که شبی در قلعه تل مسیانی او حاضر شود قبول
کرد محمد الدوله با سران سپاه بقلعه تل برآمد و شبی نجوشی برد خان نجبایاری لازمه ضیافت
بجای آورد و گفت همی خواهم با عشرت خود در نیقله با نم پس از آنکه سردی زمستان
سپری شد در کن خدمت ترا در شوشتر مانیم منوچهر خان چون او را را اسکو دانست قبول
این مسؤل نمود با بکجه محمد تقی خان با کسان و اقربای خود در قلعه تل ماند منوچهر خان راه
شوشتر گرفت و در پشم محرم اسلم وارد شوشتر شد

اما از آن سوی بعد از انقضای ماه بهمن و اسفند از نزد محمد تقی خان بوعده وفا کرد و بوشتر
حاضر شد هر چند او را وعد و وعید و پیم و امید دادند مفید نیفتاد و استکاف همی نمود علی
خان و محمد شیخ خان که حاضر خدمت منوچهر خان بودند گفتند که همانا محمد تقی خان عدم
حضورش بجهت عدم طمیانست بعلاوه بعضی سرگردگان نجبایاری با او نزد مخالفین تباد
اگر اجازت رود علی خان بقلعه تل سفر کرده در حراست عشرت او موطنت نماید باشد
که محمد تقی خان حضور خدمت ترا پست پای نرند

منوچهر خان این رای بپسندید علی خان و محمد حسین خان فراگوزلورار وانه قلعه تل نمود
ایشان بفرموده بقلعه تل بر شده او را دیدار کردند و یکاکی منوچهر خان را با او بیان نمودند
خلاصه محمد تقی خان با تاصحرای (له بهری) که پنجره سکی شوشتر است پیاوردند هم در آنجا

خواستار آمد که میرزا محمد خان کلباوی که محرم درگاه منوچهر خان است حاضر شده طماننا
از نوآرد و پیمانی از نوهند معتمد الدوله محض تمام حجت میرزا محمد خان را بخدمت او فرستاد
میرزا محمد خان بفرموده او را دیدار کرد و اینکرت هم کار انجام نیافت پیام داد که اگر منوچهر خان
ملاقات مرا طالب است خود بدینجانب شتابد تا این نفرت بدل بودت شود

هر چند شیخ خان و محمد حسین خان و میرزا محمد خان او را از اینگونه پیام ممنوع دادند پذیرفتند
نکست لاجرم منوچهر خان بعد از استماع این خبر با حاضرین گفت هر چند مرا وقت دفع او
موجود است اما از آنجا که راجی پیوده و تا باین حد آمده او را نمانده می انکارم بهتر است
که از هانجا بقلعه خود شتابد تا آنچه ازین پس سر نوشت او خواهد بود بدو خواهد رسید

محمد تقی خان بار بر بست و بقلعه تل کوچ داد و سایر سرگردگان هر یک بحال خویش رفتند
درین وقت منوچهر خان به تجبیر لشکر و سپاه پرداخت و بفرمود تا از قبائل بیفت لکنک
بجیاری مردان رزم آزمای کاری انجمن شوند کلبعلی خان و جعفر قلیخان پسر اسد خان
بجیاری با مردم خود بر رسیدند علی رضا خان که پدرش را محمد تقی خان مقتول ساخته
بود با دلی پر کین و مردمی کینه جوی حاضر لشکر گاه شد علی بیعت خان و مهدی قلی خان دیگر
سران بجیاری با لشکرهای ساخته و پرداخته گرد آمدند

انگاه معتمد الدوله با جندی مجتهد و قوئی سردار شوشتر کوچ داده در تحت مقصری فرود
شد و سلیمانخان سرتیب برادرزاده خود را بطلای سپاه و نظم لشکر اختیار نموده طریق قلعه تل
پیش داشت بعد از این اخبارات محمد تقی خان دانست که با آنهمه سپاه رزم دادن مشت
بدان نوز

بندان زدنت و توقف در قلعه قل را مصلحت ندانست اموال و اطفال و عیرت و تبار خود
 برواشته با ابطال رجال بزدیک شیخ مامر خان فرما کند از قبائل حبیب شافت و چان
 دانست که معتمد الدوله را با شیخ حبیب قوه مبارزت نباشد بعلاوه حبیب از حدود روم است
 و او را در آن حدود راه عبور نیست و اگر هم در تحت سلطنت روم نباشد از توابع فارس است
 در هر صورت پرودن از حکومت معتمد الدوله است و شیخ حبیب فرمان پزیر هیچ پادشاه
 نبوده و همواره پانزده هزار سوار جزا را آماده و حاضر دارد

مع القصة محمد تقی خان در فلاحیه سکونت اختیار کرد و از آن طرف معتمد الدوله قلعه قل را در
 تحت نظر علی رضا خان پدر کشته سپرده خود بجانب حبیب بالسر فرادان تا بخت نختین پیام
 با شیخ مامر خان فرستاد که سزاوار است که محمد تقی خا را که رومی از دولت گردانیده
 با من فرستی و فتنه خصمه را انگیزتی و بندگان خدا را خون رنجین سبب نباشی

شیخ مامر خان جواب فرستاد که من و محمد تقی خان هر دو تن از چاکران درگاه پادشاه
 ایران میباشیم لکن امروزه چون او در پناه من آمده اگر حفظ و حراست او کنم در میان
 عرب بدف هرنش و شفت باشم هم اکنون کین از شما حکمان درگاه را بد بجانب
 فرست تا محمد تقی خا را مطمئن خاطر ساخته بدان حضرت آرد معتمد الدوله سلیمان خان میرزا
 برای انجام این امر روانه فلاحیه داشت و او شیخ مامر خان و محمد تقی خا را ایمنی داده
 با شاق وارد شکرگاه ساخت

معتمد الدوله بفرمود او را استقبال نمودند بعد از ورود کمال معان پزیری بجا آورده ابواب

ملاطفت بکشود و از گذشته سخنی نفرمود و میرزا محمد خان کلبادی را بمقامداری او امر کرد و چند تن را نیز بکاشت تا مکران او باشند که از لشکر گاه پروان نشود معتمد الدوله دیگر باره کسب نبرد ثامر خان فرستاد که عیثت محمد تقی خاثر ابومین فرستید شیخ که برگز کردن بکلم کسی در داده در بیرون کردن ایشان از فلاحیه کار برقی و مدار نمود و ایشان را بدفع الوقت و عده همی داد علی تقی خان بگرد آوردن سپاه مشغول بود معتمد الدوله بعد از اطلاع از بختیز علی تقی خان با چار شده با تمام قشون خود سفر فلاحیه پیش وارد

محمد شفیع خان بختیاری که در لشکر گاه بود از معتمد الدوله اجازت خواست که بفلاحیه رفته باشد که علی تقی خان و عیثت محمد تقی خاثر حاضر خدمت سازد معتمد الدوله قبول کرد و او را رخصت داد لاجرم محمد شفیع خان بعد از طاقات علی تقی خان و پند و اندرز فراوان او را همی خواست که ازین جوش و خروش باز دارد و بخدمت منوچهر خان کام سپارد سخنان او را واقعی نگذشت و در خیالات خود ساعی بود چون محمد شفیع خان کاری از پیش نبرد با او به دست و پهلستان شد و بد آن سر شدند که بقوت لشکر و سپاه محمد تقی خان از خیمه گاه منوچهر خان بیرون برند

بعد از روزی چند شبی که هوا تیره و تاریک بود با اتفاق شیخ ثامر خان با پانزده هزار سوار جرار از بختیاری و عرب برای شیون تباخشد و اطراف اردو را دایره مانند دریا گرفتند و ایشان را حصار داده یکباره کلوله های آتشین باریدند

معمدالدوله که جان دیده بود دانست که اگر دل مبارز و کارش دیگرگون خواهد شد
سیلماخان سرتیب را حکم داد که لشکر یازاکران باش تا راه فرار پیش نذارند و همگان
بر جای خود بوده باشند و توپچیان با کلوله توب دفع اعراب دهند

باجمله لشکر بمباری و عرب با کمال جلالت یورش برود و حمله های دلیرانه دادند و مرد
و مرکب بنجاک افکندند توپچیان بفرموده منوچهرخان دهان توپها با تیشان کبشاندند و تیش
دادند سپاه عرب بمباری هر چند بانک توپ را صدای موسیقار نداشتند و کمر و دار
پرداختند اما در آخر لختی بار پس شدند دیگر باره دلیری کرده یورش افکندند

علیق خان چون شیر غضبان تا نزدیک بنجیه میرزا محمدخان کلبادی تا شن آورده
بانک در داد که مانای برادر این همه کسیر و دار از برای تست زود بر خیز و راه فرار
پیش دار محمد تقی خان از جابی جنس کرده که خود را برادر رساند اما او را اسلحه موجود نبود
میرزا محمدخان کلبادی که شیر را از گنبد جسته دیدت رسید و با کرمی که در دست
داشت بروی فرود آورد و گفت چند تن او را در میان گرفته بسر پرده معمداالدوله حمل
دادند و با و گفت که این بشیون برای رمانی محمد تقی خان است بهر آنست که او را
بفرمانی در این سرا پرده مجبوس نمایند معمداالدوله دانست که سخن او مقرون بصوابست
حکم داد تا او را بنحیر کران برهناده نیک بداشتند

خلاصه لشکر بمباری و عرب که میدان رزم را از نموده و مجرت بودند از ساعت
پنج از شب تا یکساعت قبل از سپیده دم از هر جانب اردو بهی یورش افکندند و بی

سپاهیان را مقتول و مجروح نمودند اگر کلوله توب نبود اردو را تباہ میساختند در حالی
صبح که غلامت روشنی در هوا پدیدار شد دست از جنگ برداشته سر خود پیش گرفتند اما
چون در راه رود لاج فزادان بود بسیار از آنجا عت غریب هلاکت شد جدم مرحوم ^{هنگام} کشتگان
بختیاری و عرب را هشتصد تن بشمار گرفته و مقتولین اردو را سی و شش تن مجروح را
هفت تن ذکر کرده اگر انجیر بیرون از راستی باشد ایرادی با مرحوم نیست اخبار نگار
آن دولت محض خوش آمد بار یا فشان سلطنت این نوع سخنان کذب آمیز را مایه آبرو
مندی خود میدانشند و این مسئله در سلطنت استبدادی معمول است

بمقصود کراچیم مشایخ اعراب که دیر زمانی بود از شیخ ماثر خان در نجات بودند و از روی
ناچاری امرش را بگردن گرفته بعد از استماع انجیر فرحناک شده جمعیت او را گردن
برداشتند و بخدمت معتمد الدوله شتافته و تعذبات سابقه او را مدکره همی داشتند
شیخ عبدالرضا که از صنادید قبائل حیب بود و با شیخ ماثر خان قرابتی داشت از بیم آه
سالها وطن خود را ترک کرده در بغداد زندگی مینمود این هنگام با رزومی حکومت فلاحیه
بر معتمد الدوله نگاشت و اظهار خلوص نیت نمود

معتمد الدوله با کمال ملاحظت نامه او را پاسخ کرد و بنزد خود طلب داشت و می بدون درنگ
بسکرگاه معتمد الدوله حاضر شد همچنان تمبیله با وی بخدمت معتمد الدوله آمده اظهار ارادت
نمودند و مورد مرحمت شدند دیگر شیخ عقیل و شیخ عمیل و جماعتی از مشایخ حاضر شده بجلاعی
فاخره منقح آمده از طرف دولت منصور خان سر قیب فرامانی از قبل فرماد میسر که آنوقت

حکومت فارس داشت با افواج خود برای اخذ منال دیوان ما نور خجیب بود شیخ
 مامرخان او را امکانی نمیکرداشت ناچار در منسزل چم صبا می نبرد و یک معتمد الدوله
 پس از چند روز مردم خود را برداشته از نهر خراجی که مشهور بنهر خزان است عبور نمود
 بدان سوی آب لشکرگاه ساخت معتمد الدوله حکم داد تا بر نهر خزان که در کنار پست
 فلاحیه گذرگاه دارد قطره بند تا لشکر را از آب عبور داده در تحریب فلاحیه و بدین
 شیخ مامرخان کار یکسره کند چون لشکر باین بقطع نخیل و ساحل پل مشغول شدند
 شیخ مامرخان این بشیند برای اصلاح علماء فلاحیه را با قرآن مجید شفاعت پیرون فرود
 معتمد الدوله جواب داد که بته شرط صلح میکم نخست اینکه آن سال که فرما کند از طرف من
 بود منال دیوانی خجیب را داده است امروزه آنال را برپا دارد

دوم علی شاهی خان را با عبیرت محمد تقی خان بدینوی کسبیل دارد سوم - آنکه با مریدان
 و بارزگانان شوشتر و دزفول نیکتر مهر و حفاظت ورزد علماء باز شدند شیخ مامرخان
 پذیرفتار این شرایط گشت الا آنکه در فرستادن علی شاهی خان و اهل محمد تقی خان طلب
 معلی نمود معتمد الدوله گفت ازین نینر با تو دینغ بدارم بشرط که چندتن از اعیان مردم
 خویش را بگردگان روانه لشکرگاه واری شیخ مامرخان محض انجام صلح دوتن را کاب
 خجیب را که یکی موسوم به فدعم و اندیکر مرید نام داشت بگردگان فرستاد

معتمد الدوله بعد از حصول مرام از آنجا کوچ داد محمد تقی خان را با کنده و برنجیر با خود کوچ همی داد
 معتمد الدوله بدان لشکر گذاری نمود هم درین وقت مجتلی خان ماکوئی با شش عراده توپ و

فوج قدیم خمی و دو فوج قسراج داغ و فوج قمرانیه و فوج خلیج ساده و فوج زرنده
 و سواره بر وجود و کرمانشاهان بر حسب امر پادشاه نزد محمد الدوله آمد اما چون مدت میساخت
 مامور خان بیابان رسید و از فرستادن عیثرت محمد تقی خان خبری نرسیدت جز اینکه آقا
 عباس برادر کهنتر محمد تقی خان بسیل خود نزد محمد الدوله آمد

محمد الدوله بدان سر شد که دیگر باره شکر بطلاجه کشد اما شیخ مامور خان علیش خارا گفت که
 ازین زیاده مریزوی حراست شمانیت صواب آنست که بدیکر جای تحویل دهد علیش خان
 از فلاحیه پروان شد و از فضای او زمان و فرزندان محمد تقی خان کوچ داده بدست او نیز
 قرابتی که با حلیل خان بهمه داشتند بجان او ستافتند حلیل خان نیز چون توان ایستاد
 ایسا را با خویش راه داد ایسا ناچار طریق شتاب قتل حبل گرفتند تا در حال شتاب
 معطل بدست کنند از فضا در این آمد و شد با اردوی دولتی رو بر او شده بعد از زد و خورد
 و گرفتار آمدند چون خبر محمد الدوله رسید صفر علیخان با جلاز را بلسرگاه منصور خان فرستاد تا
 ایسا را بوشتر حمل دهد هم محمد کریمخان از فلاحیه پروان شده بجان حلیل خان بهمه فرود شد
 و حلیل خان پنهانی کس نبرد یک علی رضاخان که از قبل محمد الدوله در قلعه تل جا بداشت
 فرستاد و او را کتی داد

علیرضاخان بفرموده جماعتی را بستگیر کردن او مأمور نمود و خود نیز از دنبال شتاب گرفت
 از آن سوی محمد کریمخان نفس انحال کرده از خانه حلیل خان فرار کرد و در عرض راه با علیرضا
 خان دچار شد از دو جانب جنگ به پیوسته و مردان بکوشیدند در میان محمد کریمخان و محمد

کوله لشک از اسب در افتاد و جان بداد

از جانب دیگر که وهی از سواران محمدالدوله که برای گرفتن محمد کریم خان پرون شدند ناگاه
بمحمد شیخ خان سامانی باز خوردند در اراضی دیناران او را گرفته زنجیر کشیدند علیش خان از
کشتاری او آگاه شده از ملا محمد دینارانی استمداد کرده با گروهی بر سر سواران تاخت آورد
و محمد شیخ خان را از ایشان گرفته را صاحب از انبوی علی رضا خان انجیر کشید که علیش خان
بملا محمد دینارانی محمد شیخ خان را با ساخته انداختند تل پرون تاخت و بد آنجا تاخت و بد
و جنگ به پیوست و در اول حمله ایشان را در هم شکست علیش خان فرار کرده بر جلی بلند صعود کرد
و ملا محمد مقتول گشت و بیشتر مردم او و لشکر علیش خان دستگیر شدند علی رضا خان کشتار از او
مجنوس کرد و سر ملا محمد را از تن دور کرده نزد یک محمدالدوله فرستاد و در بوقت محمدالدوله
دید که شیخ ناصر خان در ادای منال دیوان و فرستادن علیش خان نقش عهد کرد و
که دوکان او را زمان نکال برسد و حکم کرد تا فدم و مرید را در بازار شوشتر سوزان بریزند
شیخ ناصر خان نیز بر خود نهاده بود که ایشان را قبلتگاه فرستاده چه از پیش زن و فرزند هر دو
تن را به بریدن موی و پوشیدن لباس سوگواری امر کرده بود

با بجهت مردم شوشتر چون از حکم منوچهر خان آگهی بدست کردند آقا سید حسین شوشتری دیگر علما و
بلده نیز منوچهر خان آمده زبان شفاعت کشوند و ایشان را از قتلگاه نجات دادند
محمدالدوله پس از آنکه از هلاکت آن دو تن چشم پوشید امر کرد تا هر دو را در خانه اقا محمد
زمان شوشتری جای دادند و بتیوانی اسپک چسب کرد این هنگام نیز از پادشاه قاجار

نوشتری برسید که مافلاجیه و نواحی آذربایجان تحت حکومت فرزند میرزا و عمال فارس آنرا
 کردیم و علاوه بر صفهان و لرستان و خوزستان با تو سپردیم پس میرزا محسن خان نوشتری را
 بحکومت شوشتر باز گذاشته روز ہشتم رمضان را مافلاجیه برداشت
 لاجرم بغداد را تو اترا این خبر شیخ ما مرخان بصیانت قلعه و حصانت حصار پرداخت اما با
 اندیشد که قلعه مافلاجیه را آن رصانت نیست که با چنین سیل بنیان کن استقامت کند ما چنانچہ
 اموال و افعال و زن و سرزند خود را برداشته روی بقلعه کوتی شیخ نهاد که معقلی استوار
 و حصنی مستحکم داشت پس از آنکہ ہر نیت او بمعد الدولہ رسید شیخ مسلم را کہ حضور داشت فرمود
 ایک نبرو برادر خویش شیخ عبدالرضا شتاب کن و او را از بغداد با خود ہمراہ آوردہ حکومت
 مافلاجیه خاص و خواہد بود و نیز اقا محمد زمان نوشتری را روانہ کوتی شیخ ساخت و گفت
 او را از من پیام برسان کہ اگر ہم اکنون نبرو یک ماستابگیری و منال دیوار ادا نامانی
 بچنان شیخ قبیلہ و میر سلسلہ خواہی بود اقا محمد زمان بر پشت و بی نیل مقصود و جہت نمود
 معتمد الدولہ کوچ بر کوچ دادہ با راضی مافلاجیہ آمدہ بار بہنا و مردم طبعہ قرآن مجید حاصل کردہ
 استقبال نمودند در نیو قتی شیخ عبدالرضا برسید و بحکومت مافلاجیہ بر قرار شد مجعلی خان باکوئی
 لقب بشجاع الدولہ را منوچہر خان بحکومت بختیاری فرستاد و دو فوج خوبی و دو عرادہ
 توب و ہزار تن سوار با او ہمراہ کرد و مقرر داشت کہ از مردم بختیاری دو فوج سرباز بنا
 کند و خراج بخیالہ بختیاری را کہ لا وصول ماندہ است وصول کردہ بفرستد و از بررگان
 و خوانین آنجا عت بکصد خانوار بشرط کروگان بوی طہر آن روانہ نماید بخواتاری بشجاع الدولہ

محمد مدنیخان و علی رضاخان از قبائل هفت لکنک بختیاری و کلب علیخان و جعفر
قلیخان از قبائل چهار لکنک با او همفر شدند تا انجام مقصود را بشور و سورت ایشان کنند
خلاصه شجاع الدوله راه بختیاری گرفت اما شیخ ناصر خان با خود خیال کرد که بسبب حد
که ما و سورت تابستان معتمد الدوله را در آن اراضی تاب قامت نخواهد ماند و مراجعت
خواهد نمود بعد از مراجعت او بر فلاحیه تا ختن خواهد آورد

اما معتمد الدوله سخت باکره مقاومت کرده از عنایت خود دست باز داشت تا چار شیخ
از قامت کوت شیخ دست باز داشت و بطرف کویت که در اراضی حجاز است کوچ داد
و مختفی میرنیت در نیوقت شیخ عبدالرضا که سالها با امید حکومت فلاحیه میرنیت بی سنی از
فلاحیه راه فرار پیش داشت و برادرش شیخ مسلم نیز از لنگرگاه کرخجه بدو پیوست همچنان
فدعم و مرید که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشر بگریختند

معتمد الدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر نسر ماکداری خوزستان نموده بولی فرج الله عوض
داشت و محمره را که نفقه نصرمان خرابش بود حکم تعمیر و آبادانی کرد و حاجی محمد علی جمعی را
بفارت بجزیره نزد مستلم فرستاده پیام داد که یا محمره بدست ما آباد خواهد شد یا بصره
چون محمره خراب شود علی پاشا وزیر بغداد را نیز از اینگونه پیامی کرد و او را کار داران
دولت خواستار آمد که بار ارضی روم تا ختن کند و کیف خرابی محمره را با زبوی امانی
دولت ایران چون توسط وزرای دول خارجه انگلیس در روس ساز مصاحت و مسالمت
باروم داشتند اجازت کردند لاجرم معتمد الدوله از حیب بوشتر و از آنجا بدرفل

سفر کرد و محمد تقی خان را مستولاً با پنجاه و نه عراده توپ و دو چهاره و یک قند و

بسیار اسبان تازی محبوب فوج میرزا محمد خان کلبادی روانه دارالخلافه نمود و حکومت

وز فول را با حاجی ملا احمد کرمانشاهی باز گذاشت و احمد خان سپهر حسن خان والی فیلی را

رضت پشت کوه فیلی داد و محمد صنیع خان خرقانی را تشریف حکومت لرستان کرد و بابلی

فرج الله سپاهی جنگجو مأمور شد که یک چندی در چب متوقف باشد که مبادا شیخ ناصر

خان ساز مراجبت فلاحیه کند درین وقت محبت علیخان ماکونی تسویه امور بختیاری را

و ده بخدمت معتمد الدوله شتافت و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از وی

سبجی برای سند خود گرفته روانه دارالخلافه داشت و هم قشونی که از مردم بختیاری

گرفته بود از سان معتمد الدوله که در ایند

در سال کبیرار و دویست و پنجاه و هشت عیثی خان برادر محمد تقی خان که از منوچهر خان

معتمد الدوله که ریخته بود خبر دفسر داد میرزا ابفارس قش شاهزاده او را روانه طهران نمود

واقعه سال کبیرار و دویست و هشتاد و یکم

در این سال الله قلی میرزای ایل خانی حکمران بر بوزجرد بخیال بعضی دعاوی پرداخت

و همی خواست بزور بختیاریان سرکک کار خود را از پیش بر داین بود که محمود خان

کاشانی وزیر ایلیانی راه طهران پیش گرفت تا خیال او را در بار طهران منعلوم دارد

ایلیانی بعد از رفتن او سخت بر رسید و نامه بنجر و خان بختیاری سرکک نکاشت

که محمود خان بد آن سر است که مراد حضرت پادشاه گناه کار قلداد کند اینک چند سوار بفرست

آورد

در بختیاری سرکک کی از تیشب تیر ماهی هفت کشت است که در بختیاری بر دهر است

تا اورا در عرض راه تباہ نمایند محمود خان و دو سبه خود را بطهران رسانید و از خدمت ایشان

در امان ماند واقعه سال کیمزار و دویست شصت و دوم

در این سال محمد شاه قاجار بدروز زندگی گفت درین وقت حکومت بر وجود باجمید خان
ماکوئی بود و مشارالیه در بسیر و نبرد وجود در مجال سیلاخور و اراضی بختیاری تابع بود
سکونت داشت و با سر پرده شامانه و سپه باز و رودتی فوق العاده روز میگذاشت پیش
از آن که خبر فوت شاه کوشش و ادب بود مردم آن اراضی اطلاع کرده ناگاه بروی تاختن
کردند و مال او را بگارت بردند جمید خان یک تنه راه فرار پیش داشت

هم در این سال افراسیاب خان با جلان بعد از وفات محمد شاه در مجال بر وجود آغاز کردگاری
نموده مصدر شمرارت شد و با بررگان بختیاری نیز مراقت و موافقت داشت

شاهزاده احتشام الدوله از طرف دولت درین وقت ب حکومت بر وجود و سیلاخور منصوب شد
محض و وراندیشی حکومت با جلان را با افراسیاب خان باز گذاشت

و با قرخان و اسدخان و علیمحمد خاثر ب حکومت بختیاری فرستاد ایشان بعد از سپردن شدن
از شهر پامی از دایره اطاعت پیرون نهادند زیرا که اخذ خلعت و اجازت مراجع را از
ضعف حال شاهزاده شمر و ندان این روی یکباره حدود بختیاری و بر وجود ششده شد اما
شاهزاده آتش غضب و سخط را بزلال صبر و سکون بنشاند و با پیام مهربانتر اس روشن را خاموش
کرد واقعه سال کیمزار و دویست شصت و چهار

در این سال شاهزاده اردشیر میرزا ب حکومت خرنستان و لرستان و بختیاری و نظم اراضی

چپ و راهر مزما مور شد سلیمان خان کرجی برادرزاده منوچهر خان معتمد اوله بوزارت
 او منصوب شد مشارالیه بسج سفر کرده باد و فوج سرباز کمره و کلپایکان و دو فوج لشکر سنان
 و کهنوج سرباز فریدن و چهار مجال و چهار صد تن سوار شاهسون و چهار صد سوار چکنی فریدن
 و جماعتی از ملازمان رکابی و دو دست تن توپچی و هشت عراده توپ و قورخانه لایق در شمر
 پرع الاخر از دارالخلافه پرون شد و نخبین باراضی کمره و کلپایکان و خوانسار و چهار مجال
 و فریدن عبور کرده سرکشان بختیاری را که در ایندت مشغول خود سری بودند آرام نمود و
 قلاع ایشان را خراب نمود و از جمله قلعه اردجن را که در حوالی اراضی بختیاری بود و حصنی
 حصین داشت از میان بر آورد و شش ماه چمن سنکباران و قینر را لشکر گاه کرده بعد از
 نظم آنجا اینک رستن کرد

واقعه سال چهارم و دویت و شصت و پنج

در این سال مردم صفهان سر بوشش در آوردند و با غلامحسین خان سپهدار حکمران صفهان
 رزم دادند و چهار سپهدار از دارالخلافه استمداد کرد و سوار بختیاری و باجلان و فوج سیلا
 خوری و افواج فیروز کوهی و لشکر سورتی و شکی و بعضی سواران دیگر عزیمت صفهان نمودند
 و بلشکر او پیوستند و با مردم صفهان رزمی سخت دادند و جمعی از طرفین مقتول آخر الامر این شهر
 شکست خورده باستان درآمدند

طغیان مردم بختیاری

پس از آنکه شاهزاده احتشام الدوله حکمران بر وجه و بختیاری با قورخان و اسد خان را

بکومت بختیاری فرستاد ایشانرا با خلعت کراهنبار روانه داشت پس زور و بختیاری
 شاهزاده را بختیاری نمودند و یکبار دست جو و تقدی از استین پرودن آوردند و از
 ادای مالیات و اطاعت حکم دولت سرباز زدند چنانکه کیش اسدخان با جمعی سوار و پیاده
 بقبله عبدالوند بشینون برد و سپار کس از مردان آنجا عت را بهلاکت رسانید و اموال بسیار
 بغارت برد و زنان و دخترانرا اسیر گرفت و نیز وقتی قریه دیگر را بمعرض نهب و غارت
 و بر صغیر کبیر رحم میآورد و نیز وقتی چندین نفر از سربازان فوج سیلاخوری را حکم
 داد اسیر گرفتند و بردخت است و ایشانرا هدف کلوله خود ساخت و نیز از آسیاب خان
 با جلان در عصیان خود طعنان نمود و برادر خود را بسو وطن از مهر و چشم نامیاساخت
 چون این اخبار گوشه چشم امالدوله شد دفع ایشانرا واجب شد و نخستین از آسیاب خان
 و قاسمخان با جلان و علیمحمد خان بختیاری را بجن بد میر حاضر شهر ساخته هر سه تن را مأخوذ
 داشت و درکنده و برنج کشید آنگاه برای نظم قبائل می و ند بختیاری و زلفی و طایفه
 سرکنت تا چمن فتح آباد براند خسرو خان سرکک که در آن اراضی بجلادت و شجاعت ساخته
 دور و نزدیک بود و بنج و سری و غرور زندگی می نمود و همواره جماعتی بسیار از پیاده و سواره
 بختیاری در اطراف او حاضر بودند و چشم امالدوله را وقتی میگرداشت و بی گشت او را
 انقدرت نباشد که با من طرف شده صدیت نماید

لاجرم خسرو خان پس از استماع و رؤد شاهزاده با پنجاه سوار کاری برنشت و با کمال
 بی اعتنائی بسکرگاه احتشامالدوله درآمد و او را دیدار کرده بیک سوی لشکرگاه اردوی

شاهزاده باربهاد اقسام الدوله چون از قوت و قدرت او اطلاع داشت دانست که
 بارزم و پیکار با او برابری تواند نمود بحیثیت و تندرستی پیش آمده او را خواب کرد و با
 کسان خود مواضع نهاد در ایگرت که خسرو خان مرادیدار نماید از هر سوی او را در میان
 گیرید و ناخودش نماید و اگر سواران او از در مناخعت پروان شدند ایثار و دفع دهید
 با بجه دیگر روز خسرو خان که از خیالات شاهزاده پخته بود با نخوت و خیل بسیار پرده شاهزاده
 درآمد و از هر در سخن راندند ناگاه لشکریان تابان شدند و او را چون کین انکسری در میان گرفتند
 خسرو خان دانست که کار دیگر کونست چاره جبرستیم ندید و با سارت تن در داد او را باند
 بر نهادند سوارانش مقاتلت را پیوده دانسته بطرف بختیاری راندند خسرو خان را بانبند
 کران بطهران فرستاد و در انبار دولتی محبوس نمودند

هم شاهزاده اسدخان و باقرخان بختیاری را به تدبیر ماخوذ داشت پس از انجام عمل
 دفع خانباخان چهارلنگ را واجب شمرد خانباخان مزبور بشجاعت و دلآوری مشهور
 بود و در قله فخره معقلی محکم داشت و این چهارلنگ حکم او را مطیع و منقاد بودند و صد
 عمیق در اطراف قله بود و از سپردن قله سه برج افراشته و صد تن تفنگچی رزم آزمای
 بنگاهبانی قله همواره روز میگردیدند

خلاصه شاهزاده با توب و سوار و سرباز ارجمند علی آباد کوچ داده پانزده فرسنگ سخت
 روز دیگر هنگام بامداد قلعه او را حصار داد پس از آنکه قدری از رنج راه بیا سو حکم پورس
 از طرفین شروع بجنگ شد از طرف شاهزاده جوادخان سمرهنگ بزخم کلوله از پای درآمد

دور انجام مردم سرلک قلاع رفیع بر آورده بودند و جمعی از شرار در آنجا سکونت داشتند
بعد از زود خورد قلاع ایثار احسار ساخت و با سپاهی جنگجو بفریدن تاشن آوردند
بعضی قلعه جات بخیاری را که ازین پیش در آنجا بنا کرده بودند ویران نمود

حکومت هشام الدوله در لرستان و خوزستان در سنه هزار و دویست و شصت و هفت

در سال هزار و دویست و شصت و هفتم هجری شش هزاره احشام الدوله حاکم بخیاری و برورد
بجکومت لرستان و خوزستان سر بلند آمد و بجهت نظم انصافت بالشرکی انبوه از خرم
آباد راه خوزستان پیش داشت و برادر خود ایلدرم میرزا را به نیابت لرستان برقرار کرد
(ایلدرم میرزای پسر عباس میرزای نایب السلطنه است که در تفاوت و جناب نظیر نشسته
چنانکه هر وقت میخواست نهار و شام صرف کند بدون کشتن مظلومی دهان نعدانی آلود)
از آن پس جنگ با طایفه فیلی را پیش نهاد خود ساخته و هزار لشکری و سوار از طایفه هفت
بخیاری و چهار لک و ستمی با سیمقلی خان و جعفرقلی خان و محمد رحیم خان روانه صیمیره نمود
و از آن سوی ایلدرم میرزا را طلب داشت تا با لشکر کبار رود صیمیره آمده اطراق کرد و با
قبائل فیلی جنگ به پیوست لکن هیچیک را از لشکر دل گذشتن از رود نبود در میان گیرودار
خوانین بختیاری بالشرک رسیدند ایلدرم میرزا چون این بدانت دل قوی داشته از
رود عبور کرد و میتوانی در میان جماعت فیلی لشکرهای خویش را بکشد و از محمد رحیم خان
و خوانین بختیاری نیز آغاز معارفت نمودند درین وقت مردم فیلی را پای مقاومت

ملزم.

بلغزید و بهر جانب پراکنده شدند و آرزو و روز و نزدیک شغاف بر آنکسند جماعتی دست
توسل بدانان محمد رحیم خان زده کر و بی به ایلدزم میرزا نیا همده شدند

هم در اینسال محمد علیخان بختیاری که از سران قوم و زعمای یوم بود بستنمار سواران
جز آن بختیاری راه خود سری پیود و فرمان آتشم الدوله را بچیزی نشود و پو بخر سخی
و ز قول در قلعه استوار نشین اختیار کرد و روز بروز کارش بالا گرفت تا یکباره دولت
ایران وجود او را محمل دانستند و برایم میرزا اسپر آتشم الدوله که از جانب پدربیت
حکومت خوزستان داشت با نصد تن قنچکی و استعداد کامل تا کنار قلعه بر آمد محمد علیخان
هر روز از قلعه بیرون میشد و با او رزم میداد و از طرفین جماعتی بهلاکت میرسید ناصر
الامر کار آودقه بر مردم قلعه سنگ شد تا چار قلعه را گذاشتند و گذاشتند برایم میرزا اسپر
فوزی عظیم دانسته از تعاقب آنها دست باز داشت

وقایع سال هزار و دویست و هشتادم

در اینسال محمد علیخان یکی از رؤسای معروف بهشت لنگ او امر دولت را پشت پای زد و
علماً یا غنی شد برایم میرزا با عده بسیاری از سواره بختیاری و با جلان و فوج لرستان
بدخ او ما مور شد بعد از زود خورد کامل امید فتح از هیچ طرف با دیدند لهذا حاجی شیخ خضر
مجهت که ناخذ الکلمه بود اصلاح ذات پین کرده طرفین دست از جدال و قتال برداشتند

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و نهم

در اینسال که مملکت هرات بدست کار گذاران دولت ایران آمد محض عدم میل انکلیتها

بوشهر کشیدند و با سپاه ایران جنگها کردند این بود که علماء بلاد جباد با انگلیسها را واجب
شمردند دولت ایران نیز برای جلوگیری و نظم شعور از پیاده و سواره اردوئی مرتب
داد و بصره حیات فرستاد و برای خوزستان اردوئی مرکب از نه هزار و هشتصد تن از
سوار و پیاده مرتب نمود و روانه داشت عیلمحمد میرزای سرتیب با سوار باجلان و مجتبی
نیز از جمله سپاهیان بودند و در خود خوزستان از چرکین فیلی و بیرانوند و باجلان و یار احمد
و بختیاری و دیگر قبائل ته چندان بر اینجاعت افزوده گشت

هم در این سال کشتیمای دولت انگلیس در کنار محرمه لشکر انداخت و کرومیر از کشتی پیاده
کرده سنکری بر آوردند و از آنجا تا بسکر ایران هزار قدم مسافت داشت روز نهم
رجب المرجب شروع بجنگ شد و طرفین رزمی دلیرانه نمودند از آنجا که تو بهای انگلیسها بسیار
و کاری بودند و کار را بر ایران تباہ داشتند یکی از لشکرها می نامی در دست محمد مراد خان
بود نزدیک بود که سنکر ابجای گذارد و بگذرد حنیقلی خان با لشکری بختیاری چون کار را
دیگر کون دید قدم جلادت پیش نهاد و خود را بسکر محمد مراد خان رسانید او را از نو توتی

حاصل شد و شروع بجنگ کرد

و قایع سال هزار و دویست و هشتاد و شش

در این سال از طرف دولت حکومت جاکنی کرستیری که متصل بوشهر است بضیاء بلکن

حکمران عربستان داده شد

و قایع سال هزار و دویست و هشتاد و یک

سابقاً محضری از حالات محمد علیخان بختیاری ذکر شد صاحب مرات البلدان اورا از رشتا
 و خوانین چپارکنک میداند و میگوید در نیسال مشارالیه در قلعه دژ جای کرد و بجهت
 رشادت و تهور فوق العاده علم مخالفت افراشت و جمعی از طوائف دور او جمع شدند
 از اینسروی کارگذاران دولت را وقتی نگذاشت

لہذا ابراہیم میرزا با فوج بدفع او مامور شد و بختیاریان ریش
 بختیاری با سوار و پیادہ برای گرفتاری محمد علیخان روانہ
 کردید اطراف دژ را فرو گرفتند و چند روز مجادلہ و مقاتلہ
 در میان بود و از ہر طرف عرصہ را براوشک کردند خیر اللہ
 یکشب مردم بختیاری کہ راہ و رخنہ دژ را میدستند یورش دروازہ
 کہ محل نشین خود محمد علیخان بود بر وند چند نفر از کسان
 محمد علیخان معقول و مجسروح شد خود او چون کار را
 سخت دید در همان شب با طناب از قلعہ بگریز
 آمدہ راہ خود گرفت قشون دولتی چون
 از رشادت و اطلاع و شہد بخت
 کردند کہ اورا تعاقب نمایند

نباتات بختیاری ضمیمه نگارش جناب مهرداد اسعد

داخل بختیاری چنانکه ازین پیش ذکر کردیم تمام کوه و سنگلاخ و جنگلهای پُر درخت است بعضی اشجار این جنگلهای سیلاقی و برخی قشلاقی است اشجار و نباتات سیلاقی مثل درخت مِلب که میوه اش مشابه انجوبک و خوش بو است برای تجارت بند و ستان حمل میشود و چوب این درخت هم معطر میباشد و نیز بوته کون که گزکنین و کثیرالزا و بعل میآید و نیز درخت شن که در طهران معروف ببلاخوار است در جهات کر میزش مثل درخت مورد که همیشه سبز و خزان ندارد و برگش معطر است و نیز بادام تلخ که در حش شنه طایسی است و درخت بسیاری میباشد که در اکنه دیگر یافت نمیشود و بزبان بختیاری اسامی مختلف دارد

و در جبال وسط کر میرو سیلاق درختی میباشد موسوم به بلال که پوست چوبش قرمز و برکت عناب است و از چوبش چوب چق میسازند و برای تجارت به بعضی بلاد و اقلیم حمل میشود و نیز در مابین سیلاق و قشلاق درختی است موسوم به کیکم که از چوبش قشلاق لعنک و جبهه میسازند و بزبان فارسی موسوم بچوب چیت است و نیز در آن اکنه درخت عناب و بنجر فراوانست و درخت انار هم بسیار است که عمل میآورد ولی در جنگل نمیباشد در ماه آخر تابستان ایل بعد از آنکه محصول خود را جمع کرده از سیلاق بطرف قشلاق حرکت میکنند و دیگر کسی در سیلاق بجای نمی ماند و به تعنی بقشلاق میروند و در حرکت بقشلاق حیواناتشان علف خشک میخورند بعد از بارش چهل و پنج ممران

عقفا میرود و صحرا سبز میشود و این سبزی روز بروز در تمام است میوانخت تا ماه آخر
 زمستان تمام صحرای قشلاق سبز و خرم است و در اول ماه حوت شروع باز شدن کلهار
 رنگارنگ و گرس میشود و زکس زارهای بزرگ در گرسیرت میپاشد و بعضی گرس زارها در
 فرسنگ دوره است و بهترین زکس دنیا در آن صفحات است باقسام مختلفه ویر کلهما
 رنگارنگ در انصفات بسیار میپاشد چنانکه بعضی مرغزارهای کل از دور مثل یک پارچه
 اطلس قرمز است اغلبی از کلهمای انصفات که بزبان بختیاری اسمی مخصوص دارند در سیاه
 بلاد پیدا نمیشود در صحرای عربستان و قشلاقات بختیاری یک نوع علفی است موسوم بهمین
 و در صحرا و ماهور هر نقطه این علف میروید شماست علف دیگری در میانش میروید این علف
 تمام یک قد است هر وقت نیم میوزد یکموج مخصوصی در آنها پیدا میشود مثل حایل سبزی نظر
 میاید و بهترین مناظر شمرده میشود

اکثر نباتات ییلاقی بختیاری معطر است گیاه کرفس که در همه جا مشهور است و برای
 رشی و ماست استعمال نمایند فقط در آمداد کوه زرد کوه این گیاه یافت میشود چنانکه
 در کرمانشان نیز دیده میشود در سایر بلاد ایران یافت نمیشود و این کرفس مشابهی
 بکرفسهای باغی ندارد و نباتات زیاد با سامی مختلفه از برای پلو و آش و خورش و غیره
 دارد که در سایر اکنه نیست قارچ در ییلاقات بختیاری و خور دارد هر گاه راه بود از
 تمام این نباتات یک نوع تجارقی دارند در سبب لطفه از بلاد ایران با اندازه بختیاری
 آبشار دارد در حقیقت رودخانه نامی که منبع آنها زرد کوه است و بسط العرب میریزد

از سر چشمه آنها تا اینکه وارد صحرای عربستان میشود کینوع آبشار محبوب میشود و کمتر
 محلی از این رودخانه با قابل شناسناست رودخانه کارون که سر چشمه اش محمود کرد و ما بزرگ
 و ذکرش در این کتاب شد اگر رودخانه های جبال بحسب تباری داخل این رودخانه میشود
 در حقیقت از بزرگترین رودخانه های ایرانست همه جا این رودخانه بسک خورده سفید
 بنظر میآید و بعضی جا بهای دیگر از کوه پرت شده تشکیل آبشار میدهد در بعضی مواضع از
 دره های بسیار سنگ میگذرد تقریباً عرضش چهار ذرع یا زیاده است در این مواضع جا
 برای عبور نیست و قاطر نمیتواند بگذرد مگر پیاده و آنهم مخصوص خود بخسب تبارهاست چو
 این مواضع از جاده و دراست و ازین دره های سنگ بواسطه جره عبور میکنند که خوشتر
 سابقاً نمودیم ذکر در تمام بحسب تباری چشمه آبهای معدنی و آبهای گرم متعدده یافت میشود
 مردم بحسب تباری در آن چشمه ها برای امراض جلدی و عصبانی رفته مداوا مینمایند اما تجربه نشده
 که فوایدش معلوم شود چشمه در چهار محال است موسوم به (وقت ساعت) این چشمه شبانه
 روزی چندین دفعه جاری میشود و بعد بکلی خشک میشود در تمام جبال و صحرای بحسب تباری

امام زاده بسیار است اما صحت و سقم اکثر آنها معلوم نیست

هر طایفه امام زاده مخصوصی برای خود دارد از جمله بقعه سلطان ابراهیم واقع در سلاق^{شست}
 که خانواده ما اعتقاد مخصوص با دارد و فرزند حضرت موسی کاظم علیه السلام میدانند
 خدام او که عده کثیری میباشد و صاحب ثروت هستند از هر عوارضی معافند زیارت
 آن امام زاده بسی دشوار است زیرا که راهش فقط گذشتن از جره است و طرف دیگرش
 کوه است

کوهی است که پیاده از آن کوه بصوبت میگذرد

امامزاده دیگر موسوم به (شاه مال بابادی است) و بقعه او نیز در قسلاق و شباهت به بقعه دانیال دارد و نیز امامزاده نیت در اندکا واقع در قسلاق موسوم بیابانزاد و نیز بیابانزاد دیگری است در چلو بقعه اش در وسط جنگل و کوهی واقع شده و امامزاده احمد بدل در قسلاق است همچنین بابا احمد و امامزاده نیز نزدیک دژ اسد خانست معروف بملکان بختیار میا و زمر نوبز با اسم امامزاده دژ ملکان گویند

در قسلاق بقعه ایست معروف بشاه قطب الدین که یکی از اقطاب سلسله شاه نعمت الله است و در سلسله اقطاب معروف بقطب الدین کاکی است در کتابستان السیاحه در سلسله اقطاب نام او را ذکر کرده و در مال میرد و بقعه است یکی موسوم بشاه دیناورد دیگری معروف بابام رضا خودانی گویند حضرت رضا در این مکان نماز خوانده است ولی قبری هم در وسط بقعه موجود است اکثر امامزاده های واقعه در بختیاری را نمیتوان سندی برای آنها بدست آورد خودانی تمام این بقاع را امامزاده پیر سنجیر گویند در منجیق نزدیک قلعه تل بقعه نیت محروطی الشکل انالی امامزاده اش میدانند ولی خود من که بدقت ملاحظه نمودم اینجمل کوشکی است از برای قبر یکی از زردشتیان چنانکه اطرافش قبرهای زردشتیان موجود است که تمام از سنک تراشیده شده

حکایت شیرین

یکت امامزاده در چقاخوزیلاق در قلعه کوهی واقع است مشهور بشاه پرناس قلعه ممکات

دهی است از منی نشین نزدیک چاه خور که خدای آمده که سالش تجاوز از صد بود و منی
 قومی داشت مدعی بود که این امام زاده یکی از شاهزادگان کیشی های ارامنه است
 و قومی مبرحوم ایلیانی نظم کرده که قدغن فرماید قبر کیشی را بار و نماید و مسلمانان
 زیارتگاه خود قرار دهند که خدای مزبور میگفت که من در جوانی باید پروا در
 زیارت این بقعه میرقم و اینک سه قریه خرابه که در سه طرف اینکوه واقع است
 سابقا مساکن ارامنه بوده است و نیز مدعی بود که این کیشی مدفون یکی از شاهزادگان
 بزرگ کیشی نامی ارامنه بوده پس از آنکه ارامنه را شاه عباس اول باصفهان کوچ
 داد اغلب گرفتار امراض شده بهلاکت رسیدند شاه عباس خواست آنها را به محلی
 خوش آب و هوا بفرستد لهذا آنها را در چار محال و فریدن سکنا داد کیشی مزبور
 بعد از مدتی از ارمنستان باصفهان آمده از آن پس برای استطلاع احوال ارامنه بدان
 چاه حوزرف بعد از چندی ناخوش و مشرف بموت شد ارامنه سه دهه هر کدام خواستند
 او را در ده خود مدفون سازند خود کیشی محض رفع تشاجر گشت مراد قلعه اینکوه که
 مشرف بر سه ده است دفن نمایند بعد از فوتش او را در همان مکان دفن کرده زیارتگاه
 ارامنه شد پس از آنکه دانات مزبوره خراب وایل نشین شد آن بقعه را زیارتگاه خود
 قرار دادند امروزه بواسطه قول که خدای مزبور عتقا و انالی نسبت به پرناس کمتر شده اند
 با زهم عده از جمال انجار از زیارتگاه میدانند و ندورات مینمایند و برای امورات معطلند
 خود بجان امام زاده مجبور قسم میخورند

مشریحی که لورد گریزن در باب طوائف نوشته بود بحسب عدم
صحت ترک شد طایفه هفت لکن بحسب تیارمی مشتمل بر چهار طایفه

بزرگ از قرار ذیل ضمیه کارش خراب سردار احمد

نور آباد

سرساز

شبی
شب شبی

اول دورکی

زرتاسوند	ایسوند	نوری	قد علی	بابا احمدی	عرب	اشترک
شبی برود طایفه	شب طایفه	شب نوری	شب طایفه	شب بابا احمد	شب عرب	شب اشترک
ایپاوند و کورکور	بر دین	بابانی	حیل دند	کشی	گنگرین	چار بزی
طایفه ایپاوند	پل	علی جان دند	در ناصر	سراج الدین دند	اولاد علی	گایخوند
شب ایپاوند	خواجه	بوری	صالح بادری	دریش دینه		
احمد خضروی	گادوش	بوری				
توشمال	شمار دند					
علاج چاقو زینش						
ایپا						
الاسوند						
ایمبیری						
سبو						
زینور						
طایفه کورکور						
شب کورکور						
خدیج						
خدی						
گرگ						
باویم						
سیف الدین دند						

دوم (دیوانی) مشق جبرئیل طایفه برک است

طوایفی که مال امیر سوسن بکنا دارند

طایفه اورک	نوروزی
شعب طایفه اورک	بویری
خواجه	سرحی
زنگی	سید
قدم سردی	لمحیر اورک
غلام	گوردنی
موزرمونی	شیخ عالی دند
کشی عالی	شالو مال امیری
اولاد حاجی علی	کورکور
غریبی	عالی محمودی علی محمد خانی
جلالی	عالی محمودی علی مردان خانی
مسنی	سیدونی
چهارتی چه	شالو ساکن که آر بلوگ

سوم طایفه (بابادی)

عالی انور	عکاشه	راکی	کله	مللی
شعب طایفه عالی انور	شعب طایفه عکاشه	شعب طایفه راکی	شعب طایفه کله	شعب طایفه مللی
نقی عبداله	مراد	کلاوند	گلک	بیله چین
عالیور	عالونی	قاسم دند	پسینی	کور دند
آر نیانی	جی	ارزونی دند	احمد محمدی	لمورچی
میر قاضی	شروئی	میل		جلوانی
رجزا	کلا مونی			نصیری
	کله سن			نصیری
	سکه چین			نصیری

چهارتی چه

چهارم بختیاروند جاکنی سردسیر طایفه مخصوص تابع بهشت لنگ است

شب بختیاروند	عالی جمالی	جاکنی سردسیر
منجری	شعب عالی جمالی	شعب طایفه جاکنی
علا الدین وند	تردی	عیلی
بقیوند	برام عالی	مهوری
دو ناشی		ریگی
بشکی		بارزی
سرد		برد بزر
لر و زنی		هوسند
مشدی مردای		شیاسی
		سوکیت
		دوگر

طایفه چهارلنگ بختیاری مشتمل بر پنج طایفه بزرگ از قرار ذیل است

محمود صالح	کنزسی	زلتی	موکونی	میموند چهارلنگ
طوایف جزو	طوایف جزو کنزسی	طوایف جزو زلتی	طوایف جزو موکونی	طوایف جزو میموند
ادیش	محمد جعفری	جاک گرم پیر	دوغ زنه	شیخ سعید
محم جلالی	پاپا جعفری	طوایف جزو جاک	جادنه	بیرگونه
سکاقلی	علا جعفری	سکوند	میون جان	خوی گونه
عادکار	غریب وند	زنگنه	سادات چهار	دیویتی
آل داود	چرکل	کرد زنگنه		شیاس
قلی	گشتین	بلواسی		مهد در
ممنزانی	سند	آل فریدی		خان قاید شهر و سوز
آردپانی	ایش گشاس	ممن مینی		لنگ محمودی
				آدینه وند

بقیہ طوائف چار لک

بقیہ طائفہ عبدالوند	بقیہ شعب طائفہ سجاد	بقیہ طوائف کترسی	شعب طائفہ عمرانی فرخ پور
ماہر دوی	شہر دوند	گریج	حلیل
دہ قاضی	خانہ صلاتین	سیلان	تاروند
چکان	میرفوند	پوشین بکول	دویروند
حاجی دند	ابنگ	اسفرین	فسخ دند
شعب طائفہ حاجی دند	صوفی	بور بورون	جمال دند
غالبی	بولادوند	در محمد	حون باوا
زید قائد	شعب طائفہ پولاد دند	استکی	چار پڑہ
ہیل ہیل	ہودی	عاشور دند	دریالائی
ایاسی	سالار دند	عالی دند	بدر فہ
عیسی دند	خانہ جمالی	برون	گورونی
شعب طائفہ عیسی دند	خانہ قائد	بہی	موزرینی
خانہ قائد	گراوند	شیخ	دورک
گبرونی	عبدالوند	سہونی	بادا
ورنگی	شعب طائفہ عبدالوند	زنگہ	مارونی
زیبائی	کوشاری	کل گیری	گشول
اداوی	بیران دند	شعب طائفہ سہونی	دند گند
گورونی	دودیش	بادرساد	
جعفر دند	زیرین چائی	حمولہ	
	قونی	کبیش	
		بمیرک	
		شنگی	
		ساد	

راج بطوایفی که از جنبل الساق شام بپرستان آمده اند
 موافق نگارش تاریخ شرفنامه بدلیسی پست و پست یا پست و هفت طایفه
 از جنبل الساق شام بپرستان آمده اند امروزه اغلبی از آنها در میان طوائف بختیاری
 بطول زمان معدوم شده از جمله ماکویه زاهدیان بوارکی و شندویرانی
 و اشکی لوی تهنوی ارنگی کدآوی مدیحه اکورد کولار
 بعضی دیگر هم امروزه از جمله طوائف کوه کیلویه بشمار میآیند مثل طایفه لیرودی
 کماکنشی علانی ممسنی هم دو طایفه است طایفه در کوه کیلویه و طایفه در
 بختیاری است توانی هم طایفه توفی است طایفه لوتو که از میان رفته قلعه بای
 اسم در بختیاری است از طایفه خاکی هم محلی در بختیاری موجود میباشد

ضمیمه در باب طوائف چهارلنگ

طایفه اماک از جمله طوائف چهارلنگ بختیاری است مسکنان در بوروبوردید
 غالیه کوه میباشد عده از خواین از نژاد اماکان امروزه موجود میباشد از جمله میرزا
 مهدی خان ضیم الممالک است که بشراکت حاجی محمد علی خان و علامرضا خان ضرغام
 لکریاست طایفه سحی را دارند ضیم الممالک صاحب خطوط سه کانه و طبع شعر و ادبیات میباشد
 پولادوند از جمله طوائف چهارلنگ است که مرکزش در خلیل آباد و ازنا و چالپار فعلاً
 ریاست این طایفه بعنده شهر برسلطنه و ضرغام السلطنه و حسام نظام است
 عبدالوند از طایفه چهارلنگ است مرکزشان در دهنه شران کوه است در آنجا دوات

دارند و ایشان امروزه خواجه علی شاه خان سردار معظم و خواجه باقر خان است
 طایفه حاجی وند خرد و عبدالوند میباشد ریاستش نیز عهده آن دو نفر است
 عیسی وند شعبه از طایفه بستجی است رئیس امروزه دیوسف خان و اسد خان میباشد
 مکنان دامنه خالی گوه است

طایفه زلفی از جمله طوایف چهارلنگ میباشد در میان گوه معروف به بزم نوی است
 همچنین در پرحل و قلعه نو و دوزه قائد رئیسشان اصلان خان و سام خاست
 طایفه موکونی از طوایف چهارلنگ است و در طرف گوه مثن در گوه شانان مکن
 دارند رئیس این طایفه خواجه امام قلیجان و خواجه میرزا قلی خان و خواجه علی قلیجان میباشد
 بعضی لغات تجتاری از قول میرزا مهدیجان ضمیم الممالک

سند	آدینه	بو	دایه
سبد	جمعه	پدر	داد
کچی	تبی	گلو	دک
عنه	خاله	برادر	شفت
برگ	تی	نفت	پوز
ابرو	چشم	بچی	دان
کره	کلیش	کل کبیر	آهو
قبا	آدم کثیف	برخیز	عب
کفت	مار	کجه	گلک
سره گوه	سیاه	ز پونج	سخت
سخت	تشی تو	یل	تله
زغال مرغ	برای و	آوان	چند جوان

درک

مرگ	جفنه	گرگت	حی
بازو	کاسه چوپ	محوطه چادر ملانشین	مثل و شبیه
آشتی	اگر	برو	لم
وینج	انش	سنگ	در پاپین
بالا	کو	دیری	بسان
جلگه	جمع شدن	دوری	بیداز
بزه و چین	تری	پنجا	پوزار
کاله و کیوه	توانستن	کنش	ارسی
کنش	اسپید	کنج	رسن
استر	سفید	پو طین	بند
قاطر	نستی	میزر	پور
غیا	سستی	عمانه	پس
چارقه	سوماته	آرمان	لاش
جار کردن	چربی درشت راجا شود	آرزو	نیش
صدابگذردن	تاش	قم قول	صحیح
کوسه	سی	حرفه که بگویند ولی کما متنازده	بخوی و پسته
کرسنه	منه	چل چو	لانه و کلاته
چراگاه	بول کردن	سخن سپوده و دروغ	جای طیور و غیره
محل مرتع	ریشی	استرم	دیار
آرمل	کلوگاه	قوی و هم رقه	پیدا و هو پاشدن
سیر بلدی نمودارشد	فره	کرمی	احم
الان	زیادی	ای پسر	رود هم کشیدن
بیانه جستن	تس	تلماسک	چل کو
نای	آتش	ظاحن	سنگ روی هم چیدن
کلوگاه	پورست	قارنید	ظا
نود و کالی	روی بر عی جاد	بند آواز کرد	کم شده
ناکمانه	اکل	ویر	
	ببانه	یاد	

موتی

ارصور اېگف تستان



سوتیامی	انجول	شه	پیسه	بیاکن
نور چشم منی	لباس و فرش نهنه	سیاه	رنگ پیفدویه	صدایکن
ببول	ککل	مل	مل	جم
خوف کرد	کوتاه	شانه و کتف	مو	کمی کج
کرد	کر کرد	جعله	احم	نترم
سج	ایجاد و متوقف شد	طفل بلوغ رسیده	بهم کشیدن صورت	نقودانم
نیبو	ردا تو	چقا	چو خا	نهایس بلو
نیشود	برو از طرف	تپه	عبا	مایه کرفش فناد کرد
خوشید	نیل کن	قار قار	لیوه	یه طخی
خوابید	تاشاکن	لبند کردن صدا	خل و دیوانه	دل

کوه رملین

کارش ضمیم الممالک بختیاری
 کوه رملین که او را وقت و ساعت نیز گویند یکی از جبال معروف بختیاری است در
 اینکوه بعضی کبیاها و بعضی اجبار مخصوصه دارد در اینکوه غاری عجیب است که دو سه روز
 یک دفعه صدائی از این غار بسیار مهیب بیرون میاید بعد از صدا از سوراخی که در
 دیوار غار است آبی بسرعت تمام از آن خارج شده و بسوراخی دیگر که در دیوار
 برابر است میریزد و از آن سوراخ هم بسیرون رفته سرایشب میشود تخمها یکساعت
 بعضی اوقات دو ساعت طول این جریانست بعد از آن آرام میگردد گاهی از اوقات
 ماهی و بعضی حیوانات مرده در آن آب دیده میشود

کوه دره شان

کوه دره شان که او را گند آب نینه گویند از ریشه بختیاری است معاره جنلی طولانی

دارد که

دارد که باید بادا و چسب و آتش در آن رفت مقدار می که انسان در داخله غار
رفت او آنها در آنجا می بنید با لباس و کیوه چون دست با آنها زده شود فوراً مثل
شده مثل خاکستر فرو ریزد تا حال کسی نفهمیده که این اشخاص در چه زمانی در اینجا
آمده اند بعلاوه چون حیوانات موزیه در آن غار از قبیل افی و غیره فراوانستگی
میتواند با خبر غار برود و از کم و بیش مطلب اطلاع بدست کند

معلق بحالات اتابک نصره الدین احمد

چون اتابک نصره الدین احمد مرتبی اهل فضل و کمال بود بعضی از فضلا و مورخین
کتب بنام او بیاو کار گذاشتند از جمله تاریخ تجارب السلف است که مترجمش منو
شاه بن سحر بن عبدالله صاحبی کرانی نخبه انی بوده از عربی بفارسی بنام اتابک منو
تمام کرده مصنف کتاب صفی الدین محمد بن علی طقطقی است که بنام زکلی شاه بن حساب
العید بدر الدین حسن بن احمد و امغانی نوشته و دو سال بیایت برادرش سیف الدین
امیر محمود حکومت کاشان را داشته

زر ز
از معجم البلدان

زر بهر و درای معجمه ولایتی است در ناحیه ۶

لاستان ما پن اصفهان جبال

لرو او از نواحی اصفهان

بشار میاید

معاون عالیله کوه بختیاری

معدن قیر در کوه رکین که شعبه از عالیله کوه است موجود میباشد
 معدن قیر و مومیائی در خود عالیله کوه معدن زغال سنگ در عالیله کوه
 معدن سنگ وزین در عالیله کوه میباشد برکن طلا سنگ یشم سبز در عالیله کوه است
 معدن طلق در عالیله کوه و نیز معدن سنگی سبز رنگ برکن یشم در آن کوه است
 معدن سنگ اکت در عالیله کوه معدن سنگ کچ در عالیله کوه معدن نمک در عالیله کوه
 یکنوع علفی در شعبات عالیله کوه یافت میشود که شب مثل چراغ میوزد
 درختی در عالیله کوه است شباهت با درخت بید دارد که بسیار معطر است
 سکار و درنده در عالیله کوه از همه نوع فراوانست
 یکچشمه در عالیله کوه است که بعضی بسیر و ن آمدن یخ میشود

شتران کوه بختیاری

شتران کوه یکی از جبال بختیاری است و دارای بعضی معادنست و نیز نباتات و شجارت
 مختلفه دارد یک غاری در دامنه کوه شتران کوه میباشد که جلوا و برف است و تا نیم
 فرسخ طاق برفی دارد و در آنجا چند سنگ آب جاری است و در میان برفهای
 آنجا یکنوع گرمی است بشیه بار که نشو و نمای او از برف است

را محضر مر از کتاب معجم البلدان

را محضر مشری است در نواحی خوزستان اسم محضر است از راه مراد شیرام در

زبان فارسی یعنی مراد و مقصود است و هرگز یکم از اکا سره سا سائیت عامه را
برای احضار رافر گویند (صاحب مراد الاطلاع میفید رام ارد شیر دینه نوح است
میان اصفهان و خورستان)

خلاصه را مرزاز شهر نائی باشد که در آن خرما و گردو و واتج و برف یافت شود
و در سایر شهرها موجود نباشد

وردین و روحدی گوید

انقر با اصحت من را همسر	الا کل کتبی هتاک عزیب
اذا راح رکت مصعدون قلبه	مع المصعدین الراجین جنب
وان الطیب الفرد من امین انجر	الی وان لم آتة لجیب
ولا خیر فی الدنیا اذالم ترؤبها	جیباً و لم تطرب الیک جیب

و نیکر کعب بن الاسفری در مرک بشرین مروان گوید

حتى اذا حلقوا الاجواز واجتمعوا	بر اعر مزمن و افایه انجر
نقی بشر فخال القوم و انصدوا	الابقا یا ما ذکر و ا ذکر و ا

پول نادری

سابقاً شرح حالات علی صاحب خان سردار نوشته شد که مادر شاه افشار چهار دپانصد نادری
بوجود بان در حق این سردار برقرار کردید اینک از نکارش طیس ایران معلوم شود چهار دپانصد
نادری برابر صد هزار تومان حالیه میباشد چه در اثر زنده بود در آن زمان هزار و شصت و نه

بنام خدای

تاریخ جناب مصمام السلطنه و وقایع اصفهان

جناب نجف قلی خان مصمام السلطنه و پسرین فرزند مرحوم حسینی خان ایلیانی بخاری که شرح حالات آن مرحوم و سایر اجداد بزرگوارش در این کتاب درج است ریاست کل ایل و طوائف بختیاری تقریباً از هشتاد سال قبل الی کنون در این خانواده میباشد پس از فوت مرحوم حسینی خان منصب ایلیانی گری با مرحوم اسفندیار خان سردار اسد پسر حسینی خان شد و بعد از فوت اسفندیار خان بر حسب ارث و استحقاق جناب مصمام السلطنه مشغول گردید

پس از انفصال پارلمان و غلبه مستبدین محمد علی میرزای مخلوع از ایل بختیاری مدتی خواست بهر حیل و وسیله چهارصد و پنجاه و دو نفر سوار بطهران جلب نمود و لیکن شهرت دادند که بالغ هزار نفر است از طرف دولت ظالمانه ایشان را پیشباز کردند و با کمال جلال وارد نمودند و پس از چند روز بوعید و عید آنها را بطرف تیز روانه نمودند و این عده را کافی ندانستند بعضی از خواین را ازین داده که دیگر باره سوار بخواهند چند نفر از خود خواین را منور بختیاری شد که جماعتی را بطهران پاورد و مصمام السلطنه ایندفعه جدا مانع شدند که برای خیالات باطله محمد علی میرزا نمیتوان خون مسلمانان را بگردن گرفت و این لگه تاریخی را تا ابد در دودمان خود نمیکند و شخص حامل حائب و فاسر بطهران مراجعت کرد و ممانعت مصمام السلطنه را برای درباریان بی دین حکایت کرد و دولتیان مصلحت دیدند که مصمام السلطنه را از ایلیانی

معزول نمایند باشد که مقصودشان بحیطه وصول پیوند و دومی خواستند که با تدبیر
 سد باب تقدیر را نمایند مصمام السلطنه بهیچ وجه اعتنا بحیالات و دلیان نکرد بلکه
 تمام مقصودش تعلق بحکایت ملت گرفت

این قضیه مصارف بود با حکومت جناب میرزا محمد خان اقبال الدوله غفاری
 کاشانی در اصفهان و نیابت حکومت معدل الممالک نام سیرازی در این موقع
 معدل الممالک نسبت با االی اصفهان از هر نوع تعدی خود داری مکرده بود
 با بجمه بواسطه استقامت سارخان سردار تلی در آذربایجان و سکت های پیانی که
 بدولتیان میداد غالب بلاد ایران بجنبش درآمد از جمله شهر اصفهان نیز
 بواسطه تعدیات اجزای حکومت و عزم ثابت و عقیده صافی جناب حاجی آقا نور
 ثقه الاسلام و اقدامات باطنی ایشان مستدشش و اعلامی لوای مشروطیت بود
 غالباً از طرف ثقه الاسلام جناب مصمام السلطنه مکاتبه میشد و قاصدهای خفیه
 آمد و شد مینمود و مصمام السلطنه میگفت که اگر االی اصفهان با من مساعدت
 کنند حکومت را در شکارگاه دستگیر نموده و اصفهان را قبضه مینمایم و مشروطیت را
 عودت میدهم و برای پیشرفت اینحال مقدس عالی و اطاعت حکام روحانی
 نجف اشرف با ضرغام السلطنه بنی عم خویش که غالباً نقار و مشاخره خانواده کمی
 داشتند راه موافقت را پیش گرفته و در برداشتن این مانع بزرگ هم عهد شدند
 ولی هم آنها و هم االی اصفهان در سد دست آوردن ایراد مشروعی نبود تا آنکه

حکومت ابو القاسم سخاان فرزند خرم غلام السلطنه را گرفته حبس نمود
این اقدام غیر معقولانه مشارالیه موقعی بدست مشروطه خوانان ستری صفهان داده
ثقت الاسلام را طافاه نموده و همراهی خواستند جناب ایشان لایحه کبر و عوت
صمصام السلطنه از طرف ملت مشتمل بود با احکام مجبوره علماء اعلام نجف اشرف نزد
صمصام السلطنه فرستاد و جواب را ماکول باطمینان از طرف ملت گذاشت و
قران مجید را بدو اعتر کرده نزد ثقت الاسلام فرستاد و قران شریف را خاتم
زده پیش او گیل نمود اقبال الدوله که گویا از باطن خیال صمصام السلطنه آگهی بدست
کرده شکار را موقوف نمودیم در این موقع مکاتب جناب سردار اسعد برای آقای
صمصام السلطنه و آقای ثقت الاسلام پای پی میرسید که در برقراری مشروطیت خود
داری نمایند این ایام چون ثقت الاسلام خانه نشین بود و مراوده و مدخله در
نی نمود بعناوین دیگر در پیشرفت مشروطیت کار میکرد از جمله برادرش آقا نجفی را که
در مشروطیت همراه بود و با اسرار آنها داخله داشت برای تسخیر حبس و مرافعات
محاکمات با حکومت طرفش میاقت و تیرمبات خوشی مقصود را جاری میساخت
رفته رفته مخالفت حکومت و علماء علی شد و سر باران طایری بواسطه اختلاف میان
حکومت و علماء تجزیه پیدا کرده در دوم دی حیدرآباد ۱۳۲۶ هجری و پست و شش
سربازان مزبور بدکان کهن فریبده فرستاد دست داری کرده کتبه بانه بدست کرد
سربازان را زود و چند دکان را بشد اقبال الدوله حکم داد چند نفر را گرفته حبس کردند

داد تمام سر بازار و بونجی در میدان حاضر شده یکت عراده توب هم پرون کسید بتجار
 و کسبه که از واقعه با خبر شدند تمام دکانین را بستند و خانه آقا بختی نپا بنده شدند
 ثقت الاسلام موقع را غنیمت دانسته آقا حبیب الله و چند نفر دیگر را وادار کرد که مرد را
 بقونول خانه روس و انگلیس راه نمائی نمایند ولی تا عصر آرزو و قونول مزبور ایشانرا
 بخود راه ندادند پناهنده کان تا چند ساعت از شب گذشته در پشت دیوار قونول خانه
 ممنوع از ورود و بودند تا چارنجانهای خود مراجعت کردند و روز بعد مسجد شاه پناهنده
 شدند ولی بواسطه عدم تائین چهارصد نفر بطرف قونول خانه روس رفتند باین معنی
 که محمد علی نقیسه و بعضی تجار و کسبه ساکنین سرای حاجی کریم که همه جهت هفده نفر بودند
 شب را در مسجدی که مقابل قونول خانه بود میوته نمودند و صبح روز نهمتت وارد قونول خانه
 شدند و سایرین را دعوت کردند

آقا میرزا

آقا بختی بلا حظه بعضی وجوه مالیاتی و بعضی مذاکرات خارجی که با حکومت طرفیت داشت
 جدا برای برداشتن حکومت آسایدکی کرد و با کمال فعالیت عدم رضایت از اقبال
 الدوله و مضرات اقدامات او را تعقیب و مدکار می نمود و ثقت الاسلام با طمأنینه
 اعلامی کلمه مشروطیت بجهت کوشش می نمود و مخارج متحصنین را از خود میرسانید اقبال
 الدوله نظام العلماء و حاجی میرزا عبدالحسین نصاری و چند نفر دیگر از اهل اصفهان را
 مسجد شاه فرستاد که چند نفر را امانی اصفهان انتخاب کنند و مقاصد خود را کتباً
 بفرستند مع التأسف آنکه هیئت متظلمین فرستادگان ایشانرا با تهدید و تشدد

سخت عودت دادند و چون آنها خالی از مخاطره نبود

در این وقت استعدا و جنکی حکومت یکفوج جلالی و یکت فوج ملایری و پست نفر از
 غلامان کشیک خانه بسر کرد کی خسرو خان و هشت نفر فراق و یکصد و پنجاه نفر
 از سوار اصناف و معدودی از قفقس کچیان اصفهان که کلیه استعدا و او هزار و
 نصد و کسری عدد بشمار میآید و اغلبی از سربازان که در خانه های امانی قرار داشتند
 حاضر نمودند در میدان شمش جهان اجتماع کرده و فیلد می نمودند اما جلوه نداشت و نظر
 امانی نمیآید و مکر حکومت ملکر اف شکایت بدربار طهران میرد و مدعی جوانست
 جواب مساعد نمیرسد تقه الاسلام برای اینکه امانی بشر و طه طلبی معرفی نشود با
 هیئت متحصنین همراهی علی نمیکرد و چون نظر ورود مصمام السلطنه و سوار بجاری
 بود غالباً واسطه اصلاح ما بین حکومت و متحصنین میشد و از خیالات جابراه اجرا
 حکومت جلوگیری میکرد و از طرفی آقای نجفی را با حصار امانی و مات بشهر و عنوان
 تخفیف مالیاتی تسویق و ترغیب می نمود و متوالیاً قاصد های مخفی مثل مؤمن زاده
 اصفهانی و غیره با طلب بجاری میفرستاد تا آنکه لیله نیم و یحیی یکصد و ده نفر سوار
 و پیاده بجب تباری بریاست ضرغام السلطنه بجب تباری بدست جرد که نیم فرسخی
 شهر است وارد شدند مصروف با این واقعه اعلانی مبضمون ذیل توسط حاجی
 غفار خان قوام دیوان ختیا بدرب توئول خانها و بازار و مسجد شاه الصاق شد
 خدمات حاجی غفار خان و طهران معلوم است بعد از انفصال پارلمان محمد علی میرزا

در پی مزاحمت او برآمد فراراً از طهران بکرمان و از کرمان باصفهان آمد و سرانجام
 الاسلام در شیراز مشروطیت به دست و عهد استمان شد ظاهراً و سید صلح میان
 اقبال الدوله و امالی اصفهان و باطناً اش روسیون را دامن میزد

سواد اعلان

ای امالی اصفهان از چه وحشت دارید چرا آنچه در دل دارید دو دو سال است
 دولت شما داده حق شرعی حقیقی وطن پرستی شما است از دل زبان میآورد
 معدل نایب حکومت قصیر آنچه سیرازی که دنبال او در چسبیده اید چه اهمیتی دارد
 در صورتیکه جانهای عزیز برادرهای آذربایجانی و سایر نقاط ایران در راه اخذ
 حقوق خود و شما رفته و میرود این اجماع و آشوب را که خداوند باین قسم برای رسیده
 شما با حقوق خود در این شهر فراهم کرده منعتم دانسته و قدر بدانید و هرگاه غیرت
 استقام کرده اید در نزد شما خلقی نیست اقدام نموده با کمال رشادت و قوت قلب
 از جان و مال گذشته بخواهید حقوق شرعی خودتان را و تائسی برادرهای آذربایجانی
 نموده باز بگیرد و یک نامی ابدی جهت خود و اخلاقان در دنیا بگذارد یا کت
 عصیت کرده و بموطنان خود را در سایر نقاط ایران مورد توبیخ و سرزنش قرار دهد
 (مجا بدین اسلام) بر روز این اعلان تولید حرارتی سخت در امالی اصفهان

نموده و باعث یحجان عظیم شد صبح نهم ضرغام السلطنه از طرف محله چهار سوق
 شیراز با عرو و نمود و خلفاً عده از مشروطه طلبان خفياً از او استقبال کردند در

دروازه دولت که رسیدند سر باریان ملایری که راه دارخانه را سکر نموده چند
 کلوله بطرف بختیاری انداخته بکنفر از بختیاری هم گشته شد بختیار به از طرف
 بازار مسجد شاه آمدند و با قبایل الدوله تا ورود مسجد شاه پیامهای فریب آمیز
 دادند که ما طرفیت نداریم و حامی دولت میباشیم از هنگام ورود بقرب دروازه
 خانه که ورود آنها بموضع غریب خان قشعانی و محمد حسین خان سر قریب با قبایل الدوله
 رسید در بنوقت حکومت امر بشلیک لشکر و توب بطرف مسجد شاه نمود جمعیت
 ملت که تقریباً دوسه هزار نفر میشدند از مسجد شاه متفرق شدند و بیست علما با افاضت
 ثقه الاسلام بجای ماندند چند نفر هم از طرف ملت از بالای کلدسته های مسجد دار
 انکوره شلیک می نمودند و هم بکلدسته توب بسند که آمارش باقی است آنچه نفر
 هم مجال توفیق یافتند و متفرق شدند و چند نفر از لیسان بهلاکت رسید
 در بنوقت ضرغام سلطنه وارد مسجد شاه شد و از علما اجازه دفاع نمود مجاز شد
 دوازده نفر از خوانین بختیاری را بعد از مبارکه دوازده امام اشخاب نموده از
 جمله پیرش ابوالقاسم خان بود ایشان پیش دستی کرده کعبه شیخ لطف الله را
 از تصرف دولتیان بیرون آوردند و با کلدسته های مسجد سکر نمودند مجدداً
 شروع به تیر اندازی شد ابوالقاسم خان بدو آیشانی بکنفر توپچی را هدف
 کلوله نموده بطوریکه از بالای برج بزیر اعداد توپچی دیگر بالارفت و توب کوهستانی
 بطرف لیسان فراوان رفت بواسطه محکم نبودن مکان توب و بد نشستن پاچه بند برج

خراب شد و توب و توبچی بزین افتاد پس از آن توب دیگری از درب خیمه
 پروان کشیده و رب مسجد شاه راهب قرار دادند اما از سلک توب فایده نکرد
 و پس از آن صدای توب قطع شد

در وقت سر باران طایری و جلای بعضی در سکر مشول سلک و بعضی مشول عارت
 بازار شدند و تمام بازار بزرگ را عارت کردند و در تمام السلطنه از واقعه با خبر شد
 چهارده نفر از شجان بختیاری را بجلوگیری سر باران فرستاد ایشان سر باران را
 متفرق کرده چند نفر را مقتول و چند نفر را دستگیر نمودند و بسجده شاه آورده محبوس
 بخیاریان این هنگام سبقت کرده سردر تفره خانه را که سگری محکم بود قبضه نمودند
 در شب دهم اقبال الدوله مجلس مشاوره از اجزای خود و چند نفر دیگر از قبیل حاج
 فاتح الملک وکیل و حاجی غفار خان مرزوروشا برآورده منوچهر میرزای کارگذار
 اصفهان تشکیل داد اجزای شخصی او اینطور رای میدادند که حتی القوه باید با طمیان
 مقاومت کرد اما حاجی غفار خان محض اینکه مانع را از میان بردارد و او را بفرار
 دلالت میکرد حاجی فاتح الملک را رای میداد که باید یکی از قوتوالیها یا پانزده سوار
 بنیال اینک و دیگر جنگ و خونریزی موقوف شود زیرا که اگر فردا اقبال الدوله یا
 باقی می ماند خونریزی کاملی میشد اقبال الدوله این رای را اختیار کرد بعلاوه
 نمیخواست با ملت طرف شود و خون بی گنا مانرا بگردن گیرد کارگذار بر حسب حال
 خویش اقبال الدوله شرحی بمضمون ذیل بقونول روس نوشت

سختن امان

شخص ایالت امشب را میخوانند در قونولخانه دولت بهیسه روس میزیره شوند تا
قرار اصلاحی در اینجا داشته شود

اما جواب دادند با وجود اینکه ملت بقونول خانه پابنده شده و ما اخطار نمودیم
که خوزیری نشود باز بطرف ملت سلطنت نمودید و بازار را را غارت نمودید چگونه می
توانیم ایستاد به پریریم پس از آن شرحی بهمان مضمون به قونول خانه انگلیس از طرف
کارگذاری نوشته شد جواب رسید که خانه من خانه خود حکومت است بعنوان
معانی بهره وقت تشریف پاوردند پریره خواهند شد

لذا اقبال الدوله دو ساعت از شب مزبور رفته با عده اربستان خود و سرباز به
قونول کرمی انگلیس رفت و سه صندوقچه آهنی از جواهر و نقدینه و نشان قدسی که هرگز
میرزا با داده بود بانضمام ملکر اف نای رمر با خود برد

اقبال الدوله اینموقع را خیلی با قیمت میدانست که جانی بدر برده و با ملت مقاومت
نموده روز یازدهم سربازان و مجتبیاریان مشغول جنگ بودند اما فتح از هیچ
طرف ظاهر نمیشد و متحصن اقبال الدوله در آرزو مستور ماند ملکر اف خانه و قلع را
بدر بار طهران اطلاع داد از طرف اقبال الدوله و کسانی که بعضی ملکر افها توسطیم
انگلیس طهران رده شد روز دوازدهم سرباز و توپچی از دستگشتن آذوقه تسکرها
از دست دادند سربازهای جلالی با اسبابهای غارتی توابع اصفهان فرار کردند
سربازان طایری بقونول کرمی انگلیس متحصن شدند روز سیزدهم توابعان خیره
افزودند

از شک و رنزل و یک توب که هستانی و دو عزاوه توب ته پر و قریب هزار
 و ششصد کلوله توب بتصرف ملتیان آمد ولی ما سوره های توب را باز نموده بر وجه
 که بی فایده ماند و نیز اسبابهای اقبال الدوله بگارت رفت در این موقع صدای زنده
 باو بختیاری و پانیده با و آراوی طلب شد از حسن اتفاق آنکه غالب اسبابهای
 غارت شده بازار ایران که در سر بازار خانه چهار حوض پنهان نموده بودند پس از فرار آنها
 بدست آمد همان روز دوازدهم جناب مصمام السلطنه با پانصد سوار و پیاده ارادت
 وارد شهر شد و کسیر بجهت شاه ورود کرد مشروطه طلبان از روشی و رمقی از نو باز آمد و
 شغف همی نمودند مصمام السلطنه را با کمال احترام پیش باز نمودند

در این موقع اتفاقا بخشی بر خورد که معصوم از این اقدامات بدست آوردن حقوق مشروطه
 ملت است نه تخفیف مالیات و تعمیر جنس ثقه الاسلام در این موقع که خود را بمقاصد قلبی
 کامیاب دید توسط رقه و پیغام سایر علماء را دعوت نمود حاضر نشدند و خوف کردند
 جناب مصمام السلطنه قدغن کرد که تمام علماء کاغذ نوشتند و نیز جا رکیدند که هرگاه
 انجمن ولایتی را حاضر کنید من از انبیر میروم این اقدام کار خود را کرد آقایان علماء
 و سایرین دانستند که بدون همراهی مصمام السلطنه کاری از پیش نمیرند لهذا در
 شانزدهم ماه در چهل ستون انجمن را منعقد نمودند

اقبال الدوله مکرر میخواست که اگر مشروطه میخواهید من باشم همراه پیشم اما بشرطی که از
 حکومت من سر نه بچید ثقه الاسلام منبر برای همراهی او اسباب فراهم آورد که گاهی

با قران محمد برای اقبال بفرستد و او را محترماً با بختن سپارد

اقبال الدوله از ایندکرات خوشنود و بانظار آمدن ثقه الاسلام وقت میگذرانید

ولی مکراف طهران و تعیین حکومت فرمانفرما و خبر حرکت اردو و توب و سوار و مکراف

امیربهاورد و مشیرسلطنه بر و سهای توجانه و دستخط های محمد علی میرزا اسباب تشیع

و نفوت اجزای حکومت شده تغییر مسلک دادند و از این اقدام صرف نظر نمودند

و شروع کردند به تحویف و تهدید بملت اما تهدیدات ایشان هیچ اثری نداشت

انها اعتنا نکردند و حکامان بر ضد حکومت قیام داشتند از طرف طهران مکرافاتی

مضمون ذیل با اقبال الدوله میرسید

(اقبال الدوله حرکات اولیه و ثانویه که کردی آدم با شرف میگرد عده قشون صحبت

استعداد و ورخانه و توب بجه قدرت محرکین کیانند فوری جواب محمد علی شاه)

اقبال الدوله بعد از تفکر و اینکه دولت را قانع سازد جوابی مخابره نمود و پیش آمد

احوال را محول بخدم مساعدت امیربهاورد و غیره کرد اما در باب استعداد قشون چینی

نداشت که جواب بگوید امیربهاورد در باتش و تمام میرنج توجانه و محمد حسینیان سرتب

فوج جلالی را مخاطب ساخته خبرهای جلی از قبیل فتح تبریز و هزیمت ملت و غلبه بر

دولتی را با آنها مکراف کرد و نیز از استعداد آنها سوال میکرد و ایشان را دلخوشی همی

کرد که بزودی اردو از طهران بگنک شما خواهد رسید

ولی سرتب من بود که فشار غارت زدگی خانه خود و تحصن بقونسول کری بود و ابد این

نخنان و قعی نمیکداشت عجب آنکه اقبال الدوله موقع راز دست نمیداد و مطالبه اسب و تازی و وحش شکاری را مینمود

در اینموقع انجمن ولایتی دائر و مشغول کار شد جناب مصمصام السلطنه با کمال حد در همراهی با ملت خود داری نداشت و به پشت کرمی او علم مشروطیت در اصفهان بلند گردید و شروع کرد بحبس او و بی اسباب غارتیان انجمن ایالتی و رسید و محاکمه اجزای حکومت برآمد که آنها را به محکمه کشید و خسارات وارده از ملت را مطالبه نمایند اقبال الدوله از محکمه ابا نمود و وزیر با رفت و تقصیر را بگردن معدل گذاشت و توسط قونول خانه تأمین نامه از مصمصام السلطنه گرفت و باسی و دو سوار بطرف طهران ره سپار شد مصمصام السلطنه برادرزاده خود فقیم الملک پسر مرحوم عقیدیار خان سردار اسعد و ضمیمه السلطنه را با او همراه کرده از خاک اصفهان عبور داده مراجعت نمودند در اینموقع که با اقبال الدوله در قونولخانه مشغول مذاکرات بودند مصمصام السلطنه ملکر افغانه را از چنگ دولتیان بیرون آورده متصرف شد اما ملکر افغانی محرمانه مطالب را باغ شاه طهران اطلاع میداد پس از کشف اینمسلله ذبیح الله خان بختیاری را که سابقاً در ملکر افغانه بود مصمصام السلطنه از طرف خود به ملکر افغانه فرستاد و او را ذبیح الملائم نهاد و رود او به ملکر افغانه اسباب پیوسته ملیتان و جریان مقاصد ایشان شد و بعضی مطالب و مسائل ملیکی را کشف نمود از جمله ملکر افغانی بیشتر با تصف الدوله نمود و چنین وادار کرد که این ملکر افغانی

بهرین...

میر سلطه صدر اعظم است و مضمون مکراف این بود که تو از حکومت فارس معزول
و وجود تو فوراً در طهران لازم است

این مکراف همچنان غریبی با مالی فارس دست داد اصف الدوله مشغول مدارک سفر
طهران شد و بایم انگلیس از طهران تکلیف خواست معلوم شد این مکراف اصل ندارد
و از اصفهان شده لهذا اصف الدوله فسخ عزیمت نمود

باری پس از حرکت اقبال الدوله مصمصام السلطنه باستحکام انجمن ولایتی و تنظیمات
داخلی و اطراف و آسایش انالی مشغول شد بعضی از صبر بازرگانی که توقفاً از راه
مصلحت نمیدانست خرجی داده از شهر اخراج کرده و اسلحه آنها را ضبط نمود

ثقه الاسلام بریاست موقی انجمن اشباح شد با بجه مصمصام السلطنه با کمال وطن
پرستی مشغول اصلاح امور شد و آنچه را بعبارت برده بود بدگرفته تو مان شمار بصاحب
رد کرد تمام مالی تشر نمودند اما با این خدمت داعیه حکومت نکرد و فرانس و شاطر
که معمول ولایت است بخود نمی پذیرفت و میگفت من حاکم نسیم آمدن من برای استقرار
مشروطیت است و انما مکراف توثیق و شکر از انجمن سعادت اسلامبول و از
با و میرسد چون دانما اخبار و اراجیف در شهر پرمیشد که اردوی دولتی بقصد
اصفهان بحضرت عبدالعظیم آده مصمصام السلطنه مجبوراً حاجی غفار خان قوم دیوانه
برای تعیین عده جمعیت اردو و استقامت حرکت فرمانفرما با اردو روانه کرد و در
ضمن بهر اسی خود را با مشروطیت به متحصنین سفارت عثمانی پیغام داد

مشارایه چاپاری بطرف طهران رفت و در دستری طهران ناصرالدوله برادر
 فرمانفرما را که رئیس فوج فرامان و مامور اردوی اصفهان بود ملاقات کرده از آن
 رو شد و بطهران ورود کرده شاهزاده فرمانفرما را ملاقات کرد و مکاتیب تصدیق^{الاعلام}
 و مصصام السلطنه را رسانیده و از شاهزاده استفسام نمود که آیا بطرف اصفهان حرکت
 میکند جواب شنید که من با اصفهان نخواهم آمد و قوه طرف شدن با ملت را ندانم
 چنانکه در مانوریت تبریز هم موافقتی بر ضد ملت قدمی بردارم و حکم و امر دولت را در این باب
 رد نمودم اینک بهمین نحو بجانب مصصام السلطنه ملگراف نامه او را اطمینان بده که من
 بطرف اصفهان نخواهم آمد

قوام دیوان پس از آنکه این نوع سخنان را از شاهزاده فرمانفرما استماع نمود از
 خوشحالی در پوست نمی کفید فوراً مطالب را در مژگان نوشته به ملگرافخانه برد که مجاز
 شود و اما ملگرافخانه قبول کرده و ولتین از آن سرسپه آمدن قوام دیوان را اطلاع
 یافتند و شاهزاده مؤیدالدوله حاکم طهران او را گرفتار و حبس نمود و اما نوشتجات و
 مکاتیب علماء اعلام اصفهان را که در دست داشت بدست دولتیان نفیاء و باحکم قوام
 دیوان را به محبتس انداختند و امر بکشتن او صادر شد در این موقع میرزا مصطفی مجتهد استانی
 در حضرت عبدالعظیم بدست ماکنان سبادت یافت و بازار طهران بسته شد که شکوی قوام
 دیوان از میان رفت پس از آنکه در سخط مشروطیت صادر شد فرمانفرما و دیگران
 وساطت کردند و بعد از سه ماه و سه روز او را مرخص ساختند

بمقتضی و پرداریم در این وقت جناب حاجی علی قلیخان سردار اسعد وزیر داخله حالیه برادر
 که چکر تمصام السلطنه برای اعلائی لوای مشروطیت از فرنگستان وارد بختیاری شد
 و سان سوار دیده با استعداد کافی با صفهان ورود کرد و طیآن را از ورود او وقت
 کامل دست داد و در پیشرفت مقاصد ملت یقین حاصل شد

چون برای راه انداختن اردو بطرف طهران مناجیح کافی ضرور بود و بنسبت اینکه
 جناب شیخ خزعل خان سردار ارفع حکمران محمره از طرف محمره با بختیاری هم خاک و
 بمسایه و در راه مرمر سرگت ملکی دارند و بعلاوه با جناب سردار اسعد سمت خویشاوندی دارد
 اینسکه را با ایشان در میان نهادند در حقیقت از ایشان با اسم قرض طلب نمودند فوراً
 سردار ارفع ده هزار تومان برات تجارقی با کمال رضا و رغبت با صفهان فرستاد این
 مساعدت مردانه حینلی بموقع واقع شد

صمصام السلطنه قبل از انقضای مدت تمام وجه را مسترد و قبض خود را دریافت
 داشت با بجز پس از آنکه صمصام السلطنه و سردار اسعد از نظم و ترتیب داخلی صفهان
 و اطرافش آسوده شدند و انجمن ولایتی را دایر نمودند شروع کردند بنوشتن مکاتیب
 و مکرافات بسایر بلاد ایران و مردم را برای اقامه مشروطیت و دفع محمد علی میرزا
 خائن دعوت نمودند و نیز بعد از ورود جناب محمد ولیخان سپهسالار اعظم برشت و
 قبضه کردن آن ولایت را بنامی مکاتبه با ایشانرا اقدام نمودند و سپهسالار را با خود هم رای
 و هم خیال یافتند در این وقت جداً در عمل خود سعی شدند و مکرافات دیگر را بوزیر مختار

اطریش نمودند صورت تکلف از صفهان بطهران باز در بهم ربیع الثانی ۱۳۲۷
 توسط جناب مستطاب اجل اکرم وزیر محشار و ایلمچی مخصوص دولت بهیه اطریش و مجاری
 مقدم و شیخ السفراء دام اقباله

خدمت جنابان مستطابان سفرای دول محتایه مقیمین در بار ایران دام اقبالهم چنانچه
 خاطر مهمام شناسی انجناب مستطابان واضح و اشکار است در چهار و بهم جمادی الثانی
 ۱۳۲۴ هزار و سیصد و هشت و چهار نظر باستدعای عموم ملت ایران شاهنشاه مغفور مظفر
 الدین شاه امار الله بر نامه دولت ایرانرا (کنشی تویسون) و در آرای پارلمان قرار
 داده قانون اساسی را با مضای خود دستخط مبارک اعلیحضرت بهایون شاهنشاهی
 که رتبه ولایت عمد داشته صادر و مجری فرمود ولی بدستگاه پارلمان جوان ایران
 تحریک مفیدین بقوه جبریه پرحمانه منفضل و دستخط طوکانه صادر گردید که بعد از سه
 ماه از تاریخ انفضال پارلمان جمادی الاولی هزار و سیصد و هشت و شش بود با نتایج
 و تشکیل مجلس شروع خواهد شد چون اینوعده و فائده همه روزه کارفته و فساد در
 مملکت بالا گرفت رشته تجارت معطوع آسایش عمومی مرفوع مناسبات بین الملل منظره
 لذا از تمام ولایات با کمال عجز و کنسار و فای بعد و امر با نتایج و رفع تعطیل موثقی
 مجلس را از خاکپای مبارک پادشاه خود دام سلطانه درخواست نمودند و بطوری
 که از یک ملت بنحیب شاهنشاه پرست شایسته است مستدعیات خود را متواتر مکرر ابلاغ
 داشته از آنجائیکه در ایندست سبب من الوجوه بعد و رجوانی از لا و نعم سرور میآیند

یقین حاصل کردند که عرایض دولت خوانانه ایشان را به پیشگاه مقدس بهایونی نمی
 رسانند و از نیمی گذشته مفیدین و خائنین دربار می با سم صلاح ملک چنان تشریح
 با آذربایجان بر افروخته که اینک دولتین قومی شوکتین انگلیس و روس را در بلجبال
 ضعیف و مساکین آن سوخته برای حمایت مطلوبین و رسانیدن آن دو قه بوق استعد
 نظامی مجبور شدند و برخلاف معاهده رسامانه خود عمل نمودند در این وقت ملت ایران از غیر
 ملی و عرق وطن پرستی بچسبیده برای اداره کردن مملکت خود و حفظ مناسبات قوت
 و روابط قومیه که با دولت محابه دارند با تمام قوای خود حاضر شده که از هر طرف برکن
 سلطنت روی آورند و بلاد واسطه عرایض دولت خوانانه خود را بعرض پیشگاه مصلحت پنا
 بهایونی برسانند و بصورتیکه مبادا اشعار و مفیدین خط خود را در ارضای مملکت و
 با توجه به کی متطلبین را جلوه گیری کنند و ایشان را از ورود بطهران و تشریف آستان
 مقدس پادشاه قنوع معظم خود ممنوع دارند به ناچار هر یک بقدر استعداد خود قوه
 برای مدافعه حاضر کرده چینی آمدن بطهران شدند و حرکت نمودند که با جان و مال
 خود در استقلال مملکت ایران بکوشند و رضی نباشد بر اسم و رسم که باشد پامی بکنفر
 سپاه خارجه با ایران باز شود و رحمت بر آنان وارد آید و اینست که از نمایندگان بعرض
 دولت های معظمه خویش میبایم که مقرر فرمایند هیچ قوه نظامی در خاک ایران داخل
 نشود و موافق مسلک پطرنی که پیش نهاد فرموده اید هیچ طور مدخله را جایز ندانند
 و باز توضیح میبایم که بدون ترویجی حرکت و تسلیم بدانند که ملت آنچه اقدامات میکند

برای استرداد حقوق خود و استقلال مملکت است (علی قلی سردار اسعد) نجفقلی مصمصام سلطنه

رأیت عشر اول حجابی الاخری ۱۳۲۷

در این ماه ملکرانی سردار اسعد از اصفهان به سپهدار اعظم نموده است که من امروز وارد
شدم چند روز معطل میوم تا قوتنول روس و انگلیس بیاید و مذاکرات لازمه بشود

ملکراف اصفهان بقرون

جواب انجمن محترم ولایتی شیدا اله ارکانه

قضیه فحیه مشهد و اثر قبضه نفوس و هب اموال مسلمانان و هتک احترام ایشان ملایکه
پس بان و سلب راحت آن ساکنین دارند و سایر مفاسد موقعی از برای صبر و شکیبانی
بانی نگذارده البته فریضه ذمه هر مسلمانی است که در دفع این تعدیات حتی الامکان
در مقام چاره جوئی برآمده لذا از اصفهان پرتت بفراد اطلاع ببلاد جنوبی داده شده
ردوئی بریاست فنظم الملک و یروز حرکت امروز عده کافی بریاست ضرغام السلطنه
حرکت میکنند اردوئی مفصل ویکریم در جناح حرکت است (انجمن ایاتی)

ملکراف حضرت حجه الاسلام اخوند ملا کاظم و حجاب
ملا عبدالله از عیبات عالیات بسروار اسعد عام صدر الشیخ

تبع محمد علی میرزا و نصب بسید و قبضه طهران و جهاد با مسبدین واجب عینی و هرگاه
شون روس تجاوز از حقوقشان نموده و بهواداری استبداد اقدام کنند دفاعشان
واجب و همین زودی مقام منبع ریاست روحانیه اسلامیة برای نجات مملکت اسلامی

و تصفیة قطعی سلطنت شیعه حرکت بجانب ایران خواهند نمود

ملکراف تقی زاده وکیل مجلس از تبریز بجانب سردار اسعد

حضور حضرت اجل عالی آقای سردار اسعد دام اجلاله المتعالی

و ملکراف مبارک انسیم کمپانی و ایران زیارت وضع تبریز از تقدیمات معانین
خارج منوش مردم مضطرب جمعی کثیر در شهسبدر عثمانی پناهنده و حضرت سارخان
سردار و باقرخان سالار نیز در آنجا هستند قوون عثمانی تحلیات زیاد با طرف اید
- خوی - سلاسه بلوکات زیاد تصرف و خودارومی را هم شلوق کرده اند با
کرفاری این بیایات که معلوم میدارد و قدر بدبختی او در اینجا جزا و عدم فرغش از مصائب
باز و دست روز است بواسطه شایعات هزار و اشارات منابع دیگر که درباره شرایط
خانه برانداز فوجی بر استقلال که در پراگرام دولتین شاه و معاوله در میان دولتین
و دولت بسته شد از گذاشتن ایزرا مثل مصر در تحت نظارت آنها و بودن ادارات
در دست متشارهای فرنگی و سلب اختیار دولت از استعراض خارجه بدون اجازه آنها
و لزوم تصدیق ایشان در تعیین وزراء و ضمانت حفظ جان و مال سلطنت پادشاه و غیره
افکار عامه و خیالات چنان پریشان و مضطرب و قلوب متزلزل و منتصب است که
مصائب دیگر حتی همانا تراهم فراموش کرده ایم چه چه ضعیف علاج دارد غیر از مرکب و اگر
مطالب کلاً و بعضاً صحیح باشد فاتحه مملکت خوانده شد بدون اطلاع ملت و وطن را فروخته
و مثل مصر کرده اند و در آن جنسی غلیان افکار موجود است و از طهران هم از کابینه وزراء

و هم از سفرای دولتین توضیحات رسمی خواسته ایم و چون پارلمان مستعد نیست مگر

ملی حق استیضاح تا حدی دارند و در صورت صحت مصمم بر نوع تقاضا برای جلوگیری هستیم

خوبست شما نیز در این باب توضیحات از طرفان بخواهید و بعد از ذکر مشن جواب باید
با قداماتی که با حضرت سپهدار اعظم مفصلاً گفتگو شده و بحضور عالی از راه غیر مستقیم
عرض خواهد شد عمل کرده آه که خبثت اولیاء امور چه خاکها بر ملت ریخته و خواهد

ریخت بنجاب محمد خاقان سلام میرسانم و در اخلاص پایدارم (تقی زاده)

ملکراف جناب مصمام السلطنه بر و ز نامه جبل المئین کلکته

جبل المئین طهمان سحر سلطنت آباد محاصره مسلک رقیه دو ماه قبل را تصویب

میکنم مگر اگر خارج و حج عبات عالیات اطلاع بدید (بخفلی مصمام السلطنه)

از اصفهان بر و ز نامه جبل المئین کلکته ۲۸ جمادی الاخری

جبل المئین بعد از شهید شدن مایزده نفر خاصان و کثیری کجبتاری ملت فاتح و جبا

منجهان نظام و شراق تسلیم شاه در سفارت روس پناهنده پارلمان داور (بخفلی مصمام السلطنه)

ملکراف جناب سپهدار اعظم بجایان مصمام السلطنه و سر و دار ابعده

بعد العوان مطالبی را که به بیت وزراء عظام مخابره و مطرح فرموده بودند زیارت کرد

تمام محتوی صلاح دولت و ملت و سخن مقرون بحساب و صدق و حقانیت با مطاب

اطهاریه تبریز و قزوین موافقت دارد روح مطلب همان قرار داد خانه بر اندازی است

که مسموع شد در واقع در صورت صدق همان مسئله (القتل اولی من رکوب العار)

و بجزئی مخالفت از قانون اساسی را تصریح میکند با آنکه پس از افتتاح پارلمان
 معاهدات و معاوضات داخله با خارجه منوط بتصویب نمایندگان ملت است و این
 اقدام خلاف قانون بالتجدات که در اعمال و اجراء مواد قانون اساسی نموده اند
 منافی است یکی مسئله خروج مجاورین است که اول فصل مستدعیات عشره بوده است
 تأمینات کامله طهران و تعیین حکام قانونی مشروطه و تعمیر پارلمان بطور ناگه که
 اہم و واجب مطالب است کانه همان خروج ممسایکانت و لازم است جداً توضیحات
 خواسته تا تکلیف قطعی دولت و ملت معلوم شود مطالب اظهاریه آن ذوات محترمه را
 عیناً به تبریز مجابره کردم (محمودلی و بیست حاضرہ مکر افغانہ)

اعلان چاپی که از اصفهان بعراق فرستاده شد

بمعموم انالی عراق اعلان و اعلام میشود چشم باز کنید و ہوشیار شوید امروز تمام ولایات
 ایران مطالبہ حقوق معصوبہ خویش را مینمایند آیا شما از مذہب اسلام یا از نوع ملت
 ایران نیستید موافق احکام حضرات حجج اسلام دامت برکاتہم دادن مالیات و عتبات
 این سلطان جور منافی با اسلامیت است لهذا بموجب این اعلان خطا میشود کہ اگر چنانچہ
 بعد از رسیدن ہمین ورقہ مادہ روز دیگر در صد و انتخاب و تشکیل انجمن ولایتی برآید
 فیما المطلوب والا اصرار وجود خدائی و مجاہدین بجستاری و فدائیان اسلام بانصوب
 عطف عنان نموده انجمن ولایتی تشکیل دادہ سلب این شرافت از شما خواهد شد باقیان
 شما ہم نوشته شد اعلانی است کہ حجت را تمام کرده اقدام شمارا منظریم (تختعلی بجستاری)

صورت

ملکراف مصمام سلطه از اصفهان بوشهر
 اردوی بحبثیاری از منظریه گذشته اقدامات قانونین مفید نیفاده و معاد
 نمودند بموجب ملکراف رقت انکیز نمشد از طرف قراول روس بحریک حکومت
 ظلم و تعدی فوق العاده با مالی بچاره وارد آمده مصمام السلطنه

ملکراف از اصفهان بانجمنهای ولایات

البته خبر فتح دیروز را کاش میشنیده اید سلطنت آباد در محاصره بحالته مقصرین
 گرفتار سپه دار اعظم با سرداران ملی بسلامتی در بهارستان در کمال آسودگی مشول
 خدمتگذاری برای آسودگی نوع لازم است و کالت مطلقه در کلیه امورات باین
 دو سردار غیور و فرزندان رشید ایران داده شود که هر چه صلاح وقت است عمل
 نمایند انجمن بدون تعطیل و تضرع باید مشول کار و موطلبت امور بود از حال جدیگر
 و قیقه غفلت نمایند و کالت مطلقه فوراً با سیم بکلیس مجابره نمایند

انجمن ولایتی اصفهان بختی سکرانه

ملکراف سپه دار اعظم و سردار اسعد تمام ولایات ایران
 ملکرافخانه مبارکه بعموم حکام ولایات مجابره نمایند البته بتوسط روزانجات ملکرافی
 مستخضر شده اید که هر قدر عموم ملت ایران در استیغای حق مشروع مشروطه و
 مستغیبات نمودند و رؤسای ملت و رجال محترم دولت را برانجمنه فایده بخشیدند

قدم جز کوله توب مسل و شربل و لشک جو ابی شینده نشد بعد از رنج خون
 جمعی کثیر از مجاهدین و غلبه ملت شاه در روز جمعیت و مهم شہر جامدی الثانیہ ۱۳۲۶
 بفارت روس رفته و موافق قانون و حقوق بین الملل و تصویب عموم علماء علم
 و رجال و شاہزادگان و طبقات مردم از اصناف و غیرہ از تصدی با مورات
 سلطنت خلع و حضرت اقدس سلطان احمد میرزای ولیعهد را عموماً برای سلطنت
 اشخاب و نیابت سلطنت را بعد از حضرت مستطاب اشرف آقای محمد الملک و ا
 گذار نمودند بعموم ولایات قلمرو خود تان اعلام دارید امید داریم در سایہ توجہ حضرت
 امام عصر عجل اللہ تعالی فرجہ و حسن نیت اعلی حضرت اقدس سلطان احمد شاه در سلطنت
 مشروطہ بقاطبہ مردم از عالی و دانی در نہایت خوشی و خرمی بگذرد زنده و پابند
 باد دولت و سلطنت مشروطہ ایران - سپہدار اعظم - علی قلی

مختصر شرح زندگانی آقایی مصصام السلطنہ

در سنہ ہزار و دویست و شصت و نہ در چاخوز کہ ییلاق بختیاری است آقایی
 قیخان مصصام السلطنہ متولد شد سنوۃ طفولیت خود را در خدمت پدر خود آقایی
 حنیف قلی خان المغانی بودہ و بدستور پدر تربیت میشد و پس از گذشتن پانزدہ سال
 از سن ایشان و آگاہی یافتن از تحصیلات لازمہ کہ در آنوقت مرسوم العموم بودہ
 از طرف پدر بہر کردگی ہزار نفر سوار بجا بدید حشمت الدولہ کہ حاکم لرستان و عربستان
 بود مامور کوشمال (بن عبدالنجان) عرب میشود و در آنوقتہ کہ واقعا اول شروع

بکار و در میدان جنگ و جدال جزو مستبدیان شمار میآمده لیاقت ذاتی و قابلیت
 فطری خود را بیک تدبیر قابل توجهی ظاهر ساخته و سرکشان طاعنی را آنچه شایسته
 جلالت و بایسته رشادت بودند نشان داده و در میان جنگل پنهان عقاب خود را
 اعمال حیسانه خودشان سپرده و با سزاواری تمام جمعی را اسیر و دستگیر کرده بحد
 پد میآید چندی بعد نیر همان اعراب (بن عبدانخان) دیگر باره بفرستش بر منجزید بنا
 بر حکم شیخ دین محمد باز اینجانی آقای مصمصام السلطنه را با شاق محمد حسینیان سپهسالار
 رفع و دفع آن اشکر میکند مصمصام السلطنه هم با هزار دویست سوار عزیمت کرده با
 طاعنیان مقابل میشود در آنجنگ خود حسین بن عبدانخان کشته میشود و نفس او را در آبی
 که از جلو چادر حشمت الدوله میکشد کشته شد انگشتری در دست داشت که روی آن
 کنده شده بود (حسین بن عبدانخان) تدابیر شجاعانه این سردستانی که از آن ایرانی برآید
 بعرضه ظهور آید مایه بسی امیدوار بهای پدر کردید و مملکت ایران چشم انتظار خود را
 بیک نوع امیدواری قابل بجانب رفتار و کردار ایشان انداخت و گویا برای رفتن
 و آبادانی از همان وقت دست بدامان غیر متند ایران کرده با محمد آقای مصمصام
 تمام اوقات خود را مصروف کار نائی مینمود که باید کار خیر باشد در ۱۲۹۹ حسینیان خان
 اینجانی باد و نفرار سپهرش اسفندیار خان و حاجی علیقلی خان گرفتارتم ظل السلطان
 شدند و در همان وقت ظل السلطان حسینیان خان اینجانی کشته و آنچه نوشته و اسباب
 قیمتی و سند که اینجانی و اسفندیار خان داشتند تصرف نمود و مبلغ زیادی هم

اینجا
ایمروا

مأمور فرستاد به بختیاری و جبراً از مصمّم السلطنه و سردار ظفر گرفتند در آنوقت
 آقای مصمّم السلطنه و آقای سردار ظفر و آقای یونسخان و آقای امیر قلی خان در
 بختیاری گرفتار زحمت زیاد به شد و دو برادر دیگرشان اسفندیار خان و حاجی
 علیقلی خان در محبس ظل السلطان بطور سخت مجوس و زنجیر شده اند ناچار از روی
 لا علاجی و در ماندگی آقای سردار ظفر و بختیاری ماند و آقای مصمّم السلطنه و
 قتیان و یونسخان چهار روزه بطهران آمدند و در حضرت عبدالعظیم متحصّن شدند اتفاق
 ظل السلطان هم در آنوقت طهران بودستی شدن آنها در حضرت عبدالعظیم ایشا پیدا
 نمود نصیرالدوله شیرازی با وجهیه الهه میرزای سپهسالار از طرف شاه مأمور شده
 و آنها را از حضرت عبدالعظیم بطهران آورده و بظل السلطان میپارند ظل السلطان
 هم بعد از چهار ماه آنها را روانه اصفهان کرده و خودش هم با صفهان میرود در آنوقت
 بنا بر قراریکه ظل السلطان در طهران داده بود آقای حاجی علیقلی خان را از حبس مرخص
 نمود مدت حبس بودن حاجی علیقلی خان یکسال بود از سنه ۱۲۹۹ تا سنه ۱۳۰۰ ولی آقای اسفندیار
 خان تا سنه ۱۳۰۵ که شش سال تمام باشد در آن محبس گرفتار بود و از آنجا یک کتایش کار
 بسته بدست قدرت نامی حضرت باری تعالی است کوشش و تقلا می خوانین برای
 خلاصی یافتن اسفندیار خان و راحت نمودن خویشان را از سختکامات ظل السلطان مدتی
 بطول انجامید تا آنکه اسباب کار را خداوندی فراهم آورد و میرزا علی صفرخان
 امین السلطان صدر اعظم سبب عزل او شده از تمام حکومت محذول گردید پس از آن

امین السلطان میرزا عبداله خان کماشته خودش را فرستاد با صفهان و اسفندیار خان
از مجلس خلاص نمود و همراه خود او را بطهران آورد و منصب پل یکی را با دادند و رضا
قلی خان بواسطه اینکه عمومی بزرگ اسفندیار خان بود منصب ایچانی نائل گشت و
با شاق نظام السلطنه که حکومت عربستان را داشت پتقا خور آمد از بابت اینکه
ایچانی کری را بر رضا قلی خان داده بودند حاجی امامقلی ^{خان} حسیلی دلیگیر بود و باین جهت
کم کم کدورت باطنی ظاهر گشت ورشته دعوا کشیده شد تا بجایکه یکروز با جنگ کسرتو
کردید آقای مصمام السلطنه و آقای سردار ظفر بآئده سوار با امامقلی خان و آبغش
مقابل شده از قبل الظفر تا غروب آرزو جنگ بر پا بود و قریب هفتاد نفر آدم سب
در آن کارزار کشته و زخمی گشت

مع اجمعه از آنوقت بمیطور این کدورت در میان بود تا ۱۳۰۱ که اسفندیار و آقای حاجی
علیقلی خان و آقای سردار ظفر و رضا قلی خان و حاجی امامقلی خان در طهران بودند
امین السلطان محض رفع این کدورت قرار بر این داد که امامقلی خان ایچانی باشد
و اسفندیار خان ایل بیگی و حکومت چهارمحل هم با رضا قلیخان بدین قرار داد بگی
بجیاری آمدند و در انجامم باز سوال و جوابهای زیاده و بدل نمودند بالاخره قرار
بر آن شد که سه نفر با هم حکومت نمایند و کلیه این تقار و کدورت برای سوخنی بود که
مخصوصاً اسفندیار خان بعضی توهمات داشت نه برای حکومت یاری است
در ۱۳۱۳ باز حکومت بجیاری و چهارمحل تعلق نطق السلطان گرفت و دوبره سبب حجت
در آن

فراهم شد ولی این بار آقای مصمصام السلطنه در اقامت کرده و بهدستی رضاقلیان و
 محمدحسینان سپهدار جدا برای جلوگیری تعذبات ظل السلطان استیادگیهای مردانه
 نمودند تا آنکه ظل السلطان اردوئی برای دستگیری ایشان فرستاد و در (دو شهر)
 آقای مصمصام السلطنه و سایر خوانین بار دوئی ظل السلطان که تقریباً سه هزار نفر بودند
 مقابل شده و جنگ سختی واقع شده و تسرب همشاد آدم و اسب در آنجنگ کشته شد
 اسب آقای حاجی علیقلی خان هم کلوله خورد بالاخره اردوئی ظل السلطان تاب مقاومت
 نیاورده فرار نمود پس از آن آقای مصمصام السلطنه با هزار خانوار بختیاری بستان فرستاد
 و دو سال آنجا بود و بعد در سیپانی با اولاد حاجی اماقلیان معاہدہ کرده از لرستان مراجعت
 نموده اسباب معزولی ظل السلطانرا فراهم آوردند در آنوقت اشترار (دیر کونذ) بسیار شد
 و بدکرداری رفتار نمودند آقای مصمصام السلطنه و اسفندیار خان و سپهدار و سردار محترم
 با ده هزار سوار و پیاده برای دفع آنها حرکت نمودند و دو دسته با هم تصادف نمودند جنگ
 سختی کرده و در آن جنگ قریب صد نفر از طرفین مقتول و زخمی شدند عاقبت (دیر کونذ)
 مغلوب و اسیر گشتند و قریب پنجاه نفر از رؤسای آنها را آقای مصمصام السلطنه معلولاً
 به بختیاری آورد آقای مصمصام السلطنه تمام اوقات خود را باین قبیل رخصت مشغول
 بوده و در هر ماه و سالی بکثرت رخصت و مشتی در جلوس نمودار میشد و برای دفع و رفع
 اینگونه فسادها و کوتاه نمودن دست ظالمین و اشترار جد و جهد فوق العاده ظاهر میباشند
 بطوریکه وقتی بگذارشات زردگانی ایشان تموم نمائیم می بینیم در هر وقت این سه را مرد

راحت و آسوده نبوده اند همیشه مشغول دفاع و جنگ و جدال بوده اند مهاجرت و قبیله
 ظاهر شد در سنه ۱۳۲۶ هزار و سیصد و پست و شش که جناب ستار خان سردار قبیله در تبریز
 با اردوی دولت مشغول زد و خورد و جنگ بود بجهت اینکه آقای مصمصام السلطنه اطلاع
 از وضع تبریز و امانی آنجا حاصل نمود و حال آنحضرت را بنظر وطن خوایی و نوع دوستی ^{و حظه}
 نمود و اوست فی الحقیقه برای مطالبه حقوق ملی بیچاره و مظلوم اعشاده اند بخواری
 آنها خون غیرت و قوت او بجوش آمده اول بار با بعضی از آقایان صفهان بواسطه
 مکاتبات معاهداتی بعمل آورده و یکبار از سر غیرت با یک قوت قبیله تمام که مخصوص
 ایرانی زاد است کشته شدن در راه مملکت و ملت را بعهده گرفت در این موقع که مصمصام اینکار
 برزک شده آقای حاجی علیقلی خان سردار اشعری کمانه برادر غیرتمند وطن خواه با وانش
 ایشان و برادر دیگرشان یوسفخان اسپر مجاهد و فرزندشان مرثی قلیخان تمام در
 اروپا بودند آقای مصمصام السلطنه بدون هیچگونه ملاحظه و شها بودن بدون درنگ بیجا
 مقصود خود با شتاب هر چه تمام تر حرکت نمود ضرغام السلطنه را با پیش ابوالقاسمخان
 و عده سواری از جلوه با صفهان فرستاد و خود از عقب تشکیل اردوی قابلی داده با ^{سعداد}
 کافی بانصاف همی که در خوردان نامدار است مثل سیل جاری حرکت نمود قبل از ورود
 مصمصام السلطنه با صفهان ضرغام السلطنه با همان عده سواری که از پیش فرستاده بودند شروع
 بجار نمود و بعد از یکشنبه روز جنگ با حکومت اقبال الدوله سعید که مصمصام با او
 قابلی وارد می شود شبانه در قونولجان انگلیس پناهنده شد و شهر صفهان بتصرف

بخیاری آمد و مصمصام السلطنه هم با یکدیگر غیرت و قوت وارد صفهان شده و بعد حکومت
 قرار گرفته و معنی مروت و عدالت را بعرصه طور آورد و اول حکمی را که جاری کرد سرد
 داشتن اموال مردم بود که اتباع حکومت بغارت برده بودند بطوری این حکم مؤثر افتاد
 که هر کس هر چه برده بود خود او با کمال احترام بجا بشسرد و می نمود (چنان کند بر رکان چه
 کرد باید کار) در عیون آقای سردار اسعد و مرضی قیچان و یوسفخان امیر مجاهد ارزن
 فوراً حرکت بایران نمایند آقای حاجی علیخان سردار اسعد و مرضی قیچان از طرف
 ناصری با صفهان آمدند و طی با آقای مصمصام السلطنه شدند ولی آقای یوسفخان حجت
 زیاد و تدبیر بسیار از طرف طهران با صفهان میآید و بصورت ظاهر همچو وانمود میکند که
 میروم با صفهان و مصمصام السلطنه را از این حرکت پشیمان کرده و با مقاصد محمد علی میرزا
 همراهی خواهم نمود باینگونه تدابیر خودش را سلامت با صفهان میرساند محمد علی میرزا
 هم همه روزه بوسایل مختلفه فکر افات مهم مخا بره میگرد که شاید خوف دامن گیر شود
 و آقای مصمصام السلطنه نیز با خیالات و مقاصد مکرره محمد علی میرزا همراه شود
 باری چون فهمید اینگونه مذاکرات همان حکایت منج بربسنگ است و همچو مصمصام السلطنه
 از رای ثابت خود بر نیگردد و ناچار تمهید اردوئی کرده بطرف صفهان فرستاد ولی
 اردوئی دو کتی از قم و کاشان جبرست حرکت کردن بطرف صفهان را نمی نمودند و
 قریب هفت ماه اردو در قم و کاشان بودند و نمی توانستند برای صفهان حرکت نمایند
 آقای مصمصام السلطنه برای اینکه کار را برودوی بکطرفه نماید تشکیل اردوئی داده طی با آقای

سزوارا نمودند و این اردو که بالغ بد و هزار نفر بودند از راه رباط کریم طی باقی سپیدار عظم

شدند اعطای نشان قدس با قاضی مصمصام السلطنه

در عشر سوم ربیع الثانی هزار و سیصد و پست و نه از طرف دولت علیه ایران کقطعه

نشان قدس که از اولین امتیازات است بصمصام السلطنه مرحمت شد

سواد مطوفه فرمان فرمان شاهی

بنام نامی اعلی حضرت قوی شوکت شاه سلطان احمد شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطه

از آثار ثابته عدالت و حق گذاری و وسائل ترقی و سعادت ملت و مملکت است که بر

طبق نیات خالصه و قطوب صافیة خود خدمات شایان در استحکام اساس سلطنت مقرر

نموده و در استقرار این اساس مقدس برای ای مجاهدات قویة توفیق و تائید یافته

و ظایف فرضیه دولتی و سعادت مندی را با فداکاریهای صمیمانه بموقع تقدیم

رسانیده اند پادشاه شایان مبدول آمد و چون جناب مستطاب جل اکرم صمصام السلطنه

در تقدیم انجذمت بدولت و ملت و تمهید و تشید اساس عدل و سعادت جان فسانی

صادقانه وطن پرستی خود را کلاماً بموقع بروز و ظهور آورده و در مجاهده با بدخواهان این

اساس پاک امتحانات نمایان داده و شایسته قدر دانی و مرحمت دولت گردیده

و بدولت ابد مدت فرض است که همیشه رجال کافی و متصدیان خدمات بزرگ را بخوار

عالیه نائل دارد لهذا جناب مغزی الیه را بصدد ورنی فرمان با اعطای نشان قدس

حایل مخصوص آن که بزرگ ترین امتیازات دولت است مقرر و مسابهی میداریم که ایران

اشخاصی را

قدشناسی دولت بر اعتبار مقامات خدمتگذاری خود افزوده بذل انجمنیه را

از عطایای بالاستحقاق بداند سگوزنیل ۱۳۲۹

در عشر دوم مجادی الاولی ایالت کرمانشاهان بعهدہ ایشان موکول شد اما پذیرفتند

اسامی فرزندان دگور جناب مصمام السلطنه

مرضی قلیخان وکیل مجلس دارالشرایعی دوم چراغ علیخان



صورت جناب اشرف نجفعلی خان مصمام السلطنه ایل خانی کل محبتیاری

شرح حالات و تاریخ زندگانی سردار اسعد

جناب اشرف حاجی علی قلیخان سردار اسعد چهارمین فرزند بزرگوار و مندمر حویم حسن قلیخان انجمنی کل بمبئی است که شرح حالات اجداد کرامش در این کتاب مبسوط و برج و ضبط است در ۱۲۷۴ در قشلاق بمبئی متولد شد چون بچنین سنش آثار جلالت و اطوار سیادت معلوم و مبرهن بود و در وود مسعودش مهر پدر را بجانب خود جلب نمود و کمال مواظبت را در نشوونمای او از هر جهت منظور داشت

و رثه الیاده کابر اعم کابر انجمنی بزبان حال انیسر همی خواند

اندوئی که می طلبیدیم از خدای پر سید راه خانه و خود از در آمده

پس از آنکه زمان کودکی را طی نمود و او ان صماوت را مستوعب شد معلمی دانستند مرا و را حاضر ساخت تا پس از فرا گرفتن الف با و مقطعات حروف بتعلیم کلام الهی پرداختند و از آنجا که خداوند تعالی در برخی از بندهگان خود هوش و فراست را بویست نهاده در اندک مدتی زبان فارسی و خط تحریر را فرا گرفت از آن پس بمقدمات غیره و ادبیا از نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و بدیع و امثله عرب مشغول گردید چنان مهارتی در این علوم پیدا کرد که با هر کس از فضلاء و ادباء مباحثه نمودی بسیار شدی هم در تاریخ سلف برخی بسزا دیدی و کجی مهابت کردی تو ان گفت که در مملکت ایران چون وی اتکاهی در تواریخ و سرگذشت پیشینان امروزه نباشد خصوصاً در تواریخ فرنگ کی از علماء با فریبک است با اینکه در انوقت در بمبئی

هنوز از علوم جدیده اثری نبود بعد از تکمیل ادبیات فارسی و عربی تحصیل علوم خارجه
 پرداخت هم در سالی چند در علوم جدیده شخصی شاخص کردید هر کس حضرتش را می‌گفت
 از این هوش خداداد تعجب مینمود و نمیدانست که ازین پس فخر ایران و پشوان
 ایرانیان خواهد بود این طفل یک شب سه روزه صد ساله میرود در هر موقع که از علم و ادب
 و قایق عجم و عرب فراغی یافت بپتیر اندازی و کوی بازی و اسب آرنی پرداخت
 و در تمام این فنون سرآمد عصر خودش

اما با کمال شجاعت و دلاوری در هر موقع از فروتنی و مردم داری کوتاهی نکرد علم و کتاب را
 بهتر از نعمه طنبور و رباب دانست و تسلیم و کاغذ را بر ساز و آواز مقدم داشت
 قسم کوتاه و صریح خاتم زخمه و نعمه رباب نیست
 و همواره دور و نزدیک ترک و تاجیک از سفره نغم و دست گرمش خوشه بر گرفتند
 و توشه برداشتند سیم و زر در حضورش پیراز نسک و حجر است
 کردل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد
 و در خدمت والده محترمه خود در سه بریارت خانه خدا مشرف شد

لاجرم چون مرحوم حسین قلی خان ایلمانی بجهت قدرت و نفوذ کامل خود تمام ایلیات
 مختلفه بجنبتاری را مطیع خود ساخت و قدرت و سطوتش در تمام ایران خصوصاً
 در اصفهان موقعی عظیم بدست کرد شاهزاده مسعود میرزای ظل السلطان حکمران اصفهان
 سخت بر خود هراسان شد و کلمش در جنبتاری دیگر بهیچ وجه محل اعثانند بعلایه بجهت

انظلمای فاحش و بی ناموسیها که شاهزاده مزبور با آب و گلش خمین بود و در صحنه
از جنگ ناموس و کشتن و بستن دزه فرو گذار میکرد با نیواسطه در مدت حکمرانی خود
دارای پنجاه شصت کرومکت کردید میتوان گفت که شاهزاده اعداد بسیار
و بدست و بونی از مردی و مرداکی در وجود او نیست خود در مجلس ازین پیش گفته بود
که من بدست خود بمقتضی نفر را بقتل آوردم برای نمونه یکی از اعمال زشت او را
بیکارم تا عوام ایران او را بخوبی بشناسند

وقتی شاهزاده سنگ آل قاجار بشکار میرفت و سکهای شکاری همراه داشت در راه
زن دهقانی را خرید که پای برهنه و با جامه پاره در تابش آفتاب مشغول کندن
تبع و خا راست موقی بدست کرد و گفت قوچی راکته و پوستش را کند و رود
و امعاء او را در آورده نگاه حکم داد از ترس برهنه ساخته آن روده را از سرپایی او
چید پس از آن با مراد قلاده سکهای شکاری را برداشته حکم بویرش داد و نسکها
که بوی روده شنیدند با کمال شحی آن زن بچاره را در میان گرفتند پاره پاره شدند
شاهزاده آزاده اینکار را نوعی از دلادری میدانست و بی خنده نمود

بطلب کریم ایلیانی که سرپایش بعدل و داد مشون و خمیر مایه اش برجم و مروت
و تدین و اسلامیت مرهون بود همیشه شاهزاده را ازین نوع حرکات منع همی کرد
رفته رفته ایلیانی را سدی بزرگ از برای خیالات و اقدامات زشت خود دانست
و عداوت او را در دیک سینه همی بچت اما خود را مرد میدان او نمی شمرد و ناچار بلیس

و حیل پرداخت و در پیش پدرش ناصرالدین شاه بنامی افساد را گذاشت و حضوراً
 و غیاباً بهمی گفت ایلمخانی را آن قدرت و شوکت است که غمخیز سلطنت را از
 قاجاریه بختیاری تحویل دهد و کسی را قدرت جلوسگیری نخواهد بود ناصرالدین شاه
 سخنان پسر را باور نموده اجازه قتل او را داد شاهزاده کار را بکام و شهنشاه
 رام دید و به تدبیر حسین قلیخان و دو پسرش اسفندیار خان سردار اسعد و حاجی علی
 قلیخان (جناب سردار اسعد) را در دار الحکومه اصفهان بصفایف تجلید و شایسته
 بنا مردی بگرفت و در همان شب ایلمخانی را طاب انداخت و فرزندان را بریدن
 فرستاد تاریخ شب پست و هشتم جمادی اول ۱۲۹۹ و نود و نه خدایش رحمت کینا و
 و شهرت داد ایلمخانی سکه نموده فوراً طوائف بختیاری را بوعده و عهد بجا
 جلب نمود و الا ایل جلیل بختیاری که بغیرت شهره اند و همه نوع پیشرفت از
 برای ایشان فرام بود شاهزاده را بهلاکت میرسانیدند بعلاوه شاهزاده
 میان خوانین بختیاری افساد نمود تا بحدک خاکلی پردازند و بتلافی اقدام نمایند
 پس از آنکه یکسال ازین واقعه گذشت با اقدامات مجددانه امین سلطان صدر اعظم سردار
 اسعد از زندان خلاصی یافته بدار انخلاف آمد و مورد مراجع طوگانه آمده سپرده به
 صدر اعظم شد و در خانه صدر اعظم منزل کرد و کمال حرمت و جانبداری را در هر موقع
 از سردار اسعد ملحوظ میداشت و عده سوارانی که از ایل بختیاری در طهران با صدر
 سوار میشدند در تحت دیدت جناب معظم بود از آنجا که فرط کیناست و عقل و تدبیر

مشاریه معلوم صدر اعظم بود در تمام امورات کشوری و لشکری از او شور
 و استشاره نمود و رای او را بر سایر آراء مقدم میداشت
 این بود که رفته رفته بحسن معاشرت و مین مجالست جلب قلوب مالی را نموده برگان
 کشوری و امیران لشکری هر روزه درکن خدمتش نمودند

یکباره عامه و خاصه بجزت او توجه نمودند و در این مدت توخس در دار انکلا فدا و قات
 خود را با شاع صریت و مشروطیت داشت مفاسد ظلم و محاسن عدل را بدو ستان
 بیان نمود جمعی با او هم رای و رسم عقیده شدند سالی چند که از نیم مقدمه سپری شد میان
 خوانین و رؤسای بختیاری تبار و که درت حاصل شده کار بکنک و جدال کشید چار
 سفر بختیاری را واجب شمرده بد انصوب شتافت و باز بانی لین و بیانی نزم میان
 برادران و عموزادگان را اصلاح نمود انگاه بطهران مراجعت کرد و چندی دیگر در طهران
 توقف داشت و مرسومش این بود که سالی سه ماه در طهران و مابقی را در بختیاری رکن
 میکرد یکبار سفر فرنگستان در خاطرش خطور کرده اجازه این مسافرت را حاصل نمود
 در سال هزار و سیصد و هجده از راه هندوستان بمسافرت فرنگستان رفت بعضی
 بلاد هند را از قبیل اکره و دلی و بمبئی و غیره را سیاحت کرده از آنجا بمصر و آنصر
 بارو پاتشرف برد قریب دو سال و کسری این مسافرت مدت داشت تمام نکات
 علمی و تاریخی و سیاسی اروپا را با دقت ملاحظه کرده برای مملکت خود ذخیره برداشت
 و در مجالس رسمی و پارلمانها حضور بهم رسانید چون شخصیت او در اروپا شهرتی پیدا کرد

بهرمانروز

بفرمانسری پاریس دعوت شد و عضویت بهم رسانید در این سفرت مبلغ گزافی
 بمصرف رسانید چنانکه حضرتش رایگی از رودهای انگلیس میگرداند بعد از سیر و
 کامل با یران مراجعت کرد و دیگر کثرت در سال هزار و سیصد و پست^{۱۳۲۴} و چهار برای
 معاشرت چشم عزیمت فرنگستان نمود و تمام شهرهای بزرگ اروپا را سیاحت
 کامل فرمود ایندفعه مدت مسافرت سه سال کشید زبان فرانسه را بخوبی فرا
 گرفت چنانکه محتاج مترجم نمیشد در آنجا خبر تعطیل پارلمانرا استماع کرد سخت آه و
 خاطر و پریشان شد و از ایرانیان مشروطه طلب که در پاریس بودند مجالس متعددی
 منعقد کرد و در برقراری مجلس ملی شور و مشورت نمود نتیجه این شد که باید خود به سهام
 کمر همت بر بند و در قلع و دفع محمد علی میرزا بکوشد سخت بواسطه مکتوبات متعدده
 مابین خوانین بختیاری را اصلاح کرد و آنها را بر ضد سلطنت برانگیخت و خود
 از راه هندوستان بعبربان ورود نمود و از راه بختیاری عزیمت اصفهان کرد
 بعد از فتح اصفهان با اردو و تدارک کامل تحیر طهارت را پیش نهاد خود ساخت و در
 هزار و سیصد و هفت^{۱۳۲۷} عزیمت دارا بخلاف نمود چون واقعات این سفر در اینجا
 درج شده به تکرارش نپرداختیم خلاصه در بادامک طحی بار دوی جناب سپهبد ارجمند
 شده بار دوی دولتی چندین جنگ کرده اردوهای دولتی را شکست داده پس
 نشاندند و در پست و چهارم جمادی الاخری هزار و سیصد و پست و هشت^{۱۳۲۷} یکسره بطهران
 ورود کردند بعد از جزئی زد و خوردی با مستحقین بهارستان و قراولانها شورش را

متصرف شده در مرکز بهارستان نزول اجلال نمودند اما ملی شهر با کمال بیباکیت
 ایستادند و پیشباز کردند در مدت دو سه روز از طرف اردوی محمد علی میرزا شرو
 بهارستان را بمباران نمودند اما کاری از پیش نبردند در اینموقع جمعی از جوانان
 رشید بختیاری مصمم شدند که بسطنت آباد که مقر جلوس محمد علی میرزا است تیراند
 و کار او را بسازند چون اینخبر گوشه شاه قاجار شد سخت بر خود برتسید و بجای
 توقف کرده یکسره بعفارت روس پناهنده شد در جمعه بیست و هفتم جمادی الاخر
 بیریق روس و انگلیس برای حفاظت او در بالای عمارتی که او متحصن بود زده شد
 و از آنجا که هر سلطان بیفارتی پناه بر دار سلطنت معزول است محمد علی میرزا هم
 از سلطنت خلع و مستعفی شد در نیموقع چرچیل صاحب نامیده سفارت انگلیس و
 بارون نسکی نامیده سفارت روس در بهارستان خدمت آقای سردار اسعد و
 آقای سپهبدار اعظم آمده خلع محمد علی میرزا را اخبار کردند و گفتند دولت انگلیس و
 روس امروزه هر کس که دولت ایران او را پادشاهی بر دارد ضدیت نخواهند
 کرد و روی این سخن را با سردار اسعد و سپهبدار اعظم داشتند که چون فاتح ایران
 بسینه هر که ام خواهد پای باریکه سلطنت گذارید این دو سردار از زمین بجای
 کرده که ما اینهمه خدمت را برای برقراری مشروطیت و بر طرف نمودن استبداد
 بعهده گرفتیم نه برای مرتقی شدن تحت جمانبانی و شهریاری در همان روز شاهنشاه
 زاده اعظم سلطان احمد میرزا را بسطنت انتخاب کردند و علیرضا خان قاجار را بیست

سلطنت و وزارت داخله بعهده سردار اسعد موکول داشتند هر چند جناب معظم منجبت
 زیر بار شغلی برود تا همه مردم بدانند که خدمت او برای استقلال مملکت و سرپرستی
 نه برای وزارت و سلطنت چون در آن موقع کسی زیر بار این شغل خطیر نمیرفت از روی
 لاعلاجی قبول کرد در مدت ده ماه بوزارت مرزبوره برقرار بود آن وزارتخانه را فرم
 کرده نظم کامل و امنیت در تمام مملکت برقرار کرد

صورت ملفوفه فرمان وزارت داخله سردار اسعد

چون حضرت مستطاب اجل اکرم آقای حاج علی قلیجان سردار اسعد که در استقرار حقوق
 مقدسه ملت و اعاده شئون دولت تحصیل بیک نامی تاریخی و سر لمبندی ابدی موفق
 شدند و لازم است خدمات و زحمات خود را در راه ترقی و انتظام مملکت تکمیل و تسکین
 عمومی را از قبول زحمات آئینه نیز جلب فرمایند

لذا مجلس عالی فوق العاده که بتاریخ جمعه پست و بهشم حجابی الثانیه در بهارستان
 منعقد شد وزارت جلیله داخله را که در این موقع اهمیت مخصوص دارد بحضرت معظم تعویض
 نمایند که حسن کفایت و فرط غیرت خود را در انتظام این امر جلیل موقوف اجرا گذارند

ملکراف سپه دار اعظم رئیس الوزراء در باب وزارت داخله

بمعموم حکام ولایات ممالک محروسه نظر بخدمت و جان بازی در استقرار قوامین
 سلطنت مشرعه مشروطه از حضرت مستطاب اجل اشرف امجد حاج علی قلیجان سردار اسعد
 و اطلاعی که در امور دارند بصوب عموم ملت وزارت داخله را بعهده حضرت معظم و

گزار نمودند

کذار نمودند راپرت خبری و کلی امورات را بحضرت معظم بدیند و دستور العمل بخوابند (سپهدار اعظم)
پس از آنکه سردار اسعد اشخاب کردید لکراف و نیز از طرف خود و سپهدار اعظم برای
برقراری اعلیحضرت سلطان احمد شاه را بسلطنت تمام ولایات مخابره فرمود

صورت لکراف

لکرافخانه مبارکه بعموم حکام ولایات مخابره نمایند البته بواسطه روز نامجات لکراف
متخضر شده اید که هر قدر عموم ملت ایرامی در استیغای حق مشروع و شرط خودشان
مستدعیات نمودند و رؤسای ملت و رجال محترم دولت را بر آنستند فایده نخبند
هر قدم جز کلور توب مسلل و شربل و ثعلک جوابی شنیده شد بعد از نخبن خون
جمعی کثیر از مجاهدین و غلبه ملت شاه در روز جمعه پست و مهم شهر جامدی الثانیه هزار
سیصد و پست^{۱۳۲۷} و هفت بفرات روس رفته و مواشی قانون و حقوق بین المللی
عموم علماء اعلام و رجال شایر اذکان و طبقات مردم از اصناف و غیره از تصدی
بامور سلطنت خلع و حضرت اقدس سلطان احمد میرزای ولیعهد را عموماً برای سلطنت
اشخاب و نیابت سلطنت را بعهده حضرت مستطاب اشرف آقای عضد الملک و اگذار
نمودند بعموم ولایات تسلیم و خودتان اعلام و اریدا مید و اریم در سایه توجه حضرت
امام عصر عجل الله تعالی فرجه و حسن نیت اعلیحضرت اقدس سلطان احمد شاه در سلطنت
مشروطه بقاطبه مردم از عالی و دانی در نهایت خوشی و خرمی بگذرد زنده پابنده باد
دولت و سلطنت مشروطه ایران (سپهدار اعظم — سردار اسعد)

و نیز اعلان ذیل از طرف سردار اسعد در طهران طبع و نشر شد

صورت اعلان

چون در تاریخ جمعه پست و هفتم مجادى الثانیه هزار و سیصد و پست و هفتم تو جبات
حضرت خداوند متعال و اهتمام مجاهدین ملت سلطنت مشروط و شاهنشاهی ایران
مطابق قانون اساسی از طرف عموم ملت بشخص مقدس علیحضرت قوی شوکت
افدیس جایون شهریارى سلطان احمد میرزا خلداله ملکه و دولته و سلطانه و اگذار
کردیده برای اینکه تشریفات جلوس میمنت مانوس جایون شاهنشاهی بسیر سلطنت
سینه عظمی بعنوان رسمیت مشهور و عموم انالی ایران کرد که بلوازم جشن و سرور و چرخ
اقدام نمایند لهذا بموجب اینورقه اعلام میشود امروز که سه شنبه دوم شهر ربیع المرجب
هزار و سیصد و پست و هفت و روز مولود حضرت مادى علیه و علی آباءه و انبائه الا
الصلواته والسلام است موكب سعود بندگان اقدس شهریارى ارواحنا فداه از سلطنت
آبا و تشریف فرمای دار انخلافه شده و فردا که چهارشنبه سوم ربیع است بمیمنت و
سعادت و اقبال در ساعت سه بفرود بانه در عمارت مبارکه تحت مرم بسیر سلطنت
عظمی جلوس فرموده سلام رسمى منعقد خواهد شد و شب پنجشنبه و جمعه در شهر دار انخلافه
بگزارنه این موئبت علام وجد و شعفتی را با قامه جشن و چراغان و تیه دعای دانست
با برکات جایون بمعرض ظهور و بروز خواهند رسانید (محل مهر وزیر و خله علیقه)
پس از آنکه امور مملکت منظم و مشروطیت برقرار کردید شخص سردار اسعد به بی غرضی و بی طلبی

طرف توجه عموم ملت شد و در تمام مجالس و محافل سخن به تحسین سردار اسعد و خویش
 بجاری شمع و در تمام جراید داخله و خارجه صفحاتش از این شرح نمایان مملو بود
 شعرای ایران و عرب قصاید و غزلیات در تعریف حضرت معظم بسیار سرودند هرگاه
 خواستی تمام را فراهم سازم دیوانی مدون میشد از آنجا که این کرامی فرزند ایران
 تجید و تعریف را خوش ندارد از نوشتن آنها صرف نظر نمود و بحسن کفایت
 و مین کفالت و زیر و خند بعضی از ولایات ایران که گرفتار اشرا و متمرین بودند
 به بهتر و بی تصفیه شد از جمله قریه داغ و رنجان و اردبیل که فرزند رشید خود
 جعفر قلی خان سردار بهادر و دیگر فرزندش محمد خازن با سواران بجستاری بد انصوب
 کسب داشت بعد از جنگهای سخت اشرا را متفرق و بلاد را منظم کرده مراجعت کرد
 میتوان گفت که اگر سردار بهادر ما موربان جنگ نشده بود رحیم خان چلیانلو و سر
 کردگان شاهسون اردبیل تمام ایرازیر و زیر کرده بودند بلکه خود طهارت متصرف میشد
 خلاصه بعضی جهات در عرش دوم ربیع الثانی هزار و سیصد و پست و شصت کابینه وزراء از
 مشاغل خود استعفاء دادند و باره همان کابینه تکمیل یافت در ایگرت سردار اسعد
 وزیر جنگ شد نظام ایرازیر که بسبب قدیم مشکل بود در فرم ساخت و قوانین نظیر
 جدید و از نمودن چپ که امروزه ایران همان قوانین و فرم است که سردار اسعد
 مرتب داشته و برای صاحب منصب و تاپن افشاری باز دید شد چنانکه بر رکنان باکمال
 میل خدمت لشکری رامی پذیرفتند بعد از آنکه چهار ماه وزارت جنگ را العبد و

نظام

از مداومت در خدمت طول شد بعلاوه میخواست بمردم بفماند که مقصود من شغل و
 وزارت نیست در ماه رجب از وزارت جنگ استعفا داد کابینه جدید که بسر کار آ
 هر چه اصرار کردند که یکی از وزارتخانهها را قبول کند زیر بار نرفت و مجلس ملی بوکالت انتخاب شد
 اینکرت مردم بحیال افشاوند که سردار اسعد حینال سلطنت را دارد چه همه نوع مسیفت از
 برایش فرسایم بود و انالی ایرانم انیمنی را قبول داشتند و نفوذ سردار اسعد در طهران
 و در سایر ولایات ایران فوق العاده بود و اغلبی از ولایات در تحت حکومت خوانین
 بختیاری بود در جراید و اخبار و او پانیم شرح و بطلی میدادند که بزودی سلطنت از خانواده
 قاجاریه منتقل بخانواده بختیاری خواهد شد زیرا که بختیاریان ایرانی خالص و نسب
 بسامانیان میرسانند و قاجاریه از نژاد ترک و اجنبی هستند اینخان هر روزه گوشه
 سردار اسعد میشد از آنجا که هیچ مقصودی جز خدمت بشر و طیت و استقلال ایران نداشت
 طبعش طول و منبر خبر میشد لهذا تمام بنی اعوام و اخوان خود را که در ولایات حکومت داشتند
 بطهران احضار کرده تا پیغمبر ضعیفش بعالمیان مشهور شود

بعد از عزل کابینه سپهبد ارغشاش و هرج و مرجی در ایران با دید شد از جمله در شب نهم
 رجب اقا سید عبداله مجتهد بهبهانی را چند نفر علنا رفته بقتل آوردند در اینموقع تمام امید
 واری مردم بوجود سردار اسعد بود و در شانزدهم رجب سردار اسعد بمجلس ملی رفته نطق و نظرا
 انشاء و انشاء فرمود

صورت لطق

ر بنده از سال گذشته که بانیشهر آدم لازم نیست که بگویم چه نوع جانفشانی و چه طرز عمل

کرده ام همه میدانند این همه خدمات و جانفشانیها که میکنم و این جوانانی که کشتن
 داده ام مرده او را خواهیم دید مرده آن استقلال و امنیت مملکت است ولی بدبختانه
 می بینم هنوز بان میخیزد که باید برسم زبیده بلکه نتیجه امروزه بعکس نباشد و داریم تقصیر
 میکنیم یعنی بنده امروزه را براتب بدتر از پارسال می بینم پارسال در وقت یک طغیان
 در مردم بود که حالینت بر فرد ایرانی و وطن پرست مسلمان که صاحب عقدا باشد خدمت
 و جانفشانی او مضاعف باشد بجهت اینکه امروزه می بینم وطن ما در خطر است و از هر طرف
 بدبختی های زیاد ما را تهدید نمایند در این باب مذکره از دشمن هم نباید بگوئیم که بگوئیم دول
 خارجه با ما همراهی نکردند یا بگوئیم مستبدین بر ضد ما کار میکنند علی العجالة تقصیر ما تمام است
 چه مشروطه و چه مستبد آنچه می بینم تمام اغراض شخصی در کار است در صورتیکه امروزه
 روزی است که هر نوع دشمنی که با هم داریم کنار بگذاریم و صورت هم دیگر را بوسیم
 و بگوئیم دشمنی من و تو باشد بوقت دیگر و همانطور که حضرت آیه اله خراسانی از نجف
 اشرف مکراف کرده اند که غرض نمی شخصی را بگذارید و غرض شخصی را بر استقلال
 مملکت ترجیح ندهید امروزه اولین چیزی که برای ما لازم است اتحاد است از روی حقیقت
 باید اغراض شخصی را کنار گذاشت و با یک اتحاد فوق العاده مشغول کار شد جز عمده
 اینکار بنده خودم را میدانم و امروز هم بفضل خدا قوه خود را بشیر از پارسال میدانم و از
 همه حیثیت قوت و قدرتم بشیر است معلوم است و کلا محترم هم با بنده همراهی نمایند
 که قاتلین آقارا (آقا سید عبداله بهبانی) پیدا کنم اگر چه بکشته شدن سپرو برادر هم
 شد

در ظرف یکمسه امیت خواهم داد و مباحث خوش سنجی بدراست که به پند پیرش در راه
استقلال وطن وقت گشته شود و این بنده حاضر م جان و مال را در راه ملت نثار کنم
امید دارم بزودی یعنی مایک همسه دیگر چنان ایشی بدیم که تا بحال کسی چنین ایشی
ندیده باشد اینکه دیر اقدام کروم برای تشکیل کابینه بود ولی امید دارم انشاء الله تعالی
در همین دو سه روزه یک خدمت نمایانی باین مملکت بنایم (

در مقدمه رمضان همین سال علی رضا خان عضد الملک نایب السلطنه بدرد زندگی گفت
برای انتخاب نایب سلطنت چند نفر را در نظر داشتند از جمله سردار اسعد بود که به جهت
ادولیت داشت از جهت علم و تجربه و وقت جمعی در اینجی اصرار کردند پس از آنکه اکثریت
مجلس ملی عالی حضرت ناصر الملک را به نایب سلطنت انتخاب کرد و مکرافات بارو پا
بناصر الملک زدند زیرا بار اینکار غیرت زیرا که مانع را سردار اسعد میدانست که این شغل را
برای خود میداند سردار اسعد محض اینک که عدم میل خود را با اینکار بعالمیان مشهور داد
مکرافات کثیره بحضرت ناصر الملک زد که من با تمام قوا برای همراهی با شما حاضر و
زود تر بایران بیاید ناصر الملک را در نیوقت تمحوی حاصل شده فقط باطمینان شخص ^ت شهنشاه
و سردار اسعد بایران آمده زیرا بار این امر خطیرت

پس از ورود ناصر الملک بطهران ذره لذت مساعدت او کو تا بی نغمه و چنانکه یوسف خان
امیر مجاهد و سلطان محمد خان سردار اشع عموزاده خود را تا از نی پیشبار نایب السلطنه
فرستاد در طهران در هنگام سواری سواران بختیاری همه نوع حفاظت از شخص ناصر

دارند لاجرم در سمرآء و خراسان و سواد و شیراز و طبرستان و استقلال ایران خود
 داری نذار و چنانکه مکرر میفرمود اگر وقتی محمد علی میرزا بخواد برز و پنجاه هزار نفر دیگر
 باره بایران پاید من حاضر م که فقط با سواران بختیاری دفع او را بنمایم
 پس از آنکه در ماه صفر هزار و سیصد و پست و نه کابینه مستوفی الممالک معزول و مستعفی
 شدند و دیگر کت ریاست وزراء پنجاب سپه دار اعظم موکول شد اصراری داشتند
 که یکی از وزراء سخنان را سردار اسعد قبول نماید پس چون وزیر بارانیکار رفت
 در ماه ربیع الثانی هزار و سیصد و پست و نه شش هزار تومان موجب و یک قطعه نشان
 قدس از طرف دولت قوی شوکت سردار اسعد معزول شد جناب سردار تمام شهرت
 تو مانرا بوزارت علوم و اکتدار کرد و نظارت چهار نفر از وکلای مجلس ملی و مجال
 درباری بصورت اشخاص و مل
 جناب میرزا حسینخان معتمد الملک رئیس مجلس دارالشورای ملی جناب حاج سید آقام
 وکیل جناب دکتا الملک وکیل جناب حکیم الملک وزیر معارف سابق و نشان
 مزبور را نیز بدولت مسترد داشتند تا عموم مردم بدانند که خدمت ایشان در بوزار
 مشروطیت و آنهمه خسارت مالی و کشته شدن دولت نفع بخشیاری برای موجب نشان
 نیت صورت طعوفه فرمان بجایونی
 بنام نامی علیحضرت قوی شوکت شاهنشاه سلطان احمد شاه قاجار خلد آنکه
 و سلطانه چون ترقی هر قوم و سعادت هر ملتی بمراتب قدر شناسی و مقامات حق
 گذار

گذاری دولت موکول و بهترین وسائل تشویق با پوش خدمات و جبران مجاهدات
 اولیاء امور مملکت و خدمت گذاران ترقی خواه مرهونست و علاوه بر دلائل عقلی
 و شواهد تاریخی اراده واجب الاطاعه الهی نیز مفاو صریح فصل الله المجاهدین علی القاعده
 مؤید این معنی و مصداق انمیقتضوست برای دولت و ملت ایران نیز که بتائیدات
 خداوندی مشکلات قرون قدیمه را بحیثیات صافیه خود حل و تصفیه نموده با جان
 فشایی صادقانه قدم بدوره سعادت و ترقی گذاشته و با فداکاریهای فوق العاده
 بر اصل یک بخشی و عزت فائزانه و نائل فرض و حتم است با پاداشی که شایسته و مقام
 چنین دولتی باشد جان فشانان استحکام اساس سلطنت مشروطه و فداکاران این
 مقصود معتمدس را بمواهب خاص و عطایای عالیه شرافت و افتخار بخشند

و چون جناب مستطاب اجل اکرم حاج علی قلیان سردار اعداد از جمله سران و سرداران
 بوده که برای استقرار این اساس سلطنت مشروطه و استحکام مبانی عدالت با عزم
 صالح و راسخ با بیار نفس و نثار هستی و حیات خود تقسیم نموده و بفرایض وطن حجج انحر
 و ایرافیت موفقی و مؤید کرده اند و برد دولت جاوید آیت لازم است مجاهدات قوی
 بلغیه ایشان را در این موضوع معتمدس شایسته کریم و تحسین شمارد لند ابد و زنده بمان
 مغزنی الیه را با عطای نشان دستس و حمایل مخصوص آن که بر برگزین استیاز اید و
 قویوکت است مباحی و مفتخر فرمودیم که انیمر حمت دولت را موجب تکمیل اعتبارات
 خدمات صادقانه خود قرار داده بقدر توانی دولت مستطهر و امیدوار باشد شگونیل ۱۳۲۹

در عشر دوم جمادی الاولی چون تمام ولایات ایران مغشوش و مرج شده بود
 وزارت داخله را باصرار سردار اسعد تقویض نمودند زیرا که امروزه نظم ایران را غیر
 از سردار اسعد از عهد مسیرون نمیآید در تمام جراید هم نوشته شد با این همه زیرا
 وزارت زلف و پرایی معالجه چشم عنایت فرنگ را دارد در عشر دوم جمادی الاولی^{۱۳۲۹}
 هزار و سیصد و پست و نه برای معالجه چشم عنایت فرنگت را فرمود دولت خیال دارد
 تبریک تاجگذاری دولت انگلیس را بعهده ایشان موکول نماید در هنگام عنایت
 عموم تجار کسبه بمنزل ایشان ورود نمودند و مانع حرکت شدند گفتند اگر شما ریو
 مملکت هم عقب شما میرود و سخت در این باب ایستادگی نمودند با اینهمه در چهارم^{۱۳۲۹} از بحر طوفان و پناهنده
 خلاصه امروزه دولت برای سردار اسعد پناه گاه مظلومین و مظلومین است و هر کس
 در ایران مظلوم واقع شود و دستش از همه جا کوتاه کرد و بحضرت او پناه بدهد شادان
 باد او تا پنج از شب بارونی لباس جلوس میفرماید و ورود و اردین را به بهترین وجهی
 می پذیرد و سفره کرمش بروی بیکانه و آشنا باز است و دست جانش مستحیر
 دراز میتوان گفت اینوضع جلوس امروزه در ایران مخصوص شخص اوست و دیاری
 هیچ اسم و رسم برشود یا ببدیه از کسی قبول نمیکند بهترین دلیل برای این مسئله است
 که در این دو ساله اخیر هفتاد هزار تومان مقروض شده تمام را در راه مشروطیت
 بمصرف رسانیده با اینکه علی الظاهر شغلی ندارد اما نایب السلطنه و رئیس الوزرا در امور
 معظّمه دولتی و سیاسات مملکتی بدون استشاره از سردار اسعد اقدامی نمی نمایند

ده جلد کتاب رمان از زبان فرانسه و عربی بزبان پارسی ترجمه کرده در آخر کتاب
 (علی قلی بختیاری) امضا دارد ادبای مملکت معتقد که تاحال رمانی بزبان فارسی
 با مینوع سادگی و روانی در ایران ترجمه نشده و بهترین یادگار از برای سردار اسعد
 از جمله تالیفات خاطر او یکی تالیسی راه گاروان ررو از بختیاری به مخره است که مال
 التجاره انگلیس از بنا در فارس بداخله ایران حمل میشود و موسوم به (راه لچ کنپانی) شد
 در امسال که دولت انگلیس بجهت اعتناش راه فارس و عدم حمل التجاره بدولت
 ایران یادداشت سخت داد این راه چون باز بود و قافله سلامت میکشد مانع شد
 دولت انگلیس شد از جمله تالیفات خاطر او ایجاد مدرسه واقعه در چار محال است که مباح
 کزاف در این راه بمصرف رسانید و این مدرسه برای تحصیل چهار صد شاگرد کنجایش داشت
 و بعضی عادات و رسوم عهد جاہلیت را که از قدیم الایام در میان ایلیات و طوائف
 بختیاری متداول و معمول بود بر ختم زیاد موقوف داشت
 اسامی فرزندان سردار اسعد

جعفر قلیخان سردار بهادر محمد تقی خان ضیاء السلطان محمد خان

محمد قلی خان خانانان منوچهر خان

صورت امتیازات سردار اسعد

در ۱۲۹۲ بر تبه سربسکی در ۱۲۹۸ بر تبه سیرتبی در ۱۳۱۱ بمنصب نشان و جمال

امیر تومانی نائل شد و در ۱۳۲۲ بعد از فوت برادرش اسفندیار خان سردار اسعد

در ششم به تب بیل سردار اسعد لقب و مخاطب شد

در عیش سوم پنج شانی هزار و سیصد و پست و نه نشان قدس که از بزرگترین امپارات

دولت ایرانست منقرض شد



حضرت اشرف حاج علیقلیخان سردار اسعد

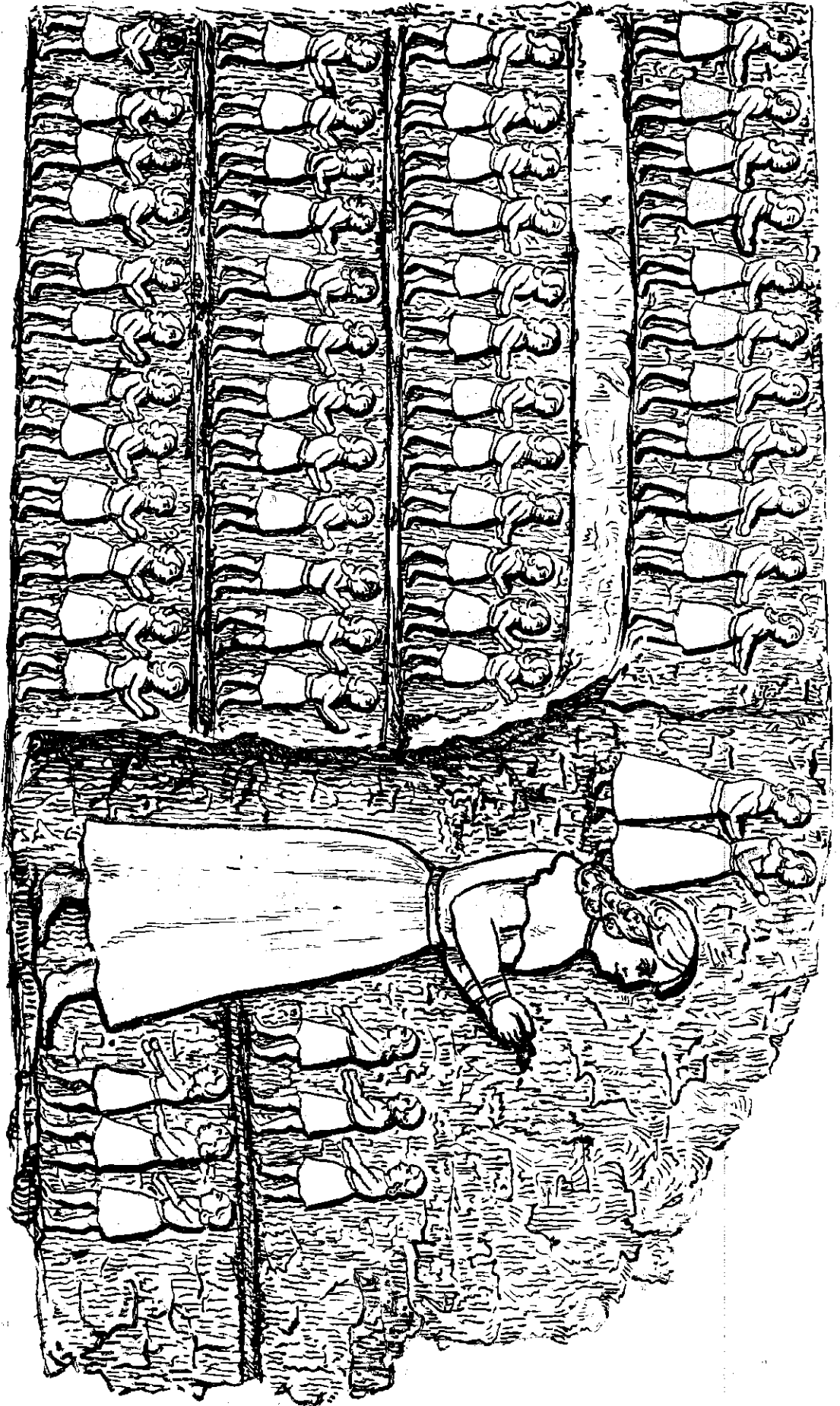
در وقتیکه مشول نوشتن سفرنامه لیازد بودیم جناب معاون الدوله وزیر پست و تلگراف
فرمانی از محمد شاه راجع معتمد الدوله ارائه داد که دستخطی بخط محمد شاه در حاشیه آن بود
و بچ می شود بصره در آن وقت جزو ایران نبوده بدستیم بچه ملاحظه در این دستخط است
سواد دستخط معتمد الدوله رویت سفید بروج نایب الطمه که از اول تا آخر از خدمت
و صداقت تو بسیار رضا مندم امر کرمانشاه تا حال خنی نبوشش بود خوب منظم کردی امر
محمده را مضبوط کردی یعنی دارم در هر جا که شما نامور بخش باشید هر که غیب بخواد کرد انصافاً
نظم فارس و کرمانشاه با بصره را آن عالچاه داد از شاهزادگان حرکت لغوی می شوم که کارشکنی
یکسند زود مضبوط میکنم محمد تقی خان بختیاری که بردانج و صداقت آمده انشاء الله بچنین روانه
یکم که بسیار سزاوار باشد از مردای بزرگ باشد اگر قشون کشتی سمت عراق عرب و بصره بشود از این
کار سازی میشود آدم با عرضه با مصرف را از خدا میخواهم از کوه نشینی و دور گردی چه بر می آید بچه کار
دنیا و آخرت می آید نظم همه انصفیات را از آن عالچاه میخواهم امر رعیتی و نوکری را باید بسیار
مضبوط بکنی ایل کلهر و گوران چرا وحشی صفند مگر قوشنهای رکابی که رخت میکند و بکارید
و دولت می آید و با اسم و رسم و آبرو میشود آدم نیستند نوکری که مثل نوکرهای شاه چراغ باشند
بچه کار من نمایند نوکر نا باید در هر سرحد در رکاب حاضر باشند در رخت و در

با ما شریک باشند نه اینکه اگر ما بنایانیم گوران نوکر است و غیر

خراسان آذربایجان و سمت های دیگر حاضر باشند و نوکر

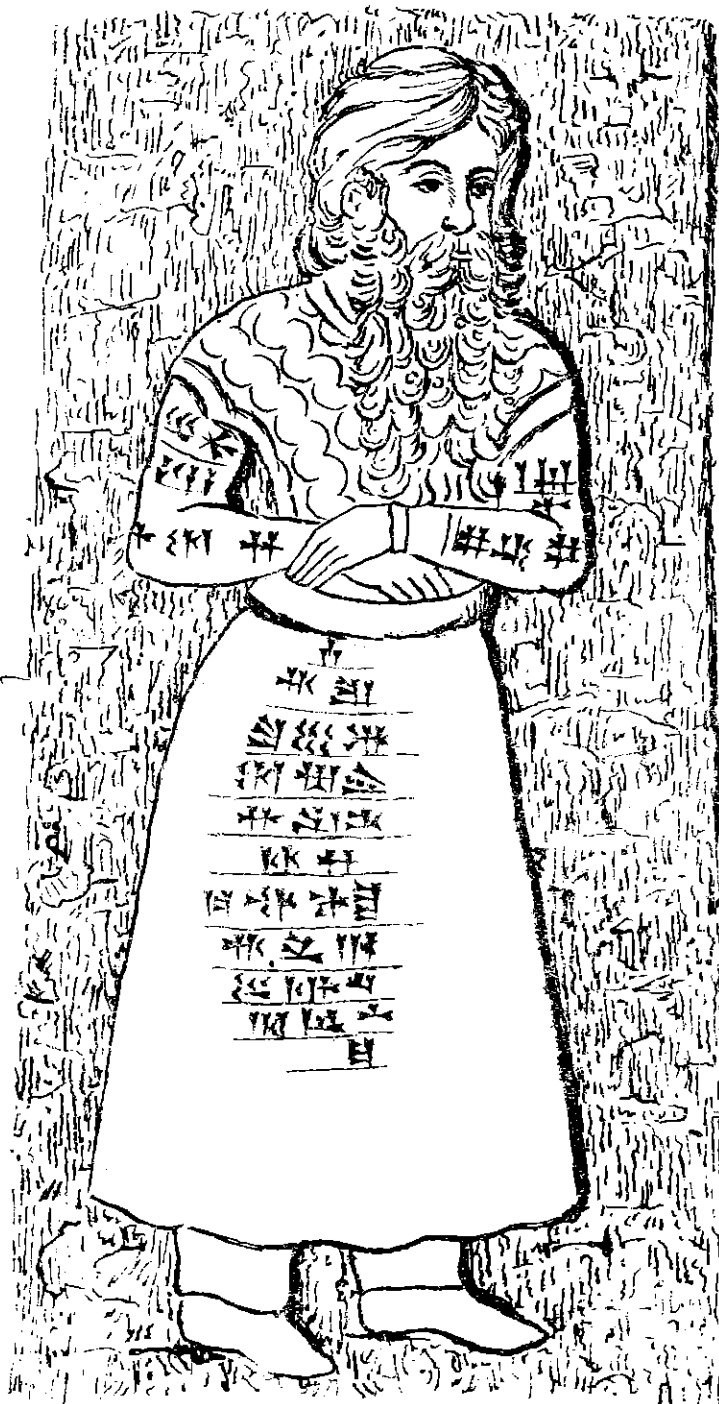
زن و گاد و غیرشان باشند در هر ربع و فصل

از نوکر



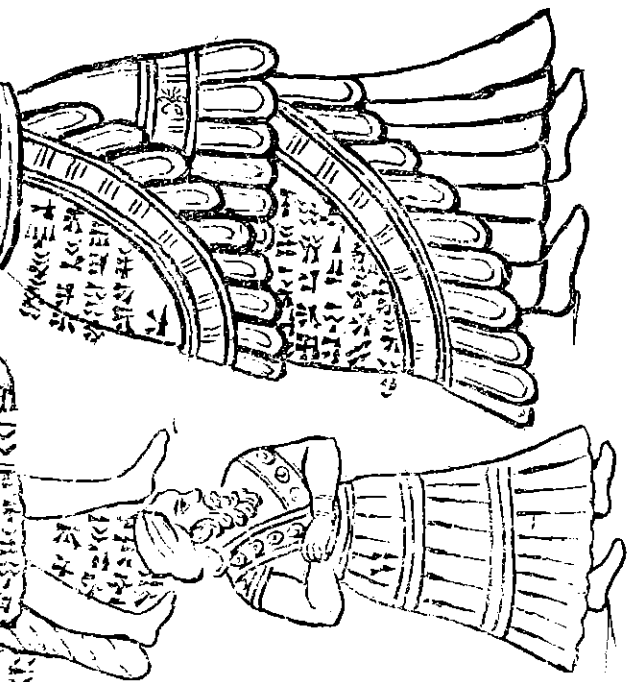
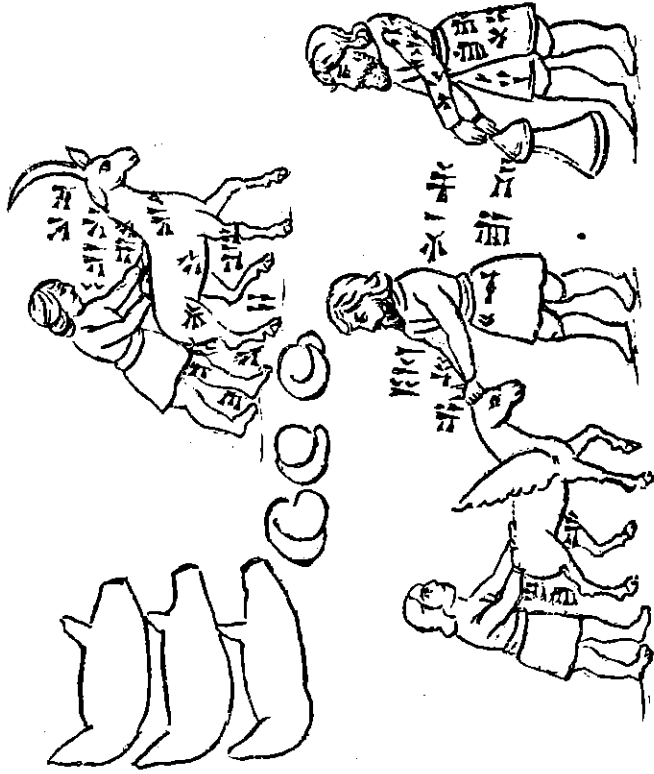
از شوشتن عباى شده كول مزه است

انور شکرستان

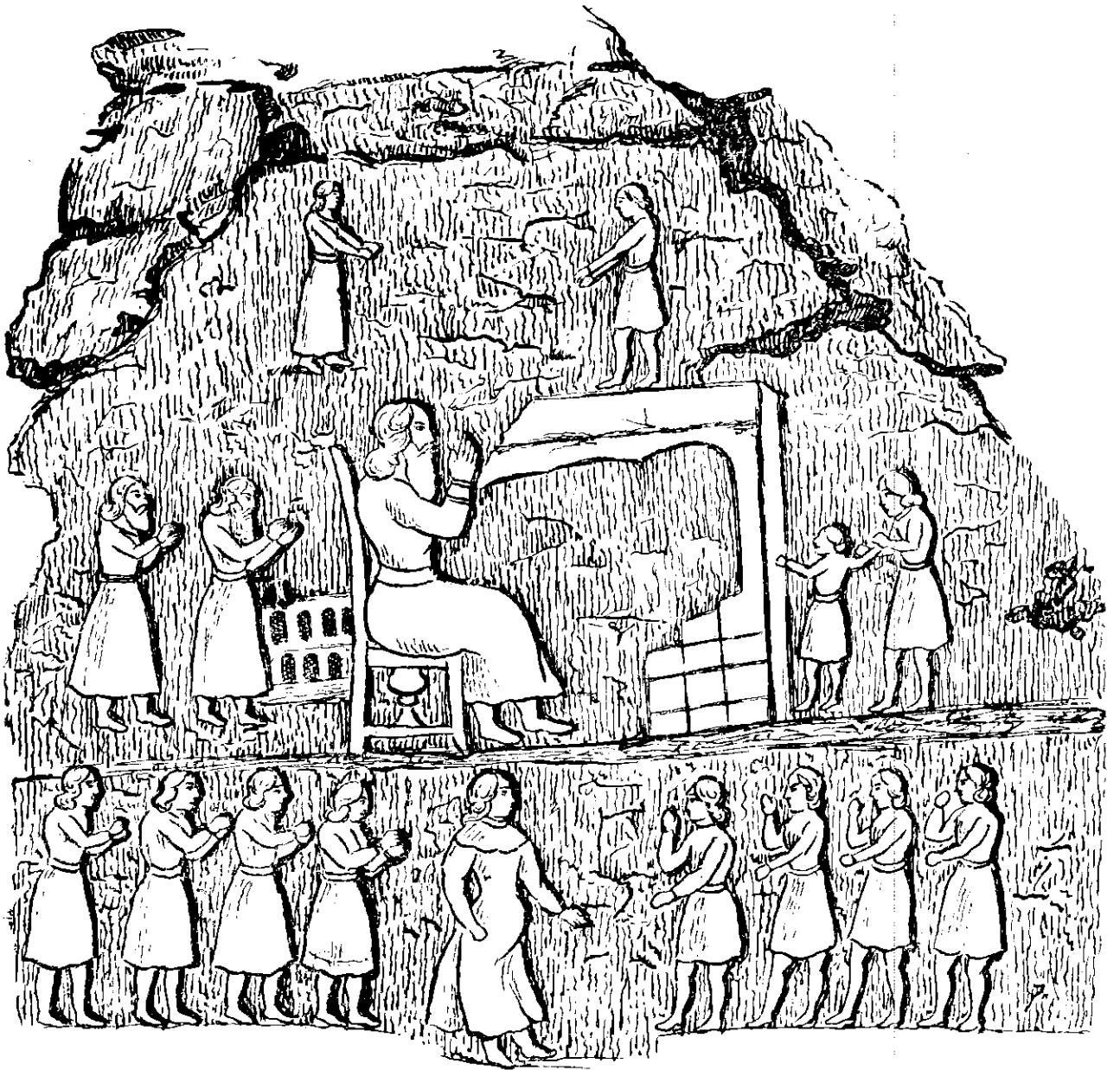




از نقش کول فریه است

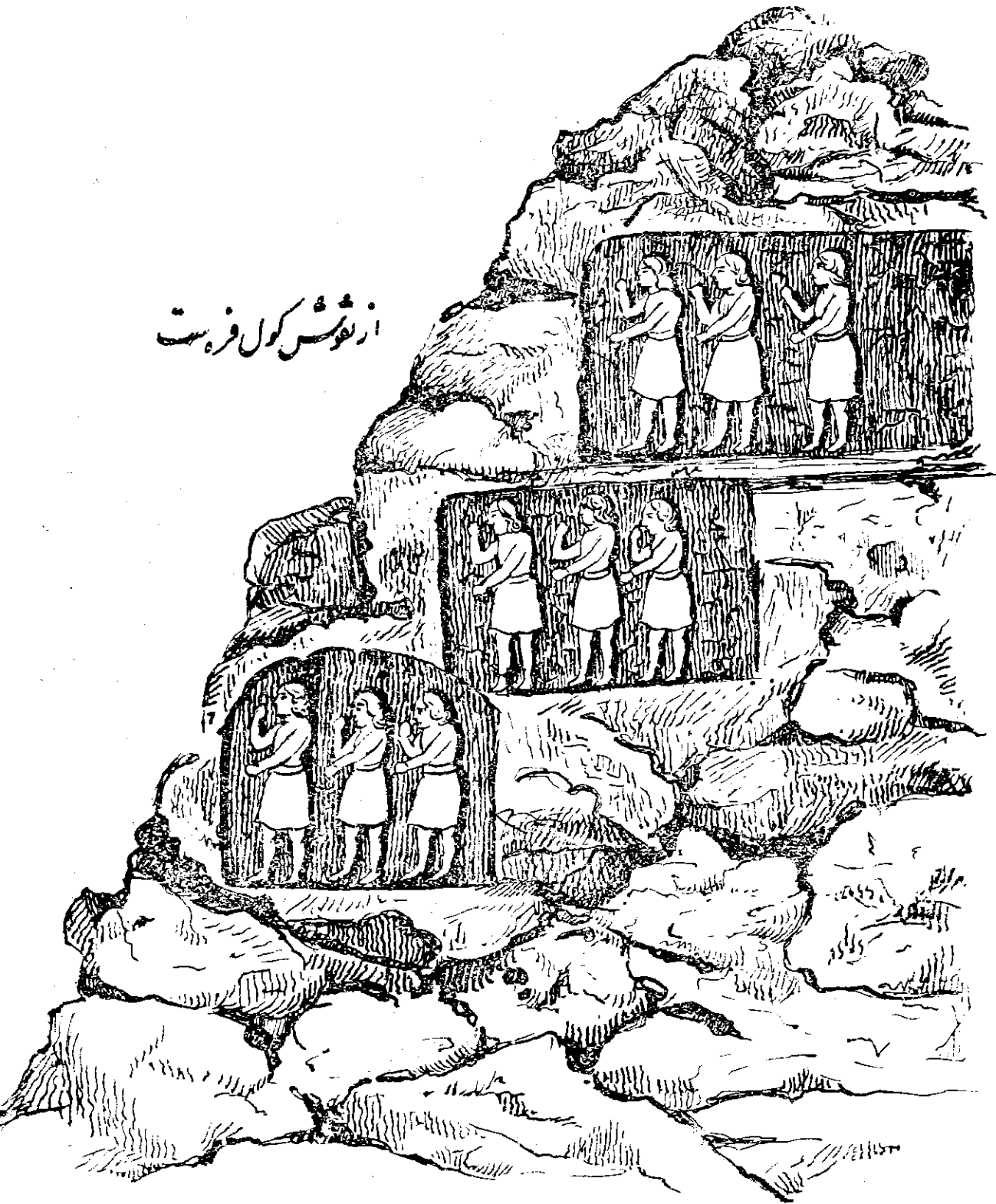


از صحرای کوه



ارصور کول فره است

از شش کول فرست

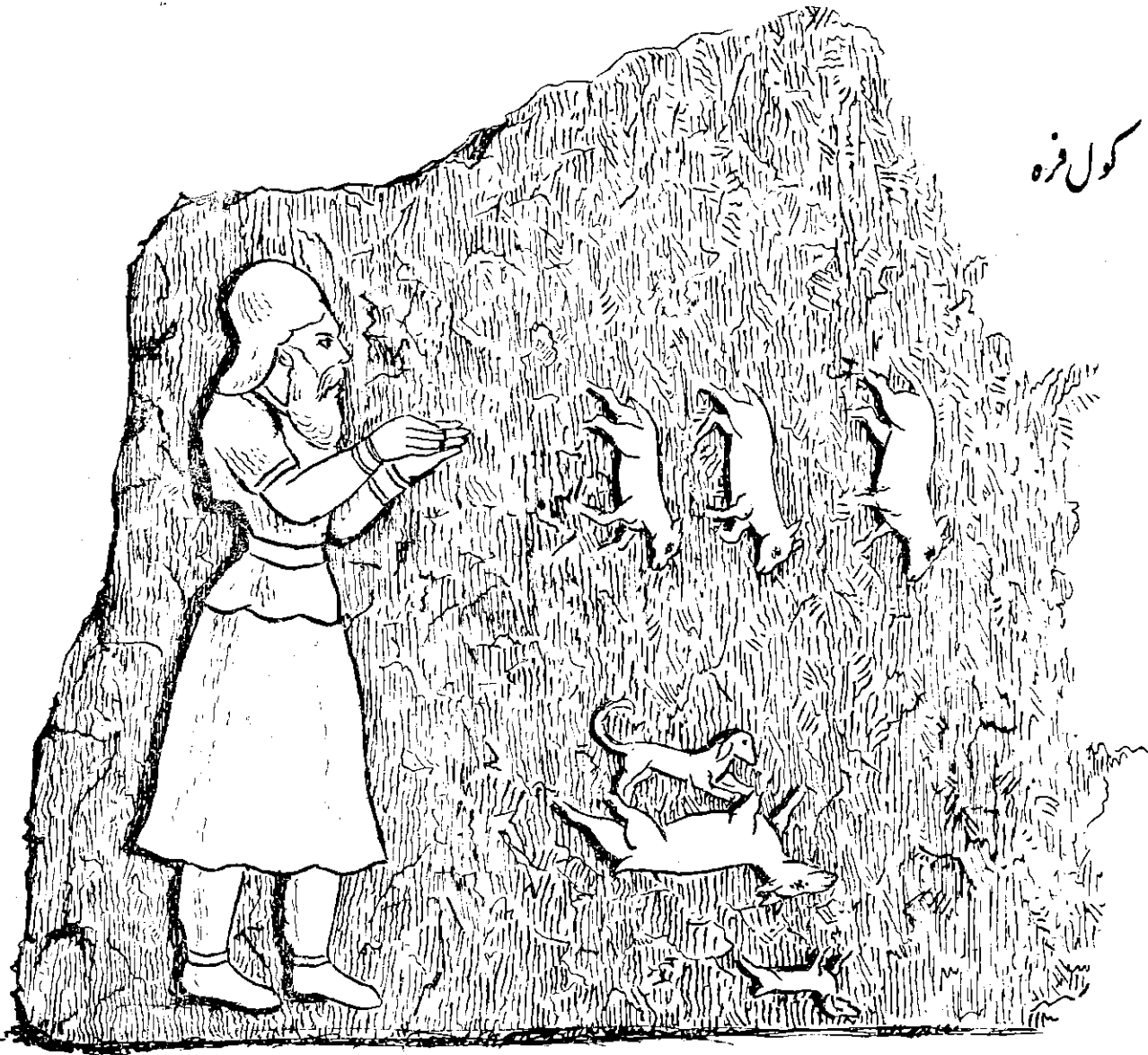




کول فرده



کول فرہ



کول فرہ



۱۵۷۸۰۷۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰
صورت اول

۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰
صورت دوم

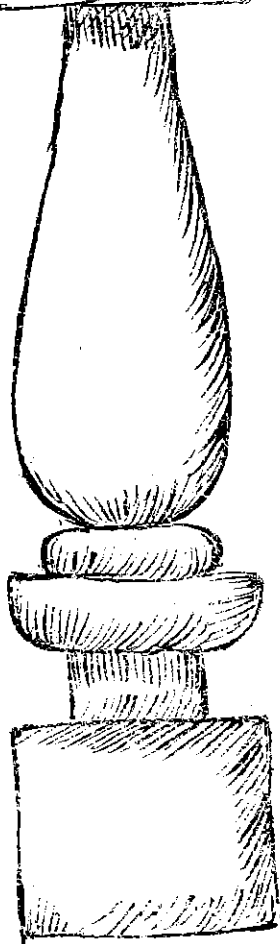
۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰
صورت سوم

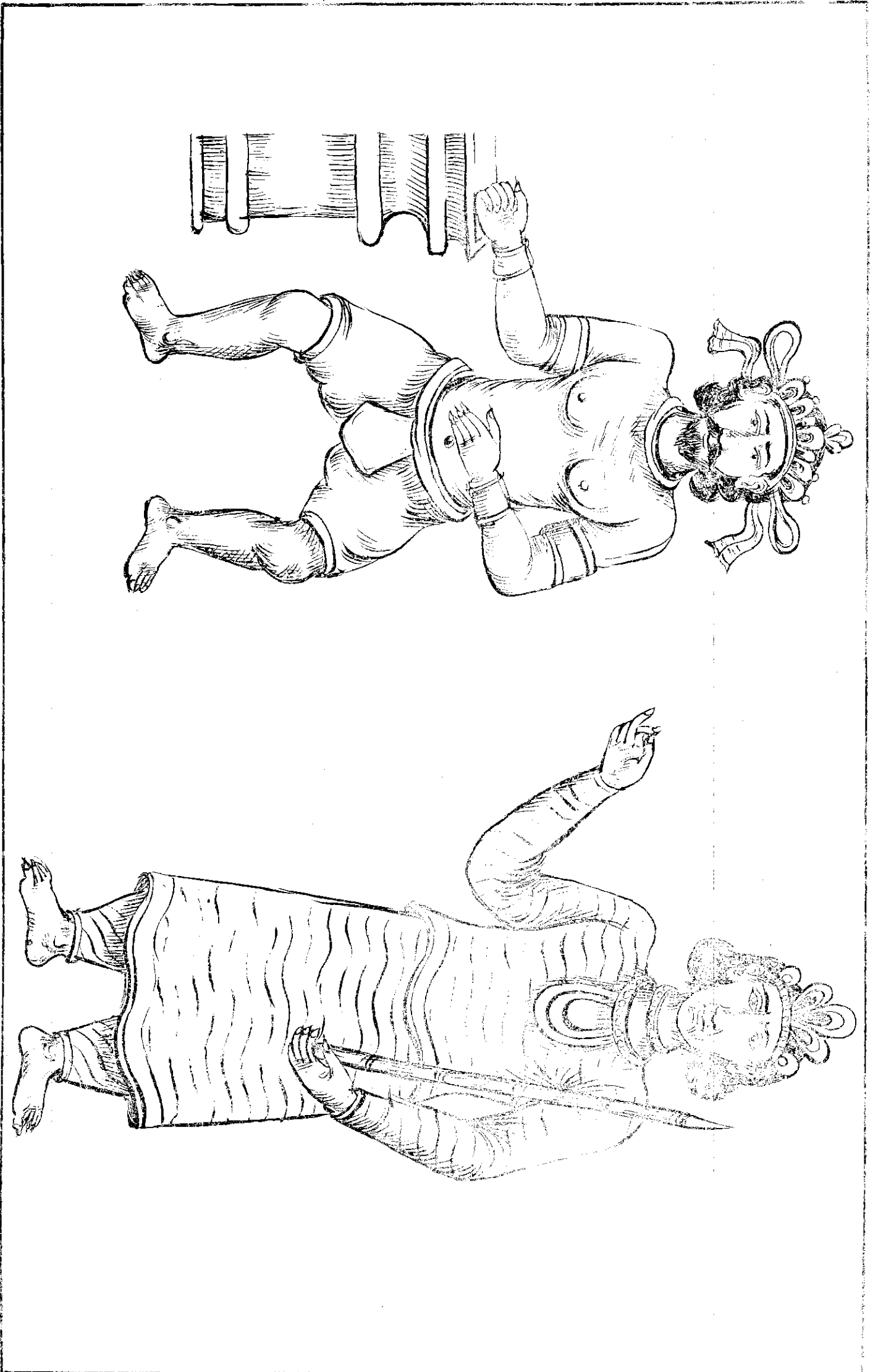
۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰۱۰
صورت چهارم

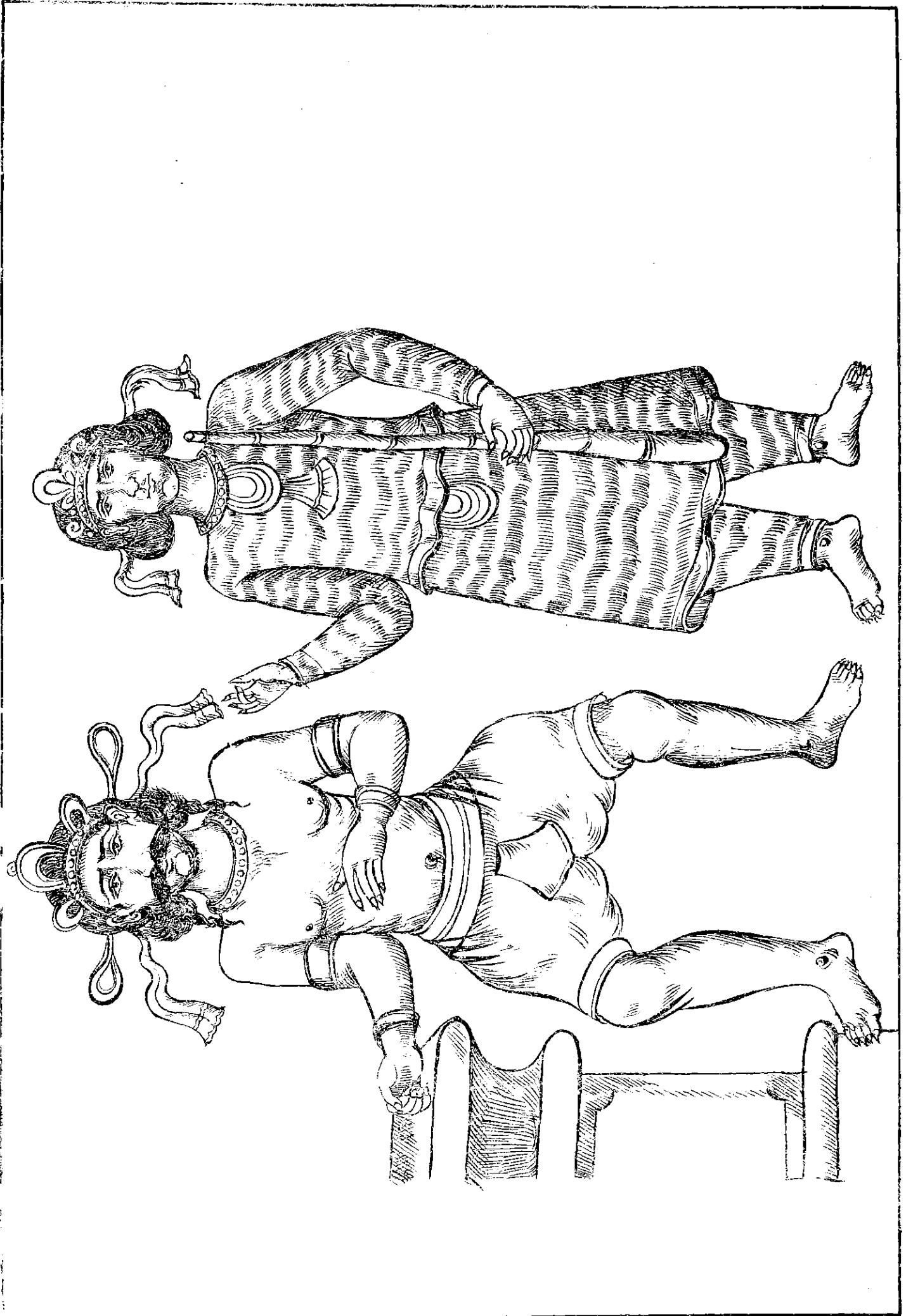


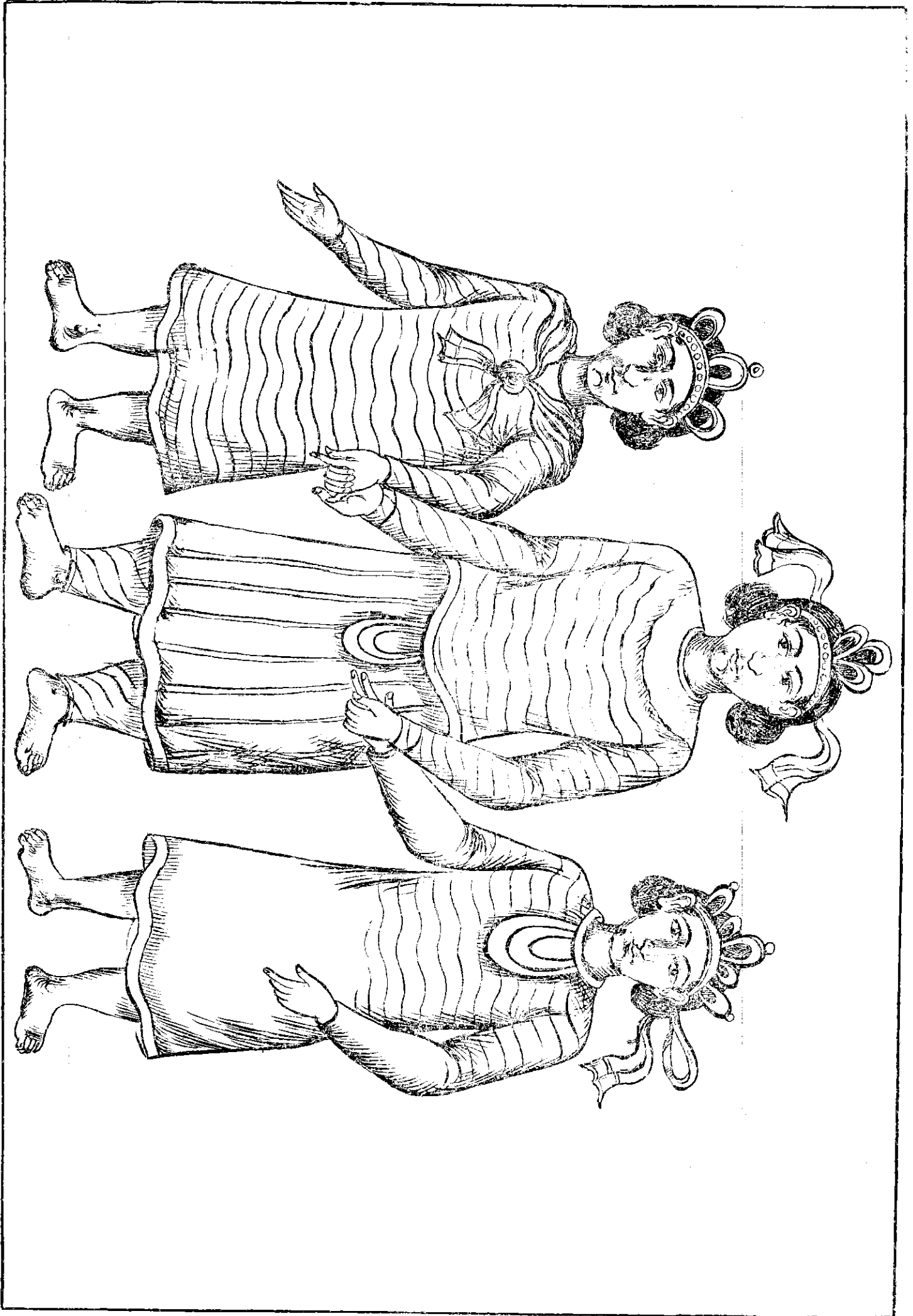
ဤဦးစွာသောလော
 စတုရန်းသောလော

ဤဦးစွာ
 သောလော

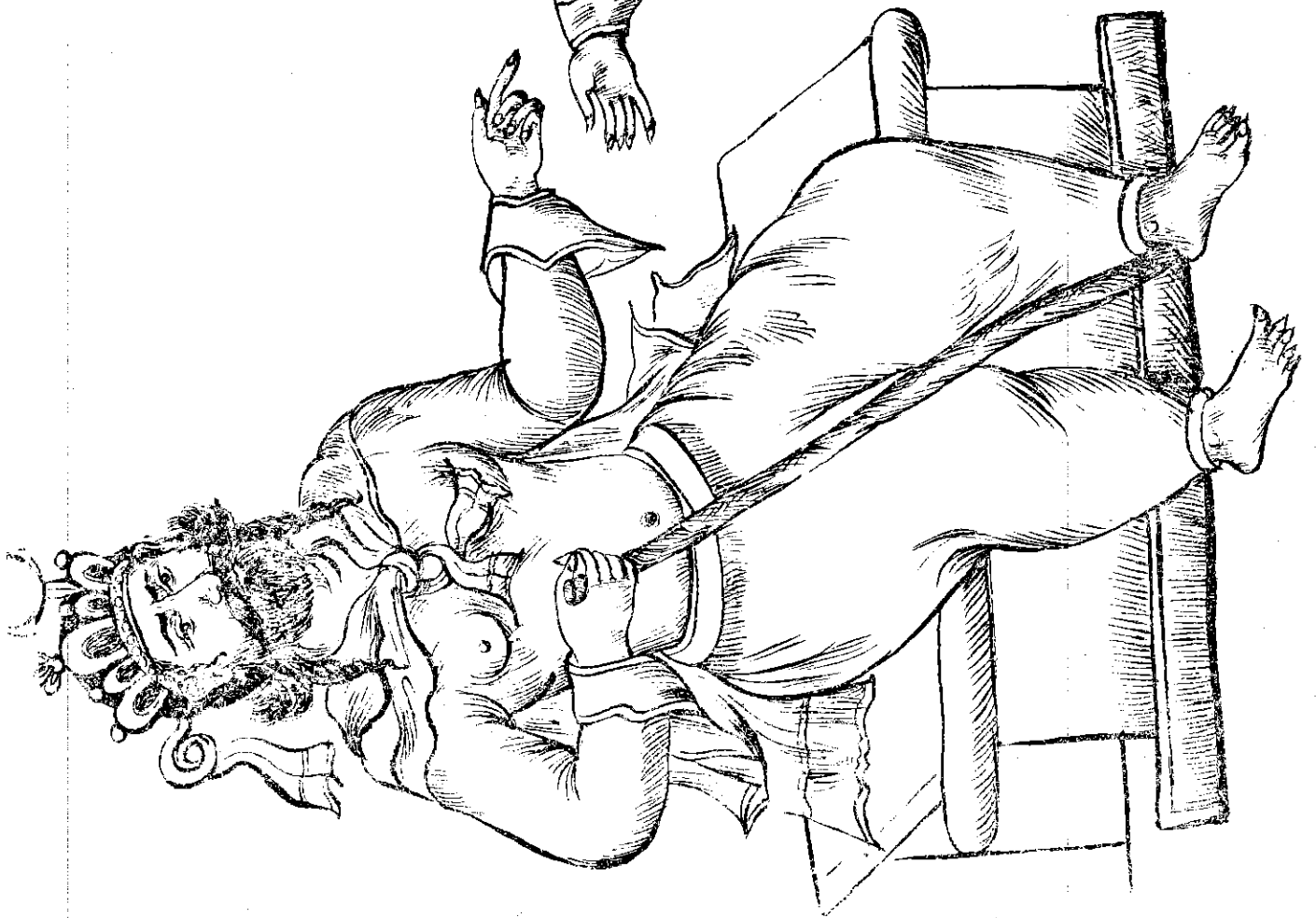
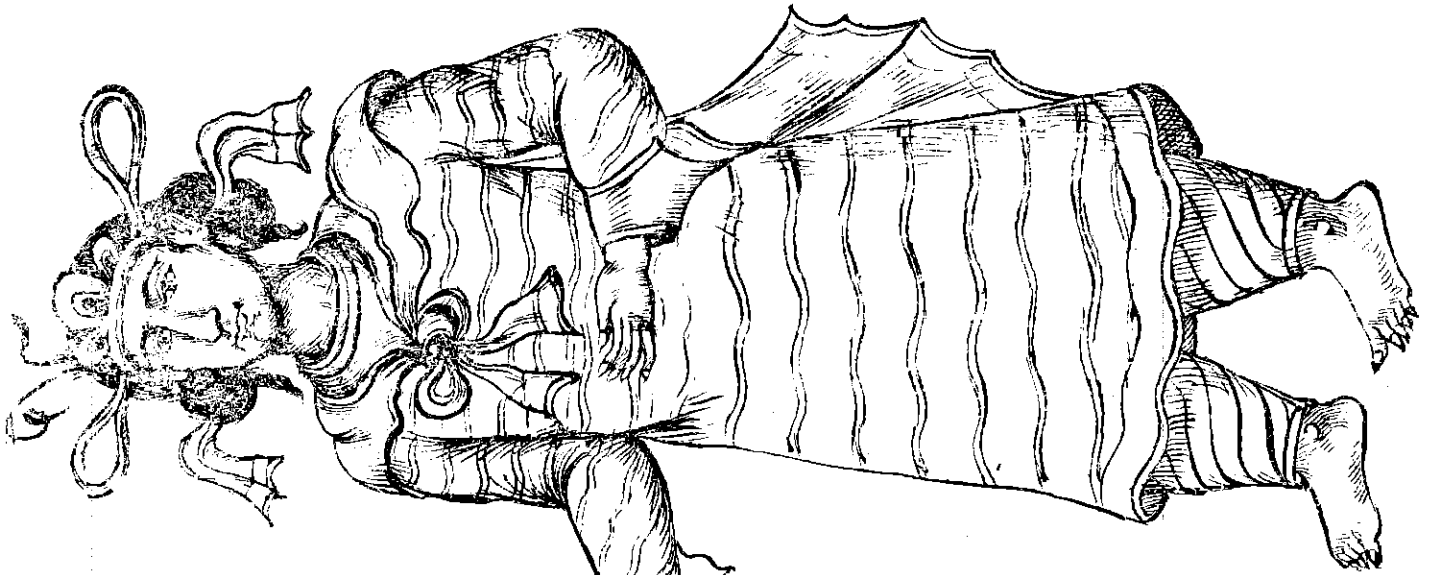












ملکراف فرمائید باصفهان راجع بحالات صاحبصمصام سلطنته
 جناب مستطاب صمصام السلطنه ایلیانی چون اعلیحضرت معتمدس ظل الله ارواحنا فداه مقرر
 داشتند با اردوئی بطور موقت باصفهان پیام و ترتیبی برای نظم آنجا و اصلاح معاند
 از روی کمال تحقیق بدیم و منعم و حقیقت قبول این خدمت و اصلاح امور مسلمانان آنجا را بعد از
 فضل خداوندی باطمینان برادری باشا و ایلیانی و سابقه که باشا تا داشتیم قبول کردم
 امروز بعضی ملکرافات از شما سردار نظر ارائه داد که خیلی متاسف شدم از دیدن آن ملکرافات
 اگر چه با جنابان اهل سردار نظر و امید منعم و سردار معتمد که از طرف منت قرار دادیم فوراً
 با سوار بطرف چهار محال حرکت کنند ولی نمیدانم این اشتباهات چه طور در دماغ و کله با عقل شما
 ار کرده است برادر جان عزیز من سردار با پویشی پوشانده اند و مملکت پشما بیست حبیب
 مملکت خیلی در خط رعیت خودش ساعی تر از همه کس است و ایراه راه خرابی خودتان و خانه
 داده تان است هیچ انصاف نیست کاری کنید که خودتان درین موقع اسباب خرابی پیدا نکند
 بطور اجمال و برادرانه بنویسم میدانید من باشا معنماً و قلباً دوست هستم ابد اصلاح خانواده را
 درین موقع نمی بینم خودتان را الوده باین مسائل کنید در خانه اگر کس است بخیر است و امروز
 ایلی و کوشکومای ولایتی خودتان هم بحضرات خیلی ملامت کردم احتی خوب بکرده اند اصلاح
 این مسائل را کاملاً بعهده و ذمه خود میگیرم دیگر حالا فکر نموده کلاه تان را قاضی کنید دوستی
 سی ساله مرا با خودتان شکر کنید و کجواب عاجلی بدید تا بعضی کالیف را هم من و هم برادر ایلیانی
 بفهمیم که رأی بنویسیم در خانواد کی خاصه خانواده شما که همچو وقت این نعمه ما نبوده عقب دیم می بینم

دیگر مخاریه (جواب مصصام السلطنه بفرمانفرما)

حضور حضرت والا شاهزاده فرمانفرما دامت شوکتہ الوالا

بذات و سخط ملکرانی که با مقتضای مراهم و الطاف قدیمه شرف صدور یافته تشریف صادر
 نمود و موجب شکرات فوق العاده گردید بر برزخی حسی و جسمی است که بقدر قوه و استطاعت
 در استقلال دولت و ملت خود کوشیده و در اتمثال احکام علمای حقّه فروگذار و خودداری
 نموده با کمال ادب و امیدواری عقل سلیم و وجدان مستقیم سبکان حضرت اشرف ارفع الاء
 دامت شوکتہ را حکم قرار میدهم و بموجب حقیقی کل اشیاء قسم میدهم که آیا حفظ استقلال ملت
 و بقای انیمت ششده رساله باین اساس ترتیبی است که فدوی با قدای علمای حقّه بر ملت
 بهمت خود کما شتدم یا آنکه حکام جور بدون اطلاع سبکان اعلی حضرت اقدس شهر یاری اردو
 فداه از بیچ گونه ظلم و ستم و قتل و غارت و بی حتمی نسبت بملت چاره فروگذار نکنند و برای
 جلب نفع شخصی و شهوت رانی مملکتی را خراب و ملی را معدوم نمایند و مسلم است ما دامیکه حد
 حکومت همین باشد فائده بر تعمیر حکومت مترتب نخواهد بود و مگر سبکان حضرت مستطاب شرف الاء
 دامت شوکتہ همان نیستند که در مجلس شورای ملی گریه ناکر دید و برای رفع تجاوزات عثمانی
 از حیب فوت خود متحمل مجازح فوق العاده برای تشکیل اردوی سرحدی شدید خدارا بهلاشت
 میطلبم که اگر حضرت اشرف والا هم بقای سلطنت سلسله جلیله قاجاریه و استقلال انیمت
 چاره را طالب بسیند عرایض پغرضانه اینجادم قدیم دولت را تصدیق خواهند فرمود
 و برای تشکیل دارال شورای ملی ساعی و جاهد خواهند بود و امروزه بقصدیق تمام عقلای عالم

هیچ نوش داروئی برای خرابیهای مملکت و در ماندگیهای ملت جز ایجاد مشروطیت
 در خزانه بندگان اعلیحضرت اقدس شهبازی ارواحنا فداه یافت نشود و نیز خاطر
 مبارک راستحضر میازم که در هر آن ثواب و کلام حق و مجلس مقدس تشکیل یافت
 این دو لشوایه حقیقی و پسر غلام واقعی که همیشه حفظ اساسیه سلطنت را در سلسله جلیله
 قاجاریه بر هر چیز مقدم دانسته و میدانم فوری بر اسب خود سوار شده عقب کار خود
 میروم ولی حالاً ممانعت کلی از طرف عموم انالی صفهان و توابع چهار محال و بختیاری
 در پیش است و قاطباً متفق الکلمه در تشکیل مجلس مقدس سماعی و جابد و با تمام قوای خود
 خروج فدوی را از صفهان مانع اند و دیگر هر قسم رای مبارک قرار گیرد ابر و مقرر گردانند
 محضرات فرزندان مرحوم حاجی امام قلی خان ایلیانی طاب ثراه
 (بمخفی)

بد زوت مرحوم حنیقلی خان ایلیانی ریاست و ایلیانگری حسب الارث و الاستحقاق بر مرحوم حاجی امام قلی خان
 ایلیانی مرجع شد و در مدت ریاست کمال قدر ترا داشت و لازمه عدالت را بجای آورد و تمام عمو را در
 اطاعت امر خود را در اول جان پریشانند فرزندان آن مرحوم مرحوم حسین خان سپهر مرحوم عباس
 جناب لطف علیخان امیر مخم و مالک با لسان و بر و جود و نهادند و ملایر و تویلیکن جناب غلامحسین خان سردار
 محترم ایل یکا حالیه جناب نصیر خان سردار آقایی سلطان محمد خان سردار شیخ حکمران ان آقایی علی اکبر خان
 سالار اشرف آقایی محمد رضا خان معین بایون و لاد جناب امیر مخم در سنه ۱۲۷۹ است و در مدت حکومت خود
 چنان نظمی در اصلاحات داده اند که محترم است و دشمنست امیر مخم بد بیروایت معروف و در علوم فارسی و عربی
 قدر ترا دارند و تولد سردار محترم در سنه ۱۲۷۲ است چنانچه این شرح حالات خود را در اندام چند خط گفته
 خوانین مرزبور امروزه فخر ایران و با کمال جدیت حاضر مشروطیت و استقلال امیکلت میباشد

شرح زندگانی سردار ظفر

جناب حاجی خسرو خان سردار ظفر فرزند پنجم مرحوم حنیفلی خان ایلیانی بختیاری طباطبائی
 راه است بعد از تحصیل ادبیات فارسی زبان در فنون تاریخ و سیرکد شتکان ریج
 فراوان دید و گنج بی پایان برداشت و اغلب اوقات را مشغول کوی بازی و سواری
 و تیر اندازی بود میتوان گفت در این فن منحصراً دست و کربت در خدمت پدر
 بزرگوار و والده محترمه اش بر باریت عتبات عرش درجات نائل شد و درین چهارده
 سالگی با مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد مشهد مقدس حضرت رضوی شرف صاحب
 کرد و در سن هجده سالگی با حاج امام قلیخان ایلیانی عمویش و جمعی خوانین دیگر
 بیت امه احرام را احرام بست و شرایط اسلامیت بجای آورد و درین پست سالگی
 بسوار و پیاده مانور نظم عربستان شد در این سال حنیفلی خان ایلیانی در اصفهان
 مقتول و دو برادرش مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد و جناب حاج علی قلیخان
 سردار اسعد را حالیه گرفتار و مجبوس شدند

چون ظل السلطان از رشادت و دلاوری سردار ظفر اطلاع داشت سخت بر آنساز شد
 و عی خواست او را گرفتار سازد این بود که ملکرانی در گرفتاری او بگومت عربستان
 نوشت از آنجا که سیم ملکران معطوع شده بود باین مقصود نائل نشد و والده ماجده اش
 از چاقا خور توسط یک نفر قاطر سوار ماوقع را بسردار ظفر اطلاع داد قاطر سوار مرز بکمال
 بهر زانج داد که در مدت اندک خود را بخدمت سردار ظفر رسانید

پس از آنکه این خبر وحشت ناکن گوش زد سردار طغر شده با عده سواری چهارخو در آن
 مملکت نجات داد و بختیاری و زود کرد و جنگهای داخلی چندی اورا مشغول
 داشت آخر الامر با فامیل خود اصلاح کرد و یکسر دیگر بر بارت کربلای معلان نائل گردید
 و از کینه فو قی اینفر مبارک مجاز ر زیاد نمود و در او اخر سلطنت ناصرالدین شاه یکسال
 چهار ماه با سوار در طهران مشغول خدمت بود و در رکاب شاه بازندان رفت و در هر
 موقع مورد توجه شهرباری میشد و در او ایل سلطنت مظفرالدین شاه دو سال حکومت
 کوه کیلویه و بهبهان سرافراز آمده در آن مدت کمال انتظام را در انصافات برقرار
 کرد و لازمه عدالت را مرعی داشت

از آنجا که با جناب سردار اسعد برادر صلبی و بطنی میباشد در غیاب ایشان در طهران
 ریاست سوار بعهده او موقوف بود و لازمه خدمت را بدولت و ملت مینمود و در سفر اخر
 یکسال و کسری در طهران توقف نمود

در او ایل سلطنت محمد علی میرزا با برادر امجدش سردار آبار و پارت و در آنجا فی الجمله
 زبان فرانسه را فرا گرفت و از پلیتک و سیاسیات دول اطلاع بدست کرد طول این سفر
 پنجاه کشید درین موقع خبر رسید که در داخله بختیاری غمناکی با دیده مجبور با کمال
 تعجیل از راه روستیه بایران آمد چنانکه از مسکو بقره زین راهشت روز طی نمود و از فرود
 با اسب سواری خود پنج روزه به بختیاری رفت بعد با بقاق عمور از دکان خود لطف
 علیخان امیر منعم و نصیر خان سردار جنگ و سلطان محمد خان سردار اشجع با سوار بختیاری

حسب الامر دولت طهران ورود کرد

پس از آنکه کرامی برادرش جناب مصمص السلطنه ایلیانی مملکت صفهان را بکشود جناب
سرور اسعد یوسف خان اسپر مجاهد برادر کوچک خود را از ار و پانزد سرور از ظفر و ستاد
و بعضی پیغامها و مکاتیب داد که امروزه وقت است حمایت ملت را از دست ندهی و
دست ظلم و ستم محمد علی میرزا را کوتاه داری اینخبر در قم بسرور از ظفر رسید یکبار هجرت
تغییر نمود و برای قطع ریشه استبداد از جان و دل حاضر شد و از اردوی دولتی
خارج شده بطرف صفهان راند و در آنجا استماع کرد که سرور اسعد از ار و پیاده
شده محض ملاقات برادر قصد خدمت او نمود

پس از آنکه جناب سرور اسعد با قشون بطرف طهران حرکت کرد سرور از ظفر او را در
و سوار خود را در رکاب ایشان برای جنگ با محمد علی میرزا فرستاد و خود بجهت نظام
ایلات و طوائف بجهت تیار می رفت و در آنجا مشغول سوتی سوار و پیاده برای کمک
سرور اسعد شد بعد از فتح طهران و تغییر سلطنت در فصل زمستان طهران آمد

چون در نیوقت مملکت کرمان و تخمخش شرار شده بود فرمانی کرمان و بلوچستان
بعده ایشان سوگول شد لکن بجهت تیار می برای فراهم آوردن سوار رفت و رسید سوار
جزار بریاست یکی از فرزندان خود بکرمان فرستاد در این حین با فساد جمعی از نفیذین
طهران میان خوانین بجهت تیار می که در قی حاصل شده سرور از ظفر صلاح را در اقامت
ورفع مکه تر فایلی دیده بانک زمان میان ایشان را به سبب وجهی اصلاح کرد و در آن

دعا بردار

و جانبداری بسردار آرزو تمام قول شرفی گرفت و آنچه حکومت و ایالت در دست
عموزادگان و برادرانش بود محض اینک بیغرضی خود بملت بنامید زمین گذاشتند
و عموماً با سوار بسیار بطرف وادار اخلافه حرکت کردند و در وقت نایب حسین که
از اشراکات شانت شهرکاش از ابا سوار و پیاده به همراهی امالی ملک نمودند
عرض راه از دولت نجوانین ملگراف شد که نایب حسین را قلع و قمع نمایند خوین
بعیت سردار ظفر کاشانرا محاصره کرده بعد از چندین جنگهای سخت شهر را بشویدند
و نایب حسین و اتباعش فرار کردند پس از نظم آنجا بطرف طهران عنایت کردند
انوقت تا امروزه که ماه جمادی الاولی هزار و سیصد و پست و نهم هجری است با آن
و عمزادگان در طهران توقف دارند و در امور معظمه طرف شور و آشتی سر در آرا
و نیابت سلطنت و وزراء است و غالباً اوقات مشغول تکمیل زبان فرانسه میباشد
و دو فرزند خود را برای تحصیل زبان فرانسه و علوم خارجه سال گذشته بپاریس
فرستاده است با اینکه سردار ظفر در شجاعت و رشادت ضرب المثل بخیاری است
و در میدان رزم و هنگام غم از دریای شکر شرسد در مجلس و محفل بار وئی خوش و
خلق متواضع دوستان را بر خور دارد و در سفره نعم و دست گرمش بردوست شمن
آماده و کساده است و در سیاسیات مملکتی و یاسای دولتی اطلاعی پسندیده دارد
و همواره برای حفظ استقلال و مشروطیت ایران از دل و جان ایستادگی دارد و بسیار
کثیره در این راه از کینه بصره رسانیده خداوندش توفیق و داد

اسامی فرزندان و کورسروار ظفر

مهدی قلیخان سالار مسعود علیشاهی خان الیاس خان علیمراد خان
 اسکندر خان امیر حسینیان سرتیب علی محمد خان علی صالح خان
 نصر الله خان درویش علی خان سلطان حسین خان



جناب حاج حسرو خان سردار ظفر امیر تومان

شرح حالات امیرمجاهد

جناب یوسف خان امیرمجاهد ششمین فرزند مرحوم مبرور حسین قلیخان این خانی
 نجفبازی تولدش در سال هزار و دویست و هشتاد و پنجم هجری در نجفبازی است
 سن هفت سالگی شروع بعلم فارسی نمود و بفرز کلام الهی مجید مشغول شد پس
 آن بعلم سواری و تفنگ پرداخت و در اندک مدتی بدرجه کمال رسانید چنانکه در
 چندین جنگ داخلی بنبرد و شادت خود را بمعرض ظهور و بروز آورد و بعد از شهادت
 مرحوم پدرش در سنه ۱۲۹۹^{۱۲۹۹} اغلب در چهارمحال و شلاقی و میلاق عربستان زندگانی
 می نمود و در سفری که بطهران آمد با موصی زبان فرانسه و تاریخ اشغال یافت و
 اوایل سلطنت مظفرالدین شاه بعلقب اعضا و السلطان لقب شد و در اوایل سلطنت
 آن مرحوم بعلقب سالار حشمت مخاطب و مختار آمد و در دربار دولت همواره طرف توجه و ایثار
 دولت بود و در سفر دوم جناب سردار اسعد بار و پا در سنه ۱۳۲۴^{۱۳۲۴} در خدمت ایشان بود و
 یکسال پاریس و سویس و لندن و برلین و اطریش را سیاحت نمود و بر تجربیات خود
 افزود و دانست که ترقی ممالک اروپا بواسطه مشروطیت است و بخرنیه خاطر سپرد که
 در این راه بملکت و وطن خود خدمت نماید

پس از آنکه برادر ارشدش سردار اسعد برای استقرار مشروطیت ایران از راه کوه
 عازم ایران شد امیرمجاهد از راه پاو کوه با دستور العظمای سردار اسعد با مخاطرات
 زیا و بظرف طهران حرکت کرد و محمد علی میرزا چون از ورود او اطلاع بدست کرد بواسطه

پنجاهمی که م‌ا و را بدو ملک خود خواست امیر مجاهد که سرپایش مخلو از مشروطیت
بود بوعده نامی او وقتی گذاشت و با کمال جدیت مشغول مقاصد خود شد و از طهران
حسب الامر حضرت سردار آرزو راه قم بطرف صفهان حرکت کرد تا در آنجا اسباب
ضعف و ولایتان دقت طمان باشد بعد از ورود سردار آسعد با صفهان در خدمت
ایشان برای فتح طهران کمر بست و در تمام جنگهای عرض راه که ازین پیش ننگور شد
بنفس خود شجاعانه و دلاوریها نمود و برای وطن خود یادگار بها گذاشت بعد از آنکه
طهران معشوق و محمد علی میرزا مخلوع کردید از طرف دولت و ملت بقلب امیر مجاهد
و سرافراز کردید در ماه جمادی الاخری هزار و سیصد و پست و نه امیر مجاهد در طهران
مشغول خدمت بملت و دولت است و به وقت قدمی جز بمشروطیت برنمیدارد و سخنی
جز با آزادی و حریت نمیکوید و امروزه برای مشروطه طلبان حصی حصین واری منع است



جناب یوسفخان امیر مجاهد

اطلاعات جناب میرزا صداوقمان اویس الممالک که از فحول ارباب
 مملکت ایرانت در باب اصل و ریشه لر و بختیاری *
 لر در مملکت ایران در ناحیه جنوب شرقی شیراز فاصله ۹۰ کیلومتر شهری
 که دارای دوازده هزار نفوس است مرکز ایالت لرستان محسوب میشود و آن
 این مملکت با صحن اسلحه و نسج قماش و پارچهای ابریشمی ممتاز و سایر صنایع معروف
 حکومت این بنامان زمانی تا جزیره هرمز متصرف بود و شاه عباس کبیر بزرگ استیلا یافت
 لرستان ایالتی است در سمت جنوب شرقی فارس که از ناحیه غرب شمال
 مشرقی بخلج فارس میشود طول مسافت آن ۴۵۰ کیلومتر و عرض ۶۰ کیلومتر است
 هوایش در نهایت گرمی است آبش در نهایت کمی اطرافش مکن اعراب نواحی
 نام قدیم این ایالت الایماید بوده منسوب به (الام) فرزند بزرگ سام بن نوح
 در عصر پنجم از هجرت خورشید شجاع الدین نام از اتابکان حکومتی در آنجا تشکیل کرد
 که خانواده وی تا مدت یکصد و چهل و شش سال برقرار ماند (۱) از لغت و جغرافیای
 رفت ترکی نقل و ترجمه شد) عیلام نام فرزند دوم سام بن نوح است
 که در هنگام تفرق سبب جنوب مملکت ایران رفته و در آنجا توطن جنبیا نمود سکت
 (۲) و (لرستان) و (فستان) از نسل وی منشعب شدند - اورا (الام) میر خوا
 (کیومرث) که در ۲۴۱۵ از خلفت سلطنت پیدا و یان را در ایران تاسیس نمود و از نسل
 عیلام است (۳) از لغت و جغرافیای ترکی احمد رفت ترجمه و نقل شد)

مرحوم میرزا آقاخان کرمانی در تاریخ ایران می‌نگارد

(هفتم سلاله نجاشی - اینان ابتدا در ایلام و پس از آن در فارس سلطنت داشتند
 شاید (لهاسب) یعنی لر بزرگ) باشد زیرا که قبیله اینان از قوم لر بوده اند و
 و هر اوزار لهاسب یکی از اولاد نجاشی است)

اعتماد السلطنه مرحوم در خاتمه جلد سوم (در راجعان) که اسامی باستانی بعضی بلاد مستحکم
 اشکانیان را توضیح می‌دهد نام قدیم مملکت (رستان و خورستان) را ایلیاتی و
 ایلیاتی ضبط کرده بنام عیلام و در کتاب معتمدش نام (عیلام - عیلام) پسر سام بن
 نوح مصرح می‌باشد (از ترجمه الواح پستون معلوم می‌شود) که در آن عصر (خورستان
 رستان) را اوججی می‌نامیدند و چون لهجه پارسی را با کردی و لری مقایسه کنیم لفظ
 (خور) و (هور) و (اوجه) همه نزدیک یکدیگر می‌شوند، همچنین است لفظ (سوزه)
 و (سوس) و (شوش) زیرا که پارسیان کا به گاه حرف ما را بجای تبدیل کنند چون
 (خور) بمعنی آفتاب که اصلاً (هور) است یا به الف و همزه چون (اهور) و (ایینه)
 که (آمین) و (آئینه) خوانند یا به (سین) مانند (ماهی) که (ماسی) تلفظ کنند و
 (کاماسیا) یعنی (کا و ماهی) است و مثال این هر سه در (هور) و (خور)
 و (اوججی) و (سوزه) پیدا کردید

مرحوم میرزا آقاخان در کتاب خود آنجا که طوائف (ازین) را تعداد کرده است
 چنین می‌نگارد) گروه دیگر در سواحل عمان و نهر ابوار کونت داشته جنس پارس

والام (۱) بدیشان منسوب است و (پاز) (پارس) کنار نهر آب را گویند و پراختر می‌تند
 (۱) فردوسی (الام) را (الان) خوانده و این همان مغلوب (ایران) و (اریان) است
 که بابلیمان بلام تبدیل کرده اند چنانکه در پارسی (بابل) را (بابرون) گویند
 و (الام) لرستان و اهورست و (لهراسب) از آنجا و از سلسله لران بوده چه
 معنی لهراسب به لرزاده یا لر بزرگ ولایت دارد و آنکه علم بحقایق الامور
 نگارنده ادیب الممالک گوید شاید همچنان (عیلام) در تداول السنه و افواه تبدیل
 به (علام) و (الام) و (الان) و (الان) - (الان) و غیره شده است طوائف (الان)
 هم خوشین را از راد مهاجرین می‌شمرد این نام را (الامیان) اخذ کرده و بجز در بناده
 اما در باب نسب سلسله الوار نمی‌توان گفت که همه آنها از یک نژاد و تبارند علی‌الطرح
 میتوان حکم کرد که مملکت خوزستان و لرستان از زمانه قدیمه و اولین دوره ساسان
 و تمدن مرتع احشام دیورنگاه لران بوده چنانکه عماد السلطنه در جغرافیای قدیم مملکت
 اشکانیان شرح ذیل را بیان کرده است

کس سیدی - این اسم را (پلوتارک) (کاسین) می‌نویسد گویند یکی از طوائف
 صحرائین ایران بوده که در زمان اسکندر در کو بهامی (پاطاق) و کرد (در صدوی)
 بطرف لرستان است سکنا داشته اند بواسطه تقاضای تخت بیج پادشاه اعطت
 میگردند اسکندر جمعی زبده سوار فرستاده آنها را مغلوب نمود (بعقیده نگارنده)
 (عماد السلطنه) طایفه مزبور از جداد الوار حالیه بوده اند نگارنده (ادیب الممالک) گوید

اگر مطالعین عظام در لفظ (کِسِه سِی) و (کاسه سین) بدقت ملاحظه فرمایند خواهند دانست که ازین کلمه تا لفظ (سوسی) و (خوزی) و (سورستان) و (خوزستانی)

فاصله و بعدی نیست و بجز از نامهای قدیمی مملکت (سوزه) و (الام)

و ورقستان است بنام بلده موسوم به (دورق) یا قوت حموی در مجم البلدان گوید

دورق - بشع اول و سکون ثانی و رانی مملکه که بعد از آن قاف است بلدی است

و در خوزستان که پای تحت بلوک (سرق) محبوب میشود و از (دورق الفرس)

مینامند (سرقی بابل) در ساله خود آورده است که از (راهرمز) تا (دورق)

اشکدای بسیار در بیابان دور و دراز دیده میشود که در آنها بینه عجیب میباشد و این

نواحی معادن بسیار است، همچنین در دورق بسیاری از آثار کهن که نسبت آنها را

(بقبادین دارا) میدانند باقی است و شمار در این حدود فراوان است عجب اینکه

شکارها از چریدن در بعضی اماکن احترام دارند و بچگونه داخل آن حدود نمیشوند میکنند

ماورقباد اینک پسرش درین مراتع مایل بصید بود و از کار مملکت داری تن همی زد آن

مواضع را ظلم کرد (ایداستان از افسانههای کهن است ادیب الماکن)

در اینجا جانوران کزنده شده بسیار است و سم آنها قابل معالجه نیست نیز گوگرد زرد

در یابی در آنجاست که در تمام شب جریان دارد و در غیر این موضع یافت نشود

(مؤلف در اینجا بعضی روایات از خود یا منبرین مهمل کرده است که بواسطه کمال شب

انها با فسانه و عدم مناسبت با شرافت تاریخی از ترجمه آنها صرف نظر کرده و همان

مقدار را حذف نمودیم ادیب الممالک (اثنالی این سامان دارای خود و سماحتی هستند
 که در آن نواحی اختصاص بخودشان دارد انیسر و بلوک در نهایت وسعت است
 و بسیاری از رواة منوب بدان میباشند از آن جمله (ابو عقیل بشر بن عقیقه دورقی
 از روی تاجی) از راویان بصره که اخذ حدیث از (حسن بصری) و (قتاده) و غیره نمود
 (مسلم بن ابراهیم الفراهیدی) و (هشیم) و (یحیی بن سعید القطان) و خرازمی از روی روایت
 دیگر (ابو افضل دورقی) که از (سهل بن عماره) و غیره استماع حدیث نموده و برادر
 کمتر (ابو علی دورقی) میباشد دیگر (ابوسلم محمد بن شیرویه تاجی دورقی) است که
 (ابوبکر بن مردویه حافظ صفهانی) سند روایت خود را بوی میرساند
 جماعتی خود را بواسطه پوشیدن کلاههای دورقی منوب بدورق کرده اند از آن جمله
 (ابو عبدالله احمد بن ابراهیم بن کثیر بن زید بن افح دورقی) برادر کمتر (یعقوب بن ابراهیم)
 گویند در آن هنگام ناسک و زاهد را (دورقی) میگویند - و چون پدر وی مردی ^{سخت}
 بوده است بدین لقب شهرت یافته و فرزندش منوب بوی شده اند
 نیز گفته اند که متوطن ^{اصلی} (ابو عبدالله) شهر دورق بوده است و مومی الیه از (اسمعیل بن
 علی) و (زید بن هرون) و (دکیع) و اقران آنها روایت میکند
 چنانکه (ابو یعلیٰ موصلی) و (عبدالله بن محمد نعومی) از وی روایت کرده اند و فاش
 در ماه شعبان ۲۴۰ هـ اتفاق افتاد قسمی از پیمانهای شراب را نیز (دورق) نامند
 و قتی (اجیم سعدی) از یم (سلیمان بن علی) امیر بصره که در جستجوی وی حدیث داشت

و خوش راه را هر کرده بود در پنا بانهای عراق سرگردان و مواری همی زیت اغانا
 چندی در صحاری دورق روز شب آورده و ابیاتی در شتاق و حین بوطن مهرود و خور
 و آنالت الایام حتی رأیتی بدورق طقی بنین اوور

دوستان یا قوت جمعی گوید بلده کوچکی است که من آنرا دید و ام لنگرگاه
 سفائن هندست در ساحل (عسکر کرم) که متصل بدریا میشود کشتیهای که از جزیره
 کیش میآیند ناچار باید درین اسکله وارد نمایند ولی از راه بصره کیش از طریق دیگر
 میروند و آن راه (عبادان) است و در مراجعت از راه خوزستان طی طریق نمایند
 زیرا که مراداب یا دریاچه آن متصل بخشگی میشود و برای مسافران تر است که
 از آن راه عبور نمایند و سمرق یا قوت جمعی در معجم البلدان آورده است که (سمرق)

بضم اول و فتح ثانی باشد که در آخر آن قاف است یکی از بگوک اهورا میباشد
 رودخانه میگردد که اردشیر بن بهمن بن افندیار آنرا حفر کرده مرکز شهرستان آن چرخ

از آن

استحق بن ابراهیم موصلی گوید (حارثه بن بدر خدانی) را که در زوزیادین بایه مکانی تنه
 بود چون زیاد از دنیا رفت پسرش عبیدالله او را وقتی نهاد حارثه روزی فرست
 بدست آورده گفت ایها الامیر با اینکه بدستی از سابقه معرفت و خصوصیت من با
 پدرت ابو معیزه آگاهی سبب بی لطفی صیت این زیاد کشت پدرم بمقامی رسیده بود
 که خورده بنیان بروی علیب و اعتراض شواستندی ولی من در عنوان شبایم و
 سطح نظر الوالالباب از معاشرت چون تونی که ندیم جام شراب و حلیف با ده نانی

نار

ناگزیر محترز بایدیم بود تا مردمان قرین و مقارن را یکسان نپندارند و مرا شرا بخواره
 تصور نکنند و این عادت را در برابر من کتمان و انکار شوائی کرد زیرا که هر زمان تا
 پہلوی خود خوانده ام از دانت رانجہ خمر استہام شدہ و اندیشہ دارم کہ چون
 پہلوی من جایی گیری ندما در بارہ من بدگمان شوند پس اگر ترک اینکار کنی اول
 کسی خواہی بود کہ بر من ورود کند و آخر کسی کہ از محض من سپرون آید حارثہ
 کشت در صورتیکہ من برای خداوندی کہ مالک سود و زیان من است ترک بادہ
 نخویم چگونه برای تعرب در نزد تو از عادت خود کنارہ جویم چون حال چنین است
 خواہشمندم کہ مرا از نزد خود دور گردہ یکی از اعمال ولایات خود بر گماری
 ابن زیادومی را با بایالت سرق نامزد کرد۔ جماعتی او را بدلتہ کردند از آن جملہ
 (ابو الاسود دؤلی) بود کہ در آن هنگام این آیات بگفت

أحار بن بدر قد ولیت ولایۃ فکن جرداً فیہا نخون و سرق

چخا خور۔ چکا خور موقعی است کہ بر رکان سلسلہ بختیاری از آن مضرب خیام و تع
 احسام خود فرار داده و در آن سیلای می کنند انمقام بر بالای تپہ واقع است
 و (چکا) کہ اکنون (چخا) گویند بمعنی تپہ باشد مانند (چکاسرخ) و (چخاکرد) و
 (چکاسیاه) و امثال آن از فرار معلوم قلعہ (خورزاد) در (ایذج) در فرار
 این تپہ بودہ است چنانکہ در شرح (عسکر کرم) مذکور آید و آن را (چکا خورزاد)
 نامیدہ و رشتہ کلمہ آخر را حذف کردہ با حصار (چکا خور) کردہ اند و شاید (چکا خور)

بمعنی تپه آفتاب (قل الشمس) باشد عماد السلطنه مرحوم در (مرات البلدان باصری)
از اباقاف ضبط کرده و از زونات ناحیه (کنده مان) محبوب داشته است

عسکر کرم یا قوت جموی گوید بصیغه اسم مفعول از اکرام از بلاد مشهور خوزستان
منسوب است به (مکرم بن مغز آه اکارث) از قبیله (جوتیه بن اکارث بن میزین عامر بن
حمزه بن احسن اصغمانی گوید یکی از شهرهای خوزستان در استقباز مغرب رستم گراد)
بود که تازیان در صدر اسلام از او بران کردند و در حوالی آن در نقطه که اردو و عسکر

مکرم بن مغز آه اکارث از اصحاب حجاج بن یوسف العقیلی بود شهر مزبور را بنیاد نهادند و
نیز گفته اند که مکرم یکی از علما مان حجاج بود که وی را بخاربه (خورزاد) بن باس که علم طبیان
بر او فرشته و در قلعه (خورزاد) که بنام وی در اینج (معروف بود متخصن شده تا در
کاهی در انحصار بجا فطنت خود می پرداخت (کو یا قلعه مزبوره در چکا خور بوده و آن تپه را
بنام آن (چکا خور) نامیده اند ادیب الممالک)

و مکرم در درگیری دراز او را محاصره نمود تا سنگ آه در کوت مبدل مخنیان از قلعه پرود
آمده و میخواست فرار کرده خود را بمقام سریر خلافت عبد الملک مروان رسانیده آغاز
توبه و انابه نماید مکرم در آن موقع ویرا دستگیر کرد و با کلاهی که در آن ده دانه گوهر گرانها
بود نزد حجاج فرستاد و بکده کهنه درین سامان بود که مکرم بنای عمارت آن پر خست
ورفته رفته انالی بر بنای آن افزودند تا شهری مونسوم به (عسکر کرم) جماعتی از اهل علم
بدین بلد منسوبند از آنجمله (عسکر یان) که نخسین (ابو احمد حسن بن عبد الله بن سعید بن اسمعیل بن

زید بن حکیم) علامه نعومی شاگرد (ابن درید) که در سیاه اقران استاد شیر فرد بشر
 میرفت و اخبار فضایل وی در کتب ادب مذکور است و دیگر (حسن بن عبدالله بن سہیل
 سعید بن مهران کنی به ابی ہلال عسکری) (صاحب کتاب جمہرہ الامثال) شاگرد
 (ابو احمد حسن بن عبدالمہ) سابق الذکر کہ خبر وی نیز در کتب ادب مسطور است و در
 وی کتب: و حسن باقرات علی کتاب بخط العسکری ابی ہلال
 جاکلی مخفف (جو انکی) و نام یکی از اقوامی است کہ در سلطنت اتابک ہزار آسپنج
 ابوطاہر بن محمد بن علی از جبل الساق شام ہرستان آندہ و بوی گرویدند مانند قوم
 عقیلی از نسل عقیل بن سطالب و ہاشمی از نسل ہاشم بن عبدمناف و دیگر طوائف
 مشرقہ کہ بختیاری نیز از آنها شمرده شود

چون این حدود از دیر گاہ یورگاہ طایفہ جو انکی بودہ از طریق طلاق حال بر محل بنام
 خودشان موسوم و تخفیف جاکلی خواندہ شدہ در میانہ شمال و مغرب جاکلی
 محدود میشود بجاک (کندزلو) کہ در توابع شتر است (کندزلو مخفف کہن و زلوا
 یعنی طوائف سکندہ قدیم قلعہ کہنہ خورستان کہ موسوم بہ (کہن و ز) بودہ است ایہا
 از طرف شمال اول خاک جاکلی (چشمہ باران گرد است کہ دو سہ سنگ آب وارد از
 باران گردوتا (قلعہ تل) کہ حاکم نشین جاکلی است یکتر سنج است قلعہ تل از بنا ہاشمی
 (محمد تقی خان چارلنگ) بختیاری است کہ در عمدہ خاقان مغفور فتحعلی شاہ
 بروی تلی کہ تقریباً پنجاہ ذرع ارتفاع دارد بنا نمودہ و الوار تل را بضم تلفظ کردہ

در قلعه تل) میگویند انقلعه و ارامی چند برج است چاهی بالای تل حفر کرده اند که اهل
 قلعه از آن آب میکشند این تل و قلعه وسط جلگه میباشد میانہ باران گردد و قلعه تل
 بقعه ایست معروف به (حکک سوار) در قلعه تل هم چشمه ایست که بقدر چشمه باران
 گردد آب دارد از قلعه تل تا (باغ ملک) که یکی از آبادیهایی جانبگی است و در فرسنگ
 باغ ملک مسکن طایفه (زنگنه) است و طایفه زنگنه قبل از ما در شاه در کرمانشاهان مسکن
 داشته اند هنوز اغلب این طایفه هم در کرمانشاهان ساکنند (مرحوم محمد خان امیر نظام ننگنه)
 در بدو سلطنت ناصر الدین شاه برایشان ریاست داشت و در او اخر و در سلطنت آن
 شهیار مرحوم (ظہیر الملک) دخترزاده امیر نظام مزبور رئیس این طایفه بود و ازین ایل
 فوج سرباز گرفته میشد و این برود در تحت لوامی امارت ظہیر الملک بود تا در سال ۱۳۱۱
 از آن دو فوج بواسطه اتهامی که بطہیر الملک در غنماش شهر وارد شد از طرف دولت
 اخراج و از خدمت معاف شدند اکنون فرزند ظہیر الملک که طاعت اعظم الدوله میباشد
 بجای پدر منصوب و مستقل است (ادیب الممالک)

آثار خرابه و بیوات معتبره در باغ ملک دیده میشود و آن آثار را اهل بلد (منجیق) میخوانند
 (شاید موضعی برای بستن منجیق هنگام مدافعه دشمن بوده است) (ادیب الممالک)
 تپه در بالای منجیق است و بقعه دارد که از (امیر المومنین) میماند (بجمله که این بقعه
 متعلق به (امیر علی بن بدر بن شجاع الدین خورشید) باشد که عوام امیر علی را (امیر المومنین)
 خوانده اند) (ادیب الممالک) دو بقعه دیگر نیز در آنجا هست یکی معروف به (دایمال) (خلیل)

شاید این بقعه متعلق به دو تن باشد یکی دانیال و دیگری ضحیل اما حلیل حسام الدین بن
 بدر بن شجاع الدین خورشید است که در شاپورخواست در میدان جنگ بدست لشکرمانشبالین
 سلیمان شاه کشته شد اما دانیال امیرنجم الدین دانیال از شمه کرشاسنی بود که بخواهی
 پسر تاج الدین امرا به دست شده خواست حسام الدین عمر پیک را از تحت فرود آورد
 مصمام الدین محمود کرشاسنی را بجای او بر نشاند و بعد از کوشش و کشتن بسیار در دانه کوه
 پر برف کشته شد و دیگر مشهور به (قاسم علی) رودخانه کوچکی از کوه (منگشت) از طرف
 قبله سرزیر و جاری میشود یکی از فرمای معتبره جاکنی (ابو العباس) است این دکه خیار
 معتبر بوده آثار و ابنیه و عمارت و کاروانسرا و حمام و مسجد که از کج و سنگ ساخته بوده اند
 در آن پدیدار است بقعه دارد که آنرا (سرخش) میگویند قرینه ابو العباس از آب رود
 مشروب میشود پس از آنکه رودخانه انیقریه را مشروب کرد باغ ملک میآید و بطرف
 قبله میرود تا برآم بر فرود از مزارع جاکنی دیگر جانی از آب این رودخانه مشروب نمیشود
 از باغ ملک تقریباً چهار فرسنگ گذشته (میدادود) است طایفه (مسنی) که از ایل
 جاکنی میباشند در (میدادود) اقامت دارند و این محل از قدیم مسکن این طایفه بوده است
 رودخانه که از کوه منگشت جاری شده بطرف اقامتگاه طایفه همی میرود و اطلاق
 آنها را مشروب میکند بمیدادود نرسد میآید و اراضی میدادود هم از آن مشروب میشود
 میدادود آثار و ابنیه و علام آبادانی قدیم مشهود است از میدان و دما (سمره) نیم فرسخ است
 طایفه (کرزکنه) در سمره سکنا دارند آب سمره از چشمه است که آنرا (برم جمال) میگویند

و تخمنا ده سنگ آب دارد آثار اینه جو حرا به از سنگ و گچ در کوه هست این آب از
سرله بر مهر منیر و د آخر خاک جاکنی (سنگ) است که تا سرله دو فرسخ میباشد و آخر
خاک جاکنی و اول خاک بهی از ولایت کوه گیلویه است

از محلات جاکنی گلگیر است اینجان نیز آخر خاک جاکنی است بطرف شوشتر و معروف
به (زیر کوه) جاکنی است محلی است وسیع و پذیرفته قنات حرا به در آن دیده میشود
چون گل و گیاه زیاد در این محل میروید آن را محال (گلگیر) میامند طی در وسط این
محل است و پایین بل چشمه که آب آن قلیل بقدر کفایت دو آب است و فاضل ندارد
که بتوان به آن زراعت نمود (توله) و (جاروب) که دو صحراست از زیر کوه جاکنی است
درین دو محل زراعت دیم میشود پیشتر که آبادی جاکنی بشیر بود ایلات (کوند) در
توله و جاروب اقامت داشتند حالاً زراعت درستی در آنجا نمیشود طایفه (کندرلو)
که از طوائف شوشتر است پیش ازین در جاکنی تقریباً سه هزار خانوار بودند ولی حالا
ششصد خانوار از آنها باقی است و باقی مشرق شده اند جمعیت جاکنی به جهت
مزار خانوار است برنج جاکنی معروف است و کمال امتیاز دارد در ۱۲۷۶ شمسی نگارنده
(اعتماد السلطنه) نیابت حکومت عربستان و بخاری داشت و فصل تابستان بجای
سفر کرده در قریه ابوالعباس که بالنسبه سیاق خوش مزاجی است اقامت نمود از عطر و
رایحه خوش برنج جاکنی خیلی تعجب کرد باین معنی که از آتشپزخانه تا آقامتگاه خود نرفته
که البته زیاده از یکصد ذرع بود هر وقت ازین برنج طلخ میشد عطر و رایحه برنج خیلی اشکار

بشامه بنده و بر کس در آن منزل بود میرسید
در چشمه معروف به (شعب سلیمان) دو صورت در سنگ منقور است
ابالمیر از (شعب سلیمان) است (چنانکه صاحب معجم در شرح اینج نگاشته) از وضع
حالیه مالیه معلوم است که شهر بسیار بزرگی بوده حالا (مالیه) و (هلاجان) و بخیار
از معارف طایفه بختیاری درین عصر (صیفی خان بن جعفر قلیخان) است که ایلمانی
کل بختیاری چارکنک و هفت گنگ پیاشد و از معارف قدیم کی (محمد تقی خان
چارکنک بانی قسطنطنیه) و یکی (علیرضا خان که از بنی اعمام محمد تقی خان بوده است
(نقل از معجم البلدان) کلماتیه بشع کاف و ماء شناه بعد از نون یا ه شد و دست
ابو یحیی ساجی در تاریخ بصره در ذکر اساوره لفظ آرا بر این ترتیب که در فوق ذکر شد
تصحیح نموده و بی است در میان سوس و صمیمه یا در میان آن در انیسویه (شهر بن دجوشن
ملعون) که مشارک در قتل حضرت (حسین بن علی) علیهما السلام بود کشته شد
کلجورد قلعه معظم محکمی است ما بین خورستان و لرستان که از آنجا تا اصفهان دو روز
راه است گنجه - جانی است از نواحی لرستان ما بین خورستان و اصفهان
زردکوه یکی از جبال بختیاری است که سرچشمه (شط کارون) و (گرد - کرن)
و منبع (زاینده رود) از آنیکوه پیاشد شاه عباس کبیر خواست شبنه ازین آب صفا
برد و فایز نشد آب کارون در زمان سلطنت کیان و اشکانیان فاصل ما بین عراق
عجم و فارس بوده حمد استوفی در شرح جبال میوید که (کوه زرده در لرستان است)

هر دوت در تاریخ خود شط کرن را (کنند) مینویسد و در شرح حال کخیسر و کپیر نوشته است
 که چون (سیروس) برای تسخیر بابل ازین راه با قشون خود عبور میکرد بساحل (کنند) رسید
 خواست از رودخانه عبور کند آب بقدری زیاد بود که بدون کشتی عبور از آن ممکن نبود
 درین اثنا آب سفید خاصه پادشاه را که در لب شط آب میدادند بجام از دست مہتر بنا
 کرده وارد شط شد طغیان آب او را و چهار خطرات امواج کرده غریق بحر فنا کردید
 سیروس ازین قصیه متأثر شده گفت (قبل از اینکه بابل را فتح کنم این شط را اود کنم)
 و بطوری او را نویس و زبون خواهم نمود که زمان و کو و کان از آن پیاده عبور کنند
 و بر این عزم مصمم گشته یکسال در محلی که امروز در آنجا بنیاد شد اردو زده قشون خود را
 بخش کرده در دو ساحل این شط جای داد و پیشان حکم کرد که در هر سمتی بچسبند و
 هزاران شط جدا کرده ببحر ابرند و بر این منوال سیصد و شصت هزار آن شعب کردید
 (مرحوم عماد السلطه گوید) این روایت با فسانه شبیه است اما ممکن است که کخیسر بجهت
 آبادی خوزستان اینکار کرده باشد و در پیش کپیر برابر آب بوزغاز دارد
~~موقع غرق خان و قشون ایران خوانده است که چگونه در یار اباتا این آب کپیر رسد~~
 اگر چه بر عادت کپیر و غرور سلطنت ایران بچگونه از قهر کخیسر و بر شط کرن تعجب نمی نماید و از
 افسانه نمی پذیرد آنچه عموم مورخین نگاشته اند کخیسر و آب در یار اباد و از ده ضربت تارنانه
 ادب کرد ولی این بنده شنیده ام یا در کتابی که اینک بنام و نشان از خاطر محو شده است
 در آنست کرده ام که شاهنشاه ایران خشت خود را که عبارت از نیرزه کوچک شبیه (زینا)

یا (نُج - فزاق) بود بدریارده اورا تهدید کرد و از اینجاست که شیخ سعدی فرماید
 نیکو امام نصیحت میکنند خست بر در یازدن چا حاصلست ادیب الممالک
 اعتماد سلطه مرحوم در جلد سوم در رتجان میگرد که (التوس) است که یونانیها
 برودخانه کارون داده اند سر چشمه این رودخانه در مقابل سر چشمه زانیده رود
 صفهان است در بلاد ست قریه (سیرم) از اعمال همین ولایت قدری که جریان
 می یابد از طرف همین رودخانه (اوردجان) درودخانه (چهارمجال) که از نهشته
 آب تکمیل یافته با آن یکی میشود محل این اتفاق در قریه (زرگون) است که کهنه
 پائین ترین رودخانه (خرسان) درودخانه قریه (سادات) از سیاربان رودخانه
 که با مال موسوم برود کارون میشود میریزد و بطرف شمال غربی مایل گشته در هر جا بطرف
 راست و چپ آنها رخمیره بازو حاصل شده همیکه بجلو حرابه (سوزیان) که سوس ماسوش
 باشد میرسد (کارون) نام میگردد چون بقعه (کوئوند) رسید و بجنب میکند رود در
 بالای شوشتر رود (شوره زن مرده) سیربان ملحق میشود بعد و قسمت شده یکی موسوم
 به (گورگور) یا (گرگر) که بطرف مشرق جریان یافته قسمت دیگر که به (شیط) معروف است
 از سمت مشرق شوشتر گذشته در زیر (بند قیر) برودخانه در فزل می پیوندد یا آب در فزل
 که از حوالی برود سر چشمه گرفته و آنها را رودخانه های عدیده بان پیوسته تا زیر بند
 رسیده در محل مزبور رود کارون میریزد پس از آن چند قسمت شده قسمی لبط العرب و
 قسمی دیگر بخلیج فارس منصب میشود (در موضع دیگر از کتاب مزبور میگرد)

پازی گریس - پاسی گریس) قدما این اسم را بنجد رودخانه خورستان و عراق
عرب داده از جمله رودخانه (کارون) را با این اسم نامیده و شط العرب نیز (پازی گریس)
نام نهاده اند (ادیب الممالک گوید بعقیده بنده نگارنده (پازی گریس) نام سواحل
شرقی و جلّه بغداد است چه (پاز) بمعنی ساحل و (گریس) نام قدیم و جلّه است که صلا (گرگ)
بوده و بتعریب و جلّه خوانده اند و حرف سین در آخر آن علامت تعریف است
که از یونان اخذ شده) ناظم العلوم محمد صفی خان - در جغرافیای خود میگوید
رود کارون - از رود کوه بختیاری با سم (کرنه) خارج و بعد از ورود بدشت شوش
متوجه سمت جنوب گشته پس از دریافت آب شور بوشتر و اصل میشود از اینجا شعبه نهر
مصنوعی آب (گرگ) شروع میشود و آن ترعه است که هزار و پانصد سال قبل حکم
شاپور محض سهولت آبیاری در جانب شرقی رودخانه فر نور که اینجا با سم رودخانه
شوش معروف است تا بند قیر یعنی تا املقای آب دیزجر و احداث گشته
و جزیره برزک (میاناب) (شاید همان (مازود) و (میان رود) که حمد الله مستوفی
در تاریخ گزیده ضبط کرده است باشد ادیب الممالک) که خاکش مستعد زراعت بود ^{نقطه}
عسلی بوده آبادی بهم رسایند رود کارون پس از قطع کوه و کمر و عبور از سد قدیم ^{موز}
وارد دشت با لاق عربستان میشود در صورتیکه قسمتی از آبهای آن ^{بسطه} (ترعه همیشه)
مستقیماً وارد خلیج فارس و قسمت دیگر نزدیک محمره داخل شط العرب میشود بعقیده
جمع مند سین و میزین رود کارون یک متر عمق دارد قایق تا ۵۰ کیلو متری

مصّب آن سیر نماید ممکن است بواسطه اصلاح آب شیبها و تعمیر سد و بندرهای ابواز در کمال خوبی

قابل سیر نماین بنجار گردد .

ترجمه از کتاب موسوم بشماه و در ایران تصنیف مسرت است از جلد دوم صفحه ۴۲
 در او آخر توقف خود در صفحان از ایطانی بحسب تارمی طاقانی نمودم ظل السلطان
 او را بشهر حصار نموده بود ولی او هیچ میل رفتن نداشت و آنجا نشسته و از
 کرمای هوا و تنگی جا اظهار دلشکی و شکایت کرده آرزوی چادرهای جنک هوا
 دار دره‌های مرثع کوه‌های خاک خود را داشت من خیلی مایل دیدن آنکوه‌ها
 بودم و ایطانی عرضت نموده یکبار هم بگری من فرستاد من قدر دیدن و ملاقات
 ایطانی را میدانم او شخص مؤمن و بزرگی است و تکلم و طرز لباس او بسادگی
 اهل کوهستان است ولی با ایطالی از ملکیت اروپائیان بصیرت خوبی دارد
 از اخبار اخیر راجع یونان و آلبانی از من استفسار نمود و در ضمن اظهار میل نمود
 نسبت با انگلیسیها کرده و از بیانات او معلوم بود که آنچه میکش از ضمیر قلب بود

صفحه ۶۰ - چنانچه

عمارت دارای متناهی عریضی است مشرف بر طرقات سبز و خرم و چادرهای سیاه
 و از آنجا که میشهائی که چمن‌های پر آب که شباهت بدریاچه دارد گشت و گذار
 نمایند دیده میشود ماسواره بطرف قلعه رفته و هنوز بمنزل نرسیده بودیم که برادر
 ایطانی بلافاصله آمد و پس دوپسرای ایطانی و دوپسرای ایل بیکی بیدین
 آمدند و در هر چهارم طرف محضر شخص ایل بیکی شاید مثل ایطانی شوند دست
 انگلیسیها نبود و در شد پس از آنکه از من استفسار نمودند که ام راه مسافرت خاتم

سفر

شروع بصحبت نامی لپتیکه نموده و از توسعه اطلاعات خود امر متحیر ساخت او
میخواست بفهمد که جنگ مابین یونان و عثمانی شروع شده یا نه خیلی مشکل بود
با و بفهمانم که ما قصد الحاق افغانستان را نداشته بلکه میخواهیم بمملکت دارای
استقلال کامل باشد او در جواب گفت خیر خیر افغانستان بخوبی مال شماست
انگلیسها هر کس را منخره میکنند

و از روی زرکی تسخیر ممالک میکنند دولت روس بواسطه کشتن و کشته شدن
غلبه میکند ولی شما جایکه قوه بکار میزود با پول غلبه میکنید شما روس را بجان عثمانی
میاندازید و همینکه یکی از آنها مغلوب و دیگری بی پاشد میگوید تو نباید قدمی
جلوتر بروی عقیده او بر این بود که عثمانی اخر الامر مابین دول اروپا تقسیم خواهد
شود
بوامی اگر او بواسطه اوضاع نعوش مملکت عثمانی و عدم عساکر در سرحدات
اندولت میباشد دولت عثمانی شیخ عبداله را مجبور به تسلیم کرده
و اسیر آیه تبریز برده شد که از آنجا بطهران فرستاده شود (این خبر آخری بکجا
بی اصل بود) ایل سکی روز بعد مراد باغسکه میان دره و کنار جلگه واقع است
بهار دعوت کرده و من با کمال میل دعوت او را پذیرفتم

صفحه ۵۶

از زبان صحبت خود را گرفته و گفت فرض کنید که روس مرور گرفته در و برآ
که میکنند آنوقت انگلیسها چه خواهند کرد گذشته از همه چیز قصد روسها گرفتن

اندیش

بنده است اما از بابت خودمان مانجو ایتم در تحت نفوذ روس واقع شویم ما
 چندین دفعه بار و سها جنگ کرده ایم ولی قوت آنها خیلی از ما زیاد تر است
 همسکه سواره بطرف منزل میآیدیم سپر ایلیانی هم بهمان مضمون با من صحبت
 میکرد و اظهار داشت متحفاً انگلیس باروس عداوت دارد و از من پرسید
 صورتیکه جنگ با من آنها واقع شود کدام طرف غلبه خواهند نمود البته قوه
 انگلیس در بحر زیاد است ولی روس یک طبعیون و نیم قشون دارد فرض
 کنید روس با قشونی خود را تعهد با برسد که بنده و ستانرا تسخیر نماید و آنها
 هم با او متحد شوند من اظهار نمودم که آنها خفا بر کر با مید اینک در غارت میدو
 سرکت کنند و سهارا بنجاک خود راه خواهند داد و شاید بواسطه حس عارگری ایلی
 نمی توانست این اعراض مرا تصدیق کند از قوه تری انگلیس ظاهراً چنان
 عقیده محکمی نداشت و میگفت حتی بنده و ستان هم بواسطه تدریس سخن کرده
 و نه بقوه شمشیر اظهار داشت ایران بهترین راه بوصول بنده میباشد ایرانها
 طبعاً مطیع و منقاد روس خواهند شد ولی انگلیس که باروس متحد است
 چه خواهد کرد و اگر انگلستان واقعاً میتواند مسلمانان آسیای مرکزی را کمک نماید
 از آدی خود را بدست آورند چرا اینجا را تاکنون نکرده است بعد در باب مسئله
 ایراند که از رایای گری انالی آنجا میآید صحبت نموده از من پرسید کجاست
 آن مالیات کزانی نیست که مطالبه میشود

بعد از تاریخ جدید اروپا اظهار فضل نموده پرسید آیا تمام ممالک اروپا برای
 آزادی خود همچون انگلستان نیابند - انگلستان اول مملکتی بود که در مقابل پاپ
 پافشاری نموده و جہازات جنگی او را شکست داده غرق نمود

صفتش

نوزدهم ژوئن - صبح روز بعد جوانان بختیاری دوباره بیدین من آمدند
 پسران لجانی اظهار داشت من با عقیده کلیلیو متفق در این که زمین دور خود
 سیر میکنند با آنکه عموم بمطایفه های من مخالف این عقیده هستند بعد معلوم شد
 که ادیکی از ایرانیانی بود که برای زیارت بکه مسافرت نموده و مسرتت و خانم
 آن ملت در مسافرت اخیر خود بهرستان با آنها هم سفر بودند و گوستان بخارا
 مشاهده نمودند پسران لجانی از رفقای اروپائی خود حیلے متحد می نمود و میگفت
 من محض آنکه زواری که با من هم سفر بودند مبادا بواسطه معاشرت با اروپائیان
 از روی تعصب جاهلیت از من کدر شوند شبانه بیدین آنها میرفتم واسطه صحبت با
 مرتجعی بود که زبان فرانسه و فارسی میدانست و پسران لجانی خود چند فرانسویان
 عبری صحبت کنند از او پرسیدم چرا با اروپا نمیروید در جواب گفت خیلی میل بدین
 اروپا دارم ولی قبیله من مخالف این خیال هستند و میرتند من عادات رسوم
 آنها را یاد بگیرم من از این جوانان حیلے خوشم آمد پسران لجانی مخصوصاً جوان خوب
 باوقاری است و میل تحصیل دارد و در عرض رنستان عموم ایالات از چاخوز

میروند و در او آخر پائیز ایلات بختیاری بطرف جنوب حرکت کرده اند که در آن
 کوه ها گذشته و بدشت های گرم عربستان نزدیک شوشتر و زوزول میروند
 و در آخر بهار مراجعت میکنند در غیاب آنها دشت چاغوز پر از برف و باران
 و از برف پوشیده است بهار که میشود سخما با صدای بلند از هم سیر که بهار گذشته
 ظل سلطان چاغوز نزول اجال فرمود و پس از توقف یکمشته در آنجا بواسطه
 باد و باران و سرما از آنجا حرکت کرده از آن محل خوشش نیاید

هوای اینجا اشد سرد و پر باران و پر برف است که عماراتی که با آجر ساخته شده اند
 طاقت تحمل آن را ندارند قسمت بعضی قلعه سال گذشته خراب شد و باقی آن تحمل همین
 زودی خراب شود با وجود این دوده کوچک نزدیک جلگه که ما اینجا نشناختیم
 نمودیم در تمام رشتان سکون است مزارع غله با آب و روان دور ایندات
 و ایلات چادر نشین بختیاری مقدار زیاد غله دیمی در کمرهای گاوها زراعت میکنند
 و بغیر از رشته کوه برف رازی که بالای آنها دیده میشود شباهت تامی با راض
 انگلستان دارد از بالای مهتابی وسیع در قلع منظره دشت های سبز باروج تر و تازه
 در موقع غروب شبانسیلی مفرح میباشد از هر یک از این چادرهای کوچک دود آبی
 رنگی نمایان بود که در همه از مراتع عبور نموده بطرف اغول خود روان بودند و دسته
 ما و اینها گرفته ایشان برای راحت بودیم جمع میشوند ما و اینهای اینچنانکه
 از درب قلعه وارد میشوند من بعضی از آنها نظاره نمودم حیواناتی خوبی بودند

و طاهر اعرابی نژاد بودند همچنین عده بختیاریهایی که در چاخوز چادرزوه بودند
 شکل است ممکن باشد شان با قصد برسد اگر بختیاریهارا با قشاینها مقابله کنیم
 دو چیز معلوم میشود اول آنکه بختیاریهامشتر میشد دیگر آنکه قشاینها جنگجو تر نمودند
 بعضی از این چادر نشینان واقعا خیلی فقیر بودند دسته سواری که در سوق دست
 همراه ما بودند آثار و علائم جنگجویی و زرگری آنها کمتر از سواران خوش بیکل قشای
 بنظر میآید و سر چه پیشتر میرفتم و آنها را امید میدیم امید مسله بیشتر در زمین من قوت
 میگرفت من در باب فقرا آنها با ایل بیکی صحبت نمودم در جواب گفتند صحبت
 که آنها ما همین اواخر عادت داشته اند که معاش خود را از راه های دیگر بدست
 آرند مقصود او عادت قدیمی غارت گری آنها است از قراری که ذکر مینمود
 ظل سلطان از آن جلوگیری کرده و مرا مطمئن مینمود که چند سال قبل اگر منوچهرم از سنگ
 قوه رخ عبور کنم امکان نداشت که آنکه توقیف شده و اموالم بسرت برود ولی
 از این مسله در سنگ مہتمم چه که میتر کنزنی در اربت من کمر را در اینکوه با مسافرت
 کرده و اسمهایشان در خانواده های بختیاریها باقی مانده است و عدم بدفقاری آنها
 با انگلیسها تا اندازه زیادی بواسطه مدگر و یاد بود دستر کنزنی است که هنوز از ازدان
 چادر نشینان محو گردیده

بدینجهان برای شخص دیگری که امروزه در شاطلی که او مسافرت نموده سفر کند
 ممکن نیست که چنان تاثیر مساعدی که او در ازدان چادر نشینان کرده باقی گذارد

۱۶۱۰ باب استعداد جنگی بختیار بیابانها بلا سنگ می توانستند صفتها را قبضه
 نمایند ولی نمی توانند گاه دارند همیشه قابل ملاحظه است این بختیارها قسمی
 که نادر شاه یک قرن و نیم قبل در حقتان مجری داشت هنوز از خاطرشان
 نمانده و آنرا بخاطر دارند ایضا از

کتاب ششماه در ایران جلد دوم صفحه ۶۲ تصنیف مستر ادوارد استک
 بتاریخ ۱۸ و ۱۹ ژوئن توقف در چاخور

فردا صبح آن روز پسران ایلمانی ربع ساعت به نه مانده عقب من فرستاده و با
 سوار کشیری بطرف سمرقند حرکت کردیم جوانان بختیاری کسالت
 و خشکی راه را بشکار کلاغ ها رفع نموده و در ضمن تیراندازی بچه چوپانی را تیر زدند
 هر یک از سوارها که با بختیار حرکت کند می تواند کلاغها را در حالیکه پرواز میکنند
 بمسافت کم شکار کند (اگر اسبها روی دست و پایشان نیستند) ولی در حالیکه
 پرده ها سرعت در طیران بود کسی با کمال مهارت و دقت کلوله انداخته پرده را میسوزاند
 جوانان اعیان بختیاری لشکری ته پر خوب دارند و از فراری که ایل کی مذکور داشت
 سالانه معادل هزار تومان فشنگ بصرف می رسانند همیشه اسکان دارد و اینچنین
 در تمام روز کار و شغلی ندارد و دارا اصول و قوانین اخلاقی که آنها را از شکار نمودن
 پرده ها باز دارد نمی باشند آنچنان بی باخ و بی رحمی بود ما بهلولی بچوخ که کجک
 سکی زیر سایه سبز رنگ و معطر در حقتان کرد و در حالیکه صد آدریش بکیش با میساید

صرف ناشناختنیم ولی این بیکه و بهر آنان ا مقصودی دیگر داشتند و
 برای تله از محاسن طبیعت آنجا نیامده بودند و بدون فوت وقت یک دست کجفنه
 پیدا کرده و تا یک ساعت بعزوبانده مشغول بازی بودند و ابتدا برای هر دست پشما
 معین شد ولی پس از اندکی بدستی کیومان رسید و نتیجه این شد که سپر ایلیک شصت تومن
 بافت - یکی از سپران ایلیکی در موقع صرف ناشناختن مشغول صحبت گرم
 ناشنای ما کباب و نذره پره بود و بدون کار و در چنگال از خور ویم او گفت رسم
 بختیاری سابق این نبود که با صغمان خراج بدد ولی حالیه مبلغ ده هزار تومان
 میدهند بختیارها میخوانند همه را قفسه نمایند و با قشائی تا رقابت قدیمی دارند
 و دعوی میکنند که آنها را از چغان خور خارج کرده اند ولی قشائیهای که نمودن تا جنوب
 چغان خور فقط پنجم نسخ فاصله دارد

پس از من سوال شد آیا شما کنیز و اتور یا لیرال هستید از عقیده من در باب وضع
 سیاسی حالیه ایران استفسار شد من در جواب اظهار داشتم که ایران از سه حیثیت خوش
 بخت است یعنی آرامی و غلامه آزادی از استقراض و دوری از مدخله فصولانه اروپا
 او با این مطالب موافقت نموده و علاوه نمود که ایران یک حسن دیگری دارد و آن
 مسوبت و غیر مستند من بودن کرده های گوه های است که فقط چند نفر می توانند
 از بجوم جمعیتی مانع نمایند (من شخصاً عقیده ندارم بر آنکه ایران دارائی گرونه باشد
 که صورتی که طرف مهاجم اشکال گل و نقل و آذوقه را رفع نماید می توان از شیرستان
 گری نماید)

راج بکارش حضرت سه دار عهد

مطلب ذیل اگر چه خارج از تاریخ نخبتماری است اما برای بصیرت امالی ایران که بدانند سابقاً چه نوع رابطه بودت با من سلاطین ایران و پادشاهان اروپا و قرار و محکم بود در این کتاب درج میشود از جمله مکاتبی است که سلاطین ایران پادشاهان فرانسه نوشته اند ایک صورت آن مکاتب در آرشیو ناسیونال فرانسه موجود است دو مکتوبش از خانان مغول و دیگری امیر تیمور کورکانی است مکاتب سلاطین مغول نخب مغولی و مکتوب امیر تیمور شاکسته متعلق است میرزا محمد قزوینی که یکی از فحول علماء و فلاسفه مشرق زمین و دارا خدین زبان میسباً و سایرهای تهاوی است که در پاریس ترجمه و تالیف کتب مشرق مشغول میسبند مکاتب مزبوره را ترجمه نموده است

مقدمه مترجم

در آرشیو ناسیونال فرانسه دو نامه از جانب سلاطین مغول ایران خطاب فیلیپ ناپل ماوتاه فرانسه که از سنه ۱۲۸۵ هجری قمری تا سنه ۱۳۱۲ هجری قمری سلطنت نمود محفوظ میباشد

این نامہ کی ارجحاً ارغون خان بن بقا خان بن ہولا کو خان بن تولجان بن چنگیز است
 و دیگر سی ارجحاً اولجا تو محمد خدابندہ اس ارغون خان مذکور و ہر دو نامہ زمان
 مغولی و خط ایغوریت تن این نامہ را سیوپوتیہ (طابع سفرنامہ
 ناز کو لولو کہ کی از اٹالی و نیز بودہ و در ۱۲۷۵ مسیحی مطابق ۶۷۲ ہجری برابر و طاب
 بقا ان بن تولجان بن چنگیز خان در خانباغ یعنی مکن جائیہ سفر نمود در او اخر صلد دوم
 سفر نامہ مذکور و ہمان خط ایغوریت با تلفظ ان بحروف لاتین و ترجمہ فرانسیسی
 نمودہ و حسب الامر مطاع حضرت شطاب اجل اکرم ارفع عالی حاج علیقلی خان دارا
 بیس نسل حلیختیاری و امت شوکہ کمرین دعا گو یان محمد قرونی پس از ایزد
 خدمت جناب معظم لہ اصل و نامہ را در آرشیو ناسیونال ملاحظہ نمود ہر دو
 آہنار از روی سفر نامہ مذکورہ بفارسی ترجمہ نمود و خطوط مغولی چینی کہ در
 اوراق آئیہ ملاحظہ میشود توسط سیو بلوسہ گمبا دارگنا جانہ ملی پاریس کہ زبان
 مغولی چینی میدانند نویساید تحریر فی پاریس ۲۵ جب ۱۳۲۹ ہجری
 نامہ اول

نامہ ارغون خان بن بقا خان بن ہولا کو خان بن تولجان بن چنگیز خان و
 فرانسیسی لوبل نام مغولی و خط ایغوری در ۱۲۸۹ مسیحی مطابق ۶۸۸

۱- چند کلمه از اصل نامه برای نمونه

عن دیوانه و صفتی صفتی
 عن دیوانه و صفتی صفتی
 عن دیوانه و صفتی صفتی
 عن دیوانه و صفتی صفتی
 عن دیوانه و صفتی صفتی
 عن دیوانه و صفتی صفتی
 عن دیوانه و صفتی صفتی
 عن دیوانه و صفتی صفتی
 عن دیوانه و صفتی صفتی
 عن دیوانه و صفتی صفتی

۲- تلفظ این کلمات

سنگه بگری بن کوچدور غافا نو بودور ارغون اوگه منو ای راد برناه ندنی
 نازر صوما ساخرا ترگون اینچن بر او صحو ایله اذن ایلیان ترار گود مطن
 یول مرلا با سویده بار اید شه مرلا جو حسیه کین او صحو ایلیکنی حسنو بیجا
 گریه بلبار صحو مارنس حل او بولون اتوس ترگون سراین اربان بابونه

ترجمه نامه

بقوت خدای جاوید بیامین دولت قآن ارغون فرمایش

ای پادشاه فرانسه توسط رئیس المغان خود مار بر صوما ساخرا لومن آگایی ده که وقتیکه
 در مملکت انورستان با ترکستان نهاد که مصنفین قرب آن را بلاد قزغزنی نامیده اند گفتند که در غرب مونسالیه
 در شرق کاشغردخ و یاد کند در همه نوبل پرستش آنان سووم بود بهر سان که وان است در حد در اوجی حایه شهری
 همه دیگر آن گوشان بوده است (در پسروا فوت) که در حد در کوجن حایه است و دیگر در اوج که طرفان حایه است
 اینخوری غلیبت مشق از خط سزا که در فزون اصلی زبان دودعات میسر در آن) نود می شمر نماید و در وقت که نوبل فرود
 چون از خود خلی نه اشده حایه ایان عول خود او بعد از آن را اجد بود - سوم

در ابراد از قآن قویهر عالی بی در لغتی بی خبکرها نیست که در آخوت خاقان حین و با د سلطان جمیع ملک نخره نوبل بود
 با دوش ای نوبل انان خود از نوبت صلح پادشاهی حین که در حد حکم خانی بود بهر همیشه و حوران حکم در حین و انان

قشون بلخان بغرم مصر حرکت کند ما نیز از اینجا حرکت خواهیم کرد تا بابایشان ملحق شویم ما این بخارا
 از جانب تو می سپدیم و بعلاوه میگویم که پاری خدا که در او احرار ماه اخیر رستمان ل...
 یعنی سنه ۶۸۹ هجری اما حرکت خواهیم کرد و در نیمه ماه اوایل بهار در مقابل دمشق اردو خواهیم زد اگر
 تو بقول خود و فائزانی و قشون خود را بوقت و مکان معین بفرستی و اگر بیاری خدا ما پست
 بگیریم آنرا تو خواهیم داد اگر زمان و مکان معین گاه خلف شود و قشون ما مهوده شود
 آیا این شایسته خواهد بود ؟ و اگر بعد از این سعی از ما یعنی من و تو (تو) تقصیر معنی برای حرکت
 خود نداشته باشیم و باقی یکدیگر کار نکنیم چه فایده از آن نتیجه خواهد شد بعلاوه خوبست که تو
 تو از طرف خود بوسیله ایلمانی که با سینه و اجات مختلفه آگاه باشند برای ما بدایه و تحفه نماند
 از محصولات خاک فرانسه بفرستی اجرامی تمام این امور منوط است بقوت خدا و مساعدت قان من تو مطلق
 میدهم که موبکار نیل قورچی را من نیز تو میفرستم نامه مانوشته شد در روز ششم از راه اول تابستان
 از سال گاو در مقام کوزن ملاحظه در نیمه مهر سنه نامه که در شیر نیرمال فرانسه محفوظ است
 در یک سبزه زرد زردی زده شربت خدای هر خط منی غم است که هنوز در این امر جاری نمودن هر دو طرفه از خون غایت
 ایران جوگر نمودن و بیسار قان برای روزنامه مراد این هر خط صنی عالی است

南 安 之
 輔 民 之
 安 民 之

تلفظ این کلمات از بابایان و از چپ رست بطور است فوکو ای بی هر نامه در همه آن اس : هر کس که گاه مدارک است
 یکدیگر در هر دو طرفه صبح مردم را . دای هر دو طرفه نامه پانزده متر طول و عرض دارد و همه مهر سنه نامه فوکو ای بی است
 چند در طول دو متر و عرض ۴۵ متر است

ایشان می فرستد و خود را بلخانی می نامد . دانه خان و قان از هزاران سید که اسلام آوردند این رسم برهم خورد و منول ایران مستقل شد برقم
 (نام کلمه است سریانی و منسی آقا و بزرگ) نام کی از کشیشان صیوی و یغورستان فرقه نظوریه (بلخان لقب پادشاهان
 منول ایران بود و مراد در چهار خون است) (قویسای قان بزور) (مطابق سنه ۶۸۹ هجری) (معلوم شد کجاست

۲۸۵۶

۱- چند کلمه از اصل نامه برای نمونه

لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل
لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل
لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل
لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل
لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل
لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل
لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل	لعل

۲- تلفظ این کلمات

تلفظ این کلمات از بالا بپایین از چپ به راست

اوجایتو سلطان اوک منو ای رود ورنش سلطاناه ارنتنه تا بورین دوزنگو
 ایزنگو سلطان منو صاین پنتاک صاین ابوکا صاین چینه صاین اقا
 دوز امرالدو جو خلا باز نوک سو اوارا متوالخ

۳- ترجمه نامه

اوجایتو سلطان، فرمایش ما ای پادشاه فرانسه سلطان، از نامه سابقه ما میدانیم
 که شما همه سلاطین فرنگستان و با دوستی با جدی علما و نیکوئی و پدر نیکوئی و برادر نیکوئی داشته
 و با وجود بیعت همیشه یکدیگر را مانند عمایه فرض کرده بیکدیگر همچنان با هم با و با و تحف و ستا
 میفرستاده و شایسته آنرا فراموش نکرده و اکنون که بیاری خدا ما بر شت بزرگ حلوس
 نموده ایم ما نیز از طریق سلاف کرام خود جد نیکوئی و پدر نیکوئی و برادر نیکوئی دست بزرگ مییم
 و هم بر شیوه شان برویات و ممالک متصرف خود حکمرانی خواهیم نمود و کام و سعادت ایشان محرم

(۱) از بالا بپایین و از چپ به راست (۲) عبارت اصل نامه این است: «ای پادشاه فرانسه سلطان آه» چون عروج فادوزان
 منزل نیست چنانچه در متن درج شده است (۳) در اصل نامه درج شده است: «(میرزا) مانند اسنان امارسی در متونی منعی نوزین»

خواهم دشت مثل اسکندر خود با بران حکام و هدایت سو کند خورده باشیم و روابط و دادیه را که من و شما
 قدیم بوده است بواسطه ارسال ایمی پچان از طرفین بقدر امکان بیشتر از سابق مستحکم خواهیم فرمود
 این است سخنان ما و شما ، ما قاف و ایمی بواسطه روابط و تحریکات مفیدین همیشه با یکدیگر در جنگ و
 نزاع بودیم ولی اکنون توفیق خدا همه ما تیمور قان و توقهای و حیر و تقا و خود ما که عجب عمده
 چکنیز خان پاشیم و مدت چهل و پنج سال دانا ما یکدیگر جنگ میکردیم حال ما هم صلح نموده ایم و
 و بار می خدا الان از زمین شکست که آفتاب از آنجا طلوع میکند تا دریاچه ملائمت یک قلب واحد ایم
 و همه با یکدیگر اشتی نموده ایم و ما این عای آمد و شد مجدد ابر و رار شده است ما با هم متحد شدیم
 که همه بر ضد نکس که از میان ما اختلاف بر خیزد متحد شویم باین ما چگونه میوایم روابط دوستانه
 که شما با سلاف کرام ما جدید سکوی و پدر سکوی ما و برادر سکوی داشتهاید فراموش نکنیم؟ برای ما
 نمودن شما از نه مطالب و دو نفر ایچی نزد شما میفرستم مملکت و تومان سبع ما رسیده است که شما
 که شما سلاطین فرنگستان بشیوه تجا و زندگی میکنید و در حقیقت چه بهتر از اتحاد است و بنظر
 بقوت و یاری خدا هر کس از میان ما و شما با بخواد این تجا در بر هم زند ما و را بجای خود خواهیم نشاند
 و خدا بر این گواه است انا ما نوشته شد در سال مقصد چار از حجت در روز ششم از ما قول است

ارسال ما در اقامتگاه ما ایان

(در کت) یعنی در کت است و چون در زمان مغول صح فانت در کت با او کت اند پس در کت و بعضی فرنگستان
 در اصل نامه « صابین بنت کاک » صابین یعنی سیکو و خولیت (در اصل « صابین انوکا ») در اصل « صابین جمعه » (در اصل
 صابین آقا اما در مغولی و ترکی یعنی برادر بزرگ است) در اصل « کوری کور خور » کوری و کوری یعنی خوراه آقا است (در اصل
 بزرگ و برادران کوچک آقا برادر بزرگ و اینی برادر کوچک) تیمور قان بن حکیم کیم بن توپتقی بن توپخان بن حکیم خان قان
 چین شاه جمع شاهان بسیار نسل چکنیز خان . دی نواده توپتقی قان بود بعد از فوت دی در ششم شهری ماه دی در ششم

در اصل نسخه مغولی این نامه که در آرشیو ماسیمونال فرانسه محفوظ است (مهری بکچه صحنه)

و مرکب سرخ پنج مرتبه روی نامه زده شده خط این مهر خط صحنی قدیم است و سواد آن تجار صحنی است

این است که رسم شود

帝	帝	帝
夷	和	命
之		
寶	順	阜

و تلفظ این کلمات از مابلا ساین و از راست تحت اینطور است حسن مینگت هو انگت تی تو

شون ون ای چی پیا او و ترجمه آن چنین "مهر شاهنشاهی که دارای فرمان جتقی انجانب

برای آرام نمودن و مطیع نمودن ده هزار خارجی" این مهر در اصل نامه ۱۳ اسامی متر طول و عرض

دارد و شکل مربع نامشخص است که رنگت از زمین و اصل نامه شکل طومار است از کاغذ چوبه و طول

سه شمر و عرض ۴۸ سانتی متر

صورت نامه امیر تیمور کورگان شاد ششم یا شاد ششم با شاه فرانس برای طلب فرستادن

تجار کالک از طرفین

(گورگان)

امیر کبیر کورگان زید عمره

ملک رمی و فرنا صد هزار سلامت و آرزو مندی ازین محبت خود

و نامه سلامت نمود (پادشاه دشت قباق و جنوب روسیه در نرسوجی و حکمرانان که در سنه ۷۱۲ هجری سلامت نمود) (ملازک کورگان کورگان)

قادرین حکمرانان که در سالک داقه در شمال و شمال غرب قازووم سلامت نمود (نام این شهر خان دکت دزدانگاه و قازووم در شمال قازووم است)

و در کستان و در ابراهیم نوازت ۷۱۶ و ۷۱۷ سلامت نمود (بیلگاسی زنی نوزاد نام کالک کورگان از ۱۳ سوره کالک است) (ملازک)

کالک است (۱) با ده هزار و شش سده سلامت نمود (عدد ده هزار و شش سده در اصل در کورگان سلامت است و در کورگان سلامت است) (ملازک)

بذل

قبول فرماید تا جان او را در مدی بسیار بعد از تبلیغ ادعیه رای عالی آن امیر کبیر را نموده شود
 که فری و رسکن تعلیم ده بدین طرف رسید و کاتب ملکان را آورد و نیک نامی و عظمت و بزرگوری
 آن امیر کبیر را عرضه کرد و عظیم شادمان شدیم و نیز تقرر کرد که باشکرا نبوه روانه شد بسیاری باری بیجا
 و دشمنان^(دشمن) بار او شمارا تفر کرد من بعد فری جوان با ریشیا سلطانیه خدمت فرستاده شد و بیست
 تفریکند هر چه واقع شد اکنون از آن امیر کبیر توقع داریم که دائما کاتب همان فرستاده شود
 و سلامتی آن امیر کبیر را بنماید تا تسلی خاطر حاصل آید دیگر میباید که بازرگانان شمان را بدین طرف
 فرستاده شود که اینجا گیه ایشان را مغز و مکرم سازیم و نیز بازرگانان با بدان طرف رجوع سازند
 ایشان را نیز مغز و مکرم سازند و بر ایشان کسی زور و زبانی نکند زیرا دنیا بسیار زگان آباد است
 زیادت چه ابرام نایم دولت با و در کامرانی بسیار شاد و اسلاک تحریر افی غره محرم خسته ثمانا بهجوه

(محل لایق و امیر تمور)

۶۵۵
انگار گفتار بیا مریوان مهر بان

شرح سیاحت باریان بود در خاک بختیاری از فضل چهاردهم سیاحت نامه
وی شروع میشود که ترجمه آن در ذیل نظر خوانندگان میرسد برای اطلاعات لازمه بصورتی

این کتاب فصل چهارم در ذکر سیاحت از تاشون به تاشک

قبل از ورود ما باین محل سفارشات میرزا قوام به رئیس تاشون رسید
بود مشارالیه بایشش نفر سوار مسلح وعده و بقائهای قوی مگر که لشکرها
فستیکه در دوش داشتند و چاقهای کلفت در دست منتظر ورود من بودند
که تا دره سنگ سوگت براهیم کنند چون بهمه ما قبیله وحشی و طاعنی
هستند و اغلب در کوه ما بسر برده و کمر زیر بار ادا امر و نوایمی دولت میرزا
این احتیاط لازم بود خاصه در ان موقع که با حکومت بهبهان علما عداوت
میورزیدند

پس به ساری اشخاص منسوبت شمال غربی رسیدیم و طرف راست
جبال مرتفعی از جانب جنوب شرقی سمت شمال غربی ممتد در طرف جنوب
هم رسیده از کوههای کم ارتفاع سوار یا پیدا بود.

بعد از طی اندک مسافتی راه ما به مواریکت و اراضی اطراف که از درخت
گیاه خالی بود جز از خوف وحشت حکایت نمی نمود.

در حین عبور از بسترهای خشکی میگذاشتیم که سابقاً آب در آنها جاری بوده است
تقریباً بعد از سه ساعت طی راه پرازیخ و تفسی بدخل دره سنگ سوگت رسیدیم.

چون این نقاط از چگونگی راه اطلاع بداشتیم دیده بانی چندرنگ داشتیم که هرگاه
 حادثه روی دهد ما مطلع سازند پس از آنکه از سلامت راه اطمینان حاصل
 داخل مبرتنکی شدیم و از میان صخره های بسیمی که مانند ابراز بالا آویخته و راه
 مثل غاری ساخته بودند گذشتیم در این نقطه جو یاری ملاحظه میشد که با اہت و
 وقار تمام در جریان بود

در طی عبور از یک سر بلائی هر چند مرتبه بکینت بیک جاده سنگ فرش قدیمی
 میرسیدیم که از کثرت صافی و لغزنده گی اجار مفروشه پای اسب با
 باشکال در آن جامی گیر میشد و بایک صوت تمام آن حیوانها حرکت میکردند
 هر طور بود قدری بسختی راه پیویم ولی طولی نکشید که جاده وسیع گشت
 و درستانی از بلوط و سردوس در نمودار شد در اینجمل مقصود خویش نائل گردیدیم
 تفصیل این اجمال آنکه سنگ سیاه بسیار بزرگی دارای خطوط زرد رنگت در
 اینجمل بدون اتصال بسنگهای دیگر واقع گردیده ارتعاع آن قریب سی
 چهل پا و محیطش شتا و یا نو دیا میباشد در هر دو طرف آن نفوس برجسته
 و کتیبه های چند رسم شده نقش اول عبارت از ندبجی میباشد که بر آن توده
 مخروطی شکلی تقریباً مانند قندارسی جای دارد و دورش پاره پاره نوار مانند
 گره زده اند که دوسریش آویزان است نزدیک پنج یا شش موبد که کاهن
 بزرگ باشد استیاوه صورت کاهن شخصی را مینمایاند که موها مجعد مشررا

کلاه مخروط مانند می پوشانیده و در پائین صورتش سیل و ریش کوتاهی دارد
 بازوی راستش را که آستین سخی دارد بطرف بجم دراز کرده ولی بازوی
 چپش که بر سینه اش چسبیده کمتر پدیدت جامه کوتاهی که تا زانوهایش
 میرسد اندام او را پوشانیده و از زیر آن لباس مخطفی پدید است مثلوارکس
 دارد که امروز هم بعضی از ایرانیان قسمی از آنرا می پوشند سدره صفائی از
 شانه راست تا زانویش حایل شده است

در نفس مزبور حسیله موسکافی و وقت کردم زیرا آن شما شکلی است است
 صورتها که تا اندازه بی صدمه باقی مانده است در طرف راست موبد
 دست مرکب از نه نفر دیده میشوند که بهشتی یکی که پهلوئی موبد روی صندلی
 کوتاهی نشسته باقی همه ایستاده اند ولی تمام محور خراب شده و صورت
 آنها را نمیتوان دید

در پائین معیت فوق چهار صورت دیگر پدیدت بعلاوه و تصویر کوچک دیگری
 که از صورت های فوق بیشتر محو شده و کمتر پدیدت میشوند یک ششم پائین بریزد
 بر زمین است که مانند دیگران دست تطاول روزگار از راهم سده و محو کرده است
 در صفهای راست سواری کماندار که گوی بیگ حیوان وحشی حمله کرده نقش
 شده است و آن حیوان که قصد صید کردنش را دارد روی و پوی
 بعضی ایستاده ولی نمیتوان فهمید که مقصود حجاز از آن شیر است یا دیگر

نزدیک اینصورت آخری کتبه است مرکب از پنج سطر که قدری محو گشته و در دست
پیدا نیست و خط آن نزد من مجهول بود

در پائین مجمر نیز پنج سطر دیگر است که حروف آنها هم شبیه بحروف کتبه
اولی است و دو سطر آخری بیش از سایرین محو شده

در صفحه دیگر سنگ هیتی مرکب از چهار نفر دیده میشود که عالی شان ترین
آنها پشت بکاشی داده و دست چپش را روی بالشی نهاده و در دست
چپش دارد و دست راستش را در دست چپش پوشانیده در پائین بالشی
نفر پنجمه دارد جامی دارد که یکی از آنها قسمی از تاج شش گوشه در دست دارد
و سر هر گوشه مثل مهره گرد است

در عقب متکا یک نفر دیگر سر پنجه پاپیستاده لیکن چندان محو شده که بصورت
از آن چیزی دیده میشود سر این شخص هم مثل سایر نفوس مومی فراوانی دارد
و در مغز سرش کاکلی پیدا است در زیر اینصورتها آثار ضعیف سه نفوس محو
شده نیز دیده می شوند

در مقابل سنگی که تا بحال شرح آنرا میدادیم بفاصله کمی سنگ دیگر است
که قدری کوچک تر از اولی است و بسیار قطعات کو متصل است
این سنگ کتبه ندارد اما صور منقشه آن بهتر از منقشات سنگ بزرگ
محموط نامند است نفس سواری که سینه اش در دست گرفته در رو

در این

سنگ دیده میشود که نیرخ نموده شده و پائینش در طرف راست مرکب است
 در این نقش وقت زیادی بمسل آوردم و چنان بنظرم میآید که این سوار
 شکل زنی باشد هر چند که ترکیب صورتش محو و ناپیدا است اما سرش
 خوش وضع و در دو طرفش دستها زلف مرئی است سمت جلوی سبکلی قرمه

و خراب شده ولی در سمت عقبی زین و یراق ظاهر است

در پشت سر سوار نقش سه آدم بسیار کوتاه اندام ساخته شده آنکه بسوار از
 همه زدند است سنگی با دو دست در بالای سر گرفته و دارد و طرف سوار
 پشت میکند و دویمی که در پشت سر او لی جامی دارد تیر می اندازد و سومی در زیر
 پای دومی بحالت خضوع افتاد سر و بازویش بسمت پائین آورده و زلف را
 پشان کرده است

در این موقع میسل دارم نظر قارئین را به مطرقة (چکشی) که زیر پای شخص کوتاه
 اندام جلوی دیده میشود معطوف دارم چه این یکی از صفات مخصوصه حجابها
 بابل است که شکل چکش را با تصویر کوتاه اندامان توأما نقش کرده اند

اما راجع بالات جنگ از لاطحه حجابها ماثله شده میشود که مهمترین سلیحه از زمان
 تیر و کمان بوده و از تاریخ هندس و بیانات استرا بو نیز همین معنی متفاد میگردد
 بدون آنکه عقیده خوشین را در قدمت این آثار اظهار دارم در این موقع فقط
 خاطر نشان میکنم که طرز این منقورات با نقوشی که در اصطخر در دست

مرغاب و قش رستم و قش جب و بیستون و تحت لبان و شاپور قش
 بهرام دیده ام تفاوت دارد خط کتبه نامیز علی الظاهر با خطوط سگانی
 شکل متفاوت است ولی بعقیده دوست من میاودرن بوره
 که از دو قسین این مطالب شمار میرود و خط این کتبه با خط پهلوی شباهت بسیار دارد
 اینک مرسله شماره ای را که در مارس سال ۱۸۴۱ راجع به مطلب من نوشته
 درج میکنم

در مطالب قابل ملاحظه مرسله شما وقت کامل نمودم و نتیجه کتبات شما را
 با بجنن استیانی خود مان نوشته که کتبه سگ سوک را نیز نزد بجنن خوانم
 فرستاد اگر چه من هنوز مشاج کتبه نامی مزبوره را بدست نیآورده ایم لیکن
 بخوبی قدر و قیمت آنها را درک میکنم زیرا از این کتبه ما الف بای جدید
 بدست میآوریم که با خطوط پهلوی و صابین که مندیان سان نیز میخوانند
 شباهت کامل بلکه قرابت دارد و این خط را خط آدیر نیز میخوانند و وجه تشبیه
 آن بر آدر اینست که عالمی آلمانی موسوم به آدر در فهم این خطوط رنجنا برده

و آنها را با خطوط فنیقی و کلدانی مقایسه کرده است (نام عالم آلمانی آدر است)
 جسنوس که توسط کتابی که «باسم آثار عتیقه فنیقی» نوشته خود را با ستر
 کرده از سواد خطی که شما فرستاده اید اطلاعات شگفت انگیز حاصل خواهد نمود
 غطر باشد که شما آنها را شکر کنید اینهمی کلامه

بنظرم میرسد که کتیبه های سنگ سوکک بعکس خط هندی که انکویتل دو پران
Unquetil Duperrow در مقدمه که بزبان تامول برای

زنداوستا نوشته شباستی داشته باشد چون در ان موقع بر روی زمین
 ایلیاتیس *Chymais* قدیم ایستاده بودم هیچگاه نمیوانستم
 خود را از این خیال منصرف کنم که شاید من در همان نقطه باشم که ربه النوع معرود

مشرق یعنی انانی تیس *Anaitis* یا میتا *Mayletta*

آنرا مخصوص خود کرده بود سرمنشیک در اعصار گذشته انالی ایلام یا عیلام
 سالهای دراز مشغول بجای آوردن رسومات دینی در آن بوده و عبادت مهری

خوش را در درخت زارهای آن بجای می آورده اند درختان سرو آنجا که
 بنظرم میرسد تصورات مرآتید میکرد و خیالات مرا چنان که از همیشه
 نگاه کنند رنگهای بدیع میداد با وجود آنکه مستر لاندیسیر در کتاب موسوم

تحقیقات در آثار عتیقه صابیان

بعضی از مؤلفین که گفته اند این قوم مراسم عبادت را در درخت زار با صورت
 میداده اند رو کرده میگوید

کلمه «اشر» *Ashra* بمعنی درخت زار نیست بلکه در میان سواره

پرستان معنی اشتر برکت و بنده بوده و منبر یکی از ابواب منجین آنها همین
 اسم را داشته است که در اینجا باران دو بود انسانه و اثنی خلیفه

و نور آنها را نوشته که چون از مقصود ما خارج بود ترجمه آن نزد ختم
 بدائی که همراه داشتیم مرگفتند که یک راه دیگری از روی کوه با سکه سوک
 و صفت از امر بوطمی سازد اگر چه این راه خیلی سراسیمه و نامعمول است
 لیکن چنانچه از سنگ فرسهای لغزنده فرسوده ستفاد میگردد و در سوابق یا
 و شاید در همان اوقاتی که سنگهای حجاری شده سطح نظر ما بوده از آن
 خیلی عبور و مرور میگردد اند

احتمال میرود این راه از طرف شمال شرقی بهمان جاده می پیوندد که از روی
 کوه با بهبهان را به قمشهر مربوط میسازد و از آنجا با صفتان میرود
 هنگام مراجعت بعضی حجاریهای دیگر بر روی سنگی که نزدیک جاده بود
 یافتیم اما با دو باران زیاد و تمام صور آنرا محو کرده بود چه که این سنگ نیز
 مانند سنگ سابق الذکر است که بود و باستانی از با دو باران
 کزدمی یافتند

از این رو چنان تصور میکنم که در سکه سوک همانا دست طبیعت بوده است
 که قهر و غلبه خویش را بر آثار دست بشری ثابت نموده و این بقایای
 گران بهار را محو و نابود ساخته نه دست عرب متعصب که در سایر نقاط آثار
 نفسیه کشور ایران را منهدم نمود خلاصه متیکه از سنگهای سکه سوک پس
 تا بهیمه در پایان رسیده و آفتاب در شرف غروب بود من بایران و

و همراگان را اصرار داشتیم که شدت راه پیماید بلکه با مراد با با احمد
 که یکفرسنگ و نیم تا اینجا مسافت داشت رسیده است راحت کنیم
 ولی چون زمین نامعمور و بعضی از نهرها آن پایده بودند ما خیلی کم پیشرفت
 کردیم و مجبور شدیم که در پای کوه نود که تقریباً یکفرسنگ در مغرب جنوب
 غربی سنگ سوکت است اقامت کنیم و شب را در هوای باز پایبان گذریم
 پایده های چابک فوراً عرضن برزگی از چوب سدر و کنار و سایر بوته های
 خار جمع کرده آتش روشن کردند طوری که تمامی محوطه را روشنایی فرا گرفت
 این توده سوزان خیلی بدردمان خورد و غیر از آنکه شام مان را حاضر خودمان
 گرم نمود و خوش پایبان و صحرانگردان همه را که از سیاحت کمتر نمیدرستند
 در اینجا باران دو بود شرحی تعریف از یکی از جوانان تاشولی که تقصیر کرده بود
 میگوید و او را در یکوفی محقره آپولو *Apollo* در وقت بازو
 و چاکلی رفت هر کول شرق میخواند که ما از ترجمه آن صرف نظر کردیم

فصل پانزدهم

فصل پانزدهم کتاب باران دو بد بزرگ شرح حرکت وی صبح سیام را
 از پایبان کوه نود و مسافرتش با مراد با احمد شروع میشود و سیاحت
 مسافرت خود را در ساعت دو بعد از ظهر بدست قطع میسازد که ترجمه
 آن سپرداریم در ساعت دو بعد از ظهر از پته بالا رفته پس از نیم ساعت

قلعه تل فرود آمدیم و در ساعت سه قبله تل رسیدیم قلعه مرزور بر ما هواری
 نباشد که در پائین آن دور تا دور کلبه های نئین ساخته اند در حالی که اگر کوه پاش
 سنگ میگذاشتم و با تانی تمام سمیت قلعه بالا میرفتم مرار ورج و حیاتی جدید
 با هزار در آورد جمع انالی برای تماشای کنیفر فرنگی که لباسش با آنها
 تفاوت داشت پرون آمده بودند و منم از آن منظره حظ میبردم اغلب
 مجتیارها نیم تنه از مخ میپوشند که آستین های کوتاهی دارد این لباس
 خیلی شبیه سدره است که موبدنا یا کهنه قدیم فارسی در موقع اجرای مراسم
 عبادت میپوشیدند کلاه مجتیارها نیز از مخ ساخته شده و دارای لبه
 که چشم را از شعاع آفتاب محفوظ دارد

در قلعه تل مستر لایارد انگلیس را دیدم که لباس ایرانیها را پوشیده بود
 ابتدای آشنائی من با او در همدان بود و این اواخر در بهبهان هم اوراق
 بودم مشارالیه مرا گفت محمد تقی خان رئیس مجتاری در مال امیر اردو روزه
 که حکمران اصفهان و لرستان و عربستان را که برای گردش و تفتیش برسان
 و عربستان میرفت پذیرائی کند بنا بر این ما هر دو بهدستان شدیم که صبح
 دیگر بار دوی مجتاری رویم

غره فوریه مسافت ما بین قلعه تل و مال امیر تخمیناً چهار فرسخ است
 (نوزده میل) و راه معمولی چون و در میزند و در است اما راه دیگری که خیلی

سنگ و صعب العبور است مسافت را قریب بکفرخ نزدیک تر میکند و آن
از وسط کوه ها است یکساعت و نیم نسبت شمال غربی از میان صحرائی پاره پیوسته
در سمت راست آن یک سلسله جبال مرتفعی دیده میشود و در طرف چپ شتر
از تپه های کم ارتفاع در صحن عبور از نزدیکی قبرستانی گذشتیم که سنگهای
سفید رنگ روی قبرها گذارده و از همان سنگ مجسمه شیری گنده و آزارت
قبرها قرار داده اند از قرار معلوم همانطور که در قبرستانهای قدیم تبریز مجسمه
قوچ سیاه را زینت مقبره های آذربایجان میدیدیم در اینجا شیر سفید را زینت
مدفن اموات خویش قرار میدهند

علی الظاهر ایرانیها خاصه شیعه که علی را شیر خدا میخوانند پس از استیلای عرب
شیر را علامت محبوب خود قرار داده اند چه تا بعین زردشت شیر را سلسله
حیوانات ناپاک میدانستند و آنرا مخلوق اهرمین که خالق زشتی و دشمن
ارمزد است میخوانند از اینرو بسی اسباب تعجب است که صورت شیر
کر در حجاره های تخت جمشید دیده میشود و بعلاوه آنرا علامت تجار و زکار
فاتح نمایانده اند

اما قوچ سیاه (قره قوچ) تبریز شاید از آثار دوره باشد که در تکه های
قراقونلو در آن سرزمین استیلا داشتند

ملاحظه بعد از طی محضر سانسلی وارد و در بندگی شدیم که در وسط تپه ها واقع شده

بعد از آن بدشت دیگر موسوم به ناگون رسیدیم که در آنجا نیز خرابه‌هایی دیده
 می‌شود که از عدم توافق و اختلاف آنها با هم دیگر چنان معلوم می‌شود که در دوره
 مختلف نباشد اند

اما چون خرابه‌های قدیم اینجا و سستی ندارند شبیه دارم که آیا شهر ایدج در آنجا
 بوده یا خیر در حقیقت از آثار قدیم می‌می که در اینجا است و چیزی شمار میرود و سطح
 مربعی است که دیوار بلند می‌برگردان می‌باشد و در حیات درونی یک دروازه
 اطرافهای شعوسی است خیلی شبیه با طاق‌هایی در کاروانسراهای قدیم دیده می‌شوند
 متحمل است این اطرافها نظیر همان اطراف‌هایی باشد که این بطوطه در کتاب سیاحت
 خود در ممالک آماجان ذکر کرده که در هر منزلی بوده است

در اینجا خیلی کوشش کردم که آثاری از پیل مشهور مرزاد *Arakhs*
 یا جیرزاد که مادر میگویند از و شر بنامها ده است بدست آورم ولی موفقیت
 حاصل نکردم خرابه‌های طبقه دوم تازه بستند بعبارت اهلی پستال
 قبل سخنان رئیس سابق بخاری در اینجا توقف داشته و فی بعد محمد تقی خان رئیس
 حالیه بخاری که بارودی او میر شیم از روی خیانت او را قتل رسانید
 نزدیک اقامتگاه ویران شده رئیس مقول فریه ناگون واقع کرده دیده
 که قبیله جاکنی در آنجا سکنا دارند

از رود ناگون پاشاه روین که در ایضال سال رودخانه کم آبی است گذشته

پس از طی فصدری مسافت به سمت مشرق و عبور از یک قبرستانی که طرف
چپ جاده بود وارد دشت بزرگ نال میر شدیم

فصل شانزدهم

وقتی که بار و وی مزبور رسیدیم با شاق هم سفر خود که از قلعه تل بسر اتم بود
بچادرشس نخبیاری ما که از آمدن مان مسوق بود فرستیم بسیاری از رؤسای
قبایل لر و عرب که انتظار فرمان فرمای لرستان و عربستان را داشتند
دور محمد تقی خان جمع بودند قوی چادر خیلی جمعیت بود ولی با وجود آن جان
برای من نزدیک میر با نم نشان دادند بعد از ادای تعارفات رسمی از
حرکت متعده استغفار نمودم اما محمد تقی خان جواب محضری داد که فوراً
فهمیدم از آمدن ما دلخوش نیست و در اینجا مثل سایر نقاط ایران ما را صیحه
نخواهند پذیرفت

در اثناء هیچ علت این نوع حرکت و خود داری محمد تقی خان را نفهمیدم ولی بعد
این معامل شد خلاصه از حالت میزبان محترم چندان خوشم نیامد و زودتر
اجازت گرفته پرون آدم و کتم که یقین خان حکم خواهند فرمود که برای
من چادری حاضر نمایند ولی بزودی دریافتم که آشنایان بخیاریم متقابل
بهمان نوازی نیستند و انطور که سایر ایرانیان را بعد از نزدیک دیدم آنها
با آن درجه غیر رسیدند بلکه حتی از مالی بهمان و طوائف منسی هم پست تر بودند

برگاہ مساعی لطفاً میر بہم سفرم کہ چند ماہ با محمد تقی خان بسر بردہ و با انہا ہمیشہ
 تر شدہ بود بود مدتی بیابست در جلو چادر یکہ برای پذیرائی من تہیہ نمودہ
 بودند غنط شوم تا خالی شود بلد و راہ ہنائی را کہ میرزا قوما در موقع حرکت از
 بہمان ہمراہ کردہ بودند و محمد تقی خان فرستادم کہ از ایشان خواہش نماید
 برای فردا کہ میجو استم با حکم طلاقات نامیم اسبی برایم بدینہ زرا از
 تسلل اسبائی را کہ از بہمان با خود برداشتہ بودم پس فرستادم ^{تسللاً}
 محض حیاط از طهران حکمی صادر کردہ بودم کہ در موقع مسافرت ہر گاہ
 احتیاج اشد حکام و زما مداران غسل برای من مال تدارک کنند
 ولی بدینجائزہ قاصد با جواب نامساعد برگشت کہ محمد تقی خان میل
 ندارد تو بدین محتدر روی

از آن طرف بخوبی سبق بودم کہ فی انون او در این اردو ہر قدر ہم پول
 بہم کسی جرأت نخواہد کرد کہ مال بمن گراید و بدو این ہتہناع خان
 میر محمدک من کردید کہ حرکت کنم و او را اطلاع دادم کہ برگاہ اسب
 پست نیارم پایہ این مسافرت خود را انجام خواہم داد و ممکن است
 مستعد از این قسم مسافرت من متعجب شدہ علت را استفسار نماید و دیگر
 نمیدانم این پیغام یا ملاحظہ دیگری را می رئیس بخیری را برگردانید و
 روز دیگر حسب اسب فرستادہ حرکت کردم

اما بعد ما معلوم شد که چرا محمد تقی خان میل داشت من معتمد را ملاقات نمایم
 علی الظاهر خان چند ان میانه با قوما حاکم بهبهان ندارد خان نجیبیاری
 در سلم و حکومت او تاج و تازی کرده و از چند قبیله که میرزا قوما را ترک
 گفته اند حمایت نموده و از طرف دیگر چنان کمان کرده بود که در تمام حاکمیت
 اخیر اعراب برام هرگز که حکومتش می میرزا قوماست ولی خان نجیبیاری
 بر نور از آن غضب کرده است میرزا قوما دست داشته تا می این سبب ما
 محمد تقی خان را کجیال انداخته بود که شاید میرزا قوما را فرستاده است
 نزد معتمد کارهایش را اصلاح کنم و مخصوصاً رام هرگز را مجدد در حوزه حکمرانی
 او در آورم این تصورات محمد تقی خان فقط اندیشه مانی بود که در شیشه دماغ خود
 او تولید شده و بجای اساسی نداشت

زیرا ابد میرزا قوما در این خصوص با من صحبت کرده بود ولی ممکن است شخصی که
 همراه من کرده بود بعضی حرفها سپرده باشد زیرا آن شخص از آدمهای طرف طینان بود
 از رشتن بودی معتمد و پیوستن به او چند مقصد داشتم اولاً از طرز پذیرائی محمد تقی
 خان راضی نبودم نمیخواستم دیگر معتمد او باشم بعلاوه فرمانفرمای صفهان
 در استان از جهان را بی که قصد من بود با صفهان مرهبت نمایم پیش مرهبت
 و بلاغره چون وقت خود را منتهی میگردم بجای از رشتن رشتن بیشتر و در قول
 و دیدن خرابه های رشتن
 منصرف شده بودم

راست است که مرا آگاهی داده بودند که در این فصل سال عبور از رابی که
 میجوئیم برای وصول با صفهان اتخاذ نمایم اشکال دارد ولی چون با خود
 فکر میکردم که هرگاه فرمانفرمای لرستان با احتمال و افعال فراوان قشون
 و توپخانه بتواند بر این اشکالات فائق آید بطریق اولی چند نفر زنده سوار با سگ
 میوانند بر موانع غلبه نمایند

روز اول از نال میر گذشتم و بیک راه سنگ فرشی که از بازوهای جبال
 مرتفعه رد میشد رسیدم این راه شوسه اگر چه مبرور زمان خراب و ویران شده
 و در بعضی نقاط بواسطه صخره های جنسی که سیل در جلوراه انداخته بکلی غیر قابل
 عبور است ولی معجزا عظمت این بنا مساحت قدر و بزرگی مقام شخصی را که
 در ساختن آن دامن بهشت بجز زود و با سر نخه آهستنین موانع طبیعی را رفع نمود
 و در شلال شامه جبال که عقاب و باز اندیشه پرواز از آنرا سودای بی سود
 میداند ایاب و ذهاب را تیر مساحت حکایت میکند

بهچکس هر قدر بی خیال بهم باشد ممکن نیست از ایراه که از شاهکارهای عالم
 محسوب میشود عبور کند و از خود پرسد که آیا بانی این بنا بی برکت که بود
 تاریخ که مسئول درج وقوع تمامی کارهای مهم دنیا است آیا چیزی راجع
 باین بنا بی قابل تجسید ذکر کرده و از بانی آن اسمی برده است ؟
 نویسدگان عالم که همه وقت مانند زارع سیاه خنر میوم خرابی قتل ما

چاپول مای پشینان را بوسط صفیاح تیره تاریخ با رسا نده اند آیامیک
صفحه را برای بشارت دادن اعمالی که فروع بخش عالم انسانی است
کنار نگذاشته و مباشرین چنین اعمال را که ستارگان بانور بشریت اند ذکر
نکرده اند

راست است که انیراه را جاده اتابک می نامند ولی ایامکن است آنته از
رو سالی کوچک الوار که ما پن ماهه دو اردویم و چهار دویم در این سمرزمین صحتی بلند
کرده اند لیاقت آزا داشته باشند که یک چنین اثری که امپراطوری روم را
بداشتن آن اقتحار است از خود در صفحه روزگار باقی بگذارند شاید آنها تعمیر کرده
باشند خرابه های آن بنایی را که دو دشمن قوی بجهت آثار بشری یعنی روزگار
و طبیعت با نهادم آن همه استان شده بوده اند ولی هیچ جای آن نیست
که انسان تصور کند اتابکان دارای آن فکر و همت عالی بوده اند که خود بانی
این بنا باشند

همین که با یک نظر قمرائی بر تاریخ ایران نظر کنیم و صفیاح سرگذشت کشور
واریوش را تعقیب نمایم

بدوره بانور و فروع شهریاران ساسانی میرسیم عظمت این راه نجوبی با آثار
بزرگی که اردشیرنا و شاپورنا از جلالت خود بیا دگار باقی گذارده اند موا
وارد و با سد های سنگ سماق شوشتر که ملکم را از نظر افتادن بر آنها دیدن
یا از آنجا

یکی از آثار خیزیه ایران قدیم بوجد و طرب انداخته بود بمسیری و برابری میکند
 هرگاه آن موخ پاک نهاد جاده انا تک را دیده بود همانا در میان حکایت های
 حج در پیچ جنگ ما و خرابانی که سرگذشت آن صحیفه های تاریخ مشرق زمین را
 مملو ساخته اند آثار دیگری میسر آوردن شایسته آنکه از امانیه آبایش
 خاطر پریشان خویش قرار دهد

لیکن با وجود آنکه شاهی مانده جاده انا تک در عظمت و بزرگی خلیه مناسب
 است که از آثار سلسله ساسانی باشد باز هم شاهد تاریخی که عقیده را تقویت
 نماید در دست نیست مصنفین روم و یونان ما را اطلاع میدهند که تابعین اسکندر
 در چین عبور و مرور خود از مملکت که همسانی ما بین شوش و اصطخر راه اسکندر شاهی
 در کوه های آن سامان دیده اند که بزبان خود آنها Climax Megala
 کلیماکس مکال یا راه نزد بانی بربرک نام نهاده اند

هرگاه اسکندر آن راه را بنا نهاده بود در چین بود که جمیع شهرهای را که آنتیو
 بنا نهاده بر شمرده اند در ذکر یک چنین بنای بزرگی خاموش نمی ماندند
 از این رو چنین استنباط میشود که جاده انا تک از زمان اسکندر قدیم است
 پس آیا این بنای عالی را همانا تاجداران سلسله کیانی ساخته اند تا میان
 ممالک غربی و اصطخر که گواره خانوادها آنها بود وسیله ارتباطی باشد ؟
 از آن طرف در تواریخ میخوانیم که سلاطین کیان برای عبور از همین کوه ها که امروز

یک چنان راه باسکوبی را داراست بکوه گردان و حشیان آن سامان
 باج میدادند پس چگونه میشود که سلاطین باجست و قوه کمان که قدرت
 بنا نهادن این جاده را داشته اند باج دهان حشیان بوده اند

در این سیر قهرائی تاریخ بجائی میرسیم که رشته راهبانی ایریادنه *Ariadne*
 نیز از عمده کار خود بر نیاید و ابرهای مظلّم جاہلیت اشعه ضعیف تاریخ را
 منکف مینماید و در عالم خجری منغمس گردیم هر گاه جزئی اطلاعی از آن دوره
 تاریک در دست است از برکت مندرجات تاریخی کتاب مهندس است

در کتاب آسمانی یهود میجوئیم که در شباب ایام زندگانی نوع بشر و تیکه پان
 خدا و بنده با وفایش ابراهیم عیاق رحمت بسته شد کشور الام یا عیلام
Elam و ارای شهریاران با اقتداری بود که در حضور آنها ماجرا
 دیگر سر بر زمین نیاز میگذا رده اند (شاید همان سلاطین بشیداویان بوده اند)
 و بعد از زمان ابراهیم نیز نصیت سطوت پادشاهان این سرزمین اکناف را
 گرفته بود و چپ نخچیمغبری دیگر الام را در جزو ممل فاتحه میسار و که عبس
 چمع قلوب را پر کرده بود یک خواننده کنج کا و سخن است با تعجب تمام در
 حالتی که این کلمات را بر زبان جاری میسازد که

"Ah! passons au deluge."

از من بپرسد «آیا میخواهی بگویی که جاده اناکب را در زمان سلطنت

شاد لائومر Chaderlaomer پادشاه الام که در فصل چهارم
 خروج ذکر اورثت بنا نهاده اند ؟ پاسخ این پرسش را عبارتی پس
 مختصر چنین بگویم « نیدانم اما ای بسچ عالم متجری را میتوان
 معرفی کنید که خلاف این ثابت نماید اگر کسی تواند خلاف این عقیده را
 مدّعی دارد مراد دولت طلّاح جدیدی نماند کرده و از او ممنون خواهیم شد
 با وجود همه اینها امروز افشار دارم که در همان جاده سنگ

فرشی قدم میرم که هزار سال قبل شاد لائومر لشکری ارسته و بومی
 سلاطین هم پیمان خود رفت تا با شاق آنها با پادشاهان شهر سدوم و عموره
 جنگ کند و این جنگ پیش از خرابی آن شهر تاریخ داد

خلاصه پس از آنکه بکار و انصر اضراب چهارده یا قلعه مدرسه که در میان کوه ها
 واقع است رسیدیم دیدم که مردم برای پذیرائی حاکم در تهیه و مدارک
 و انتظار داشتند که همان روز وارد گرد و ولی من آن را پورت تا عتسنا
 نمودم حرکت کردم اما بزودی راه در میان تپه و ماهور تا که چو پهای جنگل
 از او پیشایند بود صعب المر و گشت و در بعضی از اوقات قشونی که
 از صفهان میآید راه را سد کرده بود اسبهای نایب رنگی و امانده بودند
 و باران هم با شدت تمام میآید بطوریکه مجبور شدم که بار دومی ^{داخل} بکار و انصر
 مراجعت نمایم در آنجا علی نقی خان یکی از برادران که چک پیش محبتیاری
 کجایی

که برای پذیرائی حاکم آمده بود یک چادر برای من و یکی برای همراهانم برپا کرد
 - اما معتمد فرمای آنروز وارد شده یکروز هم لنگت کرد تا کالسه
 توپخانه برسد از دیدن من در میان کوه ها خیلی تعجب نمود و مخصوصاً
 میل داشت بداند چگونه از میان ناحیه ممسنی عبور کرده ام و خاطر آورد
 که چون در صفهان از یکدیگر جدا شدیم قرار گرفته بودیم که در شوشتر
 یکدیگر را ملاقات کنیم من این دعوت و قرار را قبول کرده بودم اما
 معتمد تصور کرده بود که در روز و شبیر از بواسطه معین نبودن راه از این خیال
 منصرف شده ام او را گفتم که هر وقت یکفرنگی قوی داد بر خود فرض و متحم
 میداند که مطابق آن عمل نماید مگر آنکه پیش از دروین کار که همه وقت تمام
 اعتبار آن در قبضه اقدار انسان نیست بقض قول مجبورش کند و در
 اینموقع موانع بقدری سخت نبوده اند که مرا از وفای عهد باز دارند بلکه
 برعکس در تمام نقاط مگر با یک استثناء از من پذیرائی کرده و همه آثار
 و علائم همان نوازی را نمایانده اند اما حالاً که یکدیگر را ملاقات کرده ایم
 میل دارم از روشن شوشتر با او معاف شوم زیرا وقت کم است
 و میخواهم که از نزدیکترین طرق به تهران مراجعت نمایم
 معتمد مرا گفت که از خیال روشن با صفهان از جا داده که او آمده بود منصرف شوم
 زیرا پس از عبور وی بر بنهای عمیق راه را بکلی سد نموده بطوریکه حتی جا داده تا

پیاده رو مشیر از کار افتاده اند و اظهار داشت که برای وصول باصفهان
 شماره بر وجود بازار است در اینجا میتوانیم یکی از دو کار را اختیار نمایم
 یا از راهی که آمده بودم باصفهان مرجهت کنم یا از راه بر وجود به پاتنجیم
 قدیم ایران روم ولی چون مسافت این هر دو راه تقریباً یکسان بود
 راه اخیر را ترجیح دادم و از جاده که آمده بودم مرجهت کردن را نپسندیدم
 علاوه این راه داری یک مرتبه بود یعنی در ضمن عبور شوشتر و دزفول را
 هم میتوانستیم دیدن کنم اما زحمت عبور از صحاری لرستان که چک هم درین
 بنا بر این دعوت خان را قبول کردم که اقلان مال میر همراه او بروم و قصد
 دی این بود که چند روزی در آنجا بمانم

قوامی مستبد الدوله منوچهر خان عبارت بود از یکجوخ سرباز خوی و چهار
 سوار غلام و سه عراده توپ صحرائی و یکصد و پنجاه نفر توپچی از قرار معلوم
 مجموع استعداد بسیار و تقریباً دو هزار و پانصد تن سپاهی و سه هزار
 و قاطر بود این نمایش نظامی در خطه مغشوش لرستان بهترین طریقی برای
 مطیع ساختن سکنه آن حدود و مطمئن ترین وسیله برای وصول مالیات بود
 رئیس بجاری نیز برای آنکه قدرت خویش را بنمایاند آنچه در قوه داشت
 بجا آورده بود که اتباع خود را جمع نماید

از قراریکه میگفتند در مال میر چهار استعداد داشت ولی من در حقیقت

آن سنگ دارم

علاوه بر تبسید خودش طایفه جانکی و جنبیاری چهارلنگ بعضی از طوایف
 لگیلوییه و بیهه و سکنه رام هرگز دور برق او گرد آمده بودند
 پذیرائی که محمد تقی خان از نعمت الدوله کرد در واقع خیلی عالی و محشایه بود
 خلاصه بجز دیگر خبر رسید توپخانه از معابر صعب العبور گذشته و سوار
 و سایر قشون ملحق شده اند فسرمانفرمای سعزی الیه در پنجم فوریه اردو
 خود را از چهارده یا قسعه مدرسه حرکت داد و ما هم سوار اسبهای خویش
 شده در عقب آنها راه افتادیم

طولی کشید که توپها رسیدیم زیرا که بواسطه بدی راه چینی با تانی حرکت
 میکردند. توپچی ها در بالا برون توپها از فراز و نیبهای کوه خیلی صعبی داشتند
 برور زمان برف و باران سنگهای بزرگ راه را از یکدیگر جدا کرده بود
 و اغلب در جلوی چرخهای توپ می افتادند انصافاً توپچی های ایرانی
 نهایت جلادت و مهارت را بخرج میدادند و همه قسم شاکتیه تجدید میکنند
 - در میان جمیع دستجات قشون ایران توپچی ها از همه بهترند ولی از این
 بیان مقصودم آن نیست که توپخانه ایران را با توپخانه اروپا طرف نسبت
 قرار دهم ایرانیها از قسمت علمی توپخانه بجای بی اطلاع اند لیکن توپچی ها
 نسبت بسایر دستجات قشونی آنمملکت که در حال زارشان موجب رقت

عاطر بسیدگان است بهتر میباشد چون ملاحظه شود که توپچی های ایرانی از چه کوه های صعب العبور و چه جاده های چرخ در پیج توپها را میریزند شخص متعجب میشود زیرا که بدو اندازک و تمهید در تسهیل و مسائل عبور و مردومی بنسند .
ایرانیها در اوقات نظامی و سفرهای جنگی مهندس ندارند که نوع عبور و قشون و توپخانه را معین نماید

برای آنکه وقت بجز عبور توپخانه باقی باشد معتمد خود تبارنی حرکت میکرد و چون جنبه یایل بشکار بود سراسر امان خود را فرمان داد که برای پیدا کردن کبک و شکار در اطراف گردش نمایند و خودش باده است از خواش با قوشچی روی طبعی رفت بجز کبک های پاقرمز از زیر سنگها و تپه ها پروان آمده نسبت بکثرت دره خلوتی میرفتند قوشی را از بند باز کرده و بصورت تیر نسبت بکمان حرکت کرد بعضی از آن پرندگان بچاپاره از زمین نمی جویید و اگر کسی بهم آنها را میخواست بگیرد ابداً پرواز نمیکردند زیرا عادت این پرندگان است که تا باز بالای سرش پرواز میکند از جای خود تکان نمیزد از دیدن این منظره متذکر شدم که در ایام قدیم یعنی اوقاتی که طوک الطویاف در اروپا حکم فرما بود بار و نه های مغزور آن تسلیم نیز ساعت های فرغت خود را بهمین قسم میگذرانده اند و از جنگ که گذشت با شرافت ترین سواران صید حیوانی بچاپاره میدانستند باری قبل از رسیدن بدشت مال امیر پادشاه

در امتداد یک راه شوره سنگی راه پائیم این راه شوره در مسافتی که بود
 قسمت می‌شود و در پای کوه مجدبیکدگیری پیوندد و فاصله ما بین این دورا
 یکدوره خیلی عمیقی است چون زمانی که برای دیدن معتد میرفتم از یکی از
 این دوراها رفته بودم

این مرتبه از راه دیگر اختیار کردم اما دیدم که این راه از جاده اولی ضراب است
 و بعضی از قطعاتش بقدری سنگ و نامعمول بود و سنگها با اندازه از جای
 خود کنده شده بودند که مجبور شدم پیاده شوم و آب خود را از عقب بکشم
 مبادا مرد و مرکب از پرتکانه‌های کوه فرود آیم و راه سفر آخرت پیش گیرم
 از قراریکه بنظر من میرسد این قسمت راه از آن دیگری قدیم تر است
 و شاید این همان راهی باشد که مورخ معروف دیودورس سیکوس با هم
 جاده نردبانی ذکرش کرده و محتمل است که چون این راه قابل مرمت و تعمیر
 نبوده اما بجان لرستان بزرگ در قرون وسطی آن راه دیگر را به پلوی این
 ساخته اند و برای آنکه از پرتگاه نارد نشود از اراج و تاب داده اند و بین
 واسطه اسم جاده اما یک بر تمام این راه طلاق شده است

خلاصه همانطور که در پست قرن قبل ابولطیف *Abulites* حکمران
 سوس پسرخود را بدان سمت رود چو اسپز *Chospea*
 (کرنه) فرستاده بود که ورود اسکندر را تخمینت گوید و پس خود برای تنظیم

و این

و کریم آن شهباز پرون آمد محمد تقی خان هم برای تقدیم احترامات
پسر خود را نزد معتمد فرستاد و پس خود تا نزدیک اردوگاه برای دیدن او
پرون رفت

همینکه پسرهای محمد تقی خان نزدیک معتمد رسیدند لکن آنها را از روی این
برداشت و معتمد در اغوششان کشید و هر یک را نوازش فرمود پسر بزرگتر
که هشت نه ساله و بسیار با فرست بود بطرز قابل ملاحظه از عهده ادای
تعارفات برآمد

در ایران عموماً اطفال را از کودکی آداب معاشرت می آموزند و از این رو کودکان
خود در سال این سرزمین مانند مردان سالخورده در حسن معاشرت و آداب معاشرت
ماهر و یگانه و اسباب تعجب بنسیده اند لیکن چقدر اسباب تامل خاطر است
که این و قریب است مصنوعی جز فریب و دروغ در نهاد طفل چریزی نوسید
نمی نماید پس محمد تقی خان رسید یکدسته سوار با اسلحه و مرکب با پی
نیکو همراه او بودند هر شخصی سه طباخچه یک تفنگ فیلد و یک قنداره
اسب با همه خوش تعلیم بودند و نجوبی تمام مختلفه بازنمای ایرانی را انجام
میدادند - در حقیقت بیچگاه از آن وقت نایش نیکوتری از اسبها
عربی ندیده بودم سواره ها همه در یک صنف ایستاده وقتی معتمد آمد متعجباً
سلیک کردند و سپی که ما هم که در کنار ما هوری ایستاده بودند لبان سواران

بمسئله سلام دادند . بعد از سوار یک دسته پایده قطار میآمدند که عده خود را
 زیر جلوه و بند و باطنشای معدودی یکی چاق داشتند همین که
 فرمانها با آنها نزدیک شد آواز بلند آنها بلند گردید و بحقیقت رو دیگر
 خواهد بود اگر بگویم که غریب منگرمی از آنها پدید آمد که انعکاس کوه هولناک
 میساخت بعد از این غریب فریاد مجدد دستهای خود را بدان زده صدای
 دیگری بلند کردند . اینان کوه نوردان رستمان بزرگ و فرزندان
 همان اوگزیان نامی *Uzians* بودند که از فاتح مقدونیه نیز
 باج گرفتند این نایش که پایان رسید قشون پر شور همه عرض اندام
 داد در حالتی که شمشیرهای خود را حرکت میدادند و با نظم و ترتیب بسیار
 کوچکی میزدند این نایش خیلی شبیه برقص جنگ افغانه داشت
 در حالی که آنها مانند گردباد بیابان در جلو ما برچ و تاب مشغول بودند
 قره گورلو (مطرب) بالوطی نامواقی اینک موسیقی دسته شوشتری
 جت و خیز میگردند

در ایندشت که مانند صفحه کاغذ جلوه ماکتوره بود جوانان بختیاری چهار
 خویش را در سواری و جریده اندازی ظاهر مییافتند جریده (نقله) چهار
 از چوب کوچکی است که در حالت استقامت تمام بر زمین میزنند و
 چون بلند میشود آنرا سواره در هوا میگیرند

مختص آنکه دامنه نایبات جنگی و قیام آج و انواع حرکات سواری
تا زمان رسیدن بار و امتداد یافت در نزدیکی اردو و فرانشها
با رگه های بلند جلو حضرت حکمران افتاده از راست و چپ ترکه مارا
فرو می آوردند و هیچ اعتنا نمیکردند بچپکس و به کجا میخورد هر قدر صدای
فرانش بلندتر باشد اهمیت و بزرگواری آقا بیشتر است و جانی که
بزرگواری آقا از بلند صدای فرانش و سخی ضربت های رگه معلوم شود
و نفوذ فرانشها هم تنه به اهمیت آقا باشد خواننده حال آقا و نوکر را بهتر
میتواند درک کند بغیر از اینست که هر وقت شاه پرون میرود و دیگر
میر غضب یا نسق چی و جمعی با سم تپکی با اسباب کار خود با او میروند
به بنظر حق معتمد در اینجا در نایش برودند در حالتی که جمیع رؤسا و اعلم
محل ساپده از عقب او میروند و تا معتمد وارد چادر شد مخصی نیستند
پذیرائی که از منوچهر خان بعمل آید سواقی رسوم مشرق زمین بود و از
چپ حیث منقصت نداشت

حقی در جلوا و کونفد و گا و گا و میش کشند و حکمران را بر تختین خون برینا
تأمین کردند - چون تمام این مراسم پایان رسید من به غار شگفت
سلطان شتافتم . دفعه سابق که از مال امیر برای استنساخ نقوش آنجا
به غار مزبور رفتم بودم این مرتبه خیالم این بود که کتیبه های پیکانی خط آنجا را

استیاح نمایم . اما پس از اندک تاملی این خیال را محال یا قلم چه صحت
 و کلمات حسیله نزدیک یکدیگر بودند و اثر رطوبت آنها را چنان محو کرده بود
 که بکلی از این قصد منصرف شدم . پس از معتقد در خواست کردم که در
 حرکت مرا به شوشان فرابم آورد شوشان در جبال دیار رونی واقع است
 که بفاصله چهار فرسنگ در سمت شمال مال میر باشد ما ژور را لیسین
 در کتاب خود میگوید که بعقیده او شوشان همان قصر یا قلعه است که دانیال
 پیمبر رویا دید اما در اینجا هم دو چهار موانعی شدیم تمام اسبابی معتقد
 زیاده خسته بودند و مالهای که محمد تقی جان فرستاد بقدری لاغر و مفکوک
 بودند که هرگز نمکن نبودتوانند ما را از جبال عبور دهند و چون فرست
 توقف گذاشتم با کمال یأس و تاسف از نشسته خود صرف نظر کردم

فصل هفدهم

طول دشت مال میر از سمت شمال بخوبی متجاوز از دو فرسنگ است و
 بعضی از نقاط عرضش هم همان مقدار میرسد سلسله جبال آرا از هر طرف
 احاطه نموده که مرتفع ترین آنها در سمت شمال شرقی است و بجانب جنوب
 متکثرت به جبال موگشت منتهی میگردد . مال میر دارای چمنزارها
 نیز میگو است که از جو بسیار نابی گوهر ساز مشروب میشود و نیز در دریاچه در
 این دشت واقع اند که یکی از آنها در سمت شمال غربی و دیگری در طرف شرق

است اما از قرار مذکور بعضی از اوقات این دو دریاچه خشک می‌شود
 در این وقت نیز عده تپه‌های مصنوعی بزرگ و کوچک است ارتجاع یکی از
 این ماهور مارا می‌توان به تپه بزرگ شوش که نزدیک دزفول است
 مقایسه نمود و آن بمسافت سه ربع فرسنگ در سمت مشرق چند غار طبیعی
 واقع است فاصله ما بین غارهای طبیعی مذکور و این تپه چه در صحرای چه در
 دامنه کوه پر از علامت و آثاری است که دلالت می‌نماید این محل سابقاً محل
 سکنی بوده است و در همین غارها بعضی از آثار سنگت اخیر قدیم دیدیم
 در غار کوچکی که طرف دست راست واقع است سنگ‌های بزرگی بنظر می‌رسند
 که بکلیه گیرگاز گذارده اند از قرار که حدس می‌زنم این پایه مجسمی بوده اند
 علت تصور من اینست در غار بزرگی که سمت راست این غار واقع است
 دو تصویر بزرگ بر دیوار نقش شده لیکن بی‌آبی که از شکاف و درز
 دیوار طراوش کرده تقریباً بجای محو گشته اند . ما بین این دو تصویر تپه
 بزرگی است که آنهم از رطوبت مانند نقش‌های مزبور خراب شده است
 یکی از این دو تصویر بطرز نیم رخ ایستاده و سمت غار کوچکی که تصور می‌کنم
 مجمر در آنجا بوده نگاه میکند و دست‌هایش در آغوش و در حالت عبادت
 ترکیب همگی این صورت مناسب است و بر جامه کوتاه بشری چند کلمه محرف
 پیکانی نوشته اند

اما صورتی که درست بسیار است مانند این با اوست و در نظر میاید و
 نام رخ می باشد و دارای ریش دراز و شعبه است که هر شعبه شش به پچی
 میشود و یکدسته زلف شمال عبرانی با برشانه ریش ریخته است .
 کتیبه که بدان اشاره رفت مرکب از سی و سه سطر می باشد که هر یک
 از پشت الی ده پا طول دارند تحت سنگ شوش که بر او نیز کتیبه گاو
 خط نقش شده دارای سی و سه سطر است خلاصه کتیبه این غار هم که
 بخط پیکانی است مثل سایر تمثالها از رطوبت آبی که از دیوارهای سنگ
 فرو میریزد خیس و نم دیده و چندان محو شده که ممکن نشد از آن استخراج نماید
 در طرف مقابل که سمت غار کوچکی باشد بر روی صخره های پرونی نقش
 دیگر یافت میشود که بعلت سختی و صلابت سنگ از نقش های دیگر محفوظ
 تر مانده اند نقش جلوی عبارت است از تمثال مرد و یک زنی که
 طفلی با پهن آن دو می باشد در حالیکه دست های خود را بسینه گذارده
 و بطرز نیم رخ بطرف مجرنگاه میکنند اما بدن شان بطرز نیم رخ نیست
 تمثال مرد مزبور شخصی فسخ شانه ریش دراز می نماید که کلاه کوه
 بر سر و سدره که از زانو تا زنی نماید در بردارد استین سده او کوتاه و
 مانند نیم تنه های نمدی است که ایلات بختیاری در این ایام می پوشند
 تمثال زن را با دقت مرئوسه و ترکیب هر دو صورتش را یکو ترکیب کرده اند

جامه سرانیزن بی شباهت بجامه محبمه زنهای یونانی نیست
 و نقش دیگر در قسمت جلوه صورت دو مرد و دو بچه و در عقب تصویر زنی را
 مینمایند که بگلی بیک سمت متوجه و با انحنای بخت بخت بجز اشاره میکنند.
 مرد جلوی لباسش تقریباً مثل مردی است که در نقش سابق و کران
 گذشت و دومی کلاه کردی دارد شبیه بجلاه های نندی که امروزه هم
 بعضی از بختیارها سر میگذارند جامه سرزنها شبیه به عمامه غبذیست که
 زنهای یهود سر میگذارند و بسبب جلوه پیش آمدگی دارد

خلاصه این نقطه به شکفت سلمان معروف است زیرا سلمان را در یک
 غاری که نزدیک آنجا اسب دفن کرده اند سلمان استاد و دوست
 حضرت علی علیه السلام میباشد و بعقیده فرقه علی اللهی استاد و شاگرد هر دو
 مقام ربوبیت دارند و در زمین بحر خداهستند ^{مقطر} مقطط الراس ما را
 رام مرز میدهند که تا غارهای مال امیر تقریباً چهارده الی پانزده میل
 مسافت دارد

در زمین جلوه غار و در زمانه تپه و ماهورها در بسیاری از نقاط علامت و
 آثاری یافت میشود که دلالت میکند نقاط مرزبوره و قبی محل سکونت بوده است
 از قراریکه در کن میوه خانه مارا حنیله نزدیک بیکدیگر بنا میکرده اند در
 قلعه گبرنیریک چنین منظره بلا حظه من رسید اما هیچ بخاطر ندارم که آب

دیده باشم تمام عمارات را از سنگ و بایک قسم گچ سفید رنگ چینی سخت
 ساخته اند در صحرا پاره های سنگ عمارات و کج فراوان مشاهده است
 بر کاه شهر ایچ ~~سازمان~~ در سواحل رود مالگون بوده احتمال
 می رود که در این نقطه واقع بوده است

در فصل بهار و سایر فصول بارانی آبجائی که ما بین دو قش های خارجی از
 قلعه که جاری می شود یک آبشار قشقی تشکیل داده بر طراوت منظره
 اینجا می افزاید در جبال البرز نیز این قسم آبشارها بسیار دیده می شود
 چنانچه در پس قلعه از طهران چندان دور نیست آبشاری است که
 فتحعلی شاه مرحوم غالباً نام تابستان خود را در آنجا میگذاشتند و ما بین
 کوه ها که در سواقان که فاصله چهار فرسنگ در شمال غربی طهران
 واقع اند آبشار دیگری میباشد. چهار فرسنگ در شمال ال امیر در آن
 سمت یک رشته جبال مرتفع در ناحیه دنیارون کنار رود کارون شهر
 شوشان واقع است لیکن چون وقت اجازه دیدن آن نقطه را
 ندا دوستر لیارد نیز شرحی از آنجا گفته است در اینجا ذکر آن نمیکنم
 فقط این مسئله را باید خاطر نشان نمایم که هنگام مراجعت بطهران
 یکی از رؤسای طایفه هفت لنگ بختاری مرا گفت که فاصله یک
 منزل در سمت مغرب شوشان غاری است که در محل آن یک

کتابه هولانی می باشد درست است و چاپ این کتبه صورت تمثالی
 چند نفر شده است موافق بیانات خان مرزبورا این کتبه نیز بخط سکاکی می
 راه شوسه آماجان - چون راه شوسه که با هم جاوده آماجان معروف است
 در حوالی مال امیر واقع می باشد علاوه بر آنچه سابقا ذکر کردم در اینجا
 بذکر بعضی تفصیلات مبادرت میورزم

جاوده قدیم باطن سوسیان و ایران مرکزی در سلسله جبال که دنباله
 کوه زاکرس و الوند هستند واقع بوده اما چون بواسطه نامجواری این
 ناحیه کار عبور و مرور شکل و دشوار بوده بالطبع حکمرانان قدیم این ناحیه
 در صد و افتاده اند که به تسهیل وسائل عبور و مرور اقدام نمایند از اینرو است
 که می بینیم در فراز و نشیبهای کوه سنگ های بزرگ تراشیده کار گذارده اند
 عرض این جاوده سنگ فرش از پشت تا نه پاهایش و در فاصله هر پاره
 یا پست سنگ یک تخته سنگ بزرگ گذارده اند که سنگهای کوچک را
 محکم با یکدیگر نگاه دارد اگر چه بعضی از نقاط این جاوده خرابی بسیار راه
 لیکن رومی هم رفته از راه شاه عباسی مازندران که نسبت به آن خیلی جدید
 تر است بهتر محفوظ مانده و علتش اینست که خاک حدود مازندران
 خاصه شاطی که شاه عباس از سنگ فرش کرده پوک تر و بواسطه سردی
 با بجز خضر مرطوب تر است

عظمت راه شوسه که بجاده انا تک موسوم است مرا محرک است که آنرا
 بدوره قدیم تراز دوره سلطه و اقتدار سلاطین سلجوق در ایران منسوب
 دارم ابن بطوطه در تاریخ خویش میگوید که انا تکان لرستان برکن
 حکمرانان کوچکی بوده اند که در تحت سلاطین عراق در این مرز و بوم فرمانروایی
 میکرده اند و از اینرو منیستون چنین بای با عظمتی را با آنها مستند است
 محتمل است که هر وقت انا تکان برای اظهار اطاعت و تقیاد نزد پادشاهان
 متبوع خود با صفهان میرفته اند بر مت و تعمیر راه مرز و پرده احمه باشند
 و بدین واسطه این راه به جاده انا تکان معروف شده باشد در یکی از فضول
 گذشته این کتاب خاطر نشان شد که سر بالائی دشت مال امیر دارا
 دو جاده سنگ فرش است که یکی از آنها از دیگری محفوظ مانده و جدید
 البت است محتمل است اینجاده محفوظ تر توسط انا تکان ساخته شده باشد

فصل بیچدهم

در موقع احتمالی شهر اوسیان که اکنون بکیر بنگام مرجت از سوبن پریوپلیس از محاصره کرده
 همین که در بیانات کورتیس *Quintus Curtius* راجع بحرکت میکند
 کیر از شوش به پریوپلیس (اصطخر) نامل کنیم ملاحظه می شود که موقع
 و وضعیت شهر اوسیان که فاتح مقدونیه آنرا محاصره کرده ثابت گال
 بحدود واقع در حوالی شکفت سلمان دارد

مملکت او کسی چنانچه مورخین گفته اند ماپن سویانا و پریس در مشرق رود
 پازی تیکریس (کارون) و مغرب رود اوراتیر *Oroatis*
 واقع بوده (رود اوراتیر یا رود کرستان یا رود آب شیرین است)
 قسمت جنوبی این ناحیه عبارت است از دشتی مسطح و قسمت شمالی آن ناحیه است
 کوهستانی - شهر اوکیان در ناحیه کوبساری واقع بوده و از اینرو
 در سمت شمال این ناحیه که کوهستانی است باید در صد و کشف آن برآیم
 کونین کورتیس عده ایامی که اسکندر از شوش به پاز تیکریس رسید ذکر
 میکند ولی نیکگوید که در طرف چپ روز از محل اخیر به اوکیان رفت اما
 چون هیچیک از نویندگان تاریخ اسکندر از آن ذکر نمی کرده اند میتوانیم
 حدس زد که ماپن رود پازی تیکریس که کارون باشد و شهر اوکیان
 مسافت معتناهی نبوده والا در یکی از تواریخ اشارتی بنسبته می یافتیم
 خلاصه چون اطلاع قطعی راجع بموقعیت شهر اوکیان در دست نیست
 بهترین طریق که برای پیدا کردن این شهر قدیم میتوانیم اتخاذ کرد اینست
 که بیانات مورخین قدیم را با وضع این ناحیه بسنجیده ببینیم کدام نقطه آن
 بیانات آنها موافق است و آیا در آن نقطه که مطابق بیانات مورخین است
 خرابه یافت میشود یا خیر پس زانکه وقت دشتال امیر را یا جامع این
 هر دو شرط و شاهد معصومی یابیم

بد و برای توضیح شطری از بیانات کورتوس مورخ رومانی را راجع بموقع
شهر اوکسی از آن زبان ترجمه کرده در ذیل می‌نگاریم و ۷۰۰

بعضی اشخاص که دارای اطلاعات محلی بودند اسکندر را مطلع ساختند که در
قرتکه ما کوره راهی است که پشت شهر میرود و در آنجا محصر قشونی می‌تواند
بر فرار کوه مارقه بروشن تسلط حاصل نماید این را می‌موقع قبول یافت
و بر اینها ثانی همان اشخاص پادشاه طوران را فرمود که با هزار و پانصد قشون
مزدور و هزار نفر از قشون اگر باین بگذرند غروب شب باین سمت شود
خود اسکندر در پاس سوم شب اردو را حرکت داده قبل از طلوع فجر آنرا
عبور کرده بود و پس از تهیه آلات محاصره شروع بمحاصره شهر کرد
صخره‌ها و کوبارها و پر تگاه‌های اطراف مانع از رسیدن بشهر بودند و سربازان
مجرع کشته عقب‌نشستند زیرا نه شهابا دشمن سپار بودند بلکه عدم مساعدت
اراضی نیز با آنها در جنگ بود

«اسکندر خود بجمع سربازانای عقب‌نشسته پرداخت و در جلوه قشون ایجاد مجدد
بالا داشتند در حالتی که مترنم بدنیقال بود «ایا پس از شخ چندین بلاد مستحکم
خجالت‌منگشید که در محاصره یک قلعه کوچک مترزل کردید
در اینموقع با سنگ و سایر اشیاء ساقط سعی می‌کردند که محاصرکنندگان با
دور کنند لیکن هیچ چیز فایده‌دینیه را از آنجا حاصل منصرف می‌کرد سربازان

از سپر خود سنگ شتی برای محفوظ بودن او ترتیب دادند

بلاخره طوران با سپاه خود بالای قلعه ظاهر شد این نمایش دشمن را سخت متزلزل داشت و معدومینه با با قوت و قدرتی افزون ترشول جنگ شدند اما لی شمر که از هر دو طرف مورد فشار دو دسته قشون واقع شده بودند مقاومت را مشکل یافته و در صدد فرار بودند عده زیادی در داخل قلعه شدند و نمایندگانی نزد اسکندر فرستاده امان خواستند اشی کلامه

پس از این بیانات مصنف مزبور میگوید "و همچنین اشخاصی چند نزد سیسی کابیس فرستادند که برای امانی توسط نماینده اسکندر نه تنها به مادیت

Madates امان داد بلکه هم با سراسر اهل شهر را آزاد کرد و آنها را بخشید و پس از آنکه شهر را تسلیم کردند متعرض کسی نگردید و اجازه داد که بپردازند ادای باج و خراج به زراعت پردازند و نیز بموجب مینت بیانات اریان هم مراجعه گردد (ترجمه ذیل نقل است از شوش اردستان که اصل کتاب اریان با بفرانسه ترجمه کرده و ما آنرا از فرانسه بفراسی نقل کردیم) اریان میگوید

اسکندر با قشون خود از شوش بیرون آمد و از رود پازونیکریس عبور کرده وارد ناحیه اوسیان گردید از آنجا گاروهای مخصوص خود را با دسته ذبح بکرت *hypocaust* پست و هشت هزار نفر دیگر از سایر قشون برداشته برانهمانی بعضی اوسیان را توسط کوره راهی یک سر بعضی از شکنانهای سخت میرود و از آنجا داخل شهر

او کسان شده آنها را غلظتا مورد حمله قرار میداد بسیاری در جامه خواب
 کشته می شوند و بقیه اسیر در کوه ها متواری میکردند فاطمین غنیمت بسیار
 بدست آورده سپس با شتاب تمام به سنگنا های کوه میرود که از اناالی او کسان
 باج و خراج کیسند - کراتوس Craterus را که از پیش فرستاده بود
 قتل جبال را اشغال کرد که دشمن تواند عقب بنشیند خود اسکندر هم با سرعت
 تمام رفته سنگنا ها را بتصرف در آورد و قشون را منظم کرده بر بربری حمله آورد
 اما آن جماعت وحشی از سرعت اسکندر سراسیمه شده چون دیدند موافقی
 که طرف اطمینان و اعتمادشان بود بدست قشون اسکندر افتاده بودند
 گنگمش و جنگ فرار کردند

عده زیادی از تیغ قشون مقدونیه که آنها را دنبال میکرد بر خاک بپاش
 افتادند جمعی در پرگاه های کوه جان سپردند و بسیاری هم که در کوه ها
 متواری شده بودند بچنگال کراتوس افتاده کشته شدند" هنر بود
 از نقشه اینداستان معلوم می شود که دشت ماگون و مال امیر را یک معبر
 سنگی وصل نماید که رود شاه رو بن نیز در آن معبر جاری است بقرار اطلاعاتی
 که دارم از طرف جنوب غربی خزر توسط این معبر مال امیر منستان رفته و اسکندر
 هم از طرف جنوب غربی میرفته از اینرو تصور میکنم این معبر همان سنگی مالی است
 که اریان و کورین تس کورینس گفته اند که در هم بود اسکندر قبل از داخل شدن

بشت ادکیان آنرا محفوظ دارد باشنای این سنگه مال میرا از هر
طرف کوه محاصره کرده و در طرف غربی کوه های طرف مال میرا آن غارهای
معروف شکفت سلمان هستند

این غار مانده از پامین کوه بلکه در دامنه واقع هستند در راهی که بسمت آنها
می رود هر چه نزدیک بغار میشود سنگ تر میگردد و بعبارة اخری اگر در بالا
سنگناهی که غارهای مزبور بر آن هستند باسیم این راه را می بینیم که مانند
مروجه دور دروشت کسروه شده است

خلاصه در هر گوشه این دره یا سنگنا در میان تخته پاره های سنگ که این
پرون ایستاده اند سنگ و کج ریخته و خرابه خانه متفرق گشته است
صخره عظیمی هم بالای غار و خرابه های جای دارد که در فصول باران
آبشاری از ارتفاعات آن سراریز میگردد

عرض این تپه ها از مشرق بمغرب یا بعبارة اخری از غارهای شکفت سلمان
تا دره شاه رو بن که حد غربی آنهاست تقریباً ده میل است
و طوران سردار اسکندر برای آنکه بالای شهر محاصره شده را بگیرد مجبور
بوده است از این ناحیه پر کوه بسار عبور نماید

کورچیوس Curtius بعلاوه میگوید که عده از سکنه وانی فرار
کرده بقلعه رفتند اینسله دلالت میکند که غیر از خود شهر که در تحت محاصره

دارند

بیان حضرت ارف از کوه
نزدیک راه آب سرد

واقع شد نقطه مستحکم دیگری هم در آن حوالی بوده است
 و نیز اینکه میگوید بهیچوجه امالی شهر را متعرض نشد در حق این نقطه که در
 تحت محاصره افتاده امالی آن برخی از دم تیغ گذشتند و بعضی فرار
 کردند صادق نمیاید و شاید قلعه که بدان اشارت رفت مقصود بوده است
 - و نیز از همین قلعه بود که نماینده نزد اسکندر فرستاده شد تا امان
 بطلبد و نزد سیگامیس قاصد نامی چند فرستادند که نزد فاتح معذرت
 برای آنها شفاعت کند

دیو دوروس و کوریتوس میگویند که سیگامیس و سایر شاهزاده خانمها
 خانواده داریوش را اسکندر در سوس گذارده بنا بر این قاصد نامی
 که نزد آنها اعزام شدند در صورتی که با سرعت و شتاب تمام بهم رفته
 باشند قبل از سه یا چهار روز مراجعت شان ممکن نبوده است چه مستقیم
 از این نقطه بوشن بجز مستقیم از صد میل کمتر نیست

پس اسکندر در عرض این چند روز چه میکرده ؟ اگر شفاعت سیگامیس
 لازم بوده علی الظاهر اسکندر در نظر داشته است جنگ را بدو امت
 نماید لیکن از آنجائی که مورخین مذکور از این مسئله ذکر نمیکنند احتمال
 دارد که شهر با رفاتح بعد از آنکه ویدا و کیسها جنگ کردند زبان
 قشون و تدارک لوازم محاصره قلعه پرداخته است

در وسط دشت مال میر تقریباً بمسافت سه میل در سمت مشرق غار نایک
 تپه مصنوعی بزرگی واقع است که از تپه های شوش و بابل کوچک
 تر نیست اراضی اطراف این تپه نامهموار و در هم شکسته میباشد ولی
 خود تپه بطوری در زیر سبزه مستور است که نمیتوان در وضع ساختمان آن
 تفرس نمود

همینقدر شباهت آن به تپه های شوش و بابل که تپه های که از خطوط
 پیکانی در اطراف آن یافت شده اند شهادت بقدمت این نقطه میدهند
 و سخت این عقیده را تأیید مینمایند که در ایام قدیم قلعه محکمی در اینجا بوده است
 و تصور مرا که دشت مال میر موقع شهری است که اسکندر از آن محاصره نمود
 قوتت مینمایند

اما بیانات اریان و اینکه میگوید اسکندر قریه های کوچک را خراب کرده
 قبل از آنکه داخل سنگاها شود سکنه آنها را متفرق ساخت ممکن است برآ
 بدشت مالگون باشد در نزدیکی معبری که مال میر میرود بعضی خرابه های ما هم که در
 اول شمال بودم آنها را به عصر ساسانیان یا حتی دوره بعد از ساسانیان
 نسبت دهم ولی بعد از تأمل و فکر دیدم این تصور را نمیتوان منی براساس
 محکمی دانست چه ممکن است آنها را سلاطین الام ساخته باشند و سنگهای
 همان عمارت را دیگران هم از قبیل اوسانیان یا ساسانیان و اعراب و

و اما بجان رستان برک هر یک در دوره خود استعمال کرده باشند فقط
از این خرابه نامیستوان استنباط کرد که برای محافظت و موافقت نگه
ساخته شده بودند خلاصه هر گاه موقعیت شهر او کسی را در همین مکان مسلم
دانیم از آن میستوانیم ثابت کرد که مقصود از بازی تکریس هم رود
کارون است زیرا مورخین اسکندر ذکر می کنند که آن شهریار
پس از عبور از رود بازی تکریس از رودخانه مهم دیگری عبور کرده باشد
و یقیناً اگر بازی تکریس رود کارون این ایام نبود شرح عبور او را از
رود کارون می نوشتند

چون در مملکت بختیاری غیر از خرابه نائی که در مال میسریافت شده خرابه
شهرهای بسیار دیگریافت میشود امتحانات دقیقه بعمل آوردم تا معلوم
کنم که آیا ممکن است هیچیک از خرابه نائی که تا بحال کشف شده نمانده
شهر او کسی قرارداد تمام امتحانات و تحقیقات عقیده اولی مرا تأیید کرد
که هیچیک از این خرابه ها جز انهایی که در نزدیک غار شکفت سلمان یافت
میشوند نمیتوانند نمانده شهر او کسی باشند مقصودم از خرابه نائی
نزدیک غار خرابه نائی شوشان و مخنیق و قلعه گبر و طاشون میباشد
شوشان اگر چه در نزدیک غارهای شکفت سلمان است اما نمیتواند شهر
او کیان باشد زیرا که در ساحل راست رود کارون و در جبال واقع است

که بسافت چهار فرسنگ در سمت شمال نال امیر میبشد و اسکندر برای
وصول آن مجبور می شده است که از قسمت علیای رود کارون عبور نماید
و حال آنکه مورخین وی از این مسئله دگری نگرفته اند

اما تخنیتی آنهم ممکن نیست شهر او کسی باشد زیرا در پای تپه یا کوه بزرگی
واقع نیست و حال آنکه هم اریان هم کونیتس کوریتوس میگویند که
شهر در پامین کوه مانعی بود که طوران با قشون خود بر فراز آن رفته بر آن
شهر حمله کردند و اسکندر با قشون خود از طرف پامین هجوم آوردند
اما خرابه های قلعه گبر نزدیک رود ترنگ *Tezeng* قسمتی
از آنها در دشتی متفرق هستند و قسمتی در یک زمین مرتفعی در دشت
آنها یک سلسله کوه میباشد

اما بقدری بلند و سر اشیب میباشد که اگر چه ممکن است وسائل وصول
بقله آنها را از عقب فراهم آورد ولی انالی شهر محاصره شده برای فرار
از اسکندر بهیچوجه نمیتوانستند از طرف جلو بقله آنها رفته باشند
بعلاوه اراضی مرتفعه که در پای کوه واقع اند و خرابه های شهر بر روی
آن متفرق میباشد مانع بزرگی در مقابل پیشرفت قشون اسکندر نبوده است
تا شون بدیهی است که نمیتواند شهر او کسی قدیم باشد زیرا علاوه بر آنکه
موقعیت جغرافیائی وی با سیاماتی که کوریتوس از شهر او کیان میکند
مطابقت

مطابق نیست از رجوع به نقشه معلوم میشود تا شون تار و طب که درونجا
 جبال زاگرس سرحد ما بین سوسیان و پرسیس بوده است مسافتی ندارد
 در صورتی که ما در تاریخ کورنیوس منچو اینیم که اسکندر پس از حرکت در نزدیکی
 رود قطعی است که **فصل نوزدهم** تا پرسیس

ناحیه کوهساری که حد مغرب آن سرحد عثمانی است و حد شرقی و جنوب
 شرقی آن مضافات بهبهان است با اسم لرسان شناخته میشود و این خط را
 بر دو قسمت کرده اند لرستان برکن و لرستان کوچک

برگزین رودخانه های ایران یعنی رود کرخه و کاشکان که از متفرعات
 رود اولی است ، رود کارون و رود زفول و رود طب یا کردستان

یکی در این ناحیه بریان دارند و خاک حاصل خیز از آذر زیر علفهای سبز
 و غله های طلائی مستور میکنند چنانچه اگر عادت و خوبی سکنه ایملک
 کمتر نسبت شورش و طغیان متوجه بود یا آنکه دولت ایران اقتداری کافی
 داشت تا زراعت و تجارت را در این خطه رواج دهد قطعه لرستان
 یکی از بهترین نقاط عالم بشمار میرفت

امعان نظر بر تواریخ قدیم ثابت میکند که در اعصار پیشین نیز این ناحیه
 مکن شادی جنگجو بوده که اقتدار سلاطین با فرسنگوه مدو ایران را
 طرف استنا قرار میداده اند و در مواقع کوهستانی خود در سمت مشرق

با اسکندر کبیر و در طرف مغرب با انسی گونس مقامی بسزای ظاهر ساخته اند
از آثار بلاد قدیمه نرستان برکن از قبیل خرابه های پکت در باغ ملک
(بخشیش) و خرابه های مال میر در سکه سوکت و تاشون یا، راه شوره
برزگی که وصف آن گذشت چنین استنباط میشود که در یکی از دوره های پیشین
نیفتت کوه از حیث تمدن بر این عصر مرتبت و برتری داشته است
ولی جای بسی افسوس است که تاریخ در این فصل راه سکوت و خاموشی
پس گرفته و اسنادی در تعیین بانیان این بلاد بدست نمیدهد و دوره
آبادی آنها را نیز نمیکوید

همین قدر معلوم است که ایمائیس قدیم در این ناحیه بوده است
نخستین صفحات تاریخ مقدس ما را میگوید که در دوره مشاب عالم اوقاتی
که ابراهیم گو سفندان خود را در مراتع مام Mamre میچراگد کشور
الام یا عیلام در تحت سلطنت شاد لالومر در غایت اقدار بوده و سکنه
آن برزم از مائی و جنگجویی شناخته میشوند

در استحکامات همین زمین الام بوده است که دیو دوس در نخستین پلنی
و قوع بیاکل پر زور زور انائی تیس ربه النوع معروف را که از کثرت مال
جاذب حرص و طمع سلاطین سلوکید و پارت گردید منوب میدارند و
از قرار معلوم عصر سعادت و ثروت کشور الام عصر سلطنت ماسانیان بوده است

برگانه نقوش برجسته و کتیبه های پیکانی خطر از جمله علامات قدمت بدینم غار
 مال امیر و خرابه های شوشان می تواند دعوی سال خوردگی و کهن سالی یابد
 خاصه که بر روی جامه یکی از نقوش شکفت سلمان آثار خطوط پیکانی بنظر میرسد
 بهرین دانشمند بزرگ الما در خصوص نقوش پستون که بر مان سیروش
 منوب میدارد چنین میگوید: کتیبه که بر روی جامه یکی از صور پستون نقش
 شده (و نظیر آن در جای دیگر دیده نمیشود) در تاریخ حجازی و صنایع قدمت
 خود را شهادت میدهد.

در فصل هجدهم این صحیفه من کوشش کرده ام که ثابت نمایم تپه های دشت
 مال امیر خرابه های همان شهر است که اسکندر کبیر آنرا محاصره کرد ولی خرابه با
 دیگر علی الظاهر متعلق بدوره های بعد هستند و چنانچه از طرز بنای آنها
 معلوم متعلق بدوره ساسانیان میباشد.

در خصوص نقوش و کتیبه های سنگ سوک عقیده اظہار نمیدارم اما چون
 با سایر آثار عتیقه که من در ایران دیده ام خلاف کلی دارد امیدوارم
 نظریکی از عتیقه شناس های دانا را بخود جذب کند و عالم دانش جمعیت
 جدیدی نائل گردد.

در ماه دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم مملکت بختیاری در تحت حکمرانی امیر
 بوده است موسوم با تاجان لرستان بزرگ و گوگیر میگوید سوس

سلسله اتابکان ابو طاهر نامی بود است که سفر رئیس ترکمانان سلجوقی
اورا بفتح آن مامور کرد

ابن بطوطه سیاح عرب که در ماه چهاردهم در آن مرز و بوم سیاحت کرده است
یک شرح قابل ملاحظه مینویسد نگارشات وی از این قرار است

پس از حرکت از تتر (شوشتر حالیه) سه روز بر روی جبال مرتفع راه
پیمودیم و در هر منزلی زیر زمینی یا قنات که زاد و توشه مسافران در آن مهیا
بودی سپس شهر ایدج آدم که به سلطان اتابک افراسیاب تعلق دارد
کلمه اتابک در نزد این قوم سلطان و فرمانروا معنی میدهد و این مملکت را
اللمنچوانند لرستان دارای جبال مرتفعه میباشد و در میان صخره ها
راه و جاده ترتیب داده اند طول آن بمقدار هفت روز راه و عرضش
معاادل ده روز میباشد پادشاه این ملک نزد پادشاه عراق تخف
و هدایا میفرستد و بعضی از اوقات بدینش میرود در جمیع منازل برای
زوار و مسافران اطاقها مهیا است و آیندگان و روندگان زاد و توشه
نیکومی یابند من ده روز در این مملکت با ده نفر دیگر سیاحت کردم
و بر روی جبال بلند راه پیمودم اسی کلامه

از بیانات فوق سیاح بزرگ عرب چنین استنباط میشود که در زمان
سلطنت اتابکان لرستان بزرگ در غایت امنیت و نظام بوده و

و اسباب تسهیل حرکت مسافرن میگویند بود است

اهواز که سابقاً پاتخت خوزستان بوده با هندوستان تجارت داشته از
 هندوستان مال التجاره را بوض آنکه مثل این ایام به ابوشهر بنداز رود
 خانه کارون به اهواز میرده اند و از آنجا از راه آب و خشکی به شوشتر
 از محل اخیر راهی برای کاروانیان در میان کوه ناباز بوده که راست
 باصفهان میرفته و از اصفهان بساوه و از آنجا بقره زین و اهر و بالاخره
 به سلطانیه میرفته اند که در قرون متوسطه بازار تجارتی ایران مرکزی بوده است
 - ولی دیگر این راه که اصفهان را بنقطه شط العرب خلیج فارس وصل نمود
 وجود ندارد اهواز از اعتبار افتاده و اگر چه ممکن است تا یک اندازه
 مابین خوزستان و عراق عجم روابط تجارتی را برقرار داشت اما هیچ
 قافله از ریس چپادول و بغا جرت نمیکند که به پیرامون بختیاری
 برود قاطرچی ها می که غالباً در تمام نقاط ایران دیده میشوند کمر به زبان
 - رستان برگزینیل پر قوت بختیاری اشغال کرده است چنانچه
 از زبان آنها که کینوع فارسی سگسته و دارای لغات فارسی قدیم است
 درک میشود بختیارها سکنه قدیمی این زمین هستند از قراریکه میگویند
 بجه بختیاری با کم و بیشی تفاوت در میان جمع طوایفی که در جبال زاگرس
 سکونت دارند عمومیت دارد مقصود من از طوایف زاگرس الواری

هستند که بختیاری یکی از شعب آنهاست و طایفه لک و اکرا و پهاشند .
 محتمل است اینطایفه از ریشه نژاد زند باشند که از زمانی پس قدیم قبل از
 تامة ملکت ایران در تحت استیلای اعراب و تاتار در آید در اینگونه سکونت
 داشته اند - اگر چه تاریخ میگوید که کشور ایران کمتر از تجاورات نژاد های
 سامی جنوب آسیا و نژاد های اسکیتی یا تورانی شمال و مرکز اسلیم مذکور است
 بوده است - خلاصه در این ایام ملاحظه میشود که نخبه بسیارها غالباً در صفحه
 پستی که ایران نیز عرض اندام مینمایند و البته صفحات و فصول چندی از تاریخ
 آیه ایران عبارت از دستستان اعمال این ایل خواهد بود در کتاب بنوی
 میخوانیم که در موقع استیلای افغانه در ایران که در ابتدای قرن گذشته اتفاق
 افتاد قاسمخان یکی از رؤسای بختیاری باد و از ده هزار سوار از کوه های
 بختیاری پروان آمد که شاه سلطان حسین صفوی را یاری نماید و بسبت
 صفهان بهم حرکت کرد لیکن قشون امان الله خان افغان او را منهنرم نمود
 و دو هزار نفر از اتباعش را کشید و بقیه را فرار دادند - مولف فوق الذکر را
 عقیده است که هرگاه در آن زمان ما بین بختیاری و والی لرستان عهد و پیمان
 یا عقد اتحادی بود ممکن بود که بدفع افغانه پرداخته صفهان را از آن آفت
 پر مخافت خلاصی نمیشد باشند

حمله و پیش میروند زمانی که احمد پاشای بغداد وی لرستان کوچک را در کتک از
 در آورده بود پاشای موصل بجهت بیماری حمله کرد صفی یا شیخ خان از روسای کجاست
 در مقابل حرکت مذبحانه نمود ولی عاقبت مغلوب گشت و بکوه نا فرار کرد با وجود
 این بختیاری غالباً دشمن را توسط زرد و خوردنهای کوچک رخصت میدادند تا آخر
 الامر دست آنها را از مملکت خود کوتاه کردند

در زمان سلطنت نادر شاه بختیاری علم طغیان برافراشت و تا قهار افشار
 علیمراد خان رئیس آنها را نکشت و چند هزار خانوار الوار را بخراسان کوچ
 داد امنیت و نظام موقتی برقرار گشت

بلی این نظام و امنیت که نتیجه اش قهر و غلبه نادری بود پایدار نماند و مختصراً
 از خانوارهای بختیاری که بحکم نادر شاه کسپر ایران بخراسان رفته بودند دو
 بمملکت خود مراجعت کردند و عده از هموطنان را در خود جمع ساخته بکمرته

دیگر رایت طغیان بلند نمودند و نادر شاه را در اطباء آن اش و تا مین
 خطه بختیاری گرفتار اشکالات کردند بختیار بیانی که در سفر هند و سیم
 در رکاب او بودند محاصره هرات شجاعت و شهامت فوق العاده بمنصه بطور
 نند

احتمال دارد که عده از اینطیایفه آن اوقات در افغانستان مسکن

گزیده باشند - ریرا که در کتاب *Mount Stuart Elphinstone* مسوئال الفین ستون که در خصوص

افغانستان گفته میگذرد میخوانیم که طایفه میان جیل مرکب از سه هزار خانوارند

این پیشکسپان از اجتناب از خراسان دو سال در کمره اقامت داشتند ولی بعد بکوههای خود عودت کردند جایزیم که
 بختیاری چند خانواری در خراسان دیده میشوند (سر دار احمد)

بلی

و یک ربع آنها بختیار بیامی میان خیلی باشد که اصلاً از سوآسل و جمله آمده اند و
 حالیه هم در جنوب غربی ایران از انظارینه فراوان باشد و بقصد بقصد خانوار
 هم در دران بند و تقریباً پانصد خانوار از مرغه میباشد *Deranbend*
 در ایام بهج و مرجی که پس از فوت نادر شاه در ایران حکمفرما شد یکی از روسا
 بختیاری موسوم بعلی مردانخان اصفهان را بقصر فر آورده و با کریمخان زند
 در آن دیار حکمرانی میکرد و عاقبت کریمخان بدبیری اندیشیده دست علمبرداران
 کوتاه کرد و خود را وکیل نام نهاد و بسطت استقلال جت

فصلی شاه برای اطمینان خاطر خود از بختیارها غالباً چند نفر از آنها را در طهران
 گروی نگاه میداشت و یک محله مخصوص را برای اقامت گروی نامعین کرده بود
 - معین بختیارها خیلی اسباب زحمت بمسایه های خود بودند و طبع نغمانی آنها
 سلب هیت از طرق جنوب کرده بود

سیوموریر در کتاب خود میگوید که هنگام عبور وی از اصفهان امانی آنجا روست
 و ترس فرا گرفته بود که مبادا اسدخان یکی از رؤسای هفت لنگ بختیاری
 اصفهان را غفلت بگیرد

حتی خانوارانی که بحکم دولت نزدیک پاتخت در راه از طهران بهمدان سگونت
 اختیار کرده بودند تا دولت بتواند از آنها موطنبت نماید در روز روشن
 جارت مسافرین را غارت میکردند

اگر در سنوات اخیره تا قبل اینطایفه بغارت و چپاول کمتر احساس می شود علت
 اینست که اولاً خصومت های خوین ما بین خودشان قوت آنها را کاسته و
 لگزش های داخلی ضعیف شان ساخته است و ثانیاً حکومتی که بحبثیاری ما
 بدو سپرده شده اند بالنسبه مقدر است -

این بحبثیاری منقسم بدو قسمت عمده می شود بحبثیاری چهار لنگ و بحبثیاری هفت لنگ
 سابق بر این طایفه هفت لنگ را قوتیر از چهار لنگ میدانند اما بطریق حکما
 داخلی از قوت و اقدار آنها خیلی کاسته شده است . ولی طایفه چهار لنگ
 متصرفات جدیده بدست آورده از اینرو بر قدرت خویش افزوده اند

طایفه چهار لنگ به تیره های چند منقسم شده است که در طی جدولی اسم آنها را
 بمحل سیلاق و قسلاق شان خواهیم نگاشت

در این جدول نیز تقسیمات طایفه هفت لنگ و سایر طوایفی که متعلق بحبثیاری
 بشده درج شده است

حالیه مقدرترین برئیس طایفه چهار لنگ محمد تقی خان است که علاوه بر حبثیاری

چهار لنگ طایفه دنیارونی و جابلی نیز در تحت ریاست او بشده

قلعه مستحکم گشت که سابق بر این متعلق برئیس بهبهان بود در تصرف
 محمد تقی خان میباشد

طایفه همه نیز که در تحت ریاست امیر بهبهان بودند بر محمد تقی خان پناه برده اند

تاریخ مردم حسین شیخان امان از چهار لنگ و حبث لنگ از یکدیگر مجزای بودند ولی از آن بعد یکی شدند (مرور ۱۳۰۰)

و نیز چند سالی است رام هرگز که سابقاً در حوزه حکومت میرزا قوما حکمران
 بهبهار و ضمیمه حکومت این رئیس بختیاری شده است محمد تقی خان در محال
 فریدن که از مراتع تابستانی بختیاری و جزو صفهان است مالک چند قریه
 میباشد که سکنه آنها تمام زارع و رعیت اند

نسب محمد تقی خان از طرف پدر بعلی مردان خان می‌پسوند که در صفهان پس از
 فوت مادر شاه سلطنت داشت ولی مادرش از طایفه جاکلی است و او
 بواسطه کفایت و لیاقت شخصی بدین درجه و مقام رسیده است

محمد تقی خان برای حصول مقصود همه وقت بوسائل مشروع تشبیه نمیکند بلکه بر
 اعمالی شده است که تاریخ حیات او را لکه دار نموده . از جمله آنکه حسن خان
 و فتح الله خان و و نفر از روسای بختیاری را که با وی قرابت و خویشاوندی
 داشتند بقتل رسانید و اراضی آنها را بتصرف در آورد

علیرضا خان و هد خان و دو برادر نامی که چکترشان که پسر نامی حسن خان و
 فتح الله خان میشد پناه به جعفرقلی خان رئیس طایفه هفت لنگ برده اند
 که در درملکان مندرل دارد

در او ان جوانی محمد تقی خان جمعی از موافقان خود را برداشته بتاخت و تاز
 می پرداخت در انیسفر نامی نیغانی اسم او بشجاعت و دلیری مشهور گشت
 حکایتی از او نقل کرده اند که اگر بر شرافت و افتخار او نیفراید اقلاب هوش
 دین

و فراست وی را در خدمه و تدبیر ثابت مینماید در یکی از روزها که محمد تقی خان
 با اتباع خود برای عارت و غنیمت پروان رفته بود قافلہ بزرگی از تجار را
 دید که از طهران با صفهان میرفتند جوان بختیاری بزودی آنها را اسیر
 ساخت و اموال آنها را تصرف کرد دنی از ترس آنکه مبادا استخلاص کاروان
 باعث انتشار خبر شود و قبل از آنکه کوه های خویش بازگردند استعدادی
 به تعقیب آنها مامور گردود و نیز از بیم آنکه شاید تلف ساختن آنها عاقبت
 کشف شود محمد تقی خان به تدبیر ذیل متوسل گشت

در میان اشیاء منسوب به کاروانیان اتفاقاً عدده زیادی چادر زبانه بود .
 محمد تقی خان بازارگانان را فرمود تا چادر بکنند و دست آنها را بسته مجدد
 آنها را بروی اسب خودشان نشانند و ببردان خود موکد الامر کرد که اگر در
 راه با کسی بهم سخن گردند فوراً مغضبه آنها را با کلوله پریشان نمایند
 بدنی طریق دسته که مامور بردن کاروانیان بودند چند روز بقدر ممکن دواز
 شارع عام راه می پیمودند و اگر کسی از پهلوی آنها عبور میکرد میچوخت بخاطر
 خطور نمی نمود که مگر و خدیقی در زیر این اساس پنهان باشد بلکه تصور میکرد که
 این قافلہ بزرگ زوارند که با خانوادہ خود قصد کربلا یا کتہ دارند و حتی نظر
 بر عایت راکت از قافلہ که چندان زن در آن بود و در میرفتند
 وقتی که بختیار بها کوه های خود رسیدند و خیال شان از تعاقب شدن آن سوده

اسرا و محبوبین مزبور را راناکرند تا تبیل خود راه پیمانید و خوشین با غارت
و غنیمی که بدست آورده بودند بخانه های خود شدند و بر فراست ریش خویش
تفاخر می نمودند - محمد تقی خان مردی است قوی بنیه و خوش سیما و خوش
چل ای چیل پنج سال است

برادر کوچکش علی نقی خان رامیگوند از او مجمل تراست علی نقی خان مدتی بریم
گروی در طهران بود ولی با اغفال متحظین خویش همت گماشته بگردن صبح زود
فرار کرد و در صفهان به معتمد پناه برد معتمد الدوله منوچهر خان هم از شاه
استدعا کرد و او را عفو فرماید و پس او را با خود بکوه های مجتبیاری برد و من
او را در همین کوه با جز خدمه منوچهر خان حکمران صفهان دیدم

پس از حرکت از لرستان اوقاتی که بطهران مراجعت کردم اطلاع یافتم که این
هر دو برادر معتمد الدوله منوچهر خان یا غنی شده اند - محمد تقی خان بزودی مغلوب
و گرفتار شد ولی علی نقی خان بسمت اعراب بادی نشین فرار کرد

مالیاتی که به چهار لنگ بسته اند پانزده هزار تومان است ولی بندرت
اشاق می باشد که این مبلغ منظمأ وصول گردد - زیرا جز لعنف و زور
تا و به خراج را بر گردن نمی نهند (۱)

پنجاه حلقه شنبیاری چهار لنگ وادی جنوب شرقی جبال راگرس
که از وز فول و شوستر تا خاک بهبهان ممتد است در تصرف دارند در سمت شمال

(۱) در این دو انام بیانات تمام مختاری از هشت لنگ و چهار لنگ نازده هزار تومان میشود - مختاری تا محمد
تقی خان بیانات نینداوند ولی در حسن عروسی ضمیمه انام بیانات هشت مائراز آنها گرفته شده این بیانات
بندی بیانات شد که در حقیقت بیانات بیانات هزار تا نینداوند (سرود)

و شمال غربی آنها بختیاری هفت لنگ باشد
 خاک بختیاری هفت لنگ از طرف مغرب بر رود ز فول می پوید و این
 رود لرستان بزرگ را از پیش کوه که در لرستان کوچک است جدا نماید
 این هفت لنگ نیز مانند طایفه چهار لنگ به تیره های چند تقسیم شده اند
 و در این اوان دو نفر بر آنها ریاست دارد یکی از آنها کلبعلی خان است که
 در قلعه دز که آنرا شاهی دزمیچو اند سکونت دارد و این قلعه در ساحل رود
 دز فول یا پن قصبه که بهمان اسم معروف است و بر وجود واقع میباشد
 رئیس دیگر ایل مزبور جعفر قلیخان است و محل سکونت وی در درملکان
 در حوالی شوشان و نزدیک رود کارون میباشد
 چون بسیاری از نشاط سیلاقی و شلاقی این طوایف در نقشه های معمولی
 ایران یافت نمی شود در اینموقع خالی از مناسبت نیست که مواقع جغرافیائی
 آنها را باز نمایم
 در سمت شرقی بر وجود در دامنه شمالی جبال الوند و شت سیلاخور و بر وجود واقع
 میباشد که تا اشترودن کوه امتداد دارد . اشترودن کوه مرشح ترین قلعه یا
 الوند و زرد کوه است و مراتع خصیبه فتح آباد از اراضی متعلقه بکوه مزبور است
 . اندکی که پیشتر رویم وادی حاصل خیز چابلق را ملاحظه میکنم که قراء
 متعدده آن بدشت فریدن و چهار محال و چمن کوزیر که در ایالت صفهان واقع
 نیز

می پیوند چمن گندان که از معروف ترین مراتع ایران است در فریدون^(۱)
 میباشد محلی شاه دوین پادشاه سلسله قاجار بحکمت از تابستان را در پهن
 میگزارند و شتای فوق الذکر ما بین دو سلسله که در واقع اند و از این
 دو سلسله که کوه ناخی که در جانب جنوب و بنا به کوه الوی است و بعد وقت نقل
 آنها در زیر برف مستور است

کوه های طرف شمال در واقع حکم سلاسل فرعی را دارند و اگر چه از کوه های
 اولی حین کم ارتفاع ترند معزدا در بعضی از نقاط ارتفاعی متناسب دارند
 این سلسله را که در ردیف سلاسل فرعی محسوب داشتیم با سیم جبال رازوند
 معروف اند این لفظ شباهت تام با لفظ رند دارد و گویا یکی از چند نام
 است که از عهد باستان در ایران یاد کار مانده است در سمت شمال این
 سلسله جبال پست دره های وسیع صخره نری هستند که تنه ها کوه های کم
 ارتفاع تری در شمالی آنها را تشکیل میدهند و این تار کوه ناخی از یکدیگر
 جدا نیاید که مانند همی از جبال رازوند جدا شده دره های هر نوره را قطع
 نیاید این کوه های آخری از سمت شمال غربی به جنوب شرقی ناحیه کرار و
 مره و کلپایگان و خون را تشکیل میدهند. در سمت شمال نقاط هر نوره
 در آن طرف سلسله سوم جبال که در آنحد و امتداد دارد ظاهر که کم نشین است
 اما است و شهر نو یا سلطان آباد و فرمان و محلات واقع میباشد

(۱) چمن گندان در چهار محال است بحال خالص بود آنرا در وقت خرید و در بعضی نواحی خود و ادم (سردک)
 می گارند

هرگاه الوند را مرکز یا منبره استون شهرات قرار دهیم ملاحظه می شود که چند رشته
 کوه متوازی در طرف شمال آن به شدی از دیگری کم ارتفاع تر است بهین
 طریق رشته های کوهی در جانب جنوب الوند تپواری یکدیگر امتداد دارند
 که هر چه بخلج فارس نزدیک تر می شوند از ارتفاع خود می کاهند
 بختیاری بهشت لنگ در تحت حکومت بر وجود میباشند (۱) بسیاری
 از این قبیله دست از سیاهان گردی برداشته و در قراء و قصبات خاصه
 در بربر و سکونت اختیار کرده اند و در آنجا بر عیشی و زراعت مشغولند و هر
 ساله بدیوان مبلغی مالیات میسر دارند

از جمله ۱۹۵ قریه بربر و در هر ساله باید مقرر از و ششصد و هشتاد و سه تومان شفا
 و پانصد و سی خردوار جنس بدیوان برودارو

در صورتی که ایل بختیاری من حیث المجموع باید سال سه هزار و ششصد تومان
 بدیوان بدهد . بعضی از رؤسای بختیاری از طرف دولت بکشت و

زراع قنات یک ناحیه قیام نمایند از جمله کمره و جمیع قراء آن چند سال قبل
 مال الاجاره مبلغ دو هزار تومان در اجاره یکی از جوانین بختیاری بوده است
 تا پن ظایفه هفت لنگ و چهار لنگ همه وقت عداوت و خصومت برقرار است
 و منبع مشاجرات این دو طایفه که غالباً به خونریزی منجر میگردد و مراتع آنها است
 سابقاً خاطر نشان کردیم که مراتع تابستانی ایل چهار لنگ در فریدن و مراتع

(۱) بختیاری بهشت لنگ گاه در تحت حکومت عثمان و گاهی خرد و سخنان بوده است . ولی تقریباً بختیاری بختیاری است که
 برود و جزئی شده و با استقلال حکومتی را تشکیل میدهد که کسی از بهمان زمان بر پایش (سرور است)

این هفت لنگ و چهار محال است این هر دو ایل یعنی چهار لنگ و هفت لنگ
 برای رسیدن بمواقع خود باید از زر و کوه عبور نمایند چهار لنگ از طرف
 جنوب غربی شمال شرقی و هفت لنگ از طرف شمال غربی جنوب شرقی
 میروند در شاطی که راه تا در میان کوه با یکدیگر تلاقی نمایند این دو طایفه
 نیز یکدیگر حمله میکنند و هر یک کوشش میکند گو سفند نامی دیگری برای
 برود و همین که از کوه ها گذشتند و بدشت فریدن و چهار محال رسیدند

این هر دو مانند تازیانه بر جان و تن و اوقین آن سامان فرو میآیند
 سابق بر این یعنی از عهد شاه عباس کبیر بعد و ذات بسیار در آن خود بود که
 غالب سکنه آن آرامنه و گرجی بودند . چرا که خاک آنجا بسیار حاصلخیز است
 و بیت سی برابر بزرگ حاصل میگردد و دشت آن نیز نیکو سیراب میگردد لکن
 بجهت غفلت یا عدم توانائی دولت از جلوگیری غارت و چپاول بختیاری
 و ذات را خرابی رسیده و ارتفاعات نقصان یافته و امانی فقیر و پریا
 شده اند . از سی و شش ده برک آرامنه چهار محال فقط پنج فریه باقی مانده
 و بقیه را بختیاری خراب کرده است

بختیاری در ظاهر کیش اسلام دارند و باین شیعه اندرند اما باستثنای
 معدودی از رؤسا کمتر از طوایف پابان گرد ایران بر سومات مذهبی اعتنا
 دارند . چون غالباً عمر خود را در چادر میگذرانند و پیوسته در حرکت اند

کمتر یا بجای مسجد ندارند فقط گاهی از اوقات بزوار پیران خود یا بر بعضی
از امانرا و مانند مثل شاهزاده احمد و شاه روبن و غیره بزیارت میروند زنها
بیش از مردان اعتنا باین رسوم مذهبی دارند
بختیاری ها در میان ایرانیان بزشتی معروف گشته اند اگر چه خود ایرانی ها
هم جامع اخلاق و عواطف نیکو و پسندیده نیستند ولی بختیارها از آنها در مکر
و خدعه گذشته اند

رشته ضحوت در میان بعضی از این قبایل بطوری مستحکم گشته که میتوان گفت
آنها را شوق اشقام زنده میدارد و این حس مانند یک عطیه گران بهائی از پدر
به پسر و از یک قبیله به قبیله دیگر ارث میرسد و چنان در قهر وجود آنها
جای میگیرد که جمیع ملکات فاضله انسانیت از قبیل رحمت و انصاف را
بذود میگویند . مشغولیت عمده بختیاری مانند سایر طوایف صحرا
گرد ایران گله بافی است در ماه های سرد زمستان عنمام و احشام خود را
بدشت های گرم عربستان میریزد و چون فصل بهار با قدم های صلح بخش
خویش نزدیک میشود آنها را با تانی و آهنگ تمام بر اربع فریدین و چهار محال
میاورند . علاوه بر منافعی که از ششم و شیر گو سفند عاید بختیاری میشود
فروش آنها در بازار های صفهان یکی از عایدات برک تابستانی آنها را
تشکیل میدهد زیرا که در چهار تا ه سال گوشت صفهان از گوشت های ششگانه

و بختیاری تهیه میشود

گله و مواشی که در اصفهان بکار میرود از قطعات دور دست میآورند
گوشت دو و شش سال این بختیاری قدیم ایران را که از بهشتاد و الی هشتاد هزار
جمعیت دارد از گوشت های تهیه میکنند که از کرمان شاه و طایر و کرستان
میآورند. و شش دیگر سال را اناالی اصفهان با گوشت گوشت های الوار و طایر
رنگ فارس میگذرانند

اگر چه گوشت های کرمان شاه و کرستان وقتی که وارد اصفهان میشوند خیلی
ضعیف هستند و بدنی لازم است که آنها را فربه سازند معهود گوشت آنها را
در رستمان گوشت پروارهای بختیاری و قشقایی ترجیح میدهند زیرا چون
از اراضی شمالی میآیند در مقابل سرمای رستمان بهتر مقاومت مینمایند تا
گوشت های که رستمان خود را در مراتع گرم قطعات جنوبی فارس و خوزستان
گذرانده اند. گوشت طهران هم غالباً از گوشت های کرستان است و
اختیار گوشتان معمولی بزرگتر و پر قیمت تر اند

در اراضی مرقد و گرمسیر جاکلی شبکو بفرادانی میروید و آنرا بازارهای شتر
و دوزخ میزنند در جنگلهای رستمان دخت البالوی سپابانی موسوم به بروین
(بلال) زیاد میروید و چوب آنرا برای چینی استعمال میکنند و اینچوب مال التجاره
بزرگی شده و محتمل است که بعد با تجارت آن بیشتر توسعه یابد بختیاری ماه

دارای یک نژاد مخصوص از اسبهای متوسط القامه پر طاقت مستعد که در قامت
 با اندازه اسبهای عربی معمول و با آنها تقریباً از یک خون میباشد این اسبها
 بغایت سبک رو و ثابت قدم و خوش تعلیم هستند و مانند بزگوهی از گوه با
 میروند. در میان قبایل متمول بختیاری بسیاری از اسبهای عربی را
 دیدم که از اسبهای نجدی بلندتر و بشیر شباهت به اسبهای بحرین دارند
 این اسبها را در ایران خیلی می پسندند

در حقیقت هیچ گاه نایش با سگوهی مثل اردوی محمد تقیخان از اسبهای عربی
 ندیدم زیرا در دربار شاه ایران اسب ترکمانی را به اسب عربی ترجیح میدهند
 و از اسبهای ترکمانی جنس که را از حیث اندازه قوت و طاقت بسیار
 عزیزت مینند. از حیوانات شاخ دار بختیاری تعریف زیاد شنیده ام
 قاطرهای آنها نیز خیلی جالب وقت اند اما در طی سیاحتم در آن ملک کمتر آنها را
 دیدم زیرا ابراق قشلاقی شان برده بودند

لباس معمولی بختیاری تا یک نیم تنه نخی است که دارای آستینهای کوتاه
 چپاشد کلاه گرد آنها نیز از غذاست و بصری چپباند

پیراهن و شلوارهای پنبه کوتاه میپوشند و بعضی از اوقات مچهای چرمی
 استعمال مینمایند و گیوه پامیکنند و این پا پوش در بالارشن از گوه تا
 کلنگ بزرگی برای آنها میباشد. خود منم که مکرر برای جستجوی نباتات یا

ملاحظه قلمه بالا می‌کوه میر قثم کیوه را از کفش های اروپائی چاکت تر
وسلامت تر یا قثم

در تاریخ مکتب و یکم شهر جمادوی الثانیه یک هزار و سیصد و سی و سه بعد از هجرت
حضرت خمی مرتب علیه الاف التحیه و التهنیه این بنده سلطان محمد نامینی
ترجمه کتاب باری و وید را در تاریخ بختیاری تمام نمود ولی بحقیقت
انگاه تمام شود که در پیشگاه امیر معارف پرور و مخرب بنای استبداد و محی
کشور ایران حضرت اشرف آقای (سمر و ارا سعد) ادام الله بقاءه موفیت
قبول یابد

ذکر بعضی حوادث مهمه تاریخ دوره نمرت ایران شرح گفته شد
ناصرالدین شاه قاجار

ناصرالدین شاه چهارمین شهریار دوره قاجار در سال یک هزار و دو و سی و شصت
و چهار برابر ملک شاهی جلوس فرمود و در سال یک هزار و سیصد و سی و سه بعد
از حمله و نه سال سلطنت در حرم حضرت عبدالعظیم به تیر طپانچه میرزا
رضای کرمانی زندگانی را بدرود نمود

چون سلسله وقایعی که در تاریخ قرن اخیر ایران اصرار اهمیت نموده
انعکاس همین ساخته است که آوازان در هر سال بیک اهنگ مخصوص گوش
انالی این مملکت میرسد و خود من در آن واقعه حضور داشتم و حادثه را که بر جلا
انتظار انالی ایران واقع شد برائی العین دیدم میل دارم از مطالبات
خوبتر از اختصار حقیقت مطلب را بنویسم

در روز جمعه هفدهم شمس ذی القعدة هزار و سیصد و سیزده که سه روز بعد
از چهل و نهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه پامان می یافت و برای جشن
سال پنجاهم سلطنت آن شهریار عمارات سلطنتی را امین می بستند ناصرالدین شاه
برای ادای شکرانه بحضرت عبدالعظیم زیارت رفت میرزا علی صغری خان
صدر اعظم خواست موافق معمول حرم را قرق نماید ولی شاه از این معنی
استنکاف کرده و دخل حرم شد و عینک گذارده مشغول تماشای زنها
و سایر زوار شد. میرزا رضا محاذی در حرم حضرت عبدالعظیم که بسمت
امامزاده حمزه میر و نشسته و دست خود را بر ضریح گذارده و بحالت خضوع
و خشوع افتاده بود همبسیکه شاه بانظر رسید غفلتاً طپانچه خود را پیش
داد صدای طپانچه که بلند شد شاه به تعجبیل بسمت قبر حیران که حالیه
مقبره شاه در آنجا هست روانه شده بازوان خود را بلند کرده که زیر بغلش را
بگیرند و در حالتی که حاجی حسینعلی خان عموراده صدر اعظم در پیش قراولهای

سواد کوی زیر یک نعل و موقر سلطنته زیر نعل دیگر شکر شده بودند و سمیت
 قبر جیرانش می برودند شاه و در مرتبه بعقب نگاه کرد که ببیند باز هم سمیت
 او تیر میزند از مذاخیر

رویکت در قبر جیران که رسیدند شاه برانودر آمد و در راه که بسته بود باز
 و شاه را داخل کردند . صدر اعظم هم رسید و طبیب خواستند . دکتر اجیاء الملک
 که در آنجا حاضر بود و معاینه پر و خفت و معلوم کرد که شاه چند ثانیه بعد از گلوله
 خوردن جان داده است میرزا علی امیرخان صدر اعظم برای مستور ماندن
 این سانحه که شاید انتشارش باعث انقلاب و ششاش میشد تپری
 اندیشید جدید پروج ناصرالدین شاه را برقیب دیل شکل پادشاه زنده بشهر و
 عمارات سلطنتی رسانید

یعنی شاه را در کالکه گذاروند و امین خاقان را هم در کالکه نشانند که جدید پروج
 پادشاه را راست نگاهدارد و خود صدر اعظم هم رو بروی شاه در کالکه نشست
 و بت شهر حرکت کردند و چون از در معمولی عمارت گلستان کالکه داخل می شد
 در بزرگت رو بروی شماره خانه رفتند و اسب را از کالکه باز کرده بآست
 آنرا داخل و عمارات مخصوصه سلطنتی رسانند سپس اشخاصی که کالکه را میبرد
 خارج کرده کالکه دستی شاه را که برای گردش و داخل عمارات استعمال میشد
 حاضر و جسد شاه را در آن گذاروند و چند نفری از عملیات خلوت آنرا حرکت

داوید بغیر از عیال و خلوت جز صدر اعظم و امین الملک و خود من که لشکر در
دست داشتم کسی حاضر نبود

نزدیک در که رسیدم صدای زنباشون و فغان بلند بود. صدر اعظم
حکم کرد درهای اندرون را ببندد و شاه را بحیاط ماربخستان داخل کرده
به اطاق بریلیان بردند و در یکی از اطاق های نزدیک آنجا خواب انداختند
اورا خوابانند. در موقعی که شاه را نزدیک در عمارت سلطنتی آورده بودند
نایب السلطنه و آقا بالاخان رسیدند و با حالت پریشان از من حالت
شاه را استفسار کردند در جواب گفتم خودتان نگاه کنید من و امین الملک
و سایرین در باغ نشستم و کتر طولوزان آمد و شاه را معاینه کرد اظهار داشت
که پس از تیر خوردن بفاصله کمتر از یک دقیقه جان داده است. نایب السلطنه
که این را شنید بسر خود و وشیون و فغان شروع کرد ولی صدر اعظم
آمده ممانعت نمود که وقت کار کردن است نه نوحه و زاری نمودن
نایب السلطنه جواب داد که شما خودتان اختیار کامل دارید و هر چه صلاح است
بجا آورید و با آقا بالاخان بیرون آمده بخانه رفت

صدر اعظم گفت تمام درهای عمارت سلطنتی را ببندد و خودش بیرون آمده
در جلو ما و چند نفر دیگر نطق عزانی کرد در حالتی که گریه او را گرفته بود
و حاجی امین السلطنه و حاجی سرور خان آغا باشی را با چند نفر مامور کرد که در

منزل شاه را در اندرون باد خزانه مهربانید و او جواهرات و اسباب
 جیب شاه را بیرون آورده در تنالی که آرد بر کس که میخواست وارد شود
 از قبیل امین الدوله و سایر وزراء و شاهزادهگان یامن یا حاجی سیغلیخان از
 طرف صدر اعظم میرفتیم و در راه روی آنها باز کرده مجدومی بستیم
 معارف این احوال خبر رسید که ولیعده پای ملگراف حاضر است و صدر اعظم
 رفت که با ولیعده گفتگو نماید و منم پشت در ملگراف خانه نشستم زمانی که صدر اعظم
 مشغول گفتگو و محاربه بود عمید سلطنت طالش را دیدم و از او خواش کردم که
 پشت در نشیند و خودم بر خواستم به پنجم چه خبر است بوض خانه که رسیدم
 دیدم شاه را در محض بلور یا نخبستان کعبه خوانده که اصلاً عجز بود و دوست
 سراید امی شستند چون شنیدم که دکتر طولوزان میگفت اگر ساخته غیر طبیعی
 ترسیده بود من عنایت میکردم که شاه پست سال دیگر رنگانی کند میل کرده
 صدر اعظم پنجم . گلوله سه دانه زیر پستان جیب خورده و بقلب فرود شده بود
 از نظر طبیب خبر بود . از لباس شاه معلوم میشد که تیراندگی بالای قرآن عمایل
 وزیر تبه الماس که بر لباس شاه نصب بود آمده هر گاه سگی از این دو خورد
 بود چون طبیب پنجم جیب بود گلوله فرو میرفت
 زمانی که به اطاق ملگراف مراجعت کردم طولی کشید که صدر اعظم بیرون آمد
 و ملگرافات و ولیعده را که جنسیتار نامه را با او داده بود قرائت کرد

پس از رفتن وزراء و اماناء دولت تقریباً سه ساعت از شب گذشته بود
 که خبر دادند خبازه شاه برای نماز حاضر است
 صدر اعظم و چند نفر دیگر رفتند و جد شاه را در قالیچه گذارده و شال ترمه
 بر آن کشیده و چهار نفر سر ایدار آزا آوردند و نماز خواندند . بعد از نماز صدر اعظم
 بروی جد شاه افتاد و نوحه وزاری می کرد و با مشت بر سر همی زد و چون ^{الملک} این
 و این سلطه او را از اینکار باز نداشتند من مبادرت نمودم و مانع شدم و
 کفتم جد را برداشته . صدر اعظم تا طلوع صبح در عمارت ابدار خانه نشسته
 و مشغول نوشتن گانغ و ملگراف با ایالات بود صبح بقدر یک ساعت خوابید
 و بعد در نماز بحکم صدر اعظم باز کردند و مردم آمدند بقدر هزار نفر از خواص
 قاجار جمع شدند و نقش را بلند کرده در تخته دولت امانت گذاروند بعد از شش روز
 بواسطه عفونت بدن تا بوقت را عوض کرده در تا بوقت آسین گذاروند و بعد از
 یکسال بجز حضرت عبدالعظیم برده در جایکه امر در بقبر شاه مهر و است بجاک سپرد
 صدر اعظم تا موقع ورود ولیعهد ^{لطیف} در حفظ مملکت کفایت بزرگی بطهور ریاست
 و مجال شجارت بجمال نداد و در تمام این مدت از عمارات سلطنتی خارج نشد
 بعد موکب مظفر الدین شاه مبرور از تبریز بدار اختلافه انحصار کرده روز
 یخشنبه نیت پنجم ماه ذی الحجه الحرام در حالتی که سوار اطراف او را گرفته بود
 وارد شهر شد سوار خبثتاری هم از نزدیک در عمارت سلطنتی پایده صنف کشیده

در بدو ورود شاه جدید به تکیه سر مقبره پدر تا جدار خود تشریف فرما شد
و مجدداً مراسم جلوس و تاجگذاری بعمل آمد

اما میرزا رضا را در میان آبدارخانه حبس کردند و مراقبت او را بعهده حاج
حسینخان سپردند سه روز بعضی از خواص تاجشاهی او میآمدند و حرفهای
اورامی شنیدند سپس او را به اندرون بردند . در غره ریح الا اول
من و حاجی حسینخان مامور شدیم که او را بیرون آوریم و شب میدان
شش بر روی در حالیکه سوار بخیماری اطراف او را گرفته بودند و صبح
زود او را بدر زدند . از میرزا رضا چند مجلس استنطاق بعمل آورد
صورت گفتگوهایی او در بعضی از کتب درج شده و ما هم بجهت مزید اطلاع
فاریش در اینجا مینویسیم

صورت استنطاق با میرزا رضای کرمانی سپر طاحین عهدانی که
مجالاً بدون صدمه و اذیت تباران
خوش تا انقدر تقریرات کرد
و مسلم است بعد از صدمه
لازمه ممکن است کنونات
ضمیمه خود را برورد ؟

سؤال شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردی

جواب روز پست هشتم ماه ربیع حرکت کردم

سؤال بجزرت عبد اعظم کی وارد شدید

جواب روز دهم شوال ۱۳۱۳

سؤال در راه کجا تا توقف کردید

جواب در بار فروش در کاروانسرای حاجی

سید حسین چهل و یک روز بواسطه بند بودن توقف کردم

سؤال از اسلامبول چند بودید که حرکت کردید

جواب من بودم و شیخ ابوالقاسم

سؤال شیخ ابوالقاسم کیست

جواب برادر شیخ احمد روحی اهل کرمانش

همچو ده سال شغل خیاطی است

سؤال او با شما بچینال حرکت کرد

جواب برای اینکه برود کرمان بعد از آنکه برادر

را با دو نفر دیگر که میرزا آقاخان و حاجی میرزا حسن

هستند در اسلامبول گرفته که بایران بیاورند در طرابلس

توقف دادند . حالانکه انم آنجا هستند یا نه

سؤال بعد از گرفتن برادرش او دست کرد آمد

جواب خیر برادرش را که گرفتند بچینال برادر دیگرش

که وطنش آنجاست بسمت وطنش حرکت کرد برادرش

شیخ مهدی پسر اخوند طاهر جعفر تهرانی باغ لاله است

سؤال

سؤال آن سه نفر را در اسلامبول که بودید بچه حرم

و بچه نیت گرفتند

جواب علماء الملک سفیر از فرآ معلوم عرضی با

این سه نفر داشت بجهت اینکه با او اعتنائی نمی

کردند چون اینها دو نفرشان مدتیست هستند چهار

زبان میدانند در خانه مسلمان دارانند و فرنگی

برای معلی مراد و میکنند هر کس بخواد تحصیل کند

اینها بخانه او میروند گفتند اینها خبر صحنی میکنند

و در ایران معتمد بودند باین جهات آنها را متمم

کردند و گرفتند این تقصیر این دو نفر ولی

حاجی میرزا حسن باین بواسطه که غذا مییکه گفتند بجا

نخف و کالین نوشته است و بچه گفتند که این

کاغذ ما بدست صدر اعظم آمده بود که آنها را ببعالم

خلافت جلب نموده بود توسط آقا سید جمال الدین

و دستور العمل ایشان . غرض سفیر این بود که

که سبب شد بجهت گمراهی آنها

سؤال اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در رفع

حرکت غیر از شیخ ابوالقاسم بمنفر دیگر هم شتید

و بعضی دستور العلماء هم از طرف آقا سید جمال الدین

شمار داده شده بود تحصیل آن چه چیز است

جواب غیر از شیخ ابوالقاسم کسی با من نبود است

سؤال

شاه بر پهلایان ملامرضا آدم کاشف السلطنه است
 در قوه خانه حاجی محمد رضا که در باطوم است و جمعی
 ایرانیها آنجا هستند علامرضا قبل از آمدن ما تقریباً
 پست الی پست پنج روز کمتر یا بیشتر از اسلامبول
 حرکت کرد و چون در راه باطوم با باد کوبه چندین
 خراب شده بود در قوه خانه توقف کرده مشغول
 خیاطی بود که ما رسیدیم و درین راه از تهلوس باین
 طرف جوانی ارومیه برادری دارد صاحب منصب
 بود و اسم خودش امیرخان است بیسخت برادرم
 در ب خانه غلام الدوله منزل دارد در راه آهنگی بخورد
 با هم بودیم تا با کوبه ابوالقاسم باکشی (پشت دوازده)
 از سمت (را و زن اوده) رفت که بعضی آباد آواز
 خراسان بگمان برود . و من و علامرضا و آن
 دو نفر ایرانی دیگر که امیرخان و برادرش باشند از
 باد کوبه بشند سر و از آنجا بار فروش وارد شدیم
 بعد از رسیدن قوی کار و انسرا و گرفتن بار غلامرضا
 منزل نظام الدوله رفت و مراجعت کرده با شرا
 بروا شد و رفت بیاع شاه منزل نظام الدوله سه
 چهار روز بعد آمد در حالتی که لباس سفارش را پوشیده
 با من مصافحه کرده روانه طهران شد و من در کار و انسرا
 حاجی سید حسین منزل کردم و امیرخان هم بجا صلیک
 در بار فروش ماند و روانه طهران شد و السلام
 سوال

سوال دستور العلی که میگویند از آنجا و شهید نخفید
 جواب دستور العلی مخصوصی نه اشتم الا اینکه حال رسید
 واضح است که از چه قبیل گهلو می کند . پروالی ندارد
 میگوید ظالم هستند از این قبیل حرفها میزند
 سوال پیش از آنکه بخمال قتل شاه شهید افشاید
 جواب از آنجا میخواهد . اگر کند تا بعد تا که بنا کنیم
 و چه بد که خوردم و شکم خود را پاره کردم از مصیبت آنکه
 در خانه نایب السلطنه و در امیریه . و در فرزند و در بار
 و باز در انبار بمرم آمد . چهار سال و چهار ماه در زیر نخل
 و کند بودم و حال آنکه بخمال خودم خیر دولت را ختم
 خدمت کردم قبل از وقوع شورش تا آنکه میسکند
 کرده بودم . اطلاعات خودم را ادا نمودم بعد از آنکه حضانت
 سوال کیسکه با شاه غرض و عداوت شخصی نداشت در
 صورتیکه اینطور میگویند خدمت کرده باشید و از شما آلود
 علامت فتنه جوئی و فساد دیده نشده باشد جتنی نداشت
 که در ازای خدمت شما انطور صدقات زده باشند پس
 معلوم است که در همان وقت هم در شما آثار بعضی فتنه
 و فساد دیده بودند
 جواب بحال هم حاضریم بعد از این خدمت که طرف مقابل
 حاضر شده آدم سفرضی تحقیق نماید که من عریان صادقاً
 خودم را محض حب وطن و ملت و دولت بعضی بیانم
 و ارباب غرض محض خدمت و تحصیل مناصب و درجا
 سوال

موجب نشان و محامل و غیره و . . . و . . . بعکس
 بعضی رسانند احوال هم حاضر برای تحقیق
 سؤال این را باب غرض کما بودند .
 جواب شخص پست فطرت با نجیب بی اصل این
 غیر لایق که قابل هیچیک از اینها نبوده آقای
 آقا بالا خان وکیل الدوله . و کثرت محبت حضرت
 و آقا قای نایب السلطنه باد .
 سؤال وکیل الدوله میگوید همانوقت با اسناد
 و کاغذجات معصنه که بر همه کس معلوم شد شمارا
 گرفته است و اگر آنوقت شمارا گرفته بود بوجوب
 بستن قالی که همانوقت بمل آوردند انجمن را از
 همانوقت شما داشته باشید همانوقت بکار اگر بوده
 جواب پس در حضور وکیل الدوله معلوم خواهد شد
 سؤال پس در صورتیکه شما قرار میکیند که تمام این
 صدقات را وکیل الدوله برای تحصیل شئون
 و نایب السلطنه برای جبا و بشما وارد آورده اند شما
 ششید چه تقصیر داشت شما مطلب را اینطور عالی نشان
 کردند شما بایستی مافی و انتقام را از آنها بکنید که
 سبب ابتلای شما شده بودند و یک مکتبی را هم نمیکرد
 جواب پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد
 هنوز امور را با شتابه کاری بعضی و برساند و
 نخرانید و بعد از چندین سال سلطنت فرار از جنت .
 وکیل الدوله . آقای عزیز سلطان . اینها همان
 این

این را از ل و او باش بی پدر و مادر نایبک نمره این
 شجره شده اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشد چنین
 شجره را باید قطع کرد که دیگر این نوع شتر ندید . قالی
 از سرگنده گردونی زددم اگر ظلمی میشد از بالا میشد
 سؤال در صورتیکه بقول شما اینطور هم باشد در
 ماده شخص شما وکیل الدوله و نایب السلطنه تقصیر شما
 بشیر بود شاه شهید که معصوم نبود و از معنیات هم
 خبر نداشت . یک آدمی مثل نایب السلطنه که هم
 پسر شاه و هم نوکر برکت دولت مطلبی را بعضی میسر
 خاصه با اسنادیکه از شما بدست آورده و بنظر شاه
 شهید رسانده بودند برای شاه تردیدی باقی
 نمی ماند آنکه اسباب بودند بایستی طرف انتقام
 شما واقع شوند این دلیل صحیح بود که ذکر کردید شما
 مرد منطقی حکیم مشرب هستید جواب را با برهان
 باید ادا کنید
 جواب اسناد از من است نیاید الا اینکه در
 خانه وکیل الدوله با سه پایه و دانی در حضور و غیر
 دیگر والی و یکی هم سیدی که یک وقت محض غرض
 بصدراعظم عثمانی خود را برداشته بود و آنجا نش
 فطار همان بود و شاه واقعه آن شب است که سزا
 بقهر و جبر سلطان آوردند و از من گرفته شد قبل
 هم بر پیش نایب السلطنه بودند
 سؤال شما که آدم عاقلی هستید و میباید نشیند نباید
 این

بموسندی داد بچه عنوان از شما سزگرفشد چه
 گفتند
 جواب عنوان سزاین بود بعد از آنکه من
 بانها اطلاع دادم که در میان تمام طبقات مردم
 حرف و همه است بلوا و شورش خواهند کرد
 برای مسئله شباکو قبل از وقت علاج بکنید
 بنایب سلطنت هم گفتم تو هنوز پادشاهی تو سپهر
 پادشاهی تو وراثت سلطنتی گشتی دولت بکن
 خواهد خورد و این سقف سیر تو پایش خواهد آمد
 در وقت خطری سلطنت چندین هزار ساله
 ایران دارد شود و یک دفعه این است سلامیه از
 میان خواهد رفت آنوقت قسم خورد که من
 عرضی ندارم مقصود من اصلاح است تو یک
 کاغذ باین مضمون بنویس .

که ای مؤمنین و ای سلیمان ایستار شباکو داده شده
 بانک ایجاد شد . (تراموه) در مقابل سلیمان
 افتاد استیاز راه اجوراز داده شد معادن
 قد سازی و کبریت سازی داده شد شراکت
 داده شد تا ما مسلمانان بدست صنی فوایم افتاد
 رفته رفته دین از میان خواهد رفت حالا که شاه
 بفرمانیت خودتان غیرت کنید اتفاق و اتحاد
 نمایند بجهت کنید در صدد مدافعه برآید تقریباً
 مضمون کاغذ چنین است چنین کاغذی بمن دستور
 العمل داد و کتف برین مطالب انبویس باشاه نشان

خوایم

خوایم داد و سیکویم در مسجد شاه افتاده بود پیدا
 کردیم تا در صدد صلاح برآیم . و نایب السلطنه هم قسم
 خورد که از نوشتن اینکاغذ برای تو خطری نخواهد داشت
 بلکه قرض دولت است که در حق تو موجب برقرار نماید
 و الحاشا کند . آنوقت از حضور نایب السلطنه که رفتم
 بنجائت وکیل الدوله آنجا نوشته را بازمی بقر و خبر میداد
 نوشتم و قسرتکه نوشته را از من گرفتند مثل این بود که
 دینار اخذ با ایشان داده است . قلدان را جمع کردند
 اسباب داغ و شنبه میان آوردند سه پایه سربازی
 حاضر کردند که مرافقت کنند بنه پایه بنده که رفتار
 بوجهلستان گجاست رفقای تکت هر چه گفتم چه مجلس
 چه رفیق من با مردم راه دارم از همه افواجی شنیدم
 حالا که ام مسلمان را گیر بدیم مجبورم کرد من دیدم
 حالا دیگر وقت جان بازی است و موقع آنست که جان
 فدای عرض و ناموس و جان مسلمانان کنم چاقو و مفرز
 که از شدت خوشی و سرور فراموش کرده بودند که توی
 قلدان را بگذارند در میان طاقی افتاده بود نگاه بچاقو
 کردم بجهلی خان تلفت شد چاقو را برداشت مفرز
 پای بجاری افتاده بوده الی که رو بقبله نشسته دعا
 میخواند گفتم شمارا بحتی این قبله و بحتی ایندعا نیکه میخواند
 عرضتان چه چرایت در آن من هم کاغذی از نایب السلطنه
 بانها رسیده بود کاغذ خوانند و پشت دروگه نشسته
 الی گفتم در اینکاغذ نوشته که حکم شاه است که
 مجلس و رفقای خودتان را حکماً بگویند و الا این اسباب

داغ

داغ و درفش حاضر است و تا زیاده موجود است
 من چون مقرض را پای بخاری دیدم بقصد آنکه
 خودم را بمقرض برسانم گفتم بفرمایند بالای
 محده تا تفصیل را بشما عرض کنم داغ و درفش لایم
 نیت دست والی را که رقم کشیدم بطرف بخاری
 خودم را بمقرض رساندم و شکم خود را پاره
 کردم خون سرازیر شد ما پهن جریان خون بنای
 فحاشی را گذاشتم پس از آن مضطرب شدن بنای
 معاهده مرا گذاشتند زخم را بجایه زدند و بنا به همان
 مجلس که چهار سال و نیم من چارده کی گناه را که بخت
 خودم خدمت بدولت کرده ام ازین مجلس بان
 مجلس از طهران تهرودین و از قزوین بانبار در زیر خیز
 عیلا بودم در این دو سال و نیم دو سه مرتبه مرض
 شدم ولی از همه بجهت در طرف اینجست شتر از چهل روز
 آزاد نبودم من (نوروز علیخان قلعه محمودی)
 (سرتیپ علیخان میدان قلعه خ. ل) نایب سلطنته
 و آقا بالاخان شده بودم
 سؤال نوروز علیخان تسلیم محمودی که بوده
 جواب محمد اسمعیل خان وکیل الملک حاکم کرمان
 بر روزی برای خرج تراشی و اضافه موجب و منصب
 یک پادشاه و کینفر یا غی بدولت جعل میکرد و
 مدت ما بم با هم نوروز علیخان تسلیم محمودی دولت
 مشغول کرده بود هر وقت نایب سلطنته گفتم
 میانم نکرده داشت مرا میگرفت هر وقت
 وکیل الدوله اضافه موجب و منصب میخواست

مرا میگرفت عیالم حلاق گرفت پسرش سالار ام بکنانه
 ساگردی رفت بچه شیرخواره ام بسر راه افتاد و ده
 اول بعد از دو سال صبر که از قزوین در امر اجست
 دودنده نفر ما را مرض کردند و نفر از آن میان
 که بابی بودند یکی حاجی ملا علی اکبر (شمرزادی) و دیگری
 حاجی امین بود قرار شد بانبار بر بند چون یکی از آن بانها
 مایه دار بود پولی خدمت حضرت والا تقدیم کرد و او را
 مرضی کردند و مرا بجای او بانبار فرستادند و صبح آفتاب
 انسان از جان سیر میشود بعد از گذشتن از جان بر چه
 میخواب میکنند و فیکه با سلامبول رفتم در جمع نسا بنای
 عالم در حضور مردمان برکن شرح حال خودم را که گفتم من
 ملاست کردند که با وجود اینهمه ظلم ولی اعتدالی چرا با این
 دست از جان نشسته و دنیا را از دست ظالمین خلاص
 نکرده باشم

سؤال تمام این تفصیلات را که شما میگوید بنسوال الی
 من قوت میدهد از خود شما انصاف میخوام اگر شما بجای
 شاه شهید میشدید نایب سلطنته وکیل الدوله یک نوشته
 بان ترتیب پیش شما میآوردند و آن تفصیلات را بشما
 میگفتند جز اینکه باور کنید چاره داشتید یا خیر پس در
 اینصورت مقصرا این دو نفر بودند و تعقل اولویت داشتند
 چه شما به خیال قتل آنها نیفتادید و دست بانکار بزرگ زد
 جواب تکلیف بفرضی شاه این بود که یک محقق
 ثالث بفرضی بفرستد میان من و آنها حقیقت را
 کشف کند چون نکرده او مقصر بود سالهاست که سیلاب ظلم
 بر عامه رعیت جاری است مگر این میدانم حال الدین این

در اول

ذریه رسول انیز در بر کوار چه کرده بود که بان
 اورا از حرم حضرت عبدالمعظم نکشند زیر جامه شام
 پاره پاره کردند آن همه قضایا بهر شش آوردند غیر
 از حرف حق چه میکند
 آن اخوند خلاق شیرازی که از جانب سید علی اکبر خال
 اسیری قوام فلان فلان شده را تکبیر کرد چه قابل
 بود که بیاید توی انبار اول خنداش کنند بعد شام
 بزند من خودم انوقت در تیار بودم دیدم با او چه
 کردند آیا خدا انهارا بر میدارد انجا ظلم نیست
 اینها تعدی نیست اگر دیده بصیرت باشد ملتفت
 میشود که در جهان نقطه که (سید) را کشیدند در جهان
 نقطه کولر شاه خورد مگر این مردم چهاره و این یک
 مشت انالی ایران و دایع خند نیستند قدری
 پاتیا از خاک ایران پروان بگذارید در عراق و غیره
 و بلاد فقها و عشق آباد و اوایل خاک رسویه نیز از
 رعیت چهاره ایران را می بیند که از وطن عزیز خود دارد
 تعدی و ظلم فرار کرده کیشف ترین کس دشمنان را از
 ناچاری پیش گرفته اند هر چه حال دکناسن الاغی
 و مزد و در آن شطاط می بیند همه ایرانی هستند آخر
 کوفند شام تر تع لازم دارند که چرا کنند شیرشان زیاد
 شود که هم به بچه های خود بدینند و هم شام بدوشینند
 اینکه متصل تا شیر دارند بدوشید شیر که ندارد که
 بدیشان را بجلا شید کوفند های شام همه فرستند و
 شدند میباید ظلم همین است که می بیند ظلم و تعدی
 بعد

چند حساب صیت و کدام است و از این بالاتر چه میشود
 کشت بدن رعیت را میکنند بخورد چند جره باز شکاری
 خود میدهند صد هزار تومان از فلان بیروت میگیرند
 قباله ملکیت جان و مال و عرض و ناموس یک شهر یا
 یک مملکتی را بدست او میدهند رعیت فقیر و اسپر چاره را
 در زیر بار تعدیات مجبور میکنند که یکم روزن منحصر بفر خود
 از هسطار طلاق بدد و خودشان صد تا صد تا زن میگیرند
 و سالی یکت که در پول که باین خونخواری و پرحمی از مردم
 میگیرند خرج (غریز سلطان) که نه برای دولت مصرف دارد
 و نه برای ملت و نه برای حفظ نفس شخصی و غیره و غیره
 آن چیزها سیکه همه اهل این شهر میدانند و جرات نمیکند بلند
 بگویند حال که این اشفاق بزرگ حکم قضا و قدر بدست من
 جاری شد یکبار سنگینی از قلم قلوب برده است شد مردم
 سبک شدند و لاجرم منظرند که پادشاه حالیه حضرت
 ولیعهد چه خواهند کرد بعدالت و رأفت و درستی جبر قلوب
 شکسته خواهند کرد و یا خیر اگر ایشان چنانچه مردم منظرند
 یک آسایش و کتایش مردم عنایت بفرمانند اسباب
 رفاه رعیت میشود بنای سلطنت را بر عدل و انصاف
 قرار دهند البته تمام خلق فدوی ایشان میشوند و سلطنت
 قوام خواهد گرفت و نام سیکشان در صفه رور کار باقی
 خواهد بود و اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد
 اما اگر ایشان هم جان مسکنت و شیوه رپیش بگیرند این
 بار کج بمنزل میرسد حالا وقتی است که بعضی تشریف
 آوردن بفرمانند و اعلان کنند که ای مردم حقیقتاً
 در این

در این مدت بشما بگذشته است و کار شما سخت
 بود دست آن اوضاع بر چیده شد حالاً با
 عدل گترو دست و بنای بر عدالت است
 و رعیت مشرفه را جمع کنند و امید واری
 بدهند و قرار صحیحی برای وصول مالیات با اطلاع
 ریش سفیدان رعایا بدهند که رعیت تکلیف خود را
 بداند و در مورد مخصوص مالیات خودش را
 پاورده بهی محصل پی محصل نرود که کی تواند
 اصل را ده تومان فرج بگیرند و غیره و غیره
 سؤال در صورتیکه واقعا خیال شما خیر عام بود
 و برای رفع ظلم از تمام ملت اینجا را کردید پس
 تصدیق بکنید باینکه این مقاصد بدون خون
 ریزی بعمل نیاید و این مقصود حاصل شود البته بهتر است
 حالاً ما پیشواییم بعد از این در صدد اصلاح این
 مقاصد برآیم باید خیال ما از بعضی جهات بوده
 باشد که از روی اطمینان مشغول ترتیب تازه شویم
 و در این صورت باید بدانیم که اشخاصیکه با شما متفق
 هستند کی هستند خیالتان چیست و این را شما هم
 بدانید که غیر از شخص شما که مرتکب جنایت هستید یا
 گشته می شوید یا شاید چون خیالتان خیر عام بوده است
 جنایت میاید امروز دولت متعرض احدی نخواهد شد
 برای آنیکه صلاح دولت نیست فقط میوزاییم بشمام
 اشخاصیکه با شما هم عقیده هستند که در اصلاح امور است
 شاید یک وقت بشاوره آنها محتاج شویم
 چه

چو آب صحیح نکتہ میفرماید من چنانچه بشما قول دادم
 بشرافت و ناموس و انسانیت خودم قسم میخورم که بشما
 دروغ نخواهم گفت هم عقیده من در پیشبرد مملکت
 بسیار هستند در میان علما و بسیار و در میان و زرا و بسیار
 و در میان امراء بسیار و در تجار بسیار و در میان کسب بسیار
 و در جمع طبقاته بشما میدانشند و فیسکه (سید جمال
 الدین) در پیشبرد تمام مردم از بردسته و مرطوبه چه
 در طهران چه در حضرت عهد ایلم برایت و ملاقات افند
 و مقالات او را شنیدند چون هر چه مکشفتند و محض
 خیر عامه مردم بود همگی مستفید و شیفته مقالات او
 شد و تخم این خیالات بگذرادر مزاج قلوب پاشید مردم
 پدیدار بودند و بسیار شدند حالاً بکس با من هم عقیده است
 ولی بجای قادی متعالی که خالق سید جمال الدین و همه مردم است
 قسم از این خیال من نیست کشتن شاه احدی غیر از خودم
 و سید اطلاع ندانند سینه هم در اسلامبول است سرکار
 با و متوانید بکنید . دلش هم وضع است که اگر بمخون
 بزرگی را من با احدی میگفتم حکماً فتنه میکرد و مقصود
 باطل میشد و آنکسی تجربه کرده بودم که این مردم چه قدر است
 عنصرد و جنب جاه و حیات دارند و در آن اوقاتیکه
 گفتگوی شماکو و غیره در میان بود که مقصود فقط اصلاح
 اوضاع بود و ابد خیال کشتن شاه و کسی در میان نبود
 چقدر از این ملکه و دولت با و سلطنته تا که با قلم و قدم
 و در هم هم عهد شده بودند و میگفتند تا همه جاه حاضریم
 و بعد از این با اگر شراری پیدا شد همه خود را کنار کشیدند
 تمام

من هم با آن همه گرفتاری اسم اعدی را انکهم چنانچه
بجبت همین کمان سرگر بعد از خلاصی یک دو میردم
مبالتی میباشتم از آنها پول بگیرم ولی چون دیدم
نامرودند کشتنی خوردم و دولت کشیدم دست
پیش اعدی دراز نکردم

سؤال در میان شما صیحه دفعه اول باسم بخیال
و بعدستی شما شد که یا (حاجی سیاح) از چه پرتاو
تر باشد

جواب خیر حاجی سیاح مرد مذنب خود پستی آ
ابد ایتقصود مالک و خدمتی نکرد و او نمیشد آبگی
میگرد که برای (ظلم السلطان) مایه گیری و خیالش
این بود که بلکه ظلم السلطان شاه شود و (این الدوله)
صدر اعظم و خودش کشتی پیدا کند چنانچه حالاً برت
شازده هزار تومان در (محللات) ملک دارد و بنا
اوقات سه هزار تومان از ظلم السلطان باسم سیاح
الدین گرفت نهصد تومان بشود و باقی را خودش
خورد

سؤال شما قبل از اینکه اقدام با سکا بکنید مکن
بود که بعد از خلاصی دست رس داشتید خود تا را
بیک تاشی بنیدیش صدر اعظم چنانچه معمول باهل
ایران ماست که در وقت تعدی بربست میرود و من
یشوند و حرف حسابی خود را عاقبت میگویند و رش
تعدی از خود میگویند شما هم بچونستید اینکار را بکنید
اگر از این اقدامات شما نتیجه حاصل نمیشد آنوقت
دست با سکا میرود بکشتن یک پادشاه بزرگی
کار

که کار شوخی نیست

جواب بل انصاف نیست از برای کوینده اینکلام تو بم
اینکه در دفعه ثانی من رفته بودم عرض حال خود را بصدارت
بکنم باز نایب سلطنت مرا گرفت و کشت چراغ منزل صدر
اعظم رفی و انجمنی شما همه میدانید بیکه پای نایب سلطنت
در یکت مسئله در میان میآمد صدر اعظم و دیگران ملاحظه میکردند
و جرات میکردند حرف بزنند اگر هم حرف میزدند شاه
عصا میکرد

سؤال این طایفه پیشش لول بود که داشتی
جواب خیر بیخ لول روسی بود

سؤال از کجا تحصیل کردید
جواب در (بار فروش) از شخص سیوه هر که برای (بار)
سیوه حمل میکرد سه تومان و دو هزار بانصام پنج فستک
خریدم

سؤال آنوقت که خریدید بهین میت خریدید
جواب خیر برای مدافعه خریدم بخیال نایب سلطنت هم بودم

سؤال در اسلامبول آنوقت که خدمت (نید) شرح حال
خودتان را بگفتید ایشان چه جواب میفرمودند
جواب جواب میفرمودند باین ظلمها که تو نقل میکنی که
بتو وارد شده است خوب بود نایب سلطنت را کشته باشی
چه جان سخت بودی و چه حیات داشتی باین درجه ظلم
که ظلم کند کشتنی است

سؤال با وجود این امر مصرح سید پس چرا در انکشتید
و شاه را شمشید کردید
جواب بچو خیال کردم که اگر او را بکشم ناصرالدین شاه
باین

با این قدرت هزاران نفر را خواجگشت پس پاش
مثل قطع شجر ظلم را کرده شاخ و برگ را نیست
که بتصورم آمد تمام کردم

سؤال من شنیدم که گفته بودی که در شب چراغ
شهر که هنگام جشن شاه شهید خواهد بود و شاه بگریه
میآید است اینکار را میخواستی بکنی

جواب خیر من بچو اراده نداشتم و این حرف
من نیست و نیدانستم که شاه بگردش شهر خواهد

آمد و اینقوه را هم در خود منیدیم رو چو شب
شنیدم که شاه بحضرت عبدعظیم میآید در خیال داد

عوضه بصدارت عظمی بودم که امینت بخوابم عزیز
هم نوشته در نعل داشتم در بار منتظر صد عظم

بودم از خیال دادن عوضه منصرف شدم و کبریا
باین خیال آمادم و رفتم منزل طباچه را برداشتم

آدم از درب اما مراده (حمره) رفتم توی حرم قبل
از آمدن شاه تا اینکه شاه وارد شد آمد توی حرم

زیارت نامه محضری خوانده بطرف اما مراده
خواست بیاید دم در بکندم مانده بود که داخل حرم

اما مراده حمره بشود طباچه را آتش دادم
سؤال شاه شهید بطرف شماستقبل میآید و شما

میدید یا خیر
جواب بل می مرادید و تکانی هم خورد که طباچه چنان

شد و دیگر من نفیدم
سؤال حقیقتاً اطلاع ندارید که طباچه چه شد

میگویند

میکنید در آن میان زنی بود طباچه را اور بوده بود
جواب خیر زنی در آن میان نبود و اینها مفرخات

است پس ایران یکبار (نیلست) شده اند که میان
آنها اینطور زنهائی شردل پیدا شوند

سؤال من شنیدم و سهرتی دارد که همانوقت است
شمارا ما مور با شکار کرد زیارت نامه برای شما نوشت کرد و شما

گفت که شما شهید خواهید شد و مراد در مرقد شما زیارت که
رندان جهان خواهد بود

جواب (بید) اصلاً برتش مصنوعات را کفر میدادند و
صانع را باید پرستید و سجده بصانع باید نمودند بمصنوعات

اطلا و لغوه نمودن مراد در معتقد نیست و جان آدم را
برای کار خیر حقیقتاً چیزی نمیداند و دقری میگذارد با

اینکه آن همه بیایات و عهدا ترا برای او کشیده خدا
چو بهار که بمن میزدند می شنید هر وقت من حرف میزدم

و ذکر مصائب خود مرا میکردم میگفت خند شور و خند
خوانی کن مگر بدت روضه خوان بود چرا عبوس میکنی

با کمال شایسته و شرافت حکایت کن چنانچه فر کنینها
بلیاتی که برای راه خیر میکنند همینطور با کمال شایسته ذکر

میکنند
سؤال در حضرت عبدعظیم که بودید (شیخ محمد اندر زانی)

مثل آن سفر سابق پیش شما میآید ع شمار امیدید و شما
حرف میزد یا خیر

جواب نه و الله بلکه حضرت است که آنجا بودند از راه
میکردند که من سلام کرده و نه آشنائی داد و همچنین سایر

الای

ایمانی حضرت عبدالمعظم زاهد را شناسانی با من کردند
و در حرفی زدند

سوال (شیخ حسین) پرسد ای شیخ محمد خودش
میگفت در مجلس در ضمن با شما صحبت کرده بود
جواب بی راستی است

سوال (علا حین) پرس (میرزا محمد علی) برای
شما چه قسم خدمات کرده بود چون خودش میگفت
مستی برای او خدمت کردم چیزی بمن نداد

جواب خدمتی نکرده بودسته عرضیه و دو
اعلان که برای جسر احمی خودم نوشته بودم برای
من نوشت دو آئی که برای علاج (ساکت کجلی)
رایسند میدنتم اعلان کرده بودم

سوال انروز یکدهمین شیخ با شما تفریح آمده
بود کاهو و سرکه شیره خورده بودید در ضمن صحبت
شما چه گفته بودید که بیشتر خوانده بودید دنیا
انکه پریشان کنی دلی

جواب خیلی عجیب است من بیکم جو ضعیف العقب
بعضی صحبت باکم که او بنا بست یک شعر خوانده باشد

سوال همان روز بعد از خوردن کاهو و سرکه شیره
که مراجعت کردید او میگفت سه نفر شما رسیدید یک
(سید) و یک (داوود) و یک (مکلا) با شما کنار کشیدند
بقدر سه ربع ساعت بخوابی کردید بعد آنرا فرستاد
شما بنزلاتان آمدید (حاجی سید جعفر) هم میگفت
من در ب خانه نشسته بودم دیدم که آنها می آیند
بر خاتم رفتم تو . آن سه نفر کی بودند

جواب (حاجی میرزا احمد کرمانی) ایک (سیدی)
که بهیچ نمی شناسم با صد و چهار که لوی عالمه اس که اکثر
بود سفر کردند رفتند

سوال کجا رفتند شما اطلاع دارید میگویند بطرف
همان رفتند

جواب خیر و نه من هیچ نمیدانم بجز ام سمت رفته
بمنقدر رسید نام سرد در راه استخاره کردند که بجز ام طرف
بروند استخاره ایشان بطرف بالای (کهریزک) حرکت کردند
راه را دور رفتند

سوال از این حرکت متوکلا علی اله آنها بچو معلوم میشود
که از قصد شما چیزی دانسته اند و برای اینکه با شناسانی
شما سبق بوده اند و از ترس اینکه مبادا شما حرکتی بکنید
و آنها گرفتار بشوند رفته اند

جواب شبهه نباشد حاجی میرزا احمد را من آدم سفیدی
میدانم . مثل من آدمی که یک بچو حرکت بزرگ را میخواهد
بکند پیش حاجی میرزا احمد آدمی نیت خود را برود زنده

سوال شنیدم شما که بعضی از دوستان خودتان
گفته بودید که من صدر اعظم را خواهم کشت با صدر اعظم
چه عداوت داشتید

جواب خیر اینها قلات دروغ است بی در اوایل هر
که (سید) را اذیت و نفی بلد کردند خدشه برایش حاصل
شده بود که او سبب ابتلا و اقتضای و نفی او شد و
بعد در اسلامبول متواتر برای او مابست شد که صدر اعظم
داخل اینکار نبوده و نایب الطه سبب شده بود منتم
خیال کشتن ایشان نبودم

سوال

سوال در اینست که شما از اسلام آوردن در
حضرت عبدالمعظم منزل کردید صبح بشهر نیاید
جواب چرا یک مرتبه آدم مستقیماً بمنزل حاج
شیخ دادی (رقم دو شب هم همان پیشان بودم
از من برای کردن یکتو نامم خرمی از ایشان گرفته بودم
بمانظوریکه بشهر آمده بودم منحنی حضرت عبدالمعظم حجت

کردم
سوال دیگر بشهر نیاید و با کسی ملاقات کردید

جواب نیرا بدانی نیامدم
سوال پس پیرت را کجا ملاقات کردی

جواب پیام فرستادم سپرم را آوردند
حضرت عبدالمعظم خدش اورا نگاه داشتم

سوال همراه پیرت کی آمد حضرت عبدالمعظم
جواب ماوش که مدتی مطلقه است سپرم را آوردند

در حجت کرد بعد از چند روزی باز آمد سپرم را برگردانید
سوال شما از کجا در تمام این شهر حاجی شیخ دادی را

انتخاب کردید و بمنزل آمدید مگر سابقه شناسائی و
اختصاصی با او داشتید

جواب اگر سابقه و اختصاصی نداشتم که از من
همان دردی میکرد - حاجی شیخ دادی که با جدی

انتسابی ندارد تمام مردم را در کوه چو و چاک پذیرایی
میکند

سوال اگر حاجی شیخ دادی با شما هم عقیده و پیغمبر است
جواب اگر هم عقیده و بخیال بود بمنزلش نرفتم

سوال پس بهترین است از نیست خود در شهادت شاه
با این

باشانم اظهار کردی

جواب خیر لازم نبود که باشان اظهار کنم

سوال از طرف سید جمال الدین برای ایشان پیام و کتوبی
داشتی

جواب کتوبی که در سالی دیگر قضا است که توسط من که
بعد جاسم و معروف هم کتوب برای کسی برسد و آنکسی
شاید میگوید که حاجی شیخ دادی شهادت که با من بخیال

باشد - عرض کردم غلبه مردم با من بخیال میشد - مردم ایشان
شده اند چشم و گوشان باز شده است

سوال اگر مردم همه با شما بخیال میشد پس چرا احاد و افراد
مردم از بزرگ و کوچک زن و مرد درین واقعه مثل آدم فرزند

مردم گریه میکنند - در خانه نیست که عزایا نباشد
جواب این ترتیبات عزاداری ناچار موشراست

اسباب رقت میشود اما برود و برود و بنا حالت خاکت
رعیت را تا شکستند - حالا واقعا بمن بگویند بر من بعد

ازین واقعه بی نظمی در محکمت پیدائده است - طرق و شوارع
منوش نیست - بجهت اینکه این فقره خیلی اسباب غصه و اندوه

من است که در انظار فرنگینما و خارجه بوحشی گری و بی ترتیبی
مخروف نشویم و نکوید هنوز ایرانیا وحشی هستند

سوال شما که الله غصه محکمت را بخورید و در خیال حفظ
آبروی محکمت میداد اول چرا اینجا را اگر دیدید مگر نیستید

کار با من بزرگی البته اسباب بی نظمی و اغتشاش میشود
اگر حالانده باشد خواست خدا و انجیل با پادشاه است

جواب بی راست است اما تو این سخن فرنگی نگاه کنید
برای اجرای معاهد بزرگ تا خون ریز نباشد است

مستور

مقصود بعین نیامده است

سوال آنروز که روزه ای امام جمعه بجزرت عبدعظیم
آمده بود نه توفیق و شش را بوسیدی با ایشان چه
کفتی داد تو چه گفتی

جواب امام جمعه با سپردن ایشان و مقصد الشریعه
آمدن در توفیق سخن رفتم و شش را بوسیدم بمن
اطهار لطف و مهربانی فرمودند گفتنای آیدی آید
چکنی کتیم آدم که بکار یک طوری نیست پیدا نم نمود
شهر خصوصاً از ایشان خواش کردم خدمت صدر
اعظم تو بسط کنند کار مرا اصطلاح نمایند که من را شرف
نایب السلطنه و کسب الدوله آسوده شوم . ولی
سپه گاهی امام من گفتند شهر آمدن ندارد اینروز
شهر بواسطه نان و کشت و پول سیاه بر بخوابد
خورد و بطوائف میشود خود را هم بر من پسید واری
اطمینان داد

سوال بابت مقصد الشریعه چه گفتی و چه جوابی میدادی
جواب همین را میگویم که خدمت آقای امام شیخ
حال مرا گوید و آقا را وادار که از من توسط کنند
سوال (طاهصادق کوسر) محترم (آقا سید علی کرم)
با توجه کار داشت . شنیدم چند مرتبه در حضرت
عبدعظیم منزل تو آمده بود

جواب خود آقا سید علی اکبر هم آمده بود حضرت
عبدعظیم بقدر جمیاعت با ایشان حرف زدیم آنها
کرم که یک طوری بر می بخشید امتیاز کنند که
از شرف حضرت در امان باشم پایم شهر آقا سید علی
گفتند

گفتم من با بیکار با کاری ندارم طاهصادق محمدرشان
کم کی دو مرتبه آمد بهمین مقوله صحبت کردیم از آقای حاج
شیخ نادری همان شب که رفتم منزلشان بهمین خواش را
کردم گفتند اینروزم قابل این نیستند که من از آنها خواش
کنم ابد از آنها خواش نمیکنم

سوال چطور شد که تو با اینهمه وحشت که از آمدن شیخ
داشتی و هیچ جا هم غیر از منزل آقای حاج شیخ نادری
نشستی و اقار است بگو شاید کاغذ و پیغامی برای
ایشان داشتی

جواب خیر کاغذ و پیغامی نداشتیم مگر اینکه آقای
حاج شیخ نادری را از سایر مردم انسان تر پیدا کنم
با او میشود و کله صحبت کرد .

سوال شما از چه قیل صحبت کردی
جواب والله شرب آقای حاج شیخ نادری معلوم است
که چه قسم صحبت میکند . او روز که در کنار خیابان رود
خاکمانیته است متصل مشغول آدم سازی است
و با بحال اطلاقت هزار آدم درست کرد است و پرده
از پیش چشمان برداشته است و همه بیدار شده
مطلب فحشیده اند

سوال بابت جمال الدین حضرتت و ارسال و ارسال
جواب چه عرض کنم درست نمیدانم ارسال و ارسال
دارد اما از معتقدین (سید) است و او را مرد بزرگ
میدانم که سید و خلی مردم این روزگار ندارد حتی
ایشان پیش نیکشوف است تمام فلیوفنا و حکمای
بزرگ فرنگ و همه روی زمین در خدمت سید کاشان
پای است

کجاست . و هیچ از دشمنان روزگار قابل
 توکری و شاگردی سید نیست و واضح است
 حاجی شیخ نادری هم شعور دارد و مثل بعضی از
 اخوندنای مشور نیست
 (هر کسی که باین آثار و علامات
 پیداشد) خودش است . دولت
 ایران قدر سید را شناخت و ثنوت از وجود
 محترم او فریاد و منافع برد . بان گفت فصاحت
 او را نفی کردند بروید حالا به سید سلطان شکرانی
 چطور قدر او را میدانند . وقتی که سید از ایران
 به (لندن) رفت سلطان عثمانی چندین مکرر گفت
 با او که که حیف از وجود مبارک تو است که دور
 از حوزه اسلامیت بسربری و سلیمین از وجود تو
 قطع نشوند پا در جمع اسلام اذان مسلمانان
 بگوشت بخورد و با هم زندگی کنیم
 ابتدای قبول نیکو و آخر (پرنس حکم خان) و
 بعضی با او گفشد همچو پادشاهی القدر تو هموار
 میکند البته صلاح در روشن است . سید با سلطان
 سلطان خرد خانه عالی با و داد
 مابی دو بیت لیره مخرج برای او معین کرد
 شام و نهار از مطبخ خاصه سلطانی برای او سید
 است و کالسه سلطانی متصل حکم داراده اش
 بسعد . در آن روز که سلطان او را در قصر (ملذوز)
 دعوت کرد و در کشتی تجار که در توی دریاچه غیش
 کار میکند نشسته صورت سید را بوسید و در آنجا
 بعضی

بعضی صحبت با کردند . سید تعهد کرد که غم تیب تمام دول
 اسلامی را سجد کند و همه را بطرف خلافت جلب نماید
 و سلطان امیر المومنین قرار بدید این بود که تمام علمای
 شیعه گرجا و نجف و تمام بلاد ایران یک مکاتبه با کرد
 و بوعده و نوید دستدالات عقیده بر آن نهادند که در
 اصل اسلامی اگر سجد بشوند کام د دل روی زمین نمیتوانند
 با نهاد دست بیایند .

اختلاف لفظ (علی و عمر) را باید کنار گذاشت و بطرف
 خلافت نظر افکند

و چنین کرد و چنان کرد . در همان اوقات غمته (سامره)
 و نزاع بستگان مرحوم حجه الاسلام (میرزای شیرازی) طایفه
 با اهل سامره و سنیا بر پا شد سالمان عثمانی تصور کرد که این
 فتنه را مخصوصا پادشاه ایران محرک شده است که بلاد عثمانی را
 منغوش کند با سید در خصوص مذاکرات و مشورتها کرد و گفته
 بود ناصرالدین شاه بواسطه طول مدت سلطنت و سنجیت
 یک اقتدار و روحی پیدا کرد که دست که فقط بواسطه صلابت او
 علمای شیعه و اهل ایران حرکت نمیکند که با خیال با هم
 کنند و مقاصد با عمل نخواهد آمد در باره شخص او باید فکری
 کرد و بسید گفت تو در باره او هر چه توانی بکن و از
 هیچ چیز اندیشه مدار

سؤال تو که در مجلس سلطان سید حاضر بودی این
 تفصیلات را از کجا میدانی

جواب سید از من محرقرضا است چیزی از من پنهان
 نمیکرد من در اسلامبول که بودم از بسکه سید من احترام
 میکرد در انظار تمام مردم تالی خود سید بقره رفته بودم
 بعد از آن

بعد از خود سید بچکس با حرام من بود تمام اینها را
خود سید برای من نقل کرد و جنلی صحبت با این جن
سید برای من نقل کرد ولی در خاطر من نیست و شک
بطن میافا و مثل ساعتی که فرزند در رفته با مثل
سیکت کر میشد و را حفظ کرد

سؤال در صورتیکه شما در اسلام بن حرام بود
دیگر با ایران آمدید چه کنید که اینقدر با این و آن
کمی که برای تو اینست حاصل کنند

جواب مقدر این بود که بیایم و اینکار بستن
جاری شود . خیال داشته که آدمی تحصیل اجیت را
هم برای اجرای جنل خود میخواستم بکنم

سؤال خوب از مطلب دور شما دعوت بعد چه شد سید
بعلمای شیعه و ایران کاغذ ناسیکه نوشته بود اثری
هم کرد

جواب بلی تمام جواب نوشته و اظهار جو دیت گز
بعضی آخوند ما و ملاهای لاش خور را اگر نمی شناسید
پول و ایثارات بشنوند دیگر آرام میگیند

خلاصه بعد از اینکه بد بیرات کل کرد و نتیجه بخشید را که
چند نفر از نزدیکان سلطان و ندب زمین ساقی که دو
ویر سلطان بودند مثل (ابوالمدی) و غیره در میان

اشاده خواستند خدمات سید را با اسم خودشان
بدهند سلطان را در حق سید بکمان کردند بواسطه
ملاقاتیکه سید از (خدایو مصر) کرده بود و زنی سلطان

کردند که سید از تو با یونس شد است میخواهد خدیورا
خنیف بکند سلطان هم مانیولیا و جنون دارد متصل
خیال

خیال میکند که الان زنهاش میانید میکشندش . بعد
بودن فاشه پولیس ملی ضحیه برید کماست اسب و
و کالک هم که با اختیار سید بود از و منع کرد سید هم بخش
حاصل کرده گفت و همراه کرد که میخواهم بروم لندن این بود
که دوباره صلاح کردند و پولیسها را از در او برداشته
و اسب و کالک اش را دادند . بعد از اصلاح سید گفت

چیف که اینقدر یعنی سلطان دیوانه است و مانیولیا دارد
و الا تمام علی اسلام را برای او مسلم میکردم ولی چون اسم
او در اذنان بزرگان است باید با اسم او ایسکار کرد پس

سید را دیده است سید اندک که او چه شوری در سر دارد و ابدا
در خیال خودش نیست نه طالب پول است نه طالب شرف است
است نه طالب ایثار است زاهدترین مردم است فقط

میخواهد اسلام را بزرگ کند حال آنکه علیحضرت مظهر الدین
با این کینه ظلم بودند و سید را بخوابد استمال کند اینکار را
بنام نامی ایشان خواهد کرد

سؤال یعنی سید بعد از این تفصیلات که ذکر کردیم
میشود با ایران بیاید
جواب بلی من سید را می شناسم بمنیقدر که یکی از

دو تنهای خارجه را خاص من بدید که جان و در امان باشد
او دیگر در بند هیچ چیز نیست خواهد آمد که شاید خدمتی
با سلامت بکند و انکی او یقین میداند که خون او کارسانی
منیت و تقیامت خشک نخواهد شد

سوا و شکارش میرزا ابوتراب خان مظالم الدوله
که در آخر استسطاق نوشته و مهر کرده
(مواظبیم)

بنام

این کتابچه سوال و جواب و استنطاق است که در مجلس عیدیه در حضور انعام خانه زاد (ابو تراب) و جناب (حاجی سینعلی خان) رئیس قراولان نگار شده است که یونانی عجالتاً بطور لایمت و زبان خوش از (میرزا محمد رضا) بعمل آمده لیکن مسلم است درین سنجیده و صحت لازم استنطاق بهتر ازین مطالب و کمونات بروز خواهد داد اما عجالتاً ازین چند مجلس سوال و جواب که انعام خانه زاد کرده است چیزی که باین غلام معلوم شده نیست که او بطوریکه خودش در همه جا میگوید ابد در خیال و صلاح خیر عامه نبود و تمام این محلات و مخرفات راز سید جمال الدین سعیده و هفتاد و هشت نادانی شنیده و فدائی سید شده و محض تلافی و صدقاً یک سید وارنده بود بدستور العمل سید آمده اینکار را کرده است حالا اگر سید خیاالش بجای دیگر مرثوب باشد مسلماً سید است و در خصوص آن محلات که منی بر خیر خواری اظهار میکنند دو نیست در میان مردم بعضی هم عقیده باشند اما در این خیال شومی که داشت گویا بدستی ندانسته باشد و اگر قبل از وقت از خیال خود کسی مطلع کرده باشد اینفهمه هم در زیر سنجیده و صحت دیگر معلوم خواهد شد

(انعام خانه زاد ابو تراب) (محل نهر نظم الدوله)
صورت تقریرات میرزا محمد رضا که

نظم انداز

عصر روز سه شنبه عمره ریح الاول هزار و سیصد و چهاروه در باغ گلستان با حضور فرمانفرما و محترم الدوله وزیر علوم و مشیر الدوله وزیر عدلیه و تجارت و سردار کل و نظم الدوله و این ساجان و حاجی سینعلی خان امیر تومان گردیده است

پدرین لاجین عقدانی است و معروف بود به لاجین پدر خود در ادای کار از تعذبات محمد اسماعیل خان کبیر الملک که ملک مرا گرفت و بلا ابو جعفر داد از کرمان برادرش مدتی طلبه بودم و تحصیل میگردم بعد بطهران آمدم پس آنچه بقدر دست فروشی مشغول شدم پنج شش سال قبل از آن که قشای اول قریب هزار و صد تومان سال و خزانیه سلطه از من خریدند تمام برای پولش دویدم آخر رقم بنای فصاحتی که از دم تا قریب سیصد تومان از پولم کم کردم بعد کتک و پشت کردنی زیاد که خوردم پولم را رقم دیگر پیش نایب السلطنه رقم تا پنج شش سال پیش که همه (رضی) در میان مردم افساد و کسب الدوله فرستاد عقب من گفت بیا حضرت والا میخواهد ترا ملاقات کند رقم اول از من پس من شاه میوم گفتم اگر جذب قلوب کنی شاه میوی گفتم و زرای خارجه اینجا هستند قبول میکنند گفتم و اینکه

ت کاری را کرد خارجه چه میتواند بگویند
سوال شد پس شنیدیم تو با قاعده سلطنت داده بودی
و گفته بودی اگر تو بگوئی من بمشاوره هزار نفر دور تو جمع

من

یکم شاه میثوی . جواب گفت آخر کسب الدوله
 بمن گشت آقا این مالار بزرگ صف سلاما ساجده است
 خیال سلطنت دارد از خیر فغان بن خوش میاید
 منم گفتم .
 بعد آقا گفت شیندم تو بعضی اطلاعات داری
 خدمت بدولت است دولت
 من گفتم بی در میان طبقات مردم از وزیران و
 تجار و غیره این شکو است باید فکری کرد چگونه
 کرد بعد از و عده و قسهای زیاد که حضرت و
 مرا مطمن کردند مراب و در خانه کسب الدوله
 والی آنجا بود آن بسید یک وقتی بعد از عظم
 تعرض کرده بود عا جمله اش را بر دست بود
 تو یک کاغذی با نمون نوبس
 که ای مؤمنین ای مسلمین امتیاز ما که روش
 زود کارون روش . قد سازی روش راه
 اهواز روش بانک آمد راه (طرموی آمد) مکتب
 بدست بعضی ائمه و حالا که شاه فرسکت خود
 چاره کنیم ، در اینجا سوال شد اینها همه که اسباب
 ترقی بود شاه اگر طالب ترقی ملت بستند چه
 جای شکایت بود . جواب گفت . بی اگر بد
 خودمان میشد سبب ترقی بودند بدست خارجه
 خلاصه گفتند این نوشته را بنویس میدیم شاه
 میگویم در مسجد شاه اقامه بود پیدا کردیم وقت
 اصلاحی خواهند کرد . من نمی نوشتم اصرار کردند
 منم نوشتم تا هم هم کرده بودم که از دست من
 گرفته

گرفته مثل اینکه کنج پیدا کردند قلمرا از زود جمع کردند
 از شدت خوشحالی چاقو و مقراض را فراموش
 کردند بعد بنای تهدید ترا گذاردند که رفقایند که
 داعی آوردند هر چه گفتم رفقای من کسی نشیند میان
 همه مردم این حرفهاست من حالا اگر بگیرد به چاقو
 که بکیت روزی بمن سلام علیک کرد دست حالا گیرندم
 نشد . من دیدم حالا وقت جان فد کردن است
 بچاقو نظر انداختم جمعی خان تلفت شد چاقو را
 برداشت نگاه کرده مقراض را پای بخاری دیم
 بعد رفقای گفتم تو را با من قبله که بطرف آن نشسته
 مقصود چیست . گفت مقصود نیت رفقایند را
 بگونی گفتم تشریف بیاورید تا شما بگویم اورشیدم
 بطرف بخاری آنوقت مقراض را برداشتم
 خود را پاره کردم خون مرا زیر شد که آمدند جراح
 آوردند بخیه کردند من ابد در مجمع آن اشخاص که
 کاغذ نویسی و کاغذ پرانی میکردند نبودم آقا سید
 جمال الدین که اینجا آمده بود بعضی تقریرات او را
 می شنیدند مثل میرزا عبدالطیب میرزا نصرالله
 خان و میرزا فرخ الله خان گرم میشدند میفرستند
 بعضی کاغذها می نوشیدند بولایات میفرستادند
 که از خارج تبرست میخورد بیکت جمع آنها را
 میرزا سخنان نواده صاحب دیوان گرم نگاه
 میداشت بجهت اینکه سید را دیده کلماتش شنیده
 بود . بعضی از رفقا شان هم مشغول کلاه در دست
 کردن بودند مثل حاجی سیاح که میخواست تطل
 شاه

شاه کند و یکی دیگر را صدر اعظم . خلاصه بعد اینها
 گرفتند یکروز آمدند گفتند شما پانصد میری آقا
 شمارا میخواهد ببیند ما را گذاردند تو می گالسه که
 بروند امیریه تو می آن تالار بزرگ همه را جمع کردند
 یکمرتبه دیدیم سربازهای کاردار (دارد شدند یکجا
 که با همه متوجه شدیم میرزا نصرالله خان میرزا آق
 قاجار آمد خان بنا کردند همه یکجا را و ادع کردند
 یک اوضاعی برپا شد بعد ما را نشانند تو می گالسه که
 با سوار و دستگاه بروند قزوین در نه ساعت
 بقزوین رسانند آنجا سعد سلطه اگر چه خیلی
 بود ولی ترقیب زندگی ما فراموش بود در آمدتی که
 ما آنجا بودیم شورش (روسی) برپا شد بعد از شورش
 ماه آمدند مرده دادند که مرض شدید خیا ط آمد
 باز دانه ما بر یک لباسی دوختند ما را فرستادند
 طهران یک راست رفتم امیریه در آنجا بعضی که پول
 داشتند برای آقا چیزی از آنجا گرفتند و نفر
 بهم با بی میان با بود یکی از آنها هم پول داشت
 داد و مرض شد سایرین هم مرض شدند بمن
 بدختند و با یک نفر بابی دیگر بروند انبار چهارده
 ماه در انبار بودم یکروز تو می انبار بنای داد و
 فریاد را گذاردم که اگر گشتی بستم کشند اگر بخشدنی
 بستم بکشند این چه مسلمانی است حاجب الدوله
 با یک دسته میر غضب آمدند عوض اتکالت ما را
 بستند چوب یک چوب گلی بمن زدند تا آنکه از
 انبار

انبار خلاص شدم هر چه فکر کردم عقلم با نجا رسید
 که بروم خود را با امام جمعه ببندم او هم پیش ملت است
 هم اجزای دولت است در همانجا در منزل آقای امام
 خدمت صدر اعظم رسیدم عرضیه دادم بعد از
 چند روز دیدم نایب محمود فرستاد پیش فرانشاشی
 با امام جمعه گفت میرزا محمد رضا را بگویند باید آقا نجا
 پولش بدو من تخاشی کردم از رفتن امام گفت
 برو ضرری ندارد آدم خدمت آقا اول من گفت تو
 بمنزل صدر اعظم چارقی گفتم ز فتم بعد نایب محمود
 بیادم صندوقخانه پول گچم رفتم آنجا دیدم حسنجان
 صندوق دایر چغیری بگوش نایب محمود خان گفت او هم
 گفت پارویم کاروانسرای وزیر نظام حواله کنم از بار
 بگیر ما رفتم دیدم بارها بردند انبار خلاصه چهار سال
 ونیم سینه و تقصیر کاهی در انبار کاهی در قزوین زیر کشند
 و زنجیر بودم چه صد مات کشیدم دیگر زندگی را انسان
 برای چه میخواهد ایندفعه آخر بعد از مرضی ده تومان
 آقا دادند با نروده تومان هم وکیل الدوله رفتم بطرف
 اسلامبول . آنجا که سید شرح حالت مرا شنید گفت
 چه قدر جان سخت بودی چنانکشی در مراجعت هم
 باز فروش در کاروانسرای حاجی حسین از یک
 میوه فروش یک طباخچه پنج لول روسی با پنج فسکند
 خریدم سه تومان و دو هزار و پنجاه نایب سلطه بودم
 تا در روز قبل از تحویل بخت بعد بطیم آدم در
 ایندت هم غیر از دو شب که شهادت منزل حاجی

شاه

شیخ نادری مانندم و از ایشان سفارش نامه خواستم و
گفتم شنیده ام این بایون مرد است از من نگاه دار
خواهد کرد و سفارش با بنویسید حاج شیخ نادری
اطمینان ندارم ولی نویسم دوباره مراجعت کردیم و
ابدی بجائی نرفتم . رفتم به (سرفه حصار) و (زرگند)
دم باغ نصر سلطه همه دروغ است و حضرت عبدعظیم
هم بودم همه آقایان و علما بطی شدم با قام امام قاسم
سید علی اکبر و دیگران بطی شدم که برای تحصیل امینت
کنید بچکدام اعتنائی بحرف من نخرند بکرم در صدر
اعظم هم آمدند بصفا سید عریضه عرض کرده بودم که
به هم بجزت عبدعظیم نیامند .
در اینجا سوال شد . راست است که این کلفت می
اندرون با تو متحد بودند و تو خبر میدادند
جواب گفت اینها چه حرفی است آنها چه قابل بشند
که بمن خبری بدهند روز پنجم حضرت عبدعظیم
شهرت کرد که فردا شاه بر نیات خواهد آمد
آب و جاروب بگردند منم صبح شنیدم صدر اعظم
قبل از شاه تشریف میآوردند عریضه نوشته بودم
آدم توی بازار که عریضه بدم بنیدام چطور شد اینجا
باین خیال افتادم گفتم میرزا محمد رضا برگرد شاید امروز
اصل مقصود حاصل شود رفتم طایفه را برداشتم از
اما مراده جزه رفتم توی حرم ایستادم تا شاه وارد شد
واقع ما وقع واقع شد آنچه واقع شدن قدری است
و مومن بقدر و معتقدم که بی حکم قدر برکت از درخت
نی افتد حالا هم بخمال خودم یک خدمتی تمام خلایق
و ملت

وقت و دولت کرده ام و این شکر را من آبیاری کرده ام
و بنرسد همه خواب بودند و بیدار شدند یک درخت خشک
بی ثمری را که زیرش همه قسم حیوانات موزی درنده جمع
شده بودند از بیخ انداختم و آن جانور مارا تصرف کردم
حالا از پهلوی آن درخت یک جوانه بالا زده است مثل
منظر الدین شاه سبزه خرم و شاداب امید همه قسم ثمرها میوه
حالا شام فکر عیشتان باشد همه زنده همه تمام شدند
من قدری از خار جبر را دیده ام به بنسید دیگران چه کرد
شام بکنید لازم هم نیست حالا قانون بنویسید
قانون نویسی حالا در ایران مثل اینست که یک فرمان
و کباب بکل طفل تازه متولد شده بطلانند البته خفه میشود
ولی با رعیت مشورت کنید مثلاً بفرمان که خدای فلان
بگوید بچه قسم از تو مایات گرفته شود . تو رفتار کنی
راضی خواهی بود هر طور که او بگوید با او رفتار کنید هم کارها
منظم میشود و هم ظلم از میان میرود
در اینجا سوال شد . تو (قدری) هستی باید بدانی حکم قدر
نیست که هنوز اینکار را در اینجا واقع شود
جواب گفت . بچو نیست پس شما خانه خود را جارو
کنید که حکم قدر نشده است
سوال شد در ایندی بیچ خیال کشتن صدر اعظم هم بودید
جواب گفت در اینجا خیال نبودم حالا که من اینکار کرده ام
امید حیات هم ندارم بجهت این که یک برزکی لازم است
مثل برزکی خدا یک پرده پایین تر که مرا عفو کند . در
خصوص دستور العمل سید جمال الدین و صحبت های سلطان
باشید جمال سوال شد

جواب

جواب گشت دتی که فتنه (سامره) برپا شد
 و میان شیعه های اتباع مرحوم میرزای شیرازی
 و اهل سامر گشتگو و جنگ میان آمده بود سلطان
 بمه را از سر تجات شاه میدانت بید کفته بود
 و دتی ناصر الدین شاه هر چه از دست بر می آید تو
 خاطر جمع باش و دتی که من شرح مصیبت و صدنا
 و صبر با و عذابهای خود را برای تید بکشم گشت
 که تو چند پرست بودی و صحبتیات دتی ظالم را
 با یک گشت چرا گشتی و ظالم در این میان غیر از شاه
 و نایب السلطنه کسی نبود اگر چه در خیال نایب السلطنه
 هم بودم دیگر آرزو ز خیالم دتی شاه مصمم شد گفتم
 شعر ظلم را بزنج باید انداخته شاخ و برگ با طبع
 خشک میشود
 سؤال شد روز سیزده عید اعماد السلطنه را در حضرت
 علی العظیم ملاقات کردی یا خیر
 جواب گشت بل با شمس العظمی او را دیدم ولی حرف

نرزم او آدم مزوری بود بید خلی اظفار اراست
 میکرد ولی تید می گشت آدم بد ذاتی است از او
 نباید این بود

سؤال شد کس و کار چه داری

جواب گشت یکن دارم که همیشه خواهر میرزا است
 با دو طفل و یک خواهر پری در کرمان دارم که پسرو را
 که مشهدی علی نام دارد پیش حاجی تید خلف گذارده ام
 سؤال شد چه مناسبت و آشنائی تو با سید جمال الدین
 چه بوده

جواب گشت من پیش حاجی محمد حسن بودم دتی که تید
 آمد بطهران و در منزل حاجی منزل کرده من میمان دارم
 بودم و از آنجا آشنا شدم

سؤال شد مشهور است که تو یک خواهرت را در کرمان
 کشتی

جواب داد خدا گشت امام مسموم کرد و گفتم تو کشتی
 و اسلام و الاکرام

شرح تصادم قوامی دولت مجاهدین در پارک امانک

نظر بر وقوع بعضی جنایات که منحل نظم و آسایش انالی طهران بود بهیئت دولت
 ایران در پنجم شراوت ۱۹۱۰ اعلانی صادر و منتشر کرد و مجاهدین را که مسئول
 این عدم امنیت تصور میشدند دعوت بخلع اسلحه نمود

مجاهدین در تحت ریاست سارخان و باقرخان مدافین مشهور تریز در پارک
 جمع شده بعضی تقاضا از دولت نمودند و خلع اسلحه امنوط به قبول آن تقاضا

ادب

کردند . این وضع امور تا سه روز باقی بود تا بالاخره دولت ناگزیر شد که قوای قهریه
در مقابل آنها اعمال نماید

آن اوقات قوای مجتبیازی در طهران عبارت از یک هزار و پانصد سوار بودنت
دولت از من تقاضا کردند که سوار مجتبیازی را ما مورخلع اسلحه نمایم من بدو
نصیحت کردم که حتی الامکان بطور قهر از آنها اسلحه نگیرند و شاگردان اسلحه
شباب الدوله را نزد آنها فرستادیم تا تسلیم و قبول تقاضای دولت
نصیحتشان نماید و یا قرار بگذارند که اسلحه خود را ظاهر تسلیم نمایند و محرمانه
بگیرند تا آتش انقلاب بجواید

چون از قبول انیمسله نیز امتناع ورزیده بودند دولت مجتبیازی را ما مور کرد
که آنها را خلع اسلحه نماید ولی من دستور العمل داده بودم که از طرف مجتبیازی
مبادرت بزود خورد نشود . خلاصه سردار بنهاد در باسیویرم پارک محاضر
کردند و با وجود التماس آنها که بدون جنگ اسلحه را تسلیم نمایند مجاهدین پیش دست
مقاله ذیل را آقای صاحب بنق از خریدیه اکیلیس فرانسه که در
تاریخ ۲۰ رویه اشاعت یافته بود ترجمه کرده اند

وضع طهران اطارات سردار اسعد رئیس مجتبیازیکی از مؤسین قانون اساسی

سردار اسعد یکمرد میدان شورش و انقلاب ایران در این هنگام در پاریس است . رئیس این مجتبیازی دو سال است
در پای تخت ما مقیم است و در این هنگام رفتار و اطوار محمد علی و ضدیتش نسبت به پارلمانی که خودش آنرا بر خلاف میل
قرار نمود و قایع ایران یک روش مسمی را اتخاذ کرده است سردار اسعد فوراً مداد او و معاوضه خود را در فرانسه ترک نمود و از

از پارک سلینگ کردند و دو نفر بمب تباری را کشتند لایحه بمباری هم مشغول جنگ
در ساعت دو و پت دقیقه بعد از ظهر شلیک شروع شد در وسط جنگ سردار ششم
هم بقوای دولت تعلق شد و تقریباً تا سه ساعت از شب گذشته مایه قتال و جدال
اشتغال داشت . بالاخره قوای دولت در آن قسمت حصار پارک که روی پشته
فرانسه است حمله بدست آورده از آن داخل بمب تباری را داخل پارک شدند
و ستارخان با باقرخان و جمیع سمرانیان را گرفتند و آن دو را بنجانه
مصمصام السلطنه بردند ستارخان در جنگ گلوله خورده و جرحی برداشته بود
سه ساعت از شب رفته سکونت و آرامش برقرار گردید

من رستارخان در شهر اقامت کردم و در اواخر مه بار یعنی سوم ژوئن ۱۹۱۱ برای معاینه
چشمم که ضعیف شده بود به بنگستان رفتم مدت یک ماه در برلین با تخیستاد دولت امپراطور
المان مشغول معاینه بودم و از آنجا روانه پاریس با تخیست فرانسه شدم . اوایل ورودم
به پاریس ۱۷ آذرماه در روز ما محبات خضر حمله محمد علی شاه و سالارالدوله را با ایران خواندم

ایران شده خود مصمصام السلطنه برادرش حکم اصفهان را سر دست بمباریها قرار داد برای اینکه بمبت طهران رفته قانون اساسی
مملکت را برقرار نماید . عمل سردار اسعد بعضی نا محبت جاه و وقت شخص عمل نمودند ولی وقایع و گدازشات بعد کجایی ثابت
میکند که فقط خاطر آزا و طلب او او را داشته که بداخله جدی در کار نماید . سردار اسعد که از بمب تباری و از فرزندش
بیان آورد گفت از هر چیز ایرانی و وطن پرست بیستم و بواسطه علاقه و بستگی که ما بر زمین خود داریم . در این تغییر تا که
مملکت را عمل آزا نمودن همیشه کند ما نخواهیم بود در آنجا نمی آیم . اگر برادر من مصمصام السلطنه اصفهان را اشغال کرد و بیخ
ندارد که خود را پادشاه آنجا قرار دهد بلکه فقط برای برقرار نمودن نظم و آسایش است که استقلال و تمامیت ایران را حفظ
نماید بواسطه میل مغربی که بمب تباریها قانون اساسی دادند کاری نخوردند که تولید شورش و انقلاب نماید . اگر بمب تبار

در خلال این احوال از مجلس مقدس شورای ملی دو الا حضرت ناصر الملک نایب السلطنه
 و هیئت دولت ملگرافات و اثر بر احضار من رسید من ملگرافات متعدده به
 مصصام السلطنه سرداران بختیاری مخا بره کردم و برای جلوگیری محمد علی شاه و
 سالار الدوله تعلیمات لازمه را دادم . یکی از آن ملگرافات شرح هر جنگی که با
 مهاجمین بوقوع پیوست ذیلاً منظر می رسد

از پاریس بعد از چندی بمحکمت سولیس رفتم در اوایل زمستان از فرنگستان عازم
 ایران شده در ۲۵ دسامبر مجدداً خاک وطن عزیز خود را زیارت کردم . ولی بدبختانه
 مناسبتاً و لیاقتم ۲۹ ماه نوامبر ۱۹۱۱ ابرتیره اثنی محکمت را فرنگی مملکت
 در حالت بحران و خطر قریب الوقوع بود . در رسیدن بپایتخت اقداماتی کردم که
 صدمه به ایران وارد نیاید در همان اوقات بود که میوشوستر امریکائی خزانه
 دار کل ایران معزول و فرماندار بجای او نصب کرده بودند پس از رفع مگر اینها
 در تاریخ بختیاری تجدید نظر می کردم مندرجات چند خبر و آنرا که راجع بختیات

اقدام بکار نمودیم و اگر صلابت و قدرت خود را بگنجهت نشان داده و استیادگی نمودیم برای این بود که بخواهیم برقیستی که
 باشد او را مجبور کنیم که نسبت بقانون اساسی و بوعده های خود وفی العهد باشد . رخسار ما را در همین مطلب که عمل مقصود است
 باید دید که میل داریم خوشنودی حاصل کنیم زیرا برای ایران غیر ما شروع تاریخ آبادی در ضمنی که در سوابق ایام داشت بعد
 از این خواهد بود . چه میدانید که بختیاری در حالیکه قوت خود را منضم بقوت سپهدار کرد چگونه طرازا گرفته و قان
 اساسی از برقرار کرد و محمد علی را با استعفاء از سلطنتش مجبور نمود . یک حکومت آزادی طلب که هیچ ترسی نداشت که شاه بتواند
 قانون اساسی را با شخصی موقوف نماید برقرار گردید . شاه جوان بیعت سال هم در تحت قیومیت نایب السلطنه مذاکار مشروطه
 طلب بود . بعد از بعضی تغییرات و وزارتاتی که با تغییرات و وزارتاتی ممالک دیگر کم اختلاف داشت نظم و ترتیب

پلیسی
 یحیی

بختیاری و حالات آنها در عصر مشروطیت بود و منی بر مبالغه و اغراق با هم
 جمع کرده سوختم اگر جانی از آنها پیدا شود بر خلاف میل من بوده و محل اعتبار و اعتماد
 نیست بعد از بحال توقف در ایران قوه با صره ام از میان رفت و از لذت
 چشم بی بهره ماندم بدین علت دستار کار کشیده در خانه نشستم .
 صورت ملگرافی است که در موقع حمله محمد علی شاه و سالار
 سردار اسعد پارسین با برین بچو این بسیار مجامیر فرمود
 اگر بواسطه حکم اطبا مجبور نبودم که برای حفظ قوه با صره خود مدت چهل روز غذا
 در معاجز نایم . بطور یقین بدانید که حال در راه بودم . از طرف دیگر من حس
 بیج اشکالی نمیکشم زیرا بعد از این خدمت کردن بشرطه شخصاً و عموماً برای کشید
 بقرض و دین مقهسی است . تمام اروپا ناظر و مراقب باشد که آیا بختیاری
 انبقرض خود را بچه طرز ادا خواهد کرد . و در استحکام عملی که سابقاً بجا آورده اند چه نوع
 فداکاری خواهند نمود این موقعی است که ما باید صفات مردانگی خود را نشان
 بدیم و شرف خود و فایده خود را در خدمت بوطن بنمایانیم

پیوستگی ایران امروز مرتب است و کامبینهائی که پیرته اقدامات میکنند تمام طرفدار قانون اسلام هستند
 ایران نمی تواند بعد از سالهای دراز انشأش اداره بطرز قدیم امیدوار باشد و بطور قطع مذاکرات آشوب اشخاصی را که در
 سلطنت اعتباراتی داشته و از موبجهای بی حقه و شغلنامی با فایده خودشان محروم می ماند
 که بکاه از نشاط مملکت خبر میدادند آشکائی را که زود موقوف میشد . از طرف دیگر حکومت ایران در وقت
 کم تواند قوای پیش را بقدر کفایت ترتیب دهد برای اینکه راههای تجاری را از قطاع الطریق که سالها در نظر
 اعمال خود را بجای می آوردند پاک و خالی نماید بخاطر دارید که انگلیسها حکومت ایران را در صورتی که نظم را در تمام جنوب ایران

شرح حمله سالارالدوله بر ایران

در فصل تابستان . سال ۱۹۱۱ که سردار محترم بجیشاری

و سردار بهادر برای سرکوبی و سیاست طوایف چهارلنگ بجیشاری حرکت کرد و با احراز موفقیت بجایق اخور مرحمت نمود و بودند از طرف حضرت اشرف آقای سردار اسعد که در فرنگستان تشریف داشتند مگر آنی خطاب بخوانین بجیشاری رسید که برای جلوگیری از محمد علی شاه و شعاع السلطنه و سالارالدوله که برای بدست آوردن تخت و تاج و انجام خیالات خویش با ایران حمله کرده بودند بعزیت هر قدر استعداد که ممکن شود جمع کرده بطهران بروند

سردار محترم و سردار بهادر هم با نهایت عجله و شتاب با قشون بجیشاری بسمت اصفهان حرکت کردند

حکومت اصفهان با سردار اشجع بود . در ورود اصفهان مابین سرداران فوق الذکر و حکومت مرکزی توسط مکراف مبادله نظریات گردید و نظریه نزدیک

برقرار نماید از مذاخه قشون مسلح بندی تهدید می نمود ولی پس از آن که ششهای مکرانی طهران دانستند که ار روی راسته و چپش موثر بودند . محمد علی شاه و خروج از اصفهان پناه برده بود حکومت ایران متعهد شد که یک ستری سالانه که عبارت است از پنجاه هزار فرانک بوجه هدیه بی طرفی بکلی او . متعهدا وسیله کاریهای او بر زودی و اطرافینهای او ظاهر شدند . بموجب سکه قدیمی او امیر بهادر جنگ و برادرش شعاع السلطنه اداره این وسیله کاری را قبول کردند . حکومت ایران در وسط سال از کارهای فحشی و تقلبات محمد علی آگاه شد و حکومت روسیه اطلاع داد که بواسطه قرارداد سال ۱۹۰۹ متعهد شده بود آنها را منع کند در ابتداء این ماه محمد علی از اصفهان پروان آمد و کشت به وین و هریم مباد خواهد رفت اگر خروج او در کشتی در گیش تپه نزدیک استرآباد است باید بکمان کرد که مرقت و حرکات محمد علی در کار خلی جنوب کافی

بودن

بودن خطر بیست و ز راه از سردار محترم و سردار بهادر درخواست کردند که
 قبل از رسیدن خودشان بطور چابا پاری عده سوار برای محافظت طهران اعزام دارند
 - اردوی بختیاری از اصفهان بسمت مورچه خوار حرکت کرد در محل مزبور
 که دوین منزل سمت شمال اصفهان است نظر بمقتضای دولت دسته مرکب
 از نسیصد سوار بفرماندهی امیر جنگ و شهاب السلطنه از اردوی بختیاری
 جدا شده علیحدگی بسمت طهران در پیمار شدند در وروذ بقیم ما بین امیر جنگ و
 شهاب السلطنه با سردار ظفر که بفرماندهی کرمان شائان و عراق و همدان
 منصوب و بصوب ماوریت خود میرفت ملاقاتی دست داد سردار معظم له
 از طرف دولت تکرانی ارائه داد که امیر جنگ و شهاب السلطنه برای حفظ
 کاشان از نایب حسین به کاشان مرخص نمایند
 اما سردار محترم و سردار بهادر با قیمت عده اردوی بختیاری که منظم بسمت
 پاتخت میآیند بعد از چند روز دار و طهران شدند

کافی بوده است زیرا او سفر در خاک روسیه ترک نکرد و در آنجا یک کشتی گرفت که بگوش تپه برود در حالتی که کینف نشیما و
 بچای او به منیم با درفت تا وقتی که خروج او از کشتی استر با او تصدیق شود سردار بعد با کشتار روسیه کار بیای
 بعضی از کسان و نگاه است . محمد علی آذهای چند در آذربایجان دارد و ما میدانیم که محفل السلطان در اردیل است
 و سعی دارد که از طرفداران محمد علی برای یک اصلاح ممکن الوقوع جمع آوری نماید . همچنین منصور الملک ولایت السلطنه ناما
 با دیگره ساختگی بیاد که در رفته در محامل رقیبات برای ایران بوده اند در حین عبور از بادکوبه شکل کرده اند محمد علی بطرف
 ایران میرود که سلطنت خود را بسمت آذربایجان میداند که در مالک مشرق چگونه اخبار با سرعت تمام همشایر میاید . در
 بازارها ذکر نموده اند که محمد علی در حالتی که خود را با هم خلیل یک بنیادی پنهان داشته دارد و آن شده است در پیمار جنگ

مقارن این احوال فتح‌الدوله خان ضمیمه سلطنته و یوسف خان امیر مجاهد که قبلاً
 برای جلوگیری از پیشرفت سردار ارشد سمیت در امین اعزام شده بودند
 از سردار محترم و سردار بهادر کنگ خواستند . دو سردار فرزند و سپه
 با عده سوار بختیاری و مجاهد به صورت حرکت کرده بیسج جا درکن کردند
 تا خود را بدشمن برسانند . در تصادمی که مابین اردوی بختیاری بک
 از قوئون سابق و قوای امدادیه خیر دست داد سردار ارشد گره‌شار وعده
 بسیاری از ترکمانان اتباع او مقتول و مجروح و اسیر گردید . و سردار
 ارشد پس از استنطاق و ثبوت مجرمیت و کشف نقشه و خیالات او تیر باران
 - اردوی اعزامیه و امین با حصول مطمنیت بطهران مراجعت کرده مشغول
 مدارک برای دفع سالارالدوله شد این نوبت محمد رضا خان سردار فاتح و
 علی مراد خان سالار بهادر با اردوی بختیاری سمیت مازندران رفتند که از
 محمد علی میرزا جلوگیری نمایند

با وجود و بردوی آنها امیدوار بشاهسونهای رحمان بوده اند . چون در همان وقت برادرش سالارالدوله
 کردستان حضور کرد با کین قیل و قال که کمر فرکاتین شاهزاده آرا نشان میداد پس بیطلک کافی بود برای قبول آن
 بک و اقتد بزرگی را بر ضد آزادی و برقراری در آینده حکومت استبدادی را
 چون اینجوش و خروش که بکلی سطحی و در وقت بحران و زرا اتفاق افتاده حکومت بن مکراف کرده است
 که اقامت خود را در اردو پایتخت بکامان محمد و غایم . منم امروز بر سر دژ و حصان سلطنته وزیر دند و بنجا نوازه
 مکراف نمودم که با سم من در بختیاری اعلان کنند و یاد آوری نماید که بختیاری هیچوقت با بیخیز مشروط
 و قانون اساسی را از نظر خود موم نماید و از فداکاری در راه آن کوتاهی کند این یاد آوری آنها تکالیف
 خودشان

اولین تصادم این اردو با قوای دشمن عبارت بود از روزه و خوردی که با این رسید
 السلطان و سالار بهادر در پنج د... رسید السلطان که از غنچین سوارهای محمد علی
 شاه را همراه داشت مقتول و اردویش مغلوب و بعد از دادن تلفات
 بسیار متفرق شدند. میدان اول فیروزی و مظفریت نصیب سردار فلاح
 و سالار بهادر و اردوی آنها گردید. انیمبرته قوشن محمد علی میرزا و شعاع السلطنه
 بجلی بریت یافتند و خودشان هم بکشتی نشسته از ایران حرکت کردند
 سردار فلاح و سالار بهادر پس از شرفا اشترار بطهران مراجعت نمودند.
 و سردار محیی بحکومت مازندران منصوب گردید. از این واقعه مدتی نگذشت
 که از ظایر راپورت رسید ماپن اردوی امیر مفخم شجری والی لرستان
 و اردوی سالار تصادمی واقع شده و قوای امیر مفخم و مرثعی تلچان کشت
 خورده از ظایر به عراق پس نشسته اند

سردار ظفر که با اردوی خود در این مدت در قم توقف داشت بقوت اردوی

خودشان زیاد می است. قانون به اسی ایران حکم است و پارلمان با مسولیت خود را میداند فقط منفعت
 خواران قدیم غیر مرموبط عصر محمد علی ترس و دشت بیان انداختند با مید اینکه در آب گل آلود با می بگیرند ولی
 محالست تصور شود یک لحظه که طریق قانون جدید در خطر باشد

اخباری را که در ایران منتشر میکنند گاهی یک طریق بود الیوسی فوق العاده است آیا نخند که سپهدار کیکی
 از اولین رجال آزادی خواه دولت است و اقدامات آزادی طلبان از بهر اسی او بوده مجبور به فرار از طهران
 شده است. ربهستی منظر که خلی کم غم نخیر نیست اینست که سپهدار قصد داشته برای ساجو چشم پیرش
 میرزا علی صفر خان یک سفری بنا کند و او در راه بود که او را از طهران خبر رسید که برگردد و در حالیکه

بنور

امیر نفخم و مرضی قلیخان بمرق رفت . ولی پس از تبادل نظریات
 سرداران بختیاری مصلحت آن دیدند که قم را مرکز و محور عملیات خود قرار
 دهند . نظر بر این نقشه اردوی سردار ظفر از عراق . سردار جنگ و
 مرضی قلیخان از طهران چا پاری دار دوی امیر جنگ و شهاب لیلطه از کاشان
 به قم آمده قوای خود را در آنجا مکریت دادند

یک اردو از طهران مستقیماً بریاست سردار محترم و سردار بهادر و سیویرم
 خان برای سادو حرکت کردند . و از قم هم اردوی سردار ظفر و سردار جنگ
 بسمت سادو رهسپار شدند . طرف عصر پیش قراول اردوی خیر بختیاری
 وارد دوی سالار که بسمت سادو میرفتند مصادف شده . پیش قراول
 سالار مغلوب وارد دوی بختیاری وارد سادو شد . و بقیه اردوی سالار
 الدوله در باغ شاه و نوبران و دانات اطراف قمت شدند

عصر روز دیگر اردوی سالار الدوله برای تصرف یک قلعه که نزدیک سادو

هنوز از سر حد گذشته بود او هم فوراً بطرف پایتخت بر گشت و الان در امرات حکومتی شتال دارد . من
 بخرار میکنم که در قانون جدید بیسجیم و وحشی نیست و بختیاریای فداکار در طهران میباشند و همه حاضرند به
 جایی که حضور آنها ضرورت داشته باشد بروند . بعضی مگر آنها از سر حشبه المان میگویند که ما است واقعه را
 در طهران کاملاً میدانیم ولی آنرا پنهان میکنیم برای اینکه بقرضی که ایران باید از انگلیسها بگذرانی و وارد شود
 . و اینقره از مجملات و کلی بیصل است . حکومت سه ماه است که این قرض را با بانک که رواج آنرا مستعد
 شده است انجام داده است . باین اجبار کوچک محظ که در جمع کردن آنها میخواستند میجه گرفته و عیویت بدهند
 دیتی ندید و اعتمادی نداشته باشید . دو سال است که ما اقدام کرده ایم در حاله کردن راهها از قطع الطریق

حرکت کرد. بختیاری مانعیت کرد روز دوم نیز در تمام سنگرها جنگ سختی واقع شد ولی بختیاریها چون نظارت قشون سردار محترم و سپهسالار بهادر و سپهسوار خان را داشتند مقام دفاعیه را اشغال و در صدد بودند که برسیدن قوای امدادیه لطمه قطعی بر دشمن وارد آورند.

روز سوم اردوی سردار محترم و سردار بهادر و سپهسوار خان از راه ایستگاه باغ شاه که یکی از تکیه گاههای دشمن بود حمله کردند و قشون سردار ظفر و سردار جنگ هم حالت تدافع را ترک گشته بر سنگرهای روبرو پویش بردند و امانده جنگ تا ظهر است ادیافت و قشون بختیاری از دو طرف هجوم آورده دشمن را شکست دادند. عده اردوی بختیاری و سپهسواران سه هزار و اردوی سالارالدوله سی هزار نفر میشد.

تلفات بختیاری در این جنگ عبارت از سه نفر مقتول و مجروح و تلفات دشمن متجاوز از هزار نفر مقتول و عده معتدبایی اسیر بود.

دلی بدندان کوستانی آسان نیست این یک کاری است که طول زمان لازم دارد. اگر محمد علی بکول زدن سها مطرف شده و ممکن است که این ظفر را حاصل کرده باشد ولی عدم ظفریت او در مقصودی که دارد قبل از وقت معین است او نمیتواند ظفر پیدا کند مگر کمی و قشون دولتی ایران آنها را بسولت منسوب خواهند کرد. مثل اینکه منسوب نموند که دومی را که در کوستان بدو سالارالدوله جمع شده بودند. بهر نوع که باشد این حرکت او حکومت ایران را بطور قطع معاف خواهد کرد و از ادای مستمری او که در ۲۵ ماهه اوست در حق او برقرار شده بود. و این پول بطور منقذ بصارف کارهای محکم خواهد رسید. سردار اسعد بلذ این اظهارات کشف پس از چند روز دیگر از پاریس به انگلستان رسید که پیشتر منضم شده بود و خواهد رفت در دعای که از وقایع ایران پیش از جنگی خیال ندارد.

پس از برنیت سالارالدوله و اتباع وی روشای بختیاری و یرم خان
تصمیم رأی دادند که اردوی دشمن را تعقیب نمایند . برای انمقصود اردو
بسمت نوبران و بهمان حرکت دادند

پس از چندی توقف در بهمان و مر حبت اردوی یرم خان بطهران اردوی
بختیاری بتعاقب سالارالدوله که به بروجرد رفته بود بسمت طایر حرکت
کردند . در ورود طایر اردوی بفرماندهی سردار بهادر و سلطانعلینان بهبا
السلطنه برای بروجرد گسیل گردید . قشون سالارالدوله از اشتریان
که پنج فرسخی بروجرد است برای جلوگیری بختیاری میا سنگر بندی کرده بعضی
از صبح تا غروب بختیاری بجنگ و یورش اشتغال داشت و تا
قریب اشتریان را تصاحب کردند

در موقع محاصره اشتریان از طرف سالارالدوله نظر علیخان با هزار نفر جنگ
محصورین رسید و او تا غروب مشغول جنگ بود در غروب مضمحل و فراری شد
در این جنگ تلفات بختیاری عبارت از هفت و بیست نفر مقتول
و مجروح بود . از طرف دشمن عده بسیاری از روشای اردو گرفتار و عده
مقتنابیهی هم مقتول و مجروح گردید سالارالدوله از خبر شکست اردوی خویش
بخرم آباد و از آنجا به پشت کوه و لرستان رفت و اردوی بختیاری هم برای
بروجرد حرکت کردند و از آنجا بفرات رفتند . روشای بختیاری هر یک بمقر ما مورث
رفتند

جنگ کرمان شاهان

چنانچه ذکر شد سالار الدوله و اتباعش در پی وجود ازار دومی بنیامینی شکت یافته بلرستان فرار کرد و از آنجا جمعی را دور خود گرد آورده بکرمان شاه رفت و کلیه آن صفحات مغشوش گشت .

از طرف دولت یار محمد خان کرمانشاهی با عده مجاهد برای دفع او حرکت کرد و در نزدیکی کرمان شاه جنگی واقع شد و سالار الدوله با اردوی ارشهر فرار کردند و یار محمد خان کرمان شاه را تصرف نمود

بعد از آنکه داود خان کلهر از عده یار محمد خان اطلاع حاصل کرد . مجدداً سالار الدوله را محکم گردید که کرمان شاه را محاصره نمایند . یار محمد خان تا مقاومت نیآورده فرار کرد و اتباعش یا مقتول یا اسیر شدند و کرمان شاه مجدداً بصره وی درآمد و بکیرتبه دیگر هرج و مرج در آن ناحیه سکفر ناگردید

این نوبت دولت فرمانفرما را بزرگوار و حکومت کرمانشاه مامور کرد و گری مساویان یفرم را با عده مجاهد بطرف عراق محمد تقی خان امیر جنگ و سلطان علیخان شهاب السلطنه را با پانصد سوار برای اشدر زرنجان اعزام داشت و دومی بنیامینی بدون جنگ وارد زرنجان شدند و اشدر فرار کردند

اما فرمانفرما از بهدان برای شورش حرکت کرد و درین راه مضاروف گرفتار
 با یکدسته از قوئون سالار قوئون فرمانفرما را بهر نیت داده و وعده توپ
 شنید را با قورخانه از او گرفتند و خود فرمانفرما چون قوای دشمن را
 زیاد دید صلاح چنین دید که موقعا عقب بنشیند
 چون عقب نشستن فرمانفرما انتشار یافت و بهم میرفت که کار اشرار کسب
 اهمیت نماید از طرف دولت به ارووی بختیاری و مجاهدین مکراف شد
 که اولی از رنجان و دومی از عراق با عجله و شباب تمام خود را بجنگ فرمانفرما
 بهدان رسانند . ارووی بختیاری و مجاهد در بهدان بکلیه گریختی شدند
 و یفرم خان هم از طهران با اتوبوسیل بهدان آمد . و ارووی بختیاری در
 تحت سرداری امیر جنگ و شباب بطریق با تفاق ارووی مجاهد به سمت شورش حرکت کردند
 در شورش جنگ شروع شد و تقریباً دو روز و ساعت کار زد و خورد امتداد یافت
 یفرم خان و چند نفر مجاهد بختیاری در اینجا مقتول شدند ولی عاقبت شورش
 بتصرف ارووی دولت درآمد و از سمرقین چهار صد نفر اسیر و سیصد نفر کشته گردید
 بعد از یفرم خان گرمی بریاست مجاهدین منصوب و صبح دیگر اردو از شورش
 بطرف کرمانشاهان حرکت کرد . پس از چند روز که اردو بوجه رسید
 ماچین قوای دولتی و داود خان کلهر و علی اکبر خان پیرش که با سه هزار سوار
 برای جلوگیری ارووی از کرمانشاه حرکت کرده بودند طرف عصر تصادم کرد
 داود خان

داود خان کلهر عصر روز ۲۸ به سالارالدوله ملحق گردید.

آزوز نظر به جنگ و گریز فکلی راه اردوی بختیاری و مجاهد دفاع کردند
از طرفین چند نفری مقتول و مجروح شد. روز دوم اردوی بختیاری و
مجاهد بطرف سگر نای داود خان و قشونش حمله کردند بعد از شش ساعت
جنگ داود خان و پیروانش کشته شدند و اشرار فرار کرده بکرمانشاه رفتند
اردوی دولت درستیون پنجه سخی کرمانشاه متوقف گردید. سالارالدوله
بعد از خبر شکست اردوی خود و مقتول شدن داود خان فرار آه بیست کوه رفت
و اردوی دولت بکرمانشاه وارد و فرمان فرما را ب حکومت منصوب کردند
پس از فرار از کرمانشاه سالارالدوله بیست کردستان رفت ولی دیگر کسی قدرت
نداشت با او همراهی نماید. تا اینکه یار محمد خان حسینعلی خان و مصیب خان و سید کاظم
که رئیس چهار دسته از مجاهدین بودند مهرانه با وی طرح دوستی بختند
پس از چندمی توقف در کرمانشاهان اردوی دولت با فرمانفرما بطرف کردستان برآی
سرکوبی اشرار حرکت کردند. از نیمه راه یار محمد خان حسینعلی خان و مصیب خان با دستجات
خودشان بر طبق نقشه که قبلاً طرح کرده بودند بطور فرار از اردو خارج شده مستقیماً به
کرمانشاه مراجعت کردند. و عمارت دولتی را بدون جنگ اشغال نموده شهر را تصرف
در آوردند. و با کمال عجله مراتب با سالارالدوله اطلاع داده او را به آمدن بکرمانشاه
دعوت نمودند. در آن هنگام سالارالدوله با تخفیر توکر که در کردستان عثمانی بود بعد از

ملاقات با فرستاده آن چهار نفر بطور چاباری برای کرمانشاه حرکت کرد در اوایل آذرماه
 ژوئیه ۱۹۱۱ وارد شهر شد . اردوی دولتی که از نجفیه و عده مجاهدان
 شخصی فرمانفرما مرکب بود بدون درنگ به سنندج حاکم نیشن کردستان است رفته و
 مدتی برای اصلاح امور در آنجا توقف کردند . توپهای شیندزی که در جنگ شورش
 بدست سالار افشاده و با زحمت بسیار به سنندج آورده بودند مجدداً بهمدان فرستاده
 وارد و برای سرکوبی سالار و مجاهدین یاغی نسبت کرمانشاه حرکت کردند
 در راه دو دسته قشون سالارالدوله که برای جلوگیری از اردوی دولتی اعزام شده بودند
 بدون جنگ فرار کردند . در نزدیکی دربند که ما بین کردستان و کرمانشاه واقع است
 اردوی دولت و قشون سالار که برای اشغال کردن حرکت کرده بودند بیکدیگر برخورد کردند
 چون اردوی سالارالدوله شنید که قشون دولت بدون آنکه آنها اطلاع داشته
 باشند به فرسخی رسیده اند شب همان روز فرار کرده و از جبال صعب المرور عبور نمودند
 بنمت سنندج رفتند . قشون دولتی برای کرمانشاه حرکت کرده و عرض راه از
 بقیه اردوی سالارالدوله بسیاری با قورخانه رناید گرفتار شدند . اردو وارد کرمان
 نشان شد و مدتی در آنجا توقف نمود . سالارالدوله هم با اردوی خود در سنندج قانع
 - چون در حلقه اردوی دولتی بواسطه طغی شدن بعضی از مجاهدین با سالار قدری
 بهم خورده بود رؤسای یعنی امیر جنگ و شهابالطنه و گرمی خان چنین صلاح دانستند
 که اردوی خود را بمتهمان حرکت داده در اساس کار اردوی برقی بدینند

از ایرود و بهت اسد اباد حرکت کرد ولی فرمانفرما با کمال جدیت در تکران فحاشی مشغول
 مذاکره با بهیت دولت گردید و مراجعت اردو را درخواست نمود .

از اینجست از طرف مصمم السلطنه رئیس الوزراء سردار محترم وزیر جنگ و سایر
 بهیت دولت تکرافات سخت بر وئسای اردو رسید که مراجعت نمایند . سردار اسد
 هم بر این حرکت و شتاب السلطنه مستقیماً تکرانی مخاربه فرمودند که بهیچ وجه نباید
 اسد اباد حرکت کنند و هر عده از اردو که با آنها همراهی نمایند بر داشته خود را
 بکرمانشاه رسانند . اردوی مجاهدین بواسطه اختلافی که نامین خودشان بودند
 بکرمانشاه مراجعت نمایند و بعد از آن فرستند اردوی بختیاری بکرمانشاه مراجعت کردند
 سالار الدوله از خبر حرکت اردوی دولتی که از کرمانشاه استفاده کرده . یار محمد خان
 و حسینعلی خان را بانه هزار نفر بطرف کرمانشاه حرکت داد و خودش با مصیب خان
 و هزار نفر قشون بطرف بهمان رفت

بعد از دو روز توقف اردوی دولت در کرمانشاه یار محمد خان و دستجات قشون
 که با انالی شهر به دست بود بطور بشیون شهر حمله کرد . و تا صبح سه ربع شهر را تصرف
 کردند و اردوی بختیاری و فرمانفرما فقط دفاع میگردند
 نزدیک صبح از طرف بهیارها جنگ سخت سواره شروع . و در این بین یار محمد خان
 کشته شد و امانه جنگ تا طرامتدا دریافت بعد از ظهر تمام قشون یار محمد خان
 و گرانده قشون لکری انگلیس تخن اختیار کردند و اینجنگ خیلی سخت بود تعدادی از

بختیاری و اردوی فرمانفرما گشته شد ولی از دشمن ششصد نفر مقتول و هفتصد نفر
متخلف گرفتار شدند . سالار الدوله که بطرف همدان حرکت کرده بود دست

مجاهدین مسلمان بسه گردی سید کاظم با و وعده داده بودند بدون جنگ همدان را
تسلیم او نماید محض اطلاع یافتن از کشته شدن یار محمد خان و کشت اتباع او
اردویش متواری و خودش با مصیب خان و یکصد نفر سوار فراراً تا نزدیک طهران
از طرف دولت سردار اشبح و ژنرال یلمارس سوئدی رئیس تعلیمات راهدارگری

برای گرفتاری او مامور شدند . ولی سالار بدون تامل بسمت نازندان تهرپارشد
محمد خان سالار اعظم با تعدادی از قشون بختیاری برای قلع و قمع او از طرف دولت
بازندان اعزام کردند

امیر اعظم مصیب وعده از سوار سالار را دستگیر کرد خود سالار از ترس اردوی
بختیاری که ویران قبیله می نمودند متسکیناً بسمت رشت حرکت کرد از تنگابن پسر
امیر اسعد جلوگیری از او کرد و جنگ شروع شد پسر امیر اسعد در طی جدال کشته شد
خود سالار فراراً بسمت کرستان رفت بعد بساعت دولت روس قرار شد
حقوقی با و بدیند و بفرستانش فرستادند شرح حکمها در بنات حضرت قاری

داستان فتح قندمار از مطالعات شخصی

حکمرانان خطه بختیاری را تا بجان میخوانند و حکومت این طبقه در وسط قرن ششم هجری

مردمان

شروع شد در زمان امیر تیمور جهان کشای ترکستانی مغرض گردید و آخرین پادشاه
 این سلسله اتابک افریاب ثانی است در زمان صفویه که مملکت ایران از بلخ
 چکنیز و همورا شده و در کار ملوک الطوائف نیز بار بسته بود بر رکان و
 مطیع شهریاران صفوی بوده اند و آن من بشتاد طغیان فرمان دارم که سلاطین
 آن سلسله با جداد مانوشته اند . در زمان استیلای افغانه و دوره
 فرقی که در آن عهد حکم فرما گردید بختیاری گاه گاه در صفحہ علیتکه ایران عرض
 اندام نموده اند حتی در زمان اقدار شهریار فشار یعنی نادر شاه بختیاری و
 نزدیکی صفهان بخود سری حرکت میکرده اند

پس از واقعه صحرای مغان در سال ۱۱۴۱ که اجماع و رسم سلطنت شهریاران فشار را
 مسلم گشت نادر شاه چهار هزار سوار بهشت لنگ و چهار لنگ بختیاری و ظل قشون
 کرد که بم غیبت او اسباب زحمت نشوند و هم از شجاعت و دلیری آنها استغناء
 نموده باشد و بقصد تسخیر افغانستان و مغان و ساکنین افغانه بقصد نافرمانی
 شهر را محاصره نمود . ولی مدت محاصره چندان طول کشید که نادر شاه برای آفتاب
 اردوی خود قصبه بهشم نادر آباد و نزدیک شهر محصور بساخت و چون در شهر مقرر
 آذوقه دو وازده ساله مهیا و استحکامات شهر بقابلیت متین بود انتظار داشت که چندان
 سال کار محاصره طول کشید قشون بختیاری از سستی سپاهیان نادر می گشتند و هم
 پیمان شدند و چنانچه رسم و آرزوی سگی را گشته عهد ببندد که بشهر یورش برند و در محبت

نمانند مکر و قتی که شهر را تصرف در آورند (این رسم هنوز هم در میان بختیاری
معمول است در تمام جنگهای بزرگ یک سنگ راکته و فن میکنند و میگویند بر کس
بدون تسبیح و ظفر مراجعت نماید روحش با آن سنگ محسوس خواهد شد)

خلاصه در وقت ظهر که نادر خواب بود بختیاری شهر یورش بردند از صدای
نای و هوی نادر از خواب بیدار گشت اول خیال کرد که از قلعه ناگهان حمله باز دو
کرده اند ولی چون اطلاع حاصل کرد که بختیاری برای گرفتن شهر رفته اند

در حال فرمان داد که اردو سوار شوند و خودش هم حرکت کرد چون نزدیک رسید

نخبر از بختیاریها را دید که بالای بار و ورشه و سبزی نادی را می چنیدند و می
میکند دولت دولت نادی است بختیاریها بعد از گرفتن قلعه قندار متوجه

تخیر ارک دولتی شدند که کسی بر آنها تقدم نخوید و جمعی را فرستادند تا دروازه را
بروی نادر باز کنند وقتی که نادر داخل شد و سمت ارگ رفت باز همان سبزی

می چنیدند و میگوید دولت دولت نادی است

نادر وارد ارگ شده بر تخت نشست ولی عرق حدش حرکت کرده در باطن او کاسه

طخ بود که بختیاری بدون قشون او قندار گرفته اند میرزا مهدیخان نهمین

در یافت و این دو بیت را نشا کرده بر خواند همه گویند بختیاری کرده بخت بیدار

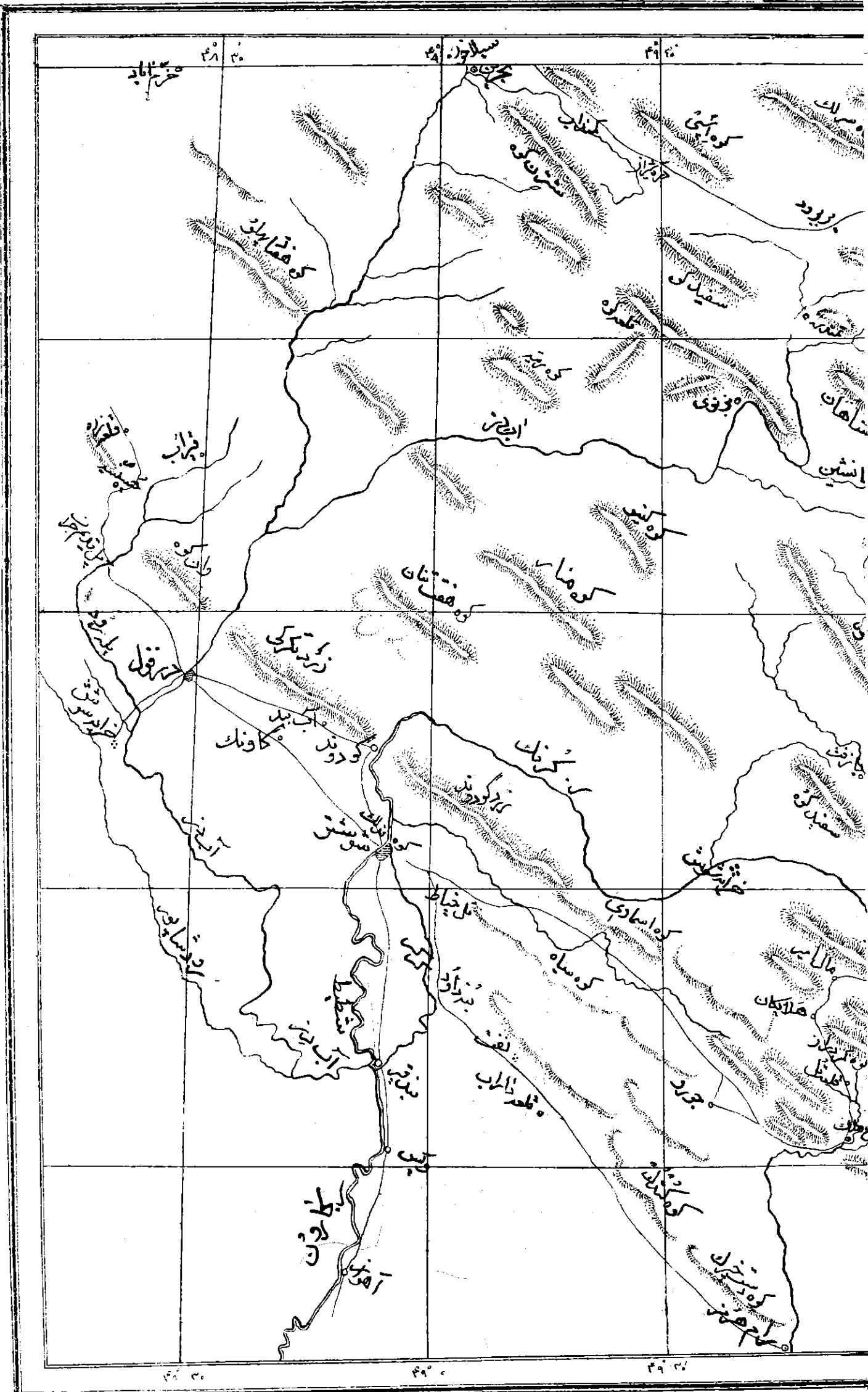
بود و یاری کرد . شاه ایران و نادر دوران خاک در چشم قنداری کرد نادر را

این بیت خوش آمد و حکم کرد که سپاهیان را قتل و غارت بکشند

اولی را دید که بر روی ارگ نوری

را دید

فتح قندهار در سال یک هزار و صد و پنجاه هجری بوقوع پیوست و هم در این سفر بجستاری
 تا هندوستان رفتند و در کتاب تاریخی که آقای ناصر الملک برای ناصرالدین شاه
 ترجمه کرده اند بدین مسئله اشارت رفته است. خلاصه در جنگ قطعی با قشون مجاهد
 هندی که پنجاه هزار نفر انباشته و دعوی نادر را تحت و فتح هندوستان مسلم کرد
 قشون نادر عبارت از پنج هزار سوار گردیده بود که چهار هزار سوارشان بجنگ شتغال
 داشتند و خود نادر با هزار سوار به سرکشی آنها میر پرداخت از آن چهار هزار هزار
 سوار بجستاری بودند. بعد از این جنگها بجستاری تقریب تمام نزد نادر حاضر
 کردند ولی طولی نکشید که آفتاب قبال نادر غروب کرد و سرتاجوردت و کرا
 خودش از بدن جدا گردید و مجد و مملکت ایران گرفتار هرج و مرج شد و از هر جا سرباز
 به سرکشی برخاست. مملکت وسیع او در میان سلی روزانی که سطوت نادری
 برای آنها مجال جنبش باقی نگذاشته بود تقسیم گشت. افغانستان را افغانه بردند.
 استرآباد و مازندران و کیلان در تحت استیلائی محمد حسن خان قاجار درآمد که ما را
 از بیم نادر در میان ترکه بپر میرود. او را با سجان را از اذخان فغان شغال کرد
 اما دلائیات خوبی را سه نفر از اوار متفق شده تصاحب کردند از این سه و نفر از طایفه
 بجستاری و موسوم بعلی مراد خان و ابو الفتح خان بود و دیگری از طایفه زند و کریمی
 نام داشت ولی بعد از ابو الفتح خان بحکم علی مراد خان بقتل رسید که بجان زند کرده
 در پیش قشون علی مراد خان بجستاری بود. علی مراد خان تا شیراز را بمصرف بردند



کسّه مرزا رضا خان مهندس الملک

عروضه بخسایری

در بختیاری مراجعت کرد که برای تصرف اذربایجان و طهران و توسعه دایره اقتدار آن
خود قشون جمع نماید ولی در بختیاری سید خانوار از طایفه زندیه که از کرمان قهر
کرده و بختیاری آمده بودند علی مراد خان را کشید . و سلطنت را بدون مدعی و
معارض برای کرمان گذاردند

در زمان آقا محمد خان نخستین پادشاه سلسله قاجار بختیاری با یکدیگر اتحاد داشتند و
بیشتر سلسله قاجار اطاعت نمی نمودند آقاخان یک جنگ با آنها کرده شکست فاحشی
یافت . ولی در این نوبت نیز مانند سایر مواقع از درتدبیر بیرون آمده میان بختیار
اختلاف انداخت بدین معنی که نصف بختیاری را با خود همراه و با تفاق آنها نصف
دیگر بختیاری جنگ کرده ایندفعه مطریت حاصل نمود . از آن زمان بعد بختیاری
تابع دولت شد . اسم بختیاری در واقع سترگ است یعنی در زمان صفویان
طایفه را بختیاری خوانده اند و چه تسمیه آنرا میدانم

چنانچه در طی مطالب کتاب گذشت بختیاری بدو تیره منقسم است بختیاری چهارلنگ
و بختیاری هفت لنگ و وجه تسمیه آنها چهارلنگ و هفت لنگ اینست
در تمام ایلات مالیات را از روی شماره حیوان می بندند ولی در هر ایلی از روی شماره حیوان
مخصوصی . در بختیاری هر هفت سال یک دفعه مادیها را بشمار آورده بر آنها مالیات
می بندند و هر شخصی حیوان دیگر داشته باشد آنرا بحساب مادیان وفق میدهند مثلاً پت
گو سفند ، چهارلغ ، چارگا و را مطابق یک مادیان حساب میکنند . مالیات هر
مادیانی هم در تیره های مختلفه تفاوت میکند چنانچه خود من دیده ام که یک تیره برای
هر مادیانی سال یکقران مالیات میدادست و تیره دیگر برای هر مادیانی سال سه تومان

میروداشته است . دولت اینست که در طرف هفت سال با طبع یک تیره قهرمی شوند و
 تیره دیگر غنی . مالیات ایل قهر را به ایل شی تمیل میکنند تا تعادلی حاصل گردد
 مالیات چهار لنگ را بحساب ما دیان شمار با تمام دریافت میدارند . ولی به ایل لنگ
 شمن مالیات را تخفیف داده اند از این رو میگویند چهار لنگ یعنی
 باید تمام مالیات ما دیان را برپروازند و هفت لنگ یعنی اگر مالیات دو ما دیان را
 به هشت قسمت نمایند هفت قسمت آنرا باید برپروازند و یک قسمت با آنها بخیده
 شده است (لنگ یعنی پا)

سابق بر این ایل چهار لنگ و هفت لنگ از یکدیگر جدا بودند و عداوت داشتند
 لیکن در زمان مرحوم حسینی خان افغانی این هر دو ایل متحد و یکی شدند
 بختیاریهائی که در بر وجود هشد طایفه قهری میگویند یعنی قهر کردار ملک بختیاری
 رفته اند و آنها نیز مرکب از دو قبیله هفت لنگ و چهار لنگ هشد
 در تاریخ شهر جبال کبیر ۱۳۳۳ سیصد و سی و سه هجری این
 سلطان محمد بن اسد اسطه نامی از اتمام کتاب بختیاری غنچه
 حاصل کرد و خانم آرزو نیز بنام فرخنده امیر روشن
 ضمیر معارف پر و حضرت شرف آقای سردار

ادام الله تعالی قابله موشخ میاید ع

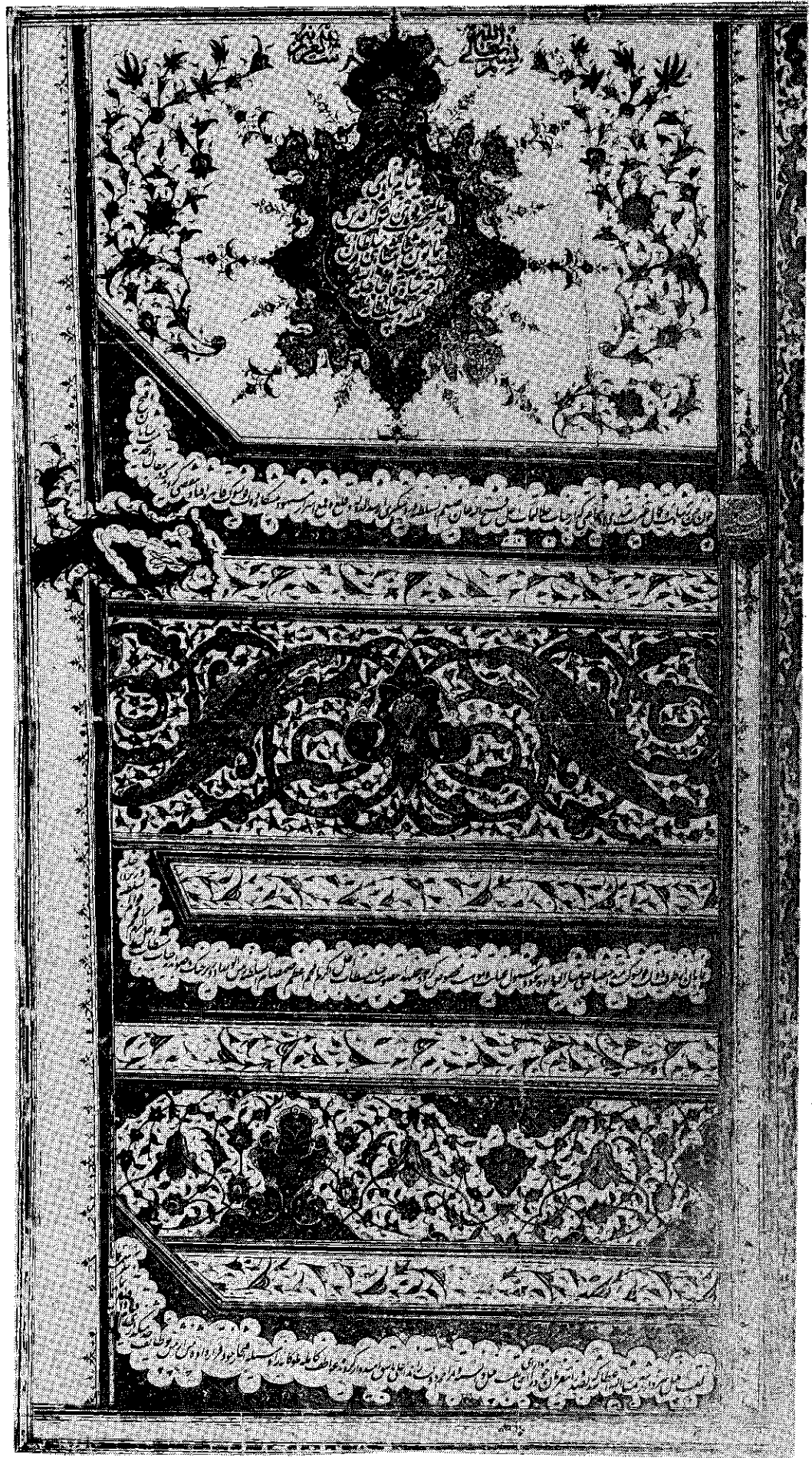
العبد محمد علی آسینی قریشی

*De hinc Camoenae! vos quoque ite, suaves
 Dulces Camoenae! Nam fatebimur enim,
 Dulces fuistis. Et tamen meae chartae
 Revisitote, sed pudenter et raro. Sultan Khamene*

کتاب تاریخ بختیاری را چون باینجا رسانیدم دیگر حالت نوشتن بایم باقی
 نماند سه سال است چشم ناپنا و دست و پایم سست و انحراف مزاج از جا
 صحت با خیالاتم مساعدت نمی نماید. کتابی که بنظر قارئین میرسد هفت سال
 قبل شروع شد. دو سال اول ملک المومنین مشغول نوشتن بود چهار سال
 بواسطه بروز موانع متروک افتاد و مجدداً امسال سلطان محمدخان با تمام تقصیر
 آن پرداخت. علت آنکه نمره صفحات آن چنانچه رسم است نوشته نشده
 ایست که بعضی از جزوات آزاد و موقع مراجعت از فرنگستان دیدم که نگارنده
 بنی بر مبالغه و غشاق نوشته آنها را برداشتم و سوزاندم و از آنجست تقصیر
 عده صفحات ممکن نشد آنچه در اینجا ملاحظه میشود قابل کمال اعتماد و اطمینان
 است. در این موقع که این کتاب را تمام میکنم یک جنگ خانمانسوزی
 در صفحه عالم برپا است که از اول دنیا تا بحال نظیر آن دیده نشده است و
 منم باینک حالت برشان و افسرده که با طبیعت از اوضاع این دست
 میدید اوقات خود را بنوشتن و ترجمه کردن کتب میگذاریم. (علی قلی بختیاری)



۱- غلامحسین خان سردار محنتم ۲- نصیرخان سردار جنگ ۳- سلطان محمدخان سردار اشجع ۴- یوسف خان امیر
 مجاهد ۵- جعفر قلیخان سردار اسعد ۶- محمودخان وزیر سلطان ۷- محمد جوادخان سردار اقبال ۸- جهانگیرخان
 پسر سردار اقبال ۹- محمد قلیخان (سرتیب) اسعد ۱۰- فتحعلی خان سردار معظم ۱۱- علیرضاخان امیر اکرم
 ۱۲- پرویزخان اسفندیاری ۱۳- عزتالله خان پسر امیر مخم ۱۴- امان الله خان سردار حشمت ۱۵- محمد رضا
 خان سردار فاتح ۱۶- علیرضا خان ضرغام ۱۷- غلامرضا خان سردار بختیار ۱۸- علی محمد خان سالا ظفر ۱۹- امیر
 منصور خان بختیار ۲۰- تیمور خان (سپهبد بختیار)



سند اعطاء لقب سردار ارشد به ضیغم السلطنه جهت دستگیری ارشدالدوله فرمانده
سپاه محمد علیشاه و سرکوبی اشراَر (مجموعه آقای عباسعلی ارشد بختیاری)



از راست بچپ: نصیرخان سردار جنگ بختیاری، حاج خسرو خان سردار ظفر و مکرم الدوله حکمران کاشان
 از راست به چپ: چراغعلی خان سردار صولت - محمد رضا خان سردار فاتح - محمد خان سالار اعظم و دکتر عیسی خان



نفر وسط نشسته سردار صولت (چراغعلیخان)
 ایستاده قدیر - آقا فرهاد - خداکرم خان برادر سردار صولت و فریدون (از مجموعه
 های عباسعلی ارشد بختیاری)



نشسته از چپ بر راست ردیف اول یازدهمین

۱- مرتضی قلیخان ۲- امیر مجاهد ۳- سردار ارشد ۴- سردار ظفر ۵- امیر مخم

۶- هوزیرالسلطنه ۷- سردار محترم .

ردیف دوم ۱- سالار اکرم ۲- امیر حسینخان ظفر

ردیف بالا بین دو ستون نفر دوم منتظم الدوله نفر سوم مصطفی قلیخان

نفر چهارم خلیل خان (از مجموعه آقای عباسلی ارشد بختیاری پسر چراغ

علیخان سردار صولت)

فهرست ها

۱- فهرست اماکن خجسته ارفیالی صفحه ۷۶۸

۲- فهرست ایلات و طوایف صفحه ۷۸۳

۳- فهرست نامهای اشخاص صفحه ۷۹۰

فہرست اماکن جغرافیائی

موضوع	شمارہ صفحہ	موضوع	شمارہ صفحہ
		" آ "	
۷۴۸	اُدسا		
۲۳۱	اُدن	۴۱۳	آب بید
۷۰	اُرالی (رود)	۴۰۰-۴۰۱	آب ذر
۶۸	اوسلا (اوسرا)	۱۶	آب رز
۶۸	اوسیل	۲۷۸	آب زرد (رودخانہ)
۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۳۷۱-۴۸۰	اوسیل	۳۱۳-۳۴۴	آب کرگر
۵۶۳-۵۸۹-۷۷۷-۷۴۹		۴۷۸	آب کون
۴۴-۴۶-۴۷-۷۹-۴۱۳	اوسدل	۳۷۹-۳۸۰	آب کوزنگ (رود)
۵۶	اوس (شہر)	۴۵۷	آب کوزنگ (کرن)
۱۲	اوسن	۶۲	آتن
۲-۱۲-۵۳۲	اوسستان	۲۶-۷۴-۸۴-۹۳-۱۰۰-۱۸۶-	آذربائیجان
۵۴-۱۴۱-۱۷۶-۲۰۸-۲۱۶-۲۰۳-۲۳۵-	اوسپا	۱۸۷-۱۸۹-۴۵۱-۴۵۲-۴۷۸-۴۹۳-	۴۹۴
۲۴۰-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۸-۲۹۰-۳۸۵-	۵۷۳-	۵۴۶-۵۵۷-۵۶۱-۵۹۵-۷۴۹-۷۶۴	
۵۸۰-۵۸۱-۵۸۷-۵۹۲-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۹-		۳	آارات (آخری داغ) (کوه)
۶۴۰-۶۴۲-۶۴۶-۶۴۷-۶۷۷-۶۷۸-		۳	آران
۷۴۷-۷۵۰		۶۲۳	آریان
۴۷۸	اوسمی	۱۴۷	آسماری (کوه)
۶۴۹	اوسچی	۳۹۹	آسیا
۷۲۶	اوسیبہ	۶۴۱	آسای تملزی
۵۳۷	ازنا	۳۷۸	آگ تمبرش (کوه)
۸۴-۴۹۳-۷۴۱-۷۴۹-۴۸۲-۷۶۳-	استرآباد	۶۳۹	آلبانی
۳۵۹	استکی (قریہ)	۷۴۵-۷۵۲	آلمان
۷۵۹	استاداد	۶۲۱	آلامید
۳۱-۱۹۶-۳۷۲-۳۸۵-۴۷۸-	اسلامبول	۱۸۷	آلام براغوش
۵۵۷-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۹-۷۳۲-۷۳۴-۷۳۵		۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸	آتران شوشونگا
۷۳۷-۷۳۸-۷۴۱		۶۳۵	آوردجان (رود)
۲۷۸-۲۷۹	اسٹاری		الف
۷۱۱	استرانکوه	۲۸-۲۷۸-۲۷۹-۶۲۱-۶۳۲	ابوالعباس (قریہ)
۷۹	استرجان	۲۹۴-۲۹۵-۳۷۵-۷۰۳	ابوشہر
۷۵۴	استرنیان	۲۹۳	ابوشید
۲۱۰-۲۱۱-۲۱۵-۲۲۵-۲۴۷-	اسکفت سلمان	۷۰۳	ابہر
۵۴۰-۵۹۸-۶۸۲-۶۸۶-۶۸۹-۶۹۴-		۶۵	آرتو (کوبستان)
۶۹۷-۷۰۱		۲۶۵	آتابیک (چشمہ)
۱۲-۶۲-۶۵۹-۶۷۲-۶۸۹	اصطخر	۱۸۳	احمدآباد

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
اصفهان	۶-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳	اکره	۵۸۰
	۲۴-۲۵-۲۶-۳۱-۳۲-۵۴-۵۷-۵۹-۷۶-۷۷	اکسین (کوه)	۶۳
	۷۸-۷۹-۸۱-۸۳-۸۴-۸۵-۸۷-۸۸-۸۹	الائی (رود)	۶۹
	۹۰-۹۱-۹۲-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۹-۱۰۵	الوتوس (نیم یونانی رود کارون)	۶۳۵
	۱۰۶-۱۱۲-۱۱۳-۱۲۴-۱۲۷-۱۳۱-۱۳۷-۱۳۸	المر	۷۰۲
	۱۵۳-۱۵۸-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۷-۱۷۸	القد (رود)	۱۰۳
	۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۹۵-۱۹۶-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۷	الام ۷۰۰-۶۹۶-۶۷۴-۶۷۳-۶۲۴-۶۲۳-۶۲۲	
	۲۲۹-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۸	الان	۶۲۳
	۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۴-۲۴۷-۲۵۱-۲۵۲	الورکن (قریه)	۲۶۵
	۲۵۵-۲۵۹-۲۶۴-۲۸۰-۲۸۶-۲۸۸-۲۸۹	الوند (کوه)	۶۸۸-۷۱۲-۷۱۳
	۳۰۲-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۷-۳۵۰-۳۵۹-۳۶۸	العیانی	۶۲۲
	۳۶۹-۳۷۱-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۸	العیائیس	۶۲۲-۷۰۰
	۳۸۳-۳۸۴-۳۸۶-۴۰۳-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۸-۴۱۰	الافزاده بابا احمد	۱۰۵
	۴۱۳-۴۱۴-۴۱۸-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵	امردی	۲۲۳
	۴۲۹-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳	اندکا	۵۳۱-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۹
	۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۸-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۴	اندکاء (رود)	۱۰۳
	۴۷۵-۴۷۷-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳	اندکان	۱۲۷
	۴۸۴-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۵۰۵	انزی	۵۸۹
	۵۱۵-۵۱۹-۵۳۲-۵۴۲-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶	انژن	۲۱۴-۲۱۵-۲۲۳
	۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴	انس (انژن)	۶۶-۶۷
	۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۲-۵۶۴-۵۶۵	انگوز	۴۴۳
	۵۶۶-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۷-۵۷۸	انگارتین	۷۵۳
	۵۷۹-۵۸۱-۶۱۱-۶۱۴-۶۱۶-۶۲۰-۶۳۳	انگلیس	۱۸۰-۱۸۱-۱۸۴-۱۸۵-۱۹۶-۲۲۹-۲۳۴
	۶۳۵-۶۳۹-۶۴۵-۶۴۶-۶۶۲-۶۶۴-۶۶۹		۲۶۳-۲۷۳-۲۸۹-۲۹۴-۳۲۰-۳۳۸-۳۴۵
	۶۷۰-۶۷۵-۶۷۶-۶۸۹-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۶		۳۶۹-۳۷۳-۳۷۷-۴۰۵-۴۱۰-۴۱۷-۴۱۸
	۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۵-۷۱۶-۷۴۵-۷۴۸		۵۱۶-۵۲۶-۵۴۸-۵۵۳-۵۵۷-۵۶۱-۵۶۲
	۷۴۹-۷۶۱		۵۶۶-۵۷۲-۵۸۱-۵۸۲-۵۹۲-۵۹۳-۶۴۱
	۱۰۱-۵۶۰-۶۱۹		- ۶۴۲-۷۵۹
الطیش		اوجا	۶۵-۶۹
اغورلوبیک بیات	۱۳۴	اورجن	۳۲
افرات (رود)	۳۸۰	اوجبی	۶۲۲
افغانستان	۱۵-۱۵۸-۳۴۵-۶۴۰-۷۰۵-۷۶۱-۷۶۳	اوجا	۶۹
اقیانوس هند	۶۸	اوجا	۶۶
اکراد (قریه)	۱۰۷	اورتینه (رود کردستان)	۶۹۰
اکراه	۱۷۶		

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
ادرن اوره	۷۲۶	۶۴۱-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۹-۶۵۰-۶۶۲	
ادکین (کوهستان)	۶۱	۶۶۷-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۶-۶۷۷-۶۸۰-۶۸۱-	
ادکیان	۶۸۹-۶۹۰-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-	۶۸۹-۶۹۹-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-	
ادکی (ادکیان)	۶۹۵-۶۹۶-۶۹۹	۷۱۱-۷۱۲-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-	
اهر	۶۹۷-۶۹۸	۷۱۹-۷۲۵-۷۲۸-۷۳۰-۷۳۲-۷۳۴-۷۳۷-	
اچواز	۱۸۷-۱۸۸	۷۴۸-۷۴۹-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷	
ایرج	۱۶-۳۱-۹۱-۲۱۷-۳۱۷-۳۱۸-۶۲۲-	۷۴۸-۷۴۹-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۶۱-۷۶۲	
ایرج (ایرج)	۶۲۳-۶۲۶-۶۳۴-۶۳۶-۶۳۷-۷۰۲-۷۲۸	۷۷	ایرج (ایرج)
ایرج	۷۰۲	۴۵۶-۴۶۶	ایرج
ایرج	۲۷-۳۰-۳۳-۳۶-۱۰۵-۲۱۵-۶۲۷	۱۷-۱۸-۱۹-۵۷-۵۹-۷۹-۱۴۹-۱۴۳-	ایرج
ایران	۳-۴-۵-۶-۷-۸-۱۰-۱۱-۱۲-۱۴-۱۶	۲۱۰-۲۱۷-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۹۰-۳۹۴-	ایرج
ایران	۱۷-۵۴-۶۰-۶۲-۶۸-۷۲-۸۴-۸۶-۸۷	۴۰۲-۶۲۸-۶۳۳-۶۶۶-۶۸۷	ایرج
ایران	۱۰۰-۱۲۲-۱۲۴-۱۳۴-۱۳۹-۱۴۸-۱۵۵-۱۵۶	۶۴۹	ایفغانستان
ایران	۱۵۷-۱۶۵-۱۷۲-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۹-۱۸۸-۱۹۰	۶۶۱	ایلام (عیلام)
ایران	۱۹۷-۲۰۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۸-۲۲۲-۲۳۵-		
ایران	۲۳۸-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۵-۲۵۵-۲۶۲-۲۶۳-		
ایران	۲۶۴-۲۷۵-۲۸۷-۲۸۹-۲۹۴-۳۰۲-۳۰۸-۳۱۲		
ایران	۳۱۵-۳۱۶-۳۱۸-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۷-۳۴۵-		
ایران	۳۵۰-۳۵۳-۳۶۹-۳۷۵-۳۷۶-۳۸۲-۳۸۵		
ایران	۳۹۵-۴۰۱-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۸-۴۱۰-		
ایران	۴۱۱-۴۱۳-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۲-۴۲۴-۴۲۵		
ایران	۴۲۶-۴۲۷-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-		
ایران	۴۳۷-۴۴۰-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۶-۴۴۹-۴۵۲-		
ایران	۴۵۳-۴۵۴-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۹-۴۶۱-۴۶۲		
ایران	۴۶۸-۴۶۹-۴۷۲-۴۷۴-۴۷۶-۴۸۴-۴۸۵		
ایران	۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۲-۴۹۴-		
ایران	۴۹۴-۴۹۷-۴۹۹-۵۰۲-۵۰۵-۵۰۸-۵۱۶-		
ایران	۵۲۵-۵۲۶-۵۲۹-۵۳۰-۵۴۴-۵۴۶-۵۵۰-		
ایران	۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۳-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷		
ایران	۵۶۸-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-		
ایران	۵۸۱-۵۸۲-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-		
ایران	۵۸۹-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۶۱۵		
ایران	۶۱۷-۶۱۹-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۹-		
باباجان (قریه)	۲۴۱		
بابل	۶۵-۶۷-۶۹-۷۲-۲۱۶-۴۱۷-۶۲۳-		
بابرون	۶۳۴-۶۵۹-۶۶۶		
باجلان	۶۲۳		
بخستری (کوه)	۵۱۸		
بافخر	۵-۱۰		
بادکک	۱۵۸		
باران گرد (چشمه)	۱۸۲-۱۸۳-۱۸۵		
بادرای	۲۷-۲۸-۶۲۹-۶۳۰		
بادکوبه	۱۳۳		
بارفروش	۶۱۹-۷۲۶-۷۳۲-۷۴۹		
بازنده (کوه)	۷۲۵-۷۲۶-۷۳۲		
بازفت	۵۰۳		
باطوم	۱۰۶-۲۰۹		
باغ انوشیروان	۱۶۷-۴۶۷-۷۲۶		
باغ ملک	۲۹۷-۳۴۳		
باغ ملک جانی	۲۸-۲۷۸-۲۹۱-۳۰۸-۳۴۴-۶۳۰-		
	۶۳۱-۷۰۰		
	۱۰۳		

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
بکرتا	۳	مبئی	۱۷۶-۳۷۳-۳۷۵-۳۷۶-۵۱۰
بکرتوس (رود دماز)	۳	بنارد	۱۰۴
بکرتیا	۳	بندان	۲۱۱
بنک	۶۳۲	بندر دلم	۳۷۵
بجرا لامیض	۶۷-۶۸-۷۴	بندر عباس	۱۰۰
بجرجندر	۶۸-۶۸۸	بندر ناصری	۵۱-۱۷۷-۲۱۴
بجرین	۸۴-۳۷۰-۴۷۶	بندر قیصر	۱۰۴-۶۳۵-۶۳۶
بخت آردختیار	۳	بنوند (قریه)	۳۶۰
بختگان (در ماه)	۱۹-۲۰	بنه وار	۴۹۰-۱۵۱
بختیاری (رودخانه)	۳۸۶	بوجی (قریه)	۳۳
بختیاریه	۱۱	بوربور	۵۳۷
برود	۷۱۱-۷۱۳	بوکر	۲۴۷
برین	۱۰۱-۲۱۶-۶۱۹-۷۴۵	بورس (ره)	۲۴۸
برم جمال چشمه	۲۹	بوشهر	۵۲۴-۵۶۶-۶۱۹
بروجسد	۱۲۷-۱۳۴-۱۳۷-۱۶۶-۱۷۲-۱۹۶	بوله (رودخانه)	۲۶۴
۴۶۳-۴۰۱-۳۸۶-۳۸۴-۳۸۲-۲۳۰-۲۲۹		بوم سیر	۱۰۳
۵۱۲-۵۰۲-۴۹۷-۴۹۶-۴۹۵-۴۸۳		بهارستان	۱۸۴-۵۶۶
۶۷۶-۶۳۵-۵۲۴-۵۲۲-۵۱۹-۵۱۸-۵۱۷		بهبان	۱۶-۲۱-۲۳-۱۹۷-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳
۷۶۵-۷۵۵-۷۵۴-۷۱۳-۷۱۱		۳۶۸-۳۷۴-۳۶۱-۳۶۲-۳۳۷-۳۲۲-۲۹۶-۲۹۵	
بزم جمال چشمه	۶۳۱	۴۰۷-۴۱۸-۴۶۴-۵۲۳-۶۱۵-۶۵۵-۶۶۲	
بزم نوی	۵۳۸	۶۶۴-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۹۹-۷۰۷-۷۰۸	
بستان (نگ)	۳۵۶-۳۵۸	-۷۱۰-۷۵۷	
بشیره	۱۲۴	بخت آباد	۱۸۴
بصره	۹۱-۱۰۴-۳۱۷-۳۲۰-۳۴۷-۴۸۱	بشتی (قریه)	۴۶
۶۳۳-۶۲۹-۶۲۵-۵۹۵-۵۱۶-۴۸۴		بشت هرمنز	۳۸۶
بغداد	۹-۱۴-۷۰-۷۶-۷۸-۹۱-۱۱۰-۱۱۴	بهمی	۲۷-۲۸-۲۹-۶۰-۱۰۴-۳۷۰-۶۳۲
۲۷۳-۲۸۷-۱۳۶-۱۳۴-۱۳۳-۱۲۳-۱۲۲		بیات	۱۱۸-۱۲۳
۴۷۸-۴۶۹-۳۶۷-۳۶۶-۳۴۷-۳۴۶		بید آباد	۴۹۱
۵۱۶-۵۱۵-۴۹۰		بیستون	۶۲۲-۶۶۰-۷۰۱-۷۵۷
بکرتا	۳۹۹		
بلباش (قریه)	۲۰		
بلخ (باغد)	۳-۶۸-۶۹		
بلوچستان	۶۱۶		
بیستون	۳۰		

شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه	موضوع
۴۰۵	ترازن	۶۲۲-۶۶۷-۶۶۸-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-	
۴۵۳	ترت	۷۵۱-۷۵۳	
۱۳۳	ترساق	۶۲۳	باز
۶۳۶	ترعه همنشه	۶۳۶-۶۹۰-۶۹۲-۶۹۷	پازی تکریس
۶۸-۴۱۹-۴۳۰-۶۴۹-۶۵۳	ترکستان	۶۱-۶۳	پاسی تکر (رود)
۶۹۸	ترنگ (رود)	۶۲۳	پاطاق (کوه)
۷۰۲	تتر (شستر)	۵۳۸	پرچل
۴۹۲-۷۲۶	تطیس	۱۰۰-۲۱۸-۲۷۵-۶۸۹	پر سپیس
۶۲۸	تل الشمس (تیه اشاب)	۲۲۳	پرن (رود)
۴۶۷	تلاب	۶۹۰-۶۹۹	رکس
۱۰۳	تل خسروی	۶۴۹	پش بالغ
۶۵۲	تلاجه (دراجه)	۲۵-۴۰-۴۰۱-۴۱۷-۴۹۵	شکوه
۵۳۸	تمن در (کوه)	۵۱۷	شکوه فلی
۷۶۰	تنکابن	۶۴۸	پکن (خانایغ)
۱۵۷	توران	۱۸۸	پل خدا آفرین
۲۹-۶۳۲	توله	۷۹	پل بره
۷۶	تومان کیت (بوتا)	۸	پل شاد دروان
۳۷۵	تون	۴۷-۵۰-۷۹	پل عمارت
۵۴۹-۵۵۰-۵۵۳-۵۵۵	تهران	۵۱	تل نانی
۷۰	تنگره نزرگ	۴۸۳	ناده آباد
۷۰	تنگره کوحک	۲۹	تنگ
۷۰	تیکرین	۵۶	تیلی
۷۰	تیکرش	۶-۲۳	تهله
۴۲۹	تیلورتی	۳۳	سرادمه (قره)
۲۳۲	تیرون	۸۱	مش آب گزنت (رود)
		۷۰-۴۰۰-۴۰۱-۷۱۱	شکوه
	ج		ت
۱۶	جالبق (جالبق)		
۱۵۷	حاضر	۱۷۶	تاج محل
۲۹-۶۳۲	جاردب	۷۶-۱۱۱-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۸-۲۷۱-۳۷۱-	تبریز
۱۵۷-۱۵۸-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵	جام	۳۷۲-۴۲۱-۴۷۹-۴۹۴-۵۰۵-۵۴۵-۵۵۵	
۱۵-۱۶-۲۷-۲۸-۲۹-۶۰-۱۰۳-۱۳۹-	جانگی	-۵۵۸-۵۶۵-۵۷۲-۶۴۰-۶۶۵-۷۲۳	
۱۴۲-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۷۱۶-		۱۸۲-۱۸۳	تیه سیف
۱۰۱	جانگی بختیاری	۶۶۰	تخت (لسان)
۱۴۲-۵۰۳	جانگی سردسیر	۶۶۵	تخت حبشه

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
جانگی گرمیری	۱۵۲-۴۰۶-۵۰۳-۵۲۶	۵۱۶-۵۱۷-۵۱۹	
جابه حمل	۶۷-۶۹	چاخور ۶۲۷-۶۳۹-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶	
جادر	۹۷	چاخور ۱۵-۲۲-۱۶۶-۱۶۸-۱۶۹-۴۱۱-۴۱۲	
جانزون (قریه)	۳۷۵	۴۱۴-۵۳۱-۵۳۲-۵۶۷-۵۷۰-۶۱۴	
جانیه دن	۳۹۲	چاکرک ۴۶۰	
جبال	۱۵۸	چکانور ۶۲۸	
جبال اسبوز	۶۸۷	چکانوزاد ۶۲۷	
جبال الوند	۷۱۱	چکاسرخ ۶۲۷	
جبال رازوند	۷۱۲	چکاسیاه ۶۲۷	
جبال زارگرس	۶۹۹-۷۰۳-۷۱۰	چلو ۵۳۱	
جبال لر	۵۴۲	چلده که (قریه) ۲۴۴	
جبل السماق	۳۱۵-۱۴۱-۱۰۹-۱۰۷-۷۴-۲۴	چیم (قلعه) ۲۹۳	
جبل الاکراد (کوه)	۶۲۹-۵۳۷-۷۴	چیمچای ۴۵۲	
جراحی رود	۳۴۰-۳۱۸-۳۱۷-۲۱-۱۶	چیم صابی ۵۱۲	
جربادقان	۱۱۲-۱۲۷-۱۳۱	چول (تنگ) ۳۱۲	
جربکی (قریه)	۱۰۱	چارمجال ۵-۲۰-۲۱-۲۳-۲۵-۲۶-۹۹-۱۵۳	
جسان	۱۳۳	۴۱۰-۳۸۰-۳۷۶-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۰-۱۶۸-۱۶۱	
جلفا	۴۲۵-۳۷۶-۲۳۲-۹۵	۵۱۹-۵۰۲-۴۹۶-۴۸۰-۴۷۸-۴۱۲-۴۱۱	
جبلکان (قریه)	۳۴۷	۶۲۵-۶۱۹-۶۱۱-۵۹۳-۵۷۰-۵۳۲-۵۳۰-۵۲۲	
خوشان	۴۸۵	۷۱۵-۷۱۴-۷۱۱	
جوزان	۴۹۱	۶۵۰-۶۴۴	
جوشقان	۴۹۷-۱۸۰-۱۶		
جوما (قریه)	۲۹۲	حجاز ۳۹۳-۵۱۶	
جوتقان	۴۶-۴۵-۴۴-۴۲-۴۰-۳۸-۳۷	حسرتان ۱۸۸	
جوی سر	۳۷۶-۱۷۹	حسن آباد ۱۸۱-۱۸۲	
جوی سرد	۹۲-۲۴	حسین آباد (قریه) ۳۱۷	
جهرم	۷۷	حلب ۲۴-۷۴-۱۰۷	
صحن	۴-۵	حویزه ۸۵-۸۶-۳۰۲-۳۴۶-۳۵۱-۴۶۲-۴۶۴	
چالین	۷۱۱-۴۷۴-۴۷۱-۳۸۶		
چالسا	۵۳۷	خارک ۳۷۳	
چشمه فونی	۱۰۳	خاله آباد ۱۷۹	
چب	۵۱۴-۵۱۲-۵۰۸-۳۵۰-۳۳۳-۳۲۴	خزرتو (آپرتو) ۶۶	
		خشن ۶۴۹	
		خدی ۲۲۳	

شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه	موضوع
۵۴۴	دائر	۸۴-۹۲-۹۳-۹۴-۱۰۰-۱۲۷-۴۰۳-	خراسان
۶۳-۶۹-۷۰-۶۳۶-۷۰۶-۳۸۶-۴۲۶	دجله	۴۵۳-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۳-۴۸۵	
۶۳	درجیل	-۴۹۱-۵۹۵-۷۰۵-۷۲۶	
۳۴۸	دختر (قلعه)	۲۴۸-۱۰۳-۶۳۵	خرسان رود
۷۰۶	دران بند	۹۰-۱۲۵-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۵-۱۳۶-	خشم آباد
۱۲	دریای خنسر	۴۰۱-۴۵۴-۴۹۵-۵۲۴-۷۵۴	
۱۳۷	دریای عمان	۴۷۹	خرم آباد فیلی
۷۸	درند گرم رود	۱۹	خره زاد (پل)
۱۱۳	درند کُر	۲۲۹	خسرو آباد
۴۶۳	درجزین	۴۷۷-۴۷۹	نخت
۷۷	درره	۴۷۷	خفر
۳۷-۴۴	درکش درکش (تنگ)	۱۸۶	خلخال
۱۱۱	درود	۱۷-۶۳-۶۵-۶۶-۶۸-۷۰-۸۴-	خلیج فارس
۲۶۹	دره سوس (سوش)	۲۸۹-۲۹۰-۲۹۳-۳۲۱-۳۲۵-۳۳۶-۷۰۳-۳۱۳	
۲۰۸	دره ششی	۴۹۲-۴۶۴-۴۶۵-۵۳۷	خیل آباد
۵۲۸	دره قائد	۱۰۰	خسره (کوبستان)
۵۲-۵۳	دره فز (قریه)	۴۸۸	خوارزم
۳۱-۳۲	دره دان (تنگ)	۴۷۴-۵۰۴-۵۱۹	خوانسار
۵۴۱	دره زان (کوه)	۵-۹-۱۰-۱۱-۱۷-۱۸-۱۹-۲۱-۲۳-	خوزستان
۵۷۱	در شهر	۲۴-۳۲-۵۷-۶۵-۷۷-۱۱۲-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰-	
۳۹۸	در (رود)	۱۲۵-۱۳۰-۱۳۷-۲۱۵-۲۲۰-۲۲۹-۲۴۷-۲۶۲-۲۵۵	
۲۱۷	دره در	۲۸۱-۲۸۵-۲۹۰-۲۹۸-۳۰۴-۳۱۶-۳۱۸-۳۲۱-	
۳۱۲	در	۳۲۷-۳۵۰-۳۶۰-۳۶۲-۳۶۷-۳۷۴-۳۷۵-	
۸-۱۶-۲۰-۲۱-۴۵-۶۶-۹۷-۱۰۴-۱۲۰	درزول	۳۷۶-۳۸۶-۴۰۱-۴۵۴-۴۵۷-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶	
۱۳۷-۱۹۶-۲۶۴-۲۹۸-۳۰۴-۳۰۶-۳۴۷-۳۶۷-		-۴۹۹-۵۰۲-۵۰۵-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۸-۵۲۲-۵۲۴-	
۳۷۴-۳۹۸-۴۰۰-۴۰۷-۴۱۳-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۹-		۵۲۵-۵۲۶-۵۴۳-۵۴۴-۶۲۲-۶۲۴-۶۲۶-۶۲۸-	
۴۶۷-۴۹۷-۴۹۹-۵۰۰-۵۱۲-۵۱۶-۵۱۷-۵۲۲-		۶۲۹-۶۳۳-۶۳۶-۷۰۳-۷۱۶	
۵۲۵-۶۳۵-۶۴۳-۶۶۹-۶۷۶-۶۸۶-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۶		۸۸-۸۹-۹۰-۷۱۲	خونسار
۲۵۱-۴۸۶-۵۳۱-۷۰۱-۷۱۱	درملکان	۵۰۵-۵۱۵-۵۶۳	خوی
۳۵۱	درزین کشت	، ،	
۴۸۶	درزیران	۱۰۲	داراب
۳۶-۳۷-۳۸	درستنا (قریه)	۱۱۹	دانشان (قریه)
۴۷۷	دشت ارجن	۸۴	دغستان
۲۹۳	دشت نیتون	۳۸۶	دالکی (رودخانه)

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
دشت گرگان	۶۶۶	رستان	۱۹
دشت مغان	۹۲	رستان بختیاری	۵۴
دلا (کوه)	۳۵۴-۳۵۸	رستم کراد	۶۲۱
دل ببت	۲۲۳	رشت	۷۹۰
دشت	۲۱۷-۶۵۰	زنگین	۵۴۱-۵۴۳
دورق	۱۷-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۴	رودبار (رود)	۲۴-۱۰۳
دورق الفرس	۶۲۴	روشنیه (روس)	۲۹-۶۱-۶۸-۱۶۵-۱۷۶-۱۷۹-
دوشان تپه	۱۸۴	۱۸۰-۱۸۱-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۸-۲۹۹-۴۱۸-	
دویلان	۷۹	۴۸۴-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۵۱۶-۵۴۱-۵۵۲-۵۵۴-	
دواز (رود)	۳	۵۶۱-۵۶۲-۵۶۴-۵۶۶-۵۶۷-۵۸۲-۵۸۴-۶۱۵-	
دهشت	۴۵۰-۴۵۲	۶۴۰-۶۴۱-۶۴۳-۷۳۰-۷۴۸-۷۴۹-۷۶۰-	
دهلی	۱۷۶-۴۷۰-۵۸۰	روم	۴۴۹-۴۵۶-۵۰۵-۵۰۸-۵۱۶-۵۷۱-۶۷۲-
دهلیسه	۱۲۲	دی	۴۷۷
دیار کر	۴۸۹	" ز "	
دیار کند	۲۴۹	زاکرس (کوه)	۶۸۸
دیشاه	۱۸۳	زاینده رود	۲۲-۳۱-۱۳۷-۱۹۶-۳۷۸-۳۷۹-۴۸۹-
دیم	۱-۲۹۱-۲۹۵	۴۵۷-۴۶۸-۴۴۳-۶۳۵	
دینارون	۴۶۰	زرگنده	۷۴۲
دنیارونی (دنیارانی) (کوه)	۶۸۷	زردکوه	۶۴-۱۳۷-۱۹۶-۲۳۲-۲۹۸-۳۰۲-۳۵۹-
دیور (رود)	۶۸۳	۳۸۶-۴۷۷-۵۲۹-۶۴۳-۷۱۱-۷۱۴	
" ر "	۱۰۳	زردکوه بختیاری	۴۸۰
راد	۲۵	زر	۵۴۲
رام اردشیر	۵۴۴	زردگون (قریه)	۶۴۵
رامجرد	۴۷۶	زارا (کوه)	۲۴
رامحضر	۱۵-۱۶-۲۰-۲۱-۲۷-۲۸-۲۹-۶۰-	زنجان	۱۸۷-۵۸۶-۷۵۵-۷۵۶
۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۲۷-۲۱۸-۲۷۸-۲۸۳-۲۸۴-۲۹۲		زنده رود (زاینده رود)	۲۴
۲۹۷-۳۱۳-۳۱۴-۳۴۳-۴۷۰-۴۷۵-۴۸۶-۴۰۷-۴۹۶		رود زرد	۱۰۳
۴۹۷-۵۱۹-۵۲۳-۵۴۳-۵۴۴-۵۵۹-۶۲۴-		زیدکوه جانکی	۲۹
۶۲۱-۶۳۲-۶۶۹-۶۷۷-۶۸۶-۷۰۸		زیرکوه	۶۳۲
زباط کریم	۱۸۱-۵۷۴	" س "	
رز	۴۶۵	سادات (قریه)	۶۳۵
رسا	۲۲۵	سالند (کوه)	۴۴۶
رسانان (برتیزا)	۲۲۵	سامره	۷۳۷-۷۴۳
		ساجبلان	۴۷۷

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
ساده	۵۱۳-۷۰۳-۷۵۲	سولک (تنگ)	۶۵۵-۶۶۰-۶۶۲-۶۶۳-۷۰۰-۷۰۱
سجستان	۱۸	سها	۱۷۱
سدم	۶۷۴	سیرا	۴۰۶
سراب (رود)	۲۴۳	سیتان	۳۴۸
سرحم	۴۸۴	سیلاخور	۳۸۶-۵۱۸-۷۱۱
سرخ چهاردانگ	۴۷۶	سیردن (قریه)	۲۴۳
سرخ حصار	۷۴۲	ش	
سردشت	۴۵۹-۴۶۰-۱۵۱	شاپور	۲۶۴-۳۸۶-۶۶۰
سرتق	۶۲۴-۶۲۶-۶۲۷	شاپورخواست	۶۳۱
سرتله	۲۹-۶۳۱-۶۳۲	شاردین	۱۰۱-۱۰۳
سرولوس	۴	شاه روبن	۶۶۶-۶۹۳-۶۹۴
سرولک (کوه)	۱۰۵	شالد	۳۸۰
سعادت آباد	۴۸۴-۴۹۸	شام	۲۴-۷۴-۱۰۷-۱۰۹-۱۴۱-۳۸۵-۴۱۹
سعت	۶۱	شام-۵۳۷-۶۲۹	۴۲۱
سلطان آباد	۱۰۳-۲۹۷-۳۴۳	شامان (کوه)	۵۴۸
سلطانیه	۱۳-۱۲۷-۴۸۴-۷۰۳	شاه آباد	۱۸۲-۱۸۳
سلطنت آباد	۵۶۴-۵۶۶-۵۸۲	شاه سیکشی	۲۲۳
سلس	۵۶۳	شاه غالب	۱۰۳
سمرقند	۱۹-۱۲۷-۳۸۳	شاهبات (کوه)	۳۷۸
سیمم	۲۵-۶۳۵-۳۷۴	شاهکاره	۷۵-۳۸۶
سیمره (رود)	۱۳۵	شترانکوه	۵۲۷-۵۴۳
سنقر	۷۵	شرف آباد	۱۳۱-۱۳۲
سنگباران	۵۱۹	شط العرب	۱۸-۱۰۴-۴۵۷-۴۸۱-۵۲۹-۶۳۵
سنتج	۷۵۸	شطارن	۶۳۶-۷۰۳
سوس	۶۱۹-۷۴۶	شطیط (رود)	۶۳۴
سوسن	۲۰۶-۲۰۸-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲	شعب جبال	۴۶۷
سوس (شوش)	۲۶۴-۶۳۳-۶۷۹-۶۸۹-۶۹۵	شعب سلیمان (چشمه)	۱۸-۲۹-۳۰-۵۹-۲۱۰-۴۳۴
سوسیان	۲۷۵-۶۸۸-۶۹۰-۶۹۹	شلمزار (قریه)	۳۷
سوسیان	۶۹۲	شورجه	۷۵۶-۷۵۸
سوسینان	۲۸۳	شوره زن مرده (رود)	۶۳۵
سولجان	۷۹	شوش	۵۲-۶۰-۶۳-۶۶-۶۹-۷۲-۷۷-۲۰۶
سولقان	۶۸۷	شوش-۶۳۴-۶۶۹	۲۱۵-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۶-۶۲۲-۶۳۵

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
شوشان	۶۸۳-۶۸۷-۶۹۷-۷۰۱-۷۱۱	طبس	۲۷۵
شوشتر (در بسیاری از نسخه‌ها دیده می‌شود)		طراپوزان	۷۲۵
شول	۷۵	طرازک	۱۱۷
شولستان	۷۶-۱۱۰-۴۶۵-۴۷۷-۴۷۹	طرفان	۶۴۹
شهند عثمانی	۵۶۳	طوس	۵۷
شهرزور	۳۸۳	طهران: در بسیاری از نسخه‌ها دیده می‌شود	
شهرنوسن	۵۱	طیبتی	۳۳۶
شهرنویا سلطان آباد	۷۱۲	« ع »	
شخون (د)	۲۴۹	عمادان	۶۲۶
شیراز - ۲۱۷-۱۱۶-۱۰۱-۹۶-۳۲-۲۶-۲۵		عجاس آباد	۱۸۴
- ۲۴۰-۳۳۷-۳۳۶-۲۸۹-۲۴۲-۲۳۹-۲۳۴		عقلانی	۸۶-۹۰-۱۳۷-۳۴۲-۲۷۴-۴۰۰-۵۵۷
- ۴۷۶-۴۷۵-۴۴۳-۴۲۰-۳۷۵-۳۶۹-۳۵۰		عراق	۹۳-۹۴-۱۱۳-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹-۱۲۶-۱۳۳
۶۷۵-۶۷۴-۶۲۱-۵۵۶-۴۹۸-۴۸۱-۴۷۷		عراق بجم	۶-۱۲-۲۳-۴۱-۵۰۲-۶۲۳-۷۰۳
شیلار (تنگ)	۳۵۴	عراق عرب	۷-۴۹۹-۵۰۲-۵۹۵-۶۳۶-۷۳۰
شیم بار (دشت)	۱۳۹-۱۴۰-۳۵۴	عربستان	۱۶-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۴۳-۵۳-۷۴-۸۶-۱۶۹-۱۷۰
شین بار	۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷	- ۸۹-۹۰-۹۱-۱۰۰-۱۳۷-۱۳۸-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰	
شینبال	۱۶۶	- ۱۷۲-۱۷۹-۱۹۷-۲۸۸-۲۸۹-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۹	
شیروان	۸۴	۳۷۵-۴۱۳-۴۱۷-۴۳۰-۴۵۴-۴۵۷-۴۷۴-۵۲۶	
شیروانات	۲	۵۲۹-۵۳۰-۵۶۷-۵۷۰-۵۸۱-۶۱۴-۶۱۹-۶۳۲	
« ص »		- ۶۳۶-۶۴۲-۶۴۳-۶۶۴-۶۶۷-۷۱۵	
صحرای شاپور	۱۲۲	عسکران (قریه)	۴۸۲
صحرای مغان	۷۶۱	عسکرکرم	۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸
صفه	۷۵۶	عشق آباد	۷۲۹-۷۳۰
صفانگان	۴۵۸	عقیقه	۲۲۰-۲۲۱-۳۵۹-۳۶۰
صدیره	۹۷	علا	۲۹۱-۲۹۲
صدیره (رود)	۵۲۴-۶۳۳	علم	۲۶۴
« ض »		علی آباد	۱۸۱-۵۲۱
ضم البواب	۱۸-۱۹	علی شهباز	۱۸۵
« ط »		عمان	۶۲۲
طاب (رودخانه)	۳۴۰	عموره	۶۷۴
طاشون	۶۹۷-۷۰۰		
طالش	۴۸۳		
طب یا کردستان (رود)	۶۹۹		
طبریزان	۸۴		

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
عمیره (قریه)	۱۰۴	۵۱۲-۵۱۳-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷	
علم	۶۵-۶۷-۷۳	۱۰۳	فلارد
عیلام	۶۲۳-۶۷۳-۷۰۰	۵۷	قم الواب (دریاچه)
"غ"		۲۴-۷۷-۷۹-۱۱۲	فیروزان
غریب (ده)	۳۱۸-۳۱۹	۴۹۷	قین
خالیه کوه	۵۳۷-۵۳۸-۵۴۳	۴۶۶-۵۱۷	قین
"ف"			ق
فارس	۵-۷-۱۱-۲۰-۳۰-۶۷-۶۹-۷۱-۷۴	۱۸۲-۱۸۳	قاسم آباد
	۷۵-۷۶-۸۱-۹۷-۱۰۱-۱۰۴-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۴-	۶۳۱	قاسم علی (رود)
	۱۳۷-۱۳۸-۱۵۳-۱۵۹-۱۶۸-۱۶۹-۱۹۶-۳۱۷-	۴۶۶	قاهره
	۲۵۵-۳۷۱-۳۷۴-۴۰۷-۴۱۸-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۶-	۱۸۲	قراتپه
	۴۵۱-۴۵۲-۴۵۵-۴۵۸-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۸-۴۸۱-	۱۸۶-۱۸۷-۵۱۳-۵۸۶	قراچین
	۴۸۱-۴۹۶-۴۹۷-۵۰۸-۵۱۲-۵۱۵-۵۱۷-۵۲۲-	۶۵۳	قراقرم
	۵۵۷-۵۹۳-۵۹۵-۶۲۱-۶۲۲-۶۳۳-۷۱۶	۱۰۳	قره شوا
فتح آباد	۵۰۲-۵۲۰-۷۱۱	۲۳۱	قره محمد تقی خان
فراخوج	۶۴۹	۱۲۹-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۵-۱۷۹-۱۸۱-۱۷۹-	قزوین
فرانس	۲۱۸-۴۱۸-۵۸۱-۵۹۳-۶۱۵-۶۱۷-	۱۸۴-۴۵۳-۴۵۴-۴۶۶-۴۷۱-۴۹۸-۵۱۹-۵۱۹-	
	۶۱۹-۶۴۲-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-		
	۶۵۳-۶۹۲-۷۴۴-۷۴۵-	۲۴۲	قطا
فرائان	۴۸۲-۵۵۸-۷۱۲	۷۳۰	تفقاز
فردا بد (قریه)	۴۱۴	۶۵	تفقازیه (تفقاز)
فارس	۱-۵۷-۶۰	۱۲۸-۱۳۰-۱۳۱	قلعه الموت
فرنگ	۲۵۶	۵۱	قلعه باز وقت
فرنگستان	۱۷۶-۱۷۷-۴۴۵-۵۵۹-۵۸۰	۱۰۴	قلعه تخت تارمی
فران	۷۸		قلعه شل: در بسیاری از صفحات دیده میشود
فرین	۲۵-۱۶۰-۲۵۶-۳۶۸-۳۷۲-۳۷۴-۵۱۹	۲۲۰-۲۲۱	قلعه خستران
	۵۲۲-۵۲۴-۲۳۱-۵۴۲-۷۰۸-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵	۳۱۴	قلعه دره
قا	۱۰۴-۴۷۷-۴۸۰	۹۸	قلعه در
قلات (فلارد)	۲۴۳	۲۹۲	قلعه ده بور
قلات جنوب	۱۰	۱۸۲	قلعه شاه
قلاچی	۱۰۱	۱۰۱	قلعه شیخ
قلاچی	۲۱-۱۳۷-۳۱۴-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-	۲۴۵-۲۴۶	قلعه لردگان
	۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۹-۳۴۰-۳۴۲-۳۴۴	۱۰۳	قرمیشان
	۳۴۵-۳۶۲-۳۷۰-۴۰۷-۴۹۶-۵۰۸-۵۱۰-	۳۶	قلعه امکا

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
قلعه نامکان	۲۵	کرج	۱۸۱
قلعه ماخت (نگشت)	۱۱۱	کرند	۱۶-۱۹۶-۱۹۷-۶۰۱-۶۷۹-۶۹۹
قلعه ممکا	۵۳۱	کرد (قریه)	۱۰-۷۴
قلعه نو	۵۳۸	کردستان	۲-۱۰۹-۱۲۱-۱۲۸-۳۲۴-۳۹۹
قلعه دایمان	۱۳۷	کرمان	۶۲۶-۶۶۸-۶۷۵-۴۷۸-۷۱۶-۷۵۰-۷۵۳-۷۵۷-۷۵۸-۷۶۰
قم	۱۸۰-۱۸۱-۱۹۶-۴۹۷-۵۷۳-۶۱۶-۶۲۰	کرده میشه	۴۶۷
قمه	-۷۴۹-۷۵۱-۷۵۲	کرک (رودخانه)	۳۰۹
قدشاه	۲۴۰-۴۷۹-۶۶۲	گرم (تنگ)	۴۸۰
قدار	۱۸۲	کرمان	۱۶-۸۴-۸۴-۸۷-۱۰۰-۳۶۹-۳۷۸
قدار	۸۳-۸۴-۹۳-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۳۴۸	کرمانشاه	۴۲۶-۴۲۹-۴۳۶-۷۲۶-۷۲۵-۶۱۶-۵۵۰-۴۹۷-۴۲۶
قبرانیه	۵۱۳	کرمانشاه	۷۲۹-۷۲۳-۷۲۶-۷۲۵-۶۱۶-۵۵۰-۴۹۷-۴۲۶
قستان	۶۲۱	کرمانشاه	۷۲۹-۷۲۳-۷۲۶-۷۲۵-۶۱۶-۵۵۰-۴۹۷-۴۲۶
قهوه رنج تنگ	۶۴۴	کرمانشاه	۷۲۹-۷۲۳-۷۲۶-۷۲۵-۶۱۶-۵۵۰-۴۹۷-۴۲۶
قنبر	۵۱۹	کرمانشاه	۷۲۹-۷۲۳-۷۲۶-۷۲۵-۶۱۶-۵۵۰-۴۹۷-۴۲۶
کابل	۳۴۵	کون	۲۲-۷۰-۲۹۸-۵۰۳
کاران (شط)	۱۰۴	کرند	۲۴-۵۲-۳۸۶-۶۲۳-۶۳۳-۶۳۶
کاران (قریه)	۱۰۴	کونک (کونک)	۷۰
کارکنان	۱۸-۲۲	کروته الرخ	۷۹
کارون: در بسیار از صفحه در میوه شده		کرزاز	۷۱۲
کاشان	۲۶-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹	کسوک	۲۴۸
کاشان	۵۴۲-۵۷۳-۶۱۷-۷۴۹-۷۵۲	کسوک	۶۵
کاشان (رود)	۶۹۹	کعب (جراحی)	۱۷
کاشغر	۶۴۹	کلا (کوه)	۱۶۹
کامطین	۷۲۵	کلاه	۶۵
کام قندهار	۴۷۵-۴۷۶	کلکته	۵۶۵
کامل بوشتنگ (دختر)	۴۷۷	کلال (رود)	۱۰۳
کتوتل (قریه)	۳۵۹	کلون آباد	۸۵-۹۱
کج دروازه	۲۹۱	کله	۷۰۹
کراچی	۱۷۶	کمره	۵۱۹-۷۱۲
کراک	۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۳-۲۹۴	کمش تیه	۷۴۹
کربت (قلعه)	۱۲۱	کینده	۶۸۷
کربلا	۶۱۵-۷۰۹-۷۳۷	کنده زولو	۲۷-۶۰-۶۲۹

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
کندهان	۷۱۲-۶۲۸-۵۰۳-۵۰۲-۳۸۰-۱۶۱-۲۶-۲۵	گبر (قلعه)	۶۹۷-۶۹۸
نگکان (قریه)	۴۸۰	کچ زار	۲۹۲
کونوا (تسبی)	۲۹۶	گرجستان	۸۴-۸۶-۲۳۱-۴۲۲
کوار	۴۷۷	گدار بلوطک	۲۲-۷۹-۵۳۴
کورن	۷۰	گردنه زره	۷۹
کوزنگ	۳۸۶	گردنه مردارید	۵۱-۵۲
کورسی (ده)	۲۴۲	گردنه منسیتی	۱۸۷
کول	۱۰-۱۰۷	گولگان	۸۴-۴۸۲
کول بازود	۲۴-۱۱۵	گورگ (رود)	۳۱۶-۶۳۶
کوت فرعون	۲۱۶	گرم زنگ	۱۰۴
کول فرعون	۲۱۵	گستوند (قریه)	۳۴۸
کول فره	۲۱۱-۲۱۲-۲۲۲-۵۹۶-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳	گلهانگان	۲۷-۴۶۱-۴۸۲-۵۰۴-۵۱۹-۷۱۲
کول فرنگ	۲۱۶	گلگیر	۲۹-۶۴۲
کوه بلال	۴۶۷	گمش تپ	۷۴۸
کوه رودبار (بازوفت)	۵۱	گنج	۴۹۲-۶۳۴
کوه زرد (زردکوه)	۲۴	گوشان	۶۴۹
کوه سالد	۴۶۷	گولگور (گورگ) (رود)	۶۳۵
کوه شو	۲۰۹	گیلان	۱۰۰-۴۲۱-۷۶۳
کوه خاز	۴۶۷	گیلانات	۲
کوه خازان	۱۰۴	گیمونی	۲۱۴
کوه کبیر	۴۰۰	« ل »	
کوه کلاه	۱۱۹	لار	۱۰۴-۴۶۳
کوه کورگنس	۴۶۸	لاستان	۵۴۲
کوه منگشت	۲۸-۵۱-۵۳-۵۰۱	لبستان	۴۹۱-۴۹۸
کوه زرد	۲۷	لر	۱۰-۱۹-۷۴-۱۰۷-۳۸۸-۴۰۲
کهرزک	۷۳۴	لرستان: در بسیار از صفحات دیده شود.	
کلیلیه: در بسیار از صفحات دیده شود.		لرستان زرک	۶۹۹-۷۱۱
کیار	۲۵	لرستان فلی	۴۶۵-۴۶۸-۴۹۵
کیلان	۲۲	لرستان کویک	۱۰-۶۹۹-۷۰۵-۷۱۱
کیانی	۲۱۴-۲۱۳	لرز	۴۶۷
کیش (جسیره)	۶۲۶	لنجان	۲۵-۳۱-۷۹
کئی نه (کوه)	۳۵۹	لندن	۱۰۱-۱۷۶-۱۷۷-۲۲۹-۲۹۹-۶۱۹
« ک »		لوردجان	۷۳۷-۷۳۸
			۱۰۶-۱۳۹

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
رباهری	۷۹	مشقط	۱۴
کُجهری (صحرا)	۵۰۶	مسکو	۶۱۵
لیان	۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸	مشکین	۱۸۶-۱۸۹
لید	۲۲۱	مشهد	۹۳-۴۷۳-۵۶۲-۵۶۶-۶۱۴-۷۲۶
لیدتن (قریه) لید	۲۹۵	مصر	۱۷۶-۵۶۳-۵۸۰-۶۵۰-۷۳۸
"م"		معار (کاروانسرا)	۲۴۱
مادای	۶۷	منغان	۱۸۶-۱۸۹
مادبر (چشمه)	۴۵۷	منوستان	۶۴۹
مارسل	۱۷۶	مقدونیه	۶۸۱-۶۸۹-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۴-۶۹۵
مازندران	۴۷۳-۴۹۳-۴۹۴-۵۰۵-۶۱۵-۶۸۸	مکران	۱۸
	۷۵۰-۷۵۱-۷۶۰-۷۶۳	ملا	۲۶-۶۴-۴۷۹-۷۱۲-۷۱۶-۷۵۱-۷۵۴
مازود	۷۴	ملخ (رود)	۱۰۳
ماکسباد	۲۳۰	ملخ نعل	۴۷۷
مال آتیه: در بسیار صفحات دره شیه		مسنی	۱۷-۲۳-۴۹۸-۶۷۵
مال ویرون	۲۷۷	منخینق (مرز)	۲۹۱-۲۹۹-۶۹۷-۶۹۸
مال آقا (قریه) (رود)	۱۰۳	منظریه	۵۶۶
مال سیه جانچی	۴۸۰	مورچه خورت	۲۲-۴۹۷-۷۴۹
مازود	۱۰۷-۱۱۷-۶۳۲	موره	۶۲۴
مامر	۷۰۰	موسگر (رود)	۳۳۰-۳۳۱
مانکوه	۱۱۷-۱۱۸	موصل	۹۰-۹۱-۷۰۵
مان کشت	۲۷-۷۶-۲۵-۲۷۸-۲۹۱-۳۲۴-۳۳۱	مویجی	۳۷۰
مانکنک (باغ ملک)	۷۹	موز	۱۸۲
مادراء انهر	۶۵۳	میافرقین	۷۴
مجارستان	۵۲۰	میدادود	۲۸-۲۹-۶۳۱
محللات	۷۱۲-۷۳۲	مینزدج	۲۵
محره	۱۰۰-۱۰۴-۳۲۰-۵۱۶-۵۲۶-۵۵۹	"ن"	
	۵۹۳-۵۹۵-۶۳۶	نادرآباد	۱۵۵-۴۷۲-۴۷۳
محمودگر (رودخانه)	۳۷۸-۳۷۹-۴۵۷-۵۳۰	نارنج قلعه	۲۹۲
منی	۶۲۱	ناصری	۱۳۸
مرغاب (دشت)	۱۲-۱۴-۲۳	ناخان	۱۵-۲۳
مرو	۶۶۰	نخف	۵۸۸-۵۲۵-۷۳۷
مریم باد	۲۱۷	نخف آباد	۵۰۲
مسجد سلیمان	۷۴۸-۷۴۹	نخف اشرف	۵۴۶-۵۴۷
	۲۷۴-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲	نرود (ولایت)	۱۰

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
تنگ	۷۰	تنگ	۲۸۴
نقطه سفید (نقطه سفید)	۱۰۱	بلایجان	۲۰-۷۹-۶۴۳
نقش بهرام	۶۶۰	همدان	۱۲-۲۶-۶۷-۷۴-۷۸-۸۰-۸۴-۱۰۰
نقش حجهان	۵۴۹		۱۱۴-۱۲۴-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۴-۲۹۹-
نقش جیب	۶۶۰		۳۸۳-۴۶۶-۶۷۴-۶۸۳-۶۶۴-۷۰۶-۷۳۴
نقش ستم	۶۶۰		-۷۴۹-۷۵۴-۷۵۶-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰
نغین	۳۵۶-۳۵۷	بلایجان	۳۹۲
نوبران	۷۵۲-۷۵۴	هند	۲۲۲
نوی	۳۱-۳۲	هندلی	۱۳۳
نهادند ۵۰۲-۴۹۵-۴۵۲-۳۸۳-۳۸۲-۱۲۸-۷۸		هندوستان	۲-۴-۶۷-۶۸-۷۲-۹۳-۱۷۶-
نهر جیحی (رود)	۵۱۲		۱۷۹-۲۹۴-۲۹۵-۳۲۰-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-
نهر خزان (رود)	۵۱۲		۳۹۸-۴۱۸-۴۶۹-۴۷۰-۵۲۸-۵۸۰-۵۸۱
نیادوان	۳۷۱		-۶۲۶-۶۴۱-۷۰۳-۷۰۵-۷۶۳-
نیرز (دریاچه)	۲۰	هند (دریا)	۳۷۸
نیش بور	۱۰۰	هویزه	۴۰۷
نیک بی	۴۸۴	هیرس (قریه)	۲۹۵
نیکاس	۶۵۲-۶۵۳	" می "	
" و "		یافت آباد	۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳
واسط	۹	یزد	۸۴-۳۶۵-۳۷۵
درامین	۷۵۰	یونان	۵-۱۱-۵۴-۵۵-۵۶-۶۰-۶۲-
درستقاد	۶۲۸		۶۳-۶۷-۲۰۸-۲۶۴-۶۳۶-۶۳۹-۶۴۰-۶۷۲
ولکان (کوه آتشفشان)	۱۱		
دینر	۶۴۸		
دیس (قریه)	۳۱۷		
دین	۷۴۸		
دینه	۱۰۱		
" ه "			
هالگون (رود)	۶۸۷		
هالگون (دشت)	۶۶۶-۶۹۳-۶۹۶		
هرات	۸۳-۳۴۸-۳۷۵-۴۰۳-۴۶۴-۴۷۲		
	-۵۲۵-۶۴۰-۷۰۵		
هرمز (جزیره)	۶۲۱		
هزارچشم	۴۶۷		
مفقت جان	۳۲-۳۵		

ایلات و طوائف

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
آرپناهی	۵۳۴	اسپیلیه	۱۰۸
آردپناهی	۵۳۵	اسفرین	۵۳۶
آراوی	۵۳۶	اسرند	۱۵۷-۵۳۳
آدینه وند	۵۳۵	اشترکی	۷۵-۸۰
آسان	۲۵	اعراب شعع	۱۳۰
آسیری	۱۱	افشار	۲۶۴-۴۵۰-۴۵۲-۴۷۰
آسترکی (سترکی)	۲۴-۱۰۹-۵۳۳	افشاریه	۴۵۲
آسیان	۱۱۶	افغان	۱۴
آشکی	۲۴	اکورد	۲۴-۱۱۰-۵۳۷
آلات	۱۱۶	الانی	۲۵
آل خمیس	۲۱-۱۰۲-۱۰۳	الاسی	۵۳۶
آل خورشیدی	۵۳۵	امارگی	۲۵
آل دادود	۵۳۵	ادتری	۲۵-۱۱۶
آلاسوند	۵۳۳	ادجاء	۶۶-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲
آل کشیه	۲۰۳	ادشش	۵۳۵-
آنادیان	۱۰۹	ادوک	۵۳۴-۵۳۶
		اولاد حاج علی	۵۳۴
		اولاد علی بک	۵۳۳
		اولیکی	۱۱۰
		انمیری (آقا امیری)	۵۳۳
		ایجا	۵۳۳
		ایضاوند	۵۳۳
		ایش گشاس	۵۳۵
		بابا احمدی	۵۳۳
		بابادی	۱۶۱-۱۴۲-۵۳۴
		بابائی	۵۳۳
		بابویه	۵۳۳
		بتوند	۲۴-۱۰۹
		باجلان	۴۹۵-۵۱۹-۵۲۵-۵۲۶
		باجلان لو	۴۹۴
		بارزی	۵۳۵
		بادوا	۵۳۶-۵۳۵
		بادرساد	۵۳۶
			۷۱

« آ »

« الف »

ب

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
بادی	۳۲۶-۵۱۱	بدانسان	۲۴-۱۰۹
بختیاری (ایل)	۵	بیراقونده	۲۳-۴۹۴-۴۹۵-۵۲۲-۵۲۶-۵۲۶
بختیارویه	۱۱	بیراوند	۴۹۴
بختیاروند	۹۸-۱۴۲-۳۴۷-۳۶۸-۳۸۵-۴۰۹-۵۲۵	بیرگولی	۵۲۵
بختیاری سرکک	۵۱۷	بیکرگی	۱۲۳
برازند	۱۱۶	بابا قشفری	۵۲۳
برام عالی	۵۲۵	بابی	۲۳-۱۴۴
بررفته	۵۲۶	پازنگ (پارک)	۱۲
بردر	۵۲۵	پبدنی	۵۲۶
بردین	۵۲۳	پرنونده	۴۹۵
بردن	۵۲۶	پل	۵۲۳
برنی	۵۲۵	پوستین بلوک	۵۲۶
بسحاق	۵۲۵-۵۲۶-۵۲۸	پولادوند	۵۲۶-۵۳۷
بسحق	۵۲۷		
بکرتیه	۶۹	تار	۴۱۹-۷۰۴
بلواسی	۵۲۵	تخوی	۱۱۰-۵۲۷
لموند	۵۲۵	تردی	۵۲۵
بندانی	۷۵-۴۵۱-۴۵۵	ترگمن	۱۵۷
بندنی	۵۲۶	ترگنهها	۱۰۰
بنی اردلان	۴۶۸-۴۷۸	ترگمانان	۸۴
بنی طرف	۲۰۳	ترگستانها	۱۱
بنی لان	۱۹۷	تساروند	۵۲۶
بوارگی	۲۴-۱۱۰-۵۲۷	تمبی	۵۲۶
بوربورون	۵۲۶	توانی	۲۴-۱۱۰-۵۲۷
بوزی	۵۲۳	توراننی	۱۲
بوزی	۵۲۳	توشمال	۵۲۳
بوکر	۵۲۵	تونی	۵۲۶-۵۷
بوری	۵۲۴		
بهارلو	۲۸۳-۴۱۹	جاکلی	۲۱-۲۸-۲۹-۷۵-۲۴۳-۴۵۰-۴۵۵
بهاروند	۲۶۸		۶۲۹-۶۳۱-۶۶۶-۶۷۷-۷۰۷-۷۰۸
بهمی	۲۹۱-۲۹۲-۲۹۷-۳۳۶-۳۴۷-۳۴۸	جانکی بختیاری	۴۸۱
	۳۴۲-۳۴۴-۵۱۲-۶۳۱-۶۵۵-۶۷۷-۷۰۷	جانکی سردشیر	۵۲۵
بیات	۱۲۵	جانکی گرمسیر	۵۲۵
میت وند	۷۵	جادند	۵۲۵

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
حضر وند	۵۳۶	خده سنج	۵۳۳
جلالی	۵۳۴	خزل	۴۹۵-۵۰۳
حلیلی	۵۳۶	خلیل وند	۵۳۳
حلیلی	۵۳۵	خواجه	۵۳۴-۵۳۴
حلیل وند	۵۳۵	خواجه وند	۴۱۵
جمال وند	۵۳۶	خودلی	۲۵
جگردی	۲۵-۱۱۶-۱۱۷-۳۸۳	خون بادا	۵۳۶
جواری	۴۹۵	خونوری	۳۷۳
جوانگی	۲۴-۷۵-۱۰۹-۴۵۰-۴۵۵	خوی گوئی	۵۳۵ " د "
جودگی	۲۳	داراب	۷۱
جوی	۵۳۴ " ج "	داری	۲۵
چاب (طایفه ای از الوار)	۲۹۲	داوود	۲۵
چاربری	۵۳۳	داوود عیانی	۱۱۶
چب	۳۱۷-۳۳۱-۳۷۵-۵۰۸-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۴	درویش	۵۳۶
چب عرب	۳۱۴-۳۱۹	درویش آدینه	۵۳۳
چکان	۵۳۶	دری	۲۵-۱۱۶
چهاربندی	۵۳۴	دری لائی	۵۳۶
چهاربند	۵۳۶	درکی	۹۱-۱۴۲-۱۴۴-۲۴۳-۲۴۴-۳۵۴-۳۶۱-۴۰۹-۵۳۳
چهارتنگ	۱۶-۲۲-۳۰-۸۱-۱۰۲-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۵	دودنگ	۵۳۶
چهارتنگ	۱۴۷-۱۴۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۶-۱۶۷-۲۳۸-۲۵۵-۳۶۹	دوغ زنی	۵۳۵
چهارتنگ	۳۷۲-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۲-۴۱۶-۴۸۰-۴۹۴-۵۱۶	دوروند	۵۳۶
چهارتنگ	۵۲۱-۵۲۴-۵۲۷-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۶۲۹-۶۳۳	ده قاضی	۵۳۶
چهارتنگ	۶۷۲-۷۰۷-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۸-۷۶۱-۷۶۴-۷۶۵	ده ناشی	۵۳۵
حاجی وند	۵۳۶-۵۳۸ " ح "	دیویتی	۵۳۵
حسنوند	۴۹۵-۴۹۶	دیرکوند	۲۳-۲۰۳-۵۷۱
حسنوند فلی	۴۹۵	دنیا رانی	۱۴۲-۲۴۸-۲۴۹-۵۳۴
حلوانی	۵۳۴	دنیا رونی	۷۰۷ " ر "
حمود	۵۳۴ " خ "	رلکی	۷۵-۳۶۱-۵۳۴
خاکی	۱۱۰-۵۳۷	رزخجروی	۲۵
خانه جمالی	۵۳۶	روز بهانی	۲۵-۱۱۶
خانه صلاتین	۵۳۶	رهنه	۵۳۴
خانه فاند	۵۳۶	ریگی	۵۳۵ " ز "
خانه فاند شهر و سوند	۵۳۵	زاکگی	۲۴
خندری	۵۳۳	زاهدیان	۲۴-۱۰۹-۵۳۷

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
زخوارکی	۱۱۶	سہونی	۵۳۶
زرا سوند	۱۴۴-۱۴۵-۵۳۳	سیت (ساک)	۱۲
زرین چٹائی	۵۳۶	ستہ	۱۱
زلفی	۱۵۷-۵۲۰-۵۳۵-۵۳۸	سیت الدین وند	۵۳۳
زنبور	۵۳۳	سیلا خوری	۴۹۴
زند	۴۳۱	سیلان	۵۳۶
زندہ	۱۵۰-۴۶۷	شادی	۱۱۶
زینی	۵۳۳	شاد لوی	۲۵
زنگف	۲۱-۲۱-۴۹۵-۵۳۵-۵۳۶-۶۳۰	شاطرہ الملو	۱۸۸-۲۰۳
زیبا بی	۵۳۶	شالو	۵۳۴
زید قاند	۵۳۶	شالو مال امیری	
ساکارتی	۱۳	شالو	۴۱۹
ساد	۵۳۶	شامی	۲۵
سادات احمدی	۵۳۵	شامون	۱۴۲-۱۱۶-۱۸۸-۱۸۹-۲۷۱-۴۳۶-۵۰۲-۵۱۹-۵۸۶
ساکلی	۲۵-۱۱۶-۴۹۵	شبلواری	۱۱۶
ساکری	۱۲	شنکے	۵۳۶
سالاروند	۵۳۶	شنود	۵۳۷
ستاروی	۱۱۶	شونڈی	۲۵
سترکی (استرکی)	۲۴-۱۰۹-۵۳۳	شوند	۲۴
ستوند	۱۱۶	شردئی	۵۳۴
سراج الدین وند	۵۳۳	شرد سوند	۵۳۶
سرتلی	۵۳۴	شہاروند	۵۳۳
سرکٹ	۵۲۰-۵۲۴	شہنی	۵۳۴
سجد	۵۳۴	شہو	۵۳۳
سگوند	۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۵۲۲	شہی	۵۳۳
سلبوری	۲۵	شہاس	۵۳۵
سلک خودکی	۱۱۶	شہاسی	۵۳۵
سلجین	۵۳۴	شیخ	۵۳۶
سیت	۶۵-۶۶	شیخ سعید	۵۳۵
سندی	۵۳۵	شیخ عالی وند	۵۳۴
سوتک	۵۳۵	شریفات	۲۳۴
سوہونی	۲۳۸-۳۰۶	صاحب بادی	۵۳۳
سہو	۵۳۵	صونی	۵۳۶
سہی	۲۵-۱۱۶	طیبہ	۲۳۶

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
عاشور وند	۵۳۶	غزبی	۵۳۴
عالونی	۵۳۴	غزب وند	۵۳۵
عالی حسبری	۵۳۵	قرائش	۴۵۲-۴۵۷
عالیور	۵۳۴	قرائشید	۴۹۱
عالی انور	۵۳۴	غلام	۵۳۴
عالی جمالی	۵۳۵	قرخ وند	۵۳۶
عالی وند	۵۳۶	ضلی	۱۱۶
عالی محمودی علی محمد خانی	۵۳۴	قصلوی	۲۵
عالی محمودی علی مردان خانی	۵۳۴	فضلیه	۱۰۵-۴۰۲
عباسی	۲۵	فصیده	۴۵۵
عبریا	۶۵	فصلی	۳۱۲-۳۱۸-۳۹۹-۴۲۹-۴۴۳-۴۶۳-۴۶۵-۴۶۶-۵۲۴-۵۲۶
عبد الوند	۵۲۰-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸	قاسم وند	۵۳۴
عبد الملکی	۱۱۰-۴۸۵-۴۹۳	قراقرز وند	۶۶۵
عبدولی	۴۷۷	قراقرز وند	۴۱۹
عرب	۶۵	قرب داغ	۱۸۶-۱۸۷
عرب	۱۰۲-۵۳۳	قرباش	۸۴-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۴-۱۳۵
عرب (عربی عقیلی)	۷۵	قشقانی	۱۷-۱۵۲-۱۶۱-۲۰۳-۲۳۶-۳۴۰-۳۴۱
عقیله	۲۴-۶۲۹	قطعه سردی	۵۳۴
عکاشه	۵۳۴	قلی	۵۳۵
علایی	۱۰۹-۵۳۷	قند علی	۳۵۴-۳۵۵-۵۳۳
علانی	۲۴	قبری	۷۶۵
علی جمالی	۲۵	کارند	۲۵-۱۱۶
علی جمالی کمپانی	۱۱۶	کاس سین	۶۲۳
علی جان وند	۵۳۳	کاس سین	۶۲۴
علاء الدین وند	۵۳۵	کاخلی	۵۳۵
عادگار	۵۳۵	کاکاهی	۱۱۶
علاجات چقاخویشین	۵۳۳	کاکاوند	۴۹۵
غناج (طایفه)	۳۱۷	کاه کائی	۲۵
عیسوی	۲۵۱	کسنگ	۲۵
عیسی وند	۵۳۶-۵۳۸	کدروی	۱۱۰-۵۳۷
علیسیا (علاهی)	۶۵	کرانی	۴۶۲
غازیان افشار	۴۵۱	گرد	۱۴-۶۲-۹۴-۴۳۱
غازیان ذوالقدر	۴۵۲	گردنگنه	۲۹-۵۳۵-۶۳۱
غالبی	۵۳۶		

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
کرد دوشیک	۱۴	کوی لسیه اوی	۲۴
کرد کوی	۱۴	کوه کلبویه	۳۹۱
کردا	۶۷	گمش	۵۳۶
کرسکی	۱۱۶	کینچامی	۲۵
کراماج	۱۳۶	کیومرثی	۱۴۲
کرنزی	۵۳۵-۵۳۶	گاموند	۵۳۳
کرسه ای	۶۲۳-۶۲۴	گاته دوش	۵۳۳
کسدانی	۲۴	گراوند	۵۳۶
کشی	۵۳۳	گرگه	۵۳۳
کشویا	۶۵-۷۰-۷۲	گرگوند	۵۳۵
کشی خالی	۵۳۴	گریجی	۵۳۶
کلانی	۴۷۷	گشتیل	۵۳۵
کلده انحصا	۶۵	گشتوی	۵۳۶
کل گتیری	۵۳۶	گله	۵۳۴
کلاموتی	۵۳۴	گکار	۵۳۴
کلادند	۵۳۴	گوران	۱۳۵-۱۳۶-۵۹۵
کله	۵۳۴	گوروتی	۵۳۴-۵۳۶
کله سن	۵۳۴	گمیروتی	۵۳۶
کلهر	۱۳۶-۳۱۴-۴۹۵-۵۹۵	گورانی	۱۰-۶۶-۷۴-۱۱-۹۳-۹۴-۱۲۶-۱۳۶-۲۳۹-۲۴۵
کلانکشی	۲۴-۱۱۰-۵۳۷	لران	۷۸-۱۲۱-۱۳۵
کلانکشی کوی	۷۵	لرزرگ	۱۰-۲۳-۶۵-۷۴-۶۶-۷۴-۷۵-۷۹-۸۰
کرنزی (کینرسی)	۴۰۶	لرزرگ	۱۰-۷-۱۲۹-۱۴۱-۲۴۶-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۶-۳۹۸-۴۵۶-۶۳۲
گندزولو	۲۹-۶۳۲	لرغی	۴۰۰-۴۰۱-۴۰۶
گنگرز	۵۳۳	لرکوچیک	۲۴-۶۵-۷۴-۱۱-۱۰۷-۱۱۳-۱۱۵-۱۱۷
کوتوند	۲۴	لرکوچیک	۱۱۸-۳۸۲-۳۸۳-۳۹۸-۷۸
گوران	۴۹۵	لرئوترکی	۴۸۰
گورکور	۵۳۳-۵۳۴	لرئوزنی	۵۳۵
گوروند	۵۳۴	لری	۲۵۱
گوشاری	۵۳۶	لاسترکی	۱۰۹
گوشک	۲۵	لک	۳۹۹-۴۳۱-۴۴۴-۴۸۱-۷۰۴
گولار	۵۳۷	لمورچی	۵۳۴
گولارد	۲۴	لوتوند	۱۰۹-۵۳۷
گونورسی (کیومرثی)	۲۵۵	لوی	۱۱۰-۵۳۷
گوندزولو	۴۰۶-۳۱۳-۳۱۶-۴۴۴	لیراوی	۷۵-۱۱۰-۵۳۷

لنجا

۱۱۶

بحر ادرک

۵۳۴

شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه	موضوع
۷۰۵-۷۰۶	میان خلیل	۱۱	مارد (مازند)
۵۳۳	میر	۳۴۷	مال احمدی
۵۳۴	میر تقی	۲۵	مامکوه
۵۳۶	مشره وند	۱۱۲	مانگوده دار
۵۳۵	مهمون جانی	۵۳۶	ماهسه دوی
۱۱۶	مزدوی	۵۳۶	مترک
۵۳۴	نصیر	۵۳۶	محمد حنفی
۵۳۴	نقی عبدالله	۵۳۵	محمد کجاری
۳۲۲	نونی	۲۵-۱۱۶	محمودی
۱۰۴	نوترکی	۵۳۵	محمود صالح
۵۳۳	نور آباد	۱۴۲-۵۳۵-۵۳۶	مردوئی
۵۳۴	نوردوزی	۲۵	نذیل
۷۵	نوی	۵۳۴	نوحه
۱۱۰-۵۳۷	واشکی	۲۴-۱۱۰-۵۳۷	نیرا آذینا
۲۵	ورخارکی	۱۳	نویسا
۵۳۶	ورکی	۱۱-۱۲-۴۰۱	مراد
۵۳۶	در محمد	۵۳۴	مرکونی
۵۳۳	در ناصر	۱۴۲	مشهدی مرداسی
۱۱۰	دشنود	۵۳۵	منول
۱۱۰	دکولار کولار	۱۲۶-۱۲۷	مکوند
۲۵	دلان	۲۹-۵۳۵-۶۳۲	ملکی
۱۴۱	ولایتی	۲۵	ملک محمودی
۲۵	دوران	۵۳۵	ملا نسج
۲۴-۱۱۰-۵۳۶	درونی	۲۶۹	ملا محمد
۲۴-۱۰۹-۶۳۹	دشمنی	۲۶۶	مللی
۵۳۵	دشمن	۵۳۴	منسی
۷۵	دشمن	۲۴-۷۵-۱۱۰-۳۳۷-۳۴۰-۳۹۸-۴۵۵-۵۳۴-۵۳۷-۶۳۱-۶۳۲	مناکوبه
۱۴-۱۶-۲۲-۳۰-۸۱-۹۸-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳	دشمن	۲۴-۱۰۹-۵۳۷	ممن سینی
۱۴۴-۱۴۵-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲	دشمن	۵۳۵	ممن جلالی
۱۶۶-۱۶۷-۲۴۳-۳۴۷-۳۵۰-۳۶۸-۳۷۲-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷	دشمن	۵۳۵	ممنزانی
۴۰۸-۴۰۹-۴۱۳-۴۶۴-۴۷۰-۴۸۰-۴۹۴-۵۰۴-۵۰۷-۵۱۶	دشمن	۵۳۴-۵۳۶	ممولی
۵۱۷-۵۲۴-۵۲۵-۵۳۳-۵۳۵-۶۳۳-۶۸۷-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷	دشمن	۲۴	میوند
-۷۰۸-۷۱۱-۷۱۳-۷۱۴-۷۶۱-۷۶۴-۷۶۵	دشمن	۱۴۲-۴۶۷-۵۲۰	میوند چارنگ
۵۳۵	ملوسید	۵۳۵	من بنی
۲۸	همیسی	۲۹۱	منجری
۱۱	منجری	۵۳۵-۵۳۶	موزرمونی
۵۳۶	هیل میل	۵۳۴	مورنسی
۵۳۶	هیوری	۵۳۶	نوری
۴۹۴-۴۹۵-۵۲۶	یار احمد	۵۳۳	موکونی
۲۴	یخجوی	۲۴۳-۵۳۵-۵۳۸	موی موی
۱۱۰-۵۳۷	یزالی	۱۱۰	مهند
۱۸۸-۱۸۹	یورچی	۱۴۱	ممدور
		۵۳۵	معامی
		۱۱۶	

فہرست اسامی اشخاص

موضوع	شمارہ صفحہ	موضوع	شمارہ صفحہ
آبافا خان	۲۵۹-۲۶۶	آقا محمد زمان شورشتری	۳۱۳-۳۶۴-۵۱۴-۵۱۵
آبافخاں	۷۷-۳۸۳-۴۲۱	آقا بختی	۵۴۲-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۴
آپوز	۳۶۹	آکریم (آقا کریم)	۲۵۱-۲۵۹-۲۶۲-۳۱۲-۳۱۳
آخان بابا	۲۵۱-۲۶۵-۲۶۹-۲۷۷-۲۸۱-۲۸۲-۳۲۰-۳۳۱	آکلبے	۳۲۴-۳۲۵-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۴۲-۳۴۷
آخرو	۳۶۹	آلام	۳۳۸-۳۴۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۴-۳۴۵-۳۶۲-۳۶۴-۳۶۵
آخوند چلاق شیرازی	۷۳۰	آملی (ابن خیربسم آملین محمود)	۲۵۱-۲۵۹-۲۸۵-۲۸۹-۲۹۰-۳۲۰-۳۶۴
آخوند قاسمی	۱۸۷	آمی	۶۲۱
آخوند قاسمی	۱۸۷	آمی (ابن خیربسم آملین محمود)	۹
آخوند قاسمی	۱۸۷	آمی گونس	۷۰۰
آخوند قاسمی	۱۸۷	آمی خووس	۴۰۱
آخوند قاسمی	۱۸۷	آیت اللہ خراسانی	۵۸۸
آخوند قاسمی	۱۸۷	« الف »	
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبدال خان نجاری	۱۴۳-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۸
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبدالی	۸۳
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبراسم	۷۴-۷۵
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبراسم خلیل	۶۷۳-۷۰۰
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبراسم خلیل خان	۴۸۳
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبراسم میرزا	۵۲۵-۵۲۷
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبافا خان	۱۱۲-۱۲۳-۲۴۸
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبن بطوطہ طنجی	۷۹-۳۸۷-۴۰۲-۴۶۶-۴۸۹-۷۰۲
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبن خلدون	۲
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبن ذرید	۶۲۹
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبن زیاد (عبد اللہ)	۶۲۶-۶۲۷
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبولاسود دلی	۶۲۷
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبولاحمد حسن بن حکیم	۶۲۸-۶۲۹
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبولاسحق	۲۱۷
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبولحسن (از آباکان لرستان)	۴۲-۴۳
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبولحسن خان برقی	۲۱۴
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبولحسن خان شیرازی	۴۷۸
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبولفتح خان شیرازی	۹۴-۹۵-۹۶-۱۵۱-۱۶۰
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبولفضل دورقی	۴۲۳-۴۲۵-۴۶۵-۴۷۴-۴۷۷-۷۶۳
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبولقاسم خان	۶۲۵
آخوند قاسمی	۱۸۷	آبولقاسم خان	۵۴۷-۵۵۱-۵۷۲
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۲۵۹-۲۶۶
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۷۷-۳۸۳-۴۲۱
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۳۶۹
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۲۵۱-۲۶۵-۲۶۹-۲۷۷-۲۸۱-۲۸۲-۳۲۰-۳۳۱
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۳۶۹
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۷۳۰
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۵۶۲
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۷۲۵
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۴
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۱۲۸
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۶۷
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۸
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۱۲
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۲۶-۴۷۸-۴۷۹-۷۶۳
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۱۳
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۱۱
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۴۹۸-۵۵۶-۵۵۷
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۷۲۱
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۳۵
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۳۸۴
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۳۲۳
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۷۲۱
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۵۴۸
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۵۰۲
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۵۰۴-۵۱۴
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۵۸۷-۵۸۸
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۴۷۶
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۵۱۳
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۲۹۸-۲۹۹-۳۲۳-۳۴۵
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۱۶۶-۱۶۷
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۴۷۵
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۴۸۶
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۱۴۹-۱۶۰-۱۶۱-۴۰۰-۴۰۴
آخوند قاسمی	۱۸۷	آ. آ.	۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۷۶۴

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
ابوالمصوم میسرزا	۴۹۲	احمد محمدی (چسنگ خان)	۱۶۱
ابوالحسنی	۷۴۸	آختر سعدی	۶۲۵
ابوبکر بن سعد سلفی (آتابک)	۷۶	احمد الملک	۷۲۰
ابوبکر بن مردویه حافظ اصفهانی	۶۲۵	اختر	۱۳۰
ابوتراب	۹۳-۹۴	ادلر	۶۶۰
ابوسعید بن اسحاق	۱۸-۸۰-۱۱۵	ادوارد اشکر	۶۴۵
ابوطاهر (آتابک)	۳۸۲-۴۲۰-۴۲۱-۷۰۲	ادیب الممالک (میرزا صادق خان)	۶۲۱-۶۲۳
ابوعبدالله احمد بن ابراهیم	۶۲۵	-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۵-۶۳۶	
ابوعبدالله محمد بن احمد قتی	۵۸	ادیب عبدالله	۳۸۲
ابوقحیف شیرین عقبة (دورقی از دی تاجی)	۶۲۵	اردشیر	۱۹-۵۸-۶۲۷-۶۶۶-۶۷۱
ابوعلی دورقی	۶۲۵	اردشیر با تکیان	۷-۸
ابولطین	۶۷۹	اردشیر خوره	۲۱۷
ابوسلم محمد بن شیرویه (تاجی دورقی)	۶۲۵	اردشیر میسرزا	۵۱۸-۵۲۲
ابوسینه	۶۲۶	اردوان دوم (فراتین)	۲۱۷
ابومضور	۷۴-۱۰۷	اردوان سیم	۷۴
ابویحیی ساجی	۶۲۳	ارغون خان بن ... چنگیز	۷۸-۱۱۳-۶۴۸-۶۵۰
ابوقلی موصلی	۶۲۵	ارما فرودیت (رب النوع)	۵۵-۵۶
ابی شجاع بورد	۷	اروس خاتون	۱۱۴
ابی هلال الفسکی	۶۲۹	استاگر	۴۱۸
آتابک احمد ۳۹۶-۳۹۳-۳۹۰-۳۸۹-۳۸۸-۳۱۴-۸۰		استرابو	۶۵۹
آتابک افراسیاب ۱۱۴-۱۱۳-۸۰-۷۹-۷۸-۷۷		استربون	۷۳
۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۱۱۳-۱۱۴-۳۸۸-۳۸۷-۳۸۲-۳۸۱-۲۶۵-۱۱۵		استرنجو (استیاکس)	۶۷
آتابک افراسیاب ثانی ۳۸۸-۷۶۱		اسحق بن ابراهیم موصلی	۶۲۶
احارین بدر ۶۲۷		اسحق خان قزاقی	۴۸۵
احشام الدوله (سلطان اویس میسرزا ۵۱۸-۱۰۴		اسدالله خان ایلیانی	۹۸
۵۲۵-۵۲۴-۵۲۱-۵۲۰-۵۱۹		اسدالله میسرزا	۴۹۷
احمد ۲۹۷-۱۴۷-۱۴۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۷۷		اسدخان (تختیاروند مفت لنگت ۱۶۴-۱۶۳-۱۶۴	
احمد بیل ۳۵۴-۳۵۵-۵۳۱		۱۶۶-۱۸۳-۳۰۸-۳۴۷-۳۷۲-۳۵۱-۴۰۴-۴۰۹	
احمد پاشا (عبدلداغ) ۷۰۵-۹۱-۹۰		۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۹-۵۰۷-۵۱۸-۵۱۹	
احمد رفعت ۶۲۱		۵۲۰-۵۲۱-۵۳۱-۵۳۸-۷۰۶-۷۰۸	
احمد شاه قاجار (سلطان احمد میسرزا) ۱۸۵-۹۰		استدیارخان سردار اسعد ۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۹۹	
۵۸۵-۵۸۴-۵۸۲-۵۷۴-۵۶۷		۱۷۲-۱۷۶-۱۷۷-۲۰۵-۲۰۹-۳۰۹-۳۱۰-۴۱۰-۴۱۱	
احمدخان افغان ۴۸۱		۵۶۷-۵۵۶-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۹-۵۹۴	
احمدخان تختیاری ۵۱۷-۴۷۷-۴۷۰-۴۶۴-۱۱۲		۶۲۶-۶۲۷	

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
اسکندر خان	۶۱۸-۴۵۲-۲۵۶	آغاز ترشش	۲۲۶
اسکندر بنک منشی ترکمان	۳	امام قزلباش	۳۴۸-۵۳۱
اسکندر مقدونی کبیر	۶۱-۶۰-۶۱-۱۲-۱۱-۵-۴	امام زاده اسماعیل	۴۶۴
	۴۰۱-۳۹۹-۷۲-۷۰-۶۹-۶۸-۶۶-۶۴-۶۲	امام زاده حمزه	۷۴۲-۷۱۹-۱۷۴
	۶۹۱-۶۹۰-۶۸۹-۶۷۹-۶۷۲-۶۷۲-۶۲۳-۴۴۶-	امام شافعی	۱۲۳
	۶۹۷-۶۹۸-۶۹۷-۶۹۶-۶۹۵-۶۹۴-۶۹۲	امام علی خان الیغانی بکریگی (حاجی، خواجہ)	۹۸-۹۹-۸۱
اسلمز	۱۳۰		۵۷۰-۵۲۸-۴۵۸-۴۱۱-۴۱۰-۲۰۵-۱۷۷-۱۷۱-۱۶۷
اسمعیل بن علیہ	۶۲۵		۶۱۴-۶۱۳-۵۷۱-
اسمعیل خان دامغانی	۵۰۳-۴۸۵	امام موسی کاظم	۲۱۹
اسمعیل میرزا	۴۵۳-۴۴۹-۲۶	امام وردی میرزا میر کشیکچی باشی	۴۹۸-۴۹۷
اصولان خان	۵۳۸-۳۷۲	امان آقہ خان	۸۸
اصلح علی خان	۴۶۹	امان آقہ خان افشار	۴۸۵
اعتماد السلطان (امیر مجاہد)	۶۱۹	امان آقہ خان افغان	۷۰۲
اعتماد الدولہ (محمد قلیخان)	۴۵۵-۴۵۴-۸۶-۸۴	امان آقہ میرزا	۴۹۸
اعتماد السلطنہ	۷۴۲-۶۳۵-۶۳۴-۶۳۲-۶۲۸-۶۲۳-۶۲۲	امانت خان	۴۵۲
اعظم الدولہ	۶۳۰	امتنو خوس کبیر	۷۳
اغور بن شاہ رستم (بیک بیات)	۱۳۵-۱۲۸-۱۱۷	امیر اسعد	۷۶۰
افراسیاب خان باجلان	۵۲۰-۵۱۸	امیر المومنین (علی، ع)	۷۳۷-۲۸
افلاطون	۵۶	امیر بھبادر جگت	۷۴۹-۵۵۵
اقبال الدولہ (میرزا محمد غفاری کاشانی)	۵۴۶-۱۷۸	امیر تاج میر بخشاری	۴۵۹
	۵۷۲-۵۵۷-۵۵۶-۵۵۵-۵۵۴-۵۵۳-۵۵۲-۵۵۰-۵۴۸-۵۴۷	امیر تیمور جهانگشاہی ترکستانی	۷۶۱
اقرلوبک	۳۸۰	امیر تیمور گورکان	۲۸۲-۲۸۲-۱۲۷-۱۱۵-۸۰-۷۹
اکتای قاتان ابن چنگیز	۶۵۳		۶۵۴-۶۵۳-۶۴۷-۴۲۲-۴۱۹
اکرزمن	۱۱	امیر جنب (محمد تقی خان)	۷۵۵-۷۵۲-۷۴۹
اکسازر	۱۲		۷۵۹-۷۵۸-۷۵۶
اکلنرہ رکلووس	۲	امیر جوان	۳۸۹
آلب ارغون (آتابک شمس الدین)	۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۷۷	امیر حسین خان میر تقی	۶۱۸
	۴۲۱-۳۸۲-۱۱۴	امیر خان موصلو	۱۲۹-۸۰
الکاتو (محمد خدا بنده بن ارغون خان)	۶۵۱-۶۴۸	امیر خان محمد	۷۲۶-۱۳۲-۱۳۰
آندہ قلی میرزا الیغانی	۵۱۷	امیر سلطان آتابک	۳۸۷
آندہ درودی خان	۴۵۵	امیر طولداہی بداجی	۱۱۴-۱۱۴
الیاس خان	۶۱۸-۱۶۵-۱۶۴	امیر علی بن بدر	۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸
امام حسن عسکری	۲۰	امیر علی بن... شجاع الدین خورشید	۶۳۰
امام حسین	۳۱۷	امیر علی شکر بھبادر لو	۳۸۳

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
امیر قلی خان	۹۹-۲۰۵-۵۶۹	بارون بوز	۲۹
امیر محمد قاسم خان قزانلو	۴۸۸	بارون دویلد (روسی) - ۴۱۴-۴۰۱-۳۶۸-۳۰۴-۲۹۹	
امیر مظہم (مصطفیٰ خان)	۱۱	بارون نفسکی	۱۸۴-۱۸۵-۵۸۲
امیر مظہم تختیاری (لطفعلی خان)	۱۷۸-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۲	بارون تختیاری	۱۹۵-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۱
امیر نظام	۳۷۱	بارون تختیاری	۱۸۳-۲۰۵-۶۱۱-۶۱۴-۶۱۵-۷۵۱-۷۵۲
امیر وقوداق	۱۱۴	بارون تختیاری	۵۶۳-۷۴۳-۷۴۵
امیر مہر وقوداق	۷۸	بانو ستا	۲۲۸
امیری قوام (سید علی اکبر خان)	۷۴۰	بابو	۷۸
امین الدولہ اصفہانی (عبدالسد خان)	۱۰۱-۴۹۱-۴۹۲	بختیار عزالدولہ	۶
امین السلطان آتابک اعظم (میرزا علی اصفہان)	۴۹۸-۴۹۹-۵۲۲-۷۲۲-۷۳۲-۰	بدر	۷۴-۱۰۷-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۴
امین اسطغیٰ (حاجی)	۷۲۱-۷۲۳	بدر الدین خضر	۳۸۳
امین الملک	۷۲۱-۷۲۳	بدر الدین مسعود	۱۱۸-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۶-۳۸۳
امین تاسی	۵	بدلیسی (شرف خان بن شمس الدین)	۳-۱۰۷
امین خاقان	۱۷۳-۷۲۰-۷۲۷	بقایح «روس»	۴۹۲
امین ہمایون	۷۳۹-۷۴۲	بسوس	۴
انتظام الدولہ	۷۲۶	بشرا کبیر	۴-۱۰
ان دگری	۲۲۲	بصری (حسن)	۶۲۵
انشوشیناک (شلہاک)	۲۲۷-۲۲۸	بلاش دوم	۲۱۷
انصاری (حاجی سیراز عبدالحمید)	۵۴۸	بلاش سخم	۲۱۷
انگوتیل دوران	۶۶۱	بلاش سوم	۲۱۷
انوشیروان	۱۰۲	بلاش ششم	۲۱۷
اوژن بورہ	۶۶۰	بلال	۱۰۷
ایلدرم سیراز	۵۲۴-۵۲۵	بنان الملک	۱۷۰
ایماق	۴۲۴	بن رازی	۱۳
ایمانی خان فرانی	۴۹۰	بنی بویہ	۵۸
		بہاء الدولہ بویہ	۲۱۷
		بہرام سیراز (شاہنژادہ)	۱۳۴-۴۹۹-۵۲۲
		بہمن	۱۰۹-۶۲۶
		بی بی لمبو	۲۵۹
		بی بی ماہ	۲۳۸
		بی شاپ (مادام)	۴۰۱-۴۱۷-۴۱۸
		پاشا	۱۳۴
		پادشاہ خاتون کرمانی	۱۱۴

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
شنگ بن احمد (آتابک)	۸۰	۳۶۸-۳۶۵-۳۵۹-۳۵۳-۳۵۲-۳۵۱-۳۵۰-۳۴۹	
شنگ بن یوسف شاه (آتابک)	۱۱۵	۵۲۴-۵۱۶-۵۰۷-۴۹۹-۴۸۳-۴۰۹-۳۷۲-۳۶۹	
پوتارک	۶۲۳	۰-۷۱۱-۷۰۸	
پلی کلت	۵۶	۶۲۸	جوبنه
پوتیه (لوسیو)	۶۴۸	۷۸-۱۱۳	جلال الدین
پیر علی صبارلو	۳۸۳	۱۲۹	جلال شاه
پیر محمد خان	۴۶۴-۴۶۳	۱۲۳	جمال الدین بد
" ت "		۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶	جمال الدین خضر
تاج الدوله	۹	۴۹۷	جمال الدین دشتی
تاج الدین (آتابک)	۹	۴۶۹	جمن نسیرز
تاج الدین امراء	۶۳۱	۳۹۵	جشید
تاج الدین شاه	۳۸۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۴	۵۲۱	جواد خان سرنگ
تاج امیرسترکی	۸۰-۱۱-۱۲۹	۴۵۳	جوهه سلطان تگلو
تاجی خمی گنوا ماروی	۲۲۶-۲۲۵-۲۲۲-۱۰۶	۱۲۷-۱۴۰-۱۳۴-۳۸۴	جهاگنه
تغایمور	۹	۱۲۸	جهاگیر بن شاه رستم
تقا	۶۵۲	۱۵۰-۳۷۰-۴۵۶-	جهاگیر خان میرختیاری
تقی خان	۴۷۷	۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹--	
تقی زاده	۵۶۴-۵۶۳	۱۲۸	جهاگیر محمدی
تکله (آتابک)	۴۲۱-۳۸۲-۱۱۴-۱۱۱-۱۱۰-۷۸-۷۷	۴۹۳	جهاگیر میزرا
توشال خان فیلی	۵۲۳	۷۱۹-۷۲۰	حسن
توقای	۶۵۲	۶۶۰	حسینوس
تیرداد	۷۴		" ج "
تنگلات پلازار	۱۲	۶۷	چاپس (طاپس)
تنگلات پلازار ثانی	۱۳	۶۵۲	چمبر
تمور	۲	۴۰۸-۴۸۳-۵۷۵	چراغ علیخان
تموربک	۹	۱۸۱-۱۸۴-۱۸۵-۵۸۲	چرحل
تمور تاقان	۶۵۲	۰-۷۶۱-۶۵۲-۶۴۹-۲۷۶-۲۷۱-۲	چنگر خان
" ث "		۶۵۳	چوچی بن چنگر خان
ثقه الاسلام (حاجی آقا نورآند)	۵۵۸-۵۵۷-۵۵۵-۵۵۴-۵۵۱-۵۵۰-۵۴۹-۵۴۸		" ح "
" ج "		۳۴۷-۳۴۸	حاتم خان
حضر خان زند	۴۸۱	۶۲۸	حارث
حضر قلیخان المغانی (سر داربهار)	۱۶۶-۱۶۴-۱۴۳-۹۹-۹۸-۳۰	۶۲۶	حارث بن بدر غدانی
	۳۲۳-۳۲۶-۳۰۹-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۱۶۶-۱۶۵	۳۷۱-۷۴۱	حاجب الدوله (حاجی علیخان)
		۲۹۵	حاجی آقا

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
ذوالفقار خان	۴۸۵	سالار اشرف (علی اکبر خان)	۲۰۵-۶۱۳
دربت سن	۶۴۴	سالار اعظم (محمد خان)	۷۶۰
رابی پال اینکو	۲۲۶	سالار الدوله	۷۶۵-۷۴۶-۷۴۸-۷۵۰-۷۵۲
رائس	۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲	سالار بھادور (علی مراد خان)	۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰
رائس	۴۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱	سالار شمت (امیر مجاہد)	۶۱۹
رائس (برہمنہری)	۲۶۴-۲۷۳-۲۷۴	سالار مسعود (محمد علی قلی خان)	۶۱۸
رائس (جنرال)	۴۰۸-۴۱۲-۴۱۷	سالار سلیم (ابن النوع)	۵۶
جسعل خان	۷۲۸	سالار (پرس)	۲۱۵
خیم خان چلبانلو	۵۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۷۵۰	سام بن نوح	۶۲۱-۶۲۲
رزگیز (افراسیاب)	۳	سام خان	۵۲۸
رس	۳۶۷	سبزہ علیخان مسدان قلعه	۷۲۹
رستم	۳۰۱-۳۶۰-۳۶۱	سپہدار (محمد حسین خان)	۱۷۱-۱۷۲-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۶-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۵-۵۴۸-۵۷۱-۷۵۱-۰۰
رستم بیک	۴۵۰	سپہدار اعظم (محمد ولی خان)	۵۵۹-۵۶۲-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۷۱-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۷-۵۸۹-۵۹۲
رستم خان	۸۶	سپہدار (حاجی میرزا حسین خان)	۱۶۸-۱۶۹-۱۸۴-۰۰
رستم خان گرجی	۸۸	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
رشید السلطان	۷۵۱	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
رشید خان	۴۰۴-۴۰۶	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
رضاقلی	۲۵۹	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
رضاقلیخان	۹۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۵۷۰-۵۱۷-۳۲	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
رضاقلی خان ایل سکی	۱۶۷-۱۸۰-۲۰۵	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
رکن الدین یوسف شاہ	۷۹-۱۱۴	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
زنانا آتامن	۳۶۹	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
راج	۳۹۹-۴۱۷	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
ریچارد	۷	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
ز		ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
زندشت	۴۴۵	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
زکی آقا	۲۷۸	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
زکی خان زند	۲۶-۴۸۰-۴۸۲	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
زنگی شاہ بن صاحب سداعانی	۵۴۲	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
زیاد بن ابرہہ	۶۲۶	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
زید بن حکیم	۶۲۹	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
زین العابدین خان شامسون	۵۰۲	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
زینب	۴۷۳	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰
سارگن	۱۳	ستار خان	۱۸۶-۱۹۰-۱۹۵-۵۴۶-۵۶۳-۵۷۲-۰۰

سپہدار غلام حسین خان ۵۱۹-۶۱۳

سپہدار غلام حسین خان ۱۸۲

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
سرदार اشبح (سلطان محمد خان)	۲۰۵-۲۲۱-۵۸۹-	سلطان مراد خان	۱۳۳
سرदार ابرو انی (حسین خان)	۶۱۳-۶۱۵-۷۴۸-۷۶۰-	سلفر شاه	۷۸
سرदार بہادر (جعفر قلیخان)	۴۹۶	سلمان	۲۶۷-۲۷۸-۶۸۶
سرदार پٹنہ (حاجی خسرو خان)	۱۷۸-۱۷۹-۱۸۷-۱۸۸-	سلیمان سار	۱۲
	۱۸۹-۱۹۵-۲۰۵-۲۰۶-۵۸۶-۵۹۳-۷۴۴-	سلوکوس سیرانی	۵
	۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-	سلیمان	۳۶۰-۳۶۲
سرदार حنک (نصیر خان)	۱۷۸-۶۱۵-۷۵۲-۷۵۳	سلیمان بن علی	۶۲۵
سرदार لطفہ (حاجی خسرو خان)	۱۷۸-۲۰۵-۲۲۱-۵۶۶-	سلیمان خان ارمنی	۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۱-
	۵۷۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۳۷-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-		۳۴۶-۳۶۹-۵۰۵
	۷۵۲-۷۵۳-	سلیمان خان قتلوی نشار	۹۴-۴۷۷-۴۸۳
سرदार فاتح (محمد رضا خان)	۷۵۱-۷۵۹	سلیمان خان سرترب	۵۰۷-۵۰۸-۵۱۰
سرदार محترم (غلام حسین خان)	۲۰۵-۲۲۱-۵۷۱-	سلیمان خان گرجی	۵۱۹
	۷۴۹-۷۵۲-۷۵۳-۶۱۳-۷۴۵-۷۴۸-۷۵۰	سلیمان شاہ ابوہ	۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳
سرदार محبی	۷۵۱	سفر شاہ (آتابک)	۱۱۳-۴۲۰-۷۰۲
سرदार متضد	۱۷۹-۶۱۱	سندی (شکر آمد)	۲
سرदार عظیم (خواجہ عیشا خان)	۵۳۸	سہام الدولہ (سلیمان خان)	۳۷۰-۵۲۳
سعادت خان	۴۶۹-۴۷۰	سہراب خان گرجی	۴۹۸
سعد الدولہ	۱۸۱	سہل بن عمارہ	۶۲۵
سعد السلطنہ	۷۴۱	سہل علی	۴۶۴
سعد سقری (آتابک)	۱۱۰	سولاع حسین تیکلو	۴۵۳
سعدی	۳۴۸	سید ابوالحسن	۳۱۹-۳۴۶-۳۴۷-۳۶۲
سلبی	۳۶۷	سید احمدی	۱۲۷
سلطان انارکیم (انارک)	۲۱۹-۵۲۰	سید جمال الدین سدا آبادی (سید)	۱۷۶-۷۲۵-۷۲۹-
سلطان ابرہیم بن محمود گورکان	۸۰		۷۳۰-۷۴۱-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-
سلطان ابو سعید گورکان	۱۲۷-۳۸۷-۳۹۰		۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۲-۷۵۳-
سلطان احمد خان	۴۵۶	سید جوینی	۲۹۳
سلطان حسین بن شاہ رستم	۳۸۴	سید حسن خان	۴۶۹-۴۷۰
سلطان حسین خان	۶۱۸	سید شجاع الدین بران مستثنی	۴۵۱
سلطان حمزہ میرزا	۱۳۴	سید علی اکبر	۷۳۶-۷۴۲
سلطان شالمو (سعدی قلیخان)	۱۳۵	سید کاظم	۷۵۷-۷۶۰
سلطان نعیمی بیک بیوردی	۴۶۶	سیدی احمد بن... عجاسی	۳۸۳
سلطان محمد بن سعد السلطنہ ناٹینی	۷۱۸-۷۶۵	سیروس کبیر	۷-۲۱۲-۶۳۴-۷۰۱
سلطان محمد خدا بندہ	۱۲۶	سیکامیس	۶۹۵
سلطان محمد صفوی	۴۴۴-۴۵۹	سیسوکامیس	۶۹-۷۱-۷۲-۶۹۲--

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
شاه سلطان محمود	۱۳۴	سیف الدوله (سلطان محمد مسیروز)	۴۹۷-۴۹۸
شاه سلیمان	۸۱-۸۲-۸۳	سیف الدین امیر محمود	۵۴۲
شاه شجاع مظفر	۲۱۷	سیف الدین رستم خورشید	۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۳۸۳-۰۰
شاه طهاسب صفوی	۸۰-۸۱-۹۷-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹	"س"	
۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۴-۳۷۹-۳۸۴-۰۰		شاپور	۲۱۷-۶۳۶-۶۷۱
۴۹۰-۰۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۴-۴۷۰-۰۰		شاپور ذوالکثاف	۸
شاه عباس کبیر صفوی	۸۱-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۲۲۱-۰۰	شاد لائومر	۶۷۴-۷۰۰
۲۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۴-۴۰۳-۴۳۶-۴۵۴		شاردن	۳۷۸
-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۸-۴۵۹-۵۳۲-۶۲۱-۰۰		شاردنک	۴۰۲
۶۳۳-۶۸۸-۷۱۴-۰۰		شاردین	۴۱۸
شاه قبادک	۱۳۵	شارل ششم	۶۵۳
شاه قطب الدین	۵۳۱	شارل هفتم	۶۵۳
شاه علی سلطان بیات	۳۸۴	شاه شاهی	۲۳۸-۲۴۱-۲۴۲-۲۸۶-۰۰
شاه مال بابادی	۵۳۱	شاه اسماعیل اول	۳۸۵
شاه محمود	۴۷۳	شاه اسماعیل ثانی صفوی	۱۳۳-۴۴۹
شاه نعمت آله	۵۳۱	شاه اسماعیل سیم	۴۰۴
شاه نوزار خان	۱۵۸	شاه اسماعیل صفوی	۹۴۹۷-۱۲۷-۱۵۱-۱۵۲-۳۸۴-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۰۰
شاه وردی خان عباسی (شاه وردی)	۱۳۰-۱۳۴-۱۳۵	شاه پرناس	۵۳۱-۵۳۲
-۱۳۶-۳۸۴-۴۵۴-۴۵۵-۰۰		شاه برور	۱۳۰
شجاع الدوله	۵۱۵-۵۱۶	شاه حسین بن یوسف شاه	۸۰-۱۱۵-۱۲۷
شجاع الدین خورشیدین خورشید	۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۰۰	شاه دنیاور	۵۳۱
۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۳۸۳-۰۰		شاه شیخ خان	۴۲۳-۵۰۳
شجاع الدین محمود	۱۲۶-۳۸۳	شاه شیخ شاه	۸۰
شجاع السلطنه (حسین مسیروز)	۴۹۷-۷۴۷	شاه شیخ شاه زند	۴۷۴
شجاع شکر (جاسد خان)	۱۸۷	شاه شیخ شاه نادری	۹۴
شرف الدین ابوترک	۱۱۹-۱۲۰	شاه رستم	۸۱-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲
شرف الدین تهنش	۱۱۸-۱۲۴-۳۸۳	شاه رستم بن جهانیه	۳۸۴
شجاع السلطنه	۷۴۸-۷۵۱	شاه روبن	۷۱۵
شیخ خان بختیاری	۹۰-۳۲۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۰۰	شاهزاده احمد	۷۱۵
۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۰۰		شاهزاده اسد	۷۴۴
۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۰۰		شاهزاده جهان شاه	۴۹۵
۲۵۲-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۸-۳۰۱-۰۰		شاه سلطان حسین ثانی	۹۷-۴۷۸
۳۰۶-۳۰۹-۳۲۶-۳۲۸-۳۳۲-۳۳۴-۳۶۵-۳۷۰-۰۰		شاه سلطان حسین صفوی	۸۱-۸۲-۸۹-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۰۰
-۳۷۱-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۲-۵۰۷-۷۰۵-۰۰		۴۲۲-۴۲۴-۴۶۲-۴۶۸-۴۷۴-۴۷۸-۴۷۹-۷۰۴	

شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه	موضوع
۵۱۱	شیخ معجل	۵۶۶	شکر الله
۵۱۱	شیخ عقیل	۶۳۳	شمر بن ذابجوشن
۱۶-۴۷۹	شیخ علیخان	۵۴۴	شمر بن مروان
۴۹۵	شیخ علی سیرا	۷۲۹	شمرزادی (جای علی اکبر)
۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳	شیخ فستردین	۱۲۴	شمس الدین گنکی
۱۲۵	شیخ کامبو	۳۸۳	شمس الدین محمود
۵۵۱	شیخ لطف الله	۷۴۳	شمس العلماء
۷۳۳-۷۳۴	شیخ محمد اندرمانی	۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸	شوتروک ماهوتته بالودوس
۲۹۷-۲۹۸	شیخ مصلد	۷۴۶	شوتروک (امر کانی)
۵۱۵-۵۱۶	شیخ مسلم	۷۴۴	شهاب الدوله
۷۲۵	شیخ مصدق	۱۲۵-۱۲۶	شهاب الدین الکس لنگی
۳۲۵	شیخ سرفهنا	۶۳۱	شهاب الدین سلیمان شاه
۴۷۰	شیر خات	۴۶-۷۴۹	شهاب السلطنه مختاری (سلطان علی خان)
۳۰۱-۳۹۵	شیرین	۷۵۲-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۸-۷۵۹-۰	شهادت خان
۴۰۵-۴۱۸	شیل - تاو ام	۴۶۹	شیخ ابوالقاسم
۶۵-۱۰۰-۱۰۱-۲۰۸-۲۱۴	شیندل (هونم)	۷۲۵-۷۲۶	شیخ احمد رومی
	ص	۷۲۵	شیخ بابوی
۱۱۲	صاحب دیوان (خواجگ شمس الدین محمد)	۳۲۶	شیخ تیمور
۴۹۲-۴۹۸	صاحبقران میرزا	۴۰۸	شیخ جعفر محمد
۱۴۴	صاحب نسق	۵۶۸	شیخ حبیب
۹۶-۴۷۷-۴۸۱	صادق خان	۳۱۲-۳۱۸-۳۲۰-۳۲۶-۳۶۸-۳۷۰-۵۰۸	شیخ حبیب
۳۵۰-۳۵۴-۳۵۹	صالح	۲۹۷	شیخ حسن
۴۷۵	صالح خان بیات	۲۹۵-۷۳۴	شیخ حسین
۴۷۵-۴۷۶	صالح داروغه	۲۹۳-۳۸۹	شیخ درویش
۳۴۸-۳۶۲	صالح لر	۳۵۹	شیخ زندی
۹۳-۱۱۷-۴۷۴	صدر الممالک (میرزا سید مرتضی)	۳۱۷	شیخ سامر خان (نامر)
۵۱۳	صفر علیخان	۳۱۴-۳۱۸-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۳	شیخ سعید
۱۵۱	صفوی (میرزا ابوزراب)	۳۲۵-۳۲۶-۳۲۹-۳۳۲-۳۳۴-۳۶۲-۳۷۰-۴۷۱	شیخ سعدی
۵۹	صفوی پوری (عبدالرحمن)	۴۰۸-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷	شیخ طاهر کعب
۵۴۲	صفی الدین محمد بن علی طقطقی	۳۷۰	شیخ عبدالرضا
۴۶۰-۴۶۲	صفی میرزا	۶۳۵	شیخ خلیفه
۱۲۵-۱۲۶-۶۳۱	مصصام الدین محمود کرشانی	۴۰۷-۴۰۸	
۱۷۲-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹	مصصام السلطنه المغانی رنجب قلیخان	۵۱۱-۵۱۵-۵۱۶	
		۶۴۰	

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
عبدلہ خان پورا احمدی	۳۶۵	۱۷۹-۱۸۰-۱۸۳-۲۰۵-۴۱۱-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-	
عبدلہ خان والی	۷۴۰	۵۴۹-۵۵۴-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۲-۵۶۴	
عبد الملک مروان	۶۲۸	-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-	
عبد ظیل آقا	۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶	۵۷۴-۵۷۵-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۶-۷۴۵-۷۴۶-	
عزالدولہ بختیار	۷-۹	۷۵۰-۷۵۹-۰	
عزالدین حسین	۱۲۴-۱۲۶-۳۸۳	۵۴	صنیع الدولہ (محمد حسن بن علی)
عزالدین کرشاف	۱۲۰-۱۲۱	۱۵۶-۱۵۷	صدید مراد
عزالدین محمد	۱۲۵-۱۲۶-۳۸۳		” ض “
عزرا سلطان	۷۲۷-۷۳۰	۱۲۶	شہاک تازی
عزرا اللہ خان	۱۸۰-۱۸۳	۵۳۷	ضرغام (غلامرضا خان)
عضد الدولہ	۷	۱۷۸-۵۳۷-۵۴۶-۵۴۷-	ضرغام السلطنہ
عضد الملک (علیرضا خان)	۱۸۶-۵۶۷-۵۸۴-۵۸۹	۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۶۲-۵۷۲-۰	
عقیل بن ابی طالب	۲۴-۱۰۹-۶۲۹	۱۸۰-۵۹۳	ضیاء السلطان (محمد تقی خان)
علاء الدولہ	۷۲۶	۵۲۶	ضیاء الملک
علاء الملک	۷۲۵	۲۰۵-۵۵۶-۷۵۰	ضغیم السلطنہ ایلیانی (فتح اللہ خان)
علام (بہستانی)	۶۲۲	۵۴۷-۵۳۸-۵۴۱	ضغیم الملک بختیاری (میرزا احمدی خان)
علی	۲۸۱-۲۸۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۶۰		” ط “
علی پیر فتح الدین	۷۴	۲۱۲	طہا تیمور
علی (سراپو اکبر)	۳۰۲-۴۲۰	۶۹۱-۶۹۲-۶۹۴-۶۹۸	طوران
علی (امیر المومنین)	۷۳۷	۱۷۳-۷۲۱-۷۲۲	طولوزان (حکیم، دکتہ)
علی اصغر خان	۷۱۹		” ظ “
علی اکبر خان	۲۵۹	۵۴-۹۸-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-	ظل السلطان
علی پاشا	۵۱۶	۱۷۱-۱۷۲-۳۷۳-۴۱۰-۴۹۸-۵۶۸-۵۶۹-	
علی خان	۲۶-۱۳۰-۲۵۵-۲۶۶	۵۷۰-۵۷۱-۵۷۷-۶۱۴-۶۳۹-۶۴۳-۶۴۴-۷۴۰-۷۴۲-	
علیخان افشار	۴۸۳	۶۳۰	ظہیر الملک
علیخان کوزئی بختیاری	۴۹۶		” ع “
علیرضا خان بختیاری	۳۰-۹۸-۳۰۹-۳۳۲-	۴۷۳	عادل شاہ
	۳۴۴-۳۶۲-۳۷۲-۵۰۷-۵۰۸-۵۱۳-۵۱۴-	۶۲۸	عامر بن صعصعہ
	۵۱۶-۵۲۳-۶۳۳-۷۰۸	۱۶۵-۱۶۸-۲۷۵	عائش میرزا
علیرضا خان کدوہ کیلویہ	۸۷	۴۶۱	عائش میرزای ضیعی
علیرضا خان قاجار	۵۸۲	۴۳۶-۴۸۴-۴۹۲-۵۶۴	عائش میرزای نایب السلطنہ
علی شاہ	۴۷۳	۴۸۳	عبدالرحیم خان شیرازی
علیشکر	۱۲۷-۴۵۳	۶۲۵	عبدلہ بن محمد نقوی
علی صالح جان سردار	۵۴۴	۸۶-۱۲۷-۲۹۲-۲۹۷-۳۶۶-۴۸۱-۰	عبدلہ خان

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
غالب آقا	۱۴۳-۱۴۴	علی صاحب بک	۱۴۸
غریب خان قشقایی	۵۵۱	علی صاحب خان تختیاری	۱۴۳-۱۴۶-۱۴۷-
غلامحسین خان	۹۹		۱۴۹-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۸-۶۱۸-۰
غیاث الدین بن رشید	۸۰	علی گداخان	۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷
غیاث الدین بن رشید	۱۱۵	علی محمد خان تختیاری	۲۷۲-۵۱۸-۵۲۰-۶۱۸-۰
« ف »		علی محمد میرزای مرتب	۵۲۶
فاطمه	۲۵۹	علیمرادخان تختیار	۹۲-۳۷۲-۴۰۴-۴۰۶-۴۲۳-
فاطمه سلطان	۳۶۴		۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۷۱-۶۱۸-۷۰۵-۷۶۳-۷۶۴
فتح اسلطان (اسکندر خان)	۱۸۶	علی مرادی	۱۵۷
فتح الله خان	۷۰۱	علی مردان خان تختیاری	۲۶-۸۷-۸۸-۹۳-۹۴-۹۶-
فتح علیخان افشار	۹۴-۳۵۵-۲۶۶-۴۱۷-۴۷۲		۹۷-۹۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۶۰-۲۵۵-۲۶۴-۴۲۳
فتحعلیشاه قاجار	۲۷-۹۸-۱۳۷-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-		-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-
	۲۴۶-۲۶۶-۴۰۴-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۲-۴۹۴-		۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۷۰۶-۷۰۸-۰
	-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۸-۶۲۹-۶۸۷-۷۰۶-۷۱۲-۰	علیمردان خان زند	۴۸۲
فدعم	۵۱۲-۵۱۴-۵۱۶	علیمردان خان فیلی	۸۶-۹۰
فرامرز	۳۵۶	علینقی خان	۱۹۶-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۶-۲۳۸-
فروت (مستز)	۳۷۳-۳۷۶		۲۵۶-۲۵۹-۲۶۰-۲۸۷-۲۹۸-۳۰۰-۳۰۴-۳۰۵-
فرج الله خان بهرانی	۸۷-۸۹-۱۶۱-۱۶۴-۱۶۵-		۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۱۲-۳۱۴-۳۲۷-۳۳۰-۳۳۴
	۱۶۶-۲۰۵-۰		۳۳۵-۳۳۶-۳۴۴-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۷۰-
فردوسی	۲۳-۲۶۳-۶۲۳		۳۷۱-۳۷۲-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-
فردیناندرستی	۱۲		۵۰۶-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۷-۶۱۸-
فروغ	۲۱۶		۶۷۴-۷۱۰-۰
فروغسله	۵۵۷-۵۵۸-۶۱۱-۶۱۲-۷۳۹-۷۵۵-	علی همت خان	۵۰۷
	۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۰	عماد الدوله علی بن بویه	۲۱۷
فروغ السلطنه	۱۷۴	عمادالدین ابوطاهر	۷۵
فزا دکوه کن	۳۹۵	عمادالدین بھلوان	۱۰۹-۱۱۲-۳۸۱
فزا دھسارم	۷۴-۲۱۷	عمادالدین گرشاب	۳۸۳
فزا دخان	۴۵۴-۴۵۵	عمر	۷۳۷
فزا میرزا	۲-۳۷۱-۳۸۶-۴۹۹-۵۱۱-۵۱۵-۵۱۷-	عمر بک	۱۲۲-۱۲۶
فزا میرزای محمدرالدوله	۱۶۸	عمیدالسلطنه طالش	۷۲۲
فری جوان مارچشا (بشنه)	۶۵۴	عیدی (باستانی)	۳۵۵-۳۵۶-۳۵۹
فسانی (طاج میرزا حسن طنب)	۱۰۱-۴۷۰	عیلام (بستانی)	۶۲۱-۶۲۲
فصل آهه (مؤلف تاریخ عجم)	۳۸۱-۳۹۵	« غ »	
فصلوی (ابو الحسن)	۱۰۸-۱۰۹	غازان خان	۷۸-۷۹-۱۱۴-۱۲۵-۶۵۰

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
فصلوی (ابوطاهر)	۱۰۸-۱۰۹	کشمیرن زید... دورقی	۶۲۵
فصلوی (علی)	۱۰۸-۱۰۹	کراتروش	۶۹۳
فصلوی (محمد)	۱۰۸-۱۰۹	کرامیتروس	۷۱
فصلویہ (فتح الدین)	۷۴	کراملی (میسرا علی)	۴۸۶
فقه فضل	۳۹۳-۳۹۴	کرویسکے	۴۰۳-۴۱۸
فقه محمود	۳۹۳-۳۹۴	کریم توشمال زندیہ	۹۴
فلک الدین حسین	۱۲۳-۱۲۴-۳۸۴	کریم خان ثانی	۴۲۵
فلک الدین خدابندہ	۱۲۶	کریم خان زند - ۱۰۴-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۶	۲۶-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۴
فیلیب توپل	۶۴۷	۳۷۲-۲۵۵-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۱-۱۵۰	۱۵۰-۱۵۱-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۲۵۵-۳۷۲
ق		۴۷۷-۲۷۶-۲۲۴-۲۲۴-۲۲۴-۲۷۶-۲۷۶	۴۰۴-۴۱۳-۴۲۴-۴۲۴-۴۲۴-۲۷۶-۲۷۶
قآن ارغون	۶۴۹	۷۶۴-۷۶۴-۷۰۶-۷۰۶-۷۰۶-۷۰۶-۷۰۶	-۷۰۶-۷۰۶-۷۰۶-۷۰۶-۷۰۶-۷۰۶-۷۰۶
قاجار قرینی (حسین خان)	۴۹۶	کعب بن الاسفری	۵۴۴
قاسم خان	۷۰۴-۴۶۵-۴۰۳	کلعلی خان	۳۵۴-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۵-۹۸
قاسم خان باجلان	۵۲۰	۷۱۱-۵۱۶-۵۰۷-۴۷۲-۳۵۹	۳۵۹-۴۷۲-۵۰۷-۵۱۶-۷۱۱
قاسم خان بختساری	۴۶۱-۱۸۹-۱۸۱	کلعلی خان دورکی	۴۰۹
قاسم علی	۲۸	کلعلی خان فیلی	۱۶۴
قبادین دارا	۶۲۴	کلعلی استوارت	۴۰۵-۴۱۸
قارہ	۶۲۵	کلعلی بل	۴۱۱-۴۱۳-۴۱۸
قراگوزلو (علیخان)	۵۰۲	کلعلی مثل	۲۹۴
قراگوزلو (محمد حسین خان)	۵۰۶	کلعلی بیخ	۱۴
قرل	۷۸-۱۱۳	کمال الملک	۳۷۷
قرل آتابک	۱۰۹	کنگورس	۶۰-۶۲-۶۳
قریچی باشی (محمد خان)	۸۶	کفت کورین	۱۲
قطب الدین کاکلی	۵۴۱	کورسہ علی	۱۲۷
قوام دیوان (حاجی غفار خان)	۵۵۷-۵۵۸	کوروش بزرگ (کورس)	۶۷
قوبلای قآن بن... چکنر خان	۶۵۰-۶۴۹-۶۴۸	کوبی	۷
قیاس الدین کادوس (آتابک)	۳۸۲	کوبترنا مونتہ	۲۲۷
قیودوس	۵	کونیش کوریش	۶۹۳-۶۹۱-۶۹۰-۶۸۹-۶۹
ک		۶۹۸-۶۹۵-۶۹۴	۶۹۴-۶۹۵-۶۹۸
کاشانی (محمود خان)	۵۱۸-۵۱۷	کنچا توخان امیر طولدای ایدچی	۱۲۴-۱۱۴-۷۸
کاشانی (میرزا عبدالرحیم خان)	۳۰	کنخیرو	۹۸-۹۸-۱۱-۴
کاشف السلطنہ (غلامرضا آدم)	۷۲۶	کیکادوس	۳۴۶
کامران میرزا نایب السلطنہ	۱۷۳	کیورمٹ	۶۲
کستوقا نوین	۱۱۱-۱۱۰	کیهان پوی	۱۲۷

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
گوشاف "ک"	۱۲۵-۶۳۱	مجله سلطان	۲۴۹
گرمی خان	۷۵۵-۷۵۶-۷۵۸	محب علی بیگ لاله غلامان (لابیک)	۴۵۸
گرمیم (متر)	۱۸۰	محسن خان	۱۲
گشتیب (مستیس)	۶۷	محمد-۳۱۵-۳۱۴-۲۷۲-۱۳۴-۱۰۷-۷۵-۷۴	
گلبدادی (میرزا محمد خان)	۳۷۱-۵۰۷-۵۰۹-۵۱۰	محمد بن احمد محقی	۱۹
گودزی (ابوسلم)	۱۲۸	محمد بن جبار کبیر	۱۳۰
گودزی (متر)	۶۶۱	محمد ماشا	۴۵۶
گودزی (متر)	۶۶۱	محمد تقی خان بختیاری چهارلنگ (مجموعه ۱۴۶ صفحه)	
لاونیر (متر)	۶۶۱	۲۷-۳۰-۱۹۶-۲۳۱ الی ۲۳۵-۲۴۱-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۶-	
لاونیر	۲	۲۴۹-۲۵۰ الی ۲۵۹-۲۶۱ الی ۲۶۶-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-	
لر	۱۰	۲۷۶-۲۷۷-۲۸۰ الی ۳۱۹-۳۲۲ الی ۳۳۵-۳۳۷-۳۳۸-	
لرد کرزن	۳-۹۸-۳۹۸-۴۱۷-۴۱۸-۵۲۳-۰	۳۴۰-۳۴۲-۳۵۳-۳۵۲-۳۵۰-۳۴۷-۳۴۵ الی ۳۴۰-	
لسان السلطنه (عبدحمید خان)	۱	۳۶۳-۳۶۵-۳۶۶ الی ۳۷۶-۴۰۶ الی ۴۰۹-۴۱۲-۴۱۶	
لسان الملک	۵۱۱	۵۱۴-۵۱۷-۵۱۹-۶۲۹-۶۲۳-۶۶۴-۶۶۶ الی ۶۶۹-	
لطفعلی خان	۹۹	۶۷۷-۶۸۰-۷۰۷ الی ۷۱۰-۰-۰	
لطفی آقا	۳۱۳-۳۴۴	محمد تقی میرزا	۴۱۴-۴۱۶-۴۱۸
لواسانی (میرزا محمد)	۴۸۷	محمد حبیب قرخان	۹۹
لهراب	۶۲۲-۶۲۳	محمد حسن خان قاجار	۷۶۳
لیانوف بلکنگ	۱۸۵	محمد حسین بختیار	۹۸-۳۱۲-۴۶۲-۵۰۷-۰
لیارد (انگلیسی)	۳-۱۴۰-۱۹۵-۱۹۶-۲۰۶-۲۲۹-۰	محمد حسین خان بزرگ	۵۵۱-۵۵۵
لیارد (انگلیسی)	۲۴۳-۳۶۷-۳۶۸-۳۷۳-۳۷۶-۳۷۷-۴۰۰-	محمد حسین میرزا	۴۹۰-۴۹۵
لیارد (انگلیسی)	۴۰۱-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۳-۴۱۶-	محمد خان	۹۷-۹۹-۱۸۸-۴۲۵-۵۱۶-۵۹۳-۰
لیارد (انگلیسی)	۴۱۷-۵۹۵-۶۶۴-۶۸۷-۳۴۶-۰	محمد خان امیر نظام ننگنه	۶۳۰
لیث السلطنه	۷۴۹	محمد خان زند	۴۷۹-۴۸۴
لیث السلطنه	۷۴۹	محمد خان سردار	۴۸۱
مادات (باتانی)	۶۱	محمد خورشید	۱۰۷-۱۰۸
مادموزل حاجب	۱۱	محمد حسین خان	۴۸۸-۵۲۴-۵۲۵
مارکوبولو	۶۴۸	محمد رشید خان	۳۱۴-۳۱۵
ماشور و راولسن	۳۷۳	محمد زمان خان	۳۱۰
ماشور و راولسن	۴۰۵-۴۱۸	محمد شاه قاجار	۱۷۴-۴۰۶-۴۹۸-۴۹۹-۰
ماکوئی (جمشید خان)	۵۱۸	محمد شاه قاجار	۵۰۲-۵۱۸-۵۹۵-۰
ماکوئی (محب علیخان)	۵۱۲-۵۱۵-۵۱۷-۰	محمد شاه هندی	۷۶۳
مابداد	۷۱	محمد شفیع خان	۵۰۶-۵۰۹-۵۱۴-۰
مستلم	۵۱۶	محمد ظاهرخان	۴۸۲

شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه	موضوع
۱۷۰	مشیر الملک	۲۸۲-۲۸۵-۲۹۱-۲۹۵-۲۹۶-۳۰۳	محمد علی بیگ
۴۸۴	مصطفی خان	۳۲۲-۳۷۲-۴۳۸-۵۲۵-۵۲۷	محمد علیخان تختساری
۱۶۷-۲۰۵	مصطفی قلیخان	۵۵۵-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶	محمد علی شاه
۷۵۷-۷۵۹-۷۶۰	مصیب خان	- ۷۴۷-۷۴۸-۷۵۱	
۴۸۵	مطلب خان	۱۶۳-۱۷۸-۱۸۰	محمد علی سیرزای دولتشاه
۱۱۵	منظفر الدین	۱۸۱-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۸-۴۰۴-۴۸۶-۴۸۷	
۷۹	منظفر الدین افراسیاب بن یوسف شاه	۴۸۸-۴۹۵-۵۴۵-۵۴۹-۵۵۳-۵۵۵	
۷۶	منظفر الدین تنگه	۵۵۹-۵۶۲-۵۷۳-۵۸۱-۵۸۲-۶۱۵-۶۱۶	
۱۷۵-۱۷۶-۵۶۰-۶۱۵-۶۱۹	منظفر الدین شاه	۶۱۹-۶۲۰-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۳	
۷۲۴-۷۳۸-۷۴۲-۰		۵۰۵-۵۱۳-۵۱۴-۵۲۲	محمد کریمخان قهر
۴۹۹-۴۷۰	منظفر خان	۵۲۶	محمد مراد خان
۵۹۵	معاون الدوله	۵۱۶	محمد مصدق خان
	متمم الدوله کرجی (منوچهر خان) مجلد ۱۶ صفحه	۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲	محمدی (برادر شاه رستم)
	صفحات: ۲۵۴-۲۴۱-۲۳۶-۲۳۲-۱۹۶-۱۲۸	۱۳۳-۱۳۴-۳۸۴-۰	
	۳۱۳-۳۱۸-۳۱۹ (الی ۲۹۸-۲۹۵-۲۸۸-۲۸۷-۲۸۵)	۸۴-۸۷-۸۸-۹۰-۴۶۱-۶۶۲	محمد دافخان
	۵۰۲-۴۰۹-۴۰۸-۳۷۱-۳۵۰-۳۴۷-۳۴۲ (الی ۳۴۲)	۹۹	محمد خان
	۶۷۵-۵۹۵-۵۹۳-۵۲۲-۵۱۹-۵۰۴ (الی ۵۰۴)	۲۱۷	محمد شاه انجو
	۶۷۷-۶۸۰-۶۸۲-۶۸۳-۷۱۰-۰	۲۶۶	محمد صالح
۷۳۶	مقدم الشریعه	۴۹۴-۴۹۵	محمد سیرزا
۵۶۴	مقدم خاقان	۱۰۰-۷۳۹	مخبر الدوله
۵۴۶-۵۵۰-۵۵۶	مدخل الممالک	۴۹۲-۴۹۳	مدف (ردسی)
۷	میر الدوله احمد	۱۶۱-۱۸۰-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۵	مرتضی قلیخان
۱۸۵	میر السلطان	۷۵۱-۷۵۲-۰	
۴۷۷	مصوم علی خان افشار	۵۵-۵۶	مکرور (رب النوع)
۱۸۷-۲۰۵-۶۱۳-۰	معین بایون (محمد رضا خان)	۷۴۶	مژدار
۶۲۸	مکرم بن مغراء الکهارث	۵۱۲-۵۱۴-۵۱۶	مرید
۲۹۴-۴۴۴	مکزی (مسترد کمر)	۱۹۰	متوفی الممالک
۷۳۹	ملا ابو جعفر	۶۲۴	سعیدی بن مهمل
۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۷-۰	ملاحی	۲	مسعودی
۳۴۷	ملاحی	۶۲۵	مسلم بن ابی اسیم الغرابیدی
۷۲۴-۷۳۴-۷۳۹-۰	ملا ختن عقدائی	۵۶-۶۶-۶۹	سیح (عسبی)
۷۳۶	ملا صادق کوسه	۲۴۲	شهدی علی (پسر سیرزای شیرازی)
۵۶۲	ملا عبدالله	۷۳۹	مشیر الدوله
۲۸۲	ملا علی	۵۵۵-۵۵۷	مشیر السلطنه

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
مهرداد چهارم	۲۱۷	ملا فرج	۲۶۵-۲۶۹-۲۷۱-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶
میرجهانگیرخان بختیاری	۸۱-۱۳۰	ملا فیضی	۲۹۱
میرحسین والی	۴۷۳	ملا کریم	۳۶۰
میرزا آقاخان کرمانی	۳۷۲-۴۰۸-۶۲۲-۷۲۵	ملا محمد	۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۶-۲۷۷
میرزا ابراهیم	۳۸۲	ملا محمود	۲۶۵-۳۰۶
میرزا ابوتراب	۴۷۴	ملک حسام الدین	۳۸۱
میرزا ارضی خوشنویس	۳	ملک عبدالدین	۱۲۶-۱۲۷-۳۸۲-۰
میرزا اسدخان بختیاری (بختیاروند نفیث لنگ)	۴۵۸-۴۸۲	ملک طلب الدین	۳۸۱
میرزا حسنخان	۷۴۰	ملکم خان (میرزا، پرنس)	۶۷۱-۷۳۷
میرزا رستم	۳۸۲	ملک ناصر	۳۹۳
میرزا رضای لیسر	۵۲۳	ملکه خاتون	۱۲۰-۱۲۱
میرزا رضای کرمانی	۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۷۱۸-۷۱۹	منتظم الدوله (محمد حواد خان)	۱۷۸-۱۸۰-۰
میرزا سلطان ابراهیم (بن میرزا شایخ)	۷۱۹-۷۲۴-۰	منتظم الملک	۵۵۶-۵۶۲
میرزا سلطان محمد	۱۱۵	منتظم ناصری	۲
میرزا شایخ	۳۶۲	مندی	۳۵۴
میرزا صادق	۲۸۲	منصور الملک	۷۴۹
میرزا عبدالسه خان	۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵	منصورخان مرتب فرغانی	۳۶۸-۵۰۲-۵۱۱-۵۱۳-۰
میرزا عبدالطیب	۵۷۰	منظم الملک (غیرزاده خان)	۱۷۸
میرزا علی اصغرخان	۷۴۰	منگوقاآن	۱۲۲
میرزا علی امین آبادی (میرزا امین)	۷۲۰-۷۵۱	منوچهر میرزا (شاهزاده)	۵۵۲
میرزا علی محمدخان	۴۹۹-۵۰۰	موریر (موسیو)	۷۰۶
میرزا فسیح الله خان	۴۴-۴۹۱	موریه	۴۱۸
میرزا قوام الدین	۷۴۰-۷۴۱	موسول (پاشای عثمانی)	۴۰۳
میرزا قوما	۵۲۲-۵۲۳	موسیورز	۳۶۹
میرزا محمد علی اصفهانی	۲۹۱-۲۹۳-۲۹۵-۲۹۶-۳۱۴-۳۲۲-۳۲۵-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰		
میرزا محمد رضی	۲۶۹-۷۰۸	مولی فرج الله	۵۱۶-۵۱۷
میرزا محمد علی اصفهانی	۵۱۵-۵۱۶	موسن زاده اصفهانی	۵۴۹
میرزا محمد	۴۷۶	موسنی (عبدالقاسم)	۲
میرزا محمد رضا	۷۲۹-۷۴۲	مونت استوارت الفین استون	۷۰۵
میرزا محمد علی اصفهانی	۳۵-۳۶-۳۹-۱۴۱-۷۳۴-۰	موتد الدوله	۵۵۸
میرزا محمد قزوینی	۶۴۷-۶۴۸	مهدی بن منصور	۱۸
میرزا مصطفی محمد آشتیانی	۵۵۸	مهدیخان کلهر	۴۴۳-۴۹۰
میرزا منصورخان بهبانی	۴۹۷	مهدیقلی خان (برقی)	۲۵۹-۳۷۲-۴۸۸-۵۰۷
		مهرداد اول	۷۳

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
میرزا موسی نایب	۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱	نصرت‌الدین احمد (آب‌بک)	۷۹-۱۱۴-۲۹۵-۲۹۶
میرزا محمدخان قمشی	۱۵۷-۴۷۸-۷۶۲	۲۸۱-۳۸۲-۳۸۸-۵۴۲-۰۰	
میرزا نصرالله خان	۷۴۰-۷۴۱	نصرت‌الدین المولکش	۱۰۹
میرزای شیرازی	۷۳۷-۷۴۲	نصیرالدوله شیرازی	۵۶۹
میرقل آند	۴۵۸	نصیرخان	۶۱۳
میرمقور	۳۳۴	نصیرخان سردار جنگ	۲۰۵
میرمحمد علی خان گلکو	۴۷۴	نظام السلطنه	۵۷۰
میرجهت	۳۲۶	نظرعلیان	۷۵۴
نادرشاه افشار (نادرقلی)	۲۸-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۱۰۷	نظم‌الدوله (میرزا ابوتراب خان)	۷۳۸-۷۳۹
۱۴۸-۱۲۹-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۲۵۵-۲۶۲-۳۴۸-۴۰۳		نقشینه (محمدقلی)	۵۴۸
۰-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰			
ناموشینانک	۲۲۶	نورالدین کرمانی	۳۸۷-۳۹۲
ناصرالدوله	۵۵۸	نورالدین محمد	۱۱۷-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۴-۱۲۵-۰۰
ناصرالیشاه قاجار	۱۰۰-۱۷۰-۱۷۳-۳۷۱-۴۱۰-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰		
ناصرالدین عمر	۱۲۳	نورالله المرعشی	۹
ناصرالملک (آب‌السلطنه)	۲-۴۶۹-۵۸۹-۷۲۱-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰		
ناصرخان برزنجک	۹۹	نوروزعلیان قلعه محمودی	۷۲۹
ناصری	۵۷۳	نیرالدوله فرخ‌سیر میرزا	۵۰۴
ناظم‌العلوم (محمدصغری خان)	۲۳۶	واتسن (ستر) « و »	۴۰۱-۴۱۷
ناظم‌العلوم - میرزاتقی خان	۲	وجه‌الله میرزای سپه‌سالار	۵۶۹
ناپخته - اوپیر	۲۲۷-۲۲۸	دخترانک	۸۶
نایب‌حسین	۶۱۷-۷۴۹	دردین دردجندی	۵۴۴
نخف‌خان	۲۳۰	وزیر نظام	۷۴۱
نخف‌خان زند	۴۸۴	دسباج (دیس باج)	۲۱۵-۲۲۶
نخفقلی بیگ	۴۶۶	وصاف	۲
نخفقلی خان نجشبار	۹۹-۵۴۵-۵۶۵-۵۶۶	ویجیح	۶۲۵
نصرالدین	۱۰۷	وکیل‌الدوله (آقا بالان خان)	۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۰۰
نصرت‌السلطنه	۷۴۲	وکیل‌الملک (محمد اسمعیل خان)	۷۲۹-۷۳۹
نصرت‌الله خان	۱۸۳-۶۱۸	ولی‌خان منسی	۴۹۷
		ول‌فلیکس او	۳
		وونس (رت‌النوع)	۵۵-۵۶
		نارون الرشید	۱۸-۵۷
		نشم‌بن عبدالمناف	۲۴-۱۰۹-۶۲۹

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
تاتوای	۴۱۸	یوسف شاه (آتابک) - ۱۱۳-۱۱۲-۸۰-۷۹-۷۷	
بنخانش	۶۷-۶۲۲	۱۱۴-۱۱۵-۳۸۱-۳۸۲-۳۹۰-۳۹۶--	
پدایت قلی خان	۴۳۷	یوسف شاه بجا	۴۳۱
پهلول	۶۶۳	یوسف شاه ثانی (آتابک)	۳۸۸
هرمز	۵۴۴		
هرمز بن زسی سکنی	۳۸۶		
هرودت	۱۱-۱۳-۶۳۴		
هرودستی	۳		
هراراسب (هراراسف، آتابک نصره الدین)	۲۴-۷۵-		
	۶۲۹-۴۲۱-۳۸۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۷۶--		
هرارخان	۱۸۹		
میرزا سلطه	۵۳۷		
مشم	۶۲۵		
بلاکو خان بن یخیز (منول)	۹-۷۶-۷۷-۷۸-۱۱۰-		
	۱۱۱-۱۱۲-۱۲۲-۴۲۱-۶۴۸--		
هند شاه... صاحبی کرانی نجویانی	۵۴۲		
هوبانوس	۲۲۸		
هیرن	۷۰۱		
هیتاب	۴		
" می "			
یا محمد خان کرانشاهی	۷۵۵-۷۵۷-۷۵۹-۷۶۰		
یا قوت حموی	۵۹-۶۲۴-۶۲۴-۶۲۸--		
یالماس (ژنرال)	۷۶۰		
یرم خان (موسیو)	۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-		
	۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۲۴۴-۷۵۰-۷۵۲-۷۵۳		
	۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶--		
یحیی بن سعد العطار	۶۲۵		
یعقوب بن ابراهیم	۶۲۵		
یکرثیمان	۴۰۵		
یمین نظام کاشانی (عبدالمجید خان)	۱۶		
یوسف خان امیر مجاهد	۹۹-۱۷۸-۱۸۰-۲۰۵-		
	۴۸۴-۵۳۸-۵۶۹-۵۷۲-۵۷۳-۵۸۹-		
	۶۱۲-۶۱۹-۶۲۰-۷۵۰		
یوسف خان سیسی چهارمالی	۳۷۶-۴۱۷		